

تفسیر أنوار القرآن

[گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن

کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی]

جلد ششم

ترتیب و ترجمہ:

عبد الرؤوف مخلص

تحریر و دیزاین: محمد اسماعیل (حقانی)

فهرست جلد ششم

5.....	(سوره نجم)
38.....	(سوره قمر)
63.....	(سوره رحمن)
95.....	(سوره واقعه)
125.....	(سوره حدید)
159.....	(سوره مجادله)
189.....	(سوره حشر)
219.....	(سوره ممتحنه)
241.....	(سوره صف)
253.....	(سوره جمعه)
270.....	(سوره منافقون)
279.....	(سوره تغابن)
293.....	(سوره طلاق)
308.....	(سوره تحریم)
322.....	(سوره ملک)
343.....	(سوره قلم)
366.....	(سوره الحاقه)
384.....	(سوره معارج)
399.....	(سوره نوح)
413.....	(سوره جن)
432.....	(سوره مزمل)
446.....	(سوره مدثر)
466.....	(سوره قیامت)
482.....	(سوره انسان)
499.....	(سوره مرسلات)
512.....	(سوره نبأ)
525.....	(سوره نازعات)
539.....	(سوره عبس)

552.....	(سوره تکویر)
562.....	(سوره انفطار)
570.....	(سوره مطفین)
584.....	(سوره انشقاق)
592.....	(سوره بروج)
602.....	(سوره طارق)
610.....	(سوره اعلی)
619.....	(سوره غاشیه)
627.....	(سوره فجر)
639.....	(سوره بلد)
646.....	(سوره شمس)
652.....	(سوره لیل)
659.....	(سوره ضحی)
666.....	(سوره شرح یا انشراح)
671.....	(سوره تین)
679.....	(سوره علق)
691.....	(سوره قدر)
695.....	(سوره بینه)
702.....	(سوره زلزله)
708.....	(سوره عادیات)
712.....	(سوره قارعه)
716.....	(سوره تکاثر)
724.....	(سوره عصر)
728.....	(سوره هُمَزَه)
732.....	(سوره فیل)
738.....	(سوره قریش)
742.....	(سوره ماعون)
747.....	(سوره کوثر)
751.....	(سوره کافرون)
755.....	(سوره نصر)

765.....	(سورة اخلاص)
770.....	(سورة فلق)
777.....	(سورة ناس)
781.....	تتمه

(سوره نجم)

مکی است و دارای (62) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که خداوند متعال آن را با سوگند خوردن به نجم آغاز نموده است، «نجم» نامیده شد.

ابن مسعود^ع در بیان فضیلت آن می‌گوید: «سوره نجم اولین سوره‌ای بود که رسول خدا ص آن را به طور علنی در مکه خواندند، سپس آن را در حرم تلاوت کردند در حالی که مشرکان آن را می‌شنیدند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که فرمود: «اولین سوره‌ای که در آن سجده نازل شد، سوره (نجم) بود پس رسول اکرم ص سجده کردند و مردم نیز همه - اعم از مؤمن و مشرک - همراه ایشان سجده کردند، مگر مردی که دیدم مستی از خاک برگرفته و بر آن سجده می‌کند، سپس بعد از آن دیدم که او بر کفر کشته شد». و او امیه بن خلف بود.

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى (1)

«سوگند به نجم چون فروگراید» خداوند ا در این آیه به جنس ستارگان آن‌گاه که به غروب گرایش می‌یابند - سوگند یاد می‌کند؛ زیرا «ال» در «النجم» برای جنس است که شامل همه ستارگان می‌شود. سوگند خوردن به ستاره همراه با وصف نمودن آن به افول، این معنی را به همراه دارد که انسان اندیشمند باید از افول آن بر بطلان پرستش آن راه برد. یا سوگند خوردن به ستاره در حال افول، برای آن است که ستاره چون به سوی افق به افول گراید، جهات چهارگانه

به وسیله آن تشخیص داده می‌شود. ابن‌ابی‌حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواهد قسم می‌خورد اما آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد».

امام رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سوره قبل، یعنی سوره‌های: (صافات)، (ذاریات) و (طور) و در این سوره، به اسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سوره اول بر اثبات وحدانیت خویش قسم خورده است: **(إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ)**، در سوره دوم بر اثبات حشر و جزا قسم قسم خورده است: **(إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ)** ذاریات: 5. و در سوره سوم بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است: **(إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ...)** و در این سوره بر اثبات نبوت حضرت محمد ص قسم خورده است: **(مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ** ... **)** «آیه 2». بنابراین، هر سه اصل توحید، معاد و نبوت در این چهار سوره تکمیل گردید».

همچنین با تأمل در سوگندهای الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیت و نبوت در قیاس به سوگند خوردنش بر اثبات معاد کم‌تر است چنان که در سوره‌های (ذاریات، طور، واللیل، والشمس، والسماء ذات البروج) و غیر آنها می‌بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیت خداوند بسیار می‌باشد:

وفی کل شیء له آیه تدل علی أنه واحد.

در هر چیز که بنگرید؛

نشانه‌ای می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند

دلایل نبوت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران ﷺ می‌باشد اما امکان معاد، به عقل و ادله سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند در قرآن کریم بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند.

حکمت در قسم خوردن حق تعالی به ستارگان این است که ستارگان در سرعت، حجم و در نوع و چگونگی وجود خود، عالمی بزرگ و بس عظیم‌اند. مثلاً سرعت نور ستاره، (300) هزار کیلومتر در ثانیه است، یعنی نور آن فقط در ظرف «17» ثانیه، یکبار دورادور زمین را می‌پیماید. یا مثلاً خورشید یک میلیون و سیصد هزار بار از زمین بزرگتر است و این خورشید ما یکی از سی هزار میلیون خورشید پروردگار متعال می‌باشد که بشر تاکنون به کشف آنها قادر شده است. نظام شمسی و سیارگان یازده‌گانه، بخشی از عالم کهکشانیها و سحابی‌ها هستند، کهکشانیها و سحابی‌هایی که کسی جز خداوند؛ شمار، حجم و کیفیت آنها را در حساب آورده نمی‌تواند و باز هر کهکشان از خود در حدود سی هزار میلیون ستاره دارد که بعضی از آنها از خورشید ما هم بزرگترند. کهکشانیها به قرص پهن‌شده‌ای شباهت دارند که قطر آن به اندازه (100) هزار سال نوری مسافت دارد و با در نظر داشت این که سال نوری برابر با (6) میلیون مایل است، یک گزارش دانشمندان نجوم می‌رساند که دورترین کهکشانیها از زمین و قدیمی‌ترین آنها در حد شناخت‌های محدود بشر، در فاصله (17) میلیارد سال نوری از زمین قرار دارد. بنابراین، عالم ستارگان یکی از عوالم بسیار بزرگ پروردگار متعال می‌باشد.

همچنین، آیات قرآن دلالت بر آن دارد که اعجاز قرآن در عرصه فلک، بزرگتر از اعجاز آن در عرصه طب و عالم وجود انسان است، از این جهت، خداوند متعال از ما خواسته است تا در آیات کونی وی به خوبی بنگریم و تأمل کنیم و به همین دلیل است که فضانوردان و کیهانشناسان به درک حقیقت نزدیکترند. چنانچه وقتی «تیتوف» دومین فضانورد روسی بعد از «گاگارین»، از سفر فضایی خود فرود آمد، خبرنگاران روس از وی پرسیدند: آیا خدا را یافتی؟ او پس پاسخ داد: «آری! عظمت خالق را یافتم، او را یافتم در کار عظیم قاهرانه‌اش با سیطره وی بر قوانین جاذبه میان زمین و ماه و خورشید».

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (2)

آری! سوگند به نجوم: «که همسخن شما سرگشته نیست» یعنی: محمد ص نه از حق و هدایت سردرگم است و نه - وقتی این قرآن را برای شما آورده - از آن عدول کرده است «و نه غاوی شده است» یعنی: نه گمراه شده و نه به باطل سخن گفته است. غوایت: عبارت از جهل همراه با عقیده فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکب می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: این آیه مقسم علیه است.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (3)

«و از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید» یعنی: محمد ص از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی‌کند.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (4)

«این سخن جز و حیی که به او فرستاده می شود نیست» یعنی: آنچه که محمد ص بدان نطق می کند و حیی از جانب الله است که به سوی او فرستاده می شود و او نه در آن کم می کند و نه می افزاید. در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو ك روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم ص می شنیدم، می نوشتم با این هدف که آنها را حفظ و نگه داری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا ص می شنوی می نویسی در حالی که ایشان نیز بشنند و گاهی در حال خشم سخن می گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول خدا ص در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اكتب، فالذی نفسی بیده ما خرج منی إلا الحق: بنویس زیرا سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است». رسول اکرم ص در حدیث شریف دیگری فرمودند: «من جز حق نمی گویم. در این اثنا برخی از اصحابشان گفتند: یا رسول الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می کنید؟ فرمودند: حتی اگر مزاح کنم، من جز حقی را نمی گویم».

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (5)

«آن را» یعنی: وحی را «فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت» که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل ÷ است پس اوست که وحی را به محمد ص آموخت.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى (6)

«صاحب مره» یعنی: جبرئیل ÷ آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد. مره: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به قولی معنی این است: جبرئیل ÷ دارای

اندیشه نیک، خردی استوار و رأیی متین است. «پس راست ایستاد» یعنی: جبرئیل ÷ اولین باری که وحی را به رسول اکرم ص آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همه افق جانب مشرق را پوشانید. یادآور می‌شویم که رسول اکرم ص دوبار جبرئیل ÷ را به شکل و شمایل حقیقی‌اش دیدند: یکبار در آسمان و یکبار در زمین نزدیک غار حراء، که این دیدار در آغاز نبوت ایشان بود.

وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى (7)

«در حالی که او در افق اعلی بود» یعنی: جبرئیل ÷ نسبت به بیننده، در جهت افق بالای آسمان قرار داشت و به صورت حقیقی خود بر رسول اکرم ص نمایان شد.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (8)

«سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد» یعنی: جبرئیل ÷ در اولین باری که رسول اکرم ص او را به صورت حقیقی‌اش دیدند، نخست در افق ایستاد، سپس به زمین نزدیک و نزدیکتر شد تا وحی را بر ایشان فرود آورد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (9)

«تا که به قدر دو کمان رسید» یعنی: جبرئیل ÷ فرود و فرودتر آمد تا که فاصله میان او و محمد ص به اندازه دو کمان بیش نبود. قاب: مقدار است «یا کمتر از آن» یا فاصله وی با رسول اکرم ص کمتر از مقدار دو کمان بود. مراد از فاصله

دو کمان در اینجا: فاصله میان دسته کمان و دو طرف خمیده آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البته مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکه اتصال و تحقق امر استماع وحی از سوی پیامبر ص به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل، بعد مسافت که خود شبهه ابهام و غموض را پیش می‌آورد، نفی شده است.

فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (10)

«آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود» یعنی: آن‌گاه جبرئیل ÷ از آن مسافت نزدیک، آنچه را از قرآن که در این فرود آمدن با خود آورده بود، به بنده خدا و فرستاده وی حضرت محمد ص وحی کرد. یا معنی این است: خداوند متعال به بنده خود جبرئیل ÷ وحی کرد آنچه را که او به محمد ص وحی نمود. دلیل این که حق تعالی از متن پیام وحی یادی نکرد، بزرگ نمودن و تفضیم شأن آن است.

مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (11) أَفْتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ (12)

«دلش در آنچه دید، دروغ داخل نکرد» یعنی: دل پیامبر ص آنچه را که چشمش از صورت جبرئیل ÷ دیده بود، ناراستی و انکار نکرد لذا آن حضرت ص جبرئیل ÷ را به چشم خود دید و با قلب خود شناخت و در آنچه که دید، هرگز شک نکرد «آیا شما با او درباره آنچه می‌بیند، مجادله می‌کنید؟» یعنی: بی‌گمان دل پیامبر ص صادق است پس چشمش از آن نیز صادق‌تر می‌باشد زیرا عرصه دید چشم، معاینه و مشاهده محسوس است که این جریان عادی دید و شناخت اشیاء در نزد بشر می‌باشد و با در نظرداشتن این که محمد ص

جبرئیل ÷ را با هر دو چشم خود دید پس شما منکران چگونه با او در آنچه به چشم سر می‌بیند، مجادله می‌کنید؟! مراد: جدال آنان به ناروا است.

وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى (13)

«و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است» یعنی: قطعاً محمد ص یکبار دیگر نیز جبرئیل ÷ را بر صورت حقیقی‌ای که خداوند او را آفریده، دیده است که این دیدار دوم در شب اسراء انجام گرفت اما در غیر این دوبار؛ رسول اکرم ص جبرئیل ÷ را در صورت انسانی می‌دیدند تا دیدن وی بر ایشان آسانتر باشد. اما بعضی از مفسران برآنند که: ضمائر در «دنا»، «تدلی»، «کان»، «اوحی» و «رأه» همه به خدای عزوجل بر می‌گردد. یعنی: خدای عزوجل نزدیک شد، فرود آمد، به مقدار فاصله دو کمان از پیامبرش ص قرار گرفت، بر ایشان وحی نمود و ایشان پروردگار متعال را دیدند. حدیث شریف بخاری از انس ر نیز بر این قول گواهی می‌دهد که رسول خدا ص فرمودند: «سپس خدای عزوجل رسول خود را بالاتر از این برد، به مسافتی که هیچ کس جز خودش آن را نمی‌داند تا این که به سدره‌المنتهی رسید و جبار رب العزه نزدیک شد و فرود آمد تا بدانجا که فاصله او با رسولش به اندازه فاصله دو طرف کمان یا کمتر از آن بود پس در جمله آنچه که خدای عزوجل بر او وحی کرد، پنجاه نماز بود». ولی رأی راجح، همان رأی اول است، که ضمائر در «دنا»، «تدلی»، «کان»، «اوحی» و «رأه» همه به جبرئیل ÷ بر می‌گردد چنان که حدیث شریف ذیل به روایت مسلم از ابوذر ر نیز گواه این مدعاست؛ ابوذر ر از رسول خدا ص پرسید: یا رسول الله! آیا شما پروردگارتان را دیده‌اید؟ حضرت ص فرمودند: «رأیت نورا: من نوری رادیدم».

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (14)

«نزدیکی سدره المنتهی» یعنی: محمد ص بار دوم در نزدیک سدره المنتهی جبرئیل ÷ را دید و درخت سدره (کنار یا عناب) به قول جمهور و چنان که در حدیث صحیح نیز آمده است، در آسمان هفتم است. گفته شده که: علم خلائق در سدره المنتهی به پایان می‌رسد و هیچ کس از ایشان نمی‌داند که در ماورای سدره المنتهی چیست. البته ما به وجود «سدره المنتهی» چنان که در ظاهر قرآن کریم آمده است، ایمان داریم بی آن که در باره مکان یا اوصاف آن - بیش از آنچه که راجع به آن در حدیث صحیح آمده است - سخن بگوییم. از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت مسلم از ابن مسعود ؓ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «چون مرا به اسراء بردند، در معراج مرا را به سدره المنتهی رسانیدند و آن در آسمان هفتم است (در روایت مسلم از ابن مسعود آمده است: و آن در آسمان ششم است)، آنچه که از زمین به آسمان عروج داده می‌شود، به سوی آن منتهی گشته و از آنجا برگرفته می‌شود و آنچه که از فراز سدره المنتهی فرود آورده می‌شود، نیز به آنجا منتهی شده و از آنجا برگرفته می‌شود...». ملاحظه می‌کنیم که این حدیث شریف، «سدره المنتهی» را به مثابه پایانه و مرز اصلی میان دو حقیقت معرفی می‌کند، حقیقت فراسوی سدره المنتهی که هیچ کس حتی فرشتگان را بدان علمی نیست و حقیقت این سوی سدره المنتهی که از آسمان هفتم یا ششم - بنابر اختلاف روایات - شروع و به زمین منتهی می‌شود¹. در وصف دیدار رسول اکرم ص با جبرئیل ÷ در سدره المنتهی نیز در حدیث شریف به روایت ابن مسعود ؓ آمده است که آن حضرت

¹ - این توضیح از مترجم است.

ص فرمودند: «رأيت جبريل بالأفق الأعلى، له ستمائة جناح، يتناثر من ريشة الدر والياقوت: جبرئيل را در افق اعلى ديدم در حالى كه ششصد بال داشت و از پرهاى وى در و ياقوت افشاند مى شد».

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (15)

«كه جنه المأوى نزديك آن است» يعنى: جنه المأوى نزديك سدره الممتهى است. به قولى: علت تسميه آن به «جنه المأوى» اين است كه ارواح مؤمنان در آن جاى مى گيرد. ابن عباس ؓ مى گويد: «ارواح فرشتگان، شهدا و متقيان در آن جاى مى گيرد و علم انبيا ؑ بدان منتهى مى شود و هيچ كس جز خداوندأ ماوراي آن را نمى داند».

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى (16)

«آن گاه كه فرو پوشانده بود سدره را آنچه فرو پوشانده بود» ابهام در «ما» براى افاده تعظيم و تكثير چيزى است كه درخت سدره را فرو پوشانده بود، به گونه اى كه هيچ وصف و عددى به آن احاطه نمى كند. بنا به اقوالى: درخت سدره را ملخ هاى از طلا، يا گروه هاى از فرشتگان، يا فرمان خداأ فروپوشانده بود. شاهولى الله دهلوى مى گويد: «در شب معراج انوار الهى بود كه سدره را فرو پوشاند». مجاهد مى گويد: «شاخه هاى درخت سدره الممتهى از مرواريد و ياقوت و زبرجد بود و رسول اكرم ص آن راديدند و ايشان پروردگارتان را نيز به قلب خود ديدند».

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (17)

«دیده‌اش منحرف نگشت» یعنی: دیده پیامبر ص از آنچه دیده بود، کژتابی نکرد و به چپ و راست متمایل نشد «و از حد در نگذشت» یعنی: دیده وی از مقصد خویش و از آنچه دیده بود تجاوز نکرد پس جز به آنچه که مأمور شده بود، نگاه نکرد و نخواست تا آنچه را که به او بینانده نشده بود، بنگرد. بنابراین، رؤیت جبرئیل ؑ و دیگر مظاهر ملکوت خدای عزوجل از سوی آن حضرت ص، رؤیتی عینی بود، نه خدعه و فریب چشم و این تأکیدی است بر این حقیقت که معراج رسول خدا ص با روح و جسم هر دو انجام گرفت.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (18)

«به راستی که برخی از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید» یعنی: به راستی که رسول اکرم ص در شب معراج از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش و از عجایب ملک و ملکوت وی چیزهایی را دید که در وصف نمی‌گنجد.

أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى (19)

«آیا شما لات و عزی را دیدید؟» لات: از اسم الله گرفته شده و نام بت مؤنثی بود که قبیله ثقیف در طایف آن را پرستش می‌کردند. یا لات از ماده «لت» به معنی آرد الک شده است که به فارسی دری نیز آن را «لتی» می‌گویند. علت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده‌اش نماد مردی را نشان می‌داد که آرد الک شده را با روغن می‌آمیزد و حجاج را اطعام می‌کند. اما «عزی» به قول مجاهد، درختی در میان مکه و طایف بود که قبیله «غطفان» آن را پرستش می‌کردند پس رسول اکرم ص در سال فتح مکه، خالد بن ولید ؓ را فرستادند تا

آن را قطع نماید و او چنین کرد و در حالی که با تبر خود بر آن می کوفت؛ این شعر را می خواند:

یا عزی کفرانک لا سبحانک إنی رأیت الله قد أهانک
ای عزی! ناسپاسی باد تو را، نه پاکی و تقدس؛
زیرا من دیدم که خدا تو را خوار کرد

وَمَنَاةُ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى (20)

«و مناه» بتی از آن اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می ریختند، از این جهت، آن را «مناه» نامیدند و خدای عزوجل برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: «آن که سومین بی قدر است» اخری: از تأخر در رتبه است، یعنی مناه، متأخر، پست و بی قدر است. ابن کثیر می گوید: «در جزیره العرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آنها را بزرگ می داشتند اما مشهورترین آنها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آنها یاد کرد».

أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى (21)

«آیا برای شما پسر است و برای او دختر؟» یعنی: به من از این خدایان سه گانه مؤنثی که آنان را دختران خدای سبحان می پندارید، خبر دهید؛ آخر چگونه آنچه را که خود دوست نمی دارید، به حق تعالی نسبت می دهید؟.

تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى (22)

«در این صورت، این تقسیم ناعادلانه‌ای است» ضیزی: تقسیم شما در مورد اختصاص دادن دختران به خدای سبحان، بر کنار از حق و خارج از عدل و انصاف است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى (23)

«اینها چیزی جز نامهایی نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید» زیرا این بتان نه چیزی را می‌بینند، نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند، نه زبانی می‌رسانند و نه نفعی پس اینها جز نامهای بی‌مسمای چندی نیستند که شما و پدرانتان آنها را «خدایان» نامیده‌اید و پسینیان نیز این رسم و راه را از پیشینیان به تقلید نشخوار کرده و پسران در آنها از پدران دنباله روی کرده‌اند «اللَّهُ بِرِثْوَتِ أَنْهَا هَيْجِ سُلْطَانِي فِرود نیاورده است» یعنی: حق تعالی هیچ حجت و برهانی را که بدان بر خدا بودن این بتان بی‌جان حجت آورید، نازل نکرده است «آنان جز از پندار پیروی نمی‌کنند» و مسلم است که پندار، حق را بیار نیاورده و به سوی حق راه نمی‌برد «و» آنان جز «از چیزی که نفسها خواهش می‌کند» پیروی نمی‌کنند بی‌آنکه هیچ توجه و التفاتی به آنچه که حق است و پیروی از آن واجب می‌باشد، داشته باشند «با آن‌که به راستی از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است» یعنی: برایشان در این مورد که بتان خدا نیستند، بیان واضح و حجت قاطعی آمده است و قرآن که حجت و برهان فرورستاده از نزد خداوند بر پیامبرش می‌باشد، جلوه‌گاه این بیان روشن است، همان پیامبری که خدای عزوجل او را در میان مردم برانگیخت و او را از جنس آنان قرار داد.

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى (24)

«یا مگر انسان آنچه آرزو کند دارد؟» یعنی: چنان نیست که انسان هر چه آرزو کند، به دست آورد پس خداوند متعال این پندار را که آنان می‌توانند بتانی را داشته باشند که به آنان نفع رسانیده و برایشان شفاعت‌کنند؛ پندار و آرزوی بی‌بنیادی می‌داند و چنین پنداری را زشت و ناموجه می‌شناسد. از این جهت در حدیث شریف به روایت ابوهریره ؓ آمده است که رسول اکرم صل فرمودند: «إِذَا تَمَنَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَنْظُرْ مَا يَتَمَنَّى، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَبُ لَهُ مِنْ أَمْنِيَّةٍ: هرگاه یکی از شما آرزو می‌کند، باید بنگرد که چه چیزی را آرزو می‌کند زیرا او نمی‌داند که از این آرزویش چه چیزی برایش (در کارنامه‌اش) نوشته می‌شود».

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى (25)

«پس انجام و آغاز» یعنی: آن جهان و این جهان «از آن خداست» بنابراین، در دنیا و آخرت بتان را با او هیچ مشارکتی نیست.

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى (26)

«و چه بسیار فرشته‌اند در آسمانها که شفاعتشان به‌کاری نیاید» یعنی: هرگاه فرشتگان با وجود کثرت عبادت و گرامی بودنشان نزد خدای سبحان، جز برای کسی که خداوندأ به شفاعت کردن برایش اذن دهد، شفاعت نمی‌کنند پس چگونه خواهد بود شفاعت این جمادات فاقد عقل و شعور! و چگونه شما جاهلان مشرک، شفاعت آنها را نزد خداوندأ امید می‌برید در حالی که حق تعالی

نه پرستش آنها را مشروع گردانیده و نه به این کار اذن داده است بلکه بر زبان تمام پیامبرانش از شرک نهی کرده و از آن براءت جسته است و تمام کتب الهی نیز بر این نهی ناطقاند؟ آری! فرشتگان گرامی نزد حق تعالی شفاعت نمی‌کنند و شفاعتشان هیچ سودی ندارد؛ «مگر پس از آن که خدا اجازه دهد» که شفاعت کنند «به هر که خواهد» تا برای او شفاعت کنند «و خوشنود باشد» از شفاعت ایشان برای آن کس، به سبب آن که او از اهل توحید است لذا مشرکان از شفاعت هیچ بهره‌ای ندارند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى (27)

«در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام مؤنث نام می‌گذارند» و می‌پندارند که فرشتگان دختران خدایند پس آنان را دختر تلقی کرده و به نام دختران می‌نامند.

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (28)

«و آنان را به این هیچ علمی نیست» زیرا نه آن منکران فرشتگان را شناخته‌اند، نه مشاهده‌شان کرده‌اند و نه این امر به طریقی از طرقی که مخبران از آن خبر می‌دهند، به آنان رسیده است بلکه صرفاً از روی جهل، گمراهی و جرأت و جسارت در حق خدای سبحان، این سخن را می‌گویند «جز از ظن» یعنی: از گمان و پندار «پیروی نمی‌کنند» درحالی که عقاید باید پشتوانه‌ای از قطع و یقین داشته باشد «و در واقع، پندار در شناخت حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند» و چیزی از حقیقت را به بار نمی‌آورد زیرا حقیقت جز با علم - یعنی با یقین -

درک نمی‌شود پس گمان و پندار در قلمرو معارف حقیقی، یا یقینیات هیچ راهی نداشته و از هیچ اعتباری برخوردار نیست، از این رو در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن، فان الظن أكذب الحديث: هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغترین سخنهاست».

فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (29)

«پس از هر کس که از ذکر ما روی برتافته و جز زندگی این جهان را خواستار نبوده‌است، روی برتاب» یعنی: ای پیامبر ص! از کسی که از قرآن یا از ذکر ما روی گردانیده، روی بگردان لذا مجادله با منکران را فروگذار زیرا تو آنچه را که بدان مأمور بوده‌ای، به آنان رسانده‌ای و بر تو جز ابلاغ پیام حق، تکلیف دیگری نیست. امام رازی گفته است: «اکثر مفسران برآنند که تمام عبارتهای (فاعرض: پس روی بگردان) در قرآن، به آیه قتال منسوخ است. درحالی‌که این سخن مفسران اساسی ندارد؛ زیرا امر به اعراض و رویگردانی پیامبر از کفار، با آیه قتال موافق است پس چگونه به آن منسوخ می‌شود؟ حقیقت این است که رسول اکرم ص مأمور بودند تا کفار را به روشی حکیمانه و موعظه نیکو به سوی حق دعوت کنند اما چون آنها این دعوت را نپذیرفتند و به وسیله اباطیلشان با پیامبر ص معارضه کردند، این بار به آن حضرت ص دستور داده شد تا با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله کند، سپس چون این شیوه نیز در هدایت آنان سودمند واقع نگشت، پروردگارش به وی فرمود: اینک از آنان روی بگردان و با آنان به دلیل و برهان مقابله نکن زیرا آنان از چیز

دیگری جز پندار خویش پیروی نمی‌کنند... پس چگونه امر به روی گردانی از کفار می‌تواند منسوخ باشد؟».

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى (30)

«این منتهای علم آنان است» یعنی: زندگانی دنیا و خواهش‌های آن، منتهای میدان دانش کفار است و آنها به ما سوای آن - مانند کار دین و معنویت - هیچ التفاتی نمی‌کنند زیرا آنها دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت عایشه صدیقه رضی‌الله عنها آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «الدنيا دار من لا دار له، ومال من لا مال له، ولها يجمع من لا عقل له: دنیا سرای کسی است که سرای دیگری ندارد و مال کسی است که مال دیگری ندارد و کسی برای آن گرد می‌آورد که عقلی ندارد». همچنین در دعای منقول از آن حضرت ص آمده است: «اللهم لا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا: بار خدایا! دنیا را بزرگترین اندیشه و مرام ما نگردان و نه آن را منتهای علم ما قرار ده».

«بی‌گمان پروردگار تو خود به حال کسی که از راه او گمراه شده، داناتر و همو به کسی که راه یافته است، نیز آگاهتر است» این جمله، بیان علت دستور دادن پیامبر ص به اعراض و رویگردانی از کفار است. یعنی: خدای عزوجل می‌داند که چه کسی دعوت حق را اجابت کرده و چه کسی آن را اجابت نمی‌کند پس ای پیامبر ص! تو خود را در دعوت آنان رنجور نکن زیرا جز ابلاغ پیام حق چیز دیگری بر عهده تو نیست و تو این مأموریت را به درستی انجام

داده‌ای و بدان که خدای عزوجل به حال هر دو گروه داناتر است و هر یک را مطابق عقیده و عملش جزا می‌دهد.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (31)

«و هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آن خداوند است» یعنی: آفریننده، مالک و متصرف فقط اوست «تا سرانجام بدکرداران را به سزای آنچه انجام داده‌اند جزا دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند به پاداشی نیکو پاداش دهد» یعنی: سرانجام کار خلق که نیکوکار و بدکار هر دو در میان آن وجود دارد، این است که خداوند متعال هر یک را مطابق عمل و کارکردش جزا می‌دهد. نیز احتمال دارد که معنی چنین باشد: پس، از کسانی که روی گردانیده‌اند، روی بگردان زیرا خدای سبحان بدکاران و نیکوکاران - هر دو - را مناسب حالشان جزا خواهد داد اما تو تکلیفت را انجام داده و پیام حق را به آنان ابلاغ کرده‌ای.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى (32)

«کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند» یعنی: کسانی که نیکوکارند، همانانند که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند. گناه کبیره: هر گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است. در حدیث

شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «از هفت گناه هلاک کننده پرهیزید:

1 - شرک آوردن به خداوند متعال.

2 - سحر.

3 - قتل نفسی که خداوند متعال کشتن آن را - جز به حق - حرام کرده است.

4 - خوردن مال یتیم.

5 - خوردن ربا.

6 - روی گردانیدن در روز جنگ.

7 - متهم کردن زنان پاکدامن بی خبر مؤمن به فحشاء».

اما حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می کند که مردی به ابن عباس τ گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن عباس τ فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش خواهی، گناهی کبیره باقی نمی ماند و همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمی ماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل می شود.

«و» نیکوکاران همانانند که «از فواحش» یعنی: از ناشایستی ها و بی حیایی ها؛ همچون زنا و شرک پرهیز می کنند «مگر از لمم» که گناهان صغیره است. گفته شده: گناه کبیره هر گناهی است که ختم آن در قرآن به آتش دوزخ بشود، فواحش هر گناهی است که در آن حد شرعی مقرر باشد و گناه صغیره؛ گناهی است پایین تر از زنا، مانند بوسه و غمزه و نگاه. بخاری، مسلم و غیر ایشان از ابن عباس τ روایت کرده اند که فرمود: چیزی را شبیه تر به «لمم» از این حدیث

شریف رسول خدا ص نیافته‌ام که فرمودند: «إن الله كتب علی ابن آدم حظه من الزنی، أدرك ذلك لا محالة، فزنی العین النظر، وزنی اللسان النطق، والنفس تتمنی وتشتهی والفرج یصدق ذلك أو یکذبه: بی گمان خداوند متعال بر فرزند آدم بهره وی از زنا را نوشته است و او خواه‌ناخواه این بهره را در می‌یابد پس زنا ی چشم نظر کردن است و زنا ی زبان سخن گفتن و نفس نیز آرزو و اشتها می‌کند آن‌گاه فرج یا این اشتها را تصدیق می‌کند یا تکذیب». یعنی: آلت تناسلی یا این اشتها را تأیید کرده و مرتکب زنا می‌گردد، یا به آن دست رد زده اشتهای خود را مهار می‌کند و مرتکب زنا نمی‌شود.

«بی گمان پروردگارت نسبت به آنها گسترده آمرزش است» یعنی: هرچند گناه صغیره از حکم مؤاخذه حق تعالی خارج است، لیکن خارج از آن نیست که گناه شمرده شود اما خداوند متعال آن را به رحمت گسترده و مغفرت فراگیر خود می‌آمرزد و محو می‌کند. بیضاوی می‌گوید: «شاید حق تعالی هشدار به بدکاران و مژده به نیکوکاران را از آن رو با این جمله دنبال کرد که مرتکب گناه کبیره از رحمت وی ناامید نشده و فرود آمدن عذاب را بر خود حتمی و اجتناب‌ناپذیر نداند بلکه برود و با توبه و انابت، دروازه‌های رحمت را بکوبد». «او به احوال شما داناتر است از آن دم که شما را از زمین پدید آورد» یعنی: شما را در ضمن آفرینش پدرتان آدم از زمین آفرید زیرا حق تعالی آدم ÷ را از گل آفرید پس او به طبایع و سرشت‌های شما آگاه و داناست «و آن‌گاه که شما جنین‌هایی در شکم‌های مادرانتان بودید» یعنی: در این حال نیز حق تعالی می‌دانست که شما لابد به گناهان صغیره آلوده می‌شوید «پس خودتان را تزکیه نکنید» یعنی:

از روی خودستایی و خودبزرگنمایی، خودتان را ستایش نکرده و از گناه پاک و بی‌آلایش معرفی نکنید و نگویند که از گناهان صغیره پاک و وارسته بوده و در هفت لفافه از عفاف و پاکدامنی و نجات قرار دارید. ولی اگر ثنا و وصف شما از خودتان بر سبیل اعتراف به نعمت باشد، این کاری نیکو است «خدا به حال کسی که» در دنیا از گناهان «پرهیزگاری نموده داناتر است». نظیر این آیه است آیه «نساء/49»: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا) : (آیا ندیدی به‌سوی کسانی که خود را تزکیه می‌کنند؟ بلکه خداوند هر که را که خواهد تزکیه می‌کند و به اندازه نخ روی هسته خرمایی هم ستم نمی‌بینند).

مسلم در صحیح خود حدیث شریف ذیل را از محمد بن عمرو بن عطاء ت روایت کرده است که فرمود: «(من دخترم را (بره: نیکوکار) نام گذاشتم اما زینب بنت ابی سلمه به من گفت: رسول اکرم ص از این اسم نهی نمودند و فرمودند: خود را تزکیه نکنید زیرا خدای عزوجل به اهل بر و نیکویی از شما داناتر است. اصحاب گفتند: پس چه اسمی بر آن دختر بگذاریم؟ فرمودند: زینب». همچنین در حدیث شریف به روایت عبدالرحمن بن ابی بکر ت آمده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم ص از مرد دیگری ستایش کرد. رسول خدا ص فرمودند: «ویلک قطعت عنق صاحبک - مرارا - إذا کان أحدکم مادحا صاحبه لا محالة، فليقل: أحسب فلانا والله حسيبه ولا أزکی علی الله أحدا، أحسبه کذا وکذا، إن کان يعلم ذلک: وای بر تو، گردن رفیقت را قطع نمودی - این جمله را چند بار تکرار نمودند پس چنانچه یکی از شما خواه ناخواه می‌خواهد رفیقش را مدح کند، باید بگوید: فلان را چنین می‌پندارم و خداوند حسابگر اوست و من

احدی را بر خداونداً تزکیه نمی‌کنم، من او را چنین و چنان می‌پندارم. در صورتی که به اوصافی که برای وی بر می‌شمرد، داناست». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص دستور دادند تا بر روی مداحان خاک پاشیده شود.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه از ثابت بن حارث انصاری τ روایت کرده‌اند که فرمود: چون طفل صغیری از یهود می‌مرد، می‌گفتند: آن طفل صدیق است. پس این خبر به رسول اکرم ص رسید، ایشان فرمودند: «کذبت الیهود، ما من نسمة یخلقه الله فی بطن امه إلا ویعلم إنه شقی أو سعید: دروغ گفتند یهود زیرا هیچ جنبنده‌ای که خداونداً او را در شکم مادرش می‌آفریند، نیست مگر این که می‌داند که او شقی است یا سعید». پس خداوند متعال در این هنگام این آیه را نازل فرمود: (هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...).

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (33)

«پس آیا آن کسی را که روی برتافت» از خیر و از پیروی حق «دیده‌ای؟». مفسران در بیان سبب نزول آیات (33 - 41) از واحدی و ابن جریر نقل کرده‌اند که این آیات درباره ولید بن مغیره نازل شد زیرا او در آغاز پیرو دین رسول خدا ص گردید ولی با طعن و سرزنش بعضی از مشرکان روبرو شد و وقتی به او گفتند: چرا دین بزرگان را ترک کرده و راه و رسم آنان را گم کرده‌ای و پنداشته‌ای که آنان در دوزخ‌اند؟ ولید گفت: من از عذاب خدا ترسیدم. سپس آن شخص برای ولید ضامن و عهده‌دار این امر شد که اگر چیزی از مال خویش را به وی بدهد و به شرک برگردد، وی از جای او عذاب خدای سبحان را تحمل

می‌کند و برمی‌دارد! پس در آغاز ولید بخشی از مالی را که برای آن شخص در برابر اعطای آن تعهد به گردن گرفته بود داد اما پس از آن بخل ورزید و تمام آن رابه وی نپرداخت. آن‌گاه خداوند متعال این آیات را نازل نمود. البته در سبب نزول این آیات، روایات دیگری نیز نقل شده است.

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى (34)

«و اندکی بخشید» از مال «و باز ایستاد» از بخشیدن بقیه پس پرداخت آن را به اتمام نرسانید؟ گفته می‌شود: حفر فاکدی: حفر کرد اما به زمینی سخت و صخره مانند رسید که چاه‌کن را از ادامه کار و به اتمام رساندن حفر آن باز می‌دارد. همچنین وقتی خیر شخص کم شود، گفته می‌شود: اکدی الرجل.

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى (35)

«آیا علم غیب نزد اوست و او می‌بیند؟» یعنی: آیا این شخص بی‌خیر، به عذابی که از وی غایب است علم دارد لذا به این امر یقین دارد که فرد دیگری از جایش عذاب را تحمل می‌کند؟ یا معنی این است: آیا این شخص که دست از انفاق مال کشید - یعنی ولید بن مغیره - علم غیب دارد که مالش با انفاق تمام می‌شود؟ درحالی که قضیه چنان که او می‌پندارد، نیست.

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى (36)

«یا بدانچه در صحیفه‌های موسی است» یعنی: به اسفاری که به موسی ÷ داده شد و مشتمل بر تورات بود «آگاهش نکرده‌اند؟» دلیل این که حق تعالی

صحیفه‌های موسی ﷺ را مقدم ذکر کرد، این است که این صحیفه‌ها از دیگر صحف مشهورتر، از نظر زمان نزدیکتر و از نظر تعداد بیشتر بود.

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى (37) أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (38)

«و ابراهیمی که وفا کرد» یعنی: آیا از مضمون صحفی که خداوند متعال به ابراهیم ﷺ باوفا داد، آگاه نشده است، ابراهیمی که عهد به جای آورد و آنچه را که بدان مأمور شده بود، به پایه اکمال و اتمام رسانید؟ به قولی: معنای (وفی) این است: ابراهیم ﷺ در وفا کردن به عهدی که با خدای عزوجل بسته بود، سعی بلیغ کرد. به ذکر صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام اکتفا شد زیرا مشرکان ادعا می‌کردند که بر آیین ابراهیم ﷺ اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسک می‌ورزیدند. آری! قاعده مطرح شده در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: «که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد» یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمی‌شود پس هر کس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهِش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی‌دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیت فردی» است.

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (39)

«و» آیا از «این» امر آگاه نشده است «که به انسان جز آنچه عمل کرده نرسد» یعنی: به انسان جز پاداش و جزای سعی و عمل خود وی چیز دیگری نمی‌رسد و او در برابر عملی که انجامش نداده است، مستحق اجر و مزدی نیست. البته این قاعده که هیچ کس جز در برابر عمل خودش پاداش داده نمی‌شود، در مقابل

قاعده سابق است که هیچ کس گناه دیگری را بر نمی‌دارد. پس همچنان که احدی مسئولیت یا گناه غیر خویش را بر دوش نمی‌کشد، همین گونه، جز در برابر کارکرد خودش پاداشی نیز به وی تعلق نمی‌گیرد.

امام شافعی: از همین آیه کریمه چنین استنباط کرده است که ثواب قرائت قرآن به مردگان نمی‌رسد؛ زیرا این قرائت از عمل و کسب خودشان نیست. اما معتمد در مذاهب چهارگانه این است که ثواب قرائت به اموات می‌رسد زیرا این بخشش و دعایی است به وسیله قرآن که در هنگام تلاوتش، رحمت‌ها نازل می‌شود. در سنت نبوی ص نیز رسیدن ثواب دعا و صدقه (ایصال ثواب) برای میت به ثبوت رسیده است و این امری اجماعی است. مسلم، بخاری و اصحاب کتب حدیث - جز ابن ماجه - از ابی هریره τ در حدیث شریف ذیل روایت کرده‌اند که رسول خدا ص فرمودند: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صدقةً جاریه، أو علم ینتفع به، أو ولد صالح یدعو له : چون انسان بمیرد؛ عمل وی قطع می‌شود جز از سه چیز: صدقه جاری، یا علمی که از آن سود برده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برای او دعا می‌کند». قرطبی می‌گوید: «بسیاری از احادیث بر این قول دلالت دارند که ثواب عمل صالح دیگران به مؤمن می‌رسد».

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى (40)

«و این» امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است «که کوشش او زودا که دیده شود» یعنی: عمل هر شخص، ثبت شده و محفوظ است و به زودی این سعی و عملش در روز قیامت بر او آشکار ساخته شده و

عرضه می‌شود پس اهل قیامت حاصل سعی و عملش را می‌بینند تا نیکوکار مورد اکرام و بدکار مورد سرزنش و توبیخ قرار گیرد.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى (41)

«سپس به حسب آن سعی، به پاداشی هر چه تمامتر» یعنی: به پاداشی کامل و ناکاسته به تمام‌ترین شکل و صورت «پاداش داده خواهد شد» بنابراین، انسان در برابر گناه جزایی همانند آن دریافت می‌کند اما در برابر ثواب، از ده برابر تا هفتصدبرابر و بیشتر از آن - تا آنجا که خداوند عزوجل بر آن بیفزاید - پاداش داده می‌شود.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (42)

«و این» امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است «که بازگشت به سوی پروردگار توست» یعنی: سرانجام و سرنوشت همه کس به سوی حق تعالی است نه به سوی غیر وی لذا آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. روایت شده است که معاذبن جبل π در میان قبیله «بنی‌اود» ایستاد و گفت: «ای بنی‌اود! من فرستاده فرستاده خداوندأ به سوی شما هستم، آیا می‌دانید که بازگشت همه به سوی خداست، به سوی بهشت یا به سوی دوزخ؟!».

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي (43)

«و این» امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است «که هم اوست که خندانید و گریانید» یعنی: حق تعالی اهل بهشت را در بهشت خندانید و اهل دوزخ را در دوزخ گریانید، یا هر که را که خواست در دنیا خندانید؛ پس

او را شادمان و مسرور ساخت و هر که را که خواست گریانید؛ پس او را اندوهگین و مغموم ساخت لذا اوست که آفریننده اسباب خنده و گریه می‌باشد. واحدی در بیان سبب نزول این آیه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ص از نزد گروهی گذشتند که می‌خندیدند پس خطاب به آنان فرمودند: اگر شما آنچه را که من می‌دانم، می‌دانستید؛ یقیناً بسیار می‌گریستید و کمتر می‌خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل ÷ بر آن حضرت ص فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن‌گاه رسول خدا ص به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو برداشتم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که خدای عزوجل می‌فرماید: **(وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى).**

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا (44)

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که میرانید و زنده گردانید» یعنی: حق تعالی است که اسباب مرگ و زندگی را به وجود آورد و جز او کسی بر این کار قادر نیست.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (45)

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که زوج نرینه و مادینه را آفرید» از هر انسان، یا از هر حیوانی.

مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (46)

آری! او زوج نرینه و مادینه را آفرید «از نطفه‌ای چون فروریخته شود» در رحم و به یکباره در آن برجهانده شود. آفرینش نرینه و مادینه از نطفه، از جمله متضاداتی است که در آن وجود دارد زیرا بعضی از آن نرینه خلق می‌شود و بعضی مادینه. نطفه: آب اندک است.

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَةَ الْآخِرَى (47)

«و نیز» در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است که «پدید آوردن عالم دیگر» یعنی: بازگردانیدن ارواح در اجسام به هنگام رستاخیز «بر عهده اوست».

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ (48)

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است که «هم اوست که توانگر ساخت و سرمایه بخشید» یعنی: حق تعالی برای بعضی به قدری ثروت بخشید که آنها را از مردم بی‌نیاز گردانید و برای دیگران سرمایه‌ای فوق ثروت آنان داد. یا معنی این است: اوست که بعضی را سرمایه‌دار و بعضی را فقیر گردانید، بر حسب مشیت و بر اساس مصلحت و حکمت خویش. بدین‌گونه، خداوند متعال از آیه (38) تا این آیه، ده اصل و اساس مهمی را که در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است بیان نمود و اینک این ده اصل و دلیل را با ذکر پنج مثال یا نمونه دیگر از ادله قدرت خویش مؤکد می‌گرداند که عبارت‌اند از:

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى (49)

«و هم اوست پروردگار ستاره شعری» «شعری» ستاره‌ای است نورانی در پشت ستاره «جوزاء» که قبیله «خزاعه» آن را می‌پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیه کریمه شعرای یمنی است چرا که همو مورد پرستش قرار می‌گرفت». برخی از مفسران گفته اند: خدای سبحان برای رد بر کسانی که این ستاره را پرستش می‌کردند، مخصوصاً فرمود که پروردگار شعری است در حالی که او پروردگار همه چیزهاست. نقل است: اولین کسی که پرستش «شعری» را مرسوم کرد، ابوکبشه از اشراف عرب بود و قریش به منظور تشبیه رسول خدا ص به وی، به ایشان «فرزند ابوکبشه» می‌گفتند زیرا آن حضرت ص مانند ابوکبشه با دین آنان مخالفت کرده بودند. ابوکبشه از اجداد مادری رسول اکرم ص بود.

وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى (50)

«و هم اوست که عاد نخستین را نابود ساخت» عاد نخستین، اولین امتی است که بعد از امت نوح ÷ نابود ساخته شده است. گفته شده که عاد نخستین؛ قوم هود ÷ و عاد دوم؛ عاد «ارم» است. به قولی دیگر: عاد دوم قوم ثمودند که صالح ÷ پیامبرشان بود.

وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَى (51)

«و ثمود را نیز نابود ساخت» چنان‌که عاد را نابود کرد «و هیچ کس را باقی نگذاشت» یعنی: هیچ یک از دو گروه یادشده را باقی نگذاشت.

وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى (52)

«و پیش از آنها» یعنی: پیش از هلاک ساختن عاد و ثمود، خداوند «قوم نوح را هلاک کرد زیرا آنان ستمگرتتر و سرکش‌تر بودند» از عاد و ثمود، چه آنان باوجود آن مدت طولانی (950) ساله‌ای که نوح ÷ آنان را به سوی حق دعوت می‌کرد، با نافرمانی‌های خود در برابر خدای عزوجل گردنکشی کردند، به علاوه آنها آغازگر ستم بودند و آغازگر، ستمگرتتر است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ومن سن سنة سيئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها: هر کس سنت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنت بد عمل کرده‌اند».

وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى (53)

«و مؤتکفه را واژگون کرد» مؤتکفه: شهرهای قوم لوط - یعنی سدوم و عاموره - است. این شهرها از آن رو مؤتکفه نامیده شد که هم اهالی خود را واژگون کرد و هم خود نگونسار شد - یعنی بلندای آن هم سطح زیرین آن گردید - و جبرئیل ÷ بعد از آن که آنها را به هوا برداشت، نگونسار واژگونشان کرد.

فَعَشَاهَا مَا غَشَّى (54)

«پوشاند بر آن» یعنی: بر شهرهای قوم لوط «آنچه را پوشاند» از سنگهایی که بر آن فروافتاد و نیز بر آنان انواع عذاب را پوشاند. ابهام در «ما» برای افاده تهویل و تعمیم عذاب بر آنان است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى (55)

«پس به کدام یک از نعمتهای پروردگارت تردید روا می‌داری» ای انسان تکذیب‌کننده شکاک شبهه‌افکن ناسپاس؟ مراد از نعمت‌ها، نعمت‌هایی است که خداوند متعال قبلاً آنها را بر شمرد؛ از آفرینششان، توانگر ساختنشان، آفرینش آسمان و زمین و نعمت‌هایی که در آنها برای انسان پدید آورده است.

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى (56)

«این هشداردهنده‌ای از هشداردهندگان نخستین است» یعنی: محمد ص فرستاده‌ای همچون فرستادگان پیشین قبل از خود به سوی شماست زیرا او نیز شمارا بیم و هشدار می‌دهد همان‌گونه که ایشان اقوام خود را هشدار دادند. چنان‌که در سوره «احقاف/9» خواندیم که خداوند متعال فرمود: **(قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ)**: «بگو: من پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نبوده‌ام».

أَزَفَتْ الْأَزْفَةُ (57)

«نزدیک شونده نزدیک گشت» یعنی: قیامت نزدیک شد چرا که زمان برپایی آن نزدیک است؛ چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «مثلی ومثل الساعة كهاتین: مثل من و مثل قیامت همانند این دو انگشت من است». و دو انگشت میانه و سبابه خود را از هم باز کردند.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (58)

«جز خدا کسی کاشف آن نیست» یعنی: هیچ کس جز خداوند قادر به برطرف ساختن قیامت نیست؛ آن‌گاه که خلق را با سختی‌ها و هول و هراسهای آن درپوشاند.

أَفَمِنَ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (59)

«آیا از این سخن تعجب می کنید؟» یعنی: چگونه تکذیب‌کنان از استماع قرآن، یا از وقوع قیامت تعجب می کنید؟.

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ (60)

«و می خندید» یعنی: از روی استهزا و تمسخر بر قرآن یا بر قیامت می خندید، با آن‌که قیامت نه محل تکذیب است و نه موضع استهزا «و نمی گریید؟» از بیم و انزجار وعید و عذابهای سختی که در آن است؟! روایت شده است که رسول خدا ص بعد از نزول این آیه هیچ‌گاه خندان دیده نشدند و خنده ایشان فقط تبسم بود. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره r آمده است که چون آیه: **(أَفَمِنَ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ)** نازل شد، اهل «صفه» گفتند: «إنا لله وإنا إليه راجعون» سپس گریستند تا بدانجا که اشکهایشان بر رخسارهایشان جاری شد. پس چون رسول خدا ص صدای گریه آنان را شنیدند، خود نیز با ایشان گریستند و ما نیز برای گریه پیامبر ص گریستیم؛ آن‌گاه فرمودند: «لا يلج النار من بكي من خشية الله، ولا يدخل الجنة مصر على معصية الله، ولو لم تذبوا لذهب الله بكم ولجاء بقوم يذبون فيغفر لهم ويرحمهم إنه هو الغفور الرحيم: هر کس از ترس خدا گریست، به آتش وارد نمی‌شود و هر کس بر معصیت خدا پای فشرد، به بهشت وارد نمی‌شود و اگر شما گناه نکنید، همانا خداوند شما را بر می‌دارد و قومی را به میان می‌آورد که گناه کنند تا برآنان بیامرزد و رحم کند زیرا اوست که آمرزگار مهربان می‌باشد». ابوحازم می‌گوید: «روزی جبرئیل r درحالی بر

رسول خدا ص فرود آمد که مردی نزد ایشان می‌گریست پس جبرئیل ÷ از رسول اکرم ص پرسید که این شخص کیست؟ فرمودند: این فلان است. جبرئیل ÷ گفت: ما همه اعمال بنی‌آدم را وزن می‌کنیم، جز گریه را زیرا خداوند متعال با یک قطره اشک، دریاهایی از جهنم را خاموش می‌گرداند».

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ (61)

«و شما بازی‌کننده هستید» یعنی: شما به انواع سرگرمی‌ها سرگرم و سرخوش هستید، یا شما متکبرانه سر برافراشته‌اید و می‌خرامید.

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (62)

«پس الله را سجده کنید و پرستید» از آن رو که او سزاوار سجده و پرستش از سوی شماست. روایت شده است که رسول اکرم ص در هنگام تلاوت این آیه کریمه سجده کردند و مسلمانان و کفار که در امر وحی و قرآن شک داشته و با پیامبر ص در ستیز بودند، نیز با ایشان سجده کردند. آری! آیات عظیم این سوره، چون پتکی سنگین بر دل‌هایشان فرود آمد به گونه‌ای که نتوانستند در برابر تأثیر قرآن مقاومت کنند پس بی‌اختیار به سجده رفتند. از همین رو شافعی و ابوحنیفه رحمهما الله بر آنند که این آیه محل سجده تلاوت است.

(سوره قمر)

مکی است و دارای (55) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ص، «قمر» نامیده شد. قبلاً در بیان فضیلت سوره «ق» نیز نقل کردیم که رسول خدا ص دو سوره «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می‌خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آغاز و اعاده آفرینش، توحید، نبوت و غیر آن از مقاصد عظیم‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت کوبنده و محکم بر دل‌های دروغ‌انگاران هشدارهای الهی است، به‌همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دل‌های مؤمنان و باورمندان است.»

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (1)

«قیامت نزدیک شد» یعنی: قیامت به اعتبار زمانی که از عمر دنیا بعد از نبوت محمد ص باقی مانده و در مقایسه با آنچه که از عمر دنیا گذشته است، نزدیک شد. البته مرور قرن‌ها بعد از نزول این آیه و گذشت ده‌ها قرن دیگر نیز، در عمر دنیایی که آن را دانشمندان معاصر پنج میلیارد سال یا بیشتر از آن تخمین زده‌اند، چیزی به حساب نمی‌آید لذا قیامت به این اعتبار نزدیک است که هر امر

آمدنی‌ای نزدیک می‌باشد. در حدیث شریف به روایت انس τ آمده است که روزی رسول اکرم ص - در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود - برای اصحابشان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی نمانده است جز به اندازه زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم اکنون جز چیز اندکی از خورشید نمی‌بینیم».

«و از هم شکافت ماه» یعنی: ماه - به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ص شوق‌گردید و دو پاره شد. عثمان بن عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای این بخش از آیه گفت: «ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پاره شدن ماه، در زمان رسول اکرم ص به وقوع پیوست، که این واقعه در احادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات پردرخشش و قاطع آن حضرت ص بود». بخاری، مسلم و غیر ایشان از انس τ روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم مکه از رسول خدا ص درخواست کردند که برایشان نشانه‌ای را بنمایاند پس آن حضرت ص ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پاره ماه واقع شد». در روایت دیگری آمده است که: «یک پاره ماه بالای کوه قعیقان و پاره دیگر آن بر کوه ابوقیس قرار گرفت». همچنین بخاری و مسلم از ابن‌مسعود τ روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول اکرم ص ماه به دو پاره شق شد، پاره‌ای بالای کوه و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن.

در این اثنا رسول اکرم ص فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (2)

«و هرگاه» کافران قریش «نشانه‌ای ببینند» یعنی: معجزه‌ای برای آن حضرت ص ببینند که دال بر نبوت ایشان باشد؛ «اعراض کنند» و از تصدیق و ایمان به آن روی برتابند «و گویند: سحری است مستمر» یعنی: این معجزه، سحری است نیرومند و سخت که بر هر سحر دیگری فایق می‌آید. آن‌گاه که یک چیز قوی و مستحکم باشد، اعراب می‌گویند: «استمر الشی». یا مرادشان از «مستمر» این بود که این معجزه، جادویی دنباله‌دار و مستمر است.

مفسران در بیان سبب نزول آیه می‌گویند: آن‌گاه که ماه دو پاره شد، مشرکان گفتند: محمد ص ما را سحر کرده است پس، از مسافران راه‌ها پرسید که آیا آنان نیز این پدیده را دیده‌اند یا خیر؟ و از مسافران سؤال کردند. آنها نیز گفتند: بلی! ما این پدیده را دیده‌ایم. آن‌گاه آیات (1 - 2) نازل شد. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: من خود قبل از هجرت رسول اکرم ص به مدینه، ماه را به شکل دو پاره در مکه دیدم. پس مشرکان گفتند: ماه جادو شده است!! آن‌گاه این آیه نازل شد.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ (3)

«و دروغ شمردند» کافران نبوت رسول اکرم ص را «و هوی و هوسهای خویش را» که شیطان با وسوسه‌های خود برایشان آراست «پیروی کردند» و حق را بعد

از ظهور آن رد نمودند «و هر کاری مستقری دارد» یعنی: هر کاری به سرانجامی منتهی می‌شود؛ از ناکامی یا پیروزی در دنیا و نیکبختی یا بدبختی در آخرت اما نهایتاً خیر در اهل خیر و شر در اهل شر قرار می‌گیرد. یا معنی این است: برای هر کار حقیقتی است؛ پس آنچه از آن حقیقت که در دنیا مقدر باشد، به زودی نمایان می‌شود و آنچه که به آخرت موکول شده باشد، نیز به زودی شناخته می‌شود.

در این آیه نیز تسلیتی برای رسول خدا ص و مژده‌ای به ایشان است که پیروزی به زودی در دنیا همپیمانان خواهد بود و در آخرت نیز درجات بلند و بهشت جاویدان از آن ایشان و پیروانشان است.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (4)

«و قطعاً از خبرها آنچه که در آن درس عبرت است، بدیشان رسیده است» یعنی: قطعاً از اخبار امت‌های دروغ انگار پیشین که داستانهایشان در قرآن بیان شده است، چنان درسها و موعظه‌هایی به کفار مکه رسیده است که تأمل در آنها برای دست برداشتنشان از آن شرراتها و بدیها کافی است.

حِكْمَةً بَالِغَةً فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ (5)

«حکمتی است بالغه» یعنی: قرآن به عنوان حکمتی رسا و تامه که در محکمی و استواری خود در اوجگاه اعتلا قرار دارد و در آن هیچ نقص و خللی نیست، بدیشان آمده است «ولی هشدارها سود نمی‌دهد» یعنی: هرگز بیم‌دادنها و هشدارها به حال معاندان سودی نمی‌بخشد زیرا عنادشان، آنان را از پذیرش حق برمی‌گرداند.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ (6)

«پس» ای محمد ص! «از آنان روی برتاب» و خود را در دعوتشان خسته و رنجور نکن، از آنجا که بیم و هشدار در آنان تأثیر گذار نیست «روزی که دعوتگر به سوی چیزی ناشناخته دعوت می کند» یعنی: ای محمد ص! این روز را برای آنان انتظار بکش. دعوتگر: اسرافیل U است و (شئیء نکر) : رخداد وحشتناک و غریبی است که آن را از بس بزرگ می بینند، نمی شناسند چرا که قبل از آن با نظیر چنان امر بزرگی شناخت نداشته و مانند آن را ندیده بودند و آن رخداد وحشتناک، رفتن به سوی صحنه هولناک حساب روز قیامت است.

خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ (7)

«در حالی که چشمهای خود را فروهشته اند» یعنی: روزی که از قبرهای خود بیرون می آیند، چشمهایشان خوار و ذلیل است از بس که احساس ذلت و پستی می کنند «چون ملخهای پراکنده از قبرها بر می آیند» یعنی: در اثر ذلت و خواری، با چشمان ضعیف و خسته ای از گورهای خود بیرون می آیند، گویی در کثرت و به هم آمیختگی شان مانند ملخهای پراکنده انبوهی هستند که به همدیگر درآمیخته اند.

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسْرٍ (8)

«به سرعت» و بدون هیچ درنگ و تأخیری «به سوی آن دعوتگر» که اسرافیل U است «می شتابند. کافران می گویند: امروز چه روز دشواری است» آری! آن

روز بر کفار روز سخت و دشواری است ولی بر مؤمنان سخت نیست چنانکه از مفهوم مخالف این آیه دانسته می‌شود.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ (9)

«پیش از آنان» یعنی: پیش از قریش، امت‌های دیگر و از جمله «قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغزن خواندند» انتساب نوح U به عبودیت حق تعالی، گرامیداشت و تشریفی برای او و تنبیهی بر این حقیقت است که فقط نوح U بود که در آن وقت هدف از آفرینش خود را - که همانا عبودیت است برآورده گردانید، چه در آن هنگام بر روی زمین جز او عابد دیگری برای خداوند ا وجود نداشت «و گفتند: دیوانه‌ای است» امت نوح U به وی نسبت دیوانه‌گی را دادند «و با او به درستی برخورد شد» یعنی: نوح U با انواع زجر و شکنجه و دشنام و خشونت، از میدان تبلیغ رسالت و تبیین نبوت رانده شد و از سوی آنان تحت فشار قرار گرفت.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ (10)

«پس دعا کرد به جناب پروردگار خویش که: من مغلوب شدم؛ به داد من برس» و برای من و دین خویش از آنان انتقام بگیر. بدین‌گونه بود که نوح U طالب نصرت بر آنان شد چرا که به تمرد، سرکشی و پافشاری آنان بر گمراهی پی برده و از آنان تماماً مأیوس شده بود. روایت شده است که: یکی از آنان می‌آمد و نوح U را به زیر پای خود افکنده گلویش را آنچنان می‌فشرد که از

خفگی بی‌هوش بر زمین می‌افتاد و چون به هوش می‌آمد، چنین دعا می‌کرد:
«اللهم اغفر لقومی فإنهم لا یعلمون: بار الها! بر قومم بیامرز زیرا آنان نمی‌دانند».

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ (11)

«پس درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم» که سخت، پیاپی و سیل‌آسا بر آنان فرومی‌ریخت.

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدٍ قَدِيرٍ (12)

«و از زمین چشمه‌ها برشکافتیم» یعنی: همه زمین و حتی درون تنورها را که جایگاه فروزش آتش است، چشمه‌های روان و بر شکافته‌ای گردانیدیم؛ «تا آب برای کاری که مقدر شده بود، به هم پیوست» یعنی: تا سرانجام، آب آسمان و آب زمین برای انجام امری که در باره آنان فیصله شده بود، جمع شد و به هم پیوست. آن امر فیصله شده، همانا هلاکتشان با غرق در آب بود.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَابٍ وَّ دُسرٍ (13)

«و او را بر کشتی تخته‌دار و میخ آجین سوار کردیم» یعنی: نوح U را بر کشتی‌ای که تخته‌های عریضی داشت و میخ‌ها آن تخته‌ها را به هم محکم پیوسته بود، سوار کردیم. مراد این است که کشتی نوح U، سخت استوار و مستحکم بود.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرَ (14)

«زیر نظر ما روان بود» یعنی: آن کشتی در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگه داشت ما، روان بود «به عنوان جزای کسی که او را ناسپاسی کرده بودند» یعنی: روان کردن کشتی، پاداشی برای نوح U بود؛ همان کسی که برایشان نعمتی بود و آنها این نعمت را کفران و ناسپاسی کرده بودند. یا معنی این است: آنان به عنوان جزا و انتقامی برای نوح U که دعوتش را مورد انکار قرار داده بودند، غرق ساخته شدند.

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (15)

«و به راستی آن را آیتی باقی گذاشتیم» یعنی: به راستی آن کشتی را به عنوان عبرتی برای عبرت‌گیران باقی گذاشتیم چنان که تا هنوز هم از وجود کشتی نوح U بر کوه «آارات» سخن می‌رود. به‌قولی معنی این است: این برخوردی را که با آنان کردیم، به عنوان عبرت و موعظه‌ای برای آیندگان باقی گذاشتیم «پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست» که از این نشانه، پند و عبرت گیرد؟.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرٍ (16)

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» یعنی: عذاب و هشدارهای من به‌گونه‌ای هولناک و عجیب بود که در وصف نمی‌گنجد و بدین‌گونه بود که برای پیامبر خود نوح U انتقام گرفتیم.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (17)

«و هرآینه قرآن را برای ذکر» یعنی: برای یادگیری و حفظ «آسان کردیم» و کسی را که جویای حفظ آن باشد، بر یادگیری آن یاری نمودیم. به‌قولی دیگر

معنی این است: قرآن را برای پندگرفتن و موعظه پذیری آماده کردیم چرا که در آن انواع پند و اندرز قرار دادیم «پس آیا هیچ پندپذیری هست» که از مواعظ و عبرتهای آن پند و عبرت گیرد. آیه کریمه انگیزشی است بر فراگیری و آموختن قرآن، بسیار تلاوت نمودن آن و شتاب کردن در طلب فهم معانی آن. چنانکه نظیر این معنی در آیه (97) از سوره «مریم» نیز آمده است. ابن عباس ك می گوید: «اگر خدای عزوجل قرآن را بر زبان انسانها آسان نمی کرد، هرگز احدی از خلق نمی توانست که به کلام وی نطق کند». حکمت در تکرار (فَهْلُ مِنْ مُدَكِّرٍ) تجدید تنبیه و هشدار در مورد لزوم پند گرفتن از قرآن است زیرا هر تکراری در قرآن برای تثبیت و پایدار ساختن معانی در نفوس انسانها می باشد.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (18) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ (19)

«عاد به تکذیب پرداختند» عاد: قوم هود بودند که او در میانشان به پیامبری مبعوث شد اما به تکذیب وی پرداخته و او را آزار و شکنجه دادند «پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» یعنی: بشنوید که عذاب و انذار ما برای آنان چگونه بود: «ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم» یعنی: بادی بسیار سرد. به قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد «در روزی شوم دنباله دار» یعنی: در روزی که شومی و ناخجسته گی آن پیوسته و مستمر بود و با نحوست خود چنان برآنان استمرار یافت که تماما هلاکشان گردانید. ابن کثیر می گوید: «نحوست آن روز بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آنها را به عذاب اخروی پیوست گردانید». ابن عباس ك می گوید: «این عذاب در آخرین

چهارشنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». مراد این است که آن روز، بر کفار قوم عاد نحس و شوم بود، نه بر پیامبرشان و بر مؤمنان پس ذات آن روز نحس نبود بنابراین، تشاؤم به عدد (13) و امثال آن از اعداد، شرعا صحیح نیست.

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (20)

آن باد صرصر چنان باد سختی بود «که مردم را از جا می کند» یعنی: آنان را از زیر پایشان همچون بر کندن درخت خرما از بن و ریشه، از جا می کند. مجاهد می گوید: «باد صرصر آنها را از زمین بر می کند و بر سرهایشان محکم بر زمین می کوفت چنان که گردنهایشان خرد گشته و سرهایشان از بدنهایشان جدا می شد». به قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانههایشان بیرون می کشید و از زمین بر می کند «گویی آنان تنه های درختان خرمای از ریشه بر کنده ای بودند» خداوند متعال آنان را در درازی قد و قامت شان - آن گاه که باد آنها را از جا برمی کند و بر روهایشان بر زمین می کوبید - به درختان خرمایی تشبیه کرده که بر زمین می افتند درحالی که سر ندارند. منقعر: یعنی کنده شده از ریشه خویش.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (21) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (22)

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» تکرار این عبارت برای تهویل و افگندن بیم و هراس در دلهاست «و قطعا قرآن را برای پند آموزی آسان کرده ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟» تکرار این عبارت نیز چنان که گفتیم،

برای تجدید تنبیه و توجه دادن به آنهاست. مفسران برای (لذاکر) همچون آیه (17) دو معنی بیان کرده‌اند؛ یکی «پندپذیری» که این معنی به مقام و سیاق مناسب‌تر است و دیگری «حفظ» و یادگیری. چنان‌که روایت شده است: «هیچ کتابی از کتابهای الهی همانند قرآن از اول تا آخر حفظ شده نبوده است».

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (23)

«قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند» یعنی: قوم ثمود پیامبرانی را که به‌سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. یا معنی این است: آنان پیامبرشان صالح U را دروغزن شمردند و به صیغه جمع ذکر شد زیرا هر کس یکی از انبیا ﷺ را تکذیب کند، در حقیقت سایر آنان را نیز تکذیب کرده است چه پیامبران ﷺ همه در دعوت به سوی اصول و کلیات شرایع الهی، اتفاق و هماهنگی کاملی داشته‌اند.

فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ (24)

«و گفتند» قوم صالح U «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟» یعنی: چگونه بشری را پیروی کنیم که از جنس خود ماست و به‌علاوه او تک و تنهاست و بر دعوت خود هیچ پیروی ندارد؟ «در این صورت ما واقعا در گمراهی خواهیم بود» یعنی: اگر ما از او پیروی کنیم، در این صورت، دور از حق و در اشتباه خواهیم بود «و در سحر» یعنی: در آن صورت، ما در عذاب و رنج و سختی خواهیم بود. به‌قولی: مراد از (سحر) در اینجا دیوانه‌گی است، یعنی در صورت پیروی از صالح U، ما در دیوانه‌گی خواهیم بود.

أَوْلَقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ (25)

«آیا از میان همه ما ذکر بر او فرود آمده است» یعنی: چگونه او از میان همه ما به وحی و نبوت مخصوص گردانیده شده در حالی که در میان ما کسانی هستند که از او به این کار سزاوارترند «نه بلکه او دروغگویی خودپسند است» یعنی: او دروغگویی است از حد متجاوز. اشر: نشاط و شادمانی، یا ناز و تکبر و غرور است.

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَابِ الْأَشِرِّ (26)

«به زودی فردا خواهند دانست که دروغگوی گستاخ کیست» آیا صالح است یا آنان؟ مراد از فردا؛ وقت فرود آمدن عذاب بر آنان در دنیا، یا روز قیامت است.

إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ (27)

«هرآینه ما فرستنده ماده شتر هستیم» یعنی: بیرون آورنده آن از درون صخره هستیم؛ همان گونه که آنان پیشنهاد کرده اند. روایت شده است که صالح دو رکعت نماز گزارد و دعا کرد آن گاه صخره ای که قوم وی تعیین کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن پدیدار گشت و شتر بزرگ و عظیم الجثه ای از آن بیرون آمد «برای آزمایش آنان» یعنی: برای ابتلا و امتحانشان «پس مراقب آنان باش» ای صالح که چه می کنند «و شکیبایی کن» بر آزارهایی که از سوی آنان به تو می رسد.

وَنَبِّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌّ (28)

«و به آنان خبر ده که آب در میانشان» یعنی: در میان قوم ثمود و میان شتر «تقسیم شده است» یک روز از آن شتر است و روز دیگر از آنان چنان که حق تعالی می‌فرماید: **(لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ)**: «آبشخوری برای او و آبشخور روزی معین برای شماست» «شعراء/155». «هر کدام را آب به نوبت خواهد بود» یا هر کدام در حصه‌ای از آب حاضر باشند. شرب: حصه و بهره‌ای معین از آب است. مجاهد می‌گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند». ابن عباس ك می‌گوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی‌نوشید و به آنها شیر می‌داد و آنها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می‌بود، همه آب را می‌نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی‌ماند».

فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (29)

«پس رفیقشان را صدا کردند» یعنی: قبیله ثمود از این تقسیم دلتنگ شده رفیقشان را ندا کردند و او را بر پی کردن شتر برانگیختند و او فرد بدبخت و شروری به نام «قداربن سالف» بود؛ «پس او دست درازی نمود و شتر را پی کرد» یعنی: او بر شتر حمله برد و آن را پی کرد، یا بر دست دراز کردن به اسباب پی کردن شتر جسارت نموده و شتر را پی کرد. محمدبن اسحاق می‌گوید: «قدار در بن درختی بر سر راه شتر صالح کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت و با آن تیر عضله ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او یورش برد و پی پای او را شکست آن‌گاه او را ذبح کرد».

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ (30)

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت و نیز آیه بعدی تفسیرکننده آن است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ (31)

«هرآینه ما» در روز چهارم از پی کردن شتر «بر سرشان یک فریاد مرگبار فرستادیم» چنان که در سوره «هود» آمده است. مراد از آن: بانگ مرگبار جبرئیل است «و مانند خار و خاشاک در هم شکسته کومه‌ها، ریز ریز شدند» محتظر: صاحب حظیره و کومه است که برای گوسفندان خویش آغل (پرچین) درست می‌کند تا آنها را از باد و سرما محفوظ دارد. پس آنان مانند خار و خاشاک خشک درون آغل گوسفندان شدند که بعد از فروافتادن از دیوارهای آغل، گوسفندان آن را پایمال می‌کنند.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (32)

«و هرآینه قرآن را برای پندآموزی آسان گردانیدیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟» تفسیر نظیر آن گذشت.

كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ بِالنُّذُرِ (33)

«قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند» تفسیر نظیر آن، در آیه (23) گذشت.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (34)

«هر آینه ما بر سر آنان باد سنگبار فرو فرستادیم» حاصب: بادی است که آنان را با سنگریزه می‌زند «مگر خاندان لوط را» یعنی: جز لوط و پیروانش را «که به وقت سحر نجاتشان دادیم» سحر: یک ششم آخر شب پیش از طلوع بامداد است.

نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (35)

«نعمتی از جانب ما بود» یعنی: این نجات دادن، انعام و مهربانی‌ای از جانب ما بر لوط و کسانی بود که از او پیروی کردند «هر که شکر گزارده، بدین سان او را پاداش می‌دهیم» یعنی: هر کس را که به ما و رسول ما مؤمن است و مطیع و به این ترتیب، شکرگزار نعمت ماست و آن را ناسپاسی نمی‌کند، این گونه پاداش می‌دهیم.

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ (36) وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنِ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ (37)

«و لوط آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود» یعنی: لوط قومش را از گرفتن سخت خداوند متعال و از عذاب بسیار شدید او هشدار داده بود؛ «ولی در هشدارها به جدال برخاستند» یعنی: آنان در هشدارها شک نموده و آن را باور نکردند، سپس بدین حد از کفر و انکار نیز بسنده نکرده و جرم بزرگ دیگری را مرتکب شدند: «و از مهمانان او کام دل خواستند» یعنی: از لوط و خواستند تا آنان را بر فرشتگانی که به صورت جوانانی امرد و خوبروی نزد وی آمده بودند، دسترسی دهد تا چنانکه عادت‌شان بود، با آنها بدکاری کنند زیرا زن گمراه

لوط U به آنان پیغام فرستاده و از آمدن چنین مهمانان خوبرویی برای لوط U، آگاهشان کرده بود پس همین که این خبر را شنیدند، از همه جا شتابان به سوی لوط U روی آوردند ولی او در را به رویشان بست اما آنها شروع به شکستن در کردند و لوط U پیوسته از آنان می‌خواست که از مهمانانش دست بردارند «پس دیدگان‌شان را محو ساختیم» یعنی: چشمانشان را کاملاً محو کردیم به طوری که هیچ شکافی در آنها دیده نمی‌شد چنان که باد نشانه‌های راه را با خاکی که بر روی آنها می‌پوشاند، محو می‌کند. به قولی: خداوند نور چشمانشان را از بین برد، با آن که چشمانشان به حال خود باقی بود. «و گفتیم: عذاب و هشدارهای ما را بچشید» یعنی: حاصل و مزه هشدارهای ما را بچشید. تفسیر نظیر آن نیز گذشت.

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ (38)

«و به راستی که سپیده‌دم عذابی پیگیر به سر وقت آنان آمد» یعنی: به هنگام بامداد؛ عذابی عام، فراگیر و پیوسته بر آنان فرود آمد که در میانشان جا گرفت و از آنان هرگز قطع نشد تا تماماً نابودشان کرد. یا مراد این است که آن عذاب، عذابی متصل و در پیوسته به عذاب آخرت بود. فایده آوردن قید «بکره» بعد از «صبحهم»، بیان رخ داد عذاب بر آنان در نخستین لحظات بامداد است زیرا صبح بر زمانی دوامدار تا بعد از سپیده و تا هنگام طلوع خورشید اطلاق می‌شود و چون بعد از بیان صبح، «بکره» اضافه شد؛ این قید مفید این معنی گردید که فرود آمدن عذاب بر آنان در اولین لحظات بامداد بود.

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنَذِيرِ (39) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (40)

«پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟» بیضاوی می‌گوید: «خداوند متعال این دو پیام را در هر داستانی تکرار نمود، برای اشعار و اعلام این حقیقت که تکذیب هر یک از پیامبران مقتضی فرود آمدن عذاب بوده و گوش سپردن به هر داستانی، مستدعی پندگرفتن و هشدارپذیری است و نیز به این منظور که تنبیه و بیدارباش خود را تجدید نماید تا سهو و غفلت بر انسانها چیره نشود. حکمت در تکرار: (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)، (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) و مانند آنها نیز همین است». اما دلیل این که حق تعالی آیه: (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي) را در این داستان تکرار نکرد چنان که درسه داستان دیگر تکرار نمود؛ این است که: سه بار تکرار آن به حد کافی مفید تأکید است و دیگر به تکرار مجدد آن نیازی نیست.

هدف از بیان این داستانها در کل، پند و عبرت‌گرفتن انسانها از آنهاست. البته حق تعالی قرآن کریم را برای پندپذیری و عبرت‌گرفتن آسان و آماده نموده است.

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ (41)

این داستان پنجم و آخرین داستانی است که با ایجاز در این سوره بیان شده است.

«و در حقیقت هشداردهندگان» که موسی و هارون علیهماالسلام بودند «به سراغ آل فرعون آمدند» یعنی: آنها به سراغ خود فرعون و قوم وی آمدند. و خداوند ا به ذکر «آل فرعون» اکتفا نموده و از خود وی نام نبرد زیرا او پیشوایشان

بود پس او به دریافت این هشدار اولی و خواهی نخواهی در تحت این معنی داخل است. فرق در میان «آل» و «قوم» این است که: قوم از آل عام تر می باشد زیرا قوم همه کسانی هستند که رئیس و سردمدار به امورشان می پردازد و آنان از وی حرف شنوی دارند اما آل: فقط کسانی هستند که خیر و شرشان به رئیس، یا خیر و شر رئیس به آنان بر می گردد. همچنین جایز است که مراد از «نذر» نه هشداردهندگان بلکه آیات و معجزاتی باشد که موسی U به وسیله آنها هشدارشان داد.

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (42)

«اما آنها همه معجزات ما را دروغ شمردند» مراد؛ معجزات نه گانه ای است که ذکر آنها در چندین سوره گذشت «پس آنان را چنان فرو گرفتیم که زبردستی توانمند گیرد» یعنی: آنها را بسان فرو گرفتن کسی که در انتقام گیری غالب و بر نابودسازی تواناست و هیچ چیز او را ناتوان نمی گرداند، فرو گرفتیم. ملاحظه می شود که امت های پنج گانه ذکر شده در این سوره؛ یعنی اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و آل فرعون همه در جرم و جزا مشترک اند زیرا جرم همه آنان تقریباً یک چیز است و آن عبارت از: کفر به خداوند، تکذیب پیامبران ﷺ و ارتکاب معاصی دیگری است و هر چند جزای آنها در میان طوفان، باد صرصر، بانگ مرگبار جبرئیل U، باد سنگبار و غرق، گوناگون می باشد ولی نتیجه همه آنها یکی است و آن براندازی و ریشه کن ساختن کلی آنهاست. پس این داستانها همه، برای کفار قریش و امثالشان از کفار دروغ انگار تا روز قیامت عبرت آموز است.

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (43)

ای مردم مکه و ای کسانی که دعوت محمد صل به شما رسیده است: «آیا کافران شما از همه اینان» که برشمردیم «برترند؟» یعنی: باید شما مردم مکه یا قوم عرب بدانید که کفارتان از کفار امت‌های پیشین که به سبب کفرشان نابود ساخته شدند، بهتر نیستند پس دلیلی وجود ندارد که شما از عذابی که بر اثر تکذیب به آنان رسید، در امن و امان قرار داشته باشید؛ «یا شما را در کتابهای آسمانی حکم برائت است» که هر کس از شما کفر و انکار ورزید، از عذاب خداوند ایمن باشد؟! قطعاً چنین نیست.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ (44)

«یا می‌گویند: ما جمعی کین‌ستان و همپشتیم» یعنی: ما قریشیان گروهی هستیم که هیچ نیرویی توان رویارویی با ما را ندارد، به سبب کثرت شمار و امکانات ما و این‌که کار ما چنان به همپشتی و یکپارچگی متکی است که مغلوب نمی‌شویم بلکه بر دشمنانمان پیروز شده و از آنان انتقام می‌گیریم.

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (45)

«زودا که این جمع» یعنی: جمع کفار مکه، یا کفار عرب به‌طور عام «در هم شکسته شوند و پشت کنند» و چنین هم شد زیرا خدای عزوجل آنان را در روز بدر شکست داد به طوری که رؤسای شرک و سردمداران کفر کشته شدند و دیگران نیز پشت کردند پس سپاس خدای راست جل‌جلاله. در حدیث شریف به روایت بخاری و نسائی از ابن‌عباس ك آمده است که فرمود: در حالی که رسول اکرم صل در روز بدر در قبه مخصوص خود قرار داشتند، به

بارگاه پروردگار خویش به‌زاری مناجات کرده و گفتند: «أنشدك عهدك ووعدك، اللهم إن شئت لم تعبد بعد اليوم في الأرض أبدا: پروردگارا! تو را به عهد و وعدهات به جد سوگند می‌دهم؛ بارخدایا! اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری...». در این اثنا ابوبکرؓ دست آن حضرت ص را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول‌الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آن‌گاه رسول خدا ص از قبه خود بیرون آمده و درحالی که با زره خود شتابان حرکت می‌کردند، می‌گفتند: **(سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبْرَ (45) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرٌ (46))**. اما در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوه بدر، هفت سال فاصله بود». که بنابراین روایت، آیه کریمه دربرگیرنده معجزه‌ای غیبی می‌باشد زیرا از حقیقتی خبر می‌دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیه کریمه مکی است بلکه سوره نیز - چنان‌که گذشت - تماما مکی می‌باشد.

ابن جریر از ابن عباسؓ در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند که فرمود؛ کفار قریش در روز بدر گفتند: **(نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ)**: (ما جمعی کین‌ستان و همپشتیم) پس نازل شد: **(سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبْرَ)**: (زودا که این جمع در هم شکسته شوند و پشت کنند).

بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرٌ (46)

«بلکه وعده‌گاشان قیامت است» یعنی: قیامت وعده‌گاه عذاب اخروی آنهاست لذا این عذابی که در دنیا با کشتن، اسارت و سرکوبشان به آنان رسید؛ تمام عذابی نیست که به آنان وعده داده شده است بلکه این فقط مقدمه‌ای از مقدمات

و طلیعه‌ای از طلیعه‌های عذاب اخروی است «و قیامت سخت‌تر» و سهمگین‌تر است. یعنی: عذاب قیامت در زیان خود، از عذاب روز بدر بزرگتر است. ادهی و داهیه: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. «و تلخ‌تر است» یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت‌تر است.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ (47)

مسلم و ترمذی در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره τ روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان قریش آمدند و با رسول اکرم ص درباره عقیده «قدر» بگومگو کردند پس خداوند این آیه را تا فرموده‌اش: (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) نازل کرد.

«قطعا مجرمان در گمراهی و سحرند» تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت. ابن حبان از ابی امامه باهلی τ روایت کرده است که گفت: سوگند به خدا که من از پیامبر ص شنیدم که فرمود: آیات (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ...) تا (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) درباره قدریه نازل شده است. قدریه گروهی‌اند که می‌گویند: «انسان خالق و آفریننده افعال خویش است».

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (48)

«روزی که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده شوند» و به آنان گفته شود: «آسیب دوزخ را بچشید» یعنی: جوشش گرما و شدت عذاب آن را تحمل کنید.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (49)

«هرآینه ما هر چیزی را به اندازه» ای مقرر و معین که از قبل برای آن سنجیده‌ایم؛ «آفریده‌ایم». شایان ذکر است که اهل سنت با این آیه کریمه بر اثبات قدر سابق و ازلی خداوند متعال برای خلقت استدلال کرده‌اند و آن عبارت از علم حق تعالی به اشیاء قبل از وجود آنها و نوشتن و ثبت نمودن آنها در لوح محفوظ قبل از روی دادن آنهاست. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «کل شیء بقدر، حتی العجز والکسل: همه چیز به اندازه و قدری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی و کسالت». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره r آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «از خدای عزوجل یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قدر الله وماشاء فعل: خداوند اقدار کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لو أنى فعلت کذا لکان کذا، فإن لو تفتح عمل الشيطان: اگر من چنین می‌کردم، چنان می‌شد زیرا «اگر» «راه» را «به روی» کارشيطان می‌گشاید».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به اشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بر الزام و اجبار دلالت نمی‌کند بلکه فقط دال بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است. قرطبی می‌گوید: «عقیده اهل سنت بر این است که خدای سبحان همه اشیاء را مقدر کرده است؛ یعنی مقادیر، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آنها دانسته و سپس آنها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می‌نماید بنابراین، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی‌شود مگر این‌که آن رویداد، از علم، قدرت و اراده

حق تعالی صادر شده است نه از علم، اراده و قدرت خلقتش بنابراین، خلق را در آنها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان که قرآن و سنت بر این امر تصریح کرده‌اند پس آن گونه نیست که قدریه و غیر آنان می‌گویند: اعمال در حیطة قدرت ما است و ما آفریننده اعمال خویش هستیم اما آجال و مواعید به دست غیر ما می‌باشد».

همچنین جایز است که معنی آیه این باشد: «ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم». که میان هر دو معنی نوعی تلازم وجود دارد. در این صورت می‌توان گفت که علم جدید با پی بردن به وجود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده‌های بسیاری از خلقت پروردگار، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (50)

«و فرمان ما جز یک‌بار نیست، چون چشم به هم زدنی» یعنی: حکم و فرمان ما در سرعت خود، یکبار یا یک کلمه است، مانند چشم به هم زدنی. لمح بصر: بسته کردن و سپس باز کردن چشم است.

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (51)

«و قطعاً همانندتان شما را سخت نابود کردیم» یعنی: ای گروه قریش! اشباه و امثال شما از کافران امت‌ها، یا پیروان و یاران شما را سخت نابود کردیم «پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟» که از اندرزها و موعظه‌ها پند گرفته و به حق بودن

این پیامهایی ببرد و بنابراین، از مجازات الهی و از این که بر وی همان رود که بر امت‌های گذشته رفته است، بترسد؟.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (52)

«و هر چه کرده‌اند در نامه‌ها هست» یعنی: تمام آنچه که امت‌ها از خیر یا شر انجام داده‌اند، در لوح محفوظ نوشته شده است. به قولی معنی این است: تمام آنچه که امت‌ها از خیر یا شر انجام داده‌اند، در نامه‌هایی که فرشتگان نگهبان نوشته و ترتیب داده‌اند، ثبت شده است.

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ (53)

«و هر خرد و بزرگی نوشته شده» یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان - اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی‌ارزش آنها - در لوح محفوظ نوشته شده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص خطاب به عائشه رضی‌الله عنها فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده بپرهیز زیرا برای آنها از جانب خداوند پرسشی است».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ (54)

«بی‌گمان پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند» یعنی: ایشان در باغها و جویبارهای متنوع و گوناگونی قرار دارند که از آب و سایر نوشابه‌های فرحبخش و گوارا؛ مانند عسل، شیر و شراب غیر سکر آور جاری ساخته شده است.

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ (55)

آری! پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند: «در مجلس و قرارگاه صدق» یعنی: در بهشتی که پسندیده است و سرای کرامت، فضل، جود و احسان پروردگار می باشد و در آن هیچ لغو، بیهوده‌گی و گناهی نیست «نزد فرمانروای توانایند» فرمانروایی که هیچ چیز او را ناتوان نمی کند و بر هر چیز که بخواهد تواناست پس بهشتیان نزد حق تعالی در مقام و منزلت بس گرامی و شریفی قرار دارند. خاطر نشان می شود که عنایت در اینجا، عنایت مکانی نیست.

﴿سوره رحمن﴾

مکی است و دارای (78) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسناى الهی است افتتاح شده است. رحمن مفید مبالغه در رحمت حق تعالی می باشد، یعنی او نهایت مهربان است. همچنین این سوره به نام «عروس القرآن» نیز نامیده شده زیرا در حدیث شریف مرفوع به روایت علیؓ است که رسول اکرم ص فرمودند: «لکل شی عروس و عروس القرآن سورة الرحمن: برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سوره رحمن می باشد». و هرچند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سوره تماما مدنی است ولی چنان که قرطبی، ابن کثیر و جمهور مفسران می گویند: صحیح تر آن است که این سوره تماما مکی است، به استثنای آیه: **(يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...)** که ابن عباسؓ می گوید: این آیه مدنی است.

در حدیث شریف به روایت ترمذی از جابرؓ آمده است که فرمود: رسول خدا ص نزد اصحاب خود آمدند و سوره «رحمن» را از اول تا آخر برایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت ص فرمودند: «وقتی در شب دیدار با جن این سوره را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیه: **(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)** می رسیدم؛ آنها می گفتند: لا بشيء من نعمة ربنا نكذب، فلک الحمد: نه! ما چیزی از نعمت پروردگاران را تکذیب نمی کنیم پس خدایا! حمد از آن توست». این حدیث نیز

دلیل بر آن است که این سوره مکی است. روایت شده است که قیس بن عاصم منقری به رسول اکرم ص گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت ص سوره «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم ص قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آن گاه گفت: «والله إن له لطلاوة، وإن عليه لحلاوة، وأسفله لمغدق، وأعلاه لمثمر، وما يقول هذا بشر، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله: به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی ای است، بی گمان بر آن شیرینی ای است، پایین آن سیراب کننده و بالای آن مثمر و میوه دار است و قطعا بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی باشد پس اینک من گواهی می دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی».

الرَّحْمَنُ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2)

هرگاه این سوره برای بر شمردن نعمت های الهی بر بندگانش می باشد پس حق تعالی نعمتی را که از نظر قدر و مرتبت بزرگترین آنها و در منفعت و فواید خویش؛ بیشترین، تمام ترین و بزرگترین آنهاست، بر دیگر نعمت ها مقدم گردانیده و می فرماید: «خدای رحمان» که منعم حقیقی نعمت های بزرگ دنیوی و اخروی می باشد «قرآن را آموزش داد» و فراگیری و فهم و حفظ آن را بر مؤمنان آسان گردانید. پس نعمت عظمای قرآن را که مدار سعادت دو جهانی می باشد، سپاس بگزارید.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ (3)

سپس به نعمت آفرینش منت گذاشت و فرمود: «انسان را آفرید».

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (4)

سپس در بیان سومین نعمت، تعلیم و آموزش نطق و بیان به انسان را که سبب تفاهم و وسیله گفت‌وگو و مکالمه اوست، منت نهاد و فرمود: «به او بیان آموخت» مراد از بیان، تعلیم نامهای اشیاء است. به قولی: مراد از بیان: تعلیم زبانها و گویشها و نیروی فهماندن به دیگران؛ یعنی نیروی تعبیر از معانی اندرونی و نطق و بیان می‌باشد. و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده است. آری! انسان تنها موجودی است که با نطق بیست‌وهشت حرف، میلیاردها کلمات را به هزاران زبان تکلم می‌کند.

آیه کریمه گویای این حقیقت نیز هست که استعداد انسان برای فراگیری علم، بزرگترین ویژگی و امتیاز اوست و مقدم ساختن ذکر قرآن به این حقیقت اشاره دارد که بزرگترین چیزی که انسان فرامی‌گیرد، قرآن است.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (5)

«خورشید و ماه، حساب معینی دارند» یعنی: این دو پدیده، به حساب مقرر و در برجها و منازل معینی سیر دورانی داشته و از آنها تجاوز نمی‌کنند، در نتیجه، خورشید و ماه با این سیر و سفر معین خود؛ بر تعداد ماهها و سالها، فصل‌های کشاورزی، میعاد معاملات و عمر بشر راهنمایی نموده و فواید بسیاری را برای انسان، نبات و حیوان برمی‌آورند.

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (6)

سپس حق تعالی به بیان نعمت‌های خویش در پاره‌ای از عوالم سفلائی زمینی پرداخته و می‌فرماید: «و نجم و شجر سجده می‌کنند» نجم گیاهی است که ساق ندارد؛ مانند گیاه گندم و شجر گیاهی است که دارای ساق است؛ مانند درخت خرما. مراد از سجود آنها انقیاد طبعی آنها برای خداوند متعال همانند انقیاد و تسلیم سجده‌کنندگان مکلف، به اختیار و رضای خویش است. مجاهد، حسن و قتاده می‌گویند: «مراد از نجم، ستارگان آسمان است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول آشکارتر به نظر می‌رسد». والله اعلم.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7)

«و آسمان را برافراشت» و آن را بر فراز زمین قرارداد «و میزان را گذاشت» یعنی: در زمین میزان عدالتی را که بدان امر کرده است، وضع کرد و نیز نظام هستی را بر معیار عدل، هماهنگی و نظم برقرار کرد. در حدیث شریف آمده است: «بالعدل قامت السموات والأرض: آسمانها و زمین به عدالت برپا شده‌اند».

أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8)

و از جمله مصادیق بارز عدل یکی این است که در اثنای مبادله اشیاء، در ابزار وزن - یعنی در ترازو و سنجه - از عدل و انصاف تجاوز نکنید: «از بهر آن که در میزان از حد تجاوز نکنید» یعنی: حق تعالی میزان را به خاطر آن نهاد که از عدل تجاوز نکنید. حسن می‌گوید: «مراد از میزان ترازو است و خداوند اُ به رعایت عدالت در وزن دستور داد تا هم به وسیله آن انصاف داده شود و هم انصاف گرفته شود». به قولی: مراد از «میزان» قرآن است. البته حمل «میزان» بر امور معنوی و مادی - هر دو - ممکن است لذا جایز است مراد از میزان هر

چیزی باشد که حقایق و اندازه‌های اشیاء با آن معلوم می‌شود، چه آن چیز مادی باشد؛ مانند پیمان، متر و ترازو و چه معنوی باشد؛ مانند افکار، آراء و ارزشهای علمی و معرفتی.

وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9)

«و وزن را به انصاف بر پا دارید» یعنی: وزنه‌ایتان را دادگرانه و به عدالت بسنجید و ارزیابی کنید «و در ترازو کمی و کاستی نیاورید».

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان اولاً به رعایت عدالت و برابری در میزان دستور داد، سپس از طغیان و تجاوز از حد با افزودن بر وزن نهی کرد آن‌گاه از کمی و کاستی‌ای که سبب زیان و تاوان است نهی نمود. پس هر یک از این توصیه‌ها، در جای خود معنی و پیام روشنی دارد.

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (10)

«و زمین را برای مردم نهاد» یعنی: آن را برای خلق - اعم از انس، جن و غیر آنان - پدید آورد و گستراند.

فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (11)

«در آن» یعنی: در زمین «فاکهه است» فاکهه: هر چیزی است که انسان از خوردن آن لذت برده و طبع وی شاد گردد؛ از انواع میوه‌ها «و» در زمین «درختان خرما دارای پوشش‌هاست» اکمام: جمع کم به کسرکاف، عبارت است از غلاف خرما در آغاز برآمدنش که میوه خرما در اندرون آن قرار دارد و هنوز از آن بیرون نیامده است.

وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (12)

«و دانه‌های پوست دار و گیاهان ریحان» مراد از حب: تمام حبوباتی است که به‌عنوان مواد غذایی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ چون گندم، جو، ذرت و مانند آنها. عصف: علف کشتزار و اولین چیزی است که از دانه‌ها می‌روید. حسن می‌گوید: «عصف، گاه است و ریحان برگ». یا ریحان، همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (13)

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» خطاب برای جن و انس است، به دلیل آیات (10، 31، 33) از همین سوره که به این معنی می‌پردازند. آلاء: نعمت‌ها است. پس خداوند متعال در این سوره نعمتهایش را برای خلقتش برشمرده و آنها را به یادشان آورده است، سپس برشمردن نعمت‌ها و بیان خصلت‌ها را با این آیه دنبال نموده و آن را در میان هر دو نعمت فاصله قرار داده است تا بندگان را به نعمت‌های خود متوجه و متنبه و بدین نعمت‌ها مقرر و معترف گرداند، هم از این روی، این آیه را در این سوره مبارکه سی‌ویک بار تکرار کرده است.

البته این شیوه بیانی، در ادبیات عرب شناخته شده است. مثلاً به کسی که او را با احسانهای پی‌درپی خود نواخته‌اند ولی او آن را ناسپاسی می‌کند؛ می‌گویند: آیا فقیر نبودى و بی‌نیازت ساختم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟ آیا پیاده نبودى و سوارت کردم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟... که تکرار این

ترجیع‌بند در همچو اموری بسیار نیکو و معنی‌دار می‌باشد. چنان‌که مهلهل در رثای کلیب می‌گوید:

علی أن لیس عدلا من کلیب إذا ما ضیم جیران المجیر
علی أن لیس عدلا من کلیب إذا رجف العضاء من الدبور
علی أن لیس عدلا من کلیب إذا خرجت مخبأه الخدور
تا به آخر این قصیده.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (14)

«انسان را از گل خشکیده سفال مانند آفرید» اصل انسان، همان آدم است. صلصال: گل است آن‌گاه که خشک شده و برای آن صلصله و صدایی شنیده شود. فخار: سفالی است که با آتش پخته شود. البته عبارات قرآن در بیان آفرینش انسان به اعتبار مراتب آن متنوع است، چون: «آفرید انسان را از خاک»، «از گل متغیر و گندیده»، «از گل چسبنده»، «از گل خشک». این تنوع خود به این حقیقت اشاره دارد که آدم اولاً از خاک آفریده شد، سپس در دومین مرحله از آفرینش خود، به گل متطور گردید آن‌گاه به گل متغیر و بوی‌دار تبدیل شد، سپس به گل چسبنده، سپس به گل خشک... پس گویی انسان هم از این، هم از آن و هم از آن دیگری آفریده شده است.

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (15)

«و جن را از زبانه آتش آفرید» مارج: شعله برآمده از آتش است که دارای زبانه شدیدی است و اصل جن همانا ابلیس علیه‌اللعنه است. در حدیث شریف به

روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، جن از زبانه آتش و آدم از آنچه که به شما توصیف شده است».

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (16)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و شکر نمی‌گزارید؛ به این‌که او را عبادت کرده و از او پروا دارید؟.

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (17)

«پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» از مشرق و مغرب به صیغه تشبیه تعبیر شد زیرا خورشید در زمستان مشرق و مغربی دارد و در تابستان مشرق و مغرب دیگری و با این اختلاف مشرقها و مغربهاست که فصلهای چهارگانه سال به وجود آمده و جو جغرافیایی از سرما به گرما و باز به حال اعتدال تغییر می‌کند. البته اختلاف مشرقها و مغربها منافع عظیم دیگری نیز برای انسان دارد. آری! اگر خورشید در طلوعگاه و غروبگاه خود ثابت و یکنواخت می‌بود، بی‌گمان موسم‌های تابستان و زمستان و تغییرات فصلی پدید نمی‌آمد و نظام زندگی در کره زمین مختل می‌شد.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (18)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و آنها را انکار کرده و شکر نمی‌گزارید؟ به این که حق تعالی را عبادت کرده و از او پروا دارید.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (19) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (20)

«دو دریا را به گونه‌ای روان کرد که با هم برخورد کنند» یعنی: تنگانگ در جوار یک‌دیگر قرار گیرند پس با آن که در منظر چشم هیچ فاصله‌ای میان آنها نیست اما با این وجود، در هم نمی‌آمیزند زیرا «میان آن دو، برزخی است» یعنی: حاجز و حجابی است که جلو آمیزش آنها را می‌گیرد «که به هم تجاوز نمی‌کنند» یعنی: بر اثر وجود آن حاجز و حایل، یکی از آنها به دیگری تجاوز نمی‌کند تا به آن درآید و درآمیزد. ابن جریج می‌گوید: این دو دریا عبارتند از دریای نمکین و نهرهای شیرین و گوارا پس آب شیرین برای نوشیدن و آب دادن حیوانات و نباتات است و آب نمکین برای پاکسازی آب از میکروبها، اصلاح طبقات هوا، بیرون آوردن مروارید و مرجان و منافی دیگر.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (21)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و شکر نمی‌گزارید؛ به این که پرستش و تقوای حق تعالی را در پیش گیرید؟.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (22)

«از آن دو» دریا «لؤلؤ و مرجان بیرون می آید» لؤلؤ: دری است که از صدف بیرون می آید و مرجان: نگینی است سرخ‌رنگ و معروف. مراد این است که مروارید و مرجان از یکی از آن دو دریا که دریای نمکین است بیرون می آید و در میان اعراب این روش متداول است که دو جنس را جمع می کنند، سپس از یکی از آنها خبر می دهند چنان که حق تعالی می فرماید: **(يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ):** «ای گروه جن و انس! آیا پیامبرانی از خود شما نزد شما نیامده اند؟» (انعام/130) درحالی که پیامبران از انس اند نه از جن. و چنان که می گویی: «از شهر بیرون شدم». درحالی که از یکی از محلات آن بیرون شده ای، نه از همه اماکن آن.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (23)

«پس» ای گروه های انس و جن «کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می شمارید؟» زیرا در این نعمت ها چنان نشانه های عظیم و فراوانی وجود دارد که احدی قادر به تکذیب آنها نبوده و آنها را انکار نتواند کرد.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (24)

«و او راست در دریا کشتی های روان شونده برافراشته» ای که بعضی از تخته های آن بر بالای بعضی دیگر نهاده شده و به گونه ای بلند و برافراشته ساخته شده که «چون کوه هاست» پس این کشتی های کوه پیکر، محموله های بسیار بزرگ و هولناکی از ارزاق و غیر آنها را از کشوری به کشوری و از شهری به شهری نقل می دهند تا به هر سرزمین مواد مورد نیاز آن را رسانده و موادی را

که افزون بر نیازهای ساکنان و مردم آن است به سرزمین‌های دیگر انتقال دهند و این کشتی‌ها و محموله‌ها چنان بزرگ‌اند که محموله‌های عظیم و هولناکی را جابجا می‌کنند؛ مثلاً برخی از نفتکش‌ها پنجمصد هزار تن نفت را حمل می‌کنند و همین‌طور ناوگانهای نظامی، حامل ده‌ها هواپیما، برج‌های جنگی ویرانگر و زیر دریایی‌های اتمی می‌باشند.

آیه کریمه با تشبیه کشتی‌ها به کوه‌ها، معجزه غیبی قرآنی‌ای را نیز در بر دارد زیرا این تشبیه جز با دیدن کشتی‌ها عصری زمان ما، به کمال و تمام خود جلوه‌گر نمی‌شود.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (25)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» آخر این نعمت‌های عدیده، برای شما آفریده شده است پس آیا می‌توانید صنعت کشتی‌های بزرگ، کیفیت روان شدن آنها در دریا و سایر بهره‌گیریهایی را که از آنها در امور و منافع خویش می‌کنید، انکار نمایید؟.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (26)

سپس خداوند متعال بعد از برشمردن نعمت‌های دینی و دنیوی و استدلال به آفاق و انفس بر قدرت و یگانگی خود، از فنا و نابودی تمام هستی خبر داده و از زوال کلیه نعمت‌های دنیوی سخن می‌گوید و این‌که جز ذات ذوالجلال او دیگر کسی در عرصه هستی باقی نمی‌ماند: «هر که بر روی آن است، فنا شونده است» یعنی: هر کس بر روی زمین است؛ از انسانها، حیوانات و غیره، به زودی فنا و نابود می‌شود و حیات آنها روزی به پایان می‌رسد.

وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (27)

«و ذات پروردگارت که ذوالجلال والاکرام است باقی می ماند» وجه ربک: وجه یا روی پروردگار؛ عبارت از ذات و وجود اوست پس اطلاق وجه بر ذات حق تعالی، مجاز مرسل و از باب اطلاق جزء و اراده کل است. جلال: یعنی عظمت و بزرگی و اکرام. این صفت مفید این معنی است که حق تعالی از هر چیزی که سزاوارش نمی باشد، والاتر است و نیز او دارای فضل و متی است عام؛ با نعمت هایی که بر مؤمنان ارزانی می دارد. در حدیث شریف به روایت ترمذی از انس r آمده است که رسول خدا v فرمودند: «انطقوا بیا ذالجلال والاکرام: (در دعای خود) به گفتن یا ذالجلال و الاکرام پایبند باشید». نقل است که آن حضرت v از برابر شخصی گذشتند که مشغول نماز گزاردن بود و می گفت: «یا ذالجلال والاکرام». پس فرمودند: «بی گمان دعایت اجابت شد». ابن کثیر می گوید: «خداوند متعال در این آیه کریمه وجود گرامی خود را به وصف ذوالجلال و الاکرام توصیف نمود و این بدان معنی است که او شایسته آن می باشد که بزرگ داشته شده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و از وی اطاعت شده و از فرمانش مخالفت و سرپیچی صورت نگیرد».

فَبَأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ (28)

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید؟» یعنی: ای گروه جن و انس! چگونه همچو نعمت عظیمی را تکذیب می کنید در حالی که مردم همه بی هیچ استثنایی وفات می کنند و در این امر با هم یکسان و برابرند، سپس به سوی سرای آخرت رهسپار می گردند و در آنجا خدای ذوالجلال والاکرام با

حکم عادلانه خویش در میان آنها داوری می‌کند. پس فنا راهی به سوی بقا و حیات ابدی است لذا در فنای دنیوی شما نعمت‌ها نهفته است؛ از جمله نعمت عدل مطلق و برابری همگان در چشیدن طعم مرگ، نعمت پیاپی آمدن نسلها و نعمت انتقال از دارفانی به سوی دار باقی و جاویدانی که سرای جزا و ثواب است پس چگونه این نعمت‌های عظیم را انکار می‌کنید؟! صاحب تفسیر «الاساس» می‌گوید: «اگر مرگ نبود، زندگی هم دشوار بود زیرا فی‌المثل اگر دو مگس به مدت پنج سال نمیرند و به‌طور متوالی توالد و تناسل کنند، طبقه‌ای به قطر پنج سانتی‌متر از مگس را پیرامون کره زمین تشکیل خواهند داد».

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (29)

«هر که در آسمانها و زمین است از او در خواست می‌کند» یعنی: همگی آنها از حق تعالی درخواست امداد می‌کنند زیرا همه به او محتاج‌اند و احدی از او بی‌نیاز نیست پس اهالی آسمانها از او درخواست مغفرت می‌کنند نه درخواست رزق و روزی و اهالی زمین هر دو را از او می‌طلبند و فرشتگان نیز برای آنان درخواست روزی و مغفرت می‌کنند بنابراین، نه اهالی آسمانها از حق تعالی بی‌نیازند و نه اهالی زمین. «هر روزی او در شأنی است» پس از شأنهای حق تعالی این است که زنده می‌کند و می‌میراند، فقیر می‌کند و توانگر می‌گرداند، عزت می‌دهد و ذلیل می‌گرداند، بیمار می‌کند و شفا می‌بخشد، می‌دهد و باز می‌دارد، می‌آمرزد و مؤاخذه می‌کند و غیر این از کارها و شئون که در تحت شمار نمی‌آیند. پس ذات متعال او در هر وقت و هر حال، اموری را پدید آورده

یا احوالی را تجدید می‌کند لذا این بزرگترین دلیل بر بی‌نیازی او از خلق است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن منیب از دبی ۳ آمده است که فرمود: رسول اکرم ص آیه **(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)** را تلاوت کردند. در این اثنا ما از ایشان پرسیدیم که: یا رسول‌الله! این شأن پروردگار چیست؟ فرمودند: «أن يغفر ذنبا ويفرج كربا، ويرفع قوما، ويضع آخرين: این که گناهی را می‌آمرزد، مشکل و اندوهی را می‌گشاید و قومی را بلند برده دیگرانی را پست می‌گرداند».

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (30)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا اختلاف شأنها و کارهای خدای سبحان در تدبیر و اداره امور کائنات و بندگانش، نعمتی است که انکار آن ممکن نیست و هیچ تکذیب‌کننده نمی‌تواند آن را دروغ انگارد.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ (31)

«ای جن و انس! به زودی از همه فارغ شده به شما می‌پردازیم» این استعاره تمثیلی‌ای است که خداوند متعال در آن، پرداختن به محاسبه خلائق و جزای آنان در روز قیامت را در جایگاهی از اهمیت قرار داده که گویی خود را از هر کار دیگری برای آن فارغ می‌کند تا فقط به آن بپردازد، مثل این که کسی به دیگری از باب تهدید می‌گوید: «به زودی برای تو فارغ خواهم شد». پس این تعبیر در مورد خدای عزوجل استعاره‌ای بیش نیست و حقیقت این است که هیچ شأن و هیچ کاری خداوند متعال را از شأن و کار دیگری به خود مشغول

نمی‌کند لذا این تعبیر فقط بر سبیل مثال و برای دادن هشدارهای سخت از جانب خدای سبحان به جن و انس بیان شده است. یعنی: آگاه باشید و هوش دارید که ما به زودی متوجه حساب و کتاب شما می‌شویم. به قولی: جن و انس را بدان جهت «ثقلین» نامیده‌اند که آنان در زندگی و مرگشان بر زمین سنگین‌بارند. این آیه، دلیل روشنی است بر این‌که جن هم مانند انس تماما به تکالیف شرعی مخاطب هستند زیرا آنان نیز به تکالیف شرعی مکلف بوده، مورد امر و نهی قرار می‌گیرند و همچون انس، پاداش و جزا داده می‌شوند پس مؤمنشان همچون مؤمن انسانهاست و کافرشان همچون کافر آنان و میان انسان و جن در هیچ چیز از این امور، فرقی نیست.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (32)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» مگر غافل از آنید که از نعمت‌های وی یکی هم دادگری در میان خلائق با پاداش دادن نیکوکاران و عذاب نمودن مجرمان است؟ بنابراین، حق تعالی به هیچ کس ستم نمی‌کند و از این جزای وی گریزی هم نیست زیرا:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَعْظُمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (33)

«ای گروه جنیان و انسیان! اگر می‌توانید که از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید» یعنی: اگر می‌توانید که از کناره‌ها و گوشه‌های آسمانها و زمین به قصد گریز از قضا و قدر خداوند متعال بیرون روید؛ پس از آنها بیرون روید و خودتان را برهانید. دستور؛ دستوری تعجیزی

است «اما جز با سلطانی رخنه نمی‌کنید» یعنی: جز با قوت و قهر و غلبه، قادر به نفوذ نخواهید شد و بر این کار نیرو و توانی ندارید. به‌قولی دیگر معنی این است: جز با نیرویی از جانب خدای سبحان، بر این کار قدرت نمی‌یابید. ضحاک می‌گوید: «آیه کریمه بدین معنی است که اگر می‌توانید از مرگ بگریزید پس هلا بگریزید».

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (34)

«پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای گروه جن وانس در حالی‌که شما در برابر عظمت ملک و هستی حق تعالی، ناتوان و درمانده‌اید؟.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (35)

«بر شما شواظی از آتش فرستاده خواهد شد» شواظ: شعله‌ای است که بی‌دود باشد «و از نحاس» بر شما فرستاده خواهد شد. نحاس: همان مس معدنی معروف است که با آتش ذوب گردیده و بر سرهایشان فروریخته می‌شود. به‌قولی: نحاس؛ دودی است که شعله نداشته باشد و خلیل نیز بر همین رأی است «پس شما مقابله نتوانید کرد» یعنی: چنانچه ابزار و سلطه نفوذ را به شما ندهیم، قادر به نفوذ در آسمان نخواهید شد همان طوری که مسافران فضایی با مسلح شدن به وسایل مخصوص و پوشیدن لباسهای ویژه‌ای که آنان را از گزند شهابهای آسمانی حفظ می‌کند، راهی کرات دیگر می‌شوند. پس این آیه از معجزات بزرگ قرآن کریم است. یا این معنی مربوط به آخرت است، یعنی شما

در آخرت بر بازداشتن عذاب خداوند از خود توانا نخواهید شد و مقابله نتوانید کرد، قطعاً شما هم‌اورد این میدان نتوانید شد بلکه خواه ناخواه به سوی محشر رانده می‌شوید.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (36)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا هشدار دادن الهی لطفی است به بندگان و تمییز نهادن میان نیکان و بدان و فرمانبران و نافرمانان و انتقام گرفتن از گروه دوم، از نعمت‌های خدای سبحان است.

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (37)

«پس آن‌گاه که آسمان از هم شکافت» با نزول فرشتگان در روز قیامت «و چون گل سرخ و روغن گداخته شود» تشبیه آسمان به روغن، در امر ذوبان آن و تشبیه آن به گل سرخ، در رنگ آن است و این نشانه شدت هولناک بودن روز قیامت می‌باشد. به قولی: دهان؛ پوست سرخ رنگ است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (38)

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای جن و انس؟ زیرا در خبر دادن از این روز سخت، هیبت و هراسی است که شنونده را از ارتکاب بدی باز می‌دارد پس چرا قبل از آن‌که چنین روزی بیاید، راه نیایش و وارستگی را در دنیا بر نمی‌گزینید؟.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (39)

«در آن روز، هیچ انس و جنی از گناهش پرسیده نشود» یعنی: در روزی که آسمان شکافته می‌شود، هیچ یک از انس و جن از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد و از آنان سؤال نمی‌شود که گناه شما چه بود؟ زیرا هنگامی که آنها از گورهای خود بیرون می‌آیند، از سیمای خویش شناخته می‌شوند. و نیز از آن‌رو هیچ یک از انس و جن از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد که خداوند متعال تمام اعمال بندگان را به شمار آورده و آنها را ضبط و نگهداری کرده است و دیگر نیازی به استعلام از آنان نیست. وجه انطباق در میان این آیه و آیات دیگری که بر سؤال کردن از انس و جن در این مورد صراحت دارند، این است که روز قیامت روزی طولانی است پس انس و جن در زمانی مورد سؤال قرار می‌گیرند و در زمان دیگری مورد سؤال قرار نمی‌گیرند و آن - به قول قتاده - زمانی است که بر دهانهایشان مهر نهاده شود و در عوض دستها و پاهایشان سخن بگویند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (40)

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن و چه وقت این تهدیدها را جدی می‌گیرید تا به رشد و صلاح خویش بر گردید؟.

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ (41)

سپس حق تعالی سبب عدم سؤال کردن از آنان را روشن ساخته می‌فرماید: «مجرمان» یعنی: کافران «از سیمایشان شناخته می‌شوند» زیرا آنها در سیمای

خود سیاه‌روی و کبود چشم‌اند. به‌قولی: سیما و نشانه آنان این است که غمگین‌اند و اثر اندوه و افسرده‌گی بر چهره‌هایشان هویداست «و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند» ناصیه: موهای جلو سر است پس فرشتگان پاها و پیشانی‌هایشان را یکجا گرفته و به همین صورت آنان را به دوزخ می‌افکنند.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (42)

«پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن درحالی‌که از قبل هشدار و انذار داده شده‌اید و سرانجام و سرنوشت قابل انتظارتان را در آخرت شناخته‌اید؟.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (43)

«این است همان جهنمی که مجرمان آن را انکار می‌کردند» یعنی: در این هنگام‌که پیشانی‌ها و پاهایشان گرفته شود و در دوزخ افکنده شوند، به آنان گفته می‌شود: این همان جهنمی است که همینک آن را مشاهده کرده و به سوی آن می‌نگرید، با آن‌که در دنیا آن را دروغ می‌شمردید و می‌گفتید که وجود جهنم اصلاً حقیقت ندارد.

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ اَنْ (44)

مجرمان در «میان آن» یعنی: در میان جهنم «می‌گردند» و جهنم آنان را می‌سوزاند «و میان آب جوشان» می‌گردند؛ و بر روهایشان ریخته می‌شود. حمیم: آب بسیار داغ و جوشانی است که در جوشش به نهایت خود رسیده

باشد پس آنان در میان آتش و آب جوشان در گردش‌اند؛ گاهی در آتش تعذیب شده و گاهی از آب جوشان نوشانده می‌شوند.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (45)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» بعد از این تهدیدها و هشدارهای بازدارنده از گناه، که خود نعمت به‌شمار می‌روند؟.

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (46)

«و برای هر کس که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده، دو باغ است» پیشگاه پروردگار سبحان: همانا موقفی است که بندگان در آن پیش روی وی برای حساب می‌ایستند. به‌قولی: مقام پروردگار؛ همانا اشراف حق تعالی بر احوال بندگان و اطلاع وی بر افعال و سخنانشان است پس کسی از این مقام می‌ترسد که از معاصی دست برداشته و از طاعات پیروی کند. اصل در «خوف»: توقع امر ناخوش‌آیندی در آینده است و آن ضد «امن» می‌باشد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابوموسی‌اشعری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «جنتان من ذهب حلیتهما وآنیتهما وما فیهما وجنتان من فضة حلیتهما وآنیتهما وما فیهما، وما بین القوم و بین أن ینظروا إلی ربهم إلا رداء الکبریاء علی وجهه فی جنه عدن: دو بهشت است از طلا که زیورآلات و ظروف آنها و هر چه که در آنهاست از طلاست و دو بهشت است از نقره که زیورآلات و ظروف آنها و هر آنچه که در آنهاست از نقره است و در میان بهشتیان و میان

این که به سوی پروردگارشان بنگرند، چیزی جز ردای کبریائی بر روی وی در بهشت عدن نیست». به قولی دیگر: دو بهشت وجود دارد، یکی روحانی و دیگری جسمانی، بهشت روحانی همانا رضای حق تعالی است: **(وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ)** «توبه/72» و بهشت جسمانی عبارت است از: بهره‌های مادی بسیار بزرگ، برتر و جاویدان. چنان که ابن عباس ك و غیر وی گفته‌اند؛ صحیح آن است که این آیه عام است و انس و جن هر دو را دربر می‌گیرد زیرا این آیه از گویاترین دلایل بر این حقیقت است که اگر جنیان ایمان آورند و تقوا پیشه‌کنند، به بهشت وارد می‌شوند.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول روایت می‌کند که: این آیه کریمه درباره ابوبکر صدیق ؓ نازل شد زیرا روزی او قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ را به یاد آورد و سپس گفت: «دوست داشتم گیاهی از این گیاهان سبز می‌بودم که حیوانی می‌آمد و مرا می‌خورد، دوست داشتم که هرگز آفریده نمی‌شدم». پس این آیه نازل شد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (47)

«پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» ای انس و جن چرا که نعمت‌های این دو باغ گذشته از آن که جاویدان و همیشه است، هیچ مانندی هم ندارد.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (48)

«آن دو باغ، دارای شاخه‌های بسیارند» و در هر شاخه از آن شاخه‌های سبز و خرم بسیار، انواع گونه‌گونی از میوه‌ها وجود دارد. افنان: شاخه‌هاست. غصن: شاخه راست است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (49)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا رسیدن به این فر و شکوه دل‌آرا، مورد اشتیاق عقلا بوده و شکر این نعمت‌ها ایجاب می‌کند که حق تعالی را عبادت کنید و تقوی داشته باشید تا به این نعمت‌های اخروی دست یابید.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (50)

«در آن دو باغ، دو چشمه روان است» یعنی: در هریک از بلندیها و پستی‌های دوباغ یاد شده، چشمه‌ای جاری وجود دارد که درختان آنها را آبیاری می‌کند. به قولی: یکی از آن دو چشمه، «تسنیم» و دیگری «سلسبیل» است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (51)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا این حقیقتی قطعی و نعمتی بسیار بزرگ است.

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (52)

«در آن دو باغ، از هر میوه‌ای دو گونه هست» زوجان: یعنی دو صنف و دو نوع است که از هر نوعی از انواع آن، لذت‌ها برگرفته می‌شود. گفته شده که:

یک‌گونه آن تازه و گونه دیگر آن خشک است اما هیچ یک از آنها در لذت، گوارایی و مزه خود از دیگری کمی و کاستی‌ای ندارد. ابن عباس ك می‌گوید: «از آنچه در آخرت موجود است، در دنیا جز نام چیز دیگری وجود ندارد». یعنی: میان نعمت‌های دنیا و آخرت فرق روشن و فاصله عظیمی وجود دارد.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (53)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دورغ می‌شمارید» که نه عبادت می‌کنید و نه عمل نیک انجام می‌دهید؟.

مُتَكِبِّينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّانِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (54)

«بهشتیان بر فرش‌هایی آرمیده‌اند که آستر آنها از ابریشم ستر است» یعنی: بهشتیان در رفاه و آسایش و تنعمی تمام بر فرش‌ها آرمیده و بر متکاها تکیه داده‌اند. بطاین: آسترهایی است که در زیر رویه‌ها قرار دارد. استبرق: دیبای ستر است. پس هرگاه آستر آنها از دیبا باشد، رویه آنها چگونه خواهد بود؟ از سعیدبن جبیر پرسیدند که: آستر آنها از دیباست پس رویه آنها از چیست؟ گفت این از همان مقوله پروردگار است: (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ). (هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است، به پاداش آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان ساخته شده است) «سجده/17» که تفسیر آن گذشت. ابن عباس ك نیز می‌گوید: «رویه‌ها و ظواهر آنها را هیچ کس جز خداوند متعال نمی‌داند». «ومیوه آن دو باغ نزدیک است» جنی: میوه‌ای است که چیده می‌شود. نقل است که: درخت بهشتی به دور خود می‌گردد تا کسی که خواهان

چیدن از میوه‌های آن است به آسانی از آنها بچیند و شخص بهشتی، چه ایستاده باشد چه نشسته و چه به پهلو خوابیده، در هر حال به آنها دسترسی دارد.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (55)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که راه عبادت و تقوی را در پیش نمی‌گیرید؟.

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (56)

«در آنها دلبرانی فروهشته نگاهند» یعنی: در آن دو باغ یاد شده، زنان چشم فروهشته‌ای هستند که نگاه خود را فقط بر شوهرانشان انداخته و به سوی غیرشان نظر نمی‌کنند؛ و آنان یا از حوریان هستند، یا از زنان دنیا. ابن‌کثیر می‌گوید: «نقل است که آن زنان هیچ کس را از شوهران خود زیباتر نمی‌بینند، چندان که یکی از آنها به شوهرش می‌گوید: به خدا که در بهشت نه چیزی را از تو نیکوتر و زیباتر می‌بینم و نه دوست‌داشتنی‌تر پس ستایش خدایی را که مرا برای تو و تو را برای من قرار داد». «که هیچ انس و جنی پیش از آنان با آنها آمیزش نکرده است» طمث: از بین بردن و شکافتن بکارت زن با آمیزش و جماع همراه با خونی کردن فرج است که در اولین بار از مقاربت با وی روی می‌دهد. یعنی: قبل از شوهرانشان هیچ کس با آنان جماع نکرده است. مقاتل می‌گوید: «به دلیل این که آن حوریان در بهشت آفریده شده‌اند». این آیه دلیل بر آن است که جنیان نیز مانند انسانها آمیزش جنسی می‌کنند، به بهشت وارد

می‌شوند و برای جنیان مرد در بهشت همسرانی از جنیان زن است. همچنین این آیه دلیل بر آن است که گاهی ممکن است جنیان با زنان آدمی نزدیکی کنند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (57)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل شایسته انجام نمی‌دهید تا همچو نعمت‌هایی را به‌دست آورید.

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (58)

سپس خدای سبحان زنان بهشتی را در صفای رنگ همراه با سرخی آنها به یاقوت و مرجان تشبیه می‌کند: «گویی که آنها» در صفا و صیقلی بودن خود مانند «یاقوت و» در درخشش خود مانند «مرجانند» یاقوت: سنگ قیمتی معروف و مرجان نیز نگین سرخ معروفی است که از دریا برگرفته می‌شود. مجاهد، حسن بن زید و غیر ایشان می‌گویند: «زنان بهشتی در صفای یاقوت و سپیدی مرجان اند». پس مجاهد و حسن «مرجان» را در اینجا به «مروارید» معنی کرده‌اند. در حدیث شریف آمده است: «اولین گروهی که به بهشت وارد می‌شوند، به‌صورت چون ماه شب چهارده‌اند و گروهی که در پی آنان می‌آیند، به روشنی ستاره فروزان آسمانند، برای هر یک از آنان دو همسر است که مخ ساق وی از پشت گوشت پاهایش دیده می‌شود و شگفت‌تر از این نیز در بهشت هست».

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (59)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که برای چنین روزی عمل نکرده و مهرهای این زنان دلربای بهشتی را که عبارت از عبادت و تقوی است، آماده نمی‌کنید؟.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (60)

«مگر پاداش احسان جز احسان است؟» یعنی: جزای کسی که در دنیا نیکوکردار بوده است، جز احسان به وی در آخرت چیز دیگری نیست لذا دو بهشتی که برخی از اوصاف آنها در این آیات گذشت، از آن اهل فضلی است که در ایمان و عمل صالح از دیگران پیش تاخته‌اند و ایشان صاحب برترین درجات اهل بهشت‌اند. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس ؓ از رسول اکرم ص آمده است که فرمودند: «آن دو بهشت؛ دو باغ در عرض جنت است که مسافت هر باغ به اندازه مسیر صد سال راه می‌باشد، در وسط هر باغ سرایی است از نور و هیچ چیز از آن نیست مگر این‌که از نغمه و خرمی و سرسبزی در جنب و جوش می‌باشد، زمین آن ثابت و درختان آن نیز ثابت است».

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (61)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل و شکر نمی‌گزارید؟ در حدیث شریف به روایت انس بن مالک ؓ آمده است که فرمود: «رسول خدا ص آیه (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) را خواندند، سپس فرمودند: آیا می‌دانید که پروردگارتان چه می‌فرمایند؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: پروردگارتان

می‌فرماید: آیا جزای کسی که با توحید بر وی انعام کرده‌ام، جز بهشت چیز دیگری است؟».

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ (62)

«و غیر از آن دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست» یعنی: غیر از آن دو باغی که اوصاف آنها گذشت، در زیر آنها برای کسانی که از نظر جایگاه و مرتبه، از اصحاب دو باغ سابق پایین‌ترند، دو باغ دیگر وجود دارد. در حدیث شریف گذشت که در بهشت دو باغ از طلا و دو باغ از نقره وجود دارد پس دو باغ اول از آن مقربان است و دو باغ دوم از آن اصحاب یمین، دو باغ اول دارای درختان متنوعی است و دو باغ دیگر به غایت سبز است بنابراین، این دو باغ نیز در کمال خرمی و سرسبزی قرار دارند، هرچند که در مرتبه و فضیلت خود نسبت به دو باغ اول پایین‌ترند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (63)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل نمی‌کنید و شکر نمی‌گزارید؟».

مُدْهَامَّتَانِ (64)

«دو باغ سبز که از شدت سبزی سیه‌گونند» و در منظر چشم، دل به سیاهی می‌زنند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (65)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که برای سرای جزا عمل نمی‌کنید؟.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (66)

«در آن دو، دو چشمه فواره‌زن وجود دارد» نضخ: فوران آب از چشمه است.

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (67)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا اگر در دو باغ اول که از آن مقربان است، دو چشمه جاری وجود دارد، در اینجا نیز دو چشمه فواره زن موجود است. براء بن عازب می‌گوید: «چشمه‌هایی که روان هستند، بهتر از چشمه‌های فواره‌زن می‌باشند».

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ (68)

«در آن دو، میوه و خرما و انار است» خرما و انار به یادآوری مخصوص شدند؛ بدان جهت که نسبت به سایر میوه‌ها حسن و منفعت بیشتری داشته و این امتیاز را بر دیگر میوه‌ها دارند که هم غذایند و هم دوا و نیز از آن رو که هم در خزان وجود دارند و هم در زمستان. بخاری می‌گوید: «ذکر اختصاصی آنها از قبیل عطف خاص به عام نیست بلکه به سبب حسن بیشتر آنهاست».

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (69)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا این نعمتها سزاوار حمد و شکرند.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَانٌ (70)

«در آنجا دوشیزگان نکوخوی و نکو روی وجود دارند» خیرات: زنان دارای فضل، نیکخو و زیباروی اند. و این قول جمهور مفسران است که در آن به حدیث شریف ذیل به روایت ام سلمه رضی الله عنها استدلال کرده‌اند که فرمود: «به رسول اکرم ص گفتیم: یا رسول الله! مرا از این فرموده حق تعالی: (خَيْرَاتٌ حَسَانٌ) آگاه گردانید؟ فرمودند: مراد از آنان: زنان خوش خلق و زیبا روی‌اند». در حدیث شریف دیگری آمده است که حوران عین این نغمه را می‌خوانند: «نحن الخيرات الحسان، خلقنا لأزواج كرام: ما زنان نیکخو و زیباروی هستیم که برای شوهران گرامی‌ای آفریده شده‌ایم».

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (71)

«پس» ای انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟».

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (72)

«حورانی پرده نشین در خیمه‌ها» که فقط به شوهرانشان وابسته‌اند و دیگران را نمی‌خواهند و در خیمه‌های بهشتی‌ای قرار دارند که از گوهر میان خالی ساخته شده لذا در خیابانها و راهروهای بهشت نمی‌خرامند. اما زنان دو باغ سابق به این وصف توصیف شدند که چشمان خویش را فروهشته داشته و جز به شوهرانشان به کس دیگری نمی‌نگرند بنابراین، آنان نسبت به حوران یاد شده در

این آیه، منزلت بلندتری دارند، به علاوه در توصیف زنان سابق این وصف نیز آمد: **(كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ)** که به حق وصف شگرفی است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (73)

«پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن؟.

لَمْ يَطْمِئِنُّوا بِإِنْسٍ قَبْلَهُمْ وَلَا بِنَارٍ (74) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (75)

«پیش از ایشان هیچ انسان و هیچ جنی با آنها آمیزش نکرده است» تفسیر نظیر آن گذشت.

«پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن؟.

مُتَّكِنِينَ عَلَى رُفْرِ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (76)

«بر بالشهای سبزرنگ تکیه زده‌اند» رفر: بالش، یا نوعی از جامه‌های سبز است «و بر فرش‌های گرانمایه نیکو» عبقری: فرش‌های نگارینه است. همچنین در نزد اعراب به هر انسان فاضل، بزرگوار، برجسته و با اعتبار از مردان و زنان و نیز به اشیای فاخر، عبقری اطلاق می‌شود. «عبقر»: جایی است که اعراب می‌پندارند از سرزمین جن است لذا هر چیزی را که از حسن و زیبایی و نیرومندی آن به شگفت آمده باشند، به آن نسبت می‌دهند.

بنابراین، از مجموع آیات وارده درباره دو نوع از بوستانهای بهشت، به این نتیجه می‌رسیم که برای دو گروه از بهشتیان درجه یک و درجه دو، دو گونه بوستانهای درجه یک و درجه دو نیز فراهم شده است.

البته با نگرش در آیات فوق، فرقه‌های موجود در میان آنها به نحو ذیل قابل ذکر می‌باشد:

1 - دو باغ اول انواع رنگارنگ و گونه‌گونی از درختان میوه را دارند در حالی که دو باغ دوم، فضای بسیار سبزی دارند.

2 - دو باغ اول دو چشمه جاری دارند و دو باغ دوم دو چشمه فواره‌زن.

3 - در دو باغ اول از هر گونه میوه دو زوج وجود دارد ولی هرچند که در دو باغ دوم میوه و خرما و انار موجود است اما چنین گفته نشده که در آنها از هر میوه دو گونه مختلف وجود دارد.

4 - در دو باغ اول، زنانی وجود دارند که چون یاقوت و مرجانند و بر شوهرانشان چشم فروهشته می‌دارند اما در دو باغ دوم، زنان نیکخوی خوبروی وجود دارند.

5 - در دو باغ اول، بهشتیان بر تکیه‌گاه‌هایی که آستر آنها از دیبای ستر است آرمیده‌اند در حالی که در دو باغ دوم، بهشتیان بر بالشهای سبز و فرش‌های نفیس آرمیده‌اند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (77)

«پس» ای انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که خود را برای چنین نعمتهای جاودانه‌ای آماده نمی‌کنید؟.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (78)

«با برکت است نام پروردگارت که ذوالجلال والاکرام است» یعنی:
پروردگارت مقدس، پاک، صاحب عزت، عظمت، شکوه و کرامت می‌باشد؛ بر
آنچه که به بندگان مخلص خویش انعام نموده پس او شایسته آن است که مورد
بزرگداشت قرار گیرد و نافرمانی نشود، مورد پرستش و سپاس قرار گیرد نه
مورد ناسپاسی و به‌یاد آورده شود نه این که فراموش گردد.

(سوره واقعه)

مکی است و دارای (96) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «واقعه» نامیده شد که با فرموده حق تعالی: (إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) آغاز شده است.

فضیلت آن: در باره فضیلت این سوره مبارکه احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس ؓ است که رسول اکرم ص فرمودند: «سوره واقعه سوره توانگری است پس آن را بخوانید و به فرزندانان نیز تعلیمش دهید». ثعلبی و ابن عساکر در شرح حال عبدالله بن مسعود ؓ روایت کرده‌اند: «عبدالله بن مسعود ؓ به همان بیماری‌ای مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان بن عفان ؓ به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه بیماری‌ای رنج می‌بری؟

گفت: از بیماری گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت پزشکی بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا بیمار ساخت.

پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟

گفت: مرا بدان نیازی نیست.

فرمود: این بخشش، بعد از تو از آن دخترانت باشد.

گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور داده‌ام که در هر شب سوره واقعه را بخوانند زیرا در حدیث شریف از رسول خدا صل شنیدم که فرمودند: «هر کس در هر شب سوره واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و فاقه‌ای نمی‌رسد».

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (1)

«چون واقعه واقع شود» واقعه: اسمی از اسمای قیامت است، مانند آرزو، حاقه و غیر آن. قیامت از آن رو واقعه نامیده شد که وقوع آن ثابت و محقق می‌باشد.

لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (2)

«در وقت وقوع آن هیچ تکذیب کننده‌ای نیست» یعنی: در هنگام وقوع آن دیگر تکذیبی در کار نیست و چون اسرافیل U نفخه آخر را بدمد دیگر اصلاً تکذیبی روی نمی‌دهد و کسی را نمی‌بینی که بگوید: قیامت و معاد دروغ است. مراد از واقعه: همان دمیدن آخر در صور است.

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (3)

«هم فرودارنده است و هم فرادارنده» یعنی: قیامت گروه‌هایی از کافران اهل جاه و مقام و فاسقان اهل منصب و توانگری را که در دنیا بلندقدر بوده‌اند، فرومی‌دارد و پست می‌گرداند و گروه‌هایی از اهل ایمان را که در دنیا بی‌نام و نشان بوده‌اند، بلندقدر می‌گرداند و رفعت می‌دهد.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (4)

«آن گاه که زمین به جنبشی سخت لرزانده شود» تا بدانجا که هر آنچه بر روی آن است ویران می‌شود و همه چیز - اعم از کوه‌ها و غیر آن - در هم می‌شکند.

وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا (5)

«و کوهها سخت خرد و ریز شود» بس: ریزه‌ریزه شدن است. گفته می‌شود: بس الشی؛ آن گاه که کسی چیزی را خرد و ریز کند.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا (6)

«پس غباری پراکنده» و متفرق «گردند» چنان‌که در شعاع روزنه خانه به‌سوی آفتاب، ذرات غبارمانندی دیده می‌شود.

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (7)

«و شما ازواج سه‌گانه‌ای باشید» یعنی: شما به دسته‌ها و گروه‌های سه‌گانه تقسیم می‌شوید. زوج: بر هر چیزی که از آن همراه با دسته دیگری یادآوری شود و نیز بر جفت نر و ماده اطلاق می‌شود.

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (8)

آن گاه حق تعالی به بیان حال این گروه‌های سه‌گانه پرداخته و می‌فرماید: «پس اصحاب میمنه» یعنی: یاران دست راست «چه حال دارند اصحاب میمنه؟» یعنی: یاران دست راست در چه حال و وصفی قرار دارند؟ در بهترین حال و وصف. پس استفهام مفید بزرگداشت شأن و به شگفت آوردن از خوبی حال

آنان است. اصحاب میمنه: اهل سعادت‌اند که ایشان را از سمت راست به‌سوی بهشت می‌برند و نامه‌های اعمالشان را به دست راست‌شان می‌دهند.

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (9)

«و اصحاب شمال» یعنی: یاران چپ «چه حال دارند اصحاب شمال؟» آنان اهل شقاوت و ضلالت‌اند که آنها را از سمت چپ به‌سوی دوزخ می‌برند و نامه‌های اعمالشان را به دست چپ‌شان می‌دهند. آری! آنان در حال و وصف بد و نامیمونی قرار دارند زیرا در پرتگاه حقارت و دنائت افکنده می‌شوند. استفهام در اینجا نیز مفید به شگفت واداشتن از حال و روز بد آنان است.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (10)

«و سبقت‌گیرندگان خود ایشانند پیش‌روندگان» یعنی: سومین گروه، پیشتازان و سبقت‌گیرندگان به‌سوی ایمان و جهاد و توبه و اعمال نیک‌اند و هم آنانند که به‌سوی رحمت خداوند ا و بهشت وی پیش می‌تازند. به این ترتیب خدای متعال روشن می‌کند که انسانها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند: دست‌راستی‌ها که اصحاب بهشت‌اند، دست چپی‌ها که اهل دوزخ‌اند و پیشتازان سبقت‌گیرنده به پیشگاه خدای عزوجل و مقربان بارگاه وی؛ که پیامبران، صدیقان و شهدا می‌باشند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «آیا می‌دانید که پیشتازان به‌سوی سایه (عرش) الهی در روز قیامت چه کسانی‌اند؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. رسول اکرم ص فرمودند: ایشان کسانی‌اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می‌پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را می‌بخشند و بر مردم چنان

حکم و داوری می‌کنند که بر خویشتن حکم می‌کنند». ابن‌کثیر در تفسیر: **(وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً)**: (و شما دسته‌های سه‌گانه‌ای باشید) «آیه / 7» می‌گوید: «یعنی مردم در روز قیامت به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای در طرف راست عرش پروردگار سبحان قرار دارند و آنان کسانی‌اند که از پهلو راست آدم U بیرون آمده‌اند ... و سدی می‌گوید: آنان جمهور اهل بهشت‌اند. دسته دوم در طرف چپ عرش قرار دارند و آنان عامه اهل دوزخ‌اند که از پهلو چپ آدم U بیرون آمده‌اند... - پناه بر خدا از عملکرد آنان - و دسته سوم پیشتازان در بارگاه خدای عزوجل‌اند که ایشان از اصحاب یمین بهره‌مندتر، مخصوص‌تر و به‌حق تعالی نزدیک‌ترند و این گروه؛ پیامبران، صدیقان و شهیدان می‌باشند که تعدادشان از اصحاب یمین کمتر است».

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (11)

«آن‌اند همان مقربان» یعنی: نزدیک کرده‌گان به‌سوی پاداش فراوان الهی و کرامت و گرامیداشت عظیم وی.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (12)

آن مقربان به‌طور ابد «در بهشتهای پر ناز و نعمت» اند.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ (13)

آن مقربان؛ «جمعی بسیارند از پیشینیان» ثله: گروهی است که شمار آن در تحت حصر نیاید. مراد از پیشینیان: امت‌های سابق از زمان آدم U تا بعثت پیامبر ما حضرت محمد ص می‌باشند.

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (14)

«و» آن مقربان «اندکی اند از متأخران» یعنی: مقربان از امت محمد ص نسبت به پیشینیان خود از امت‌های دیگر اندک‌اند، به سبب بسیاری پیامبران در امت‌های پیشین و بسیاری کسانی که دعوتشان را اجابت گفته‌اند. به قولی - که ابن‌کثیر نیز آن‌را ترجیح داده است - مراد این است که: مقربان جمعی بسیار از پیشینیان امت محمد ص و جمعی اندک از متأخران همین امت‌اند بنابراین، جمعی بسیار از پیشینیان مقرب و پیشتاز امت محمدی در بهشت‌اند ولی از متأخران این امت مقربان اندکی در بهشت‌اند، برخلاف اصحاب یمین (یاران دست راست) زیرا چنان‌که می‌آید - از هر دو مجموعه پیشینیان و متأخرانشان جمع بسیاری در بهشت‌اند پس هیچ امتناعی ندارد که اصحاب یمین این امت بیشتر از اصحاب یمین غیرشان از امت‌های دیگر باشند. بنابراین، از پیشتازان و مقربان اندک و از جمع بسیار بزرگ اصحاب یمین این امت است که نصف اهل بهشت تشکیل می‌شود چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص به یاران خویش گفتند: «إِنِّي لِأَرْجُوا أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ: مَنْ أَمِدُوا رَمَّ كَمَا شِمَا (امت من) نصف اهل بهشت باشید».

در بیان سبب نزول آیات «13 - 39» از ابی‌هریره τ روایت شده است که فرمود: چون آیه **(ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (13) وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (14))**: (از پیشینیان جمعی بسیار و از متأخران جمع اندکی‌اند) نازل شد، این امر که چرا شمار بهشتیان امت‌های قبل بیشتر است، بر مسلمانان دشوار آمد لذا بعد از آن آیه: **(ثُلَّةٌ مِنَ**

الأُولَيْنَ (39) وَثَلَاثَةَ مِنَ الْآخِرِينَ (40): (از پیشینیان و متأخران جمعی

بسیارند) نازل شد. هرچند این روایت سند قوی و محکمی ندارد. خلاصه این‌که: مجموع این امت در بهشت نسبت به غیر خود از امت‌ها در اکثریت قرار دارند اما سابقان و پیشتازان امت‌های گذشته از سابقان امت ما بیشترند ولی باز تابعان امت ما بیشتر از تابعان و متأخران امت‌های دیگر می‌باشند. شایان ذکر است که بسیار بودن پیشتازان امت‌های پیشین به‌سوی بهشت، دلیل دیگری جز کثرت انبیایشان ندارد پس اگر پیشتازان امت‌های پیشین با ضمیمه شدن انبیایشان به ایشان از ما بیشتر باشند بر پیشتازان امت ما هیچ باکی نیست.

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (15)

«بر تخت‌های زربافته» یعنی: مقربان بر تخت‌های بافته‌شده از رشته‌های طلا تکیه داده‌اند. به‌قولی: (موضونه) تخت‌های مشبک به در و یاقوت و زبرجد، یعنی تخت‌های گوهرنشان است.

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (16)

«که روبروی هم بر آنها تکیه داده‌اند» یعنی: مقربان روبروی هم در کمال انس و الفت بر تخت‌های زربفت گوهرنشان نشسته‌اند و چنان نیست که همدیگر را از پشت سر ببینند و بعضی به قفای بعضی دیگر نگاه کنند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ (17)

«بر گردشان نوجوانان جاویدان می گردند» یعنی: بر گرد ایشان برای خدمتگزاری نوجوانانی می گردند که به ایشان اختصاص یافته‌اند و آن نوجوانان نه پیر می شوند و نه شادابی و صفای آنها تغییر می کند. به قولی: آنان نوجوانان مسلمین و به قولی دیگر: اطفال مشرکین‌اند. این امر نیز بعید نیست که آن نوجوانان برای پرداختن به این خدمت در خود بهشت آفریده شده باشند.

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (18)

آری! برگردشان نوجوانان جاویدان می گردند؛ «با کوزه‌ها و ابریق‌ها» اکواب: کوزه‌هایی است دارای دهانه‌های مدور که نه دسته دارد و نه سرپوش. ابریق: آبریزی است که دسته و سرپوش و نوله دارد «و با جامه‌هایی از شراب جاری» یعنی: از شراب روان چشمه‌های شراب بهشتی.

لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ (19)

«که بهشتیان از آن» یعنی: از نوشیدن آن شراب «سردرد نگیرند» چنان‌که شرابهای دنیا سبب سردرد می‌شود «و نه بد مست شوند» تا خرده‌ایشان از بین برود. ابن عباس ك می گوید: «در شراب چهار خصلت است؛ مستی، سردرد، قی و پیشاب، که خداوند شراب بهشت را از همه اینها پاک داشته است».

وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (20)

«و» می گردند آن نوجوانان خدمتگزار با «میوه‌هایی از آنچه بر می‌گزینند» یعنی: از بهترین‌های آنچه که بهشتیان به میل خود انتخاب می‌کنند، هرچند که همه میوه‌های بهشتی بهترین‌هاست.

وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (21)

«و» می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار بر آنان با «گوشت مرغ» که از دیگر گوشتها بهتر و لذیذتر است «از آنچه خوش دارند» و دل‌هایشان بدان میل و رغبت دارد. حکمت در مقدم کردن میوه بر گوشت این است که میوه لطیف‌تر، در فرو بردن سریعتر، در هضم آسان‌تر، از نظر بهداشتی سالم‌تر و برای تحریک اشتها ممدتر است به طوری که انسان را مهیای خوردن غذا می‌کند.

وَحُورٍ عَيْنٍ (22)

«و حور عین» یعنی: بهشتیان از حور عین همسرانی دارند. حور در چشم آن است که سیاهی آن بسیار سیاه و سفیدی آن بسیار سفید باشد. عین: یعنی دارای چشمهای درشت.

كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (23)

«مثل لؤلؤ نهان در میان صدف» لؤلؤ نهان در میان صدف: مرواریدی است که به آن دستی نرسیده و بر آن غباری فرونیفتاده باشد، که چنین مرواریدی صفا و درخشش بیشتری دارد. پس زنان بهشت در سفیدی، زیبایی و صفای رنگ خود به لؤلؤ نهان در میان صدف تشبیه شده‌اند.

جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (24)

«این پاداشی است برای آنچه می‌کردند» یعنی: همه این نعمت‌ها به منظور پاداش‌دهی در برابر اعمالشان به ایشان ارزانی می‌شود.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا (25)

«در بهشت سخنی بیهوده و حرفی گناه‌آلود نمی‌شنوند» زیرا در بهشت کسی هذیان و سخن گناه‌آلودی نمی‌گوید و در آن از دشنام و ایذاء و سخنان آلوده به گناه خبری نیست.

إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا (26)

«لیکن سخنی را می‌شنوند که سلام است و سلام» یعنی: بهشتیان همدیگر را به گفتن سلام، شادباش و درود گفته و سلام ... سلام! می‌گویند.

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ (27)

«و اصحاب یمین؛ چه حال دارند اصحاب یمین؟» این آیه معطوف به (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (10) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (11)) است و استفهام مفید به شگفت واداشتن از حال سعادت‌مندان و نیکبختی آنان است. اصحاب یمین - چنان‌که در سوره «رحمن» گذشت - اصحاب باغ دوم‌اند. یعنی: در ترکیب کلی بهشتیان، در درجه دوم بعد از سابقان و مقربان قرار داشته و در برخورداری از نعمتها درجه پایین‌تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف‌تر بوده و از نظر اخلاص و عمل، بهره کمتری داشته‌اند بنابراین، میوه‌ها و نعمت‌هایی که به ایشان داده می‌شود، به درجه پیشتازان نمی‌رسد.

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ (28)

آری! اصحاب یمین «در جوار درختان سدر بی‌خار» قراردارند. درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مخضود: آن است که خار آن قطع شده باشد.

وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ (29)

«و» در جوار «درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است» طلح: درخت موز است. منضود: آن است که خوشه های آن بر فراز همدیگر به نظمی زیبا چیده شده باشد. به قولی: طلح؛ درخت موز نیست بلکه درخت معروفی است که بزرگترین درخت در سرزمین اعراب می باشد. شایان ذکر است که فضیلت آن بر درختان دنیا همچون فضیلت سایر نعمت های بهشتی بر نعمت های دنیا است.

در بیان سبب نزول این دو آیه روایت شده است: اعراب وادی وج را که دره ای حاصل خیز و سرسبزی در طائف بود و سایه ها و درختان موز و کنار آن را بسیار دوست داشتند پس خداوند آنرا نازل فرمود: (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ...).

وَوَيْلٌ مَّمْدُودٍ (30)

«و» اصحاب یمین «در سایه گسترده» یعنی: همیشگی و پایدار قرار دارند که زوالی ندارد و خورشید آن را از بین نمی برد.

وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ (31)

«و» نیز اصحاب یمین «در آبی ریزان» قرار دارند که در طول شبانه روز به هر کجا که خواهند جاری می شود و هیچ انقطاعی ندارد. پس این آب ریزان که خدای عزوجل آن را در مجاری اش می ریزد، شراب اصحاب یمین است اما شراب پیشتازان مقرب، جامه ای از چشمه شراب جاری است.

وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (32) لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ (33)

«و» نیز اصحاب یمین «در میوه‌ای بسیار» قرار دارند «که نه پایان پذیر است» و در وقتی اوقات قطع می‌شود چنان‌که میوه‌های دنیا هر یک فصلی داشته و در بعضی از اوقات قطع می‌شوند «و نه بازداشته شده» یعنی: میوه‌های آن از کسی که خواهانش باشد، در وقتی از اوقات و به صفتی از اوصاف بازداشته نمی‌شود. مثلاً چنین نیست که در برابر آن از ایشان بهایی خواسته شود، یا امثال این‌گونه از قیود و شرایط و موانع برای ایشان وضع گردد بلکه آن میوه‌ها همیشه برایشان آماده است. اما میوه «پیشتازان مقرب» میوه‌ای است که آنان خود از میان انواع میوه‌ها بر می‌گزینند.

وَفُرْشٍ مَّرْفُوعَةٍ (34)

«و» نیز اصحاب یمین از «فرش‌های برافراشته شده» بر بالای تختها و آرامکده‌ها برخوردارند. به قولی: فرش در اینجا کنایه از زنان اهل بهشت است که در کمال و جمالشان برافراشته قدر و عالی جاه و بلندبالایند.

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً (35)

«همانا ما آنان را آفریدیم آفریدنی» یعنی: ما آن زنان را به شیوه ابداعی به عنوان آفرینشی نو بدون توالد و تناسل آفریده‌ایم. به قولی: مراد از آنان، زنان بنی‌آدم‌اند و آفرینش نو آنها بدین معنی است که خداوند آنها را بعد از بزرگسالی و مرگشان به حال جوانی و تازه‌گی برمی‌گرداند.

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (36)

«پس ایشان را دوشیزه گردانیدیم» که قبل از شوهرانشان هیچ انس و جنی با ایشان آمیزش نکرده است و هر وقت هم که شوهرانشان با ایشان مقاربت کنند، ایشان را بکر می‌یابند و آن دوشیزگان از این نظر هیچ درد و رنجی نیز احساس نمی‌کنند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا جَامَعُوا نِسَاءَهُمْ عَدَنَ أَبْكَارًا: چون اهل بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجدداً به بکارت بر می‌گردند».

عُرْبًا أَتْرَابًا (37)

آن زنان؛ «همسر دوست و همسن و سال» اند. عرب: جمع عروب عبارت از زنی است که شوهرش در نزدش سخت محبوب و او نیز در نزد شوهرش دلپسند باشد. مبرد می‌گوید: «عروب زنی است که عاشق شوهرش بوده و بسیار شیرین‌سخن باشد». اتراب: زنانی‌اند که یک تاریخ تولد و یک سن و سال دارند.

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (38)

«برای اصحاب یمین» یعنی: خداوند آن زنان یاد شده را نیز برای اصحاب یمین پدید آورده است.

ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَىٰ (39) وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (40)

«که گروهی بسیار از پیشینیان و گروهی بسیار از متأخران اند» یعنی: اصحاب یمین گروهی بسیار از پیشینیانند؛ و ایشان کسانی‌اند که از زمان آدم تا بعثت پیامبر خاتم ص به دنیا آمده و در گذشته‌اند و گروهی بسیار از متأخران؛ یعنی از امت محمد ص هستند. به قولی: مراد از گروهی بسیار از پیشینیان: پیشینیان این

امت؛ و مراد از گروه بسیار از متأخران؛ کسانی از پسینیان این امت‌اند که در ایمان از پیشینیان امت پیروی کرده و دنباله رو ایشان گردیده‌اند و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده است.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ (41)

و بعد از آن که خدای متعال حال دو گروه از گروه‌های سه‌گانه مردم در آخرت یعنی پیشتانان و اصحاب یمین را بیان کرد، اینک به بیان حال یاران چپ می‌پردازد: «و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال؟» آن گاه خود حالشان را این‌گونه تفسیر می‌کند:

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ (42)

«در میان آتشباد و آب جوش‌اند» سموم: گرمای آتش و حمیم: آب جوشانی است که حرارت آن بسیار بالاست. امام رازی می‌گوید: «بهرتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی می‌شود».

وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ (43) لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ (44)

«و در سایه‌ای از دود» یعنی: دوزخیان، وحشت‌زده از گرمای سخت و سوزان به سایه پناه می‌برند پس سایه را نیز دود سیاهی از جهنم می‌یابند که گرمای بسیارسخت و سوزانی دارد «که نه خنک است» یعنی: مانند دیگر سایه‌ها سرد نیست «و نه خوش» یعنی: منظری نیکو و دلپسند هم ندارد زیرا هر چیزی که از خیر بی‌بهره باشد، دلپسند نیز نیست.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (45)

«آنان پیش از این نازپرورده بودند» یعنی: یاران چپ (اصحاب شمال) در دنیا در شهوات و لذتهایی فرورفته بودند که برایشان حلال نبود.

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ (46)

«و بر گناه بزرگ مداومت می کردند» که مراد از آن شرک است. یعنی از شرک توبه نمی کردند و بر آن پای می فشردند.

وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (47)

«و می گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم آیا واقعا باز برانگیخته می شویم؟» یعنی: اصحاب شمال زنده شدن بعد از مرگ را - درحالی که به استخوانهای پوسیده چندی تبدیل می شوند - انکار کرده و بعید شمردند.

أَوَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (48)

«آیا پدران نخستین ما برانگیخته می شوند؟» یعنی: برانگیخته شدن پدران نخستین ما بعیدتر از برانگیخته شدن خود ما است، از آن رو که آنها پیشتر از ما مرده اند و پوسیده تر شده اند.

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (49) لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (50)

«بگو: بی گمان اولین و آخرین برای میعاد روزی معین» که همانا روز قیامت است «جمع کرده می شوند» بعد از بعث و رستاخیز. یعنی ای محمد صل! به

آنان بگو که پیشینیان از امت‌ها و متأخرانشان که شما نیز از جمله آنان هستید، در موعد روزی معلوم گردآورده می‌شوید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (51) لَأَكْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُومٍ (52)

«سپس شما ای گمراهان دروغ‌انگار» خطاب برای اهل مکه و امثال آنان است؛ «خورندگان از درخت زقومید» یعنی: شما منکران رستاخیز، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه‌ای که در قعر جهنم می‌روید، می‌خورید. تفسیر نظیر این آیه در سوره «صافات/62» نیز گذشت.

فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (53)

«پس از آن شکم‌ها را پر خواهید کرد» یعنی: شکمهایتان را از درخت زقوم پر می‌کنید؛ از بس که گرسنگی بر شما فشار می‌آورد.

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (54)

«و روی آن از آب جوش می‌نوشید» یعنی: شما بر روی زقوم و به دنبال خوردن آن، به سبب غلبه تشنگی از آب جوش می‌نوشید.

فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (55)

«پس خواهید نوشید مانند نوشیدن شتران عطش‌زده» هیم: شتران عطش‌زده‌ای‌اند که به سبب بیماری‌ای که به آن مصاب شده‌اند هرگز سیراب نمی‌شوند و چندان می‌آشامند تا بمیرند. یعنی: نوشیدن شما از آب جوش،

نوشیدنی عادی نیست بلکه مانند نوشیدن شتران مبتلا به مرض استسقاء است که همیشه تشنه‌اند و از نوشیدن آب سیراب نمی‌شوند.

هَذَا نُزِّلَهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (56)

«این است مهمانی آنان در روز جزا» نزل: غذایی است که برای مهمان آماده می‌شود و اولین چیزی است که مهمان می‌خورد. یعنی: آنچه از درخت زقوم و نوشیدنی آب جوش ذکر شد؛ پذیرایی آنان در آخرت است که با آن مورد پذیرایی قرار می‌گیرند.

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (57)

«ماییم که شما را آفریده‌ایم پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟» یعنی: شما را در حالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می‌دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی ما معترفید، رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که هر کس بر آفرینش ابتدایی و اولیه قادر باشد، مسلماً و به طریق اولی بر باز آفرینی نیز تواناست؟.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (58)

«آیا آنچه را که در رحمها می‌ریزید» از نطفه، یعنی آب منی «دیده‌اید» و در آفرینش آن نگریسته‌اید؟.

أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (59)

«آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم؟» یعنی: آیا شما این آب منی را به صورت بشری استوار و کامل الخلقه می‌سازید و به تصویر می‌کشید، یا این ماییم که سازنده و به تصویرکشنده‌ایم؟

**نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (60) عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ
وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (61)**

«ماییم که در میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم» یعنی: ما مرگ را بر شما تقسیم کرده و آن را برای هر فردی از افرادتان به وقتی معین تعیین کرده‌ایم پس از شما کسانی هستند که در بزرگی می‌میرند و کسانی هستند که در کوچکی و خردسالی می‌میرند ولی اهل زمین همه در چشیدن مرگ برابرند «و بر ما سبقت نتوانید جست» و ما را عاجز و مغلوب نتوانید کرد بلکه ما توانائیم؛ «بر آن که همانندان شما را جانشین شما گردانیم» یعنی: توانائیم بر این که به جای شما خلقی همانند شما را پدید آوریم. به قول ابن جریر طبری معنی این است: ما توانائیم بر این که گروهی را بمیرانیم و گروه دیگری را جانشین آنان گردانیم، قرنی بعد از قرنی و نسلی پس از نسل دیگر «و» نیز توانائیم بر این که «شما را در هیأتی که نمی‌دانید» از صورت‌ها و هیأت‌ها و عالم‌ها «بیافرینیم» حسن می‌گوید: «یعنی توانائیم بر این که شما را بوزینه و خوک گردانیم چنان که قبل از شما با اقوامی چنین کردیم». به قولی معنی این است: توانائیم بر این که شما را در رستاخیز بر غیر صورتهایی که در دنیا داشته‌اید بیافرینیم.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (62)

«و هرآینه آفرینش نخستین را دانسته‌اید» و آن عبارت از آفرینش ابتدایی شما از نطفه، سپس از خون بسته، سپس از گوشت پاره است درحالی‌که قبل از آن چیزی نبودید «پس چرا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: پس چرا قدرت خدای سبحان را بر آفرینش واپسین به یاد نمی‌آورید و آن را بر آفرینش اول قیاس نمی‌کنید؟ شایان ذکر است که این آیه دلیل بر صحت قیاس است.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (63) أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (64)

«آیا دیدید آنچه می‌کارید؟» یعنی: به من خبر بدهید از آنچه در زمین می‌کارید و بذر می‌افکنید؛ «آیا شما آن را می‌رویانید» یعنی: به زرع و کشت تبدیل می‌کنید و در آن خوشه و دانه می‌رویانید «یا ما زارع هستیم؟» یعنی: یا ما هستیم که رویاننده و تبدیل‌کننده آن به زراعت هستیم نه شما؟ پس چون به این امر اقرار کردید، دیگر چگونه منکر رستاخیز می‌شوید؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لایقولن أحدکم : زرعت، ولیقل : حرثت، فإن الزارع هو الله: یکی از شما نگوید که من زرع کردم بلکه باید بگوید: کشت نمودم زیرا زارع همانا خداوند است». البته این نهی، نهی ارشادی و ادبی است، نه نهی حرمت. علما می‌گویند: برای کسی که بذر را در زمین می‌افکند، مستحب است که بعد از خواندن: (أعوذ بالله ...) آیه: (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (63) أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (64)) را بخواند، آن گاه بگوید: «بل الله الزارع والمنبت والمبلغ، اللهم صل على محمد وارزقنا ثمره وجنبنا ضرره واجعلنا لأنعمک من الشاکرین، ولآلائک من الذاکرین، وبارک لنا فیه یا رب العالمین: بلکه خداست که زارع، رویاننده و به پخته‌گی رساننده آن است.

بارخدایا! بر محمد درود بفرست و ما را از حاصل این زمین روزی بخش و از زیان آن برکنار دار و مرا برای نعمت‌هایت از شکرگزاران و برای احسان‌هایت از یادآورندگان قرار ده و ای پروردگار عالمیان! برای ما در آن برکت بده». گفته شده که : این دعا امان آن زراعت از تمام آفات - اعم از کرم، ملخ و غیره - است .

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (65) إِنَّا لَمُعْرِمُونَ (66) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (67)

«اگر بخواهیم قطعا آن زراعت را درهم شکسته» و خرد و ریزه شده «می‌گردانیم» به طوری که از آن هیچ بهره‌ای گرفته نشود و از آن هیچ دانه‌ای به دست نیاید و نه چیزی از بهره‌های دیگری که از کشتزار خواسته می‌شود، فراهم آید؛ «پس در افسوس و تعجب می‌افتید» یعنی: در آن صورت حسرت زده می‌شوید و از آنچه که به شما در زراعت و کشاورزیتان فرود آمده است، مدتی دراز در تعجب فرو می‌روید درحالی که می‌گوئید: «ما غرامت کشندگانیم» مغرم: کسی است که مالش بدون عوضی بر باد رفته است «بلکه ما محروم ماندگانیم» از روزیمان؛ با نابود شدن کشاورزیمان.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (68) أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (69)

«پس آیا دیده‌اید آن آبی را که می‌آشامید» و به وسیله آن تشنگی خود را فرومی‌نشانید؟ «آیا شما آن را از ابر فرود آورده‌اید، یا ما» آن آب را به قدرت

خویش «فرود آورنده‌ایم؟» پس چگونه به توحید و یگانگی ما اقرار نکرده و رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (70)

«اگر بخواهیم آن را شور می‌گردانیم» به طوری که نه برای نوشیدن صلاحیت داشته باشد و نه برای کشاورزی «پس چرا شکر نمی‌گزارید» نعمت‌های خداوندی را که برای شما آب شیرین و گوارایی آفریده است که از آن می‌آشامید و بهره می‌برید؟ در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم ص آب می‌نوشیدند، می‌گفتند: «الحمد لله الذی سقانا عذباً فراتاً برحمته، ولم يجعله ملحاً أجاجاً بذنوبنا: سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب شیرین و گوارا نوشانید و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید».

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (71) أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (72)

«آیا دیدید آن آتشی را که بر می‌آورید؟» یعنی: آن را با آتش‌زنه از درخت تر و تازه بیرون می‌آورید؟ «آیا شما درختش را آفریده‌اید؟» یعنی: درختی که آتش را از آن بیرون می‌آورید «یا ما آفریننده‌ایم» آن را به قدرت خویش نه شما؟ آن درخت، عبارت است از درخت مرخ (بادام تلخ) و عفار که اعراب از آنها آتش‌زنه درست می‌کردند. یعنی از آنها دو شاخه سبز برگرفته و یکی را به دیگری می‌کشیدند آن‌گاه از میان آن دو، شراره آتش بر می‌خاست. به قولی: مراد همه درختان است.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (73)

«ما آن را پندآموزی ساخته‌ایم» یعنی: ما آن آتش برآمده از درخت را به یادآورنده گرمای آتش جهنم گردانیده‌ایم تا مؤمنان از آن پندگیرند «و آن را توشه‌ای برای رهروان» مانند مسافران و صحرانشینانی گردانیدیم که در سرزمین‌های بی‌آب و علف و بیابانها فرود می‌آیند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابوهریره r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «آتشی که بنی‌آدم بر می‌افروزند، جزئی از هفتاد جزء آتش جهنم است...». دلیل این‌که در بهره‌گیری از آتش مخصوصا مسافران و رهگذران ذکر شده‌اند، این است که آنها به آتش سخت احتیاج دارند، هرچند که نیاز تمام مردم به آن فراگیر است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الناس شركاء في ثلاثة، النار والكلاء والماء: مردم در سه چیز با هم شریک‌اند: آتش، علف و آب». شایان ذکر است که بر اساس جدیدترین نظریات علمی، نفت و پترول نیز در اصل از درختانند.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (74)

«پس به نام پروردگارت که بزرگ است تسبیح‌گوی» یعنی: حق تعالی را به پاکی یادکن و بگو: (سبحان الله العظیم) پاک است خدای بزرگی که به قدرت خویش این اشیاء مختلف و متضاد را آفرید.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (75)

«پس به منزلگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم» مواقع: غروبگاه‌های ستارگان است. (لااقسم) در کلام عرب به معنای قسم است و «لا» زائد می‌باشد که برای

تأکید آورده می‌شود پس افزودن «لا» بر فعل «اقسم» به معنای آن است که سوگند خورنده هر چه را که غیر از مقسم علیه است، نفی می‌کند و از این جهت مفید تأکید نیز هست. یعنی: قضیه روشن‌تر از آن است که نیازی به قسم خوردن داشته باشد، چه رسد به این‌که برای اثبات درستی آن، همچو قسم بزرگی یاد شود. دلیل این‌که خداوند اُ مخصوصاً به غروب‌گاه‌های ستارگان سوگند خورد، دو چیز است: یکی این‌که غروب ستارگان نشان‌دهنده زوال اثر آنهاست و این خود بر وجود مؤثر فناپذیری دلالت می‌کند که تأثیر آن هرگز زوالی ندارد، بدین جهت ابراهیم ع با افول ستارگان بر وجود خداوند استدلال کرد. دوم این‌که اواخر شب بدون شک خاصیت‌های شریف و برتری دارد.

مسلم در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس ك روایت کرده است که فرمود: در زمان رسول اکرم ص به مردم باران فرو فرستاده شد پس آن حضرت ص فرمودند: اینک بعضی از مردم شاکرند و بعضی ناسپاس اما آنان که شکرگزارند گفتند: این رحمتی است که خداوند آن را بر ما منت نهاد و اما بعضی از کسانی که ناسپاس‌اند، گفتند: باران به سبب فلان ستاره در حال غروب بر ما فرود آمده است، همان بود که این آیات: **(فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) تا (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ)** نازل شد.

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (76)

«و اگر بدانید این قسمی است بزرگ» زیرا «مقسم به» که ستارگانند بر قدرت عظیم، حکمت کامل و فرط رحمت خداوند دلالت می‌کنند.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (77)

«هرآینه این کتاب قرآنی است کریم» این آیه «مقسم علیه» است. یعنی: به منزلگاه‌های ستارگان قسم می‌خورم که این کتاب قرآنی است گرامی داشته من که آن را در عزت و قدر و منزلت بر تمام کتابها برتری داده‌ام و آن را بزرگتر و گرامی‌تر از آن داشته‌ام که از مقوله سحر، کهنات، فال‌بینی یا دروغ و مانند آنها باشد. چنان‌که قرآن به این دلیل نیز کریم است که در آن اخلاق کریمانه و ارزشهای متعالی طرح و تبیین شده است و بنابراین حقیقت است که حافظ آن گرامی و قاری آن بزرگ داشته می‌شود. مناسبت میان مقسم‌به که ستارگان است و میان مقسم علیه که قرآن است آشکار می‌باشد زیرا چنان‌که ستارگان تاریکی‌ها را روشن می‌کنند، آیات قرآن نیز در دنیا و آخرت راه و روش زندگی را روشن می‌کنند و چنان‌که ستارگان تاریکی‌های حسی را از بین می‌برند، قرآن نیز تاریکی‌های معنوی یعنی تاریکی‌های جهل و گمراهی را از بین می‌برد.

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ (78)

آری! قرآن «در کتابی نهفته» یعنی: پوشیده و مصون قرار دارد که جز فرشتگان مقرب کسی دیگر بر آن اطلاع ندارد. به قولی معنی این است: آن کتاب که لوح محفوظ می‌باشد، از باطل محفوظ است.

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (79)

«به آن جز پاک‌شدگان دست نمی‌رسانند» یعنی: کتاب مصون و محفوظ را جز پاکیزگان از بهره‌های نفسی در آسمان که فرشتگانند، مساس نمی‌کنند اما شیاطین به آن دسترسی ندارند همچنین در زمین نیز جز پاک‌شدگان از جنابت و ناپاکی و بی‌وضوئی، به آن دست نمی‌رسانند. از فحوای این آیه دانسته می‌شود که نباید

اشخاص کافر، جنب و بی‌وضوء قرآن را مساس کنند پس بنابراین، خبر به معنای نهی است یعنی هرچند (لایمسه) به صیغه نفی بیان شده اما مراد از آن نهی می‌باشد چنان‌که جمهور فقها و از جمله ائمه مذاهب اربعه بنابراین آیه و نیز بر مبنای حدیث شریف ذیل: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند»؛ بر منع اشخاص یاد شده از مساس کردن قرآن متفق‌القول اند و فقط مالکی‌ها مساس کردن قرآن از سوی شخص بی‌وضوء را برای ضرورت تعلیم و تعلم جایز شمرده‌اند.

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (80)

«فروفرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان است» این چهارمین وصف برای قرآن کریم در چهارمین آیه است.

أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (81)

«آیا شما به این سخن» یعنی: به قرآنی که به اوصاف یاد شده وصف شد؛ «سستی می‌ورزید؟» مدهنون: یعنی آیا شما با کفار در کفرشان نرمش و مدارا می‌کنید؟ اصل مدهن کسی است که ظاهرش برخلاف باطنش باشد، گو این‌که او در روانی و نرمی خود به دهن (روغن) شباهت دارد و این از باب به‌کار گرفتن لفظ در یک امر معنوی بر سبیل مجاز است، مجازی که به خاطر شهرت خود به حقیقت عرفی تبدیل شده است.

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ (82)

«و» آیا شما «تنها روزیتان را در تکذیب آن قرار می‌دهید؟» یعنی: آیا شکر و سپاس روزیتان را که همانا فروفرستادن باران است در این قرار می‌دهید که نعمت خداوند را تکذیب و انکار کرده و این تکذیب و انکار را به جای شکر قرار دهید؟ چرا که به جای شکرگزاری بخشنده و فروآورنده باران، آن را به ستارگان نسبت می‌دهید و می‌گویید: ما به خاطر غروب فلان ستاره از منزلگاه خود در مغرب و طلوع ستاره رقیب آن از مشرق، باران یافته‌ایم؟ شایان ذکر است که اعراب باران، باد، گرما و سرما را به ستاره‌های غروب کرده، یا به ستاره‌های طلوع‌کننده نسبت می‌دادند.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُقُومَ (83) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (84) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (85)

«پس چرا آن گاه که جان به گلوگاه رسد» یعنی: پس چرا آن گاه که روح، یا نفس در هنگام مرگ به گلوگاه رسد؛ «و شما» ای کسانی که پیرامون فرد در حال احتضار قرار دارید و او را می‌بینید که در حال جان‌کندن است؛ «در آن هنگام نظاره می‌کنید» و هیچ‌کاری برای او کرده نمی‌توانید؟ نه می‌توانید مرگ را از او دفع کنید و نه این که حتی سختی جان‌کندن را بر وی آسان گردانید؛ «و ما به او از شما نزدیک‌تریم» به علم، قدرت و رؤیت خویش. به‌قولی مراد این است: فرستادگان ما که متولی و عهده‌دار قبض روح او هستند، از شما به او نزدیک‌ترند «ولی نمی‌بینید» یعنی: شما فرشتگان موکل مرگ را که نزد محتضر حاضر می‌شوند و عهده‌دار قبض روح وی هستند، نمی‌بینید.

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (86) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (87)

«پس اگر شما مقهور حکم الهی نیستید» یعنی: اگر شما مملوک و پرورده ایجاد و نتیجه فعل تکوینی حق تعالی نیستید، یا اگر شما به پندار خود بعد از مرگ برانگیخته نمی‌شوید؛ «چرا آن را باز نمی‌گردانید» یعنی: چرا روح شخص محتضر را که به گلوگاه رسیده است، به مقر و جایگاهی که در آن بوده، باز نمی‌گردانید «اگر راست می‌گویید» در این پندارتان که مملوک پروردگار نیستید، آفریننده‌ای ندارید و رستاخیزی در کار نیست؟ و قطعاً بدانید که هرگز آن را به مقرش بازگردانیده نمی‌توانید بنابراین، بطلان این پندارتان که مملوک پروردگار و پرورش‌یافته او نیستید، آشکار شد. این جواب «فلولا» در آیه قبل است.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ (88) فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٍ (89)

آن گاه خداوند متعال سرنوشت و سرانجام گروه‌های مختلف مردم را در هنگام احتضار و بعد از وفاتشان بیان نموده و آنان را به سه دسته ذیل تقسیم می‌کند: «و اما اگر او از مقربان باشد» یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفی از پیشتازان مقرب باشد «پس او راست راحت و ریحان و بهشت پر ناز و نعمت» روح: راحتی و رهایش از رنج و زحمت دنیا و آسوده‌شدن از احوال آن است. ریحان: رزق و روزی در بهشت است. حسن می‌گوید: «ریحان همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد». شایان ذکر است که پیشتازان مقرب همان کسانی‌اند که فرایض، واجبات، سنن و مستحبات را انجام داده و محرمات، مکروهات و

برخی از مباحث را ترک می‌کنند و ایشان اولین گروه از گروه‌های سه‌گانه‌ای هستند که ذکر آنها در اوایل این سوره گذشت.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (90) فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (91)

«و اما اگر از اصحاب یمین باشد» یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفی از یاران راست باشد و ایشان کسانی‌اند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود؛ «پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین» یعنی: ای یار راست! از جانب یاران و برادران راستت بر تو سلام باد از آن رو که تو به زودی همراهشان خواهی بود و آن‌گاه از تو با سلام استقبال می‌کنند.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ (92) فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ (93)

«و اما اگر از تکذیب‌کنندگان گمراه باشد» یعنی: اگر شخص متوفی، یا محتضر از تکذیب‌کنندگان رستاخیز و از گمراهان راه هدایت باشد؛ و آنان اصحاب شمال (یاران چپ)‌اند که ذکرشان در اوایل سوره گذشت؛ «پس او راست مهمانی‌ای از آب جوشان» یعنی: پس او با آب جوشانی که حرارتش به درجه نهایی خود رسیده است، پذیرایی خواهد شد. نزل: پذیرایی از میهمان بعد از فرود آمدنش می‌باشد. البته این بعد از آن است که از زقوم می‌خورد چنان‌که گذشت.

وَتَصْلِيَةٌ جَمِيمٍ (94)

«و» او راست «ورود به جهنم» و استقرار در آن پس از خوردن از زقوم و نوشیدن آب جوش. و آن گاه که شخص را به آتش درافکنند، می‌گویند: «اصلاه النار و صلاه» .

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (95)

«همانا این حق‌الیقین است» یعنی: بی‌گمان این خبر عین حقیقت و کاملاً درست و بی‌شبهه است.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (96)

«پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی» یعنی: او را از آنچه که لایق شأنش نیست به پاکی یادکن، به سبب آنچه که از علم و قدرت وی دانسته‌ای. در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر ر آمده است که فرمود: چون آیه (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) بر رسول اکرم ص نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی رکوعکم: آن را در رکوع خود قرار دهید». و چون آیه: (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی سجودکم: آن را در سجده خویش قرار دهید». فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می‌کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است اما برتر و بالاتر از آن است که ادراک‌ها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است. در حدیث شریف به روایت محدثان از ابوهریره ر آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن: سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم: دو

کلمه‌اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست‌داشتنی هستند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم».

﴿سوره حدید﴾

مدنی است و دارای (29) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حدید» نامیده شد که در آیه (25) از آن به منافع حدید (آهن) و اهمیتی که این عنصر در مدنیت و عمران دارد، توجه داده شده است. و چنان که قرطبی گفته است؛ این سوره از نظر جمهور مفسران مدنی است و قولی که می‌گوید: این سوره مکی است، ضعیف است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت عرباض بن ساریه^۳ آمده است که رسول اکرم ص قبل از آن که بخوابند، سوره‌های «مسیحات»^۱ را می‌خواندند و فرمودند: «بی‌گمان در مسیحات آیه‌ای است که بهتر از هزار آیه است». و آن عبارت از این فرموده حق تعالی است: **(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)** «حدید/3».

محور این سوره دعوت از جامعه اسلامی به سوی تثبیت حقیقت ایمان در وجود خود با همه مظاهر آن و با ایثار و اخلاص است.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (1)

«تسبیح گفت خداوند را هر آنچه که در آسمانها و زمین است» یعنی: همه چیز در آسمانها و زمین حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تمجید گفت، یا به زبان قال؛ مانند تسبیح گفتن فرشتگان و انس و جن، یا به زبان حال؛ مانند تسبیح گفتن دیگر موجودات زیرا هر موجودی بر وجود آفریننده حکیم دلالت می‌کند.

^۱ - مسیحات: سوره‌هایی اند که با (سبح لله) آغاز شده‌اند، که این سوره نیز از آن جمله است.

به قولی: همه موجودات به طور حقیقی به تسبیح گفتن آفریننده متعال ناطق اند ولی ما انسانها تسبیح گفتن آنها را نمی فهمیم. شایان ذکر است که در قرآن کریم از تسبیح گفتن برای خداوند اُ به صیغه های امر، ماضی، مضارع و مصدر تعبیر شده است: صیغه امر؛ مانند (سبح) در آخر سوره قبل (واقعه). صیغه ماضی؛ مانند (سبح) در اول سوره «اعلی»، این سوره و سوره های «حشر» و «صف». صیغه مضارع (یسبح)؛ مانند سوره های «جمعه» و «تغابن» و صیغه مصدر؛ مانند اول سوره «اسراء» که به لفظ «سبحان» آمده است. البته تنوع و تعدد تسبیح گفتن برای حق تعالی به همه صیغه ها که شامل همه زمانها می شود، بر این حقیقت دلالت دارد که حق تعالی از سوی هر چیز و در هر حال سزاوار تسبیح است و این استحقاق او همیشگی و مستمر می باشد «و اوست عزیز» یعنی: قادر، غالب و پیروزمند «حکیم» که افعالش همه بر اساس حکمت و صواب استوار است.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (2)

«او راست فرمانروایی آسمانها و زمین» پس به یگانگی در آنها تصرف می کند و امر و تصرف کس دیگری در آنها نافذ نیست و این است سبب تسبیح گفتن آنها برای او «زنده می کند و می میراند» زندگان را در دنیا زنده می کند و می میراند و مردگان را برای رستخیز زنده می کند «و او بر هر چیز تواناست» پس هیچ چیز او را عاجز نمی گرداند و هر چه که بخواهد می شود و هر چه که نخواهد نمی شود.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (3)

«اوست اول» قبل از هر چیز «و اوست آخر» بعد از همه چیز. یعنی: او بعد از
 فنای خلقش باقی است و بر او فنا و نیستی عارض نمی‌شود «و اوست ظاهر»
 یعنی: غالب و برتر بر همه چیز که وجودش نمایان است زیرا نشانه‌های بسیاری
 بر این وجود مطلق دلالت می‌کنند «و اوست باطن» یعنی: دانا به آنچه پنهان
 است. یا معنی این است: اوست پنهان از دیدگان. یا حقیقت ذاتش پنهان است
 پس عقلها و حاسه‌ها به او احاطه نمی‌کنند لذا او به آثار و افعال خویش آشکار
 و به ذات خویش پنهان است «و او به همه چیز داناست» پس چیزی از
 دانستنی‌ها از ساحت علمش بیرون نیست. در حدیث شریف به روایت
 ابن‌ابی‌شیبیه، مسلم و ترمذی از ابی‌هریره r آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله
 عنها نزد رسول خدا ص آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می‌طلبید پس به
 او فرمودند: «قولی: اللهم ربنا ورب كل شیء، منزل التوراء والإنجیل والفرقان فالحق
 الحب والنوی، أعوذ بك من كل شیء أنت آخذ بناصيته، أنت الأول فليس قبلك
 شیء وأنت الآخر فليس بعدك شیء وأنت الظاهر فليس فوقك شیء، وأنت الباطن
 فليس دونك شیء، اقض عنا الدين، واغننا من الفقر: ای فاطمه! بگو: بارخدایا! ای
 پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای فرودآورنده تورات و انجیل و فرقان! ای
 شکافنده دانه‌ها و هسته‌ها! پناه می‌برم به تو از شر همه چیزی که تو گیرنده موی
 پیشانی آن هستی (یعنی تحت قبضه و تصرف توست) تویی اول؛ پس قبل از تو
 چیزی نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزی نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق
 تو چیزی نیست و تویی باطن؛ پس ورای تو چیزی نیست، پرداز از ما وام را و
 ما را از فقر بی‌نیاز کن».

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (4)

«اوست آن‌که آسمانها و زمین را در شش روز» یعنی: در شش طور از اطوار مختلف «آفرید» و البته او قادر است که آنها را در یک لحظه بیافریند ولی این عدد را به کار گرفت تا تأنی و تأمل در امور را به بندگانش بیاموزد «سپس بر عرش استوا یافت» به چنان استوایی که سزاوار جناب اوست. این رأی سلف در باب استوا بر عرش است و این رأی به احتیاط اولی است اما خلف، استوا را به تدبیر حق تعالی و استیلاش بر کلیدهای امور و سلطه وی بر همه چیز تأویل می‌کنند «آنچه را که به زمین وارد می‌شود» از باران و غیر آن «می‌داند و آنچه را که از آن بیرون می‌آید» از ارواح، فرشتگان، ماهواره‌ها، سفینه‌های فضایی، نباتات و غیره نیز می‌داند «و آنچه را از آسمان فرود می‌آید» از باران و غیره «و آنچه را در آن بالا می‌رود» یعنی: آنچه را به سوی آن بالا می‌رود؛ از فرشتگان، اعمال، ارواح بندگان، دعاها، بخارهای متصاعد و مانند این‌ها را نیز می‌داند پس ذره‌ای از علم وی پنهان نیست. در حدیث شریف آمده است: «عمل شب قبل از عمل روز و عمل روز قبل از عمل شب به سوی خداوند متعال بالا برده می‌شود». «و او با شماست» به قدرت، سلطه و علم خویش «هر جا که باشید» یعنی: در هر جایی از زمین و ماحول و اندرون آن اعم از خشکه و دریا و فضا که بگردید. ابوحیان می‌گوید: «این آیه‌ای است که امت اسلام بر تأویل آن و این‌که بر ظاهر خود حمل نمی‌شود، اجماع دارند». یعنی: این آیه بر معیت و همراهی حق تعالی با ذات خود از نظیر حیز و مکان حمل نمی‌شود و «معیت»

وی به حضور علم، قدرت و اراده‌اش تأویل می‌شود. پس این آیه حجت است علیه کسانی که تأویل را در آیات دیگری که جاری مجرای این آیه است و در آنها نیز حمل معانی بر ظاهر آنها مستحیل می‌باشد، جایز نمی‌دانند «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (5)

«فرمانروایی آسمانها و زمین او راست» این تکرار برای تأکید است «و کارها به‌سوی خداوند بازگردانیده می‌شود» نه به‌سوی غیر وی.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (6)

آن گاه خداوند متعال بار دیگر بر مالکیت خود دلیل آورده و می‌فرماید: «شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب در می‌آورد» با کاستن از یکی و افزودن در دیگری پس با افزودن در زمان شب از زمان روز می‌کاهد و باز برعکس در زمان روز افزوده و از زمان شب می‌کاهد، آن هم با دقیق‌ترین برنامه و نظام، به‌گونه‌ای که منافع و مصالح ساکنان کره زمین تأمین گردد. تفسیر نظیر آن در سوره «آل عمران/27» نیز گذشت. «و او به راز سینه‌ها داناست» یعنی: رازها و اسرار نهانی‌ای که سینه‌ها در خود مخفی می‌دارند، بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند. این آیات بیانگر موجبات تسبیح و تنزیه حق تعالی از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست و برانگیزاننده بندگان به تأمل در ملکوت خداوند و شکرگزاری نعمت‌های وی است.

أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (7)

«به خداوند و پیامبرش ایمان بیاورید» یعنی: یگانگی خداوند و صحت رسالت پیامبرش حضرت محمد ص را تصدیق کنید و بر این تصدیق و باور مداومت ورزید «و از آنچه که شما را در آن جانشین ساخته است انفاق کنید» یعنی: از آنچه که خداوند شما را جانشین تصرف در آن ساخته است - در حالی که مالک حقیقی آن نیستید - در زکات فرض و صدقات داوطلبانه دیگر انفاق و بخشش کنید زیرا مال؛ مال خداوند و بندگان؛ جانشینان او در اموالش هستند پس بر آنان است که مال او را در اموری مصرف کنند که او خود می‌پسندد. به‌قولی معنی این است: خداوند شما را جانشین کسانی کرده است که قبل از شما می‌زیسته‌اند و شما از آنان میراث می‌برید چنان که باز به زودی این اموال به‌غیر شما از کسانی منتقل خواهد شد که از شما میراث می‌برند پس در انفاق اموال بخل نورزید. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن شخیر آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «الهاکم التکاثر، یقول ابن آدم؛ مالی مالی، وهل لک من مالک إلا ما أکلت فأفئیت، أو لبست فأبلیت، أو تصدقت فأبقيت: فزون طلبی شما را غافل ساخت؛ فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر تو را از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و (برای آخرت خویش) باقی گذاشته‌ای؟». «پس کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و انفاق کرده‌اند برای ایشان است مزدی بزرگ» یعنی: کسانی که در میان ایمان به خدا و رسولش و انفاق در راه وی جمع کرده‌اند، برایشان پاداشی است بزرگ که همانا بهشت برین است.

در بیان سبب نزول روایت شده است که این آیه درباره غزوه تبوک و انفاق در آن نازل شد.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (8)

«و شما را چه شده است که به خداوند ایمان نمی آورید» یعنی: کدامین عذر و چه مانعی شما را از ایمان آوردن باز می دارد؟ «حال آن که پیامبر شما را دعوت می کند که به پروردگارتان ایمان آورید» و شما را به این حقیقت متنبه و متوجه کرده و بر شما کتابی را می خواند که به برهانها و حجت ها گویاست؟ پس تمام علل و عوامل عدم ایمان از سر راه شما برداشته شده است «و اگر مؤمن هستید» به میثاقی که از شما گرفته شده است؛ «به راستی از شما میثاقتان را گرفته است» یعنی: حال آن که خداوند از شما بر ایمان پیمان گرفت آن گاه که شما را از پشت پدرتان آدم و بیرون آورد، که این عهد و پیمان به عهد «الست» معروف است. یا حق تعالی با ادله ای که برای شما برپا کرده، از شما پیمان گرفته است که این ادله دال بر توحید و وجوب ایمانند. یا پیامبر ص از شما به ایمان آوردن پیمان گرفته است - و این تفسیر ابن کثیر از جمله اخیر است. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا ص به یارانشان گفتند: «نزد شما ایمان کدام مؤمنان دوست داشته تر و دلپسندتر است؟ گفتند: ایمان فرشتگان. رسول خدا ص فرمودند: آنان را چه شده است که ایمان نیاورند در حالی که نزد پروردگارشانند؟ گفتند: پس ایمان انبیا ﷺ. رسول خدا ص فرمودند: و چرا آنان ایمان نیاورند در حالی که وحی بر ایشان نازل می شود؟

گفتند: پس (این مؤمنان محبوب الایمان) خود ما هستیم. رسول خدا ص فرمودند: و چرا شما ایمان نیاورید در حالی که من در میان شما هستم؟ بدانید که شگرف‌ترین و محبوب‌ترین مؤمنان از نظر ایمان، قومی هستند که بعد از شما می‌آیند (زیرا آنها) صحیفه‌هایی را می‌یابند و به آنچه که در آنهاست ایمان می‌آورند».

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ (9)

«اوست آن‌که بر بنده خود آیات بینات را» یعنی: آیات واضح و آشکار را که عبارت از آیات قرآن است «فرومی فرستد» به‌قولی: مراد از آیات، معجزات است که قرآن بزرگترین آنهاست «تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد» یعنی: حق تعالی آیات بینات خود را فرومی‌فرستد تا شما را با این آیات از تاریکی‌های شرک به سوی نور ایمان بیرون آورد. یا تا پیامبرش ص شما را با این آیات، یا به وسیله دعوت خود از تاریکی‌های شرک به سوی نور ایمان بیرون آورد «و بی‌گمان خداوند بر شما رئوف رحیم است» یعنی: او به شما بسیار با رأفت و نهایت مهربان است، از آنجا که کتابهای خویش را فرود آورد و پیامبرانش را برای هدایت بندگانش برانگیخت و به صرف حجت‌های عقلی‌ای که در امکان و دسترس هر بشری هست، اکتفا نکرد پس رأفت و رحمتی کامل‌تر و بلیغ‌تر از این وجود ندارد.

وَمَا لَكُمْ إِلَّا أَنْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي
مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ
وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (10)

«و شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی کنید» یعنی: کدام عذر و چه مانعی شما را از انفاق در جهاد برای برتری دین خدایا باز می دارد؛ «و حال آن که میراث آسمانها و زمین به الله تعلق دارد؟» یعنی: حال آن که شما نابود می شوید، عالم سراسر منقرض می گردد و همه آنچه که در آسمانها و زمین است همچون بازگشت میراث به سوی وارث به سوی خدای سبحان باز می گردد و چیزی از آن برای شما باقی نمی ماند پس هرگاه قضیه چنین است، در این صورت انفاق شما در راهی که عوض ماندگاری از خود - مانند ثواب و پاداش الهی - به جا می گذارد سزاوارتر است «و کسانی از شما که پیش از فتح انفاق و جهاد کرده اند یکسان نیستند» با کسانی که بعد از فتح انفاق و جهاد کرده اند «آنان از حیث درجه بزرگتر از کسانی اند که بعد از آن انفاق و جهاد کرده اند» مراد از فتح: فتح مکه است زیرا قبل از فتح مکه نیاز مسلمانان به انفاق مال بیشتر بود چرا که ایشان از نظر تعداد کمتر و از نظر نیرو و ضعیف تر بودند و مال اندکی می یافتند که آن را در راه خدا ایتار کنند. البته بذل و انفاق جان که همانا قتال و جهاد در راه خدایا است، نهایی ترین پایه جود و سخا می باشد. در حدیث شریف به روایت امام احمد از انس رضی الله عنه آمده است که فرمود: خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما با هم مشاجره کردند؛ خالد به عبدالرحمن گفت: شما به خاطر ایامی که بر اسلام سبقت جسته اید بر ما دراز دستی و برتری جویی می کنید؟ پس چون این خبر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید، فرمودند:

«دعوا لی أصحابی، فوالذی نفسی بیده لو أنفقتم مثل أحد، أو مثل الجبال ذهباً، ما بلغتم أعمالهم: اصحابم را به من واگذارید (و از کشمکش و رقابت با آنان دست بردارید) زیرا سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر شما به مانند کوه احد یا مانند کوه‌ها از طلا انفاق کنید، به پایه اعمال آنان نمی‌رسید». «و خداوند هر یک» از دو گروه یاد شده «را وعده نیکی داده است» که همانا نیل به بهشت - با تفاوت درجاتشان در آن - است «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس شما را به اندازه اعمالتان جزا می‌دهد.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه درباره ابوبکر صدیق ؓ نازل شد که مال خویش را قبل از فتح مکه بر رسول خدا ص انفاق کرد و خداوند او را از طریق وحی سلام فرستاد زیرا نقل است که رسول اکرم ص به وی فرمودند: «این جبرئیل است که از سوی خدای سبحان بر تو سلام می‌گوید و پروردگارت به تو می‌فرماید: آیا از من در این فقر خویش راضی هستی یا ناراض؟» پس ابوبکر ؓ گریست و گفت: آیا بر پروردگارم خشمگین می‌شوم؟! من از پروردگارم راضی هستم، من از پروردگارم راضی هستم. ابن مسعود ؓ می‌گوید: «اولین کسانی که اسلام را به شمشیر خود پیروز کردند، رسول خدا ص و ابوبکر بودند زیرا او اولین کسی بود که بر ایشان انفاق کرد». شایان ذکر است که عدم برابری میان دو گروه یاد شده هم در احکام دین و هم در مراتب دنیاست چنان‌که عائشه رضی الله عنها فرمود: «رسول اکرم ص به ما دستور دادند که مردم را در جایگاه‌ها و مراتبشان فرود آوریم». یعنی آنان را به قدر فضل و منزلتشان حرمت گذاریم. شایان ذکر است که بزرگترین جایگاه‌ها از روی

مرتبت، امامت نماز است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در بیماریشان فرمودند: «به ابوبکر بگویید که باید برای مردم نماز اقامه کند».

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (11)

آن گاه خدای عزوجل مؤمنان را به انفاق مال برانگیخته و می‌فرماید: «کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد» یعنی: کیست آن کس که مالش را در راه خدا انفاق کند بدان امید که حق تعالی برایش در قبال آن عوض عطا کند لذا او مانند کسی است که به خدا وامی نیکو می‌دهد یعنی هدفش از آن انفاق، کسب رضای خداوند از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منت و آزاری است در حالی که خاطرش نیز به دادن آن خوش است. شایان ذکر است که این وام، به «قرض الحسنه» معروف می‌باشد «تا آن را برایش دو چندان گرداند و او را پاداشی است بزرگ و ارجمند» که همانا بهشت می‌باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن - بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات - است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدحداح انصاری گفت: یا رسول الله! آیا واقعا خدای متعال از ما وام می‌خواهد؟ رسول اکرم ص فرمودند: آری ای ابوالدحداح! گفت: پس ای رسول خدا! دست‌تان را به من بدهید. رسول خدا ص دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغم را به پروردگارم به قرض دادم». شایان ذکر است که باغ ابوالدحداح باغ بزرگی بود که ششصد اصله درخت خرما داشت و همسرش ام‌الدحداح و خانواده‌اش نیز در

اندورن آن باغ به سر می بردند پس بی درنگ به باغ آمد و به همسرش گفت: «ای ام الدحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (12)

«آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نور ایشان می شتابد» نور ایشان، همانا روشنی ای است که آن را می بینند. آری! این نور می شتابد «پیشاپیش ایشان» مراد از آن: نوری است که در روز قیامت پیشاپیششان بر صراط قرار دارد و چون از عرصات قیامت به سوی بهشت می روند همراه با ایشان به جلو می شتابد «و» می شتابد «در سمت راست ایشان» به سبب این که نامه های اعمالشان به دست راست ایشان داده شده است. چنان که ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر این آیه گفته است: «مردم به اندازه اعمال خود بر صراط حرکت می کنند و به جلو می روند پس نور برخی از آنان در بزرگی و جلوه گری خود مانند کوه است و نور برخی دیگر مانند درخت خرماست و نور برخی دیگر در حد و حجم یک شخص ایستاده است و پایین ترینشان از نظر نور کسی است که نورش در انگشت ابهامش قرار دارد پس گاهی روشن می شود و گاهی خاموش». قتاده روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «از مؤمنان کسانی اند که نورشان از مدینه تا عدن و صنعاء را روشن می کند و این نور (نسبت به مراتب افراد) همین طور (مرتب به مرتبه) پایین می آید تا بدانجا که از مؤمنان کسی است که نورش فقط جای هر دو پایش را روشن می سازد». «امروز شما را مژده باد به باغهایی که از فرودست آن جویباران

جاری است و در آنها جاودان هستید» این سخن به عنوان مژده و بشارت و گرامی‌داشت از سوی فرشتگان به ایشان گفته می‌شود «این» نور و بشارت «همان رستگاری بزرگ است» که حد و اندازه آن در تحت حصر و حیطة مقدار ننگجد تا بدانجا که گویی غیر از آن دیگر هیچ رستگاری‌ای نیست و ما سواى آن هیچ قدر و قیمت و اعتباری ندارد. آری! چه رستگاری‌ای بزرگتر از ورود به بهشت است؟ البته سیاق آیات می‌رساند که این مژده‌ها همه برای انفاق‌کنندگان در راه خدا است.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (13)

«آن روز مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان» انفاق‌کننده در راه خدا «می‌گویند: به خاطر ما درنگ کنید» یعنی: منتظر ما بمانید. این سخن را هنگامی می‌گویند که مؤمنان را می‌بینند که در پرتو نور خود به شتاب تمام به سوی بهشت برده می‌شوند. آری! به بهشتیان می‌گویند: منتظر ما بمانید «تا از نورتان روشنی بگیریم» زیرا منافقان خود نوری به همراه ندارند و در تاریکی به سر می‌برند پس از مؤمنان می‌خواهند تا در پرتو انوارشان از ظلمات رهایی یابند «گفته می‌شود» به آنان از باب استهزا و تمسخر؛ و گوینده فرشتگان یا مؤمنانند: «باز پس برگردید و نوری درخواست کنید» یعنی: به سوی دنیا باز گردید و در آن نور را به همان وسیله‌ای که ما دریافته‌ایم - یعنی با ایمان و اعمال شایسته - جويا شوید، یا به سوی موقوف و عرصه محشر باز گردید،

همانجا که این نور را به ما دادند «آن‌گاه میان آنها» یعنی: در میان مؤمنان و منافقان «دیواری زده می‌شود» که این دیوار در میان بهشت و دوزخ حائل است. به قولی: این همان دیوار «اعراف» است «که آن را دروازه‌ای است» و مؤمنان از آن داخل می‌شوند «اندرون آن دیوار رحمت است» یعنی: باطن آن دیوار یا آن دروازه، همان جهتی است که به بهشت پیوسته است و در آن رحمت یعنی نعمت‌های بهشت قرار دارد «و بیرون آن دیوار» همان جهتی است که به دوزخ پیوسته است لذا «روی به عذاب» جهنم «دارد».

**يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ
وَعَرَّيْتُمُ الْأَمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَرَّيْتُمُ الْغُرُورَ (14)**

«آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟» یعنی: منافقان مؤمنان را ندا داده و به ایشان می‌گویند: آیا ما در دنیا با شما همراه و موافق نبودیم، در مساجد شما نماز نمی‌گزاردیم و مانند شما به اعمال اسلام عمل نمی‌کردیم؟ «می‌گویند چرا» یعنی: آری! شما در ظاهر امر با ما بودید «ولی شما خود را در بلا افکندید» و هلاک کردید؛ با نفاق و پنهان داشتن کفر، یا با لذات و شهوات «و چشم به راه» حوادث بد روزگار «بودید» در باره محمد ص و همراهان مؤمن ایشان. به قولی معنی این است: شما توبه را واپس افکنده و آن را به آینده موکول کردید «و تردید آوردید» در امر دین پس آنچه را که از قرآن نازل شده است تصدیق نکردید و به معجزات آشکار ایمان نیاوردید «و آرزوها» ی باطلی که از جمله آنها همان انتظار کشیدنهای بی‌جای شما بود؛ «شما را غره کرد» یعنی: طول امل و درازی آرزوهای دنیا شما را فریفته کرد «تا آن‌که فرمان الهی» یعنی: مرگ

«در رسید» قتاده می‌گوید: مراد از فرمان الهی، افگندنشان در آتش دوزخ است «و فریبکار شما را در باره خدا بفریفت» یعنی: شیطان شما را فریب داد و در نتیجه، خدأ را چنان‌که باید قدر نگذاشتید، حق و حرمت او را به‌جا نیاوردید، به قدرت وی برخویش پی نبردید و پنداشتید که او بسیاری از آنچه را که شما انجام می‌دهید، نمی‌داند.

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (15)

«پس امروز از شما» منافقان «فدیه‌ای گرفته نمی‌شود» که آن را بلاگردان و بدل خویش از افتادن در دوزخ گردانید «و نه» فدیه گرفته می‌شود «از کسانی که کافر شدند» به خداوند! در آشکار و نهان و همانند شما کفر را پنهان نداشتند «مأوای شما آتش است» یعنی: منزل و مأوای شما که به‌سوی آن جای می‌گیرید، آتش دوزخ است «همان آتش مولای شماست» یعنی: همان آتش از هر منزل دیگری برای شما سزاوارتر و اولی است «و چه بد بازگشتگاهی است» آتش دوزخ که سرانجام به آن پیوستید. گویی سیاق قرآنی می‌گوید: ای مؤمنان! با انفاق در راه خدأ به وی وام دهید تا در روزی که از کافران و منافقان فدیه و عوضی پذیرفته نمی‌شود، نور خویش را برگرفته و خود را نجات دهید و پادشاهیتان را دریافت دارید.

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (16)

«آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا خاشع گردد» یعنی: آیا وقت خشوع و نیایش دل‌هایشان فرانسیده است؟ به راستی سزاوار است که یاد خداوند در مؤمنان خشوع و رقتی بر جای گذارد و آنان مانند کسانی نباشند که دل‌هایشان به یاد خدا و ذکر حق نرم و خاشع نمی‌شود. حسن می‌گوید: «خدای عزوجل مؤمنان صدر اسلام را - درحالی‌که محبوبترین خلق به‌سوی وی‌اند - کند و کاهل می‌یابد پس حال ما چگونه خواهد بود؟». «و» آیا وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان نرم شود برای «آنچه که از حق» یعنی: از قرآن «نازل شده است؟» پاسخ این است که چرا؛ وقت آن رسیده است که دل‌های مؤمنان به یاد خدا و با به یادآوردن قرآن خاشع و نرم شود «و» آیا وقت آن نرسیده است که مؤمنان «مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شده است؟» یعنی: مانند یهود و نصاری نباشند که قبل از نزول قرآن، تورات و انجیل به آنان داده شد «پس مدت بر آنان دراز گشت» یعنی: زمان فترت در میان آنان و میان پیامبرانشان به درازا کشید «آن گاه دل‌هایشان» به سبب این فاصله زمانی و پایبندشدنشان به شهوات «سخت شد» تا بدانجا که خواندن کلام الهی هیچ تأثیری در آنان نمی‌کرد و جان و روانشان را به تکان و نمی‌داشت؟ بنابراین، خدای سبحان امت محمد ص را نهی می‌کند از این‌که مانند آنان باشند «و بسیاری از آنان فاسق‌اند» یعنی: از حدود دین خویش خارج و مخالف اوامر و نواهی حق تعالی می‌باشند؟ پاسخ این است که چرا؛ بی‌گمان وقت آن رسیده است که دل‌های مؤمنان به یاد خداوند خاشع شود.

ابن ابی شیبیه در بیان سبب نزول روایت کرده است: در میان اصحاب رسول خدا ص مزاح و شوخی و بذله‌گویی شایع گشته بود پس این آیه نازل شد. ابن مبارک به نقل از اعمش می‌گوید: «چون اصحاب رسول اکرم ص به مدینه آمدند و بعد از سختی و تنگدستی‌ای که در آن قرار داشتند به عیش و عشرتی رسیدند، گو این‌که قدری سست و کاهل و کم تأثر شدند، همان بود که این آیه نازل شد». ابن عباس ك می‌گوید: «در رأس سیزده سال از نزول قرآن مورد سرزنش قرار گرفتیم».

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (17)

«بدانید» ای مؤمنان یاد شده در آیه قبل «که خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده می‌کند» پس همو قادر است که اجسام را نیز پس از مرگ آنها زنده گرداند، دلها را پس از سختی آنها نرم گرداند، حیرت‌زدگان را پس از سردرگمی آنها به راه آورد و سختی‌ها را پس از شدت‌ها به گشایش بپیونداند پس چنان‌که او زمین‌مرده خشک بی‌حاصل را با باران فروریزان زنده می‌گرداند، همین‌گونه دل‌های سخت را با براهین قرآن به نرمی و خشوع وا می‌دارد «به راستی که آیات را برای شما به روشنی بیان کرده‌ایم» و از جمله این آیات را «باشد که تعقل کنید» یعنی: تا اندرزها و موعظه‌هایی را که این آیات متضمن آن است، دریابید و تعقل کنید و در نتیجه به موجب آن عمل کنید. بنابراین، ای انسان! اگر تو دل سختی‌داری، ناامید نشو، به‌سوی خداً روی آور و بدان که او دل‌مرده تو را زنده می‌گرداند.

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (18)

«بی‌گمان مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده» صدقین: در اصل متصدقین است و تا در صاد ادغام شده، همین‌طور مصدقات که در اصل متصدقات است «و کسانی که قرض داده‌اند به الله قرض نیک» قرض الحسنه: عبارت است از صدقه و انفاق در راه خداً همراه با خلوص نیت و چشم‌داشت مزد و پاداش الهی، بدون منت و آزار و انتظار پاداش از شخص نیازمند صدقه‌گیرنده. آری! اینان «مضاعف شود ایشان را» ثواب و پاداششان به مراتب بسیار «و برای آنان پاداشی ارجمند است» که همانا بهشت می‌باشد. مضاعف کردن پاداش در اینجا به این معنی است که: یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن مضاعف می‌شود.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (19)

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند آن گروه ایشانند صدیقان» مجاهد می‌گوید: «هر کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده، صدیق است». به‌قولی: صدیقان کسانی‌اند که در رسالت پیامبران ﷺ شک نکرده‌اند، آن‌گاه که خبر رسالت خود را به آنها داده‌اند بلکه ایشان را به طور کامل تصدیق کرده‌اند «و شهیدان نزد پروردگارشانند» یعنی: شهیدان راه خداً نزد وی به علو و برتری درجه نایل می‌گردند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص خطاب به یارانشان فرمودند: «شما در میان خود چه کسی را شهید می‌شمارید؟ اصحاب گفتند: کشته‌گان راه خداً را. فرمودند: پس در این صورت شهدای امت

من اندک‌اند، نه! بلکه کشته شده شهید است، کسی که به آفت شکم می‌میرد نیز شهید است و کسی که به بیماری طاعون می‌میرد نیز شهید است...» تا پایان حدیث. البته این گروه شهدای آخرت‌اند که برایشان پاداشی است مخصوص «برای ایشان است مزد ایشان و نور ایشان» یعنی: هر یک از دو گروه صدیقان و شهیدان از اجر و نوری برخوردارند که برایشان وعده داده شده است، همان نوری که پیشاپیش آنان می‌شتابد «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند» یعنی: در میان کفر و تکذیب آیات ما جمع کردند؛ «آن گروه اهل دوزخ‌اند» و به وسیله آن عذاب می‌شوند، نه برایشان اجر است و نه نوری بلکه برایشان عذابی پایدار و ظلمتی همیشگی و ماندگار است. بیضاوی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که جاودانگی در دوزخ مخصوص کفار می‌باشد و ترکیب آیه از این اختصاص خبر می‌دهد زیرا صحبت و مصاحبت در (اصحاب الجحیم) بر ملازمت و پیوسته‌گی دائمی آنها به دوزخ دلالت می‌کند».

اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (20)

«بدانید که در حقیقت زندگانی دنیا لعب و لهو است» لعب: بازی و بیهوده‌کاری است که خلاف جدی بودن می‌باشد. لهو: هر چیزی است که به وسیله آن سرگرمی حاصل شود و سپس از بین برود. به‌قولی: لعب؛ برگرفتن اموال و لهو: سرگرمی به زنان است «و» همانا زندگانی دنیا که در آن هیچ عملی برای آخرت انجام نگیرد «زینت است» زینت: آراسته کردن خویش به بهره‌های

دنیا مانند مناصب بلندپایه، وسایل سواری باشکوه و گران قیمت، منازل برافراشته و عالی و لباسهای فاخر است «و» همانا زندگانی دنیا «تفاخر است در میان شما» که برخی از شما بر برخی دیگر بدان فخر می‌فروشید و خودآرایی و خودستایی می‌کنید. یا معنی این است: شما با خلقت استوار و نیروی بدنی خویش و آنچه که از بهره‌های دنیا به دست آورده‌اید، فخرفروشی می‌کنید. به‌قولی: مراد فخر کردن به نسب‌ها و حسب‌ها است چنان‌که اعراب به نسب و حسب فخر می‌کردند «و» همانا زندگانی دنیا «افزون طلبی در اموال و اولاد است» یعنی: مباحثات کردن به کثرت اموال و اولاد است. نسفی می‌گوید: «لعب؛ مانند بازی کودکان است و لهو؛ مانند سرگرمی جوانان، زینت؛ مانند آرایش زنان، تفاخر؛ مانند فخرفروشی اقران و تکاثر؛ مانند افزون‌طلبی دهقان». ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حاصل کار دنیا نزد دنیاگرایان همین‌ها است».

«همانند بارانی که کشاورزان را رستنی آن به شگفت آورد» یعنی: دنیا در خوش‌آیند بودن برای شما و سپس نابودی سریع خود مانند بارانی است که کشاورزان را خوش می‌آید زیرا به سبب آن گیاهان رشد می‌کنند. مراد از «کفار» در اینجا «زارعان» و کشاورزانند زیرا کفر به معنی پوشانیدن است و کشاورزان نیز بذر را پنهان کرده و آن را با خاک می‌پوشانند «سپس خشک شود» آن گیاه و بعد از سبزی و خرمی خویش پژمرده شود «پس آن را زرد شده بینی، باز درهم‌شکسته گردد» یعنی: بعد از خشک شدن، خردوریز و پاشان و پریشان گردد. پس همچنین است حقارت دنیا و سرعت زوال آن بر افراد و جامعه‌ها چه بعد از خرمی و سرسبزی‌ای که داشته است، به سرعت رو به فنا می‌گذارد و هر

کس را چند روزی بهجت اوست «و در آخرت عذابی است سخت» برای دشمنان خدا «و نیز آمرزشی است از جانب خداوند و خشنودی‌ای است» برای دوستان و اهل طاعتش؛ پس حال و مال آخرت یا این است و یا آن «و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست» یعنی: زندگی دنیا برای کسانی که به آن فریفته شده و برای آخرت خویش عمل نکنند، بهره فریب است اما کسانی که با طلب دنیا بر آخرت خویش یاری می‌جویند پس دنیا برایشان هم بهره‌ای است و هم وسیله‌ای که ایشان را به سوی خیری می‌رساند که بهتر از دنیا است. سعیدبن جبیر می‌گوید: «دنیا متاع غرور است؛ آن گاه که تو را از طلب آخرت غافل کند اما چنانچه تو را به طلب خشنودی خدای متعال و دیدار وی فراخواند پس چه نیکو متاع و چه نیکو وسیله‌ای است». در حدیث شریف آمده است: «لِلْجَنَّةِ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارِ مِثْلُ ذَلِكُ: بِه رَاسْتِي بَهْشْتِ بِه يَكِي از شما از بند کفشش نزدیکتر است و دوزخ نیز مانند این است». یعنی خیر و شر به انسان بس نزدیک است.

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
(21)

پس چون ناچیز بودن بهره‌های فانی دنیا نسبت به نعمتهای پایدار آخرت بر شما ثابت شد، اینک: «سبقت جوید به سوی آمرزشی از جانب پروردگارتان» یعنی: بشتابید به سوی اعمال شایسته‌ای که موجب آمرزشتان از سوی پروردگارتان می‌شود و بشتابید به سوی توبه از گناهایی که مرتکب شده‌اید مانند شتاب مسابقه‌دهندگان. خاطر نشان می‌شود که دریافت تکبیر اول با امام و دریافت صف

اول نماز از جمله این مسابقه است «و» بشتابید «به سوی بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است» و هرگاه پهنای آن به این اندازه باشد پس درازای آن چه اندازه خواهد بود؟ «برای مؤمنان به خداوند و پیامبرانش آماده کرده شده» و آنرا فقط کسی مستحق می‌شود که به او امر خدای عزوجل عمل کرده و از نواهی وی اجتناب ورزیده باشد «این است فضل الهی که می‌دهدش به هر که خواهد» یعنی: این وعده جنت و مغفرت، فضل و بخشش الهی است که به هر کس از بندگان خویش که خواهد، ارزانی می‌دارد بی آن‌که به دادن آن ملزم باشد. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که هیچ کس جز به فضل الهی به بهشت وارد نمی‌شود». «و خداوند دارای فضل بزرگ است» پس این امر که حق تعالی استعداد و شایسته‌گی آمرزش و بهشت را در آنان ایجاد می‌کند، از فضل و احسان او بر ایشان است.

این آیه دلیل بر آن است که بهشت هم‌اکنون آفریده شده و ایمان به تنهایی برای مستحق شدن آن کافی است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (22)

«هیچ مصیبتی در زمین نمی‌رسد» مانند قحط باران، ضعف گیاهان و نقص میوه‌ها. مصیبت در لغت: هر چیزی است که به انسان از خیر یا شر می‌رسد اما در عرف به رسیدن شر اختصاص یافته است «و» به شما هیچ مصیبتی نمی‌رسد «نه در جانهای شما» با آفت‌ها، بیماریها، رنجها و دست‌تنگی و فقر «مگر آن‌که در کتابی ثبت است» که آن کتاب، لوح محفوظ می‌باشد «پیش از آن‌که آن را

بیافرینیم» یعنی: پیش از آن که زمین را بیافرینیم، یا پیش از آن که آن مصیبت را یا مردم را بیافرینیم؛ همه چیز در لوح محفوظ ثبت شده بود «بی گمان این کار بر خداوند آسان است» یعنی: ثبت کردن این مصایب در لوح محفوظ با وجود بسیاری آنها، بر خداوند آسان است زیرا او آفریننده است و آفریننده به آفریدگان خویش داناست. در روایتی آمده است: «هر کس سر خدای عزوجل را در قدر وی بشناسد، مصایب بر وی آسان می شود». بنابراین آیه: اشیاء، رخدادها و مصایب همه در حقیقت امر به خدای آفریننده نسبت داده می شود نه به احدی از بشر. اما شگون بد زدن به زن، وسیله سواری و منزل، به حسب عرف مردم، پندارها و سخنانشان است، نه در واقعیت امر و حدیثی که در این باره به روایت عائشه رضی الله عنها نقل شده است، حکایت گر پندارهای مردم در جاهلیت می باشد نه تأییدکننده آن پندارها. همچنین جادو، چشم زخم، قتل و... همه به سبب تأثیری روی می دهد که خداوند در آنها می گذارد و در واقع، فعال و مؤثر حقیقی در همه امور خداوند است و عوامل دیگر فقط در حد سبب ظاهری مطرح اند نه بیش از آن.

لَٰكِي لَا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ
(23)

«تا بر آنچه از دست شما رفت، اندوه نخورید» یعنی: شما را از حقیقت تقدیر خویش خبر دادیم تا بر آنچه که از دنیا از دست داده اید، اندوه نخورید «و تا به آنچه به شما عطا کرد» خدای متعال از دنیا «شادمان نشوید» زیرا این دنیا به زودی از دست می رود پس هر چه به زودی از دست برود، شایسته آن نیست

که بر به دست آوردن آن شادمان شوید، یا بر از دست رفتن آن اندوه بخورید، با در نظر داشت این حقیقت که همه اینها به قضا و قدر حق تعالی وابسته است پس انسان هرگز نمی‌تواند از سرنوشتی که برای او نوشته شده تجاوز کند لذا آنچه که خواهناخواه شدنی باشد و الزاما روی دهد، نه فرا آوردن آن سزاوار شادمانی است و نه از دست دادن آن سزاوار پریشانی و اندوه. پس بدانید که نعمتهایی که خداوند ا به شما ارزانی داشته است، حاصل تلاش و دست‌رنج شما نیست بلکه رزقی است که حق تعالی به شما بخشیده است لذا نعمت‌های او را وسیله فخر فروشی و برتری جویی بر دیگران قرار ندهید «و خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد» پس گویی معنی این است: هر کس به بهره‌های دنیوی شادمان شده و این بهره‌ها نزد وی بزرگ و گرامی داشته شود، بی‌گمان تکبر ورزیده و به آنها فخر کرده است.

باید دانست که این مذمت و نکوهش ناظر بر آن شادمانی‌ای است که صاحبش در آن تکبر، فخر فروشی و بد مستی کند. همچنین با این آیه روشن می‌شود که اندوه مورد نکوهش، همانا اندوهی است که صاحبش بر آن صبر و شکیبایی نکرده و در آن به قضا و قدر الهی راضی نباشد. و شادمانی ممنوع هم شادمانی‌ای است که صاحب خویش را به غرور و ناز و تکبر و طغیان وا داشته و او را از شکر حق تعالی غافل گرداند. عکرمه می‌گوید: «هیچ کسی نیست مگر این‌که اندوه‌گین یا شادمان می‌شود ولی باید شادمانی را به شکر تبدیل کنید و اندوه را به صبر». پس مراد نفی و سرکوب خصلت‌ها و طبائع بشر - از قبیل غم و شادی و خشم نیست بلکه نهی از شادی و اندوه، ناظر بر مقدمات این امور و

اسباب آنها، یا بر توابع و پیامدهای آنهاست که همانا کفران نعمت یا ناراض بودن از قدر الهی می باشد.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (24)

و از آنجا که انسان خودستا و فخر فروش غالباً بخیل نیز هست زیرا او حقی بر ذمه خویش برای دیگران قایل نیست پس خداوندأ به ذکر وصف بخل در آنان پرداخته و می فرماید: «همانان که بخل می ورزند» در ادای حق خداوندأ و در دادن صدقه «و مردمان را نیز به بخل می فرمایند» یعنی: این بخل ورزی را - هم با سخن و هم با عمل خود - برای مردم نیز می آریند بدان جهت که وقتی آنان به اموال خویش فخر می ورزند، دیگران نیز که این شیوه و رفتارشان را می بینند علاقه مند می شوند که همانند آنان باشند بنابراین، به آنان اقتدا نموده و از انفاق در راه های خیر بخل و امساک می ورزند «و هر کس روی برگرداند، بی گمان الله هموست بی نیاز ستوده» یعنی: هر کس از انفاق مال روی برگرداند، بدانند که خداوندأ از او بی نیاز و در افعال خویش ستوده است پس این انفاق نکردن وی، به خدای بی نیاز هیچ زیانی نمی رساند. این جمله متضمن تهدید بخیلان و مشعر بر این حقیقت است که انفاق مال در راه حق، همانا به خیر و صلاح خود انفاق کننده می باشد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ
وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ
بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (25)

«هر آینه پیامبران خویش را با بینات» یعنی: با معجزات روشنگر و شریعت‌های آشکار «فرستادیم و کتاب و میزان را همراهشان فرود آوردیم» مراد از کتاب: جنس کتاب یعنی تمام کتابهای آسمانی است و مراد از میزان: ترازوی عدالت است. ابن‌زید می‌گوید: «مراد همان ترازویی است که مردم آن را در سنجش اشیا به کار می‌گیرند و به وسیله آن وزن و معامله می‌کنند». آری! فرود آوردیم اینها را «تا مردم به قسط برخیزند» یعنی: تا مردم از حق و عدل که بدان مأمور شده‌اند، پیروی کنند و تا زندگی آنان بر بنیاد حق و عدل استوار گردد و در میان خود به انصاف و داد معامله کنند. قسط: عدل و حق است «و آهن را فرود آوردیم» یعنی: آن را در معادن پدید آوردیم و آفریدیم و صنعت آن را برای مردم تعلیم دادیم «که در آن قوتی سخت است» زیرا ابزارهای جنگی و وسایل کوبنده نظامی از آن ساخته می‌شود همچنین صنایع سنگین و ساختمانهای غول‌پیکر و مانند این‌ها از وسایل؛ مانند ماشین، هواپیما و غیره که دارای قوت و شدت و صلابت‌اند، از آهن ساخته می‌شوند. ب‌أس: قوت و نیرومندی است. در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «بعثت بالسيف بين يدي الساعة حتى يعبد الله وحده لا شريك له، وجعل رزقي تحت ظل رمحي، وجعلت الذلة والصغار على من خالف أمري ومن تشبه بقوم فهو منهم: در پیشاپیش قیامت (به‌توسل) به شمشیر (و استفاده از سلاح) مبعوث شدم برای این‌که خدای یگانه لاشریک مورد پرستش قرار گیرد و روزی‌ام در زیر سایه نیزه‌ام قرار داده شده و هرکس که از فرمانم سرپیچی کند، به ذلت و کوچکی و حقارت محکوم شده است و هر کس خود را به قومی تشبیه کند پس او از آنان است».

«و» در آهن «منفعت‌های دیگری برای مردمان است» که به وسیله آن بسیاری از وسایل مورد نیاز خود مانند کارد، تبر، سوزن، ابزارهای کشاورزی و نجاری، وسایل ساختمانی و غیر اینها از صنایع خفیفه و ثقیله بسیاری را که برای مردم مفید و کارآمد است، می‌سازند «و تا خداوند بداند» به علم مشاهده و ظهور و در عالم واقع «که چه کسی او و پیامبرانش را غائبانه یاری می‌دهد» با بهره‌گیری درست از آهن در جهاد فی سبیل‌الله. پس هر کس دین خدا و پیامبرانش را یاری داد، حق تعالی در علم ظهور وی را یاری دهنده خود و پیامبرانش می‌شناسد و هر کس که حق تعالی را عصیان و نافرمانی کرد، او وی را در علم ظهور برخلاف این می‌شناسد. ابن عباس τ در معنی **(بِالْغَيْبِ)**: (غائبانه) می‌گوید: «خدای عزوجل را در حالی یاری می‌دهند که او را نمی‌بینند». «هرآینه الله قوی است» بر نابود کردن کسانی که اراده نابودیشان را دارد «غالب است» و نیازی به یاری گرفتن از بندگان ندارد بلکه آنان را از آن رو به جهاد دستور داده است که جهاد تحقق‌بخش منافع خود آنهاست و افزون بر آن، با جهاد ثواب امتثال امر خدا را نیز در می‌یابند.

این آیه بیانگر دستور و قاعده اساسی برای جامعه اسلامی و نظام حکومت در اسلام است زیرا نشان می‌دهد که جامعه اسلامی، جامعه‌ای است که به شریعت آسمانی حکم می‌کند، بر بنیاد آن اداره می‌شود و روش آن برپا داشتن حق و عدل و مساوات است و این نظام در زیر چتری نیرومند، با صلابت و آهنین که حمایتگر مبادی و اساسات قانونی و نظام ارزشی آن است قرار داشته و نیروی کوبنده و ویرانگری در اختیار دارد که هر قدرت متجاوز و فتنه‌گری را که به خود جرأت دهد تا رویاروی آن قرار گیرد و مقدسات آن را پایمال کند، یا در

جهت براندازی آن عمل نماید، یا راه را بر دعوت اسلامی در داخل و خارج سرزمین‌های مسلمانان ببندد؛ با توانمندی و صلابت سر جای آن می‌نشانند و آن را از سر راه حق و عدل و خیر و فضیلت بر می‌دارد.

این شریعت؛ از معجزات آشکار و قوانین و برنامه‌های روشنگری برخوردار است که کتب آسمانی متضمن آنهاست و آخرین این کتب که همانا قرآن عظیم، این قانون اساسی زندگی بشر است، نظام و برنامه الهی را در آخرین ساختار آن به جامعه انسانی معرفی کرده است. روش و برنامه حکومت در شریعت خداوند، پایبندی به حق و عدالت در روابط، مناسبات و تعاملات انسانها است زیرا آسمانها و زمین با عدالت بر پا ساخته شده است ولی در نظام اسلامی بر افرازنده پرچم عدل و اقامه‌کننده آن خود مردم‌اند. در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ أَرْبَعَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ: الْحَدِيدَ وَالنَّارَ وَالْمَاءَ وَالْمِلْحَ: خَدَّاءُ بِرَكَاتٍ رَا از آسمان به زمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را». پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیه مبارکه آشکار شد. امام رازی نیز در توجیه این مناسبت می‌گوید: «دین یا اعتقادات است یا معاملات، یا اصول است یا فروع و اعتقادات و اصول به اتمام نمی‌رسند مگر با کتاب آسمانی، بویژه آن گاه که این کتاب اعجازگر هم باشد و معاملات یا فروع نظم و سامان نمی‌یابند مگر با میزان که همانا نماد عدل است. اینها که سامان یافت، نوبت به قوه و نیرویی می‌رسد که حمایتگر اصول اعتقادات و فروع عملیات یعنی نظامنامه‌های تشریحی باشد، این مؤید و حمایتگر نیز آهن است». سخن

امام رازی: به این حقیقت اشاره دارد که کتاب ممثل سلطه تشریحی و قانون‌گزاری، عدل ممثل سلطه قضایی و آهن ممثل سلطه اجرایی است.

**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ
وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (26)**

«و هرآینه نوح و ابراهیم را» به رسالت «فرستادیم و در ذریه آنان پیامبری و کتاب را قرار دادیم» یعنی: نبوت را در آنان قرار دادیم پس همه پیامبران از نسل این دو پیامبر اولی‌العزم الهی هستند و خدای متعال کتابهای آسمانی را بر احدی جز پیامبران برآمده از نسل ایشان فرو نفرستاده است «پس بعضی از آنان راه‌یابنده‌اند» یعنی: بعضی از ذریه و نسل این پیامبران ﷺ، یا بعضی از کسانی که پیامبران ﷺ به‌سوی آنها فرستاده شده‌اند، با پیروی از ایشان به سوی حق راه‌یافته‌اند «و بسیاری از آنان فاسق‌اند» یعنی: از راه مستقیم خارج شده‌اند.

**ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا
ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ
وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (27)**

«باز از پی ایشان» یعنی: از پی نوح، ابراهیم و پیامبران پیشین ﷺ «پیامبران خود را فرستادیم و عیسی پسر مریم را از پی آوردیم» عیسی ﷺ از جهت مادر از نسل ابراهیم ﷺ است زیرا او را با پدر نسبتی نیست چرا که پدری ندارد، در غیر آن مردم نسب خویش را از پدران خویش می‌گیرند «و به او انجیل را دادیم» و آن کتابی است که خداوند بر عیسی ﷺ نازل فرمود «و در دل کسانی که از او

پیروی کردند، رأفت و رحمتی قرار دادیم» رأفت: دفع نمودن بدی با لطف و نرمی و رحمت: جلب خیر و مودت با نیکوکاری و به کارگرفتن شیوه‌های خوب است. شایان ذکر است که این پیروان برخوردار از رأفت و رحمت عیسی و حواریون و پیروانشان بودند که خداوند ا در دل‌هایشان برای مردم رحمتی قرار داد، بر خلاف یهود که اینچنین نیستند و سخت سنگدل و بی‌رحم می‌باشند «و رهبانیتی را که آنها خود آن را بدعت نهاده‌اند ما بر آنان فرض نساخته بودیم» یعنی: ما نه آن رهبانیت را برایشان مشروع گردانیده بودیم و نه آنان را بدان امر کرده بودیم بلکه خودشان به انگیزه غلو و افراط در عبادت، آن را برگزیده و با پرهیز از نکاح، بی‌علاقه‌گی به غذا و نوشیدنی و گوشه‌گیری در کنج غارها و صومعه‌ها، بر خود سختی‌هایی را تحمیل کردند.

شایان ذکر است که اصل ظهور این رهبانیت از آنجا ناشی شد که شاهان و فرمانروایانشان از راه حق منحرف شده و آن را تغییر دادند و رفته رفته از عیسویان راستین جز تعداد اندکی باقی نماند پس آنان هم به گوشه‌گیری و انقطاع از مردم گرایش یافتند. رهبانیت: عبارت است از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه‌گیری در کلیساهای ساخته شده در کوه‌ها و غیر آن، دست کشیدن از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و کناره‌گرفتن از ازدواج. «مگر آن‌که در طلب خشنودی الهی آن‌را در پیش گرفته بودند» یعنی: لیکن خودشان این رهبانیت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «ما بر امت نصاری رهبانیت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». «پس چنان‌که شایسته رعایت بود، رعایتش نکردند» یعنی: آنان این رهبانیت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و

خودساخته‌شان بود نیز چنان‌که شایسته آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آنها رهبانیت را به عنوان وسیله‌ای برای فسادافگنی یا فسادگری به کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی (ع) باقی نماندند. «پس به کسانی از آنان که ایمان آوردند مزدشان را عطا کردیم» یعنی: مزدی را که به سبب ایمان سزاوار آن بودند «و بسیاری از آنان فاسقانند» یعنی: بسیاری از همین گروه راهب پیشه زاهدنما، فاسق و نافرمان و بدکارند، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و روش انحراف در پیش می‌گیرند. این آیه چنان‌که ابن‌کثیر گفته است، از دو جهت بیانگر مذمت آنان است؛ اول: بدعت‌آفرینی‌شان در دین خداوند است که او به آن دستور نداده است. دوم: عدم پایبندی‌شان به همین بدعتی که می‌پنداشتند آنان را به حق تعالی نزدیک می‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةً، وَرَهْبَانِيَّةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای خدا است. پس گوشه‌گیری در عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لَا تُشَدُّوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ، فَيَشُدُّ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ قَوْمًا شَدُّوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ، فَشَدُّوا عَلَيَّ، فَتَلُكُ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالْدِيَارَاتِ (وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ)». بر خود سخت‌گیرید، که در آن صورت بر شما سخت‌گرفته می‌شود زیرا قومی بر خویشتن سخت‌گرفتند پس بر آنان سخت‌گرفته شد و این بقایای آنهاست در صومعه‌ها و دیرها. سپس رسول خدا ص این آیه را تلاوت کردند: رهبانیتی که آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را بر آنان فرض نساخته بودیم».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (28)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید» به پیامبران پیشین ﴿از خداوند پروا کنید» با فرو گذاشتن منهیات وی «و به پیامبر او» حضرت محمد ص «ایمان آورید تا بهره دو چندان از رحمت خویش به شما ارزانی دارد» به سبب ایمانتان به پیامبر خاتمش بعد از ایمانتان به پیامبران پیش از وی. این پاداش دو چندان - والله اعلم - از آن مؤمنان اهل کتاب است. در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری ؓ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «سه کس اند که پاداششان را دوبار (یعنی مضاعف) دریافت می‌کنند: شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبرش و هم به من ایمان آورده است؛ برایش دو مزد است و برده مملوکی که حق خدا و حق موالی‌اش را ادا نموده است؛ برایش دو مزد است و مردی که کنیزش را ادب آموخته و نیکو ادبش داده است، سپس او را آزاد نموده و با وی ازدواج کرده است؛ برای او نیز دو مزد است». «و» ای اهل کتاب! اگر چنان کنید که حق تعالی فرمود «برای شما» افزون بر آنچه که ذکر شد «نوری قرار می‌دهد که با آن راه روید» یعنی: به وسیله آن نور بر صراط راه روید و به درستی به مقصد برسید پس این نور اساس نجات انسان بر صراط است و این همان نوری است که وصف آن در آیه (12): **(يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ)** گذشت. اما ابن کثیر می‌گوید: «مراد نور هدایتی است که به وسیله آن از جهالت و گمراهی نجات پیدا می‌کنند». «و» در آن صورت «برای شما می‌آمزد» آنچه را که گذشته است از گناهان شما «و خداوند آمرزگار مهربان است» یعنی: بسیار با مغفرت و بسیار با رحمت است. پس این فضیلت‌هایی است که امت ما با آنها

بر امت‌های دیگر برتری یافته است و کسی هم که به این امت می‌پیوندد، از این فضیلت‌ها برخوردار می‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده است که: چون آیه **(أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا)** «قصص/54» نازل شد، مؤمنان اهل کتاب بر اصحاب رسول خدا ص فخر فروخته و گفتند: ما از دو پاداش برخوردار هستیم در حالی که شما فقط یک پاداش دارید! پس این سخن اهل کتاب بر اصحاب دشوار آمد، همان بود که خداوند این آیه را نازل کرد و برای اصحاب نیز همانند پاداشهای مؤمنان اهل کتاب، دو پاداش قرار داد و به علاوه نور را نیز بر پاداش ایشان افزود. پس از سبب نزول چنین بر می‌آید که این آیه کریمه مخصوص به امت محمد ص است.

لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (29)

«تا اهل کتاب بدانند» یعنی: ای امت محمد ص! تقوا پیشه کنید و ایمان آورید تا خدای متعال مزد شما را دو چندان بدهد و کسانی از اهل کتاب که تقوا پیشه نکرده و ایمان نیاورده‌اند، بدانند: «که بر چیزی از فضل الله قادر نیستند» همان فضل و بخشایشی که حق تعالی با آن بر مؤمنان به محمد ص تفضل نموده است و نیز بدانند که بر بازداشتن این فضلی که خداوند بدان بر مستحقان آن تفضل و بخشایش نموده است، قادر نیستند «و بدانند که فضل» و از آن جمله، نبوت و علم و تقوی «به دست الله است آن را به هر کس که خواهد می‌دهد» چنان‌که با بخشیدن نعمت والای اسلام، از این فضل بر محمد ص و اصحاب و

امتحان بهره و نصیبی وافرتر از دیگران داد. «لا» در (لئلا يعلم) زائد و برای تأکید است، که قرائت‌های (لیعلم)، (لکی يعلم) و (لأن يعلم) مؤید آن می‌باشد «و الله دارای کرم بسیار است».

ابن جریر در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند: چون آیه (يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ...) نازل شد، اهل کتاب از نزول آن بر مسلمانان حسد ورزیدند پس خداوند آن نازل فرمود: (لئلا يعلم أهل الكتاب...).

﴿سوره مجادله﴾

مدنی است و دارای (22) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «مجادله» این است که با فرموده حق تعالی: **(قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...)** آغاز شده است. این سوره بنا بر قول صحیح، مدنی است. از کلبی نقل شده است که گفت: تمام این سوره در مدینه نازل شد، بجز این فرموده حق تعالی: **(مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...)** که در مکه نازل شد. اما عطا می گوید: «ده آیه اول از آن مدنی و بقیه آن مکی است».

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (1)

«هرآینه خداوند سخن آن زنی را که درباره همسرش با تو مجادله می کرد، شنید» یعنی: اجابت کرد و پذیرفت چنان که در برخاستن از رکوع می گوئیم: «سمع الله لمن حمده» یعنی: خداوند Ψ برای کسی که حمد وی را گفت، اجابت کرد و پذیرفت. تجادلک: یعنی با تو درباره همسرش گفت و گو می کرد «و شکایت می کرد به خداوند» یعنی: غم و نگرانی و شکایت خود را به سوی خداوند Ψ می پراکند، بدان امید که حق تعالی که شنوای شکایت وی است، اندوه و سختی وارده بر وی را برطرف سازد و راه گشایشی به رویش پدید آورد.

عائشه رضی الله عنها در بیان سبب نزول این آیه می گوید: بسیار بزرگ و با برکت است ذاتی که شنوایی او همه چیز را فراگرفته است؛ من سخن خوله دختر ثعلبه را شنیدم آن گاه که از شوهرش نزد رسول اکرم ص شکایت می کرد و درحالی که برخی از آن را از من مخفی می داشت، می گفت: «یا رسول الله! شوهرم اوس بن صامت جوانی ام را خورد، شکمم را برای او پراکندم (یعنی فرزندان بسیاری برای او به دنیا آوردم) تا آن که چون سنم بالا رفت و از بچه آوردن ماندم، اینک از منظهار کرده است. بارخدایا! من به سوی تو شکایت می کنم». عائشه رضی الله عنها می افزاید: پس او پیوسته به بارگاه الهی ناله و زاری می کرد تا آن که جبرئیل U این آیات را فرود آورد. در کتب حدیث آمده است که اوس بن صامت T - از انصار - در خلال یک جنگ لفظی به خوله همسرش گفت: «تو بر من همانند پشت مادرم هستی»¹. اما در دم از گفتن این سخن پشیمان شد و خوله را به سوی خویش فراخواند. ولی خوله سرباز زد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، به من نمی رسی - درحالی که گفתי آنچه را که گفתי - تا آن گاه که خدا Ψ و رسولش ص در این باره حکم کنند. پس نزد رسول خدا ص آمد و ماجرا را به ایشان گفت و اضافه کرد؛ یا رسول الله! اگر برایم در بازگشت به شوهرم رخصتی می یابید، هم دل من و هم دل شوهرم را آرام گردانید و ما را از این پریشانی برهانید. اما رسول اکرم ص فرمودند: «تا کنون درباره تو به چیزی دستور داده نشده ام». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «به نظرم تو بر وی حرام گردیده ای». خوله گفت: اما او نامی

¹ شایان ذکر است که این جمله، صیغه «ظهار» است که یکی از انواع طلاقهای رایج در جاهلیت بود و چون مرد این سخن را به همسرش می گفت، او تا ابد بر وی حرام می شد.

از طلاق نبرد. پس در این باره مکررا با رسول اکرم ص گفت و گو کرد اما چون این سخنان مکرر وی جوابی دلخواه به بار نیاورد، به زاری به پیشگاه خدای متعال چنین نالید: بارخدایا! من نزد تو از حاجتمندی و سختی حال خود شکایت می‌برم. بارخدایا! کودکانی دارم خردسال که اگر آنان را به اوس بپیوندانم ضایع می‌شوند و اگر آنان را به خود بپیوندانم، گرسنه می‌مانند... لذا پی هم سرش را به سوی آسمان بالا می‌کرد و می‌گفت: «اللهم إني أشكو إليك، اللهم فأنزل علي لسان نبيك: بار خدایا! من به سوی تو شکایت می‌برم. بارخدایا! (حل مشکل را) بر زبان نبی خود نازل کن». تا سرانجام در باره وی قرآن نازل شد. آن‌گاه رسول خدا ص بر وی خواندند: **(قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...)**

«و خداوند گفت و گوی شما دو تن را می‌شنود» یعنی: سخنانی را که خوله با رسول اکرم ص در این مورد رد و بدل می‌کردند «هرآینه الله شنوای بیناست» پس هر شنیدنی‌ای را می‌شنود و هر دیدنی‌ای را می‌بیند و از جمله آنچه را که میان پیامبرش و آن زن روی داد. از این آیات دانسته می‌شود که شکوه کردن به سوی خداوند Ψ از غم و اندوه و دل‌تنگی، مفیدترین و مؤثرترین راه درمان است چنان‌که خداوند متعال شکوای خوله را شنید و به دادخواهی وی آمد و انتظار و امیدش را برآورده کرد زیرا خوله به فضل و احسان پروردگارش یقینی واثق داشت.

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ (2)

آن گاه حق تعالی در اجابت دعای خوله، حکمظهار را چنین بیان کرد: «آنان که از شما» مؤمنان «با زنان خودظهار می کنند»ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من همانند پشت مادرم هستی. یعنی در حرمت. و سائر محارم نیز در حکم خود همچون مادرند. پس قصد مرد ازظهار، تشبیه زن یا عضوی ازوی به یکی از محارم نسبی، یا سببی، یا رضاعی خویش به قصد تحریم است که این در دوران جاهلیت از سخت ترین صیغه های طلاق بود. بنابراین، کسی که به زنش چنین سخنی بگوید، به اجماع علماظهار کرده است و خلافی در این نیست. آری! کسانی که با زنان خودظهار می کنند: «آن زنان مادران ایشان نیستند» پس سخنی که شوهران با به کار بردن صیغهظهار به زنانشان می گویند، سخنی است دروغ، حرام و منکر. این تعبیر قرآنی، مفید توییح و سرزنشظهارکنندگان است. «مادرانشان جز کسانی که آنان را زاده اند، نیستند و بی گمان آنان سخنی ناپسند و دروغ می گویند» یعنی: بی گمانظهارکنندگان با گفتن این سخن به همسران خویش، سخنی زشت و ناپسند می گویند که شرع آن را انکار می کند. منکر: هر چیزی است که شرع، عقل و طبع آن را انکار کند و ناپسند بدارد. زور: دروغ و بهتان است زیرا زن در حرمت خود هیچ شباهتی به مادر ندارد. «و هر آینه الله عفوکننده آمرزگار است» عفو: یعنی حق تعالی بسیار بخشاینده و بسیار آمرزنده است؛ آن گاه که پرداخت کفاره را راه نجاتی برایشان از این منکر گردانید. یا آمرزگار است آنچه را که در دوران جاهلیت از آنان در این مورد سر زده بود. شایان ذکر است که ضابطه نزد حنفی ها و مالکی ها در شخصظهارکننده این است کهظهار هر شوهر مسلمان عاقل و بالغی واقع می شود اماظهار ذمی صحت ندارد و حکمی هم بر آن مترتب نمی شود. ولی

ضابطه نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها این است که: هر کس طلاقش صحیح بود،ظهارش نیز صحیح است؛ و آن هر شخص عاقل و بالغی است، اعم از این که مسلمان باشد یا کافر بنابراین، ظاهر شخص ذمی نیز صحت دارد.

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا ذَلِكُمْ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (3)

حکمظهارکننده این است: «و کسانی که با زنان خود ظاهر می‌کنند، سپس از آنچه که گفته‌اند بر می‌گردند» یعنی: به قصد جماع و مقاربت با زن خود که قبلاً بر آن بوده‌اند، برگشته و از قصد تحریم عدول می‌کنند. این برگشت نزد شافعی با نگاه داشتن زنظهارکننده در قید ازدواج به مدت زمانی است که امکان مفارقت برای شوهر در آن مدت وجود دارد، یعنی برگشت وی با طلاق ندادنش پس از ظاهر است. نزد ابوحنیفه: برگشت شوهر، با مباح کردن بهره‌برداری از وی بر خود ولو با نگاه شهوت‌آمیز است. نزد مالک: برگشت شوهر، با عزم نمودن وی بر جماع است. و نزد حسن بصری و امام احمد: برگشت شوهر، با جماع است. «پس آزاد کردن برده‌ای است» یعنی: بر مردانظهارکننده به سبب آنچه که از صیغه ظاهر گفته‌اند؛ آزاد کردن برده‌ای - یعنی کنیز یا غلام مملوکی - واجب است و نیز - نزد جمهور بجز احناف - واجب است که برده آزاد کرده مؤمن باشد؛ «پیش از آن که زن و مرد با همدیگر تماس گیرند» یعنی: پیش از آن که یکی از آنها از دیگری بهره‌برداری جنسی نمایند. مراد از تماس در اینجا - نزد حسن بصری - جماع است اما احناف آن را به هرگونه بهره‌برداری جنسی‌ای تفسیر کرده‌اند. بنابراین، برایظهارکننده جواز

ندارد که با زنظهار کرده خود جماع (مقاربت) یا بهره‌برداری جنسی نماید تا آن گاه که کفاره نمی‌دهد «این» حکم مذکور «به آن اندرز داده می‌شوید» یعنی: به آن امر می‌شوید، یا به وسیله آن از ارتکابظهار بازداشته می‌شوید «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند و بدانید که شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (4)

«پس هر کس که آن را نیافت» یعنی: هر کس در ملک خویش برده‌ای نیافت و به پرداخت قیمت آن نیز قادر نشد، یا برده‌ای نیافت که آن را خریداری کند، مانند زمان حاضر؛ «پس بر وی روزه داشتن دو ماه پی‌درپی است پیش از آن که آن دو با یک‌دیگر تماس گیرند» یعنی: بر شوهر است که دو ماه متوالی روزه بدارد و در خلال آن دو ماه هیچ روزه را نخورد پس اگر بدون عذر روزه را خورد، باید روزه را از سر بگیرد همچنان اگر با زنظهار شده خود در شب یا روز به عمد جماع کرد، باید روزه را از سر بگیرد. شافعی: می‌گوید: اگر در شب جماع کرد، روزه را از سر نگیرد زیرا شب محل روزه نیست اما رأی ابوحنیفه و مالک رحمهما لله خلاف این است. «پس کسی که نتوانست» یعنی: نتوانست دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد؛ به سبب پیری، یا بیماری‌ای مزمن، یا اشتهای مفرط به مقاربت جنسی «پس در آن صورت، باید به اطعام شصت مسکین پردازد» برای هر مسکین نصف صاع¹ از گندم، یا یک صاع از خرما یا جو در نزد احناف

¹ صاع: (2751) گرم است.

و یک مد^۱ از گندم، یا نصف صاع از خرما یا جو در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها. البته پرداخت کفاره قبل از تماس یا بهره‌گیری جنسی است. ظاهر فرموده حق تعالی: **(فَأِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا)** دلیل بر آن است که ناگزیر باید عدد شصت کامل باشد بنابراین، اگر یک مسکین را به مدت شصت روز اطعام کرد - در نزد جمهور - از او پذیرفته نیست اما در نزد احناف اطعام یک نفر در شصت روز نیز جایز و پذیرفته است و هم جایز است که شصت مسکین را به یکباره اطعام کند تا سیر شوند، یا به آنان چیزی بدهد که سیرشان گرداند.

علما بر این امر که پرداخت کفاره ظهار ترتیب دارد، اتفاق نظر دارند. یعنی: در مرتبه اول آزادسازی برده است و در صورت نیافتن برده، روزه گرفتن و در صورت ناتوانی از گرفتن روزه، کفاره آن طعام دادن شصت مسکین است. همچنین فقها اتفاق نظر دارند بر این که اگر کسی قبل از پرداخت کفاره جماع کرد، پروردگارش را نافرمانی کرده و گناه کار شده است ولی بر او کفاره خاصی نیست و باید توبه و استغفار نماید و در عین حال کفاره ظهار بر ذمه وی برقرار می‌ماند و حرمت همسرش نیز بر وی باقی می‌ماند تا کفاره بدهد. خاطر نشان می‌شود که تفصیل احکام ظهار در کتاب‌های فقه آمده است.

«این برای آن است که به الله و پیامبرش منقاد شوید» یعنی: به این احکام حکم کردیم تا به این اوامر و مشروعات خداوند Ψ باور و تصدیق کنید لذا در برابر حدود شرع بایستید و از آن تجاوز نکنید و به ارتکاب ظهار که سخن منکر، دروغ و بهتانی بیش نیست، برنگردید «و این» احکام یاد شده «حدود

^۱ مد: (675) گرم است.

خداوند است» پس از حدود و مرزهایی که او برای شما مقرر و معین کرده است تجاوز نکنید لذا حق تعالی برای شما بیان کرده است که ظهار معصیتی است و اگر مرتکب آن شدید، ادای کفاره آن موجب عفو و مغفرت می شود «و برای کافران» یعنی: برای کسانی که در برابر حدود خداوند Ψ توقف نمی کنند؛ «عذابی دردناک است» هم در دنیا و هم در آخرت.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (5)

«بی گمان کسانی که با خداوند و پیامبرش محاده می کنند ذلیل شدند» مانند ذلت و نگوئساری ای که در روز بدر به مشرکان دست داد، چرا که خدای عزوجل با قتل و اسارت و سرکوب، خوار و ذلیلشان گردانید «چنان که ذلیل شدند کسانی که پیش از آنان بودند» یعنی: به مانند خواری و خفت کفار امت های گذشته که به سبب مخالفت با پیامبران خود، ذلیل و حقیر و بی مقدار شدند. محاده: ستیز، دشمنی و مخالفت و در اصل به معنای ممانعت است، از این جهت به دربان حداد گفته می شود. مکبوت: کسی است که به خواری درافتاده است. «و به راستی آیاتی بینات را فرود آوردیم» درباره کسانی از امت های پیشین که با خدا و رسولش سر ستیز گرفتند. به قولی: مراد از آیات بینات؛ معجزات است «و کافران را عذابی مهین است» مهین: عذابی است که صاحبش را خوار، بی مقدار و ذلیل می گرداند و عزت و اعتبار وی را از بین می برد.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ شَيْءٍ شَهِيدٌ (6)

«روزی که خداوند همگی آنان را یکجا برانگیزد» در یک زمان و بدون استثنا، به گونه‌ای که کسی از آنان باقی نماند که از گور برانگیخته نشده باشد «سپس آنان را از آنچه کرده بودند» در دنیا از اعمال زشت؛ «خبر دهد» با وجود کثرت و اختلاف انواع آن اعمال؛ تا حجت بر آنها تمام گردد و خجالت و شرمساری آنها برملا شود «خداوند آن را در شمار آورده است» یعنی: چیزی از اعمالشان از نزد وی فوت نگردیده است بلکه همه نزد وی معلوم و مشخص است «و اما آنها آن را» یعنی: اعمال خود را «فراموش کرده‌اند» و آن را به یاد نمی‌آورند؛ یا به سبب بسیاری اعمال زشتشان، یا به جهت بی‌اعتنایی و اهمیت ندادنشان به آن پس بناگاه همه این اعمال را حاضر و نوشته شده در نامه‌های اعمال خود می‌یابند «و خداوند بر همه چیز گواه است» یعنی: آگاه و ناظر است پس چیزی بر وی غایب و پنهان نمی‌ماند.

أَمْ تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (7)

«آیا ندیدی» به قلب و عقل خود «که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می‌داند؟» یعنی: آیا ندانستی که علم خداوند Ψ به آنچه که در آسمانها و زمین است، محیط می‌باشد به نحوی که هیچ چیز از آنها بر وی مخفی نمی‌ماند «هیچ رازگویی‌ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست» و با آنان در اطلاع بر این رازگویی مشارکت دارد. نجوی: برگرفته از نحوه است و نحوه: زمینی است بلند و مرتفع. وجه مناسبت این است که

رازگویان در جایی بلند به تنهایی با یکدیگر خلوت می‌کنند تا کسی به رازگویی‌شان گوش فراندهد «و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آنهاست» زیرا حق تعالی با هر کس و هر تعدادی همراه است، چه کم باشند و چه بسیار، او نهان و آشکار همه را می‌داند و هیچ امر مخفی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند «و نه کمتر از این و نه بیشتر» یعنی: کمتر از عدد مذکور، چون یک تن و دو تن و بیشتر از آن؛ مانند شش تن و هفت تن نیست «مگر این که او با آنهاست» پس آنچه را که در میان خود رازگویی می‌کنند، می‌داند و چیزی از رازهایشان بر او مخفی نمی‌ماند؛ «هر جا که باشند» و در هر مکانی از مکانها که قرار داشته باشند «سپس آنان را آگاه می‌کند» یعنی: آنان را خبر می‌دهد «در روز قیامت از آنچه کرده‌اند» پس در قبال آن جزایشان می‌دهد لذا آنها باید بدانند که رازگویی و نجوایشان بر او مخفی نبوده است. البته اعلام و خبر دادن حق تعالی از رازگویی‌های کسانی که در میان هم به بدی نجوی می‌کردند به‌خاطر آن نیز هست که اعلام آن، توبیخ و سرکوبی برایشان و الزام‌آور حجت علیه آنان باشد «بی‌گمان خداوند به هر چیز داناست» به طور یکسان؛ اعم از امور آشکار و امور نهان.

ابن عباس ر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: روزی ربیعہ و حبیب پسران عمرو و صفوان بن امیه با یکدیگر به‌طور خصوصی صحبت می‌کردند پس یکی از آنان به دو تن دیگر گفت: به‌نظر شما آیا خداوند آنچه را که هم‌اکنون ما با یکدیگر می‌گوییم، می‌داند؟ دیگری گفت: او بعضی از آن را می‌داند و بعضی

دیگر را نمی‌داند. سومی گفت: اگر بعضی را بداند پس یقیناً همه آن را می‌داند. همان بود که این آیه نازل شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَمَعَاصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبْنَا اللَّهُ
بِمَا نَقُولُ حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنْسِفُهَا الْمَصِيرُ (8)

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه روایت می‌کند: در میان رسول خدا ص و یهود متارکه‌ای بود اما یهود دست از شیطنت برنداشتند و هرگاه مردی از اصحاب ۱۲ از نزدشان می‌گذشت، می‌نشستند و در میان هم به سرگوشی و رازگویی پرداخته با چشم و ابرو اشارات و کنایاتی رد و بدل می‌کردند تا آن مؤمن گمان کند که آنها درباره قتل وی، یا در امری که ناخوشایند وی است با هم نجوی می‌کنند. بنا به روایتی دیگر: منافقان نیز همین کار را می‌کردند پس رسول اکرم ص آنها را از نجوی نهی کردند اما باز هم آنها از نجوی دست برنداشتند، همان بود که نازل شد: «آیا به سوی کسانی ندیدی که از نجوی نهی شدند، سپس به آنچه که از آن نهی شده‌اند باز می‌گردند و با هم به گناه نجوی می‌کنند» یعنی: به غیبت و آزار دادن مؤمنان و مانند این از گناهان دیگر؛ چون دروغ، ظلم و توطئه علیه مسلمانان «و» با هم راز می‌گویند به «عدوان» یعنی: به سخنانی که تعدی علیه مؤمنان است «و» با هم راز می‌گویند به «نافرمانی از پیامبر» یعنی: به مخالفت با وی «و چون به نزدت آیند بر تو به نحوی درود می‌گویند که خداوند تو را به آن درود نگفته است» یهودیان چون نزد رسول خدا ص می‌آمدند، می‌گفتند: «السام علیک: مرگ بر تو» و ظاهراً

این گونه وانمود می کردند که به پیامبر ص سلام گفته اند در حالی که باطنا مرگ را اراده داشتند. و رسول اکرم ص در پاسخ آنان می گفتند: «وعلیکم: بر خود شما باد».

چنان که در بیان سبب نزول این بخش از آیه کریمه از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: «السام علیک یا ابا القاسم». من در پاسخ آنها گفتم: «السام علیکم و فعل الله بکم: مرگ بر خود شما و خدا شما را بمیراند و نابود کند». رسول اکرم ص فرمودند: ساکت باش ای عائشه! زیرا خداوند متعال بدگویی و بد زبانی را دوست ندارد. گفتم: یا رسول الله! آیا نمی دانید که آنها چه می گویند؟ فرمودند: آیا نمی بینی که سخنان را به خودشان بر می گردانم؟ (و بدون زیاده روی) می گویم: «و علیکم: بر خود شما باد!». آن گاه این بخش از آیه نازل شد.

«و در دلهای خویش» یعنی: در میان خویش «می گویند: چرا به خاطر آنچه می گوئیم خداوند عذابمان نمی کند؟» یعنی: اگر محمد ص به راستی پیامبر بود، باید خداوند Ψ به خاطر اهانت و استخفافی که این سخن ما نسبت به وی در بر دارد، ما را عذاب می کرد. اما آنها غافل از این بودند که خداوند متعال حلیم است پس به تعذیب کسی که خود وی را دشنام دهد تعجیل نمی کند چه رسد به کسی که پیامبرش را دشنام داده است!! به قولی معنی این است: اگر او پیامبر می بود، باید این سخنش در مورد ما که می گوید: «و علیکم: مرگ بر خود شما باد!» اجابت می شد و همین که او این سخن را می گفت، بی درنگ مرگ بر ما فرود می آمد؛ «جهنم آنان را بس است» از روی عذاب، یعنی عذاب جهنم

برایشان از مرگ عاجل و در دم کفایت‌گر است «به آن درآیند پس چه بد سرانجامی است» یعنی: جهنم چه بد بازگشتگاهی است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ
وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (9)

«ای مؤمنان، چون با یک‌دیگر راز می‌گویید باید که به گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر راز نگوید» چنان‌که یهود و منافقان چنین می‌کنند «و در باب نیکوکاری و پرهیزگاری» یعنی: در طاعت و ترک معصیت «راز گوید و از خداوندی که به‌سوی او محشور می‌شوید» برای حساب «پروا کنید» و بدانید که او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (10)

«جز این نیست که نجوی» یعنی: راز گفتن به گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ص «از شیطان است» یعنی: از آرایش‌دهی و وسوسه‌افگنی شیطان است «تا مؤمنان را اندوهگین کند» یعنی: او گفت‌وگوی محرمانه به قصد گناه، تجاوز و نافرمانی از پیامبر ص را به خاطر آن آرایش می‌دهد تا مؤمنان را به اندوه و غم درافکند زیرا چنین رازگویی‌هایی سبب ایجاد این واهمه در آنان می‌شود که چه بسا توطئه‌ای علیه آنان سازمان داده شده و نیرنگی علیه آنان سنجیده می‌شود و رازگویی‌ها در این گونه موارد است «و هیچ زیان رساننده به ایشان نیست» یعنی: شیطان یا رازگویی‌ای که شیطان آن را می‌آراید، به مؤمنان هیچ زیانی

نمی‌رساند «مگر به اذن الله» یعنی: جز به مشیت و علم وی «و مؤمنان باید فقط بر خداوند توکل کنند» یعنی: باید کار خود را به او موکول کرده، تمام شئون خویش را به او سپرده و از شر شیطان به او پناه ببرند و از مخاوفی که شیطان برایشان می‌آراید، پروایی نداشته باشند. در حدیث شریف به روایت بخاری، مسلم و غیر آنان از ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إذا كنتم ثلاثة فلا يتناجی اثنان دون الثالث، فإن ذلك یحزنه: هرگاه شما سه تن بودید پس نباید دو تن جدا از نفر سوم راز گویند زیرا این کار او را اندوهگین می‌سازد». و این از آداب اسلام است. پس هرگاه سه تن در جایی بودند، نباید دو تن از آنان با هم رازگویی کنند تا آن گاه که نفر چهارمی پیدا شود که با آن نفر سوم سخن بگوید چنان‌که ابن عمر^ر چنین می‌کرد. البته همه اعداد در این حکم یکسان است؛ یعنی چهار نفر با هم در حضور شخص پنجمی، یا صد نفر و بیشتر مثلاً در حضور یک تن با هم رازگویی نکنند چرا که این اندوه و نگرانی در مورد آن یک تن تحقق پیدا می‌کند بلکه حزن و اندوه او در حضور جمع بسیاری که با هم مشغول رازگویی‌اند و فقط او را از این جمع تنها می‌گذارند، بسیار بیشتر است. دلیل این‌که رسول اکرم ص فقط از سه تن یاد نمودند این است که عدد سه نخستین عددی است که این معنی در آن متصور می‌باشد اما ظاهر حدیث تمام احوال و تمام زمانها را در بر می‌گیرد و رأی جمهور علما نیز همین است. همچنین یکسان است که رازگویی در امر واجبی باشد، یا در امر مستحب یا در امر مباحی زیرا این معنی در همه آنها وجود پیدا می‌کند.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: منافقان در میان هم رازگویی می‌کردند و این امر مؤمنان را بر سر خشم می‌آورد و برایشان سنگین تمام می‌شد پس خدای عزوجل این آیه را نازل نمود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ
انشُرُوا فَاَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَيْرٌ (11)

قتاده و مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: اصحاب در جای گرفتن به مجلس رسول اکرم ص با همدیگر رقابت می‌کردند و هر یکی از آنان می‌شتافت تا جایگاهش به رسول خدا ص نزدیکتر باشد لذا دستور داده شدند تا برای یک‌دیگر جای باز کنند. به روایتی دیگر: این آیه در روز جمعه نازل شد زیرا گروهی از اهل بدر به مسجد آمدند و جای تنگ بود پس کسی برایشان جای باز نکرد بناچار بر پا ایستادند پس رسول اکرم ص تعدادی را به شمار آنان بر پا ساختند و بدریان را به جایشان نشانند اما این کار بر آن گروه ناخوش آمد، همان بود که نازل شد: «ای مؤمنان! چون به شما گفته شود که گشاده بنشینید پس جای را گشاده کنید» و حسن ادب را با یک‌دیگر رعایت کنید؛ از طریق جای باز کردن در مجلس و عدم تنگ گرفتن جای بر همدیگر «تا خداوند برای شما گشاده کند» یعنی: جای را گشاده کنید تا خداوند Ψ برای شما در بهشت گشایش پدید آورد.

حکم این آیه درباره هر مجلسی که مسلمانان برای خیر و دریافت پاداش الهی در آن اجتماع می‌کنند، عام است؛ خواه آن مجلس، مجلس جهادی و جنگی

باشد، یا مجلس ذکر، یا در نماز جمعه و هر کس جلوتر از دیگران در مکانی سبقت گرفت، به آن مکان ذی‌حقت‌تر است ولی باید برای برادر مسلمان خویش نیز جای باز کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا یقم الرجل من مجلسه ثم یجلس فیه، ولکن تفسحوا وتوسعوا: شخص، شخص دیگری را از محل نشستن وی برنخیزاند تا خود در آن بنشیند ولی جای باز کنید و گشاده دارید».

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این‌که هر کس بر بندگان خدا Ψ درهای خیر و رحمت را بگشاید، خداوند Ψ بر او درهای خیر دنیا و آخرت را می‌گشاید. پس سزاوار نیست که آیه کریمه را فقط به گشاده کردن جای در مجالس مقید و محدود گردانیم بلکه مراد از آن: رساندن خیر برای مسلمان و داخل نمودن سرور و شادی در قلب وی است، از این جهت رسول اکرم ص فرمودند: «ومن یسر علی معسر یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة، والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون أخیه: هر کس بر تنگدستی آسان بگیرد، خدای عزوجل بر او در دنیا و آخرت آسان می‌گیرد و خداوند در یاری بنده خویش است تا آن‌گاه که بنده در یاری برادر مسلمان خود باشد». البته رعایت این ادب خاص، در غرس محبت و حس احترام در دلها نسبت به یک‌دیگر اثر بس شگرفی دارد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص به همانجایی از مجلس می‌نشستند که جای نشستن به آن منتهی می‌شد ولی صدر مجلس از همانجایی آغاز می‌شد که ایشان در آن می‌نشستند و اصحاب Ψ بنابر مراتبی که داشتند، در مجلس آن حضرت ص می‌نشستند پس صدیق τ از جانب راست ایشان می‌نشست، عمر τ از جانب چپ ایشان و پیش روی ایشان هم غالباً عثمان و علی رضی الله عنهما

می‌نشستند؛ زیرا آن دو از کاتبان وحی بودند و رسول اکرم ص آنها را بدان مأمور کرده بودند. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لینى منكم أولوالأحلام والنهى ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم: باید که صاحبان اندیشه و خرد از شما به من نزدیک شوند، سپس کسانی که نزدیک به ایشانند (در خرد و مرتبت) سپس کسانی که نزدیک به ایشانند». این توصیه به خاطر آن بود که: اهل خرد و رأی آنچه را که رسول اکرم ص ارشاد می‌فرمودند درک می‌کردند و می‌فهمیدند به همین جهت تعدادی از افراد را به برخاستن امر کردند تا بدریان به جای آنها بنشینند. یا آنان را بدان جهت به برخاستن امر کردند که آنها در حق بدریان کوتاهی کرده بودند. یا برای آن که بدریان نیز بهره خویش را از علم برگیرند چنان که آن گروه برگرفته‌اند. یا برای تعلیم این ادب که اهل فضل را باید مقدم داشت، از این جهت خداوند متعال می‌فرماید: «و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید» یعنی: اگر از برخی نشسته‌گان در مجلس خواسته شد که از جاهای خود برخیزند تا اهل فضل در دین و اهل علم به خداوند Ψ و دینش در آن بنشینند پس باید که برخیزند. این دستور شامل این نیز می‌شود که اگر صاحب مجلس برای کسانی که در مجلس وی دعوت شده‌اند گفت: برخیزید، لازم است که اجابت کنند. اگر کسی دیگری را مأمور کرد تا زود هنگام به مسجد رفته و برای او جایی بگیرد، یا سجاده‌ای را به این منظور فرستاد، این کار مکروه نیست. کسی که به جایی نشست سپس به خاطر حاجتی از آنجا برخاست و مجدداً به آن برگشت، او به جای خویش سزاوارتر است.

اما فقها درباره این مسئله که آیا ایستادن در جلوی شخص تازه وارد جواز دارد یا خیر؟ اختلاف نظر دارند، بعضی آن را اجازه داده‌اند با استناد به حدیث شریف: «قوموا إلی سیدکم: برای سرورتان برخیزید» که در شأن سعد بن معاذ - به‌هنگام خواستن او از سوی رسول اکرم ص برای داوری در مورد یهودیان بنی‌قریظه - وارد شده است و بعضی آن را با استناد به این حدیث شریف منع کرده‌اند: «من أحب أن يتمثل له الرجال قیاماً فلیتبعوا مقعده من النار: هر کس دوست دارد که مردم برای او به احترام برپا ایستند، باید که به جای نشستن خود از آتش جای گیرد». برخی از فقها هم به تفضیل قایل شده و گفته‌اند: ایستادن در جلو روی کسی که از سفر می‌آید و در جلو روی حاکم در محل ولایتش جواز دارد. اما این که ایستادن در برابر اشخاص را رسم و سنت دائمی خویش بگردانیم؛ درست نیست و این کار از شعار عجم می‌باشد زیرا در نظر باید داشت که کسی از رسول خدا ص نزد اصحابشان Ψ محبوب‌تر نبود اما چون آن حضرت ص به مجلس وارد می‌شدند، اصحاب برایشان پیا نمی‌خواستند زیرا می‌دانستند که رسول اکرم ص از این کار کراهت دارند چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است.

«خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی رفعت می‌دهد» یعنی: خداوند Ψ کسانی از شما را که ایمان و علم داده شده‌اند به درجات عالی‌ای از کرامت در دنیا و پاداش آخرت رفعت می‌دهد؛ با فراهم کردن بهره ایشان در این دو سرا و از جمله این درجات و مراتب، بالا نشانیدن وی در مجالس است. امام احمد و مسلم روایت کرده‌اند که نافع بن عبدالحارث که والی عمر τ در مکه بود، با عمر τ در عسفان ملاقات کرد.

عمر τ به وی گفت: چه کسی را بر اهل وادی جانشین خویش کرده‌ای؟ او پاسخ داد: ابن ابزی را که مردی از بزرگان آزاده شده ما است. عمر τ فرمود: آیا برده آزاد شده‌ای را بر ایشان جانشین کرده‌ای؟ نافع پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین! آخر او قاری کتاب خدا Ψ است، عالم به فرایض است، قاضی است! عمر τ فرمود: آری! راست گفتی! این پیامبر شما ص بود که در این حدیث شریف فرمود: «إن الله ليرفع بهذا الكتاب قوما ويضع به آخرين: بی‌گمان خداوند Ψ قومی را به وسیله این کتاب رفعت می‌دهد و دیگرانی را پست می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «يشفع يوم القيامة ثلاثة: الانبياء، ثم العلماء، ثم الشهداء: در روز قیامت سه گروه شفاعت می‌کنند: انبیا، سپس علما، سپس شهداء». از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: «سليمان U در میان علم و مال و ملک مخیر ساخته شد؛ پس علم را اختیار کرد و به سبب علم؛ مال و ملک هم به وی داده شد».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (12)

«ای مؤمنان! هرگاه با پیامبر راز می‌گویید پس نخست پیش از نجوایتان صدقه‌ای تقدیم دارید» یعنی: چون خواستید با پیامبر ص در امری از امورتان به طور محرمانه سخن بگویید، باید قبل از رازگویی‌تان با وی، صدقه‌ای بدهید. بیضاوی می‌گوید: «در این امر تعظیم و بزرگداشت رسول اکرم ص، بهره و منفعتی برای فقرا، نهی از افراط در سؤال نمودن از رسول خدا ص، ایجاد تمایز میان مخلص و منافق و دوست‌دار آخرت از دوست‌دار دنیا است». «این» تقدیم

صدقه پیش از رازگویی با پیامبر ص «برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است» یعنی: پاک‌کننده‌تر است برای نفسهای شما زیرا طاعت خدای عزوجل در آن می‌باشد «پس اگر نیافتید، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است» یعنی: هر کس از شما چنین صدقه‌ای را نیافت پس در راز گفتنش با پیامبر ص بدون تقدیم صدقه، گناهی بر وی مترتب نیست. خاطرنشان می‌شود که این معنی بر واجب بودن تقدیم صدقه قبل از رازگویی دلالت می‌کند زیرا بخشایش و آمرزش مطرح نمی‌شود مگر به سبب ترک واجب.

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (13)

نقل است که چون خداوند Ψ آیه قبل را نازل کرد، اهل باطل از نجوای خود با پیامبر ص دست برداشتند زیرا آنان پیش از نجوای خود صدقه‌ای تقدیم نمی‌کردند و در عین حال این کار بر اهل ایمان نیز دشوار آمد زیرا بسیاری از ایشان به خاطر ضعف مالی‌ای که داشتند، از رازگویی با رسول خدا ص دست کشیدند، همان بود که خداوند متعال با نزول این آیه حکم قبلی را از مؤمنان برداشت و برایشان تخفیف داد: «آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی را تقدیم دارید؟» یعنی: آیا در صورت تقدیم صدقه از فقر و فاقه ترسیدید، یا از انفاق مال ترسیدید، چراکه از بخشیدن مال کراهت دارید؟ مقاتل می‌گوید: «حکم تقدیم نمودن صدقه قبل از نجوی با پیامبر ص فقط به مدت ده شب جاری بود، سپس منسوخ شد». «حال که نکردید» یعنی: حال که امر به تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر ص را اجرا نکردید، به سبب آن‌که این کار بر شما سنگین

بود؛ «و خداوند هم از شما در گذشت» زیرا به شما در ترک این کار رخصت داد؛ «پس نماز را بر پا دارید و زکات را پردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید» یعنی: اکنون که از سوی شما در تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر ص سنگینی و کندی روی داد پس بر اقامه نماز و دادن زکات و طاعت خدا و رسولش پایداری ورزید «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس باید مراقب احوالتان باشید. این هم وعده و هم تهدید است.

ابن جریر در بیان سبب نزول دو آیه (12 - 13) از ابن عباس ك روایت کرده است که فرمود: مسلمانان در سؤال کردن از رسول اکرم ص زیاده‌روی کردند تا بدانجا که بر آن حضرت ص فشار آمد پس خدای عزوجل خواست تا این بار را از رسول خویش قدری سبک گرداند لذا آیه پیش فرستادن صدقه را نازل کرد و چون این آیه نازل شد، بسیاری از مردم از سؤال کردن دست کشیدند، آن گاه آیه: **(أَشْفَقْتُمْ...)** نازل شد. مقاتل بن حیان می‌گوید: این آیه درباره توانگران نازل شد زیرا آنان در رازگویی با رسول خدا ص زیاده‌روی می‌کردند و بر فقرا در مجالس غلبه نموده و عرصه را برایشان تنگ ساخته بودند تا بدانجا که این نجوهای طولانی ایشان بر رسول خدا ص ناخوش آمد پس خداوند Ψ این آیه را نازل فرمود و به دادن صدقه در هنگام رازگویی امر کرد پس چون تنگدستان چیزی را نیافتند و اهل گشایش و تمکن نیز بخل ورزیدند و این حکم بر اصحاب دشوار آمد، همان بود که آیه رخصت نازل شد. علی بن ابی طالب τ می‌گوید: «در کتاب خداوند متعال آیه‌ای است که قبل از من کسی بدان عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی‌کند؛ و آن آیه: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ...)** است زیرا من فقط یک دینار داشتم پس آن را فروختم و

هرگاه که با رسول اکرم صل راز می گفتم، درهمی از آن را صدقه می دادم تا آن دینار تمام شد، سپس این آیه با آیه بعدی (أَشْفَقْتُمْ...) منسوخ گردید.

أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (14)

«آیا ندیدی» و نگاه نکردی؟ یا معنی این است: به من خبر بده! و این اسلوبی بیانی است که مراد از آن به تعجب افگندن مخاطب می باشد. آری! آیا ندیدی «به سوی کسانی که با قومی دوستی ورزیدند» آنان منافقان بودند و با قومی دوستی ورزیدند «که خداوند بر آنان خشم آورده است» که این غضب شدگان، قوم یهودند «نه از شما هستند و نه از آنان» یعنی: این منافقان نه از شما هستند و نه از یهودیان چنان که در آیه دیگری فرموده است: (مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ): «در میان این و آن مترددند، نه با اینانند و نه با آنان» (نساء / 143). این احتمال نیز وجود دارد که مراد از آنان یهود باشند؛ یعنی ای مؤمنان! نه یهودیان از شما هستند و نه از منافقان پس چرا منافقان با آنان دوستی می ورزند «و بر دروغ سوگند می خورند» یعنی: منافقان به دروغ سوگند می خورند که مسلمانند، یا به دروغ سوگند می خورند که اخبار و رازهای مسلمانان را به یهودیان انتقال نداده اند «و آنان می دانند» یعنی: حال آن که آنان خود بطلان امری را که بر آن سوگند خورده اند می دانند و می دانند که این سوگند دروغ است و حقیقت ندارد.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه درباره عبدالله بن نبتل منافق نازل شد که با رسول خدا صل همنشینی می کرد، آن گاه سخنان ایشان را

به یهودیان می‌برد پس روزی رسول اکرم ص در حجره‌ای از حجره‌های همسرانشان بودند که بناگاه فرمودند: «همینک مردی بر شما وارد می‌شود که قلب وی قلب جبار (طغیانگر متکبر ستمگر) است و با دو چشم شیطان می‌نگرد». در این اثنا عبدالله بن نبیل که چشمان کبودی داشت وارد شد پس رسول خدا ص به او گفتند: «چرا تو و یارانت مرا دشنام می‌دهید؟». اما او سوگند یاد کرد که این کار را نکرده است. ولی رسول اکرم ص گفتند: «تو چنین کرده‌ای». پس از حجره بیرون رفت و یاران خویش را آورد، آنان نیز به خدا سوگند یاد کردند که رسول خدا ص را دشنام نداده‌اند. در این هنگام این آیه کریمه نازل شد.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (15)

«خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده کرده است» به سبب موالات و دوستی‌شان با یهود و سوگند خوردنشان به دروغ «هرآینه بد است آنچه می‌کردند» از اعمال زشت و ننگینی که بر آن خو کرده‌اند.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (16)

«سوگندهایشان را سپر گرفته‌اند» یعنی: این منافقان سوگندهای دروغینی را که بر مسلمان بودن خود می‌خورند، وقایه و سپری برای خونهایشان قرار داده‌اند تا به اتهام کفر کشته نشوند بنابراین، زبانهایشان از بیم کشته شدن ایمان آورده است درحالی که دل‌هایشان مؤمن نیست «پس مردم را از راه الله باز داشتند» یعنی: مردم را از اسلام بازداشتند؛ به سبب دلسرد ساختن و سست نمودن

دیگران از روی آوردن به اسلام، حقیر نشان دادن کاروبار مسلمانان و تضعیف شأن و شوکت ایشان «پس برای آنان است عذابی مهین» یعنی: عذابی خفتبار که خوار و بی‌مقدارشان می‌گرداند.

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
(17)

«هرگز اموال و اولادشان چیزی» ولو اندک «از عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند. این گروه» موصوف به آنچه که ذکر شد «اصحاب دوزخ‌اند» و از آن جدایی و مفارقت ندارند «آنان در آن جاویدانند» نه از آن بیرون آورده می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ
الْكَاذِبُونَ (18)

«روزی که خداوند ایشان را همه یکجا برانگیزد» بی‌آن‌که احدی از آنان بتواند از حساب و کتاب بگریزد «آن گاه به حضور او سوگند می‌خورند چنان‌که برای شما سوگند می‌خورند» یعنی: این منافقان در روز قیامت نیز برای خداوند Ψ سوگند دروغ می‌خورند چنان‌که برای شما در دنیا سوگند می‌خورند پس می‌گویند: سوگند به تو ای خداوند! ای پروردگار ما! که ما در دنیا چنین نکرده‌ایم. این از شدت شقاوت و بدبختی آنان است زیرا در حالی سوگند می‌خورند که حقایق در روز قیامت برملا گشته و همه امور از روی مشاهده، بدیهی و نمایان شده است و هیچ راهی به‌سوی دغل‌بازی نیست «و می‌پندارند

که آنان بر چیزی هستند» یعنی: در آخرت می‌پندارند که با این سوگندهای دروغین نفعی را به سوی خود جلب نموده یا ضرری را از خویشتن دفع می‌کنند چنان‌که در دنیا نیز چنین می‌پنداشتند «آگاه باشید که بی‌گمان آنان دروغگویند» این تأکیدات متنوع که ادوات متعدد تأکید؛ چون: «الا»، «ان» و «هم» بر آن دلالت می‌کند، بیانگر آن است که آنان در دروغ به حد و مرزی رسیده‌اند که از دیگران گوی سبقت را ربوده‌اند.

ابن عباس τ در بیان سبب نزول این آیه کریمه نظیر روایتی را نقل نموده است که در بیان سبب نزول آیه (14) گذشت.

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (19)

«شیطان بر آنان دست یافته است» یعنی: شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و احاطه نموده است «پس از خاطرشان یاد خدا را فراموش ساخته است» در نتیجه، اوامر خداوند Ψ و عمل به طاعات وی را ترک کرده‌اند. و اوج تسلط شیطان بر انسان این است که او را از نماز جماعت برگرداند. در حدیث شریف آمده است: «سه تن در قریه یا صحرائی به سر نمی‌برند که نماز جماعت در میان آنان اقامه نمی‌شود مگر این‌که شیطان بر آنان مسلط شده است. پس بر توست پایبندی به جماعت زیرا گرگ گوسفند جدا افتاده از رمه را می‌خورد». «این گروه حزب شیطانند» یعنی: لشکریان، پیروان و گروه وی‌اند «آگاه باشید که بی‌گمان حزب شیطان زیانکارانند» زیرا آنان بهشت را به دوزخ و هدایت را به گمراهی فروخته‌اند، بر خدای سبحان و پیامبرش دروغ بسته‌اند و سوگندهای

ناروا و دروغین خورده‌اند پس به زودی در دنیا و آخرت زیانکار و بازنده خواهند شد.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (20)

«بی‌گمان کسانی که با خدا و پیامبرش محاده می‌کنند» یعنی: مخالفت و ستیزه می‌کنند به طوری که آنان در حد و مرزی قرار دارند و شریعت و هدایت در حد و مرزی دیگر. معنای محاده با خدا و رسول وی در اول همین سوره نیز گذشت. «این گروه در زمره خوارترین مردم‌اند» یعنی: ستیزه‌گران با خدا و رسول، از جمله کسانی از امت‌های پیشین و پسین‌اند که خداوند Ψ آنان را با ذلت دنیا و خفت و خواری آخرت، خوار و فرومایه گردانیده است.

كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (21)

«خداوند نوشته است» یعنی: در علم سابق و ازلی خود حکم کرده و مقرر داشته و در لوح محفوظ نوشته است «که البته من و پیامبرانم غالب می‌شویم» با حجت و شمشیر و این حکم که عاقبت امر، پیروزی در دنیا و آخرت از آن مؤمنان است، قدری است محکم و امری است مبرم - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. آری! این بشارتی است به پیروز ساختن مؤمنان بر کافران که بارها و بارها محقق شده است چنان‌که خداوند متعال پیامبران گرامی‌ای مانند نوح، هود، صالح، لوط و غیر ایشان از انبیا ﷺ را بر اقوامشان پیروز گردانید و رسول گرامی ما حضرت محمدصل و مؤمنان همراهشان را بر مشرکان جزیره العرب و بر دو دولت بزرگ‌روم و فارس پیروز گردانید «بی‌گمان خداوند قوی عزیز است»

قوی است بر پیروز ساختن دوستانش و غالب است بر دشمنانش پس کسی بر او غلبه نمی‌تواند کرد.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: آن گاه که خداوند Ψ مکه، طایف، خیبر و ماحول آن را برای مؤمنان گشود، ایشان گفتند: امیدواریم که خداوند Ψ ما را بر فارس و روم نیز پیروز گرداند. پس عبدالله بن ابی گفت: آیا می‌پندارید که روم و فارس مانند این چند قریه‌ای است که بر آنها غلبه کرده‌اید؟ به خدا که آنان بیشتر و نیرومندتر از آنند که شما در آنان چنین گمانی را بپرورانید! پس این آیه نازل شد و خداوند متعال از غلبه مؤمنان بر همه کفار و مشرکان و همه معاندان دین خبر داد.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ
أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا
إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (22)

«قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند» و از آنان پشتیبانی و با آنان همیاری کنند «که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند» یعنی: هرچند آن مخالفان و معاندان خدا و رسولش؛ پدران و ... این مؤمنان هم باشند زیرا ایمان انسان، او را از برقرار کردن چنین دوستی و مراوده‌ای با دشمنان خدا Ψ بازداشته و به شدت نهی می‌کند پس رعایت شرایط و ارکان ایمان نیرومندتر از رعایت پیوند پدری،

فرزندى، برادرى و خاندانى است. در حديث شريف قدسى آمده است: «خدای تبارک و تعالى می فرماید: وعزتی لاینال رحمتی من لم یوال أولیائی، وיעاد أعدائی: سوگند به عزت من که به رحمت من نمی رسد کسی که با دوستان من دوستی و ولایت نکند و با دشمنان من دشمنی و عداوت نوزد». همچنین در حدیث شریف به روایت معاذ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «بارخدايا! برای فاجری - و در روایتی دیگر - و نه برای فاسقی - بر من احسان و نعمتی قرار نده که در آن صورت قلبم او را دوست بدارد زیرا در آنچه که به من وحی نموده‌ای، این آیه را یافته‌ام: (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...): قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی یابی که با کسانی دوستی کنند که با خداوند و پیامبرش مخالفت می ورزند ولو آن که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند».

«این گروه» یعنی: کسانی که با مخالفان و معاندان خدا و رسولش دوستی نمی ورزند «الله در دلهای ایشان ایمان را نوشته است» یعنی: ایمان را در دلهایشان پایدار و استوار گردانیده است. به قولی معنی این است: در دلهای ایشان ایمان را قرار داده است. به قولی دیگر معنی این است: ایمان را در دلهایشان گرد آورده و یکجا ساخته است «و ایشان را به روحی از جانب خویش مؤید نموده است» یعنی: ایشان را به نصرتی از جانب خویش بر دشمنانشان در دنیا مؤید کرده است. دلیل این که حق تعالی نصرت و پیروزی خویش برای مؤمنان را «روح» نامید این است که به وسیله همین نصرت کار ایشان رونق می یابد، جان می گیرد و زنده می شود «و ایشان را به بوستانهایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه» و ابدی «در آند

خداوند از ایشان خشنود شد» یعنی: اعمال مبتنی بر توحید خالص و طاعت ایشان را پذیرفت و برایشان آثار رحمت شتابان و بلندمدت خود را سرازیر کرد «و ایشان هم از الله خشنود شدند» یعنی: به آنچه که خداوند Ψ در حال و آینده به ایشان بخشید، شادمان شدند «این گروه حزب الله اند» یعنی: لشکریان اویند که اوامرش را به جا آورده، با دشمنانش می‌جنگند و دوستانش را یاری می‌دهند «آگاه باشید که همانا حزب خدا، ایشانند رستگاران» یعنی: دست‌یافتگان به سعادت دنیا و آخرت.

خلاصه این‌که: خداوند Ψ چهار نعمت را بر ترک دوستی مؤمنان با دشمنان دین مترتب گردانیده است که عبارت است از:

- 1 - پایدار ساختن ایمان مؤمنان در دل‌هایشان.
- 2 - تأیید مؤمنان با نصرتی از جانب خویش.
- 3 - داخل کردنشان به بوستانهای بهشتی.
- 4 - برخوردار کردن ایشان از نعمت عظمای خشنودی خود و شادمان کردن ایشان به موهبت‌های خویش.

ابن ابی حاتم، طبرانی و حاکم در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: پدر ابو عبیده بن جراح τ در روز بدر به دنبال آن بود که پسرش را به قتل رساند اما هر بار که به سویش قصد می‌کرد، ابو عبیده خود را از برابرش کنار می‌کشید و با او به کارزار رویارو نمی‌شد. اما پدرش از قصد خویش دست‌بردار نبود و پی هم به سویش هجوم می‌آورد. ابو عبیده τ که کار را چنین دید، ناگزیر قصد وی کرد و پدرش را به قتل رساند. آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه درباره حاطب بن ابی بلتعہ نازل شد زیرا او (قبل از فتح مکه) قاصدی را

فرستاد تا به مردم مکه خبر دهد که رسول خدا ص قصد حمله به آنان را دارند. به روایتی دیگر: این آیه در شأن ابوبکر صدیق ؓ نازل شد؛ زیرا هنگامی که شنید پدرش رسول اکرم ص را دشنام می‌دهد، پدرش را محکم زد به طوری که او بر زمین افتاد و چون به رسول اکرم ص از این کار وی خبر دادند، آن حضرت ص از وی پرسیدند: آیا به راستی این کار را کردی؟ ابوبکر گفت: به خدای عزوجل سوگند که اگر شمشیر نزدیک من بود، او را به شمشیر می‌زدم.

﴿سوره حشر﴾

مدنی است و دارای (24) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: **(هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ...)** مراد از حشر: گردآوری اولی‌ای است که یهود در آن از مدینه به سوی شام اخراج شدند. این سوره، «سوره بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرنده داستان کوچ دادن یهود بنی‌نضیر از مدینه است. سبب نزول این سوره نیز طایفه بنی‌نضیرند. ابن‌عباس ك، مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول خدا ص به مدینه هجرت کردند، با طایفه بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهد سپردند که با رسول اکرم ص نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس خداوند ﷻ عذاب بی‌برگشت خود را بر آنان فرود آورد و رسول خدا ص آنها را از دژهای استوارشان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به سوی منطقه «اذرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به سوی خیبر رفتند... تا به آخر این داستان که تفصیل آن در این سوره مبارکه می‌آید.

فضیلت آن: ثعالبی درباره فضیلت این سوره از ابن‌عباس ك نقل می‌کند که رسول اکرم ص در این حدیث شریف فرمودند: «من قرأ سورة الحشر لم يبق شيء من الجنة والنار والعرش والكرسى والسموات والأرض والهوام والريح

والسحاب والطير والدواب والشجر والجبال والشمس والقمر والملائكة إلا صلوا عليه واستغفروا فإن مات من يومه أو ليلته مات شهيداً: هر کس سوره حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوهها و خورشید و ماه و فرشتگان، باقی نمی ماند مگر این که بر او درود می گویند و برایش آمرزش می خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت انس τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هر کس آخر سوره حشر: **(لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ ...)** را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس صبح هنگام سه بار بگوید: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، آن گاه سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، خداوند Ψ برای او هفتاد هزار فرشته را موکل می کند تا بر او تا آن گاه که شام می کند، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هر کس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (1)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح گفت» یعنی: حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تقدیس نمود. ملاحظه می کنیم که حق تعالی با ذکر حرف «ما» در تعبیر از تسبیح گویندگان، به تغلیب غیر عقلاء که نسبت به عقلاء در اکثریت اند، توجه داده است «و اوست عزیز» یعنی: قوی و غالب در ملکش؛ «حکیم» است در صنعتش که اشیاء را در موضع مناسب آنها قرار می دهد. این آیه و امثال آن نشان دهنده این حقیقت اند که تمام آنچه در آسمانها و زمین اند،

خدای تبارک و تعالی را به زبان، یا به قلب، یا به زبان حال و قال از هر نقصی تنزیه کرده او را تمجید و تقدیس می‌کنند، برای او درود می‌فرستند و او را به یگانگی می‌خوانند تا به عظمت وی اذعان نموده و در برابر جلال و جبروتش انقیاد نموده باشند.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَّتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا
وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ
الرُّعْبَ يُجْرِبُونَ بِيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (2)

«اوست آن‌که کافران از اهل کتاب را از خانه‌هایشان در نخستین حشر اخراج کرد» آنان طایفه بنی‌نضیر - یعنی گروهی از یهودیان نسل هارون U - بودند که در فتنه‌های بنی‌اسرائیل از سرزمین اصلی خود آواره شده، به مدینه فرود آمدند و در آنجا اقامت گزیدند و آنان در کنار بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع، یکی از سه قبیله بزرگ یهودیان مدینه بودند و همینان بودند که به رسول اکرم ص غدر و خیانت کرده و پس از آن‌که با ایشان عهد بسته بودند، علیه ایشان با مشرکان همداستان شدند، در نتیجه رسول خدا ص آنان را محاصره نمود تا به کوچیدن از مدینه رضایت دادند. شایان ذکر است که حرکت رسول اکرم ص به سوی یهود بنی‌نضیر، در ماه ربیع‌الاول سال چهارم هجری بود. کلبی می‌گوید: بنی‌نضیر نخستین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیره‌العرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان عمر بن خطاب r از آن اخراج شدند پس مراد از حشر اول: گردآوری، اخراج و کوچاندنشان از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن یهودیان خیبر به سوی شام از سوی عمر r در دوران

خلافش می‌باشد. به قولی دیگر: مراد از حشر آخر، گردآوردن تمام مردم به سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

«شما گمان نمی‌کردید که بیرون آیند» یعنی: شما مسلمانان گمان نمی‌کردید که بنی‌نضیر از دیار خود بیرون آیند، به سبب عزت، قدرت، عده و عده‌ای که داشتند زیرا آنها دارای دژها و برج و باروهای مستحکمی بوده و زمین‌ها و نخلستانهای وسیعی داشتند «و خودشان هم گمان می‌کردند که دژهایشان بازدارنده آنان از عقوبت الهی است» یعنی: بنی‌نضیر خود نیز می‌پنداشتند که دژهایشان آنان را از عذاب خداوند Ψ باز می‌دارد «پس الله از جایی بر آنان آمد که گمانش را نمی‌بردند» یعنی: فرمان الهی از جهتی بر آنان آمد که هرگز به خاطرشان نمی‌گذشت و آن این فرمان وی به پیامبرش ص بود که به جنگشان رفته و آنان را بکوچاند در حالی که آنان گمان نمی‌بردند که کار به اینجاها می‌کشد بلکه خود را قوی‌تر و با شوکت‌تر از آن می‌پنداشتند که به چنین عاقبت ننگینی دچار گردند «و در دل‌هایشان رعب افگند» رعب: ترس و هراسی است که دل را آشفته می‌گرداند و آن را از هول و هراس پر می‌کند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «نصرت بالرعب مسيرة شهر: به وسیله رعب به اندازه مسافت یک ماه راه نصرت داده شدم».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: چون مسلمانان در روز احد شکست خوردند، بنی‌نضیر پیمان خود با رسول خدا ص را شکستند و کعب بن اشرف با چهل سوار به مکه رفت و با ابوسفیان هم‌پیمان شد. پس رسول اکرم ص محمد بن مسلمه برادر رضاعی کعب را دستور دادند و او کعب را غفلتاً کشت (و به اصطلاح امروز او را ترور کرد) سپس صبحگاهان رسول خدا ص

بر سر آنان لشکر کشیده و آنان را در حلقه محاصره خویش درآوردند پس آنان با قتل کعب که رئیس‌شان بود مرعوب شده و سرانجام تسلیم شدند.

«خانه‌های خود را به دستهای خود و به دستهای مؤمنان ویران می‌کردند» زیرا هنگامی که به کوچاندن خود یقین حاصل کردند، حسد ورزیدند از این‌که بعد از آنان مسلمانان ساکن منازل و خانه‌هایشان گردند پس آنان خود از داخل دژها به تخریب منازل خویش اقدام کردند و مسلمانان هم از خارج آن. عروه بن زبیر τ می‌گوید: «آن‌گاه که رسول اکرم ص با آنان صلح کردند بر این‌که هر چه را شتر نقل داده بتواند با خود ببرند؛ آنها چوبها و تخته‌هایی را که در اعمار خانه‌های خود به‌کار برده بودند نیز غنیمت شمردند لذا دست به تخریب خانه‌های خویش زدند تا آنها را بار شتران نمایند و مسلمانان هم بقیه آن را ویران کردند». «پس ای صاحبان دیده‌ها! عبرت بگیرید» یعنی: به خود آید و از حال و مال آنان درس عبرت بگیرید و بدانید که خداوند Ψ با کسانی که خیانت کنند و با او ستیزه نمایند، این‌گونه عمل می‌کند.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر حجت بودن قیاس استدلال کرده‌اند زیرا میان مقیاس و مقیاس علیه علت مشترکی وجود دارد که مقتضی تساوی آن دو در حکم می‌باشد. علمای اصول فقه می‌گویند: «اعتبار» یعنی عبور و انتقال از یک چیز به سوی غیر آن، در قیاس متحقق است زیرا قیاس نقل حکم از اصل به سوی فرع آن می‌باشد. همچنین علما به آیه (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ...) بر جواز ویران کردن دیار کفار دشمن، قطع درختان و سوختن کشت و حاصلاتشان در اثنای جنگ به‌روی ضرورت جنگی استدلال کرده‌اند چنان‌که در حدیث شریف به

روایت ابن عمر r آمده است که رسول خدا ص نخلستان بنی نضیر را قطع کرده و کشتزار آنان را سوزاندند.

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (3)

«و اگر نه آن بود که خداوند بر آنان جلای وطن را نوشته بود، بی گمان آنان را در دنیا عذاب می کرد» یعنی: اگر خداوند Ψ بیرون شدن آنان از دیارشان را بر این شیوه ننوشته بود و بر آنان به این کار حکم نکرده بود، بی گمان آنان را در دنیا با کشتن، اسارت و بردگی عذاب و مجازات می کرد چنان که بعد از غزوه خندق در سال پنجم هجری با بنی قریظه چنین کرد و چنان که قبل از آن در سال دوم هجری با مشرکان در غزوه بدر چنین کرد «و برای آنان در آخرت عذاب آتش است» که سخت تر از آن عذابی نیست.

اما چنان که در تاریخ آمده است، سبب تبعید آنان این بود که: رسول خدا ص با ده تن از یاران خود - از جمله ابوبکر، عمر و علی رضی الله عنهم - نزد بنی نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداخت دیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آنها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی عامر بودند که میان آنان و بنی نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی نضیر در ظاهر به رسول اکرم ص وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند. نقل است که آنان بر کشتن رسول خدا ص به دست عمرو بن جحاش بن کعب یهودی همداستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره ای بر آن حضرت ص از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند. شایان ذکر است که رسول اکرم ص در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند پس خداوند Ψ آن حضرت ص را

به وسیله وحی از توطئه آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان بازگشتند. پس بنی نضیر از رسول خدا ص خواستند که آنها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم ص پذیرفتند و بنی نضیر از مدینه کوچیدند. جلاء: خروج دسته جمعی از وطن همراه با خانواده و فرزندان است اما اخراج: گاهی در مورد بیرون کردن یک تن و گاهی در مورد یک جمع به کار می رود و لزوما همراه با خانواده و فرزندان نیست.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (4)

«این» مجازاتی که گریبانگیر یهودیان بنی نضیر شد «به سبب آن است که آنان با خداوند و پیامبرش مخالفت کردند» شاقوا: مخالفت و ستیزه کردند تا بدانجا که گویی آنها در شقی هستند و خدا و رسولش در شقی دیگر؛ و این ستیزه با عدم اطاعتشان از خدا و رسول، پیمان شکنی و گرایش به سوی کفار بود «و هر کس با خداوند مخالفت کند، بی گمان خداوند سخت کیفر است» و ستیزه جویان را در دنیا و آخرت سخت کیفر می دهد.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِیَ الْفَاسِقِينَ (5)

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده اند: بعضی از مسلمانان در نبرد با بنی نضیر شروع به قطع کردن درختان خرمایشان کردند تا آنها را بر سر غیظ آورند. پس بنی نضیر از باب این که اهل کتاب اند گفتند: ای محمد! مگر نه این

است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آنها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روا بودن فسادافگنی در زمین را یافته‌ای؟ پس این سخن بر رسول خدا ص دشوار آمد و مسلمانان نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبادا این کارشان فسادافگنی باشد. همان بود که نازل شد: «آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه‌هایش باقی گذاشتید» و قطع نکردید؛ «پس به اذن الله بود» یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزتمند گرداند «و تا فاسقان را» یعنی: بیرون رفته‌گان از طاعت را که یهودیان هستند «خوار گرداند» و آنان را با قطع نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که بینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموالشان می‌کنند، این بر خشم و غیظشان می‌افزاید. لینه: انواع درختان خرما جز درخت خرما می‌عجوه - است. شایان ذکر است که علما با این آیه بر جواز ویرانسازی دیار کفار و قطع نمودن درختانشان برای افزودن بر خشمشان استدلال کرده‌اند.

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (6)

«و آنچه از فیء که خداوند از آنان عاید گردانید» یعنی: آنچه حق تعالی از اموال کفار، یا از اموال بنی‌نضیر به صورت فیء بر پیامبرش برگردانید «پس شما نه در آن اسبان را به تاخت درآوردید و نه شتران را» ایجاف: به شتاب راندن سوار اسب خویش را است. یعنی: آنچه که خدای عزوجل از اموال بنی‌نضیر به پیامبرش برگردانید، شما مؤمنان برای بدست آوردن آن نه بر اسبی سوار شده‌اید

و نه بر شتری زیرا مؤمنان همه در آن غزوه پیاده رفته بودند و فقط رسول اکرم ص بر شتر سوار بودند. یعنی: نه برای آن رنج و مشقتی برده‌اید و نه در آن با جنگ و کارزاری روبرو شده‌اید بلکه بنی‌نضیر در فاصله دو مایلی مدینه قرار داشتند و شما خیلی راحت رفتید و این نتیجه بدست آمد. از این جهت خدای سبحان اموال بنی‌نضیر را مخصوص پیامبر خویش ص گردانید زیرا آن حضرت ص سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقه سالانه خانواده خود را تأمین و بقیه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنان‌که در روایت عمر بن خطاب ؓ آمده است . فیء: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفار بدون جنگ و خون‌ریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوار شدن بر شتران و یا به صلح گرفته می‌شود - مانند اموال بنی‌نضیر - اما غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می‌شود. بعضی برآند که فیء: املاک غیر منقول است و غنیمت: اموال منقول. «ولیکن خداوند پیامبرانش را بر هر کس که خواهد» از دشمنان خود «مسلط می‌گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست» با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ.

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (7)

«آنچه خداوند به صورت فیء بر پیامبر خود از اموال اهل آبادیها عاید گردانید، پس» آن اموال «از آن خداوند است» و در آنها هر گونه که خواهد، حکم می‌کند «و از آن پیامبر است» شایان ذکر است که سهم پیامبر ص در حیاتشان ملک ایشان می‌باشد و بعد از رحلتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود «و متعلق به خویشاوندان است» یعنی: یه نزدیکان پیامبر ص تعلق دارد؛ و آنها بنی‌هاشم و بنی‌مطلب‌اند زیرا از گرفتن زکات منع شدند پس در عوض برایشان در اموال فیء حقی قرار داده شد «و متعلق به یتیمان است» آنان کودکانی‌اند که قبل از رسیدن به مرحله بلوغ، پدرانشان را از دست داده‌اند «و متعلق به مساکین» و فقراء است «و متعلق به ابن‌السبیل است» یعنی: به مسافرانی که در راه مانده‌اند و توشه راهشان تمام شده است.

این آیه بیانگر وجوه مصارف اموال فیء بعد از بیان این امر است که اموال فیء مخصوص رسول خدا ص است. خاطرنشان می‌شود که این حکمی است عام بر هر آبادی‌ای که رسول اکرم ص و بعد از ایشان مسلمانان تا روز قیامت آن را نه از راه جنگ بلکه به صلح فتح کرده و اسبان و چهارپایان را برای فتح آن به تاخت نمی‌آورند؛ همچون اموال بنی قریظه، بنی نضیر، فدک و خیبر در مدینه و ما حول آن. به قولی: غنایم از شش حصه تقسیم می‌شود و سهم خداوند Ψ صرف آبادانی کعبه و سایر مساجد می‌گردد. به قولی دیگر: اساس تقسیم در غنایم خمس (یک پنجم) است و ذکر خداوند Ψ فقط برای تعظیم و تبرک می‌باشد بنابراین، اموال فیء به پنج قسمت تقسیم می‌شود: سهم خداوند Ψ و سهم پیامبرش ص که در حیاتشان به خودشان اختصاص دارد و بعد از وفاتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود. بعد از سهم رسول خدا ص سهم نزدیکانشان

است و بعد از آن به ترتیب؛ سهم یتیمان، مساکین و در راه ماندگان (ابن السبیل) و چهار قسمت باقی مانده صرف مصالح عمومی مسلمانان می شود. اما نزد امام ابوحنیفه سهم رسول خدا ص بعد از وفاتشان ساقط شده است.

پس نظر فقها درباره اموال فیء اجمالا به نحو ذیل است:

1 - احناف می گویند: غنایم (اموال منقول) چنان که در آیه: (اعلموا انما غنمتم...) «41/انفال» آمده است تقسیم می شود اما حکم فیء (املاک و اراضی غیر منقول) این است که این اموال از آن عامه مسلمانان است و در آن تقسیم بر اساس خمس جاری نمی شود بلکه تمام آن صرف مصالح مسلمانان می شود.

2 - مالکی ها درباره فیء یعنی (املاک غیر منقول) یا (عقارات) برآنند که کار این اموال به زمامدار مسلمانان واگذاشته می شود پس او می تواند آن را مانند غنایم تقسیم نماید، یا همه آن را صرف مصالح عمومی مسلمانان نماید. چنان که عمر بن خطاب رضی الله عنه در سواد عراق و مصر و غیر آن چنین کرد.

3 - شافعی ها برآنند که حکم فیء و غنیمت یکی است و فیء هم در قیاس به غنیمت به پنج سهم تقسیم می شود، یعنی: در آن تقسیم بر اساس خمس جاری می شود.

سپس خداوند متعال علت این تقسیم را این گونه بیان می دارد: «تا در میان توانگران شما دستگردان نباشد» یعنی: به این تقسیم حکم نمودیم تا دست به دست شدن اموال، به توانگران و ثروتمندان شما محدود و محصور نباشد به طوری که در این امر بر فقرا غلبه کنند و اموال را فقط در میان خود معامله و مبادله نمایند. شایان ذکر است که این آیه بنیان گذار قاعده توزیع ثروت و آماده کردن فرصت برای توانگر ساختن تمام مردم و فراهم کردن عرصه برای سیال

ساختن و به جریان انداختن سرمایه در مجاری آن برای کافه ابنای جامعه است و بنابراین، اسلام از تجمع ثروت در دست گروهی اندک و محروم کردن اکثریت از دسترسی به اموال جلوگیری نموده است. پس این تعلیل قرآنی دلالت بر آن دارد که جلوگیری از تجمع و تمرکز مال در دست اغنیا از اهداف نظام اقتصادی اسلام است و از این جهت است که حق تعالی ربا و احتکار را حرام و نظام ارث را مشروع کرده است. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «از این جهت، در عین حال که نظام اسلامی ملکیت فردی را مباح می گرداند اما این نظام به هیچ وجه نظام سرمایه داری نیست زیرا نظام سرمایه داری مطلقاً بدون ربا و احتکار وجود پیدا نمی کند».

«و هر چه پیامبر به شما بدهد، آن را بگیریید و هر چه شما را از آن منع کند پس، از آن باز ایستید» یعنی: آنچه پیامبر ص به شما از مال فیء داد، آن را بگیریید و آنچه که شما را از گرفتن آن بازداشت، از آن دست بردارید و آن را نگیریید. به قولی دیگر معنی آیه چنین است: آنچه که پیامبر ص به شما از امور مربوط به طاعت من داد؛ آن را انجام دهید و از آنچه که شما را در مورد معصیت من بازداشت، از آن بپرهیزید. چنان که اصحابی مانند ابن مسعود و غیر وی Ψ در عمل به نهی رسول اکرم ص از چیزهایی، بر تحریم آنها استدلال کرده اند، همچون تحریم ستردن موی چهره و خالکوبی برای زنان که در سنت ثابت شده است. همچنین بر اساس این حدیث شریف رسول خدا ص: «به کسانی که بعد از من هستند؛ یعنی به ابوبکر و عمر اقتدا کنید» اصحاب بر جواز کشتن زنبور در حال احرام نظر داده اند چرا که عمر τ چنین کرد. در آیه (نساء/80) نیز آمده است: **(مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)**: «هر کس از پیامبر

اطاعت کند، بی‌گمان از خدا اطاعت کرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا ألفین أحدکم متکئا علی أریکتہ، یأتیه امری مما أمرت به أو نهیت عنه، فیقول: لا أدری، ما وجدنا فی کتاب الله اتباعنا: هان! یکی از شما را نیابم که بر تخت خویش تکیه داده است و چون امر من - از آنچه که بدان فرمان داده یا از آن نهی کرده‌ام - به او می‌رسد، می‌گوید: من نمی‌دانم! (و سرم به این حرف‌ها حالی نمی‌شود) آنچه را که در کتاب خدا یافته‌ایم، از آن پیروی می‌کنیم!» (و از خداوند پروا کنید) با به جا آوردن اوامر و ترک نواهی وی؛ «بی‌گمان خداوند سخت کیفر است» بر کسانی که او را نافرمانی کنند.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (8)

بعد از بیان اجمالی مصارف فیء، خداوند متعال حال فقرایی را که مستحق این اموال هستند به تفصیل بیان داشته می‌فرماید: «برای فقیران مهاجرین است» یعنی: اموال فیء از آن چهار گروه یاد شده، یعنی - ذوی القربی، یتیمان، مساکین و ابن السبیل - است که ایشان فقرای مهاجرین‌اند «کسانی که از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند» یعنی: کسانی که به بیرون آمدن از مکه ناچار ساخته شده‌اند و اموالشان نیز به غارت مشرکان رفته است «فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند» با روزی یافتن در دنیا و کسب رضای حق تعالی در آخرت «و خدا و پیامبرش را نصرت می‌دهند» با جهاد علیه کفار «این گروه، ایشانند صادقان» در ایمان و تقوی و جهاد خویش و این گروه‌اند که در

راستی و راستگویی پایدارند زیرا اینان سخن خویش را با عمل راست گردانیده و ایمان و عمل را با هم جمع کرده‌اند.

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (9)

سپس حق تعالی به مدح و ستایش انصار پرداخته و فضل و شرفشان را این‌گونه روشن می‌سازد: «و کسانی که پیش از مهاجران به دار جای گرفته و در ایمان جای پیدا کرده‌اند» یعنی: انصاری که ساکن مدینه بوده و پایبند ایمان شده‌اند؛ «کسانی را که به‌سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند» از این روی به مهاجران احسان کرده و ایشان را در اموال و مسکنهای خویش شریک ساختند و حتی بسیاری از ایشان که بیش از یک زن داشتند، به مهاجران پیشنهاد دادند که حاضرند زنان خود را طلاق دهند تا ایشان بعد از سپری شدن عده‌شان با آنها ازدواج نمایند. مراد از دار؛ دار هجرت است که انصار قبل از مهاجران در آن ساکن بودند و در آن به خدا و رسولش ایمان آوردند «و نسبت به آنچه که به ایشان داده شده است» یعنی: نسبت به آنچه که به مهاجران از اموال فیء داده شده است نه به ایشان؛ «در سینه‌های خود حاجتی نمی‌یابند» یعنی: انصار مدینه از دادن اموال فیء به مهاجران در سینه‌های خود حسد، یا غیظ، یا اندوه و درد و کینه‌ای که موجب ناراحتی قلب شود، نمی‌یابند بلکه دل‌هایشان بدان گوارا و خاطرهایشان بدان خشنود است. شایان ذکر است که مهاجران در خانه‌های انصار به سر می‌بردند پس چون رسول اکرم ص اموال بنی‌نضیر را به غنیمت

گرفتند، انصار را فراخواند و از ایشان در قبال احسان و ایثاری که نسبت به مهاجران کرده‌اند - از فرود آوردن و پذیرفتن ایشان در منازل خویش و شریک کردن ایشان در اموال خویش - تشکر و سپاسگزاری کردند، سپس فرمودند: «اگر دوست دارید، آنچه را که خداوند Ψ بر من از اموال بنی‌نضیر سرازیر کرده است در میان شما و مهاجران تقسیم می‌کنم و مهاجران همچنان در منازلتان ساکن و در اموالتان با شما مشارکت داشته باشند و اگر هم دوست دارید این اموال فیء رابه مهاجران بدهم و ایشان در قبال این از خانه‌هایتان بیرون آیند». پس انصار به تقسیم کردن آن اموال در میان مهاجران راضی شدند و دل‌هایشان بدان گوارا و خشنود شد. «و دیگران را بر خود بر می‌گزینند» یعنی: انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدم می‌گردانند. یثرون: از ایثار است؛ و آن عبارت از مقدم داشتن مصلحت دیگران بر مصلحت خویش در روی‌گردانی از دنیا است. آری! انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدم می‌گردانند؛ «ولو خود نیازمندی داشته باشند» خصاصه: نیازمندی و فقر است «وهر کس از آزمندی نفس خویش نگاهداشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: خداوند Ψ هر کس را از حرص و بخل نفسش در امان داشت و در نتیجه، او آنچه را که شرع شریف بر او از زکات و حقوق دیگر واجب گردانیده است ادا کرد پس یقیناً که به ثنا و ستایش عاجل و ثواب و پاداش آینده نایل شده است اما کسانی که به اموال خویش بخل می‌ورزند و نفس‌هایشان بدان آزمند شده است، از رستگاران نیستند. شح: بخل همراه با حرص و آزمندی است. علما گفته‌اند: بخیل آن است که نه خود می‌خورد و نه به دیگران می‌خوراند و در مقابل، سخی: کسی است که هم خود می‌خورد و هم به دیگران می‌خوراند. اما جواد:

کسی است که خود نمی‌خورد ولی به دیگران می‌خوراند، که انصار مدینه از ایشان بودند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در این دو آیه هر یک از مهاجرین و انصار را به شش وصف موصوف ساخت، که اوصاف مهاجرین عبارت است از:

- 1 - ایشان فقیرند.
- 2 - ایشان مهاجراند.
- 3 - ایشان از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند.
- 4 - ایشان طالب فضل و خشنودی الهی‌اند.
- 5 - ایشان خدا و رسولش را یاری می‌دهند.
- 6 - ایشان در دین خود صادق‌اند، از آن رو که در راه آن همه گونه سختی را تحمل می‌کنند.

اما اوصاف انصار عبارت است از:

- 1 - ایشان ایمان و اخلاصی جای افتاده و راسخ دارند.
- 2 - ایشان با مهاجران محبتی خالصانه می‌ورزند.
- 3 - ایشان به سبب اموال فیء که به مهاجران داده شده است، هیچ حسد و درد و کینه‌ای را در نهاد خود احساس نمی‌کنند.
- 4 - ایشان دیگران را بر خود بر می‌گزینند، هرچند خود نیازمند باشند.
- 5 - خداوند متعال ایشان را از بیماری آزمندی حفظ کرده است.
- 6 - ایشان به آنچه که خواسته‌اند نایل و رستگار می‌شوند.

امام مالک: با همین آیه به تفضیل مدینه بر غیر آن از سرزمین‌ها استدلال کرده و گفته است: مدینه خود به استقبال ایمان و هجرت رفت در حالی که غیر آن از شهرها با شمشیر فتح شد.

بخاری در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره τ روایت کرده است که فرمود: مردی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: یا رسول‌الله! به من گرسنگی و فقر رسیده است. آن حضرت ص نزد همسران خویش فرستادند ولی نزد ایشان چیزی نیافتند، آن‌گاه فرمودند: آیا مردی نیست که امشب او را مهمان کند، خدا بر وی رحم نماید! در این اثنا مردی از انصار بپا ایستاد و گفت: یا رسول‌الله! من او را مهمان می‌کنم. پس او را به خانه‌اش برد و به زنش گفت: این شخص مهمان رسول اکرم ص است لذا چیزی از وی ذخیره نکن و هر چه داری پیش آور. زنش گفت: به خدا که نزد من جز قوت (غذای) کودکان چیز دیگری نیست. مرد گفت: بسیار خوب! چون کودکان غذای خود را خواستند، آنان را به خواب کن آن‌گاه غذا را نزد مهمان می‌بریم و بعدا بیا و چراغ را خاموش کن و خود ما نیز امشب بر شکمهایمان چیزی می‌بندیم تا گرسنگی آزارمان ندهد. پس آن زن چنین کرد. چون صبح شد آن مرد نزد رسول خدا ص آمد و همین‌که رسول اکرم ص او را دیدند، فرمودند: خداوند Ψ را خوش آمد، یا خداوند Ψ از کار فلان مرد و فلان زن خندید. پس نازل شد: **(وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)**. البته در بیان سبب نزول این آیه روایات دیگری نیز به همین معنی آمده است.

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (10)

سپس خداوند متعال قسم سوم از کسانی را که فقرایشان از مال فیء مستحقانند، توصیف می‌نماید و ایشان تابعین به احسانند: «و کسانی که پس از ایشان آمده‌اند» یعنی: کسانی که پس از مهاجران و انصار آمده‌اند و ایشان تابعینی هستند که تا روز قیامت از مهاجران و انصار به نیکویی پیروی کرده و می‌کنند. ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: مردم بر سه پایه قرار دارند: 1- مهاجران. 2- کسانی که به دار هجرت جای گرفته و در ایمن جای پیدا کردند، یعنی انصار. 3- کسانی که بعد از ایشان آمده‌اند. پس بکوش که از این سه منزلت خارج نباشی. آری! این تابعان که نسل در نسل تا روز قیامت می‌آیند؛ «می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که بر ما به ایمان آوردن سبقت کرده‌اند، بیامر» بدین ترتیب خداوند Ψ به ایشان فرمان داد تا برای خود و مهاجران و انصاری که پیش از ایشان در گذشته‌اند، آمرزش بخواهند. این آیه دلالت می‌کند بر این‌که مؤمنان متأخر در هر عصر و نسلی مأمور به این هستند که برای پیشینیان نخست از مهاجران و انصار آمرزش بخواهند.

همچنین آن تابعان پاکروش می‌گویند: «و در دل‌های ما نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، هیچ غلی قرار نده» یعنی: هیچ کینه و غش و بغض و حسدی قرار نده. پس صحابه کرام رضوان‌الله‌علیهم اجمعین در قدم اول در این معنی داخل می‌شوند زیرا ایشان اشرف مؤمنان هستند و نیز از آن جهت که سیاق آیه درباره ایشان است. پس هر کس در قلب خویش نسبت به ایشان غل و غشی می‌یابد، بی‌گمان وسوسه و زخمه‌ای از شیطان به او رسیده و بدون شک - با

دشمنی دوستان خدا Ψ و بهترین‌های امت پیامبرش ص - بهره‌ای وافر از عصیان خداوند متعال بر او پنجه افکنده است پس چنین کسی در اموال فیء حقی ندارد. همچنین است کسی که اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین را سب و لعن کند، یا به ایشان آزاری برساند، یا بخواهد که از قدر و منزلت ایشان بکاهد. پس هر کس صحابه رسول خدا ص را لعن و دشنام می‌گوید، فاسق است و چنین کسی از ادب اسلام و اخلاق آن به دور، از روح دین و صفای آن مهجور و مبتدع و گمراه می‌باشد زیرا قرآن کریم به آمرزش‌خواهی برای اصحاب امر کرده و از کینه و حسدورزی بر مردان و زنان مؤمن نهی نموده است.

ابن جریر از مالک بن اوس τ روایت کرده است که گفت: «عمر بن خطاب τ آیه: **(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ...)** را خواند تا به **(عَلِيمٌ حَكِيمٌ)** (توبه/60) رسید، آن گاه فرمود: این صدقات برای این گروه است: **(وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى...)** «انفال/41». سپس فرمود: این غنایم هم برای این گروه است: **(مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ...)** تا رسید به **(لِلْفُقَرَاءِ... وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ... وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ)**. آن گاه فرمود: لذا این فیء شامل عموم مسلمین است و همه ایشان را در بر گرفته است و هیچ یک از مسلمانان نیست مگر این که برای او در آن حقی است». امام رازی می‌گوید: «بدان که این آیات در بر گیرنده تمام مسلمین است زیرا مسلمانان از این سه گروه خارج نیستند؛ یا مهاجرند، یا انصار، یا هم کسانی اند که بعد از ایشان آمده‌اند. سپس اضافه می‌کند: هر کس که سابقان، یعنی مهاجران و انصار را به دعا و رحمت یاد نکند

بلکه از ایشان به بدی یاد نماید، او بر اساس نص آیه از اقسام مؤمنان خارج است».

أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ
مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (11)

«آیا به سوی کسانی ندیدی که نفاق ورزیدند» یعنی: در ظاهر به اسلام تظاهر نموده ولی در باطن کفر ورزیدند. در بیان سبب نزول آمده است که مراد عبدالله بن ابی و یارانش بودند که به یهودیان بنی نضیر بدین مضمون پیغام فرستادند: پایداری ورزید و از خود دفاع کنید زیرا ما شما را رها و تسلیم نمی‌کنیم، اگر مسلمانان با شما جنگیدند، دوشادوشتان می‌جنگیم و اگر شما را بیرون راندند، با شما بیرون رفته و تن به تبعید می‌دهیم! پس یهود چشم انتظار تحقق این وعده بودند؛ اما منافقان به وعده خود وفا نکرده و آنها را هیچ یاری ندادند، از سوی دیگر خداوند Ψ در دل‌های یهودیان رعب و وحشت افکند و از رسول اکرم ص خواستند که آنان را از مدینه بکوچاند و از ریختن خون‌هایشان دست بردارد. و رسول خدا ص نیز چنین کردند. سرانجام امر این بود که آنها خانه‌های خود را ویران کرده، آن را بر پشت شترانشان نهاده به راه افتادند و به سوی خیبر کوچیدند و جمعی هم به سوی شام رفتند. آری! این منافقان «به آن برادران خود از اهل کتاب که کفر ورزیدند می‌گویند: اگر شما بیرون رانده شوید، البته ما نیز همراه شما بیرون می‌آییم» مراد از این برادری، برادری در کفر، یا دوستی و رفاقت است. لام «لئن» در هر چهار جا از این آیه برای قسم است. یعنی: سوگند به خدا که اگر شما از مدینه بیرون رانده شوید، ما هم با شما بیرون می‌رویم «و

در شما» یعنی: درباره شما و به زیانتان «هیچ کس را» از آنان که می‌خواهند تا ما را از بیرون آمدن با شما باز دارند «هرگز اطاعت نمی‌کنیم» هرچند زمان به درازا کشد. یعنی: از امر پیامبر و کسی از مؤمنان در جنگیدن با شما اطاعت نمی‌کنیم و فرمان هیچ کس را در خوارسازی و حقارتتان نمی‌شنویم «و اگر با شما کارزار شود، حتما شما را یاری خواهیم کرد» علیه مسلمانان. سپس خدای سبحان آنان را تکذیب نموده و می‌فرماید: «و خداوند گواهی می‌دهد که البته آنان دروغگو هستند» در آنچه که به یهودیان از بیرون شدن با آنان و یاری دادنشان وعده داده‌اند.

لَيْنَ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَيْنَ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَيْنَ نَصَرُوهُمْ لَيُولَّيْنَ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ (12)

«اگر آنان بیرون رانده شوند، آنها همراهشان بیرون نمی‌روند و اگر با آنان کارزار شود، آنان را یاری نمی‌دهند» پس منافقان در وعده‌های آن چنانی خود، به یهودیان دروغ گفته‌اند. شایان ذکر است که این پیشگویی قرآن در قضیه بنی‌نضیر ثابت شد زیرا منافقان نه با بنی‌نضیر که از مدینه بیرون رانده شدند، بیرون رفتند، نه جلای وطن اختیار کردند و نه کسانی از یهودیان را که مورد کارزار قرار گرفتند (یعنی بنی‌قریظه و اهل خیبر را) یاری دادند؛ و این خود دلیل صحت نبوت و اعجاز قرآن است «و اگر به فرض اهل کتاب را یاری دهند، البته پشت کنند» منافقان به هزیمت «سپس» بعد از آن «یاری نیابند» بلکه خدای عزوجل خوار و ذلیل‌شان می‌گرداند و نفاقشان هیچ به دردشان

نمی خورد. یا معنی این است: البته پشت کنند یهودیان به هزیمت، سپس یاری دادن منافقان هیچ به کارشان نمی آید.

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (13)

«بیشک شما در دل‌هایشان نسبت به خداوند هراس انگیزترید» یعنی: ای جماعت مسلمانان! بیشک شما در دل‌های منافقان یا در دل‌های یهودیان، نسبت به خداوند Ψ هراس انگیزتر و خوفناکترید «این به سبب آن است که آنان قومی هستند که نمی فهمند» و خداوند Ψ و عظمت وی را نمی شناسند تا از وی چنان که باید بترسند پس اگر آنان دارای فهم می بودند، باید می دانستند که این خدای سبحان است که شما را بر آنان مسلط نموده است پس در حقیقت او سزاوار آن است که از وی پروا شود، نه شما.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي فُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقَلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (14)

یهودیان «همگی با شما به صورت دسته جمعی» در صف کارزار «جنگ نمی کنند جز در میان قریه‌هایی که دارای استحکامات است» یعنی: در دژها، خانه‌ها، شهرک‌ها و کوچه‌های محصور به دروازه‌های بزرگ «یا از پشت دیوارها» که به سبب جبن و هراس، آنها را سپر خود قرار می دهند. امروزه نیز ما این روش یهودیان را در جنگ‌های خیابانی داخل فلسطین و رخداد‌های انتفاضه «الأقصى» لمس می کنیم و می بینیم که یهودیان یا در پناه سپر مستحکمی از زره، یا از پشت دیوارها و استحکامات شهرک‌های یهودی نشین داخل اراضی اشغالی، بر مسلمانان فاقد سلاح که فقط با پرتاب سنگ مقاومت می کنند، آتش

می‌گشایند. پس هر کس برنامه‌های جنگی یهود در عصر حاضر را که بر پایه ایجاد استحکامات نیرومند طراحی شده است بشناسد، در می‌یابد که این قرآن از بارگاه پروردگار بزرگی است که علم وی بر همه چیز احاطه کرده است.

«ستیز و صلابتشان در میان خودشان سخت است» یعنی: یهودیان برخی بر برخی دیگر سخت سنگدل و درشتخوی‌اند، دل‌هایشان علیه همدیگر درهم و برهم است و نیت‌هایشان متضاد و متعارض «آنان را همه یکجا مجتمع شده می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است» یعنی: اجتماع و اتحاد آنان فقط در ظاهر امر است ولی باطنا دل‌هایشان با هم در ستیز و مخالفت قرار دارد، آرایش‌شان مختلف، گواهی‌هایشان مختلف، خواسته‌ها و مرام‌هایشان مختلف و با هم متعارض است «این» پراکندگی و تفرق «به سبب آن است که آنها قومی هستند که در نمی‌یابند» و نابخردند زیرا اگر خرد می‌داشتند و حقیقت را در می‌یافتند، باید متحدانه بی‌هیچ اختلافی از حق پیروی می‌کردند.

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهِمْ وَهُمْ عَدَابٌ أَلِيمٌ (15)

«درست مانند همان کسانی که پیش از آنان بودند» یعنی: داستان‌شان مانند داستان کفار مشرکی است که پیش از آنان به سر می‌بردند «آنها در همین نزدیکی وبال امر خویش را چشیدند» یعنی: آنها همین چند وقت قبل فرجام بد کفر خود را در دنیا با کشته شدن در روز بدر چشیدند. خاطر نشان می‌شود که غزوه بدر شش ماه قبل از غزوه بنی‌نضیر اتفاق افتاد. یا مراد از این واقعه نزدیک، کوچاندن بنی‌قینقاع از خود یهود است که رسول خدا ص قبل از واقعه

بنی‌نضیر آنان را از دیارشان بیرون راندند «و برایشان عذابی است دردناک» در آخرت بجز این عذاب دنیا.

**كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ
الْعَالَمِينَ (16)**

«مثل آنان مانند حکایت شیطان است، چون به انسان گفت: کافر شو» یعنی: داستان منافقان در عدم یاریگری و عدم پایمردی با شرکا و همپیمانانشان از اهل کتاب، مانند داستان شیطان با انسان است که کفر را در نگاه وی آراست و او را به کفر واداشت و به کفربرانگیخت همانند برانگیختن امر مأمور را «پس چون کافر شد، گفت: همانا من از تو بیزارم» یعنی: چون انسان فریب شیطان را خورد و به پیروی و فرمانبرداری از وی کافر شد، شیطان به او گفت: من از تو بیزار و برکنارم. این برخورد از سوی شیطان در روز قیامت روی می‌دهد «همانا من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم» یعنی شیطان می‌افزاید: من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم و ای انسان گمراه! از تو تبری می‌جویم.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (17)

«پس سرانجام، کار آن دو چنین شد که هر دو در آتش جهنم‌اند» یعنی: عاقبت کار شیطان و آن انسان کافر این می‌شود که هر دو به دوزخ می‌پیوندند. از سیاق چنین برمی‌آید که آیه کریمه، کفار و منافقان همه را در بر می‌گیرد «جاودان درآند و این است جزای ستمکاران» یعنی: جزای ستمکاران مشرک جاودانه‌گی در آتش دوزخ است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
(18)

«ای مؤمنان! از خداوند بترسید» یعنی: از عذاب وی بترسید؛ با انجام دادن اوامر و ترک نواهی وی «و باید هر شخص بنگرد که چه چیز برای فردا پیش فرستاده است» یعنی: باید هر شخص تأمل کند که چه اعمالی را برای روز قیامت پیش فرستاده است. روز قیامت را روز فردا نامید، به سبب نزدیکی و تحقق وقوع آن. تنکیر «غد» برای بزرگ نمودن کار قیامت است، گویی فرمود: برای فردایی عمل نیک پیش فرستید که از بس بزرگ و هولناک است، کنه و حقیقت آن شناخته نمی‌شود «و از الله بترسید» تکرار آن برای تأکید است «بی‌گمان خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» و هیچ چیز از اعمال و احوالتان بر او پنهان نمی‌ماند پس قطعاً او جزا دهنده شما در برابر اعمالتان می‌باشد.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (19)

«و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند» یعنی: فرمانهای او را ترک کردند، یا از او نترسیدند «پس خداوند تدبیر حالشان را از خاطرشان فراموش گردانید» یعنی: به سبب این‌که خدا Ψ را در آسوده حالی و نعمت فراموش کردند، او نیز آنان را در سختی‌ها دچار خودفراموشی گردانید که نتوانند به تیمار خود پرداخته و به خود خیری برسانند زیرا جزا از جنس عمل است «این گروه، آنانند فاسقان» یعنی: بیرون‌رفته‌گان از دایره طاعت خداوند Ψ .

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (20)

«اهل دوزخ و اهل بهشت برابر نیستند» در مرتبه خود؛ «اهل بهشت ایشانند رستگاران» یعنی: دست یافتگان به هر مطلوبی و نجات یافتگان از هر شر و هر امر ناخوش آیندی.

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (21)

«اگر این قرآن را بر کوهی فرود می‌آوردیم، یقیناً آن کوه را از بیم خدا فروتن و از هم‌پاشیده می‌دیدیم» یعنی: شأن و اعجاز عظیم و بلاغت و احاطه قرآن بر پندها و اندرزهایی که دلها برای آن نرم می‌شود تا بدانجاست که اگر قرآن بر کوهی از کوه‌ها نازل می‌شد، یقیناً آن کوه را - به رغم محکمی، صلابت و ضخامت جرم آن - از ترس خدا Ψ درهم شکافته، از هم پاشیده و از عذاب خدا Ψ و بیم وی هراسان و ترسان می‌دیدیم پس ای انسان غافل! تو را چه شده است که با وجود فهم قرآن و امکان تدبر در آن، به اندازه‌ای سنگدل هستی که از برابر پیامهای قرآن بی‌تفاوت می‌گذری (و این مثلها را برای مردم می‌زنیم تا آنان بیندیشند) در آنچه که اندیشیدن بر آنان واجب است، باشد که از این موعظه‌ها و اندرزها اثر پذیرفته و از این هشدارها به خود آیند. همچنین خداوند Ψ در آیه (31) از سوره «رعد» فرموده است: (وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى): «و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می‌آمد و زمین می‌شکافت یا مردگان با آن به سخن در می‌آمدند (بدون شک آن همین قرآن بود)».

در حدیث شریف متواتر آمده است: قبل از آن‌که برای رسول اکرم ص منبر ساخته شود، ایشان در هنگام ایراد خطبه در کنار ستون چوبی‌ای از ستونهای مسجد می‌ایستادند پس چون اولین بار منبر نهاده شد و رسول خدا ص آمدند که برفراز آن خطبه ایراد کنند، از برابر آن ستون گذشتند در این اثنا از آن ستون ناله‌ای زار برخاست و چنان فغان و مویه می‌کرد که کودک فغان و ناله می‌کند آن‌گاه که بخواهند او را آرام کنند. فغان و ناله آن ستون بدین سبب بود که او قبلاً مهماندار رسول خدا ص و شنیدار ذکر و وحی الهی بود و اکنون از این فیض محروم می‌شد.

مراد آیه کریمه، خبر دادن از قساوت دل‌های این گروه از کفار و درستی طبایعشان و توبیخ و سرزنش انسان بر عدم خشوع و نیایش در هنگام تلاوت قرآن است، گویی حق تعالی به آنان چنین خطاب می‌کند: ای انسانها! به خود آییند زیرا اگر کوه‌ها امکان شنیدن و فهم کلام الهی را پیدا کنند، از خشیت وی در هم می‌پاشند پس شما را چه شده است و چه قدر سنگدل و گرانجانید که از آیات قرآن به خود نمی‌آییند در حالی که هم می‌شنوید و هم می‌فهمید؟!

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (22)

«اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، دانای نهان و آشکار است»
یعنی: دانای چیزهایی از عوالم غیر مرئی و نامحسوس می‌باشد که از احساس انسان غایب و ناپیداست و نیز دانای چیزهای آشکار و پیدا از عوالم محسوس و مشاهده شده است. غیب را بر شهادت مقدم گردانید زیرا غیب در وجود خود

متقدم و شهادت متأخر است «اوست بخشاینده مهربان» پس هر کس از چنین اوصافی برخوردار باشد، شایسته آن است که از وی پروا داشته شود.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (23)

«اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست» این جمله را برای تأکید و تثبیت معنی تکرار نمود «ملک قدوس» است. یعنی: مالک و متصرف تمام اشیاء بوده، از هر عیبی پاک و از هر نقصی منزّه است «سلام» است. یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقص و عیبی سالم است. یا ذاتی است که خلق از ظلم و ستم وی به سلامت اند «مؤمن» است. یعنی: ذاتی است که بندگانش را از ظلم ایمن ساخته و بخشاینده امن و آرامش است. یا معنی این است: او تصدیق کننده پیامبرانش هست با بخشیدن معجزات به ایشان و تصدیق کننده مؤمنان است با پاداشی که به ایشان وعده داده است «مهیمن» است. یعنی: بر بندگان خود و بر اعمالشان گواه و برآنان ناظر است «عزیز» است. یعنی: قاهر غالب شکست ناپذیر است «جبار» است. جبروت خداوند Ψ ، عظمت وی است. به قولی جبار: کسی است که سطوت و غلبه او را کسی تاب آورده نمی تواند «متکبر است» یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقصی تکبر ورزیده و از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست، بزرگی و برتری جسته است. خاطر نشان می شود که کبر در صفات خداوند Ψ مدح و در صفات مخلوقات ذم است چنان که در حدیث شریف قدسی آمده است: «العظمة إزاری، والكبرياء ردائي، فمن نازعني واحدا منهما عذبتة: عظمت ازار من است و کبریا ردای من پس هر کس با من در یکی از آنها

کشمکش کند، او را عذاب می‌کنم». «پاک است خداوند از آنچه» مشرکان «برای او شریک می‌انگارند» از زن و فرزند و غیره پس احدی از خلقش در چیزی از صفات الوهیت و ربوبیت با وی مشارکت ندارد.

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (24)

«اوست الله خالق» یعنی: آفریننده اشیاء است به اندازه و مقدار متناسب آنها به مقتضای اراده و مشیت خویش «باری» است. یعنی: نوپدید آورنده، مخترع و ایجادگر اشیاء است «مصور» است. یعنی: ایجادگر صورتهای به اشکال و هیأت‌های مختلفه است «او راست اسماء حسنی» بیان اسماء حسنی الهی در سوره «اعراف/180» گذشت و در پایان این آیه نیز مجدداً به نقل روایاتی در باب آنها می‌پردازیم «آنچه در آسمانها و زمین است برای او تسبیح می‌گوید» یعنی: هرچه در آسمانها و زمین است، به زبان حال یا قال به پاکی و تنزیه خداوند Ψ نطق می‌کند «و اوست عزیز» یعنی: ذاتی که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر او غالب نمی‌شود «حکیم» است در همه اموری که به آن حکم می‌کند. در حدیث شریف به روایت ترمذی از ابوهریره τ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «همانا برای خداوند متعال نودونه اسم است - صد اسم بجز یکی - پس هر کس آنها را برشمارد، به بهشت داخل می‌شود و حق تعالی فرد است و عدد فرد را دوست دارد، اوست الله که معبودی جز او نیست، رحمن و رحیم و ملک و قدوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و متکبر و خالق و بارئ و مصور و غفار و قهار... است» و نود و نه اسم حق تعالی را تا به آخر برشمرند.

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که گفت: از محبوبم ابوالقاسم رسول خدا ψ راجع به اسم اعظم خداوند Ψ سؤال کردم، فرمودند: «ای اباهریره، بر توست خواندن آخر سوره حشر. آن را بسیار بخوان». ابوهریره می‌گوید: بار دیگر این سؤال را تکرار کردم و آن حضرت ψ عین این جواب را بر من تکرار فرمودند. باز هم آن را تکرار کردم و بار دیگر آن را بر من تکرار فرمودند. همچنین در حدیث شریف به روایت مالک بن انس τ آمده است که رسول اکرم ψ فرمودند: «هر کس سوره حشر را بخواند، خداوند گناهان متقدم و متأخر وی را می‌آمرزد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أصاب عبدا هم ولا حزن فدعا بهذا الدعاء إلا أذهب الله همه وحزنه وأبدله مكانه فرجا: هیچ نگرانی و اندوهی به بنده‌ای نمی‌رسد که آن‌گاه به این دعا (یعنی به اسمای حسنی الهی) دعا کند مگر این‌که خداوند غم و اندوه وی را از بین برده و به جای آن به وی گشایشی را عوض می‌دهد». همچنین براء τ از علی τ روایت می‌کند که فرمود: «ای براء! چون خواستی که خدای متعال را با اسم اعظمش بخوانی پس ده آیه اول سوره (حدید) و نیز آخر سوره (حشر) را بخوان، سپس بگو: ای آن‌که تو این‌چنین هستی و کسی غیر از تو بر این اسما و اوصاف نیست، از تو می‌خواهم که برای من چنین و چنان کنی (یعنی حاجت خود را مطرح کن). ای براء! به خدای متعال سوگند می‌خورم که در آن صورت اگر علیه من هم دعا کنی، به زمین فروبرده خواهم شد». دیلمی از علی و ابن مسعود رضی الله عنهما روایت می‌کند که فرموده حق تعالی **(لَوْ أَنزَلْنَا)** تا آخر سوره، دعای درد سر است.

(سوره ممتحنه)

مدنی است و دارای (13) آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به «ممتحنه» به کسر حاء، به سبب اضافه شدن مجازی فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیه (10) خواهد آمد. یا «ممتحنه» به کسر حاء وصف سوره است چنانکه در وصف سوره برائه، «فاضحه» یعنی سوره «رسواگر» آمده است. و «ممتحنه» به فتح حاء نیز خوانده شده است که بنابراین قرائت، فعل امتحان به سوی آن زنی اضافه شد حقیقی یافته که آیه (10) درباره وی نازل شده است و او ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط زن عبدالرحمن بن عوف τ بود.

صاحب «فی ظلال القرآن» می گوید: «این سوره حلقه‌ای در سلسله تربیت ایمانی و تنظیم اجتماعی جامعه مدنی است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (1)

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید» دشمن خدا Ψ کسی است که به او کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتابهای او آمده است، ایمان نیاورده باشد و دشمن مؤمنان کسی است که به ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری داده است، مانند کفار

مکه در گذشته و کفار ملحد مادی در عصر ما. عدو: بر مفرد و جمع هر دو اطلاق می‌شود.

بخاری، مسلم و بقیه ائمه حدیث در بیان سبب نزول این آیات از علی[ؓ] روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا ص من، زبیر و مقداد بن اسود را مأموریت داده و فرمودند: «بروید تا به باغ خاخ^۱ برسید پس در آن باغ زنی را می‌یابید که سوار هودج است و با او نامه‌ای است، آن نامه را از وی گرفته و نزد من آورید». ما به راه افتادیم تا به آن باغ رسیدیم، بناگاه دیدیم که همان زن در آنجاست پس به او گفتیم: نامه را بیرون آور. گفت: با من نامه‌ای نیست. گفتیم: یا نامه را بیرون می‌آوری، یا لباس را از تنت بیرون کرده و بازرسی‌ات می‌کنیم. پس نامه را از میان بافته موی خویش بیرون آورد. پس نامه را گرفتیم و نزد رسول اکرم ص آوردیم. بناگاه دیدیم که آن نامه از حاطب بن ابی بلتعنه[ؓ] است که به سوی گروهی از مشرکان مکه فرستاده تا آنان را از برخی اسرار رسول خدا ص آگاه کند. رسول اکرم ص حاطب را احضار کرده و به او فرمودند: «ای حاطب! این چیست؟». حاطب گفت: یا رسول‌الله! در داوری علیه من شتاب نکنید؛ حقیقت این است که من مردی بودم نه از خود قریش بلکه پیوست شده به آن؛ ولی کسانی از مهاجران که با شما هستند، در مکه قرابت‌هایی دارند که خانواده‌ها و اموال خویش را به وسیله آنها حمایت می‌کنند لذا من نیز در این اندیشه افتادم که اگر با قریش قرابت نسبی‌ای ندارم، حداقل برای آنها خیری رسانده و خدمتی کرده باشم تا به وسیله آن از نزدیکانم حمایت کنند پس من این کار را به سبب

^۱ جایی است میان مکه و مدینه در فاصله دوازده مایلی مدینه.

کفر و ارتداد از دین خویش انجام نداده‌ام و نه از روی این امر که به کفر راضی باشم! رسول خدا ص فرمودند: «حاطب راست گفت». آن گاه این آیه درباره وی نازل شد. خاطرنشان می‌شود که چون رسول اکرم ص در سال هشتم هجری برای فتح مکه آمادگی گرفتند، حاطب خواست تا این خبر را به قریش برساند پس جبرئیل ۷ فرود آمد و رسول خدا ص را از این ماجرا آگاه کرد.

«به‌سوی آنان پیغام دوستی را می‌افکنید» یعنی: به کفار خیرخواهی کرده و به سبب دوستی‌ای که میان شما و آنان هست، اخبار رسول اکرم ص را به آنان می‌رسانید و به آنان نامه می‌نویسید؛ «و حال آن‌که آنان به حقی که برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند» یعنی: آنها به خدا و رسولش و آنچه که به شما از قرآن و هدایت الهی آمده است، کفر ورزیده‌اند و از مظاهر کفرشان این است که: «پیامبر و شما را نیز بیرون می‌کنند» یعنی: پیامبر ص و شما را از مکه آواره کرده‌اند، به سبب کفر و انکارشان از حقی که برایتان آمده است پس چگونه با آنان دوستی و مهربانی می‌کنید؟ «برای آن‌که ایمان آوردید به الله پروردگار خویش» یعنی: شما را به خاطر ایمانتان، یا به خاطر نفرت و کراهت از ایمان آوردنتان، بیرون رانده‌اند «اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من از وطن خود بیرون آمده‌اید» یعنی: اگر شما چنین هستید پس چرا دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی می‌گیرید؟ «پنهانی به‌سوی آنان دوستی می‌ورزید» یعنی: اخبار مسلمانان را پنهانی به کفار می‌فرستید، به سبب دوستی با آنان «و من به آنچه پنهان می‌کنید و آنچه آشکار می‌کنید دانانترم» یعنی: من از هر کس دیگر به کارهای پنهان و آشکار شما دانانترم «و هر کس از شما که این

کار را بکند پس به راستی که راه راست را گم کرده است» یعنی: او از راه حق و صواب به بی‌راهه رفته و راه میانه و هموار را گم کرده است. آیه کریمه بر نهی قطعی و همه‌جانبه از موالات و دوستی با کفار دلالت می‌کند.

إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ
(2)

«اگر شما را ببینند، برایتان دشمن باشند» یعنی: اگر کفار با شما روبرو گردند، آنچه را که در دل‌های خود از دشمنی نسبت به شما نهان می‌دارند، آشکار می‌کنند «و دست‌ها و زبان‌های خود را به بدی به‌سوی شما بگشایند» با لت‌وکوب، قتل و دست‌درازی و با دشنام و مانند آن «و دوست دارند که کافر شوید» در این آرزو به‌سر می‌برند که مرتد شوید و به‌سوی کفر باز گردید. پس مادام که کار چنین است، قطعاً دوستی با امثال آنان اشتباهی است بزرگ.

لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (3)

«هرگز خویشاوندان و فرزندان شما به شما سود نمی‌رسانند» یعنی: بی‌گمان فرزندان و نزدیکان شما در روز قیامت به شما سودی نمی‌رسانند تا شما به خاطر آنان با کفار دوستی و مهربانی ورزید - چنان‌که حاطب بن ابی بلتعنه چنین کرد بلکه آنچه که به شما سود می‌رساند، امثال اوامر الهی است؛ که از آن جمله است دشمنی با کفار و فرو گذاشتن دوستی و موالات با آنان «روز قیامت خدا در میان شما فیصله می‌کند» یعنی: در میان شما جدایی می‌افکند پس اهل طاعت خود را به بهشت و اهل معصیت خود را به دوزخ داخل می‌کند «و

خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. در حدیث شریف به روایت انس τ آمده است: «مردی از رسول اکرم ص پرسید: یا رسول الله! پدرم در کجاست؟ فرمودند: در دوزخ. پس چون پشت گردانید، آن حضرت ص او را فراخواندند و فرمودند: $\text{إِنَّ أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ: پَدْر مَن وَ پَدْر تُو هَر دُو دَر دُو زَخِ اَنَد}$ ».

علما به مناسبت داستان حاطب، به بیان حکم جاسوسی برای کفار پرداخته‌اند: مالکی‌ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می‌شود اما جمهور فقها بر آنند که او کشته نمی‌شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افگندن و مانند این. و هر دو گروه به داستان حاطب استدلال کرده‌اند زیرا مالکی‌ها گفته‌اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر ص او را می‌کشت. گروه دوم می‌گویند: رسول خدا ص حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود. همچنین در حدیث شریف به روایت علی τ آمده است که فرمود: شخصی به نام فرات بن حیان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد رسول اکرم ص آوردند ایشان دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم در حالی که گواهی می‌دهم به این که خدایی جز معبود یگانه نیست و این که محمد رسول خداست؟ آن گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: « $\text{إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ أَوْكَلَهُ إِلَى إِيْمَانِهِ، مِنْهُمْ فِرَاتُ بَنِ حِيَانَ: هَمَانَا اَز شَمَا كَسَانِي هَسْتَنْد كِه مَن اَنَانَ رَا بِه اِيْمَانَشَان وَ اَمِي كَذَارَم، كِه اَز اَن جَمَلِه اَسْت فِرَاتُ بَنِ حِيَانَ}$ ».

ملاحظه می‌کنیم که در آیه کریمه برای تحریم موالات با کفار پنج سبب ذکر شده است:

- 1 - کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.
- 2 - بیرون راندن رسول اکرم ص و مؤمنان از دیار و اموالشان در مکه.
- 3 - دشمنی و ستیز آنها با مؤمنان.
- 4 - کشتن مؤمنان و زدن و دشنام دادن آنها.
- 5 - حرص آنان بر کفر به محمد ص.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (4)

«هرآینه برای شما در ابراهیم و کسانی که همراه او بودند، اسوه حسنه‌ای است» یعنی: خصلتی ستوده و سرمشق نیکویی است پس به ایشان اقتدا کنید. گویی می‌فرماید: ای حاطب! آیا به ابراهیم اقتدا و تاسی نکردی تا از فامیل و خانواده‌ات بیزاری بجویی چنان‌که ابراهیم و پیروانش از پدران و قومشان برائت جستند؛ «آن گاه که به قومشان گفتند: هرآینه ما از شما بری و برکناریم» نه ما از شما مییم و نه شما از ما؛ به سبب کفرتان به خداوند متعال «و» نیز بیزاریم «از آنچه که بجز خداوند می‌پرستید» که بتانند «به شما کافر شدیم» یعنی: ما به بتانی که شما به آنها ایمان آورده‌اید، یا به دین شما، یا به افعالتان کافر و منکر شدیم «و میان ما و میان شما به طور همیشه دشمنی و کینه پدید آمد» یعنی: این شیوه و روش ما با شما است؛ «تا وقتی که فقط به خداوند ایمان آورید» و شرک را ترک کنید پس وقتی چنین کردید، این دشمنی به

دوستی و این کینه به محبت تبدیل می‌شود «مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست» یعنی: برای شما در همه سخنان ابراهیم U الگو و سرمشق نیکویی است مگر در این سخن وی به پدرش لذا به این سخن وی اقتدا و تاسی نکنید که برای مشرکان آمرزش بخواهید زیرا آمرزش خواهی ابراهیم U برای پدرش، بنا بر وعده‌ای بود که او به پدرش داده بود؛ (اما چون برای ابراهیم روشن شد که پدرش دشمن خداوند است، از وی بیزاری جست) «توبه / 114».

آن گاه خدای عزوجل سخن ابراهیم U برای پدرش را به اتمام رسانده و می‌فرماید: «و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستم» یعنی: ابراهیم U به پدرش گفت: برای تو آمرزش می‌خواهم ولی چیزی از عذاب خداوند Ψ را از تو دفع نمی‌توانم کرد «پروردگارا! بر تو توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و به سوی توست بازگشت» این از دعای ابراهیم U و یارانش و از چیزهایی است که در آن سرمشقی نیکو است که باید در آن به ابراهیم U اقتدا شود، همچنان این ادعای وی:

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (5)

«پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای کافران نگردان» مجاهد در معنی آن می‌گوید: ما را به دست آنان یا به عذابی از نزد خویش عذاب نکن تا آنها بگویند که: اگر اینان بر حق می‌بودند، این ذلت و خواری به آنان نمی‌رسید «و ای پروردگار ما! برای ما بیامرز هر آینه تویی عزیز» یعنی: تو غالبی هستی که هرگز مغلوب نمی‌شوی و تویی «حکیم» یعنی: تو صاحب حکمت بالغه هستی .

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ
الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (6)

آن گاه خدای عزوجل مؤمنان را تکرارا بر اقتدا به ابراهیم U برانگیخته و می‌فرماید: «هرآینه برای شما در ایشان» یعنی: در ابراهیم U و کسانی که با او بودند؛ «سرمشقی نیکو است برای کسی که به خداوند و روز آخرت امید دارد» یعنی: این الگو گرفتن و اقتدا به ابراهیم U فقط برای کسانی است که در دنیا و آخرت به خیر و رحمت خداوند Ψ طمع می‌بندند «و هر کس روی برتابد» یعنی: هر کس از اقتدا و تاسی به ابراهیم U روی برتافته و این نصیحت را نادیده بگیرد و با کفار رابطه دوستانه برقرار نماید «پس هرآینه الله بی‌نیاز است» از خلقش «ستوده» است بر افعال خود؛ در نزد دوستان و اهل طاعتش.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (7)

«چه بسا خداوند در میان شما و در میان کسانی که با آنها دشمنی داشتید، دوستی پدید آورد» این بدان جهت خواهد بود که آنان مسلمان می‌شوند و از اهل دیتان می‌گردند چنان‌که گروهی از آنان بعد از فتح مکه مسلمان شدند و اسلامشان نیز نیکو و استوار گشت و میان آنها و کسانی که از ایشان در اسلام تقدم داشتند مودت و محبت پدید آمد و آنها نیز جهاد کردند و کارهایی را که سبب قرب الهی می‌شود انجام دادند، که ابوسفیان T از آن جمله بود و قبل از آن که او مسلمان شود، رسول اکرم ص با ام حبیبه دخترش ازدواج کردند. البته ام حبیبه و شوهرش عبدالله بن جحش T از مسلمانان اولین و از کسانی بودند که به

سرزمین حبشه هجرت کرده بودند اما شوهرش در حبشه نصرانی شد و بر نصرانیت مرد ولی او بر دین خویش باقی ماند و رسول خدا ص به نجاشی پیغام فرستاده و او را برای خود خواستگاری کردند و نجاشی از جای رسول اکرم ص به وی چهارصد درهم از مال خود مهریه داد ولی با همه اینها دوستی با ابوسفیان جز با اسلام وی در روز فتح مکه و ما بعد آن پدید نیامد و بعد از فتح مکه بود که ابوسفیان دشمنی با رسول خدا ص را ترک کرد. در حدیث شریف آمده است: «أحبب حبیبک هونا ما، عسی أن یکون بغیضک یوما ما، وأبغض بغیضک هونا ما، عسی أن یکون حبیبک یوما ما: دوستت را در حدی متعادل دوست بدار و در دوستی وی افراط نکن، چه بسا که او روزی بدخواه و منفور تو گردد و با دشمنت نیز در دشمنی زیاده روی نکن زیرا چه بسا که او روزی دوست گردد». «و خداوند قدیر است» یعنی: دارای قدرت بالغه است پس او بر این امر که دلهای معاندان را به سوی حق برگرداند تا ایشان را در مغفرت و رحمت خویش داخل گرداند، تواناست «و خداوند آمرزگار است» بر آنچه که از شما در موالات با کفار سر زده است؛ از نقل دادن اخبار و غیر آن «مهربان» است به شما چرا که شما را به شتاب مجازات نمی کند.

ابن مردویه در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابوهریره τ روایت کرده است که فرمود: اولین کسی که با مرتدان در راه اقامه و بر پاداشت دین خدا Ψ جنگید، ابوسفیان بن حرب بود و این آیه درباره وی نازل شد.

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (8)

«خداوند شما را از کسانی که با شما در دین نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید» یعنی: خداوند Ψ شما را از این امر نهی نمی‌کند که با کفار هم پیمانی که بر ترک جنگ و یاری نکردن کفار دیگر علیه‌شما با شما پیمان بسته‌اند، به مقتضای احسان و نیکی رفتار کنید؛ مانند رعایت صله‌رحم با خویشاوندان غیر مسلمان، نفع رساندن به همسایه مشرک و مهمان کردن آنان «و با آنان به انصاف رفتار کنید» یعنی: در تعاملاتی که میان شما و آنان صورت می‌گیرد، با آنان دادگرانه و به عدالت رفتار و معامله کنید؛ با پرداختن حقشان، مانند وفا به وعده، پرداخت امانت و پرداخت بی‌کم‌وکاست بهای آنچه که از آنان خریداری می‌کنید. چنان‌که قبیله خزاعه با رسول اکرم ص چنین عهدی بستند و آن حضرت ص در حق آنان به نیکی و وفا دستور دادند «بی‌گمان خداوند دادگران را دوست دارد» پس رهرو راه عدل و داد باشید.

قتاده بر آن است که این حکم در اول اسلام بود، سپس آیه: **(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا دِينَ اَبِي اَبِيهِمُ الَّذِي كَفَرَ) (توبه/5)** آن را منسوخ کرد. اما اکثر اهل تأویل برآنند که این آیه منسوخ نیست، به دلیل روایت بخاری و مسلم در بیان سبب نزول آن از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما که فرمود: «مادرم درحالی که مشرک بود، در دوران پیمان قریش (صلح حدیبیه) به دیدارم آمد پس به محضر رسول خدا ص رفتم و گفتم: یا رسول الله! مادرم درحالی که به من راغب است نزد من آمده است، آیا با وی صله رحم را به جای آورم؟ فرمودند: آری! با مادرت صله رحم را به جای آور». سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (9)

«جز این نیست که خداوند شما را از» نیک رفتاری با «کسانی نهی می کند که با شما در دین جنگیده اند و شما را از خانه و کاشانه تان آواره کرده اند» که آنان سردمداران و رهبران کفر از قبیله قریش و امثالشان از کسانی اند که علیه مسلمانان سرسخت و ستیزه جو بودند «و بر راندنتان با دیگران همدستی کردند» یعنی: حق تعالی شما را از نیکرفتاری با کسانی نیز نهی می کند که دشمن را علیه شما یاری و پشتیبانی کرده اند. یعنی: کسانی را یاری و پشتیبانی کرده اند که با شما جنگیده اند و شما را به خاطر دینتان از خانه و کاشانه تان بیرون رانده اند و آنان سایر اهل مکه و کسان دیگری هستند که با آنها همپیمان شده بودند. آری! نهی می کند شما را «از این که با آنان تولی کنید» یعنی: آنان را به دوستی و یاری بگیرید «و هر کس دوستشان بدارد پس آن گروه آنانند ستمگران» زیرا آنان دوستی را در غیر جایگاهش نهاده و کسانی را به دوستی گرفته اند که سزاوار دشمنی می باشند، چراکه دشمن خدا Ψ و پیامبر و کتاب وی می باشند. دلیل این که خدای متعال از جایز بودن دادگری و نیکوکاری با گروه اول از کفار بی آزار سخن گفت، نه از جواز ولایت و دوستی با آنان، این است که: ولایت و دوستی با کفار به هیچ حال جایز نیست و ولایت جز با مؤمنان حرام قطعی می باشد پس اگر در یک کشور غیر مسلمانانی وجود داشته باشند که با مسلمانان وارد کشمکش نشوند، نیکوکاری و عدالت با آنان جایز است اما ولایت با آنان هرگز جواز ندارد. خاطر نشان می شود که از بزرگترین مظاهر ولایت با کفار در عصر ما، داخل شدن در احزاب آنان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (10)

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون رسول اکرم ص در حدیبیه با قریش بر این شرط صلح نمودند که هر کس از مسلمانان مکه نزدشان آمد، او را واپس به مکه برگردانند، در این اثنا زنان مسلمانی از مکه به سوی ایشان هجرت کردند. پس خدای متعال پذیرفت که آنها به سوی مشرکان برگردانده شوند و نازل فرمود: «ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر» از میان کفار «نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید» یعنی: آنان را بیازمایید تا میزان رغبت و گرایش آنان به اسلام را دریابید. ابن عباس ك می گوید: «امتحانشان این بود که به خدا سوگند خورند که نه به سبب ناسازگاری و نفرت از شوهرانشان از مکه بیرون شده‌اند، نه به انگیزه تمایل به رفتن از سرزمینی به سرزمینی دیگر، نه به طلب دنیا و نه به عشق مردی از مسلمانان بلکه فقط به انگیزه دوستی خداوند Ψ و پیامبرش و رغبت در دینش هجرت کرده‌اند پس چون بر این مضمون قسم می‌خوردند، رسول خدا ص مهری را که شوهرانشان به آنان داده بودند و خرجی را که بر آنان کرده بودند، می‌پرداختند ولی خود آن زنان مؤمن مهاجر را بر نمی‌گرداندند». «خداوند به ایمان ایشان داناتر است» این قید برای بیان این امر است که جز خدای سبحان هیچ کس دیگر حقیقت حالشان را نمی‌داند پس او شما را به کشف حقیقت مأمور نکرده است بلکه مأموریت شما امتحان و

آزمایش آنهاست تا صدق ادعایشان در رغبت و گرایش به اسلام بر شما روشن شود «پس اگر آنان را مؤمن دانستید» به حسب ظاهر، بعد از گرفتن امتحانی که به آن مأمور شده‌اید «آنان را به سوی کفار باز نگردانید» یعنی: به سوی شوهران کافرشان «نه آن زنان بر آنان حلال‌اند و نه آن مردان بر این زنان حلال» زیرا زن مؤمن بر هیچ مرد کافری حلال نیست و مسلمان شدنش موجب جدایی وی از شوهر کافرش می‌گردد نه صرف هجرتش. خاطر نشان می‌شود که این آیه زنان مسلمان را بر مردان مشرک حرام گردانید و در آغاز اسلام جایز بود که مرد مشرک با زن مؤمن ازدواج کند، از این جهت چون ابوالعاص بن ربیع شوهر زینب دختر رسول اکرم ص که مشرک بود، در روز بدر به دست مسلمانان اسیر شد، زینب زینب گردنبندی را که از مادرش خدیجه رضی الله عنها به وی رسیده بود، برای آزادی (فدیه) وی از مکه فرستاد پس چون رسول خدا ص به این حال و وضع دخترشان فکر کردند، سخت بر او دل سوختانده و به مسلمانان گفتند: «اگر صلاح می‌دیدید که اسیر وی را برایش رها کنید پس چنین کنید». آن گاه ابوالعاص را بر این شرط آزاد کردند که دخترشان را نزدشان بفرستد و او به این شرط وفا کرده زینب رضی الله عنها را با زید بن حارثه τ به مدینه فرستاد و زینب بعد از غزوه بدر دو سال در مدینه اقامت گزید تا این که در سال هشتم هجری شوهرش ابوالعاص مسلمان شد و رسول اکرم ص زینب را با همان نکاح اول به وی برگردانده و مهر جدیدی را بر او وضع نکردند چنان که ابن کثیر نقل کرده است.

اکثر علما برآنند که این حکم ناسخ بخشی از پیمان صلح حدیبیه است که مفاد آن به برگرداندن مسلمانان به مشرکان ارتباط می‌گیرد اما احناف برآنند که این

حکم تماما - هم درباره زنان و هم درباره مردان - منسوخ است زیرا اقامت مسلمانان در سرزمین شرک جواز ندارد. احناف به این حدیث شریف نیز استدلال کرده‌اند: «أنا بریء من کل مسلم أقام مع مشرک فی دارالحرب لاتراءى نارهما: من از هر مسلمانی که با مشرکی در دار حرب اقامت گزیند به طوری که آتش آن دو دیده شود، بیزارم». «و به آنان آنچه خرج کرده‌اند بدهید» یعنی: به شوهران این گروهی که هجرت کرده و اسلام آورده‌اند، قیمت آنچه را که بر آنان از مهر خرج کرده‌اند بدهید «و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید» زیرا آن زنان مؤمن مهاجر، از اهل دین شما شده‌اند «چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید» بعد از سپری شدن عده ایشان. این شرط بدین معنی است که آنچه را از تعویض به شوهران سابقشان پرداخته‌اید، جای مهر ایشان را نمی‌گیرد پس پرداخت مهر برای زن در هنگام ازدواج وی با هر مردی، به منظور تکریم و گرامیداشت وی واجب است «و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید» یعنی: هر کس زن کافری داشت، بداند که او در واقع برایش زنی نیست زیرا با اختلاف دین، عصمت آن زن با وی قطع شده است. مراد از «عصمت» عقد نکاح است. نقل است که چون این آیه نازل شد، عمر بن خطاب ؓ در آن روز دو زن را طلاق داد، که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به نکاح گرفتند. از ابن عباس ؓ روایت شده است که فرمود: «اختلاف دارین سبب قطع عقد نکاح می‌شود». ومذهب ابوحنیفه: نیز همین است بنابراین، اگر زن حربی‌ای مسلمان شد و از دار حرب بیرون آمد و در دار حرب شوهر کافری داشت، در میان آن دو جدایی واقع شده است و در رأی امام ابوحنیفه عده‌ای هم بر آن زن نیست اما امام محمد و امام ابویوسف می‌گویند: سپری کردن عده بر

وی لازم است. شایان ذکر است که حکم انقطاع نکاح با اختلاف دین، مخصوص به زنان کافر مشرک است نه به زنان کافر کتابی. احناف می‌گویند: چون زن مسلمان شد، اسلام بر شوهرش عرضه می‌شود؛ پس اگر مسلمان شد خوب و الا در میان آنها تفریق می‌شود. و چنان‌که گفتیم، در صدر اسلام مردان کافر زنان مسلمان و مردان مسلمان زنان کافر را به نکاح می‌گرفتند که این کار با این آیه منسوخ شد.

«و آنچه را خرج کرده‌اید طلب کنید» یعنی: مهرهای زنانتان را که مرتد شده و به کفار پیوسته‌اند، از آنان طلب کنید «و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده‌اند» از مهرهای زنان مهاجر خود که بعد از هجرت با مسلمانان ازدواج کرده‌اند «طلب کنند». مفسران می‌گویند: بعد از نزول این آیه، اگر زنی از مسلمانان به سبب ارتداد به کفار معاهد می‌پیوست، به کفار گفته می‌شد: مهر وی را بیاورید و اگر زنی از کفار مسلمان می‌شد و به مسلمانان می‌پیوست، نیز مهرش را به شوهر کافرش باز می‌گردانیدند «این حکم الهی است که در میان شما حکم می‌کند» یعنی: آنچه از بازگرداندن مهرها از هر دو جهت ذکر شد، حکم الهی در مورد مشرکان بعد از صلح حدیبیه است، نه در مورد مشرکانی که عهد و پیمانی با مسلمانان ندارند. به قولی: این حکم منسوخ شده است. ابن عربی می‌گوید: «این حکم به اجماع امت مخصوص به همان زمان و در خصوص صلح حدیبیه بود». «و الله دانای با حکمت است» یعنی: حق تعالی از هر جهت به مصالح بندگان خود دانا است لذا هیچ امر نهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و او در سخنان و کارهای خود دارای حکمت بالغه است. قرطبی می‌گوید: «حکم برگرداندن مهرها مخصوص به زمان صلح حدیبیه و در مورد

همان واقعه بود». اما حکم تفریق میان زن و شوهر در صورتی که یکی از آنها به اسلام مشرف شد و دیگری بر کفر باقی ماند، همچنان به حال خود باقی است.

وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (11)

«و در صورتی که کسی از زنان شما به سوی کفار رفت» یعنی: اگر زنی از مسلمانان مرتد شد و به دار کفر - هرچند به اهل کتاب - پیوست و آنها مهر مورد مطالبه شما را ندادند؛ «پس کافران را عقوبت رساندید» یعنی: سپس با کفار پیکار کرده و از آنان بعد از پیروزی غنیمت گرفتید؛ «پس به کسانی که زنانشان رفته‌اند، معادل آنچه خرج کرده‌اند بدهید» یعنی: به مسلمانانی که زنانشان به کفار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، از اموال فیء و غنیمت بدهید چنانچه مشرکان مهر زنانشان را به ایشان باز نگردانیدند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی اگر زنی از مهاجران به کفار پیوست، مسلمانان مأمورند که معادل خرجی را که شوهرش بر وی کرده است به او از اموال غنیمت قبل از تقسیم آنها پردازند». لذا فرموده حق تعالی: **(فَعاقِبْتُمْ)** به این معنی است: سپس اگر غنیمت گرفتید، یا بر کفار پیروز شدید، به مسلمانانی که زنانشان به کفار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، بدهید. به قولی: این حکم نیز منسوخ است «و از خداوندی که به او ایمان دارید، پروا کنید» یعنی: از دست آلودن به چیزی که موجب مجازات شماسست، حذر کنید و از خداوند Ψ پروا دارید؛ با به اجرا گذاشتن حکم و شریعت وی. بنابراین، کسی

که پرداخت اموال خرج کرده شوهران مسلمان بر زنان مرتدشان از وی مطالبه می‌شود، امام (حاکم) مسلمانان است که باید آن را از بیت‌المال بپردازد.

علامه شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «این سخن که همه این احکام بعد از فتح مکه منسوخ شد، نزد این فقیر ثابت نشده است پس اگر مانند حالتی که در صلح حدیبیه اتفاق افتاد، باز هم روی دهد، به تحقیق که باید بر همین احکام عمل شود و الله اعلم». صاحب «تفسیر المنیر» نیز می‌گوید: «چنانچه میان مسلمانان و غیر ایشان در مانند چنین حالی که مسلمانان در گذشته بر آن بوده‌اند، معاهداتی امضا شود مانعی از عمل به این معاهدات وجود ندارد. پس اگر مثلاً با آنان پیمان بستیم که آنچه را خرج زنانشان کرده‌اند، در صورت مسلمان شدن و پیوستن آن زنان به ما، به آنان بپردازیم باید به این تعهد عمل کنیم، با در نظر داشت این امر که حکم یاد شده مخصوص به بازگردانیدن مهرهای زنان اهل عهد است - چنان که ذکر شد».

حسن و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: این آیه درباره ام‌حکیم دختر ابوسفیان نازل شد که مرتد گشت و شوهرش عباس بن تمیم قریشی را ترک کرد. شایان ذکر است که بجز او هیچ زن دیگری از قریش مرتد نشد، سپس آن زن مرتده نیز مجدداً به اسلام بازگشت.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَعْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (12)

«ای پیامبر! چون زنان مؤمن به نزد تو آیند که با تو بیعت کنند» بیعت: عقد و پیمان پایبندی به طاعت است. یعنی: چون به قصد بیعت کردن نزد تو آیند؛ «بر این که برای خداوند چیزی را» هر چه باشد «شریک مقرر نکنند» یعنی: چون به قصد بیعت کردن بر اسلام نزد تو آیند. این واقعه در روز فتح مکه بود که زنان نزد رسول خدا ص آمدند تا با ایشان بیعت کنند پس خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد که از ایشان بر این شروط بیعت بگیرد که: شریک نیاورند «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «دزدی نکنند» در حدیث شریف آمده است که وقتی رسول اکرم ص از زنان مکه بیعت می گرفتند، به این بند از شروط بیعت که رسیدند، هند زن ابوسفیان گفت: ابوسفیان مرد بخیلی است و من از مال وی غذا و خرجمان را بر می دارم، آیا این کار درست است؟ رسول خدا ص فرمودند: «آری! برایت حلال است». «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «زنا نکنند» و حرام بودن زنا محدود به زنای فرج نیست چنان که در حدیث شریف آمده است: «بر فرزند آدم بهره وی از زنا نوشته شده است که او این بهره خود را خواهناخواه درمی یابد پس زنای چشمها نگریستن است و زنای گوشها شنیدن و زنای زبان سخن گفتن و دو دست زنا می کنند و زنای آنها گرفتن است و دو پا زنا می کنند و زنای آنها راه رفتن است (به سوی فحشاء) و قلب خواهش و تمنا می کند، سپس فرج یا این خواهش را تصدیق می کند یا تکذیب».

«و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «اولاد خود را نکشند» رسم زنده به گور کردن دختران از ترس فقر، یا ننگ جاهلی، رسم نامیمونی بود که در جاهلیت بدان عمل می شد ولی این معنی عام است در قتل فرزندان به هر انگیزه ای که باشد، چه به انگیزه ترس از فقر، چه به انگیزه رفع اتهام زنا و نیز عام است در

قتل جنین و غیر آن. اما احناف بر آنند که ساقط کردن جنین به سبب عذری که کارشناس خبره آن را تشخیص دهد، مباح است در صورتی که جنین هنوز به مرحله خلقت - که عادتاً از چهل تا چهل و پنج روزه گی وی بعد از حمل است - نرسیده باشد اما اسقاط جنینی که در مرحله قبل از دمیدن روح یعنی در پایان ماه چهارم قرار دارد، بدون عذر مکروه است و اسقاط آن بعد از این مرحله، حرام قطعی است. البته در همچو مسایل دشواری باید به اهل تقوی و علم رجوع کرد و خودسرانه تصمیم نگرفت.

«و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «سخن دروغی را پیش نیاورند که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشند» یعنی: به شوهرانشان فرزندان را که از آنان نیست منسوب نکنند. فراء می گوید: «در جاهلیت رسم چنین بود که زن نوزاد سر راهی ای را پیدا می کرد و آن گاه به شوهرش می گفت: این بچه من از نطفه توست». ابن عباس τ می گوید: «چنان بود که زن دختری می زاید اما به جای آن پسری را قرار می داد». «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «تو را در معرفی نافرمانی نکنند» یعنی: در هر امری که مشمول طاعت و فرمانبرداری از خدا Ψ است، چون منع از نوحه کردن، جامه دریدن، موی پریشان کردن، گریبان چاک کردن، بر سر و روی زدن، چهره را فگار و خراش کردن و دعا کردن به نابودی خود یا کسانی دیگر در عزاداری ها. قید: «عدم نافرمانی پیامبر ص در معروف» - با وجود آن که رسول اکرم ص جز به معروف امر نمی کردند - برای تنبیه بر این امر است که فرمان بردن از هیچ مخلوقی در نافرمانی خالق جواز ندارد. آری! اگر این شروط را پذیرفتند؛ «پس با ایشان بیعت کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه» یعنی: بعد از این بیعتی

که با تو کردند، از خداوند Ψ برای گناهان گذشته‌شان آمرزش بخواه «همانا خداوند آمرزگار است» با پاک کردن بندگان خود از گناهان گذشته «مهربان» است؛ با توفیق طاعت بخشیدن به ایشان.

شایان ذکر است که بندهای بیعت با زنان فقط محدود به ایشان نبود بلکه با مردان نیز بر این شرطها بیعت صورت گرفت چنانکه در حدیث شریف به روایت عباده بن صامت τ آمده است که فرمود: «من در جمله کسانی بودم که در بیعت عقبه نخست حاضر بودند و ما مجموعاً دوزاده مرد بودیم پس با رسول خدا بر مفاد همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلحانه فرض شود. آری! با ایشان بیعت کردیم بر این که چیزی را به خدای عزوجل شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، بهتانی برنندیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم ν را در هیچ امر معروفی نافرمانی نکنیم. رسول خدا ν بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است».

خاطر نشان می‌شود که در آیه کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است اما ارکان امر ذکر نشده است که آنها نیز شش رکن ذیل است: ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه زمانها و همه احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکدتر و مهمتر است.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه در روز فتح مکه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم ν از بیعت با مردان فارغ شدند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «بیعت رسول خدا ν با زنان فقط با سخن گفتن بود و به خدای

عزوجل سوگند که دست رسول اکرم ص هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول خدا ص با زنان بیعت می کردند، می فرمودند: با شما به سخن گفتن بیعت کردم». همچنین در حدیث شریف به روایت امیمه بنت رقیه تمیمی رضی الله عنها آمده است که فرمود: «... بعد از آن که رسول اکرم ص از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول الله! آیا با ما مصافحه نمی کنید؟ فرمودند: من با زنان مصافحه نمی کنم بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْسُ الْكُفَّارُ
مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (13)

«ای مؤمنان! قومی را که خداوند بر آنان خشم گرفته است، به دوستی نگیرید» مراد از آنان: تمام طوایف کفرند. به قولی: مراد از آنان مخصوصا یهودیان می باشند زیرا روایتی در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است که می گوید: این آیه درباره برخی از فقراى مسلمانان نازل شد که با یهودیان پیوند دوستی برقرار می کردند تا از میوه هایشان بهره گیرند. اما ابن کثیر می گوید: «آیه کریمه عام است درباره یهود، نصاری و سایر کفاری که خداوند بر آنان خشم گرفته، لعنتشان نموده و از سوی او سزاوار طردند». «آن گروه از آخرت ناامید شده اند» یعنی: البته آنان به سبب کفر خود به آخرت یقین ندارند و از ثواب آخرت و نعمت های آن ناامید شده اند «چنان که کافران از اهل گورها ناامید شده اند» یعنی: مایوس بودنشان از آخرت، همانند مایوس بودنشان از رستخیز مردگان و

بازگشت آنها به سویشان است چرا که به بعث بعد از مرگ نیز هیچ اعتقادی ندارند.

(سوره صف)

مدنی است و دارای (14) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «صف» نامیده شد که خداوند متعال در مطلع آن فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ) (4). از دیگر نامهای این سوره «حواریین» و «عیسی» می باشد.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (1)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح گفت» این تعبیر، بر مشروعیت تسبیح گفتن در همه اوقات؛ اعم از گذشته، حال و آینده ارشاد می کند. حرف «ما» به کار برده شد نه حرف «من» زیرا اکثر تسبیح گویندگان غیرعقلایند «و اوست عزیز» یعنی: غالبی که مغلوب نمی شود «حکیم» است و در تمام افعال و سخنان خویش با حکمت و فرزانه می باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی می گوید که انجام نمی دهید» ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: گروهی از مؤمنان قبل از آن که جهاد فرض شود می گفتند: ای کاش خداوند Ψ ما را به دوست داشته ترین اعمال در نزد خود آگاه می کرد تا به آن عمل می کردیم. پس خداوند متعال به پیامبرش ص خبر داد که دوست داشته ترین اعمال نزد وی، ایمان راستین و بی شک و شبهه و بعد از آن جهاد با اهل معصیتی است که ایمان نیاورده و با

عقیده حق می‌ستیزند. و چون مؤمنان آگاه شدند که دوست‌داشته‌ترین اعمال نزد حق تعالی جهاد است، گروهی از آنان این فریضه را ناخوش داشتند و کار جهاد برایشان دشوار آمد پس خداوند Ψ فرمود: **(لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ)**: (چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید) لذا آنان را بر این کار نکوهش نمود و افزود:

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (3)

«نزد خداوند بس منفور است که چیزی بگویید که انجام نمی‌دهید» به‌قولی: این آیه درباره گروهی نازل شد که نزد رسول خدا ص می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: در صحنه پیکار با شمشیرم به جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم ... درحالی‌که این سخنی گزاف بود.

شایان ذکر است که این آیه بر هر کس که طاعتی را به گردن می‌گیرد، وفا به آن را واجب می‌گرداند و آنچه انسان به گردن می‌گیرد بر دو قسم است:

1 - نذر: که خود بر دو نوع است: أ - نذر تقرب مانند این سخن انسان: برای رضای خداوند Ψ روزه، نماز، صدقه و مانند آن از اعمال نیک را به گردن می‌گیرم و به انجام دادن آن متعهد می‌شوم. پس وفا به این نذر اجماعاً لازم است. ب - نذر مباحی که به شرط متعلق است، مثل این‌که بگوید: اگر مسافرم آمد، بر من صدقه‌ای است، یا اگر خداوند Ψ شر فلان کس را از سرم دفع کرد پس بر من صدقه‌ای است. که از نظر اکثر علما، وفا به این نذر نیز لازم است.

2 - وعده: از چیزهایی که انسان به گردن می‌گیرد، یکی هم وعده است. وعده اگر به سببی متعلق بود، وفا به آن اجماعاً لازم است، مثل این‌که بگوید: اگر

ازدواج کردم، یک دینار به تو کمک می‌کنم ... اما اگر وعده با تعلیق و شرط همراه نبود، لزوم عمل به آن مورد اختلاف است. ابن عربی و قرطبی می‌گویند: «صحیح در نزد ما این است که وفا به وعده در هر حال واجب است مگر به علت وجود عذری».

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (4)

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل کرده‌اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوبترین اعمال نزد خود را به ما خبر می‌داد تا بدان عمل می‌کردیم، هرچند جانها و مالهایمان بر سر آن می‌رفت. پس خداوند Ψ در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوب‌ترین عمل‌بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است.

«در حقیقت خدا کسانی را که در راه او صف زده» یعنی: صف در صف و به هم فشرده «جهاد می‌کنند دوست دارد» چنان که در حدیث شریف آمده است: «رأس الأمر الإسلام وعموده الصلاة، وذروة سنامه الجهاد في سبيل الله: رأس كار اسلام است، ستون آن نماز است و قله کوهان آن جهاد در راه خدا Ψ است». آری! خداوند Ψ مجاهدانی را دوست دارد که در راهش «چنان» صف می‌کشند «که گویی عمارتی محکم به هم چسبیده هستند» یعنی: برخی از آنها در صف جهاد به برخی دیگر چنان درهم چسبیده‌اند که گویی پیکر واحدی هستند همچون ساختمانی که از سرب ریخته شده باشد. البته این درهم فشرده‌گی به سبب صلابت و نیرومندیشان در راه خدا Ψ است به طوری که در کارشان هیچ گونه سستی و شکافی وجود نداشته و دشمن به هیچ وجه نمی‌تواند در صفوف

و سنگرهایشان نفوذ کند. خاطر نشان می‌شود که خروج مجاهد از صف جهاد جایز نیست؛ مگر به سبب ضرورتی که به وی عارض می‌شود، یا برای انجام مأموریتی که از سوی فرمانده به وی محول می‌شود، یا برای هدف جنگی‌ای مانند بیرون شدن برای کمین و مبارزه با دشمن چنان‌که در جنگهای بدر و خیبر چنین بود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (5)

بعد از آن‌که خدای سبحان به ذکر این حقیقت پرداخت که او جنگجویان در راهش را دوست دارد، در اینجا بیان می‌دارد که موسی و عیسی علیهما السلام نیز از جمله کسانی بودند که به یکتاپرستی فرمان داده و در راه وی جهاد کردند و بر کسانی که به مخالفت با ایشان برخاستند عذاب نازل شد تا با بیان این حقایق امت محمدص را از این امر بر حذر دارد که مبادا با پیامبرشان همان کاری را انجام دهند که قوم موسی و عیسی علیهما السلام با آنها انجام دادند.

«و یاد کن هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا می‌آزارید» با سرپیچی از قوانین، احکام و فرمانهایی که خداوند متعال بر شما فرض نموده و من شما را به آنها امر می‌کنم. یا مرا می‌آزارید؛ با دشنام دادن، طعنه زدن و عیب‌جویی من. شایان ذکر است که بیان این گونه آزارهایشان در سوره «احزاب/69» گذشت «و حال آن‌که می‌دانید که من پیامبر خداوند به سوی شما هستم» یعنی: چگونه مرا می‌آزارید در حالی که به این حقیقت که من فرستاده خداوند Ψ هستم دانایید و فرستاده او مورد تعظیم و احترام قرار

می‌گیرد، نه مورد آزار و اذیت. از سوی دیگر برای شما در صحت رسالت من شکی هم باقی نمانده است به سبب معجزاتی که از من مشاهده کرده‌اید، معجزاتی که اعتراف به رسالتم را بر شما اجتناب ناپذیر گردانیده و نسبت به آن برای شما علمی یقینی افاده کرده است؟ «پس چون کجروی کردند، خدا دل‌هایشان را برگردانید» یعنی: چون با آزار دادن پیامبرشان حق را فرو گذاشتند، خداوند Ψ به عنوان جزای آنچه که مرتکب شده بودند، دل‌هایشان را از حق و هدایت کج و متمایل گردانید «و خداوند قوم فاسقان را» یعنی: کسانی را که علم وی بر فاسق بودنشان سبقت گرفته است «هدایت نمی‌کند» که این گروه نیز از جمله آنانند.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (6)

«و یاد کن هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل» و نگفت: ای قوم من! زیرا عیسی Ψ با بنی اسرائیل نزدیکی نسبی‌ای نداشت «هرآینه من فرستاده خداوند به سوی شما هستم، تصدیق‌کننده آنچه پیش روی من است از تورات» یعنی: من فرستاده خداوند Ψ هستم به سوی شما با انجیل و چیزی را به شما نیاورده‌ام که با تورات مخالف باشد بلکه تورات هم متضمن بشارت به بعثت من است پس چگونه از من می‌رمید و با من مخالفت می‌کنید؟ «و به پیامبری بشارت‌دهنده‌ام که بعد از من می‌آید و نامش احمد است» و هرگاه پیام و مرام من این است پس هیچ دلیل و موجبی برای تکذیب من وجود ندارد.

احمد نام پیامبر ماص و بدین معنی است: کسی که به سبب وجود خصلت‌های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می‌گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پروردگارش. در حدیث شریف به روایت جیبربن مطعم آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «من نامهایی دارم: من محمدم، من احمدم، من ماحی‌ای هستم که خداوند به وسیله او کفر را محو می‌کند، من حاشری هستم که مردم به قدم من - یعنی بعد از من - گردآورده می‌شوند و من عاقب هستم» یعنی: آخرین پیامبری هستم که بعد از انبیا[ؑ] می‌آید. در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقی است که خدای من او را می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم می‌دهد». فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمد دو نام پیامبر ماص اشاره دارد. شایان ذکر است که در تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. «پس چون با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است» یعنی: چون عیسی[ؑ]، یا محمد ص با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (7)

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بربست و حال آن که او به سوی اسلام فراخوانده می‌شود» اسلامی که بهترین ادیان و شریفترین آنهاست؟ یعنی: ستمکارترین مردم کسانی‌اند که پروردگارشان آنها را بر زبان پیامبرش به سوی اسلامی که سعادت هر دو سرا در آن است فرامی‌خواند اما آنان

به جای اجابت دعوت بر خدای عزوجل دروغ برمی‌بندند و مثلاً می‌گویند: قرآن سحر است، یا خداوند Ψ به چنین امری فرمان نداده است، یا محمد ص رسول خدا نیست... و امثال این از افتراها. «و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند» زیرا سنت وی بر آن است که کسانی را که سزاوار هدایت نیستند هدایت نکند و اینان نیز از آن جمله‌اند.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (8)

«می‌خواهند که نور الله را با دهانهای خویش خاموش کنند» یعنی: حال آنان در تلاش و تکاپوی باطلشان برای سرکوب اسلام و جلوگیری از نفوذ هدایت آن در دلها به وسیله سخنان دروغین همچون حال کسی است که می‌خواهد نور عظیمی را با پف دهان خویش خاموش گرداند «و حال آن‌که خداوند تمام‌کننده نور خویش است» با پیروز ساختن دین اسلام، برتر ساختن آن بر غیر آن از راه و روشها و گستراندن آن در قلمروها «هرچند کافران خوش نداشته باشند» این انتشار فراگیر دعوت اسلامی را. بدین‌سان خدای عزوجل حال آنان در تلاش برای براندازی اسلام را به حال کسی تشبیه کرد که در نور آفتاب پف می‌کند، به خیال آن‌که می‌تواند آن را خاموش گرداند! پس چنان‌که این کار مستحیل است، آن کار نیز مستحیل می‌باشد.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مدت چهل روز بررسول خدا ص وحی نیامد پس کعب بن اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده‌تان باد که خداوند نور محمد را در آنچه که بر وی فرومی‌فرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی‌رسد». رسول اکرم ص از سخن آن

دشمن دین اندوهگین شدند، آن گاه خداوند Ψ این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلاانقطاع فرود می‌آمد.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (9)

«اوست آن‌که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند» یعنی: آن را بر همه ادیان مخالف آن برتر و غالب گرداند «هرچند کافران خوش نداشته باشند» این پیروزی و برتری را، لیکن این پیروزی خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است. از این جهت ناگزیر باید برای برتر ساختن دین خدا Ψ جنگید و فتنه کفر و باطل را از میان برداشت و این نه به معنی اجبار مردم بر پذیرش اسلام بلکه برای برداشتن موانع از سر راه دعوت اسلامی است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (10) تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (11)

«ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می‌رهاند؟» اینک شما را به این تجارت رهنمون می‌شوم: «به خداوند و پیامبر او ایمان آورید» یعنی: بر ایمان پایداری ورزید «و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید» این جمله مستأنف‌ه‌ای است که نوع تجارت را - که عبارت از جمع نمودن میان ایمان و جهاد است - بیان می‌کند گویی مؤمنان گفتند: این تجارت چیست و ما چه کار کنیم که به این سود کلان دست یابیم؟ پس فرمود:

ایمان آورید و جهاد کنید. آری! خداوند متعال از آن رو ایمان و جهاد را به منزله تجارت قرار داد که مؤمنان در آن سود می‌برند چنان‌که در دادوستد و تجارت سود می‌برند و به‌دست آوردن این سود با ورود آنها به بهشت و نجات آنها از دوزخ است. همچنین خدای متعال سود این تجارت را در دو آیه بعدی بیان نموده است زیرا معنای دو آیه بعدی این است که: بهای ایمان و جهاد بهشت است. «این» ایمان و جهاد «بهتر است برای شما» از تجارت محض دنیا و قبول رنجها و زحمتهای بی‌حاصل برای آن؛ «اگر بدانید» یعنی: در صورتی که از اهل علم و درک و دریافت باشید چراکه جاهلان به بهتر بودن این نوع از تجارت پی نمی‌برند.

از سعیدبن جبیر r در بیان سبب نزول این آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ...) نازل شد، مسلمانان گفتند: اگر ما می‌دانستیم که این تجارت چیست، قطعا در راه آن مالها و جانهایمان را نثار می‌کردیم! پس این آیه نازل شد.

يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (12)

بعد از آن‌که خدای متعال کالایی را که باید با آن تجارت کنند ذکر کرد اینک در اینجا بهایی را که در قبال آن برایشان وعده داده است، ذکر می‌کند: «تا گناهان شما را برای شما بیامرزد» یعنی: اگر ایمان آورید و در راه ایمان جهاد کنید، گناهان شما را می‌آمرزد «و شما را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است و در خانه‌هایی پاک و پسندیده در بهشت‌های عدن درآورد»

بهشت‌های عدن: یعنی بهشت‌های اقامت همیشگی و ماندگار که نه مرگ آنها را از شخص بهشتی می‌گیرد و نه هم او از آنها بیرون آمدنی است «این است فوز عظیم» یعنی: آنچه از آمرزش و وارد کردن آن به این بهشت‌های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورای آن رستگاری بیشتری سراغ نمی‌شود و کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (13)

«و نعمتی دیگر که آن را دوست می‌دارید» یعنی: بجز آنچه ذکر شد، برای شما نعمتی دیگر عنایت می‌کند که شما را به اعجاب و خوشحالی وادارد؛ «نصرتی از جانب الله و فتحی است نزدیک» یعنی: این نعمت، یاری و نصرتی از جانب خداوند متعال برای شما با پیروزی بر قریش و فتح مکه است که به زودی آن را به شما ارزانی می‌دارد. عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». «و مؤمنان را مژده بده» یعنی: ای محمدص! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّنْتَ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتُ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (14)

«ای مؤمنان! انصارالله باشید» یعنی: بر یاری دادن دین خدا Ψ که هم اکنون بر آن کمر بسته‌اید، استمرار ورزید «چنان‌که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه دین خدا نصرت‌دهندگان من‌اند» یعنی: دین خدا Ψ را

نصرت دهید مانند نصرت دادن حواریون؛ آن گاه که عیسی U به ایشان گفت: **(مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ)** چه کسانی عهده‌دار یاری دادن من در جهت امری هستند که انسان را به خداΨ نزدیک می‌کند؟ یا چه کسانی یاری‌دهندگان من‌اند در جهت یاری دادن اللهΨ؟ **«حواریون گفتند: ما میم نصرت‌دهندگان الله»** حواریون یاران خاص و خالص و نصرت‌دهندگان راستین عیسی U و اولین کسانی بودند که به او ایمان آوردند و جمعا دوازده مرد بودند. همین طور رسول خدا ص در ایام مناسک که مردم از دور و نزدیک برای ادای حج به مکه می‌آمدند، به میان گروه‌های مردم رفته آنان را چنین مورد خطاب قرار می‌دادند: **«من رجل يؤوینی حتی أبلغ رسالة ربی فإن قریشا قد منعونی أن أبلغ رسالة ربی: کدام مرد هست که مرا جای دهد (واز من پشتیبانی کند) تا رسالت پروردگارم را به مردم برسانم زیرا قریش مرا از ابلاغ رسالت پروردگارم بازداشته‌اند؟»**. تا این‌که خداوندΨ اوس و خزرج از اهل مدینه را برای این مهم آماده کرد و ایشان با پیامبرش ص بر نشر دینش در سرزمین خود بیعت کردند.

«پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند» به عیسی U **«و گروهی»** به او **«کفر ورزیدند»** و نبوتش را انکار کرده و مادرش را به فحشا متهم ساختند؛ **«پس مؤمنان را بر دشمنانشان یاری دادیم»** یعنی: اهل حق را بر اهل باطل یاری و نصرت دادیم **«پس غالب شدند»** بر اهل باطل؛ و این تأیید و نصرت به وسیله انواع کرامات و خوارق عادات بود. عبدالرزاق و عبدبن‌حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ...)** گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم ص آمدند و با ایشان در محل عقبه بیعت کردند و سپس رسول خدا ص را جای

داده و یاری کردند تا آن‌که خداوند Ψ دین خویش را پیروز گردانید». در حدیث شریف به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم ص به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده تن از میان خود را به سوی من بیرون آورید (و انتخاب کنید) تا کفیل و نماینده قوم خویش باشند چنان‌که حواریون کفالت عیسی بن مریم را عهده‌دار گردیدند». آنها دوازده تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول خدا ص به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریون برای عیسی بن مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».

(سوره جمعه)

مدنی است و دارای (11) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب که دربرگیرنده فرمان اجابت ندا برای نماز جمعه است، «جمعه» نامیده شد.

ابن عباس و ابوهریره رضی الله عنهما در بیان فضیلت این سوره روایت کرده‌اند که: رسول خدا ص در نماز جمعه دو سوره «جمعه» و «منافقین» را می‌خواندند.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (1)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می‌گویند» اعم از ناطق یا جامد آنها، به زبان حال یا به زبان قال. تفسیر تسبیح گفتن آنها در اول سوره «حدید» گذشت «ملک قدوس عزیز حکیم است» ملک: یعنی فرمانروا. قدوس: یعنی ذاتی که از هر گونه نقصی پاک و منزّه و به صفات کمال موصوف است. عزیز: یعنی غالب و حکیم: یعنی فرزانه و با حکمت.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (2)

«اوست» یعنی: این خدای بزرگ موصوف به صفات مالکیت، قدوسیت، عزت و حکمت؛ یعنی این خدای پادشاه پاک ارجمند فرزانه است «که در میان امیین پیامبری از خودشان برانگیخت» مراد از امیین (ناخوانان): قوم عرب‌اند، اعم از کسانی که نوشتن بلد بودند یا کسانی که بلد نبودند زیرا آنان دارای کتاب

آسمانی نبودند. امی: در اصل کسی است که به نوشتن و خواندن آشنایی ندارد؛ که غالب اعراب این چنین بودند. «منهم»: یعنی از خود آنان و از جنسشان. البته فرستادن پیامبر از میان خود یک قوم و از جنس آنان نزدیکتر و سزاوارتر به آن است که او را اجابت گویند و با او در دعوتش موافقت و همراهی نمایند زیرا جنس، به جنس خود نزدیکتر و متمایل تر است. ابن کثیر می گوید: «مخصوص ساختن امیین به یادآوری به معنی نفی ماعدایشان نیست ولی با بعثت نبی اکرم ص از امیین، منت و احسان الهی بر ایشان بیشتر و بلیغ تر است.»

«آیات او را بر آنان می خواند» یعنی: با آن که پیامبر ص خود نیز امی است و نه می خواند، نه می نویسد و نه خواندن و نوشتن را از کسی فرا گرفته است، با این وجود بر اثر وحی الهی، بر آنان به اعجاز قرآن می خواند «و آنان را پاک می گرداند» از پلیدی کفر و شرک و از گناهان و اخلاق ناپسند. به قولی معنی این است: آنان را به وسیله ایمان پاکدل می گرداند «و به آنان کتاب و حکمت می آموزد» مراد از کتاب: قرآن و مراد از حکمت: سنت است. مالک بن انس رحم می گوید: «مراد از کتاب، نوشتن به قلم و مراد از حکمت، دانش و فهم در دین است.» «و هرآینه آنان پیش از این در گمراهی آشکاری بودند» یعنی: پیش از بعثت نبی اکرم ص امیین در شرک و جهالت و گمراهی ای بس بزرگی قرار داشتند که بزرگتر از آن گمراهی ای وجود ندارد.

وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (3)

«و نیز بر جماعتی دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته اند» یعنی: همچنین این پیامبر ص، گروهی دیگر از فرزندان آدم را که در وقت بعثتش

به مسلمانان نپیوسته‌اند و به زودی در آینده به ایشان خواهند پیوست، تزکیه و پاکسازی می‌کند و ایشان کسانی از مسلمانان عرب‌اند که بعد از صحابه ۷ تا روز قیامت به عرصه وجود می‌آیند. به‌قولی: مراد از ایشان کسانی از غیر اعراب‌اند که مسلمان می‌شوند زیرا ایشان هرچند در قوم خود از اعراب نیستند اما آنها با اسلام به یک هویت و یک امت واحد تبدیل شده‌اند هرچند که اقوام و نژادهایشان مختلف باشد. به‌تأیید این معنی احادیثی نیز روایت شده است. از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت بخاری از ابوهریره ۳ است که فرمود: آن‌گاه که سوره جمعه بر رسول اکرم ص نازل شد، ما نزد ایشان نشسته بودیم پس آن را تلاوت کردند و چون به آیه: **(وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ)** رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یا رسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند، کیستند؟ رسول خدا ص دست خود را بر شانه سلمان فارسی ۳ نهادند و فرمودند: «والذی نفسی بیده لو کان الإیمان بالثریا لنالہ رجال من هؤلاء: سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، قطعا مردانی از این گروه آن را در می‌یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام بودن بعثت آن حضرت ص به‌سوی تمام مردم است چنان‌که رسول اکرم ص فرموده حق تعالی **(وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ)** را به قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان و غیر آنان از ملت‌ها نامه نوشته و آنها را به‌سوی دین حق دعوت کردند. همچنین در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد ساعدی ۳ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بی‌گمان در صلب‌های صلب‌های مردان و زنانی از امت من کسانی هستند که بی‌حساب به بهشت وارد می‌شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند:

(وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...). «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی دارای عزت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میان همه افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (4)

«این» اسلام و وحی و نبوت «فضل الهی است که آن را به هر کس بخواهد ارزانی می‌دارد» چنان‌که به محمدص ارزانی کرد «و خداوند دارای فضل عظیم است» چنان فضل و بخشایشی که هیچ فضل و بخشایشی نه با آن برابر است و نه حتی نزدیک و قابل مقایسه.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (5)

آن گاه خدای متعال برای یهودیانی که عمل به تورات را ترک کرده‌اند مثلی زده و می‌فرماید: «مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد» حملوا: از حماله، به معنی عهده‌داری و کفالت است. یعنی: مثل کسانی که به برپا داشتن تورات و عمل به آنچه که در آن است، مکلف شدند «سپس آن را بر نداشتند» یعنی: سپس به موجب آن عمل نکردند و از آنچه که در تورات به آن مأمور شده بودند اطاعت نکردند؛ آری! مثل آنان «همانند مثل الاغی است که اسفاری را بر پشت می‌کشد» اسفار: جمع سفر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سفر» نامیدند. بلی! داستان‌شان مانند داستان خری است که کتابی چند را بر او بار کنند زیرا خر نمی‌داند که بر پشت وی کتاب است یا زباله «چه بد است داستان قومی که

آیات الله را دروغ شمردند» یعنی: این مشبه به که خر است - و حقا هم که یهودیان به آن شباهت دارند - زشت‌ترین مثلی است که برای تکذیب‌کنندگان زده می‌شود پس ای مسلمانان! شما مانند آنان نباشید.

خاطر نشان می‌شود که خدای متعال این مثل را به منظور هشدار دادن به کسانی بیان کرد که رسول اکرم ص را ایستاده بر منبر در حال سخنرانی باقی گذاشته و خود به سوی کاروان تجارتي شتافتند. و هر کسی که در حال شنیدن خطبه و سخنرانی از آن روی برگرداند، این مثل بر او مصداق دارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من تکلم یوم الجمعة والإمام یخطب فمثله کمثل الحمار یحمل أسفارا، والذي یقول له أنصت، لیس له جمعة: هر کس در روز جمعه - در حالی که امام خطبه می‌خواند سخن بگوید، داستان او مانند داستان خری است که کتابی چند را برمی‌دارد و برای او کسی که به او می‌گوید: گوش فراده و ساکت باش! نیز جمعه‌ای نیست». «و خداوند قوم ستمگر را» به‌طور عام «هدایت نمی‌کند» از آن رو که ستم را اختیار کرده‌اند. و در قدم اول یهودیان در زمره آنان قرار دارند.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (6)

یهودیان بر سایر مردم ادعای فضیلت و برتری داشتند و می‌پنداشتند که فقط ایشانند که از میان همه مردم دوستان خدا Ψ و فرزندان و عزیزان وی می‌باشند پس خدای سبحان به پیامبرش دستور داد که چون این ادعای باطل را مطرح کردند به آنان: «بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر می‌پندارید که شما

دوستان خدایید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید» تا به زعم خود به جایگاه گرامی و برتر خویش دست یابید «اگر راستگو هستید» در این پندار که دوستان خدا Ψ می‌باشید زیرا کسی که به بهستی بودن خود یقین داشته باشد، قطعاً دوست دارد تا از این سرای پرمحنت رهایی یابد. در حدیث شریف به روایت ابن عباس τ آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت؛ اگر محمد ص را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردنش می‌فشارم (و خفه‌اش می‌کنم). پس خبر به رسول خدا ص رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می‌گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می‌میرند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم ص قصد مباحله را دارند (یعنی نصاری) از مباحله «ملاعنه»^۱ باز گردند، نه برای خود خانواده‌ای می‌یابند و نه مالی».

این آیه دلالت می‌کند بر این که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به خداوند Ψ ، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (7)

«و هرگز آن را آرزو نمی‌کنند به سبب آنچه که از پیش به دستهای خویش کرده‌اند» یعنی: یهودیان هرگز به سبب آنچه که از کفر، معاصی و تحریف و تبدیل کتاب خداوند Ψ کرده‌اند، مرگ را آرزو نمی‌کنند چرا که از فرجام شوم اعمال خود بیمناکند. خاطرنشان می‌شود که این آیه معجزه‌ای از معجزات قرآن است زیرا از امری خبر می‌دهد که به موضع یک ملت در امری که به آینده

^۱ نگاه؛ تفسیر «آل عمران/61».

مربوط است، بستگی دارد سپس یکی از افراد آن ملت هم نمی‌آید تا خلاف این خبر را ثابت کند «و خداوند به ستمگران داناست» پس آنان را در برابر اعمالشان مجازات می‌کند.

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (8)

«بگو» ای پیامبر ص «آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید» یعنی: آن مرگ از همان جهتی که به سوی آن گریزانید، به شما می‌رسد و به زودی با شما رو در رو خواهد شد «آن‌گاه به سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد» در روز قیامت «و به آنچه می‌کردید» از اعمال زشت «آگاهتان خواهد کرد» و شما را در برابر آن مجازات خواهد نمود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (9)

«ای مؤمنان! چون برای نماز روز جمعه ندا در داده شد» مراد از آن: اذان دوم است؛ آن‌گاه که امام بر منبر می‌نشیند زیرا در زمان رسول اکرم ص جز این، اذان دیگری در روز جمعه نبود ولی آن‌گاه که مدینه فراخ شد و توسعه یافت، حضرت عثمان ؓ در حضور و موافقت صحابه ؓ اذان اول را در نماز جمعه افزود و امر کرد تا بر پشت بام بلندترین منزل مدینه در نزدیک مسجد که نام آن «زوراء» بود، اذان اول را در دهند تا همه مردم در دور دستهای مدینه آن را بشنوند. آری! چون برای نماز روز جمعه بانگ اذان در داده شد «پس به سوی ذکر خداوند سعی کنید» یعنی: به سوی ذکر و یاد خداوند ﷻ - که نزد جمهور

فقها مراد از آن استماع خطبه در مساجد جامع است - بشتابید و به آماده کردن اسباب نماز جمعه؛ مانند غسل، وضوء و روی آوردن به سوی مسجد مشغول شوید. **(فَاسْعُوا)** یعنی بروید. از رفتن به سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شد زیرا مطلوب است که انسان مسلمان با همت و نشاط و جدیت و عزم برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدیت و عزم است. البته مراد از «سعی» این نیست که انسان تند و سریع به سوی نماز جمعه برود بلکه مراد توجه و عنایت به نماز جمعه است چرا که از تند رفتن به سوی نماز نهی به عمل آمده است چنان که در حدیث شریف آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوقتاده آمده است که فرمود: در اثناهی که ما با رسول خدا ص نماز می خواندیم، بناگاه صدای همهمه مردانی شنیده شد. پس چون رسول اکرم ص نماز را تمام کردند، خطاب به آن مردان فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به سوی نماز حرکت می کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می روید، باید به گونه ای راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

شایان ذکر است که این روز را به سبب اجتماع مردم در آن برای نماز، «جمعه» نامیدند و قبل از آن اعراب این روز را «عروبه» یعنی رحمت می نامیدند. نقل است که اولین کسی که آن را جمعه نامید، کعب بن لؤی بود، از آن رو که مردم در آن روز نزد او اجتماع کرده بودند. شایان ذکر است که؛ اولین جمعه ای که

رسول خدا ص برگزار کردند در قباء بود آن گاه که به مدینه هجرت کرده و نماز جمعه را در سرای بنی سالم بن عوف اقامه نمودند و اولین کسی که قبل از هجرت رسول خدا ص به مدینه، نماز جمعه را در آن اقامه کرد اسعد بن زراره بود که آن را در قریه‌ای واقع در یک مایلی مدینه اقامه کرد. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «نماز جمعه در مکه فرض شد اما در آن اقامه نگردید، چرا که تعداد مسلمانان در مکه اندک بود. یا بدان علت که شعار نماز جمعه اعلان است و رسول اکرم ص در مکه به طور پنهانی کار دعوت را پیش می‌بردند و این شعار در آنجا زمینه ظهور نداشت».

«و خرید و فروش را رها کنید» یعنی: در هنگام شنیدن اذان جمعه، معامله خرید و فروش را ترک کنید. البته سایر معاملات نیز به معامله خرید و فروش ملحق می‌شود پس ذکر اختصاصی «خرید و فروش» برای آن است که این معامله از مهمترین اعمال مربوط به اسباب کسب معیشت است که شخص در روز به آن مشغول می‌شود لذا این معنی مفید ترک تمام انواع تجارت و معاملات دیگر نیز می‌باشد. بنابراین، چون در روز جمعه مؤذن برای نماز اذان گفت، هیچ نوع خرید و فروش و معامله‌ای روا نیست. با این وجود، احناف و شافعی‌ها برآنند که هرچند معامله در این وقت شرعا حرام است اما چنانچه معامله‌ای انجام گرفت، آن معامله صحیح است و منعقد می‌شود زیرا نهی و حرمت متوجه نفس معامله نیست بلکه نهی به خاطر غفلت از فرض الهی می‌باشد. اما در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها آن معامله صحیح نیست و فسخ است. «این» شتافتن به سوی ذکر خدا Ψ و فرو گذاشتن خرید و فروش «برایتان بهتر است» یعنی: بهتر از انجام دادن معامله و فرو گذاشتن سعی به سوی نماز است زیرا بر امتثال فرمان

خداΨ اجر و جزای بزرگی مترتب می‌باشد؛ «اگر می‌دانید» یعنی: اگر از اهل علم و دانایی هستید، مسلماً این حقیقت بر شما پنهان نمی‌ماند که شتافتن به سوی نماز برای شما بهتر از معامله و داد و ستد است.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (10)

«و چون نماز گزارده شد» یعنی: چون نماز را تمام کردید و از ادای آن فارغ شدید «در زمین پراکنده شوید» برای تجارت و معامله و کاروباری که بدان در امر گذران زندگی‌تان نیاز دارید. خاطرنشان می‌شود که امر در اینجا مفید اباحت است نه وجوب و حجتی است برای کسانی که هر امری را بعد از نهی برای اباحت می‌دانند. «و از فضل الله طلب کنید» یعنی: از رزق وی که بدان بر بندگانش تفضل و انعام کرده است و از فواید و منافع معاملات و کسب و کار طلب کنید «و خداوند را بسیار یاد کنید» در اثنای خرید و فروش و معامله پس خداΨ را فراموش نکرده و او را با شکرگزاری و سپاس در قبال خیر دنیوی و اخروی‌ای که به سوی آن هدایتان کرده است، بسیار یاد کنید و نیز او را یاد کنید، به وسیله اذکاری که شمارا به وی نزدیک می‌کند؛ چون گفتن حمد، تسبیح، تکبیر، استغفار و مانند اینها «تا رستگار شوید» به خیر دنیا و آخرت. در حدیث شریف آمده است: «من دخل سوقاً من الأسواق فقال: لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، كتب الله له ألف حسنة ومحا عنه ألف سيئة: هر کس به بازاری از بازارها درآید و بگوید: لا اله الا الله

وحده لا شريك له له الملك وله الحمد، وهو على كل شى قدیر، خداوند برای او هزارهزار حسنه می نویسد و از او هزار هزار گناه را محو می کند».

و به مناسبت اهمیت نماز جمعه بعضی از احکام و امور مربوط به جمعه را در اینجا نقل می کنیم:

1 - به دلیل این آیه ادای نماز جمعه بر هر مسلمانی فرض عین است و این رأی جمهور امت و جمهور ائمه می باشد و نیز به دلیل این حدیث شریف: «لینتهین أقوام عن ودعهم الجمعات أو لیختمن الله علی قلوبهم، ثم لیكونن من الغافلین: باید گروه‌هایی از ترک نمازهای جمعه دست بردارند، در غیر آن خدای عزوجل بر دل‌هایشان مهر می نهد، سپس به طور قطع از غافلان می شوند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من ترک الجمعة ثلاث مرات تهاونا بها، طبع الله علی قلبه: هر کس جمعه را از روی سبک گرفتن و سهل انگاری سه بار ترک کند، خداوند Ψ بر دلش مهر می گذارد». شایان ذکر است که خطاب: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)** اجماعاً مخصوص به مکلفین است بنابراین بیماران، اشخاص زمین گیر، مسافران، بردگان، زنان، نابینایان و پیرمردانی که جز با راهنما به راه رفته نمی توانند - در نزد ابوحنیفه - مکلف به انجام آن نیستند.

2 - رفتن به نماز جمعه در اول وقت به طور زودهنگام مستحب است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص و مسلمانان در اول وقت به نماز جمعه می رفتند و غذای چاشت (نهار) را تناول نمی کردند مگر بعد از ادای آن. همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در روز جمعه غسل جمعه کند سپس در ساعت اول به نماز برود، گویی شتری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت دوم به نماز جمعه برود، گویی گاوی را قربانی کرده است و هر کس

در ساعت سوم به نماز جمعه برود، گویی قوچ شاخ‌داری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت چهارم به نماز جمعه برود، گویی مرغ ماکیانی را قربانی کرده است و هر کس در ساعت پنجم به نماز جمعه برود، گویی تخم‌مرغی را صدقه نموده است پس چون امام برای خطبه بیرون آید فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر گوش فرامی‌دهند».

3 - غسل جمعه سنت یا مستحب است نه فرض. در حدیث شریف آمده است: «حق لله علی کل مسلم أن یغتسل فی کل سبعة أيام، یغسل رأسه وجسده: حق خداوند است بر ذمه هر مسلمانی که در هر هفت روز یکبار غسل کند و سر و بدن خویش را بشوید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در روز جمعه وضو کند و وضوی خویش را نیکو گرداند، سپس به سوی نماز جمعه رفته و گوش فراهد و خاموش باشد، خداوند Ψ برای او گناهان میان این جمعه تا جمعه دیگر را به اضافه سه روز دیگر می‌آمرزد و هر کس سنگریزه را لمس کند (یعنی خود را به سنگریزه‌ها مشغول کند) قطعاً کار بیهوده‌ای انجام داده است». همچنین برای نمازگزار مستحب است که در مراسم جمعه بهترین جامه خویش را بپوشد، عطر و مواد خوشبوکننده استعمال کند، مسواک بزند و خود را پاکیزه بدارد.

4 - اگر جمعه در روز عید واقع شود، ساقط نمی‌شود. ولی امام احمد بن حنبل می‌گوید: «چون عید و جمعه یکجا شد، فرض جمعه ساقط می‌شود».

5 - صحیح آن است که شتافتن (سعی) به سوی (ذکر الله: ذکر خداوند Ψ) واجب است و (ذکر الله) شامل نماز، خطبه و موعظه - هر سه - می‌شود.

6 - علما بر تحقق شرط وجود عدد در برگزاری نماز جمعه اجماع کرده‌اند زیرا جمعه به این نام نامیده نشده است مگر به سبب اجتماعی که در آن وجود دارد. از نظر امام ابوحنیفه و امام محمد، حد اقل تعدادی که باید بجز امام در نماز جمعه حاضر باشند، سه تن است هرچند مسافر یا مریض باشند. ولی مالکی‌ها به استناد روایتی که بعداً می‌آید، حداقل تعداد آن را دوازده تن شرط کرده‌اند. و شافعی‌ها و حنبلی‌ها اقل تعداد حاضران در آن را چهل تن ذکر کرده‌اند به شرط این‌که مسافر هم نبوده و از اهل آن منطقه باشند.

7 - برگزار نمودن نماز جمعه بدون اذن و حضور امام (رئیس دولت اسلامی) صحیح است اما ابوحنیفه وجود امام، یا جانشین، یا اذن وی را شرط کرده است. و به احکام خطبه در آیه بعد اشاره خواهد شد.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (11)

مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: مردم مدینه در فقر و فاقه قرار گرفته بودند، روز جمعه‌ای بود و درحالی که رسول اکرم ص مشغول ایراد خطبه جمعه بودند، کاروان تجارته‌ای از شام سر رسید پس مردم سراسیمه به سوی آن شتافته و از محضر ایشان متفرق شدند تا بدانجا که - بنا به روایتی - در مسجد جز دوازده مرد و هفت زن باقی نماند پس نازل شد: «و چون تجارت یا لهوی ببینند، به سوی آن بشتابند» تجارت: تمام انواع کسب‌ها و دادوستدها را شامل می‌شود و لهو: عبارت از اسباب سرگرمی مانند طبل و ساز و آواز است.

(انْفَضُوا إِلَيْهَا) یعنی: درحالی متفرق می‌شوند که به سوی کاروان تجارته‌ای روی آورده‌اند «و تو را ایستاده رها کنند» بر منبر «بگو: آنچه نزد خداوند است» از

پاداش بزرگ که همانا بهشت برین می باشد؛ «از سرگرمی و از تجارت بهتر است» یعنی: از آن دو کاری که به سوی آن شتافته و به خاطر آن باقی ماندن در مسجد و شنیدن خطبه رسول اکرم ص را فرو گذاشتید، بهتر است «و خداوند بهترین روزی دهندگان است» پس از او طالب روزی شوید، بر او توکل کنید و با انجام طاعت به سوی او متوسل شوید زیرا این کار از اسباب تحصیل رزق و از بزرگترین عوامل جلب کننده آن به سوی شما می باشد.

علما به مناسبت ذکر خطبه در این آیه کریمه، احکامی را پیرامون خطبه جمعه بیان کرده اند که به موارد مهمی از آن می پردازیم:

1 - مشروع است که خطیب در اثنای ایراد خطبه بایستد و این حکمی است متفق علیه زیرا به اثبات رسیده که رسول اکرم ص و همچنین خلفای بعد از ایشان جز در حالت ایستادن خطبه ایراد نکرده اند. اما ایستادن در خطبه نزد ابوحنیفه سنت است پس اگر امام به حالت نشسته خطبه ایراد کرد، جایز می باشد زیرا مقصود حاصل می شود ولی همراه با کراهیت. در نزد مالکی ها ایستادن واجب است اما در نزد شافعی ها و حنبلی ها ایستادن خطیب شرط است بنابراین، خطبه جز به آن صحت پیدا نمی کند.

2 - جمهور علما بر آنند که ایراد خطبه شرط انعقاد جمعه است و نماز جمعه جز با ایراد خطبه صحیح نمی شود.

3 - خطیب باید در حال ایراد خطبه بر کمان یا عصایی تکیه دهد زیرا در حدیث شریف به روایت ابن ماجه از سعد بن ابی وقاص τ آمده است که فرمود: رسول خدا ص چون در غزوات خطبه می خواندند، بر کمانی تکیه می دادند و چون در جمعه خطبه می خواندند، بر عصایی تکیه می دادند.

4 - جمهور علما برآنند که وقتی خطیب بر منبر بالا شد، باید بر مردم سلام بگوید زیرا در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله ك آمده است که چون رسول اکرم ص بر منبر بالا می‌رفتند، بر مردم سلام می‌گفتند. اما در نزد مالک سلام گفتن خطیب، سنت نیست.

5 - در نزد شافعی، پاکی از بی‌وضوئی و جنابت (حدث اکبر و اصغر) در حین ایراد خطبه شرط است اما در نزد جمهور فقها این امر شرط نیست ولی لازم است پس اگر خطیب بدون آن خطبه ایراد کرد، صحت دارد.

6 - اکثر فقها برآنند که کمترین حد خطبه این است که خطیب حمد و ستایش خدای عزوجل را گفته و بر پیامبرش ص درود بفرستد، به تقوای الهی سفارش کند و آیه‌ای از قرآن را بخواند. و در خطبه دوم نیز چنین کند مگر در خطبه دوم به‌جای خواندن آیه دعا کردن واجب است. و به کمتر از این، خطبه محقق می‌شود. ولی ابوحنیفه بر آن است که اگر امام در خطبه بر حمد، یا تسبیح، یا تکبیر بسنده کرد، خطبه وی درست است زیرا روایت شده است که عثمان T بر منبر بالا شد و گفت: «الحمد لله»، سپس به لرزه درافتاد و گفت: «ابوبکر و عمر برای این مقام مقالی را آماده می‌کردند و شما به امامی فعال نیازمندتر از امامی قوال هستید و به‌زودی به شما خطبه‌ها خواهد آمد». سپس از منبر فرود آمد و نمازگزاران و این عمل وی در محضر صحابه V بود و کسی از ایشان هم بر وی انکار نکرد.

7 - سکوت حاضران در هنگام ایراد خطبه امام واجب است و سنت این است که همگی سکوت کنند، چه کسانی که خطبه را می‌شنوند و چه کسانی که نمی‌شنوند و هر دو گروه - ان شاء الله - در اجر برابرند و هر کس در اثنای خطبه

سخن بگوید، کار لغو و بیهوده‌ای را انجام داده است ولی نمازش با این سخن گفتن فاسد نمی‌شود.

8 - امام چون بر منبر رفت باید - به پیروی از فعل رسول اکرم ص - رو به سوی مردم نماید.

9 - جمهور فقها برآنند که هر کس در حالی به مسجد وارد شد که امام خطبه می‌خواند، باید دو رکعت نماز بگزارد و بعدا بنشیند زیرا در حدیث شریف به روایت جابر r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «چون در روز جمعه یکی از شما در حالی آمد که امام خطبه می‌خواند پس باید دو رکعت بگزارد و باید در آنها به اختصار و سبکی عمل نماید». اما رأی مالک و ابن‌شهاب زهری این است که در حال مشغول بودن امام به ایراد خطبه نباید نماز گزارد زیرا بیرون شدن امام برای ایراد خطبه نماز را و کلام وی، کلام را قطع می‌کند.

10 - خواب شدن در حال ایراد خطبه امام مکروه است زیرا در حدیث شریف به روایت سمره بن جندب r آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «چون یکی از شما را در اثنای خطبه خواب پینکی (چرت) در رسید، باید به جای نشستن رفیقش نشسته و رفیقش را به جای خود بنشانند». یعنی: از جای خود جابجا شود تا خواب از سرش برود.

11 - در فضیلت جمعه احادیثی آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره r است که رسول خدا ص از روز جمعه یادآوری کرده آن گاه فرمودند: «و در آن ساعتی است که هیچ بنده مسلمانی در حال ادای نماز با آن ساعت همراهی نمی‌کند و در همان حال از خدای عزوجل چیزی نمی‌طلبد مگر این که حق تعالی آن را به وی می‌دهد». همچنین در حدیث شریف به

روایت صحیح مسلم از ابوموسی ؓ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «این ساعت (یعنی ساعت اجابت دعا) در روز جمعه از میان آن است که امام بر منبر می‌نشیند تا آن‌گاه که نماز تمام می‌شود».

12 - در روایت زهری آمده است که صدر خطبه رسول خدا ص چنین بود: «الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ به من شرور أنفسنا. من يهد الله فلا مضل له ومن يضل فلا هادي له. ونشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله، أرسله بالحق بشيراً ونذيراً بين يدي الساعة. من يطع الله ورسوله فقد رشد ومن يعصهما فقد غوى. نسأل الله ربنا أن يجعلنا ممن يطيعه ويطيع رسوله ويتبع رضوانه ويجتنب سخطه، فإنما نحن به وله».

(سوره منافقون)

مدنی است و دارای (11) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و مواقف دشمنانه آنان علیه رسول اکرم ص و مؤمنان، «منافقون» نامیده شد. این سوره متضمن هجوم سختی علیه اخلاق منافقان و دسیسه‌های آنان است.

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (1)

«چون منافقان نزد تو آیند» منافق کسی است که اسلام را آشکار کرده و کفر را پنهان می‌دارد. یعنی ای پیامبر ص! چون منافقان به تو رسند و به مجلس است حاضر شوند؛ «می‌گویند» به زبانهای خود خلاف آنچه را که در دلهایشان است: «گواهی می‌دهیم که بی‌گمان تو پیامبر خدا هستی» منافقان گواهی‌شان را با «لام تأکید» مؤکد می‌کنند، برای اشعار و اعلام این‌که این گواهی، از صمیم دل و همراه با خلوص نیت و عقیده صادر شده است. معنای (نشهد)، نعلم و نحلف است یعنی: می‌دانیم و سوگند می‌خوریم که تو رسول خدا هستی «و خداوند می‌داند که تو پیامبر اویی» این تصدیقی است از جانب خدای عزوجل بر گواهی حقانیت رسالت محمد ص که سخن منافقان متضمن آن است تا چنین فهمیده نمی‌شود که تکذیب منافقان در جمله بعدی، متوجه این حقیقت می‌باشد «و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغ‌گویند» در این ادعا که گواهی‌شان بر رسالت رسول اکرم ص از صمیم قلب و خلوص عقیده است، هرچند لفظ و

بیان محض که صرفاً گواهی دادنشان به زبان بر صحت رسالت است، دروغ نیست زیرا لفظ این سخنشان حق است.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (2)

«سوگندهای خود را سپر گرفته‌اند» یعنی: سوگندهایی را که به شما درباره ایمان خود می‌خورند، سپر قرار داده‌اند تا آنان را از گزند شما نگه دارد و در پشت سر آن خود را پنهان دارند تا کشته و اسیر نشوند. این تعبیر دلیل بر آن است که لفظ: «أشهد: گواهی می‌دهم» سوگند است. «پس از راه خدا باز داشته‌اند» یعنی: مردم را از ایمان و جهاد و طاعات باز داشته‌اند، به سبب شک پراکنی، عیب‌جویی و طعنه‌زدن در نبوت که از آنان سرزده است «چه بد است آنچه آنان می‌کنند» از نفاق و بازداشتن از راه خدا Ψ .

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (3)

«این» دروغ گفتن، بازداشتن از راه خدا Ψ و اعمال زشت «به سبب آن است که آنان ایمان آوردند» از روی نفاق «سپس کافر شدند» در باطن امر. به‌قولی: آیه کریمه درباره گروهی نازل شد که ایمان آوردند، سپس مرتد شده و از ایمان خود برگشتند «پس بر دلهایشان مهر نهاده شد» به سبب کفرشان لذا دیگر بعد از این ایمانی به دلهایشان راه نمی‌یابد «پس آنان در نمی‌یابند» و نمی‌فهمند آنچه را که صلاح و رشد و هدایت‌شان در آن است.

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (4)

«و چون آنان را ببینی، بدنهایشان تو را به شگفت آورد» یعنی: شکل و هیأت و منظر آنان برای بیننده شگفت آور است چرا که آنان شکل و شمایلی تروتازه و بارونق دارند «و چون سخن گویند، به سخنشان گوش دهی» و پنداری که سخنشان حق و راست است، از بس که زبان و بیانی فصیح و بلیغ دارند. شایان ذکر است که عبدالله بن ابی رئیس منافقان شخصی فصیح، تنومند و خوش منظر بود و چون سخن می گفت، رسول خدا ص به سخنش گوش فرامی دادند «گویی آنان الوارهایی اند تکیه داده بر دیوار» منافقان در نشستن خود در مجالس رسول اکرم ص به حال تکیه داده، به چوبها و الوارهای میان تهی ای تشبیه شده اند که به دیوار تکیه داده است، چوبهایی که نه چیزی می فهمند و نه می دانند زیرا از فهم نافع و علمی که صاحبش از آن بهره مند گردد خالی اند چنان که الوارها اشباحی فاقد درک و فهم می باشند «هر بانگی را بر ضد خود می پندارند» یعنی: آنان با وجود تنومندی اجسام خود، از باطن و معنویت چنان تهی اند که هر بانگی را که می شنوند، آن را بانگ هلاکی علیه خود می پندارند و تصور می کنند که آن بانگ آنان را هدف قرار داده و بر آنان فرود آمده است، از بس که جبونند و دلهایشان مرعوب و بیمناک است پس آنان اشباحی بدون ارواح و صورتهایی بدون معنی هستند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند Ψ به صورتها و امواتان نمی نگرد بلکه فقط به دلها و اعمالتان می نگرد». به قولی: منافقان از آن بیم داشتند که درباره آنان آیاتی نازل شود که پرده هایشان را بدرد و خونها و مالهایشان را مباح گرداند «آنان خود دشمن اند پس از آنان بر حذر باش» از این که به فرصتی علیه تو دست یابند، یا بر چیزی از اسرار

آگاه گردند زیرا آنان جاسوسانی برای دشمنان کافرت هستند «خدا بکشدشان» یعنی: خدا Ψ آنان را لعنت کند و از رحمت خود طرد نماید. یا این تعلیمی است به مؤمنان که این سخن را بگویند «چگونه پیراهه می‌روند؟» یعنی: چگونه از حق برگشته و از آن به‌سوی کفر می‌گرایند و تا کجا از حقیقت انحراف یافته‌اند؟ در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوهریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِنَّ لِلْمُنَافِقِينَ عِلَامَاتٍ يَعْرِفُونَ بِهَا: تَحِيَّتُهُمْ لَعْنَةٌ، وَطَعَامُهُمْ نَهْبَةٌ، وَغَنِيمَتُهُمْ غُلُولٌ، وَلَا يَقْرَبُونَ الْمَسَاجِدَ إِلَّا هَجْرًا، وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا دُبْرًا، مُسْتَكْبِرِينَ لَا يَأْلَفُونَ وَلَا يُؤْلَفُونَ، خَشِبَ بِاللَّيْلِ، صَخَبَ بِالنَّهَارِ: مُنَافِقَانِ دَارِي نَشَانَهُ هَائِي هَسْتَنْدَ كَه بَا أَنَّهُا شَنَاخْتَه مِي شُونَد: دَرُود وَ شَادَبَاشْ كَفْتَن أَنَّهُا لَعْنَتْ اَسْت وَ غَذَائِشَانْ غَارَتْ (بِي خَيْر وَ بَرَكْت) وَ غَنِيمَتِشَانْ غُلُولٌ وَ خِيَانَتْ، جَزْ بَا سَسْتِي وَ گَرَانْبَارِي بَه مَسَاجِدْ نَزْدِيكْ نَمِي شُونَد وَ جَزْ دَرْ آخِرْ وَقْتْ بَه نَمَازْ نَمِي آيِنْد، مُسْتَكْبِرْ وَ گَرْدَنكشْ اَنْد، نَه الْفَتْ مِي گِيرِنْد وَ نَه مُورِد الْفَتْ قَرَارْ مِي گِيرِنْد، سَنگِينْ خَوَابْ اَنْد دَرْ شَبْ (شَبْ زَنْدَه دَارِي نَمِي كَنْنْد) وَ جِيغْ وَ دَادْ كَشْنْدَه اَنْد دَرْ رُوزْ».

**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأْ رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ
وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (5)**

«و چون به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برای شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را برگردانند» یعنی: از روی تمسخر به این سخن و به نشانه بی میلی در آمرزش خواهی پیامبر ص برای خود، سرهای خویش را تکان می‌دهند و می‌پیچانند «و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی برمی‌تابند» از رسول

اکرم ص و درخواست آمرزش خواهی ایشان برای خود زیرا خود را بزرگتر از آن می بینند و آمرزش خواهی را حقیر و بی ارزش تصور می کنند. قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: به عبدالله بن ابی گفته شد؛ کاش نزد رسول خدا ص می رفتی تا برای تو آمرزش می خواستند. اما او به نشانه تکبر و خودبزرگ بینی سرش را برگرداند. آن گاه این آیه نازل شد.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (6)

«برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی، یا برایشان آمرزش نخواهی» هرگز این کار به آنان سودی نمی رساند، از آن رو که بر نفاق خود پای فشرده و بر کفر خود استمرار می ورزند «هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید» یعنی: مادامی که بر نفاق خود قرار داشته باشند «بی گمان خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند» یعنی: کسانی را که در بیرون رفتن از دایره طاعت و فروروی در نافرمانی های خداوند Ψ پای فشرده اند، که منافقان در صف اول این قطار قرار دارند.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می کند: چون آیه (استغفر لهم أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم) «توبه/80» نازل شد، رسول اکرم ص فرمودند: «برایم در آمرزش خواهی رخصت داده شده پس بر هفتاد بار آمرزش خواهی برای آنان می افزایم، شاید خدای عزوجل بر آنان بیامرزد». پس خداوند متعال نازل فرمود: (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ...).

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (7)

سپس حق تعالی به بیان دو نمونه از دشمنی‌های منافقان می‌پردازد، نمونه اول این است: «آنان کسانی اند که می‌گویند، بر کسانی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» از پیرامون وی. مراد آنان از این کسان: فقرای مهاجرانند «و حال آن‌که گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خداست» پس او قطعا روزی‌دهنده این مهاجران است «ولی منافقان در نمی‌یابند» که خزانه‌های ارزاق به دست خداوند Ψ است و بنابراین، می‌پندارند که خدای متعال بر مؤمنان گشایش ارزانی نمی‌دارد.

زید بن ارقم τ در بیان سبب نزول می‌گوید: از عبدالله بن ابی شنیدم که به یاران خود می‌گفت: «بر کسانی که نزد محمد ص هستند خرج نکنید تا از پیرامون وی پراکنده شوند». پس این سخن وی را به عمویم گفتم و او آن را به رسول اکرم ص رساند، ایشان مرا خواستند و جریان را به ایشان نقل کردم. آن گاه به دنبال عبدالله بن ابی و یارانش فرستادند، آنها آمدند و سوگند خوردند که این سخن را نگفته‌اند. پس رسول اکرم ص مرا تکذیب و آنان را تصدیق نمودند که بر اثر آن چنان حالت سختی به من دست داد که قبل از آن هرگز مانند آن حالت به من دست نداده بود و در خانه‌ام نشستم... آن گاه آیه: (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ...) نازل شد. بعد از نزول این آیات، ایشان به دنبال من فرستادند و این آیات را بر من خواندند، سپس فرمودند: «همانا خداوند Ψ تو را تصدیق کرد».

يَقُولُونَ لَنْ نَرَجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (8)

نمونه دوم از دشمنی منافقان این است: «می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم» از غزوه بنی‌مصطلق «قطعا آن کس که عزتمندتر است، آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد» گوینده این سخن، عبدالله بن‌ابی رئیس منافقان بود که مراد آن ملعون از عزیزتران و بلندپایه‌گان، خود وی و همراهانش و مرادش از ذلیل‌تران و فرومایه‌گان، رسول اکرم ص و همراهان ایشان بودند.

امام احمد در بیان سبب نزول این آیه از زیدبن‌ارقم^۳ روایت کرده است که فرمود: من با رسول خدا ص در غزوه تبوک^۱ حضور داشتم و دو تن که یکی از مهاجران و دیگری از انصار بودند، بر سر نوبت آب با هم کشمکش کردند پس عبدالله بن‌ابی گفت: اگر به مدینه بازگشتیم، آن کس که عزیزتر است، خوارتر را از آن بیرون خواهد کرد، من نزد رسول اکرم ص آمدم و ایشان را از این سخن وی آگاه ساختم ... و ادامه داستان، مانند سبب نزول ذکر شده در آیه قبل است.

«حال آن‌که عزت، خاص خداوند و پیامبرش و مؤمنان است» یعنی: قوت و غلبه مخصوص خداوند Ψ و کسانی است که او عزتمند و پیروشان گرداند؛ از پیامبران و بندگان مؤمن نیکوکارش نه غیر آنان «ولی منافقان» از فرط جهل، حیرت، سردرگمی و نیز از آن جهت که بر دل‌هایشان مهر زده شده است «نمی‌دانند» این حقیقت روشن را. روایت شده است که عبدالله فرزند عبدالله بن‌ابی‌بن‌سلول در همان غزوه به پدرش گفت: سوگند به آن کس که جز او خدایی نیست تا نگویی که: بی‌گمان رسول خدا ص بلندپایه‌تر و عزیزترند و این من هستم که ذلیل‌تر و فرومایه‌تر می‌باشم؛ به مدینه داخل نخواهی شد.

^۱ صحیح غزوه بنی‌مصطلق است زیرا عبدالله بن‌ابی در غزوه تبوک حضور نداشت. نگاه؛ تفسیرالمنیر (281/224).

پس عبدالله بن ابی به گفتن این سخن ناگزیر شد و چون به مدینه آمدند، مدت اندکی بعد از آن مرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (9)

آن گاه خداوند Ψ مؤمنان را از اخلاق منافقان بر حذر می‌دارد یعنی از اخلاق کسانی که اموال و اولادشان آنان را از یاد خدا Ψ که همانا ادای فرایض اسلام است به خود مشغول گردانید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و اولادتان شما را از ذکر خداوند غافل نگرداند» به قولی: مراد از ذکر خدا Ψ ، قرائت قرآن است «وهر کس چنین کند» یعنی: هر کس با مشغولیت به دنیا از کار دین غافل شود «پس آن گروه، خود زیانکارانند» یعنی: در زیانکاری خود کامل‌اند زیرا آنان چیزی را که برتر و باقی است، به بهای حقیر و فانی‌ای فروخته‌اند.

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ (10)

«و از آنچه روزیتان کرده‌ایم، بخشش کنید» یعنی: برخی از آنچه را که روزیتان کرده‌ایم، در راه خیر خرج کنید. به قولی: مراد ادای زکات فرض است «پیش از آن که مرگ به سراغ یکی از شما بیاید» به این ترتیب که اسباب مرگ بر وی فرود آید و او حضور نشانه‌های آن را مشاهده کند «پس بگوید: ای پروردگار من! چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی» یعنی: چرا به من مهلت ندادی و مرگم را تا مدت کوتاه دیگری به تأخیر نیفگندی «تا صدقه بدهم» از مال

خویش «و از صالحان باشم» با انجام دادن کارهای شایسته. ابن‌کثیر می‌گوید: «پس در هنگام احتضار هر تقصیرکاری نادم می‌شود و تمدید مدت عمر خود را می‌طلبد تا به تدارک مافات پردازد ولی هیئات!».

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (11)

«و هر کس اجلش فرارسد» و عمر مقررش که در لوح محفوظ نوشته شده است به پایان آید؛ «هرگز خداوند آن را به تأخیر نمی‌افکند و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس چیزی از اعمالتان بر او مخفی نمی‌ماند و او جزادهنده‌تان در برابر اعمالتان می‌باشد. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس ؓ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «هر کس مالی دارد که او را به حج بیت‌الله می‌رساند، یا در آن بر وی زکات واجب است اما آن را نمی‌پردازد، در هنگام مرگ طالب بازگشت به دنیا می‌شود». در این اثنا مردی به ابن‌عباس ؓ گفت: ای ابن‌عباس! از خدا پروا کن، آخر این فقط کافر است که طالب بازگشت به دنیا می‌شود نه مؤمن! ابن‌عباس ؓ فرمود: «اینک در این باره بر شما قرآن را می‌خوانم». آن‌گاه آیه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ...)) را تا آخر سوره تلاوت کرد.

(سوره تغابن)

مدنی است و دارای (18) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر روز قیامت در آن، «تغابن» نامیده شد. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیان و خسارت کافران در آن نمایان می‌شود. این سوره، آخرین سوره از «مسیحات» یعنی سوره‌هایی است که با تسبیح آغاز می‌شوند.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (1)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوند را تسبیح می‌گوید» یعنی: تمام مخلوقاتی که در آسمانها و زمین خدای سبحان هستند او را از هر نقص و عیبی به پاکی یاد کرده و تنزیه می‌نمایند. قبلا به این حقیقت اشاره کردیم که این تسبیح، با نطق و بیانی است که ما آن را نمی‌فهمیم چنان‌که فرموده حق تعالی در این آیه دال بر این معنی است: **(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ)**: (و هیچ چیز نیست مگر این‌که به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید) «اسراء/44». «او راست فرمانروایی و او راست سپاس» هم فرمانروایی و هم سپاس و ستایش به حق تعالی اختصاص دارد و هیچ چیز از اینها از آن غیر وی نیست و بهره‌ای هم که بندگان از آنها دارند، همانا از فیض اوست لذا این منت هم به او باز می‌گردد

«و او بر هر چیزی تواناست» پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و قدرتش بر ایجاد تمام مخلوقات یکسان و برابر است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (2)

«اوست آن کس که شما را آفرید پس برخی از شما کافرند و برخی از شما مؤمن» کافر را آفرید و کفرش به فعل و کسب و اختیار خود وی و برخلاف مقتضای فطرت وی است و مؤمن را آفرید و ایمانش به فعل و کسب خود وی و مطابق فطرت سالم وی است که بر یکتاپرستی و ایمان به خدا Ψ مبتنی است لذا کافر، کفر می‌ورزد و کفر را انتخاب می‌کند و مؤمن ایمان می‌آورد و ایمان را انتخاب می‌کند و همه اینها به اذن الهی است: (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ): «و شما نمی‌خواهید (و خواسته شما نافذ نیست) مگر آن که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد» (تکویر / 29). «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» پس هیچ امر نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند و او جزا دهنده‌تان در برابر اعمالتان است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود τ آمده است: «همانا یکی از شما به عمل اهل بهشت عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان بهشت جز یک گز یا یک باع¹ فاصله وجود ندارد پس نوشته (لوح محفوظ) بر او سبقت می‌گیرد، آن گاه به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود و همانا یکی از شما به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان دوزخ جز یک گز یا یک باع فاصله وجود ندارد، آن گاه کتاب (نوشته لوح محفوظ) بر وی سبقت می‌گیرد پس به عمل اهل بهشت عمل می‌کند و به آن وارد

¹ باع: عبارت است از اندازه فاصله میان انگشتان هر دو دست از هم گشاده که برابر با (162) سانتی‌متر است.

می‌شود». علما می‌گویند: این حدیث به معنی تعلق علم ازلی حق تعالی به هر معلومی است پس همان چیزی روی می‌دهد که خداوند Ψ دانسته، اراده نموده و حکم کرده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (3)

«آسمانها و زمین را به حق» یعنی: به عدل، به تدبیر درست و حکمت بالغه «آفرید» به قولی معنی این است: آسمانها و زمین را برای آشکار کردن حق آفرید به این ترتیب که نیکوکار در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار در قبال بدکرداری‌اش جزا داده شود «و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را نیکو آراست» یعنی: حق تعالی انسانها را در کامل‌ترین صورت، نیکوترین ساختار و زیباترین شکل آفرید. و مانند این آیه است فرموده حق تعالی در سوره «انفطار»: **(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (6) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (7) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (8))**: (هان ای انسان! چه چیز تو را در حق پروردگار بخشنده‌ات غره کرد؟ همان‌که تو را آفرید و استوار کرد پس متعادل ساخت) «انفطار/6-8». البته امتیاز بنی‌آدم در نیکویی صورت و زیبایی اندام و قامت وی نیست بلکه این خلقت شگرف، دلالت روشن و آشکاری است برای مردمی که در قدرت آفریننده و حکمت و عظمت وی می‌اندیشند چنان‌که صورت روحانی انسان و توانایی‌های عقلی تکان‌دهنده و عظیم وی دلالتی بزرگتر و برتر بر این امر است چنان‌که خداوند متعال فرموده است: **(وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (20) وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (21))**: «و در زمین نشانه‌هایی است برای اهل یقین و آیا در خویشتن خویش نمی‌نگرید؟» «ذاریات/20 - 21». «و به سوی

اوست بازگشت» در سرای آخرت پس نهاد و سیرتتان را نیکو و زیبا سازید چنان که حق تعالی صورت ظاهرتان را زیبا گردانید.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (4)

آن گاه حق تعالی از علم خویش به تمام کائنات آسمانی و زمینی و تمام پنهانها و آشکارها خبر داد و فرمود: «آنچه را در آسمانها و زمین است می داند» و هیچ امری از آنها بر او پنهان نمی ماند «و آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می دارید می داند و خداوند به راز سینه ها» یعنی: به آنچه که هر انسانی آن را در ضمیر خود پنهان می دارد «دانا است» همچون حدیث نفس و خطرات قلب.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (5)

«آیا» ای کفار «خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند» از امت های گذشته؛ مانند اقوام نوح، عاد و ثمود «به شما نرسیده است؟» یعنی: خبر این امت ها به شما در قرآن رسیده است و شما از این امر آگاهید که چگونه پیامبران آنان را به سوی یگانگی خدای متعال و پرستش وی و ترک آنچه که به جای وی به اربابی گرفته اند دعوت نمودند و چسان در فرجام دروغ انگاران نابود شدند و سرانجام کار پیامبران و مؤمنان به ایشان، نجات و رستگاری بود «پس وبال کار خود را چشیدند» وبال: سنگینی و سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن

امت‌ها در دنیا به آن دچار شدند «و ایشان را عذابی است دردناک» در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می‌باشد.

**ذَلِكَ بَأْنَهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا
وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (6)**

«این» عذاب تلخ و دردناک در هر دو سرای دنیا و آخرت؛ «به سبب آن است که پیامبرانشان برای آنان معجزات آشکار می‌آوردند پس گفتند: آیا ما را آدمیان هدایت می‌کنند؟» یعنی: چون پیامبران با معجزات آشکار به سوی آنان می‌آمدند، هر قومی از آنان - در مقام انکار و تعجب از این امر که پیامبر از جنس بشر باشد این سخن را به پیامبرانشان می‌گفتند «پس کافر شدند و روی بر تافتند» یعنی: آن امتها به پیامبران ﷺ و به آنچه که همراه آورده بودند، کافر شدند و از ایشان روی گردانیدند و در آنچه که پیامبران ﷺ آورده بودند، تدبر و اندیشه نکردند «پس خداوند بی‌نیازی جست» از ایمان و عبادتشان «و خداوند بی‌نیاز ستوده است» یعنی: او از جهانیان و از عبادت و نیایش آنان برای خود بی‌نیاز و از جانب تمام مخلوقات خویش به زبان قال و حال ستوده است.

**زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ
وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (7)**

«کافران پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو: آری؛ قسم به پروردگار من که البته برانگیخته می‌شوید» خداوند Ψ پیامبرش را دستور داد تا بر این امر به آنان سوگند بخورد. یعنی: سوگند به خدای عزوجل که شما از قبرهایتان برانگیخته می‌شوید «سپس به آنچه کرده‌اید، آگاه ساخته می‌شوید»

یعنی: به منظور برپا داشتن حجت علیه شما، قطعا از اعمالتان خبر داده شده و سپس در برابر آن جزا داده می‌شوید «و این» رستاخیز و جزا «بر خداوند آسان است» نه دشوار، به سبب قدرت تامه وی. این سومین آیه در قرآن کریم است که خداوند متعال در آن به پیامبرش دستور داده است تا به نام پروردگار خویش بر وقوع و تحقق قطعی معاد سوگند بخورد. آیه اول این فرموده حق تعالی است: **(وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ)** «یونس / 53». آیه دوم این فرموده وی است: **(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلُّ بَلَى وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ)** «سبأ / 3» که ترجمه و تفسیر آنها گذشت و این هم سومین آیه در این مورد است.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (8)

«پس به خدا و پیامبرش و نوری که فرو فرستاده‌ایم، ایمان آورید» یعنی: هرگاه قضیه چنین است پس خداوند Ψ ، پیامبرش محمد ص و قرآن را تصدیق کنید زیرا قرآن نوری است که از تاریکی‌های گمراهی به سوی روشنایی هدایت رهنمون می‌شود «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس چیزی از سخنان و افعالتان بر او پنهان نمی‌ماند و یقینا شما را در برابر کارنامه‌تان جزا می‌دهد پس باید ایمانتان صحیح و سالم باشد.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِنِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (9)

«روزی که شما را برای روز جمع» یعنی: برای روز قیامت «گرد می آورد» زیرا اهل محشر در آن برای جزا گردآورده می شوند و در آن میان هر عمل کننده ای با عملش، میان هر پیامبری با امتش، میان هر مظلومی با ظالمش و میان اولین و آخرین گرد آورده می شود «آن روز روز تغابن است» زیرا غبن و فریب خوردگی کافر با ترک ایمان؛ و غبن و زیان مؤمن با کاستی و کوتاهی وی در ایمان و عمل در آن روز آشکار می شود همچنین برخی از اهل محشر در آن بر برخی دیگر زیان می رسانند پس در آن اهل حق بر اهل باطل زیان می رسانند و غبن و زیانی بزرگتر از زیان وارد کردن اهل بهشت بر اهل دوزخ نیست پس گویی اهل دوزخ خیر را به شر، خوب و سره را با پست و ردی و نعمت را با عذاب بدل خواسته اند و اهل بهشت برعکس این. گفته می شود: «غبت فلانا: بر فلان غبن وارد کردم» آن گاه که به او چیزی را بفروشی یا از او چیزی را بخری اما زیان به طرف او بوده و او در معامله فریب خورده باشد. پس مغبون و زیانمند حقیقی کسی است که خانواده و جایگاه خود در بهشت را از دست داده و باخته باشد. در حدیث شریف آمده است: «هیچ بنده ای به بهشت وارد نمی شود مگر این که جایگاه وی در دوزخ نیز- چنانچه از بدکاران می بود - به وی نشان داده می شود تا بر شکر و سپاس وی بیفزاید و هیچ بنده ای نیست که به دوزخ وارد شود مگر این که جایگاه وی از بهشت به وی بینانده می شود - چنانچه از نیکوکاران می بود - تا بر دریغ و حسرت وی بیفزاید».

«و هر کس به خداوند ایمان آورده و عمل صالحی انجام داده باشد، بدیهایش را از او بسترده» یعنی: هر کس اقرار و تصدیق را با عمل صالح جمع کرد، سزاوار آن است تا گناهانش از وی زدوده شود «و او را به باغهایی که

جویباران از فرودست آنها جاری است در آورد، که جاودانه برای همیشه در آن باشند، این» زدودن گناهان و وارد کردن به بهشت همراه با جاودانه گی ابدی در آن؛ «کامیابی بزرگ است» یعنی: کامیابی ای است که هیچ کامیابی دیگری با آن برابری نمی تواند کرد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبئسَ الْمَصِيرُ
(10)

«و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند، آن گروه اهل دوزخ اند و در آن جاودانه خواهند بود و چه بد سرانجامی است».

ملاحظه می کنیم که خدای سبحان در این دو آیه برای توضیح و بیان «تغابن» یاد شده، حال نیکبختان و بدبختان را ذکر نمود پس هر دو آیه تفصیل و تفسیر آن تغابن اند.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
(11)

«هیچ مصیبتی» مانند سختی، بیماری، مرگ نزدیکان، زندان، نابودی مال و غیر آن از مصایب «نمی رسد مگر به اذن الله» یعنی: به قضا و قدر وی. به قولی: سبب نزول آن این بود که کفار گفتند: اگر راه و روش مسلمانان حق بود، می بایست خداوند Ψ آنان را در دنیا از مصایب ننگه می داشت «و هر کس به خداوند ایمان آورد، دلش را به راه آورد» یعنی: هر کس باور داشته باشد و بداند که جز آنچه خداوند Ψ بر وی مقدر نموده است به او نمی رسد، حق تعالی در هنگام مصیبت دلش را به راه صحیح می برد و بنابراین، او متوجه می شود که آن مصیبت از

جانب خدا Ψ است و آنچه که به وی رسیده، قرار نبوده و نیست که از وی دور شود و خواه ناخواه به وی رسیدنی است و آنچه که باید به وی نرسد، خواهناخواه به وی رسیدنی نیست پس - چنانکه ابن عباس ك نیز در تفسیر آیه گفته است - او در این هنگام به قضای خداوند Ψ تسلیم می‌شود و استرجاع: (إنا لله وإنا إليه راجعون) می‌گوید پس در مصیبت صبر و بر نعمت شکر می‌گزارد چنانکه در حدیث شریف آمده است. «و خداوند به هر چیزی داناست» یعنی: او دارای علمی بلیغ و همه جانبه است و هیچ چیز از این امور بر او مخفی نمی‌ماند پس به او ایمان آورید و به قضا و قدر وی تسلیم شوید.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
(12)

«و خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید» یعنی: به فرمانبرداری خداوند Ψ و فرمانبرداری از کتاب و پیامبرش مشغول شوید؛ با فرمان بردن از شخص وی در حیاتش و فرمان بردن از سنت وی بعد از وفاتش «پس اگر روی برتابید» یعنی: اگر از فرمانبرداری اعراض کنید پس گناه شما بر دوش خود شماست و بر پیامبر هیچ باکی نیست «زیرا جز این نیست که بر پیامبر ما فقط پیام رسانی آشکار است» و جز این دیگر هیچ تکلیفی بر عهده او نیست و او این مهم را نیز به درستی به انجام رسانیده است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (13)

«خداست که هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: فقط او سزاوار عبودیت است نه غیر او پس او را به یگانگی بخوانید و با او چیزی را شریک نیاورید «و

مؤمنان باید بر خدا توکل کنند» یعنی: مؤمنان باید امور خود را به او تفویض کرده و بر او تکیه نمایند، نه بر غیر او.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (14)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند» زیرا آنها شما را از انجام خیر و عمل صالح به خود مشغول می‌گردانند، یا شما را به قطع پیوند رحم، یا به معصیت پروردگار وا می‌دارند و انسان بر اثر محبتی که به آنان دارد، نمی‌تواند در برابر خواسته آنان مقاومت کند. سبب نزول آیه کریمه این بود که مردانی از اهالی مکه اسلام آوردند و خواستند که هجرت کنند پس همسران و فرزندانشان به آنان اجازه این کار را ندادند. بنابراین، خدای سبحان فرمان داد که از آنان بر حذر باشند و اطاعت‌شان نکنند. مجاهد می‌گوید: «سوگند به خدا Ψ که همسران و فرزندان در دنیا با آنان دشمنی نکردند ولی دوستی و محبت آنان بر آن وادارشان کرد که از مال حرام بیندوزند و خرج آنان کنند». «پس از آنان حذر کنید» یعنی: از همسران و فرزندانتان حذر کنید؛ از این‌که دوستی و شفقت بر آنان را بر طاعت خدای عزوجل برگزینید پس مبادا رغبتتان در رساندن خیر و منفعت برای آنان، شما را بر آن وادارد که با ارتکاب نافرمانی خداوند Ψ برایشان مال اندوزی کنید «و اگر عفو کنید و درگذرید و پیامرزید» گناهی را که مرتکب می‌شوند و سرزنششان را در برابر آن گناهان فروگذارید و گناهانشان را بپوشانید؛ «به راستی خدا آمرزگار مهربان است» هم برای شما و هم برای ایشان.

در بیان سبب نزول این بخش از آیه کریمه آمده است: همسران و فرزندان مردی او را از هجرت بازداشتند و سست ساخته بودند پس چون دید که مردم از وی در هجرت سبقت گرفته‌اند و در دین خدا Ψ دانسته و دانشمند شده‌اند، بر آن شد تا همسران و فرزندان را مجازات کند، همان بود که این ارشاد الهی نازل شد.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (15)

«جز این نیست که اموال و اولادتان فتنه‌ای برای شما هستند» یعنی: وسیله ابتلا و آزمون و مایه رنج و محنت شما هستند زیرا دوستی اموال و اولاد است که شما را بر کسب حرام و بازداشتن حق الله Ψ و می‌دارد پس مرد باید که از این آزمون پیروز بیرون آید «و مزد بزرگ فقط نزد خداوند است» برای کسانی که طاعت و ترک معصیت وی را بر محبت مال و فرزندان ترجیح می‌دهند. در حدیث شریف آمده است: «یأتی زمان علی أمتی، یکون فیه هلاک الرجل علی ید زوجه وولده، یعیرانه بالفقر، فیرکب مراکب السوء، فیهلک: بر امت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در نتیجه او (برای کسب مال) به راه‌های بد سوار می‌شود و سرانجام نابود می‌گردد». (و حقا که همین عصر و زمان نیز آمده است و امروزه ما شاهدیم که بسیاری از اشخاص برای ارضای خواسته‌ها و امیال زنان و فرزندان خود، به دزدی، ارتشا، غارت بیت‌المال، تجارت مواد مخدر و امثال آن روی می‌آورند). همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن لكل أمة فتنه، وإن فتنه أمتی المال: همانا برای هر امتی فتنه‌ای است و همانا فتنه امت من مال است». همچنین

در حدیث شریف آمده است: «الولد ثمرة القلوب وإنهم مجبنة مبخلة محزنة: فرزند ثمره دلهاست ولی بی‌گمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه آفرین‌اند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لیس عدوک الذی إن قتلته کان فوزا لک، وإن قتلک دخلت الجنة ولكن الذی لعله عدو لک: ولدک الذی خرج من صلبک، ثم أعدى عدو لک مالک الذی ملکت یمینک: دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکشی رستگاری‌ای است برای تو و اگر او تو را بکشد به بهشت داخل می‌شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمن‌ترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملک تو در آمده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «یؤتی برجل یوم القیامة، فیقال: أکل عیاله حسناته: در روز قیامت مردی آورده می‌شود پس گفته می‌شود: عیال وی حسنات وی را خورده‌اند».

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (16)

«پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید» یعنی: تا آنجا که طاقت و توان دارید و سعی و کوشش شما به پایه آن می‌رسد، تقوا و خداترسی داشته باشید. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابوهریره π آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إذا أمرتکم بأمر فأتوا منه ما استطعتم، وما نهیتکم عنه فاجتنبوه: چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می‌توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می‌کنم، بپرهیزید». «و بشنوید و اطاعت کنید» یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر

خدا Ψ و رسول وی ص باشید «و خیری را برای خودتان انفاق کنید» یعنی: انفاقی بکنید که به خیر خودتان است. یا معنی این است: از اموالی که خداوند متعال به شما روزی داده است، در راه‌های خیر انفاق کنید و به آن بخل نورزید و برای نفسهایتان خیری را تقدیم کنید. یا مراد از خیر؛ مال است، یعنی: مال را انفاق کنید و آن را بدهید «و هر کس از بخل نفس خود نگاه داشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: هر کس که خداوند Ψ او را از آفت بخل نگه داشت و بنابراین، او در راه خدا Ψ و در راه‌های خیر انفاق کرد پس آن گروه ایشانند نایل شدگان به هر خیری و دست‌یافتگان به هر مطلوبی.

از سعیدبن جبیر τ در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: چون آیه **(اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ)**: (از خدا به حق تقوای آن پروا کنید) «آل عمران/102» نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت و نیایش و نماز قیام کردند که پاشنه‌های پایشان ورم کرد و پیشانی‌هایشان زخم برداشت، همان بود که خدای عزوجل برای سبک کردن کار بر مسلمانان نازل فرمود: (پس تا آنجا که می‌توانید از خدا پروا دارید). بنابراین، گروهی از مفسران مانند قتاده برآند که این آیه ناسخ آیه «آل عمران» می‌باشد اما دیگران برآند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیه آل عمران نیز تقوای ما فوق توان نیست بلکه انسان در محدوده توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکننده آیه «آل عمران» است نه ناسخ آن.

إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (17)

«اگر الله را وامی نیکو دهید» و در نتیجه با اخلاص نیت، طیب خاطر و با کمال رغبت اموال خود را در راه‌های خیر مصرف کنید «آن را برای شما مضاعف می‌گرداند» و هر حسنه را از ده برابر تا هفتصد برابر می‌گرداند «و بر شما می‌بخشاید» یعنی: همراه با این دو چندان کردن، آمرزش گناهانتان را نیز بر شما می‌افزاید و به آن ضمیمه می‌کند «و خداوند قدردان بردبار است» پس هر کس را که از وی اطاعت کند، به چندین برابر پاداش می‌دهد و به مجازات نافرمانان شتاب نمی‌کند. قرض نیکو یا همان قرض الحسنه: عبارت از صدقه دادن از مال حلال همراه با اخلاص و طیب خاطر است.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (18)

«دانای غیب و شهاده است» یعنی: حق تعالی دانای نهان و آشکار است «عزیز حکیم است» یعنی: او غالب و پیروزمند و دارای حکمت بالغه است.

﴿سوره طلاق﴾

مدنی است و دارای (12) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب بیان احکام طلاق وعده در آن و نیز افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ...) «طلاق» نامیده شد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (1)

«ای پیامبر! چون خواستید زنان را طلاق گوئید پس طلاق گوئید آنان را در وقت عده آنان» یعنی: در وقتی که به‌سوی عده خویش روی آورده باشند، یا در وقتی که عده‌شان آغاز تواند شد؛ و آن در زمانی است که صلاحیت و ظرفیت گذراندن عده را داشته باشد. مراد این است که زنان را در مقطع پاک بودنشان از عادت ماهیانه‌ای طلاق گوئید که در آن جماع و مقاربت واقع نشده باشد، سپس آنان را واگذارید تا عده‌شان سپری شود پس هرگاه آنان را بدین صورت طلاق دادید، درحقیقت در وقتی مناسب با عده طلاقشان داده‌اید. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال اولاً برای تشریف و گرامیداشت پیامبرش ص، ایشان را به این حکم مخاطب ساخت و مورد ندا قرار داد، سپس همراه با پیامبرش ص امت ایشان را نیز مخاطب گردانید و با توجه به این‌که آن حضرت ص امام امت خویش‌اند پس نداکردنشان در حقیقت نداکردن امت است.

ابوداود از اسماء بنت یزیدبن سکن انصاری رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: من در زمان رسول اکرم ص طلاق داده شدم درحالی که قبل از آن برای مطلقه عده‌ای نبود پس من اولین زنی بودم که عده شمردن برای طلاق در باره وی نازل شد. در حدیث شریف به روایت ابن عمر τ آمده است که فرمود: «من زن خویش را در حال حیضش طلاق دادم پس پدرم عمر τ این موضوع را به رسول اکرم ص یادآور شد، رسول خدا ص از این کارم به خشم آمدند و فرمودند: باید به او رجوع نماید، سپس او را نگه دارد تا از حیض (عادت ماهیانه) خویش پاک شود، آن گاه حیض گردد و باز پاک شود پس در این هنگام اگر صلاح دید که طلاقش دهد، باید او را درحال طهر وی و قبل از آن که با وی نزدیکی کند، طلاق گوید. این است عده‌ای که خدای عزوجل به آن امر نموده است». پس آیه کریمه دلیل بر حرمت طلاق در حال حیض است.

فقها گفته‌اند که طلاق بر سه نوع است: طلاق سنی، طلاق بدعی و طلاقی که نه سنی است و نه بدعی.

طلاق سنی: طلاقی است که در طهری واقع شده باشد که در آن مرد با زن خویش مقاربت نکرده باشد، یا طلاق وی در اثنای بارداری‌ای است که به وضوح علایم آن آشکار شده باشد.

طلاق بدعی: طلاق گفتن زن در اثنای حیض یا در طهری است که در آن مقاربت صورت گرفته باشد. این نوع از طلاق از آن رو بدعت است که در اثنای آن احتمال بارداری زن متصور می‌باشد، یا این طلاق به طولانی کردن مدتی که او برای پایان عده خویش انتظار می‌کشد می‌انجامد و این خود سبب الحاق ضرر به وی می‌گردد.

اما طلاقى که نه سنى است و نه بدعى: طلاق گفتن دختر صغيره يا زن آيسه (نا امید از حيض به سبب کبر سن) يا طلاق گفتن زنى است که شوهر هنوز با وى مقاربت جنسى انجام نداده است. شايدان ذکر است که به اتفاق فقها افضل و احسن در طلاق اين است که شوهر زنش را يک طلاق گويد و بعد از آن او را واگذارد که عده خویش را سپرى نمايد. در حديث شريف آمده است: «بى گمان از منفورترين حلالها نزد خداوند Ψ طلاق است» بنا بر اين، هرچند طلاق در اسلام جايز و مشروع مى باشد ولى بايد به آن در هنگام ضرورت و اضطرار متوسل شد و ضوابط شرعى را در آن رعايت کرد.

مفسران در بيان سبب نزول آيه کریمه از انس τ روايت کرده اند که فرمود: «رسول خدا ص حفصه را طلاق دادند و او نزد خانواده خویش آمد، در اين اثنا خداوند Ψ اين آيه را نازل فرمود و به ایشان دستور داده شد که: به وى رجوع نمايند زيرا او روزه دار و شب زنده دار است و در بهشت نيز از همسران ایشان مى باشد».

«و عده را بشماريد» يعنى: اى شوهران! حساب عده را نگه داشته و وقتى را که طلاق در آن واقع شده است به خاطر بسپاريد تا زن با طولانى شدن مدت عده متضرر نشود. شايدان ذکر است که عده بنا بر اختلاف فقها¹ سه طهر (پاکى) يا سه حيض (عادت ماهيانه) است «و از خدا، پروردگارتان بترسيد» پس او را در اوامرش نافرمانى نکرده و به زنان زيان وارد نسازيد «آنان را از خانه هايشان بيرون نکنيد» يعنى: تا آن گاه که در دوران عده شان هستند، آنان را از خانه هايشان

¹ عده در نزد ابوحنيفه سه حيض و در نزد شافعى سه طهر است.

که در هنگام طلاق در آن بوده‌اند بیرون نکنید. حق تعالی برای بیان کمال استحقاق زنان مطلقه به سکونت در آن خانه‌ها در مدت عده، خانه‌ها را به زنان منسوب کرد. آن‌گاه زنان مطلقه را نیز از بیرون رفتن نهی کرد و فرمود: «و خودشان هم بیرون نروند» یعنی: خود زنان نیز تا آن‌گاه که در عده هستند، از آن خانه‌ها - جز برای کاری ضروری - بیرون نروند. رأی ابوحنیفه این است که برای زن مطلقه جواز ندارد که از خانه‌ای که در آن عده می‌شمارد، در شب یا روز بیرون شود چه طلاق وی رجعی باشد و چه بائن اما برای کسی که شوهرش وفات کرده و او در حال گذراندن عده وفات است، بیرون شدن در روز برای انجام امور ضروری جواز دارد اما از طرف شب نباید بیرون رود چرا که به آن نیازی وجود ندارد «مگر آن که مرتکب کار ناشایست آشکاری شوند» یعنی: ایشان را از خانه‌هایشان در وقت سپری کردن عده بیرون نکنید مگر این‌که مرتکب عمل فاحشه زنا گردند. به قولی: مراد از (فاحشه مبینه) بد زبانی و زبان درازی زن بر کسی است که در آن خانه با وی ساکن است.

«و این است حدود الهی» یعنی: این احکامی که خداوند متعال آنها را به بندگان خود بیان کرده است، همانا حد و مرزهایی است که او برایشان ترسیم نموده پس جایز نیست که از این مرزها تجاوز کنند «و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به راستی که بر خود ستم کرده است» با افگندن خود به ورطه نابودی «شاید که خداوند بعد از این کاری را پدید آورد» یعنی: شاید وقتی زن مطلقه در خانه شوهر باقی بماند، خداوند Ψ بین دل‌هایشان الفت اندازد و به یک‌دیگر بازگردند. به قولی: مراد برانگیختن شوهران بر گفتن یک طلاق و نهیشان از گفتن سه طلاق است زیرا در صورتی که شخص زنش را سه طلاق گفت و آن‌گاه از

فراق زنش پشیمان و نادم شد و به برگشت به او رغبت پیدا کرد، در این صورت به خودش زیان وارد نموده است چرا که بعد از گفان سه طلاق، دیگر راهی به سوی بازگشت نمی‌یابد. خاطرنشان می‌شود که شاهد گرفتن بر طلاق و رجعت در مذاهب چهارگانه مستحب است تا راه انکار و اتهام را ببندد. و نزد احناف رجعت هم با قول و هم با فعل محقق می‌شود، مثلاً به این ترتیب که شوهر به زنش بگوید: به تو رجوع کردم، یا این‌که عملاً کاری انجام دهد که نشانه رجوعش به وی باشد، مانند بوسیدن وی به شهوت یا مقاربت با وی.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (2)

«پس چون به میعاد خویش نزدیک شوند» یعنی: چون زنان مطلقه به پایان عده خود نزدیک شوند و در آستانه پایان آن قرار گیرند؛ «آنان را به وجه پسندیده نگاه دارید» یعنی: با حسن معاشرت و از روی رغبت به آنان رجوع کنید بی‌آن‌که از این رجوع قصد زیان رسانیدن به آنان را داشته باشید «یا به وجه پسندیده از ایشان جدا شوید» یعنی: به خیر و خوشی رهایشان کنید تا آن‌که عده‌شان به پایان آید و آن‌گاه صاحب اختیار خویش گردند و در عین حال حقوقی را که بر ذمه شما دارند پردازید و به آنان زیان نرسانید. حاصل مطلب این‌که: در هنگام پایان یافتن عده، شما دو راه بیشتر پیش رو ندارید؛ یا این‌که ایشان را بر وجه پسندیده نگاه دارید، یا هم بر وجه پسندیده رهایشان کنید اما بی‌گمان نگاه داشتن آنها به منظور زیان رساندن، یا رها ساختنشان همراه با آزار و بازداشتن حق؛ برای شما روا نیست «ودو تن عادل را از میان خود گواه

گیرید» بر رجعت؛ چنانچه رجوع می‌کردید، یا بر جدایی و مفارقت؛ چنانچه جدا می‌شدید تا رشته‌های نزاع احتمالی قطع و ماده خصومت برکنده شود. و چنان‌که گفتیم؛ شاهد گرفتن در مذاهب چهارگانه مستحب است «و شهادت را برای خداوند بر پا دارید» این دستوری است برای شهود که گواهی‌ای را که برداشته‌اند، به قصد قربت بر وجه راستین ادا نمایند «هرکس که به خداوند و روز بازپسین ایمان دارد، به‌این» حکم «پند داده می‌شود» و دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به این اندرز مخصوص گردانید این است که فقط ایشان از آن نفع می‌گیرند نه دیگران «و هر کس از خدا پروا کند» با توقف در برابر حد و مرزهایی که او برای بندگانش تعیین کرده است «خداوند برای او بیرون‌شدی پدید آورد» از آنچه که به آن در افتاده است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «عوف بن مالک اشجعی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! دشمن پسر مرا اسیر کرده است و مادرش بی‌قراری می‌کند پس مرا به چه چیز دستور می‌دهید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هم تو و هم او را به بسیار گفتن: (لا حول ولا قوة الا بالله) دستور می‌دهم. پس چون زنش را از این خبر آگاه کرد، زنش گفت: چه نیکوست آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده‌اند. سپس عنایت خداوند ﷻ در رسیدن و دشمن از پسرشان غافل شد پس او از نزد دشمن گریخته و گوسفندانشان را نیز ربود و با گوسفندان نزد پدرش آمد. آن گاه خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود.

**وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ
قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (3)**

«و» هر کس از خداوند Ψ پروا کند، حق تعالی «او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد» یعنی: از راهی که هرگز به خاطرش نمی‌گذرد و در حسابش نمی‌آید. در حدیث شریف به روایت ابوذر τ آمده است که فرمود: رسول خدا ص این آیه را بر من تلاوت نمودند: **(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (2) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...)** و چون از تلاوت آن فارغ شدند، فرمودند: «یا اباذر! لو أن الناس كلهم أخذوا بها كفتهم: ای اباذر! اگر همه مردم به آن تمسک ورزند، همه آنان را بسنده است». بنابراین، کسی که زنش را طلاق می‌دهد سپس در هنگام مفارقت و جدایی وی بر سپری شدن عده گواه می‌گیرد، یا در هنگام رجوع به وی گواه می‌گیرد، خداوند Ψ برای او از آن تنگنا راه بیرون رفتی قرار می‌دهد؛ پس فقط کسی در این تنگنا باقی می‌ماند که از احکام خداوند Ψ در امر طلاق و رجعت مخالفت کند «و هر کس بر خدا توکل کند پس خدا او را کافی است» یعنی: هر کس در سختی‌ها و حادثه‌ها بر خدای عزوجل تکیه و اعتماد کند، حق تعالی او را در نگرانی و پریشانی وی کافی است و او را از تنگناهای هر دو سرا به سلامت می‌رهاند «بی‌گمان خداوند به مراد خویش رسنده است» یعنی: چیزی از وی فوت نشده و هیچ مراد و مطلوبی او را عاجز نمی‌گرداند و او سر رشته‌دار کار خویش است و احکام خویش را آن گونه که خواهد، بر خلقش نافذ می‌گرداند «به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است» یعنی: خدای سبحان برای سختی‌ها و آسوده‌حالی‌ها میعاد و اندازه‌ای مقرر کرده است که آن سختی‌ها و آسودگی‌ها با آن میعاد و اندازه به پایان می‌رسند بنابراین، اگر انسان تقدیر الهی را در نظر گرفته و یقین داشته باشد که همه چیز به تقدیر و توفیق اوست، در این صورت

جز تسلیم به قضا و قدر حق تعالی و توکل بر او، راه دیگری برایش باقی نمی‌ماند. سدی می‌گوید: «مراد از این که خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است، مقرر کردن اندازه حیض و عده است».

وَاللَّائِي يَئْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعَدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا (4)

«و آن زنان شما که از حیض نومید شدند» مراد زنان بزرگسالی هستند که عادت ماهیانه آنان (حیض) قطع شده و از آن نومید شده‌اند؛ «اگر به شبهه افتادید» و ندانستید که عده آنان چگونه است «پس عده آنان سه ماه است و دخترانی که به سن حیض نرسیده‌اند» به سبب خردسالی و عدم رسیدنشان به حد بلوغ پس عده آنان نیز سه ماه است. اما زنانی که میعاد حیض آنها به سبب بیماری «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می‌بینند پس عده آنان در نزد مالکی‌ها یکسال کامل است چراکه باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدت عده آنان است. اما قول مفتی‌به نزد احناف این است که عده آنان با هفت ماه به پایان می‌رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می‌شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت سه حیض آنها برآورد می‌شود. ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که عده این گروه از زنان نیز سه ماه است «و زنان آبستن مدت عده‌شان این است که وضع حمل کنند» یعنی: عده آنان با وضع حمل به پایان می‌رسد، هرچند - از نظر جمهور فقها - وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتفاق بیفتد «و

هر کس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی ای فراهم می‌سازد»
یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می‌گرداند. ضحاک در تفسیر آن می‌گوید:
«هر کس از خدا Ψ پروا دارد و مطابق سنت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی ای پدید می‌آورد».

از ابی‌بن‌کعب τ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیه سوره «بقره» درباره عده تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عده تعداد دیگری از زنان - یعنی بیان عده دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیض‌شان قطع شده است و زنان باردار - باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا (5)

«این حکم خداست که آن را به‌سوی شما فرستاده است و هر کس از خدا پروا کند» در عمل به احکام وی و رعایت حقوقی که بر ذمه‌اش واجب است؛ «بدی‌هایش را از وی می‌زداید» پس او را در برابر آنها محاسبه نمی‌کند «و پاداشش را بزرگ می‌گرداند» یعنی: برایش در آخرت پاداش عظیمی را عطا می‌کند که همانا بهشت است.

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَتَمِّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاَسَرْتُمْ فِى تَرْضِيعِ لِهِنَّ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْأُولَادِ مَا أُوتُوا فَسَاءَ مَا يَكْفُرُونَ (6)

«زنان مطلقه را در همانجایی سکنی دهید که خود سکنی دارید» یعنی: آنها را در بعضی از جای سکنای خودتان مسکن دهید و اسکان دادنشان حقی است

واجب «به قدر طاقت خود» یعنی: ایشان را در حد وسع و توان خود سکنی دهید. قتاده در تفسیر آن می‌گوید: «اگر حتی در بغل اطاق خود برای او جایی یافتید، او را در همانجا سکنی دهید». این حکم مربوط به زن مطلقه رجعی است اما زنی که سه طلاق گفته شده، نه بر عهده شوهر نفقه‌ای دارد و نه مسکنی. ولی احناف این حکم را بنا بر تعمیم آن می‌شناسند و لذا می‌گویند: نفقه و مسکن برای هر زن مطلقه‌ای که عده دارد واجب است، هرچند طلاق باین داده شده باشد و هرچند باردار نباشد، به دلیل این بخش از آیه کریمه: «و به آنان زیان نرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید» در مسکن، یا در نفقه «و اگر باردار باشند پس بر آنان خرج کنید تا آن‌که وضع حمل کنند» و چنین نپندارید که استحقاق نفقه و مسکن آنها به اندازه مدت عده زنان غیر باردار است. شایان ذکر است که میان علما در وجوب تأمین نفقه و مسکن برای زن باردار مطلقه خلافتی نیست «پس اگر برای شما شیر دادند» یعنی: اگر آن زنان مطلقه بعد از وضع حمل و انقضای عده، فرزندان شما را شیر نیز دادند؛ «پس اجرتشان را بپردازید» یعنی: اجرت شیردهی‌شان را «و در میان خود بر وجه پسندیده مشورت کنید» این خطاب متوجه شوهران و زنانی است که با طلاق در میانشان فراق و جدایی واقع شده است. یعنی: در میان خود به نحوی که پسندیده و معروف است، مشاوره کنید و باید برخی از شما سخنان معروف و پسندیده برخی دیگر را در مورد فرزند بپذیرند و نباید آثار سوء طلاق فضای مناسبات میان شما را چنان تیره و تار گرداند که مصلحت را زیر پا گذارید پس باید هم مصلحت مادر رعایت شود، هم مصلحت فرزند و هم حال پدر بنابراین، پدر نباید در انفاق مال بخل ورزد و مادر نباید عرصه را بر پدر تنگ کند. این آیه،

نظیر آیه (233) از سوره بقره است: **(فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا)** که تفسیر آن گذشت. «و اگر به توافق نرسیدید» یعنی: اگر در مزد شیردهی مادر به توافق نرسیدید و شوهر نپذیرفت که به مادر پاداشی را که او می‌خواهد بدهد و مادر هم ابا ورزید از این‌که به فرزندش جز در قبال آن مزد، شیر بدهد؛ «پس برای او» یعنی: برای پدر «زنی دیگر شیر خواهد داد» یعنی: پدر زنی را دیگر اجیر خواهد کرد تا فرزندش را شیر دهد لذا مادر به شیر دادن فرزند مجبور نیست.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (7)

«باید که خرج کند» بر زنان مطلقه، زنان شیرده و فرزندان نوزاد؛ «توانگر از توانگری خود» یعنی: توانگر باید در حد توانگری خود در این امر توسعه و گشایش دهد «و آن کس که بر وی روزی‌اش تنگ شده است» یعنی: کسی که فقیر و تنگدست است؛ «پس باید از آنچه که خداوند به او بخشیده است» از روزی «خرج کند» و بر او بیش از این تکلیفی نیست «خداوند هیچ کس را جز به قدر آنچه که به او بخشیده است» از رزق و روزی «تکلیف نمی‌کند» لذا فقیر را بدان مکلف نمی‌کنند که آنچه را در وسع و توانش نیست نفقه کند و مانند توانگران بذل و بخشش نماید «به زودی خدا پس از تنگدستی آسایشی را پدید خواهد آورد» یعنی: پس از سختی و فقر، گشایش و توانگری‌ای را پدید خواهد آورد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا (8)

«و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند» یعنی: چه بسیار بودند اهالی شهرها و آبادیهایی که از فرمان خداوند Ψ و پیامبرانش سرپیچیدند و عصیان پیشه کردند؛ «پس حساب کردیم با آنان حسابی سخت» یعنی: آنان را در برابر اعمالی که در دنیا انجام داده بودند به سختی محاسبه کردیم «و آنها را به عذابی سخت عذاب کردیم» یعنی: اهالی آن شهرها را در آخرت به عذابی بزرگ و بسیار سخت عذاب می‌کنیم و در دنیا نیز با گرسنگی و قحطی، شمشیر جهاد، فروبردن در زمین و مسخ عذابشان کردیم.

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (9)

«تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند» یعنی: فرجام سنگین عذابی را که جزای کفر آنهاست چشیدند و «سرانجام کارشان زیانکاری بود» یعنی: پایان کار اهالی آن شهرها، به هلاکت دنیا و عذاب آخرت انجامید پس اموال، خانواده‌ها و جانهای خویش را در این راه باختند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (10) رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (11)

«خداوند برای آنان عذابی سخت مهیا کرده است» در سرای آخرت، که همانا عذاب آتش است «پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید» یعنی: ای صاحبان

عقل‌های برتر از این امت محمد ص و ای کسانی که برای خداوند Ψ تسلیم شده و از پیامبرش ص پیروی کرده‌اید؛ «از خداوند پروا کنید» پس در ایمانتان راستگو و صادق باشید و مانند امت‌هایی نباشید که پیش از شما سر پیچیدند؛ که در آن صورت به سخت‌ترین حساب مورد محاسبه قرار می‌گیرید و از جنس همان عذاب، معذب می‌شوید. این خطاب دلالت بر آن دارد که فقط مؤمنان دارای عقل و فهم، برترند «هرآینه خدا به‌سوی شما ذکری فرود آورده است» که همانا قرآن عظیم است. به‌قولی: مراد از ذکر در اینجا خود پیامبر ص اند، از این جهت حق تعالی به دنبال آن فرمود: «پیامبری را» اما بنا بر وجه اول معنی این است: به‌سوی شما قرآنی را فرود آورد و پیامبری را همراه با این قرآن فرستاد؛ «که آیات مبینات الهی را بر شما می‌خواند» یعنی: آیاتی را که احکام مورد نیاز مردم را برایشان روشن می‌سازد و بیان می‌کند «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به‌سوی نور بیرون آورد» یعنی: تا خداوند متعال با این آیات کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌های گمراهی به‌سوی نور هدایت و از ظلمات کفر به‌سوی نور ایمان بیرون آورد «و هر کس به خداوند ایمان آورد و عمل شایسته کند» یعنی: هر کس در میان باور و عمل به آنچه که خداوند Ψ آن را بر وی فرض نموده است، جمع کند «او را به باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می‌آورد، جاودان و ابدی درآند به راستی که خداوند روزی او را نیکو ساخته است» یعنی: به راستی که روزی‌اش را برای وی در بهشت توسعه داده است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (12)

«خدا ذاتی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین را آفرید» در حدیث شریف صحیح مرفوع آمده است: «من ظلم شبرا من الأرض طوقه من سبع أرضین: هرکس به اندازه یک وجب از زمین ظلم کند، آن وجب زمین از هفت زمین طوق گردن او می‌شود». جمهور علما نیز بر آنند که هفت طبقه زمین وجود دارد که بعضی از آنها بر بالای بعضی دیگر قرار دارند. و آیا مراد از زمین‌های هفت‌گانه این است که کره زمین دارای هفت طبقه است و هر طبقه آن یک زمین نامیده شده، یا مراد از آنها سیارات هفت‌گانه‌ای است که به زمین شباهت و مشترکاتی دارند، یا هم مراد از آنها هفت زمین مانند زمین ما است که تابع خورشیدهای دیگری مانند خورشید ما می‌باشند؟ در این رابطه اقوال متعددی وجود دارد. والله اعلم «در میان آنها امر فرود می‌آید» یعنی: امر از آسمانهای هفت‌گانه به سوی زمین‌های هفت‌گانه فرود می‌آید. قتاده می‌گوید: «در هر زمینی از زمینها و در هر آسمانی از آسمانهای حق تعالی، خلقی از مخلوقات او و امری از فرمانهای او و قضایی از قضاها و حاکم است». به قولی: مراد از نزول امر الهی، همان اداره و تدبیری است که حق تعالی از تدبیرهای شگفت‌آسای خود در آسمانها و زمین‌های هفت‌گانه انجام می‌دهد و می‌پردازد پس با این تدبیر باران را فرود آورده و سبزیجات و رستنی‌ها را بر می‌آورد، شب و روز و زمستان و تابستان را پدید می‌آورد و همین‌گونه تمام امور را «تا بدانید که خداوند بر همه چیز تواناست» یعنی: حق تعالی تدبیر کار آسمانها و زمین را سامان داد و فرمان را فرود آورد تا به کمال قدرت وی پی برید «و» پی برید

به «این که خدوند بر هر چیز احاطه علمی دارد» پس هیچ موجودی از حیثه علم وی خارج نیست.

﴿سوره تحریم﴾

مدنی است و دارای (12) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبر ص در مورد تحریم برخی از چیزها بر خود: **(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...)** «تحریم» نامیده شد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
(1)

«ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟» مانند حرام کردن غسل، یا حرام کردن کنیزت ماریه - بنابر اختلافی که در روایات مربوط به سبب نزول وجود دارد. ابن کثیر در بیان سبب نزول نقل می‌کند که: رسول اکرم ص چون از نماز عصر بر می‌گشتند، بر ازواج مطهرات سرکشی نموده و نزد یکی از ایشان - زینب بنت جحش رضی الله عنها - درنگ می‌کردند و از غسلی که داشت می‌نوشیدند. پس عائشه و حفصه رضی الله عنهما از روی رشک زنانه با هم چنین تباری کردند که وقتی رسول خدا ص به حجره ایشان آمدند، به ایشان بگویند: از شما بوی مغفیر¹ می‌آید؛ پس بدین سبب آن حضرت ص غسل را بر خود حرام کردند. و این صحیح‌ترین روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه است. اما در روایتی دیگر آمده است: رسول اکرم ص در حجره حفصه با ماریه کنیز و مادر فرزند (ام ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند

¹ مغفیر: صمغی است گیاهی و بسیار بدبوی.

پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت ص بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است. حفصه گفت: یا رسول الله! چگونه حلال بر شما حرام می شود؟ ایشان برای او سوگند خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. اما حفصه این راز را با عائشه رضی الله عنها در میان گذاشت.

«خشنودی زنان خود را می طلبی» در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است «و خداوند آمرزگار مهربان است» برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سر زد. به قولی: این کار رسول خدا ص گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند Ψ ایشان را بر آن سرزنش کرد. قرطبی می گوید: «صحیح آن است که این خطاب الهی سرزنش پیامبر ص بر ترک اولی و افضل است لذا این کار ایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولی و افضل بود».

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (2)

«قطعا خداوند برای شما گشودن» و شکستن «سوگندهایتان را مشروع کرده است» با ادای کفاره چنان که خداوند متعال این حکم را در سوره «مائده/89» نیز بیان کرده است. مقاتل می گوید: «رسول اکرم ص به کفاره این کار برده ای را آزاد کردند». حسن می گوید: «آن حضرت ص کفاره ندادند زیرا ایشان آمرزیده هستند».

علما در بیان احکام این آیه گفته اند: هیچ کس نمی تواند آنچه را که خداوند Ψ حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی شود و بر کسی که

آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست زیرا حرام و حلال کردن حق ویژه خدای سبحان است. ولی اگر کسی چنین کرد، برخی از فقها - و از جمله ابوحنیفه: - بر آنند که این به منزله سوگند خوردن (یمین) است؛ مثلاً اگر کسی لباس، یا غذا، یا آشامیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند Ψ مباح کرده است، بر خود حرام کرد این به منزله سوگند (یمین) است بنابراین، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده بود برگشت، بر وی کفاره یمین لازم می‌شود و چون کفاره داد، سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود. این حکم در همه چیز جاری است، حتی اگر زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته‌اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت، طلاق واقع می‌شود. والله اعلم. ولی نزد ابوحنیفه: اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را داشت، ظهار واقع می‌شود، اگر نیت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عددمعینی را در طلاق نیت کرد، نیتش معتبر است. اما شافعی: این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره می‌داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود. «و خداوند مولای شماست» یعنی: سرور، دوست، کارساز و نصرت‌دهنده شماست «و اوست دانا» به آنچه که صلاح و فلاح شما در آن است «حکیم» است در افعال و سخنان خویش.

وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (3)

«و آن‌گاه که پیامبر با برخی از همسران خود سخنی نهانی گفت» و او - چنانچه گذشت - حفصه رضی‌الله عنها بود و سخن نهانی ایشان عبارت از حرام کردن ماریه یا حرام کردن غسل بر خود بود. کلبی می‌گوید: رسول خدا ص به طور نهانی به حفصه گفتند که: «پدرت و پدر عائشه بعد از من بر امتم خلیفه و جانشینم خواهند شد». «پس چون آن سخن را افشا کرد» یعنی: چون حفصه آن خبر را با عائشه در میان گذاشت به گمان این‌که در این کار حرجی نیست و اشکالی وجود ندارد «و خدا پیامبر را بر افشای آن مطلع گردانید، بخشی از آن را اظهار کرد» یعنی: پیامبر ص بخشی از آن سخنی را که حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد «و از بخشی دیگر صرف‌نظر کرد» یعنی: آن حضرت ص از روی کرم و از باب تغافل، از اظهار بخشی دیگر از آن سخن که حفصه افشایش کرده بود صرف‌نظر نمود. سفیان می‌گوید: «تغافل - یعنی خود را به بی‌خبری زدن - از اخلاق کریمان است». «پس چون» پیامبر ص «او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟» یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسط من آگاه کرده است؟ «گفت» پیامبر ص «مرا خداوند دانای آگاه» که هیچ امر نهانی‌ای بر او مخفی نمی‌ماند «با خبر کرد». از این آیه دانسته می‌شود که نهان داشتن راز بر زنان بس دشوار است.

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (4)

«اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید» و بعد از این، رازهای پیامبر ص را نگه دارید و آنچه را که او دوست می‌دارد، دوست بدارید و آنچه را که

ناخوش می‌دارد، ناخوش بدارید این کار برای شما بهتر است و در این صورت توبه شما پذیرفته می‌شود «به راستی که دل‌های شما بر گشته است» یعنی: اگر به سوی خداوند Ψ توبه کنید، قطعا دل‌های شما به توبه‌کردن از همدستی علیه پیامبر ص مایل است و دستور خداوند Ψ را به سمع قبول دریافته است «و اگر با هم علیه رسول اکرم متفق شوید» یعنی: اگر با هم در رشک و رقابت زنانه بر رسول خدا ص و افشای راز وی، همدستی و تبانی کنید؛ «در حقیقت خدا خود مولای اوست و جبرئیل و شایستگان مؤمنان» یعنی: بدانید که در آن صورت خداوند متعال خود عهده‌دار یاری دادن پیامبر خویش است و همچنین جبرئیل و کسانی از بندگان مؤمنش که صالح‌اند، همچون ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما پس قطعا پیامبر ص در میدان نصرت و یاریابی کم نمی‌آورد و او از این جهت پشتوانه نیرومند و تسخیر ناپذیری دارد «و فرشتگان بعد از این» یعنی: بعد از نصرت خداوند Ψ ، نصرت جبرئیل و نصرت مؤمنان صالح، فرشتگان نیز «پشتیبانند» یعنی: یاوران و پشتیبانانی برای پیامبر ص هستند پس وقتی خدا Ψ ، مؤمنان و فرشتگان همه پشتیبان پیامبر ص باشند، تبانی دو زن علیه کسی که این همه پشتیبان داشته باشد به کجا خواهد رسید؟! به قولی: تبانی و همدستی میان عائشه و حفصه رضی‌الله عنهما، در تحکم بر رسول اکرم ص در امر نفقه بود.

سبحان‌الله! ما جز رسول خدا ص چنین یاری، کمک، عصمت و تأیید ربانی‌ای را برای هیچ یک از انبیا و رسل \ddagger سراغ نداریم. روایت شده است که چون حفصه راز رسول اکرم ص را برای عائشه افشا کرد، رسول اکرم ص از زنان خویش ایلاء کرده و از آنها یکماه کناره گرفتند پس آیه: **(لَمْ تُحَرِّمُوا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ)** نازل شد.

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا (5)

«چه بسا اگر شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد» پس باید شما زنان پیامبر ص به هوش باشید. قابل ذکر است که کلمه «عسی: چه بسا» در قرآن کریم موجب تحقق ما بعد آن است، جز در همین مورد. به قولی: «عسی» در اینجا نیز موجب تحقق ما بعد خود است ولی به شرط طلاق دادن پیامبر ص معلق می‌باشد. آری! اگر پیامبر ص شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد که «زنانی باشند مسلمان، مؤمن» یعنی: برپا دارنده فرایض اسلام و مؤمن به خداوند Ψ ، فرشتگان، کتابها و پیامبرانش «قانت» یعنی: فرمانبردار خداوند Ψ و پیامبرش ص «توبه کار» از گناهان خویش «پرستشگر» برای خداوند Ψ و خاشع و ذلیل برای وی «روزه‌دار، اعم از بیوه و دوشیزه» ثیب: زنی است که ازدواج کرده، سپس شوهرش او را طلاق داده یا مرده است. بکر: دوشیزه است.

بخاری در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس τ روایت کرده است که عمر τ فرمود: زنان رسول اکرم ص در غیرت، رقابت و چشم‌وهم‌چشمی بر ایشان با هم همداستان شدند. پس من به آنان گفتم: چه بسا اگر او شما را یکجا طلاق دهد، پروردگارش برایش زنانی بهتر از شما جانشین گرداند. همان بود که این آیه نازل شد.

شایان ذکر است که این آیه جامع اوصاف یک زن نمونه است پس کسی که می‌خواهد زنی را برگزیند، باید این اوصاف را در وی سراغ نماید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (6)

«ای مؤمنان! خود را حفظ کنید» با انجام دادن آنچه که حق تعالی شما را بدان امر کرده است و ترک آنچه که شما را از آن نهی کرده است «و خانواده‌تان را» حفظ کنید با دستور دادنشان به طاعت خداوند Ψ و نهیشان از نافرمانی‌های وی. آری! حفظ کنید خود و خانواده‌تان را «از آتشی که آتش‌انگیز آن مردم و سنگها هستند» یعنی: آن آتش، آتشی است بزرگ و از نوعی دیگر که با مردم و سنگها برافروخته می‌شود چنان‌که دیگر آتش‌ها با هیزم و نفت... بر افروخته می‌شوند. ابن جریر می‌گوید: «پس بر ماست که دین و خوبی‌ها و آدابی را که فرزندان ما بدان نیاز دارند به آنان آموزش بدهیم». در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «مروا أبناءکم بالصلاة لسبع واضربوهم علیها لعشر وفرقوا بينهم فی المضاجع: فرزندانتان را در هفت سالگی ایشان به نماز امر کنید و آنان را به‌خاطر نماز در ده سالگی ایشان بزنید و میانشان در خوابگاه‌ها جدایی افکنید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ پدری به فرزندش هدیه‌ای بهتر از ادب نیکو نداده است». «بر آن آتش فرشتگانی درشتخو گمارده‌اند» یعنی: نگهبانانی از فرشتگان بر آتش دوزخ گمارده شده‌اند که متولی و عهده‌دار امر آن و تعذیب اهل آن می‌باشند، این فرشتگان که تعدادشان بجز اعوان و همکارانشان نوزده تن است - چنان‌که در سوره «مدثر/30» خواهد آمد فرشتگانی‌اند سخت درشتخو بر اهل دوزخ «سخت‌رو» و سخت‌روش بر آنان، چنان‌که هرگاه اهل دوزخ از آنان تقاضای رحم و عطوفت نمایند، بر آنان رحم نمی‌کنند زیرا آنها فقط برای عذاب آفریده

شده‌اند «از خداوند در آنچه فرمانشان داده است نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند» یعنی: فرمان را در وقت آن بی هیچ درنگ و تأخیری انجام می‌دهند و آن را نه از وقت آن پیش می‌افکنند و نه هم در آن تأخیر می‌کنند. شایان ذکر است که فایده آوردن دو جمله: **(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)**: (از خدا در آنچه فرمانشان دهد نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند) این است که جمله اول در بیان نفی استکبار از فرشتگان در گذشته و جمله دوم برای بیان حال آینده و فوریت امتثال امر و نفی تأخیر و تنبلی از ایشان در اجرای آن است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تَجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (7)

و برای آن‌که کفار نا امید گردند و طمع‌هایشان بریده شود، در هنگام افگندنشان به دوزخ به آنان گفته می‌شود: «ای کافران! امروز عذر پیش نیاورید» زیرا هیچ عذری ندارید، یا از آن رو که پیش آوردن عذر هیچ سودی به حالتان نمی‌کند «جز این نیست که به حسب آنچه» در دنیا «می‌کردید جزا داده می‌شوید» پس هیچ ستمی در کار نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (8)

و از آنجا که انسان غیر معصوم خالی از گناه نیست، اینک حق تعالی در دومین ندا مؤمنان را به توبه فرامی‌خواند: «ای مؤمنان! به درگاه خداوند توبه‌ای نصوح

کنید» توبه نصوح: توبه صادقانه است. به قولی؛ توبه نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آمرزش خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن و عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد؛ که این بی شک توبه خالصانه‌ای است. نسفی در تعریف توبه نصوح می‌گوید: «توبه نصوح توبه‌ای است که پارگی های دینت را رفو و خللت را مرمت کند». از علی τ سؤال شد که توبه چیست؟ فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

- 1 - پشیمانی از گناهان گذشته.
- 2 - اعاده فرایض.
- 3 - رد مظالم و حقوق.
- 4 - حلالیت خواستن از خصم‌ها.
- 5 - عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.
- 6 - این که نفست را در طاعت خدای عزوجل تمرین و پرورش دهی چنان که آن را در معصیت وی پرورش داده‌ای.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود τ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «پشیمانی توبه است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند و توبه آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند».

«چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید» چنان که در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمه «عسی» از جانب خداوند Ψ به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می‌کند پس طرح موضوع به صیغه‌ای که طمع و توقع ایجاد می‌کند

نه قطعیت، اشعاری است بر این که زدودن گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و این که لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرار داشته باشد «و» چه بسا «شما را به بوستانهایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد» تفسیر این معنی در سوره «حدید» گذشت و در آنجا بیان شد که همراهی این نور با مؤمنان در حال رفتنشان بر صراط است «می‌گویند: پرودگارا! برای ما نور ما را تمام ده و ما را بیامرز، همانا تو بر هر چیز توانایی» این دعای مؤمنان در هنگامی است که خداوند متعال نور منافقان را خاموش می‌گرداند چنان که بیان و تفصیل آن در سوره «حدید/28» گذشت.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (9)

سومین ندای حق تعالی، خطاب به پیامبر ص است: «ای پیامبر! با کافران جهاد کن» با شمشیر و انواع سلاح و جنگ‌افزار «و» جهاد کن «با منافقان» به حجت و برهان و برپا داشتن حدود بر آنان زیرا آنان موجبات حدود را مرتکب می‌شوند «و بر آنان درستی کن» یعنی: بر منافقان در دعوت و فرمان دادنشان به شرایع و قوانین اسلام از شدت کار بگیر و با کفار با سلاح بجنگ. از این روی رسول اکرم ص به طرد برخی از منافقان از مسجد امر نمودند در حالی که می‌گفتند: بیرون رو ای فلان! بیرون رو ای فلان! و این عذابشان در دنیا است «و جایگاهشان» در آخرت «دوزخ است و بد سرانجامی است» دوزخ.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (10)

سپس خداوند Ψ در این مورد که هیچ کس نمی‌تواند عذابش را از کسی دیگر دفع نماید و در این باره که آمیزش و معاشرت کفار با مسلمانان هیچ سودی به‌حالشان ندارد - چنانچه ایمان در دلهای خودشان جای نگرفته باشد - مثلی آورده و می‌فرماید: «خداوند درباره کافران زن نوح و زن لوط را مثلی آورده که در حباله نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما» یعنی: نوح و لوط علیهماالسلام «بودند پس به آن دو خیانت کردند» یعنی: آن دو زن به آن دو بنده ما خیانت کردند. نقل است که زن نوح \cup به مردم می‌گفت: نوح دیوانه است. زن لوط \cup نیز با برافروختن آتش در شب و با بلند کردن دود در روز، قومش را از آمدن مهمان برای لوط \cup خبر می‌داد. «پس آنان از آن دو زن چیزی را دفع نکردند» یعنی: نوح و لوط علیهماالسلام به سبب این‌که آن دو زن، همسرانشان بودند نه هیچ نفعی به آن دو رسانیدند و نه چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع کرده توانستند با وجود آن‌که نوح و لوط هر دو نزد خدای عزوجل بس گرامی بودند «و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید» یعنی: برای آن دو زن در آخرت گفته می‌شود، یا در هنگام مرگ به آنها گفته شد: همراه اهل کفر و معاصی به آتش داخل شوید.

چنان‌که از سیاق آیات بر می‌آید، این آیات در باره تأدیب دو همسررسول اکرم ص که قبلاً نام بردیم ایراد شده است و برای همیشه درس بزرگی برای هر مرد و زن مؤمنی است، بدین جهت یحیی بن سلام گفته است: «این هشدار است که

خداوند Ψ عائشه و حفصه رضی الله عنهما را با آن از مخالفت با رسول اکرم ص بر حذر می‌دارد، آن گاه که ایشان در رشک و چشم‌وهم‌چشمی با دیگر ازواج مطهرات علیه آن حضرت ص تبانی کردند». آری! ایشان را به این حقیقت ملتفت می‌سازد که هرچند در حباله نکاح بهترین خلق خدا Ψ و خاتم پیامبران وی هستند اما باید بدانند که این امر در مقام حساب و کتاب هیچ چیز از خواست خدا Ψ را در مورد آنان دفع نمی‌کند و هیچ سودی به حالشان ندارد. شایان ذکر است که خدای عزوجل عائشه و حفصه رضی الله عنهما را با توبه صحیح و خالصانه‌ای که کردند، از گناه این همدستی علیه رسول خویش ص پاک کرد.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (11)

«و خداوند برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مثلی آورده است» این مثل گویای آن است که صولت کفر هیچ زیانی به مؤمنان نمی‌رساند چنان‌که به زن فرعون زیان نرسانید زیرا در همان حال که او در قید همسری کافرترین کافران بود اما با ایمان به خدای عزوجل بهشت‌های پرنواز و نعمت برایش مسلم شد. گفتنی است که اسم وی آسیه بنت مزاحم است که عمه موسی \cup بود و به او ایمان آورد پس فرعون وی را سخت شکنجه کرد تا از ایمان بازش دارد «آن گاه که گفت» زن فرعون در حالتی که زیر تعذیب و شکنجه فرعون قرار داشت؛ «پروردگارا! پیش خود برایم خانه‌ای در بهشت بنا کن» یعنی: برایم خانه‌ای نزدیک به رحمت در برترین درجات مقربان بارگاهت بنا کن. ابن‌کثیر به نقل از

علما می‌گویند: «آسیه قبل از دار، جار را انتخاب کرد زیرا پیش از آن که بگوید: برایم خانه‌ای در بهشت بناکن، گفت: عندک: در جوار خود». «و مرا از فرعون و عملش نجات ده» یعنی: مرا از خود فرعون و از اعمال شری که از وی سر می‌زند، نجات ده و رهایی بخش «و مرا از قوم ستمگر نجات ده» یعنی: از قوم فرعون که کفار قبطی بودند.

**وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقْتُ
بِكَلِمَاتٍ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا وَكَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ (12)**

«و نیز» خداوند Ψ مثلی آورده است برای کسانی که ایمان آورده‌اند «مریم دختر عمران را» کسی که خداوند Ψ کرامت دنیا و آخرت را برایش جمع کرد و او را بر زنان جهانیان برگزید با وجود آن‌که او در میان قومی نافرمان و عاصی به سر می‌برد؛ همان «که فرج خود را نگاهداشت» از آلودگی به بی‌حیایی و فحشاء «پس در او از روح خود دمیدیم» به این ترتیب که به جبرئیل فرمان دادیم تا در چاک پیراهن وی از جای گریبانش بدمد و در نتیجه او به عیسی \cup باردار شد «و کلمات پروردگار خود را تصدیق کرد» یعنی: مریم قوانین و احکامی را که پروردگار متعال برای بندگانش مشروع کرده است و آنچه را که فرشته بدان مخاطبش ساخت تصدیق کرد و آن این سخن جبرئیل \cup به وی بود که: «من فرستاده پروردگارت هستم». و نیز تصدیق کرد اخباری را که جبرئیل \cup به وی در مورد بشارت به تولد عیسی \cup و این‌که او از پیامبران مقرب است، داد¹ «و تصدیق کرد کتابهای او را» که عبارت از کتابهای نازل شده بر انبیای الهی بود

¹ نگاه؛ سوره «آل عمران» آیات (42 - 48).

«و از فرمانبرداران بود» یعنی: از گروهی بود که برای پروردگارشان مطیع‌اند زیرا خانواده مریم اهل بیت صلاح و طاعت و تقوی بودند. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ایراد تمثیل، هم از زنان شوهردار نمونه‌ای را ذکر کرد و هم از زن بی‌شوهری یاد کرد تا از بیوگان دلجویی کرده باشد. در حدیث شریف آمده است: «بهترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صل، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون اند».

(سوره ملک)

مکی است و دارای (30) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با تقدیس و بزرگداشت ذات با عظمت خداوند از سوی خودش، «ملک» نامیده شد و به نامهای «واقیه» و «منجیه» نیز نامیده می‌شود زیرا خواننده خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می‌دهد چنان‌که بیان خواهد شد. ابن عباس ؓ این سوره را «مجادله» می‌نامید به دلیل آن‌که این سوره از خواننده خود در قبر دفاع می‌کند.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیث بسیاری نقل شده است که از آن جمله این حدیث شریف است: «إِنَّ سُورَةَ فِي الْقُرْآنِ ثَلَاثِينَ آيَةً شَفَعَتْ لِصَاحِبِهَا غُفْرًا لَهُ: (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ): همانا سوره‌ای در قرآن هست که سی آیه دارد و برای صاحب خود شفاعت کرد پس برایش آمرزیده شد، این سوره (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) است». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هي المانعة، هي المنجية، تنجيه من عذاب القبر: این سوره بازدارنده است، این سوره نجات دهنده است و خواننده خود را از عذاب قبر نجات می‌دهد». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص دو سوره «الم تنزیل السجده» و «تبارک الذی...» را در هر شب می‌خواندند و خواندن آنها را در سفر و حضر ترک نمی‌کردند از این جهت گفته شده که قرائت آن در هر شب مستحب است. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید:

«این سوره جهانی‌بینی جدیدی را از هستی و رابطه آن با آفریننده‌اش به تصویر می‌کشد، جهانی‌بینی‌ای که مرزهای محدود زمانی و مکانی را در می‌نوردد...».

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (1)

«تبارک است آن که به دست اوست ملک» تبارک: از برکت است که عبارت از رشد و فزونی حسی یا معنوی می‌باشد. یعنی خیر خداوند Ψ بسیار و انعام وی بزرگ است و او از صفات مخلوقان برتر و والا و خجسته می‌باشد. مراد از ملک: فرمانروایی آسمانها و زمین در دنیا و آخرت است. «و او بر همه چیز تواناست» و هیچ چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد بلکه او هرگونه که بخواهد در ملک خویش تصرف می‌کند؛ از انعام نمودن یا انتقام گرفتن، از بلند بردن یا پست نمودن و از بخشیدن یا بازداشتن؛ و مؤمنان در دنیا به این امر دانا و باورمندند اما کفار منکر آن می‌باشند ولی در آخرت؛ احدی جز حق تعالی ادعای ملک و فرمانروایی را نمی‌کند و هیچ کس منکر فرمانروایی وی نمی‌گردد از این جهت است که خداوند متعال فرموده است: **(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)**: «خداوند فرمانروای روز جزاست» و نیز فرموده است: **(يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)**: «روزی که آنان سراپا آشکار باشند و از آنان چیزی بر خداوند پوشیده نباشد، ندا آید: امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (پاسخ آید که) از آن خداوند یگانه قهار است» «غافر / 16».

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (2)

«همان که مرگ و زندگی را آفرید» مرگ: انقطاع و جدایی روح از بدن؛ و حیات: تعلق و پیوند روح به بدن است. پس حیات در اینجا به این معنی است

که: خدای عزوجل بشر را در ساختار انسانی‌اش آفرید و در وی روح را خلق کرد «تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکردارتر است» یعنی: مرگ و زندگی را آفرید و شما را عاقل گردانید تا شما را مکلف سازد، سپس شما را بیازماید و آن‌گاه شما را بر مبنای این تکلیف، جزا و پاداش دهد. پس هدف اصلی از ابتلاء، نمایان کردن کمال نیکوکاری نیکان است «و اوست عزیز» یعنی: غالبی که مغلوب نمی‌شود «آمرزگار» است برای کسی که توبه و انابت پیشه کرده است. در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر τ آمده است که رسول خدا ص آیه: (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) را تلاوت نمودند و چون به: (أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) رسیدند، فرمودند: «از محرمات خداوند Ψ بپرهیز و در طاعت وی بشتاب».

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (3)

«همان که هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید» بر فراز یک‌دیگر، هر آسمانی را جدا از آسمان دیگر چنان‌که در حدیث «اسراء» و غیر آن آمده است. آسمان: ماده‌ای است که جز خدای سبحان کسی حقیقت آن را نمی‌داند، چنان‌که در احادیث شریف آمده است و فاصله آن از زمین با مقیاس‌های قدیم مسافت پنجصد سال راه است و امروزه در برنامه‌های فضایی این مسافت را به مایل می‌سنجند. به‌قولی: آسمان عبارت از مدارهای سیر سیارگان است چنان‌که دانشمندان نجوم نیز برآنند که آسمان عبارت از فضای خالی‌ای است که سیارگان در آن سیر می‌کنند. و اگر بدانیم که سیارگان و ستارگان دارای ابعاد بس متفاوت و مسافت‌های عظیمی هستند، در این صورت می‌توانیم عظمت

کرات آسمانها را درک کنیم. «در آفرینش خدای رحمن هیچ بی ضابطه‌گی‌ای نمی‌بینی» یعنی: ای بیننده! تو هیچ تناقض، تباین، کجی و نابسامانی‌ای در آفرینش خدای بخشایشگر نمی‌بینی بلکه آفرینش وی بسیار به سامان، منظم و استوار است به طوری که بر وجود آفریننده خود دلالت می‌کند «باز بنگر، آیا هیچ خلل و نقصانی می‌بینی؟» یعنی: باز نگاهت را به آسمان بدوز و تأمل کن که آیا - با وجود عظمت و گستردگی آسمان - هیچ شکاف یا رخنه یا خلل و شکستگی‌ای در آن می‌بینی؟.

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (4)

«باز دوباره چشم بگردان» یعنی: بارهای متوالی به طور پیاپی بنگر و نیک تأمل کن هرچند که نگرشت بسیار شود زیرا تکرار نگرش و تأمل، در اقامه حجت بلیغ‌تر و عذر و بهانه را قطع کننده‌تر است «تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد» یعنی: اگر هم پیوسته بنگری و پیاپی تأمل کنی، نگاهت با ذلت و حقارت و خسته و مانده از این‌که در آفرینش آسمان چیزی از عیب را ببیند، به سویت بازمی‌گردد.

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (5)

«و هرآینه آسمان دنیا را به چراغهایی زینت دادیم» پس آسمان دنیا در نیکوترین ساختار، کامل‌ترین صورت، دل‌انگیزترین شکل و بسان نگارینه‌ترین تابلویی قرار گرفته است. ستارگان چراغها نامیده شدند زیرا همچون روشنی بخشیدن چراغ پرتو بر می‌افشانند «و آنها را رمانده شیاطین گردانیدیم» یعنی:

این چراغها را آلات رجمی گردانیدیم که شیاطین به وسیله آنها رانده می‌شوند. البته این جمله مفید فایده دیگری غیر از این فایده است که ستارگان زینت و آرایشی برای آسمان دنیا هستند. قتاده می‌گوید: «خداوند Ψ ستارگان را برای سه حکمت آفرید:

1 - زینتی برای آسمان.

2 - رمانده‌ای برای شیاطین.

3 - نشانه‌هایی که به وسیله آنها در خشکی و دریا راهیابی می‌شود».

«و برای آنان عذاب آتش افروخته آماده کرده‌ایم» یعنی: برای شیاطین بعد از سوختاندن آنها در دنیا به وسیله شهابهای آسمانی، عذاب آتش را آماده کرده‌ایم.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (6)

«و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» از بنی‌آدم، یا از هر دو گروه بنی‌آدم و جن «عذاب جهنم است و چه بد سرانجامی است» جهنم که بدان می‌گرایند و می‌پیوندند.

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ (7)

«چون در آن افکنده شوند» چنان‌که هیزم در آتش افکنده می‌شود؛ «برای آن آوازی مانند آواز خر می‌شنوند» شهیق: آوازی مانند آواز خر در اول نعره آن است. ابن‌عباس τ می‌گوید: «آواز جهنم در هنگام افکندن کفار در آن، همچون آواز خر است آن گاه که از دیدن جو دم بر می‌آورد و نفس نفس می‌زند و

سپس عرعر تندی می‌کشد که همه کس از شنیدن آن بر خود می‌لرزد». «و آن برمی‌جوشد» یعنی: دوزخ بر دوزخیان همچون جوشیدن دیگ برمی‌جوشد.

تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (8)

«نزدیک است که از خشم پاره پاره شود» یعنی: نزدیک است که دوزخ از شدت خشم بر کفار، از هم شگافته و پاره‌پاره شود «هرگاه که فوجی در آن افکنده شوند» فوج: یک گروه از مردماند «نگهبانانش از آنان می‌پرسند» یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ که «مالک» و همکاران وی‌اند از سر توبیخ و سرکوفت از دوزخیان می‌پرسند: «آیا نزد شما» در دنیا «بیم‌دهنده‌ای نیامد» که شما را از چنین روز سختی بیم و هشدار دهد؟.

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (9)

«گویند: چرا، نزد ما هشداردهنده‌ای آمد» یعنی: فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار ما نزد ما آمد و ما را بیم و هشدار داد و ما را از چنین روزی آگاهانید «پس تکذیب کردیم» آن هشداردهنده را «و گفتیم: خداوند چیزی فرو نفرستاده است» بر زبان شما از امور غیب، اخبار آخرت و شرایع و احکامی که متضمن بیان چیزهایی باشد که خداوند Ψ از ما می‌طلبد «شما جز در گمراهی بزرگ نیستید» یعنی ما به پیامبران گفتیم: بی‌گمان شما از حق و راه صواب دور هستید. یا این سخن نگهبانان دوزخ به دوزخیان است. به هر حال؛ خدای عزوجل در این

آیه از عدالتش در معامله با خلقش یادآور می‌شود و این‌که او هیچ کس را جز بعد از برپا داشتن حجت علیه وی عذاب نمی‌کند.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (10)

«و گویند» کفار «اگر شنیده بودیم» به سمع قبول و فهم «یا تعقل کرده بودیم» مانند تعقل و درک و دریافت کسی که نیک می‌نگرد و می‌اندیشد؛ «از زمره دوزخیان نبودیم» بلکه می‌بایست به آنچه که خدای عزوجل برای ما نازل کرده بود ایمان می‌آوردیم و از پیامبران ﷺ متابعت و پیروی می‌کردیم.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِّقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (11)

«پس به گناه خود» یعنی: به کفر خود که به سبب آن سزاوار عذاب دوزخ شدند «اعتراف کردند پس دوری باد بر اهل دوزخ» یعنی: دور باشند از رضای خداوند Ψ و رحمت وی. بدین‌گونه خداوند متعال عذاب را گریبانگیر آنان می‌سازد، بعد از آن‌که به گناه خود اعتراف می‌کنند زیرا با این عتراف است که علیه آنان حجت بر پا می‌شود و برایشان عذری باقی نمی‌ماند. در حدیث شریف آمده است: «لن يهلك الناس حتى يعذروا من انفسهم: مردم هرگز نابود ساخته نمی‌شوند تا این‌که از جانب خویش عذر نمایانده شوند». یعنی: حجت علیه آنان ثابت گردد و خود نیز به جرم خویش اعتراف کنند. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا يدخل أحد النار إلا وهو يعلم أن النار أولى به من الجنة: هیچ کس به دوزخ داخل نمی‌شود مگر این‌که می‌داند که دوزخ به او از بهشت سزاوارتر است».

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (12)

«بی‌گمان کسانی که غایبانه از پروردگار خویش می‌ترسند» یعنی: درحالی از عذاب او می‌ترسند که او و عذابش را ندیده‌اند پس از بیم عذابش به او ایمان آورده و در نهان و آشکار از او اطاعت می‌کنند؛ «آنان را آمرزشی» است بزرگ که خداوند Ψ به سبب آن از گناهانشان در می‌گذرد «و» برای ایشان «مزدی بزرگ است» که همانا بهشت می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «سبعة يظلمهم الله تعالى في ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله ... منهم: ورجل دعت امرأه ذات منصب وجمال فقال: إني أخاف الله ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه: هفت کس‌اند که خداوند متعال ایشان را در روزی که سایه‌ای جز سایه وی نیست، در سایه عرش خود جای می‌دهد ... و از جمله ایشان مردی است که زن صاحب جاه و جمالی او را به‌سوی خود می‌خواند ولی آن مرد می‌گوید: من (این کار بد را نمی‌کنم زیرا) از خداوند Ψ می‌ترسم. و از جمله ایشان مردی است که صدقه‌ای می‌دهد و آن را مخفی می‌دارد تا بدانجا که دست چپ وی پی نمی‌برد به آنچه که دست راستش انفاق می‌کند».

وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (13)

«و اگر سخن خود را پنهان دارید، یا آشکارش نمایید» یعنی: اگر سخن خود در مورد رسول اکرم ص را پوشیده دارید، یا آشکار نمایید بدانید که خداوند Ψ همه اینها را می‌داند و هیچ چیز از آن بر وی مخفی نمی‌ماند «بی‌گمان او به آنچه در سینه‌هاست» یعنی: او به راز دلها و به خلیجان اندرونها «دانااست».

ابن عباس ر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره مشرکان نازل شد که مشغول عیب‌جویی و طعن زدن به رسول خدا ص بودند پس جبرئیل و ایشان را از سخنان آنها آگاه کرد و پس از آن آنها به یک‌دیگر می‌گفتند: «سخنتان را پوشیده دارید تا خدای محمد نشنود». اما خطاب آیه کریمه عام است برای تمام خلق در تمام اعمالشان.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (14)

«آیا کسی که آفریده است نمی‌داند؟» یعنی: آیا کسی که خود این سخنان پنهانی و راز دلها را خلق و ایجاد کرده است، بدانها علم ندارد؟ آخر حق تعالی انسان را به دست بلا کیف خویش آفریده است و مسلماً داناترین کس به یک شیء آفریده شده، صانع و آفریننده آن است «با این که او خود لطیف خبیر است» یعنی: دانا است به همه دقایق و از جمله به آنچه که در دلهاست؛ خبیر و آگاه است به آنچه که دلها پنهان می‌دارند پس هیچ امر پوشیده‌ای بر او پنهان نمی‌ماند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (15)

«اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید» یعنی: آن را هموار و نرم گردانید تا بر آن استقرار یابید و آن را خشن نگردانید به گونه‌ای که نشستن و راه رفتن بر آن دشوار باشد «پس در مناكب آن راه روید» یعنی: در فراخنا و اطراف وجوانب آن برای انواع کسب و کار و تجارت رهسپار شوید «و از رزق خدا بخورید» یعنی: از آنچه که خداوند متعال برای شما روزی داده و آن را

برای شما در زمین آفریده است، بهره ببرید. بدین سان خدای عزوجل با تمکین دادن فرزندان آدم در زمین و دادن توانمندی به دست آوردن خیرات و برکات آن برایشان، بر آنان منت می‌گذارد ولی بر آنان است که بدانند؛ سرانجام بازگشت‌شان به سوی اوست از این جهت فرمود: «و رستاخیز به سوی اوست» یعنی: برانگیختن از قبرهایتان به سوی اوست نه به سوی غیر او. مراد این دو آیه و ماقبل آن تهدید کافران است پس گویی حق تعالی فرمود: هان ای کفار! بدانید که من به امور آشکار و نهان شما دانایم پس از من بیمناک و از عذابم برحذر باشید زیرا این من هستم که شما را در این زمین ساکن گردانیده و آن را سبب منافع و ارزاق شما قرار داده‌ام و اگر بخواهم شما را به این زمین فرو می‌برم چنان که می‌فرماید:

أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ (16)

«آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید؟» و او خداوند Ψ است زیرا اعراب بر این باور بودند که حق تعالی در آسمان می‌باشد. آری! آیا ایمن شده‌اید از این «که شما را» مانند قارون «در زمین فرو برد» بعد از آن که زمین را برایتان رام گردانید که در فراخنای آن راه می‌روید «پس بناگاه زمین به تپیدن افتد» یعنی: زمین در هنگام فروردنتان به لرزوه و جنبش در می‌آید، بر خلاف حالت طبیعی خود که رام و آرام بوده است.

أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (17)

«آیا از کسی که در آسمان است ایمن شده‌اید که بر شما حاصبی بفرستد؟» یعنی: باران سنگی از آسمان بفرستد چنان‌که سنگها را بر قوم لوط و اصحاب فیل فرستاد؟ به‌قولی؛ حاصب: بادی است که از آن سنگریزه می‌بارد «پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است؟» آن گاه که عذابم را معاینه و مشاهده کنید اما دانستن در آن هنگام هیچ به درد شما نمی‌خورد. مفسران در معنی: **(الْأَمْنُ مَنْ فِي السَّمَاءِ)**: «آیا از کسی که در آسمان است، ایمن شده‌اید؟» گفته‌اند: یعنی آیا از خداوندی ایمن شده‌اید که قدرت او در آسمان نافذ است نه قدرت بتانی که شما در زمین می‌پرستید؟ با علم به این‌که خداوند Ψ هم در آسمان و هم در زمین خداوند است چنان‌که می‌فرماید: **(وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ)**: «اوست آن‌که در آسمان خداست و در زمین خداست، و اوست فرزانه دانا» «زخرف / 84». امام رازی در ردی بر فرقه مشبهه که با استناد به آیه **(الْأَمْنُ مَنْ فِي السَّمَاءِ...)** بر اثبات مکان برای خداوند متعال استدلال کرده‌اند، می‌گوید: «حمل این آیه بر ظاهر آن به اتفاق مسلمین امکان ندارد زیرا این امر که خدای عزوجل در آسمان باشد مقتضی آن است که آسمان از تمام جوانب به او محیط باشد پس در این صورت باید او کوچکتر از آسمان باشد و با در نظر داشت این‌که آسمان از عرش بسیار کوچکتر است زیرا عرش بزرگترین مخلوقات حق تعالی در آسمان و زمین می‌باشد پس لازم می‌آید که حق تعالی از عرش نیز کوچکتر باشد و این امر به اتفاق اهل اسلام محال است بدان جهت که حق تعالی خود فرموده است: **(قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ)**: بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست» «انعام / 12». بنابراین، برگردانیدن آیه از ظاهر

آن به سوی تأویل واجب است». شایان ذکر است که علما چند وجه را در تأویل این آیه ذکر کرده‌اند که بهترین آنها این تأویل است: «آیا از کسی که سلطه و فرمانروایی و قدرتش در آسمان است ایمن شده‌اید؟». هدف از ذکر آسمان، به تصویر کشیدن سلطه عظیم خداوند متعال و قدرت وی می‌باشد چنان‌که او خود فرموده است: **(وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ)**: و او در آسمانها و در زمین خداست) «انعام / 3» پس یک چیز واحد همزمان در دو مکان بوده نمی‌تواند¹.

¹ برای روشن شدن آنچه در بالا ذکر شد معلومات ذیل را بر آن اضافه می‌کنیم:

(أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ). «آیا در امان می‌دارید خود را از آن کسی که در آسمان است که زمین را بشکافد و شما را در آن فرو برد، و آنگاه بلرزد و بجنبد و حرکت در آید».

معنی کلمات:

الْخَسْفُ: فرو رفتن به پایین. **(أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ)**: شما را به زمین فرو ببرد. همانطور که قارون را بلعید.

الْمُورُ: حرکت و جنبش پریشان و بسیار تند. و **(تَمُورُ)**: حرکت می‌کند، به جنبش و لرزش می‌افتد. و برای همین است که خداوند زمین را با میخها - کوهها - ثابت نگاه داشته. در سوره النازعات آیه 32 و 33 می‌خوانیم: **(وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا (32) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (33))**.

«وکوهها را محکم و استوار کرد برای استفاده شما و چهارپایانان».

و در آیه 6 و 7 سوره النبأ می‌خوانیم: **(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (6) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (7))**. «آیا ما زمین را جایگاه آماده ای نساخته ایم؟ و آیا کوهها را میخهایی ننموده ایم؟».

(مَنْ فِي السَّمَاءِ) - کسی که در آسمان است - مراد خداوند متعال است. و بدون شك منظور محدود ساختن پروردگار به جا و مکان نیست. حاشا لله!

و این رأی ابن جریر است. و همچنین قرطبی آن را از دانشمند این امت یار و پسر عموی پیامبر اکرم p ابن عباس ك روایت کرده است.

و عبارات بعد از آن از «فرو بردن در زمین»، - **(أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ)** - و «فرستادن تند باد شدید» - **(يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا)** - این نقطه که منظور از آنکسی که در آسمان است خداوند متعال می‌باشد را بخوبی واضح و روشن ساخته است. چرا که کسی جزء آن قادر مطلق همانگونه که در آیات قرآنی به کرات بیان شده توان این کارها را ندارد.

و بدینصورت آنچه «کسائی» و کسانی چون «ابو حیان» که از او پیروی کردند گفته‌اند درست نیست. ایشان ادعا کرده‌اند که در اینجا عبارت مجازی است و حذفی در آن صورت گرفته است. و گفته‌اند که معنا چنین است: «(من ملکوته في السماء) - کسی که ملکوتش در آسمان است! - یعنی؛ مضاف در اینجا حذف شده که البته ملکوت الهی در هر چیزی است و اینجا آسمان را تحدیدا آورده چونکه جایگاه فرشتگان اوست! و همچنین جایگاه عزت اوست».

وکرسیش ولوح محفوظ در آنجاست. واز آنجا اوامر و فرامین الهی و کتابها و سایر امور دیگر فرود می آید... و غیره».

وگفته شده: منظور از آنکه در آسمان است جبریل می باشد که مسئول فرو بردن و خسف می باشد.

وگفته شده: منظور پروردگار یکتا است، و در اینجا بدینصورت که او در آسمان است آورده شده تا با اعتقاد پیشینیان که خداوند را در آسمان تلقی می کردند همخوانی داشته باشد. همه این گفته ها در حقیقت بر می گردد به فرار کردن گویندگانشان از تشبیه نمودن خداوند متعال، غافل از اینکه آنان با فرار از باران زیر ناودان قرار گرفتند! چرا که صفت «العلو» را از خداوند متعال ناخواسته نفی کرده اند.

اما آنچه علماء سلف و دیدگاه راجح امت است که بیان شد. و آنرا از ابن عباس و ابن جریر طبری نیز روایت نمودیم بدون شك ثابت تر و درستتر است. و آن با حدیث مشهور کنیزك نیز موافقت دارد که رسول اکرم p از او پرسید: خداوند کجاست؟ او گفت: در آسمان. پیامبر اکرم p به صاحب کنیزك امر کردند که: او را آزاد کن. چرا که او مؤمن است. و این نشانه ی اینست که بدور از بحثهای فلسفی و دشوار سازی و تعقید چیزهای واضح و روشن فطرت انسانی به صفت علویت و بالایی و برتری خداوند متعال اقرار دارد. مگر نه اینست که در هنگام دعا دست به آسمان بلند می کنیم! و در هنگام حاجت چشم و جان و دلمان متوجه بالا است!

و همچنین دیدگاه سلف با سایر آیات وارده در این معنا موافقت و همخوانی کامل دارد. پس نمی توان گفت که منظور از ﴿ج﴾ - در - تحدید ظرف و مکان است. بدین معنا که آسمان جایی است که خداوند متعال در آن قرار دارد و بدینصورت خداوند را به چیزی که در جایی قرار می گیرد تشبیه داده باشیم!... حاشا لله!

چرا که خداوند از تحدید در مکان مشخص آنچنان که تصور عقلهای کوچک بشر است پاک و مبرا است.

و این حقیقتی است که عقل انسانی آنرا هرگز نمی پذیرد، و آثار وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم شاهدهی است گویا بر آن.

از آنجمله است حدیث پیامبر اکرم p که فرموده اند: «آسمانهای هفتگانه در مقابل صندلی (کرسی) الهی چون حلقه ای است ناچیز، و یا چون درهمی است بر سپری. و آن کرسی (صندلی) در مقابل عرش پروردگار چون حلقه ای است ناچیز در صحرائی بیکران، و این عرش در کف پروردگار متعال چون دانه ای است ناچیز در کف یکی از شما».

پس با این وجود ظرف بودن آسمان برای پروردگار سبحان آنگونه که در تصور ماست بکلی بر طرف شد. چرا که خداوند متعال بر عرش خویش استقرار یافت بگونه ای که بر ما پوشیده است و شایان مقام الوهیت و جلال اوست.

و در آنچه گفته شد شفافست و کفایت از برای ما، و شکر و حمد و سپاس او راست سزاوار... و از جمله آراء دیگری که با این معنای گفته شده همگام می شود:

رای قرطبی است که می گوید: ﴿مَنْ فِي السَّمَاءِ﴾ همان بالای آسمان است. آنطور که خداوند متعال در آیه دوم سوره توبه می فرماید: ﴿فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ﴾ توبه: 2 (بگردید در زمین).

یعنی: بالا یا روی زمین.

و همچنین گفته اند: ﴿ج﴾ بمعنی «علی» - روی - می باشد. مثل آیه 71 سوره طه: ﴿وَأَصْلَبْنَاكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ﴾ - و شما را بر روی شاخهای درختان خرما به دار می آویزم -.

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (18)

«و هرآینه کسانی که پیش از آنان بودند، نیز تکذیب کردند پس عقوبت من چگونه بود؟» یعنی: بنگر که عذاب من بر آنان در برابر آن تکذیب چگونه بود و به آنان از عذاب فاجعه‌بار چه‌ها رسید؟ لذا چگونه اینان از عذابم ایمن خواهند بود؟

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (19)

«آیا بر فراز سرشان به پرندگان ننگریسته‌اند که بال گشاده‌اند» در هوا و در هنگام پرواز بالهایشان را گشاده می‌دارند «و گاه فرو می‌بندند» بالهای خود را «جز خدای رحمان کسی آنان را» در هوا در هنگام پرواز و بازکردن و فروبستن بالهایشان «نگاه نمی‌دارد» خدای توانا و مقتدری که از رحمت و لطف خویش چنان صنعت دقیق و ترکیب عجیبی در پرندگان به کار برده است که به آنها امکان می‌دهد تا آن‌گونه که بخواهند در هوا جولان کنند. و بخش‌هایی از این صنعت دقیق عبارت است از: سبکی اجسامشان، پوشاندنشان با کسوت پر و پراکندن آن پرها به روش معینی که چون آنها را بر هوا زنند در جو ارتفاع می‌گیرند و به جلو می‌روند پس پاک و منزّه است آفریننده بی‌مثال «بی‌گمان او

و آثار و احادیث صحیح وارده در این مورد که همه بر صفت «علو» و بلندی و بالایی پروردگار یگانه و پاک و منزّه بودن او از پستی و پائینی، و بر احترام و مکانت او دلالت دارند بسیار زیادند و کسی نمی‌تواند آنها را انکار کند مگر ملحد و نادان بی‌دین!..

و آنچه بیان آن رفت مذهب علماء و دانشمندان صدر اسلام است... آنانکه پروردگار خود را پاک و مبرا از هر عیب و نقصی می‌دانستند، و او را با زیباترین کلمات و عباراتی که تنها شایسته اوست یاد می‌کردند. و در پیروی آنان رشادت و سعادت دو دنیا نهفته است. (مصحح)

به هر چیز بیناست» یعنی: به چیزهایی که برای هر یک از مخلوقاتش شایسته است لذا چیزی بر حق تعالی پنهان نمی ماند و او می داند که چگونه عجایب و غرایب را بیافریند و آنها را در فضای خلقت به جولان اندازد پس چرا کفار از نگرش در پریدن مرغان، به قدرت ما بر عذاب نمودن خود پی نمی برند و راه نمی یابند؟

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (20)

«یا آن کسی که خود برای شما چون سپاهی است که شما را در برابر خدای رحمان یاری می کند کیست؟» یعنی: کیست آن موجود حقیری که به پندار شما لشکری برای شما است که متولی و عهده دار نصرت شما باشد چنانچه خداوند Ψ خود شما را به رحمت و یاری خود نصرت ندهد؟ بدانید که شما سپاه و لشکری ندارید که از عذاب خدای سبحان بازتان دارد. تعبیر: **(مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ)** به این حقیقت اشاره دارد که بقای مردم در زمین همراه با کفر و ظلمشان، به سبب رحمت خدای رحمانی است که رحمتش بر همه چیز فراگیر و گسترده است «کافران جز در فریب نیستند» فریب بزرگی از جهت شیطان که آنها را بدان می فریبد. آیه کریمه رد پندار کفاری است که با تکیه بر یاری یاران کافرشان از ایمان آوردن امتناع می کردند.

آن گاه خداوند متعال بر این پندار کفار که غیر از او روزی دهنده دیگری نیز وجود دارد و بتان سرچشمه تمام خیرها هستند و آفات را از آنان دفع می کنند، مهر بطلان کوبیده و می فرماید:

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ (21)

«یا کیست آن کس که به شما روزی دهد اگر خدا رزق خود را از شما باز دارد؟» یعنی: چه کسی است که بر شما ارزاق - اعم از باران و غیر آن - را فرو ریزاند، اگر خدای سبحان این ارزاق را از شما باز دارد و باز گیرد؟ «بلکه حق این است که در سرکشی و رمیدگی پای فشردند» و در عناد و استکبار از حق دراز دستی می‌کنند لذا نه درس و اندرز می‌گیرند و نه اندیشه می‌کنند.

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (22)

آن گاه خدای متعال برای مؤمن و کافر مثلی می‌آورد: «پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید، راهیافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟» کسی که نگونسار راه می‌پیماید، انسان کافر است که در دنیا در معاصی خدای عزوجل فروافتاده است لذا او هم وی را در روز قیامت درافتاده بر رویش حشر می‌کند و آن کس که راست و ایستاده بر راهی می‌رود که راست است و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست، شخص مؤمنی است که در دنیا بر مبنای برنامه خدا Ψ و در روشنایی هدایت و بینش به جلو می‌رود پس این انسان مؤمن در آخرت نیز راست و استوار بر راه راستی حشر می‌شود که انجام آن بهشت است و او را یکر است به بهشت می‌رساند.

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (23)

«بگو» ای پیامبر ص «اوست آن کس که شما را آفرید» در آفرینش نخستین بعد از آن که چیزی نبودید و در پرده عدم قرار داشتید «و پدید آورد» برای شما «گوش‌ها» را تا به وسیله آن بشنوید «و چشم‌ها را» تا به وسیله آن بینید «و دلها را» تا به وسیله آنها در مخلوقات خداوند متعال عارفانه بیندیشید «چه کم شکر می‌گزارید» یعنی: شما شکر پروردگار این نعمت‌ها را جز اندکی به جا نمی‌آورید تا با یکتاپرستی آن سر به راه طاعت و اخلاص بگذارید؛ آخر او در شما حاسه شنوایی را آفرید تا به وسیله آن اندرزها را بشنوید و حاسه بینایی را آفرید تا به وسیله آن در ابداعات آفرینش وی نظر کنید و دلها و عقلا را آفرید تا به وسیله آن در مخلوقات او و ادراک حقایق اشیاء تأمل و تفکر کنید ولی شما از این نیروها در جهت طاعت و انجام اوامر حق و ترک نواهی‌اش اندکی بهره می‌گیرید در حالی که شکر حقیقی این است که این نیروها و توانایی‌ها را در جهت آنچه که به خاطر آن آفریده شده‌اند به کار گیرید، نه این که صرفاً شکر را به زبان تکرار کنید اما همزمان با عصیان هم‌آوا و هم آغوش باشید! پس هرگاه این نیروها در طلب رضای الهی به کار گرفته نشد، یقین داشته باشید که مطلقاً شکر منعم را به جای نیاورده‌اید. دلیل این که این اندامها به یادآوری مخصوص گردیده‌اند این است که اینها ابزارهای فهم و دانش‌اند.

سپس حق تعالی سومین برهان بر کمال قدرت خویش را ذکر نموده و می‌فرماید:

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (24)

«بگو» ای پیامبر ص «اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد» و بر روی آن پراکنده ساخت همراه با اختلاف زبانها، رنگها و اشکالتان «و به سوی او محشور می شوید» بعد از این پراکندگی پس اوست که شما را جمع می کند، همان گونه که پراکنده تان کرد و شما را برای حساب باز می آورد چنان که نخستین بار شما را آفرید.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (25)

«و می گویند» کفار «این وعده» که شما در مورد حشر و قیامت و دوزخ و عذاب به ما می دهید؛ «کی فرامی رسد؟ اگر» در این وعده «راست می گوید» پس به ما خبر دهید، یا این وقت را برای ما روشن سازید و بیان نمایید، یا این وعده را برای ما محقق گردانید؟ پس خداوند Ψ در پاسخ شان می فرماید:

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (26)

«بگو» ای پیامبر ص «جز این نیست که علم آن فقط نزد خداوند است» یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت فقط نزد خداوند Ψ است و دیگری آن را نمی داند «و جز این نیست که من بیم دهنده آشکاری هستم» که شما را از فرجام نامیمون کفرتان بیم می دهم و برای شما آنچه را که خدای عزوجل مرا به بیان آن امر نموده است بیان می کنم و بدانید که پروردگارم مرا به این امر نکرده که وقت وقوع قیامت را به اطلاع شما برسانم زیرا عقیده به روز آخرت اثر طبیعی ایمان به اوست و در مخفی داشتن وقت قیامت حکمتهای فراوانی وجود دارد.

آن گاه خداوند متعال حال این گروه کفار را در هنگام دیدن عذاب وصف نموده و می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (27)

«و چون آن را» یعنی عذاب را «نزدیک ببینند، چهره‌های کافران ناخوش شود» یعنی: سیاه و اندوهگین و افسرده شود و غباری از ذلت و حقارت بر آنها فرونشیند «و گفته شود: این است آنچه آن را می‌طلبیدید» به شتاب در دنیا؛ از روی استهزا و تمسخر.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِیرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (28)

«بگو» ای محمد ص‌به این مشرکان منکر نعمت‌های حق تعالی «به من خبر دهید، اگر خداوند مرا هلاک کند» با مرگ یا کشته شدنم، همان گونه که شما در حق من چنین آرزو و تمنایی دارید و در کمین فرود آمدن مصایب و نابودی برای من هستید «و اگر ایشان را که همراه من‌اند» از مؤمنان نیز نابود کند؛ «یا بر ما رحمت آورد» با به تأخیر افگندن این هلاکت تا میعاد معینی؟ آری! اگر فرض کنیم که چنین شود: «پس کیست که کافران را از عذابی دردناک رهایی دهد؟» یعنی: قطعا هیچ کس آنان را از این عذاب نجات نمی‌دهد، چه خداوند Ψ پیامبر ص و مؤمنان همراهش را - آن گونه که کفار در آرزوی آن بودند - هلاک گرداند و چه این امر را به تأخیر افگند؛ پس به هر حال آنان را از عذاب الهی گریزی نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که: کفار مکه علیه رسول اکرم ص و مؤمنان دعای هلاکت می کردند، همان بود که این آیه نازل شد.

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (29)

«بگو» ای پیامبر ص «اوست رحمان» ذکر رحمان در اینجا به این حقیقت اشاره دارد که اهل ایمان مورد مرحمت‌اند پس آرزوی کفار در مورد خواری و خسرانشان، آرزویی خام و بی اساس است. آری! بگو: «به او ایمان آورده‌ایم» و چیزی را با او شریک نمی گردانیم «و بر او توکل کرده‌ایم» نه بر غیر وی. توکل: سپردن امور به خدای عزوجل است «پس به زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است» ما یا شما؟ و به زودی خواهید دانست که سرانجام کار در دنیا و آخرت به سود کیست؟ به سود ما که بر خدای عزوجل توکل کرده‌ایم، یا به سود شما که بر مردان و اموال خویش متکی هستید؟.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (30)

«بگو» ای پیامبر ص «به من خبر دهید؛ اگر آب شما در زمین فرو رود» یعنی: اگر این آبی که خداوند Ψ بر شما در چشمه‌ها و چاه‌ها و جویباران ارزانی داشته است در زمین فرو رود، به گونه‌ای که اصلا از آن در زمین هیچ نشانی باقی نماند، یا در عمقی از زمین فرو رود که هرگز امکانات شما - مانند دلو و غیره - به آن دسترسی یافته نتواند؛ «پس چه کسی برای شما آب روان می آورد؟» معین: آب بسیاری است که پیوسته جاری باشد و هرگز قطع نشود. یعنی: احدی

جز خداوند متعال آن را برای شما از طریق بارانها و جویباران پدید نمی‌آورد تا بدان بهره‌مند و متنعم شوید.

آیه کریمه دلیل بر وجوب اتکا بر خداوند متعال در هر حاجتی است افزون بر این که این آیه برهانی دیگر بر کمال قدرت و وحدانیت خداوند Ψ می‌باشد و هدف از طرح آن این است که حق تعالی کفار را به برخی از نعمت‌های خود مقرر و معترف گرداند تا زشتی کفرشان را از دریچه آن به آنان بنمایاند لذا آن گاه که ناگزیر در پاسخ این سؤال بگویند: فقط خداوند Ψ قادر به این کار است، در این هنگام به آنان گفته شود: پس چرا چیزهایی را در عبودیت شریک وی قرار می‌دهید که اصلاً بر هیچ چیزی قدرت ندارند؟ روایت شده است که این آیه: **(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ...)** نزد یکی از ستمگران خوانده شد پس گفت: باکی نیست؛ اگر آب ما در زمین فرو رود، باز این نیروی تبر و کلنگ ما آن را از قعر زمین برای ما باز می‌آورد! پس چشمه‌های آن ستمگر در دم خشک شد.

﴿سوره قلم﴾

مکی است و دارای (52) آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به نام «قلم» بدان سبب است که خداوند Ψ در آغاز آن به منظور بزرگداشت و ارج گذاری از قلم به آن سوگند یاد کرده است. به قولی: نام این سوره «ن» است.

این سوره از نخستین سوره‌هایی است که در مکه نازل شد زیرا ابن عباس τ روایت کرده است که: «آغازین سوره در نزول خود، سوره (اقراء) بود، سپس این سوره و بعد از آن سوره (مزمل) و سپس سوره (مدثر) نازل شد».

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (1)

خوانده می‌شود: «نون» این حرف همچون حروف مقطعه دیگری که در اوایل سوره‌ها آمده‌اند، حرفی از حروف هجاء است. به قولی: هدف از آوردن حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، اعلام تحدی و هم‌آورد طلبی برای کفار است که اگر منکر نزول قرآن از سوی رب العالمین هستند، باید همانند آن را بیاورند زیرا حروف قرآن از عین حرفی ترکیب شده است که آنان بدان تکلم نموده و در نوشتن و ایراد سخنرانی‌های بلیغ خود آن را به کار می‌گیرند پس هرگاه نمی‌توانند نظیر قرآن را بیاورند، دیگر باید به این حقیقت تسلیم شوند که این کتاب، کتاب الهی است.

«سوگند به قلم» خداوند متعال به قلم سوگند خورده است زیرا قلم ابزار بیان است. این سوگند بر هر قلمی واقع می‌شود که به وسیله آن در آسمانها و زمین

نوشته می‌شود «و سوگند به آنچه می‌نویسند» مردم به وسیله قلم از علوم و معارف حق. گفتنی است که سوگند خوردن به قلم و علمی که به وسیله قلم نوشته می‌شوند، به بزرگی این دو نعمت اشاره دارد و این‌که این دو نعمت بعد از نعمت نطق و بیان از اجل و اعظم نعمت‌ها بر انسان هستند زیرا قلم و معارف مکتوب به وسیله آن، بهترین راه روشنگری و انتشار علوم و معارف در میان جامعه‌ها، امت‌ها و افراد به شمار می‌روند و چراغی برفراز راه تقدم ملت‌ها و نبوغ آنها می‌باشند. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت اولین چیزی را که خداوند آفرید قلم بود پس از آن نون - یعنی دوات - را آفرید، سپس فرمود: بنویس آنچه را که از عمل، یا اثر، یا رزق، یا اجلی روی می‌دهد. پس قلم آنچه را که از همان روز تا روز قیامت روی می‌دهد نوشت، سپس بر قلم مهر نهاده شد و دیگر تا روز قیامت سخنی نگفت».

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (2)

جواب قسم این است: «تو» ای محمد ص «به نعمت پروردگارت» یعنی: به نعمت و لطفی که خدای عزوجل بر تو نموده است؛ و عبارت از نعمت نبوت و ریاست عامه می‌باشد؛ «دیوانه نیستی» پس سخن دشمنان در این باره نوعی از هذیان است. این اولین بند از مقسم علیه یعنی جواب قسم می‌باشد و مقسم علیه مجموعاً سه موضوع است که به ترتیب تا آیه چهارم می‌آید.

ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مشرکان به رسول خدا ص می‌گفتند: او دیوانه است، بعد از آن شیطان است! پس این آیه در رد آنان نازل شد.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (3)

«و هرآینه برای تو اجری است» یعنی: ثواب و پاداشی است قطع نشدنی بر آنچه که از سنگینی بار نبوت و انواع سختی‌ها به دوش کشیده و تحمل کرده‌ای. یا (غَيْرَ مَمْنُونٍ) به این معنی است: تو را پاداشی است که از سوی مردم در آن بر تو منت گذاشته نمی‌شود.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (4)

«و هرآینه تو بر خلقی عظیم هستی» یعنی: بی‌گمان تو بر اخلاقی هستی که خداوند ﷻ در قرآن تو را به آن امر نموده است چنان‌که در روایت صحیح از عائشه رضی الله عنها آمده است که از وی درباره اخلاق رسول اکرم ص سؤال شد، فرمود: «كان خلقه القرآن: اخلاق رسول خدا ص قرآن بود». بلی! به‌راستی که رسول اکرم ص دارای اخلاق بسیار بزرگی بودند چرا که در راه دعوت از قوم خود چیزهایی را تحمل کردند که امثال ایشان قادر به تحمل آن نیستند. به‌حق که رسول خدا ص آینه تمام‌نمای ادب، حیا، جود، شجاعت، حلم، گذشت و غیر این از برازندگی‌های اخلاقی بودند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ: همانا خداوند مرا برانگیخت تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم». مکارم اخلاق: عبارت از صلاح دین و دنیا و آخرت است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «أدبني ربي فأحسن تأديبي: پروردگارم مرا ادب آموخت و نیکو ادبم داد». ابن مسعود ؓ می‌گوید: آری! نیکو ادبش آموخت آن گاه که به وی فرمود: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ): «عفو پیشه کن و به کارهای پسندیده فرمان بده و از نادانان روی

بگردان» «اعراف/199». پس چون این فرمان از سوی آن حضرت ص عملی شد، حق تعالی فرمود: **(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)** «بی‌گمان تو بر خلق عظیمی هستی». در بخاری و مسلم از انس τ روایت شده است که فرمود: «ده سال تمام به رسول اکرم ص خدمت کردم و ایشان در طول این مدت هرگز به من اف نگفتند و نه برای چیزی که آن را انجام داده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام داده‌ای؟ و نه برای آنچه که انجام نداده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام نداده‌ای؟». همچنین عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که: «رسول خدا ص هرگز نه خدمتکاری را به دست خویش زده‌اند و نه زنی را و نه هرگز به دست خویش کسی را زده‌اند، جز در جهاد راه خدا. و آن حضرت ص هرگز در میان دو چیز مخیر نشدند مگر این که دوست داشته‌ترین آن به سوی ایشان آسان‌ترین آن بوده است مگر این که آن چیز گناه می‌بود و چون گناه می‌بود، ایشان دورترین مردم از گناه بودند. و نه آن حضرت ص برای خود از کسی انتقام گرفته‌اند مگر وقتی مقدسات الهی پایمال می‌شد آن‌گاه برای خدای عزوجل انتقام می‌گرفتند». در حدیث شریف به روایت ابوالدرداء τ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «ما شيء أثقل في ميزان المؤمن يوم القيامة من خلق حسن وإن الله ليبغض الفاحش البذي: هیچ چیز در روز قیامت در ترازوی اعمال مؤمن از خلقی نیک سنگین‌تر نیست و بی‌گمان خداوند از بد زبان فحش‌گوی نفرت دارد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که از رسول خدا ص سؤال شد: بیشترین چیزی که مردم را به بهشت داخل می‌کند چیست؟ فرمودند: «تقوی الله وحسن الخلق: تقوای الهی و حسن خلق». و از ایشان درباره

بیشترین چیزی که مردم را به دوزخ داخل می‌کند سؤال شد، فرمودند: «الفم والفرج: دهان و شرمگاه».

فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (5) بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ (6)

«پس زودا که بنگری و بنگرند» یعنی: ای محمد ص! به زودی خواهی دید و خواهند دید کفار آن گاه که حق در روز قیامت نمایان و پرده‌ها کنار زده شود؛ «که به کدامیک از شما دیوانه‌گی است» یعنی: کدامیک از شما به دیوانه‌گی مبتلا شده‌اید؛ تو یا آنان؟ و این ردی است بر این پندار کفار که به رسول اکرم ص نسبت دیوانگی و گمراهی می‌دادند، از این جهت خداوند Ψ در ادامه فرمود:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (7)

«بی‌گمان پروردگارت به کسی که از راهش گم گشته داناتر است» یعنی: او می‌داند که چه کسی در حقیقت گمراه و دیوانه است، تو یا کسانی که به گمراهی و دیوانه‌گی متهم کرده‌اند؟ حاصل معنی این است: بلکه آنان گمراهند، از آن رو که آنچه را منافع بلند مدت و کوتاه مدت‌شان در آن است فرو گذاشته و آنچه را که در بلند مدت و کوتاه مدت صد در صد به زیانشان است برگزیده‌اند «و نیز او داناتر است به راه یافتگان» به‌سوی حق، راهی که سرانجام آن به سعادت جاودان منتهی می‌شود و او داناتر است به کسانی که به کمال مدارج عقلی دست یافته‌اند؛ و ای محمد ص! تو قطعاً از آنان هستی.

فَلَا تَطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (8)

«پس» ای پیامبر ص «از دروغ انگاران اطاعت نکن» یعنی: چنان که بر تو منت نهادیم و شریعت مستقیم و خلق عظیم را به تو عنایت کردیم پس از نرمش وملایمت با مشرکان و رؤساء کفر بپرهیز. شایان ذکر است که کفار مکه آن حضرت ص را به سوی دین پدرانشان دعوت می کردند پس خداوند متعال ایشان را از اطاعت کفار نهی کرد و مراد از نهی: تهییج و برانگیختن رسول خدا ص در استمرار بر این امر و سخت گیر ساختن ایشان در مخالفت با مشرکان است. چنان که در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان از رسول اکرم ص خواستند تا مدتی خدای یگانه را پرستد و مدتی دیگر خدایانشان را و در مقابل آنان هم مدتی خدای یگانه را می پرستند و مدتی دیگر خدایانشان را! پس خداوند Ψ این آیه را نازل فرمود.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (9)

«دوست دارند که ملایمت کنی تا آنان نیز ملایمت کنند» یعنی: ای پیامبر ص! مشرکان دوست دارند تا با آنان نرمش و سازگاری کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند. به قولی معنی این است: آنان دوست دارند که به سویشان گرایش یافته و حقی را که بر آن قرار داری ترک کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند و بدین وسیله راه گرایش بیشتری را به سوی خود هموار سازند.

وَلَا تُطْعَمُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ (10)

«و اطاعت نکن از هر بسیار سوگند خورنده ای» که به ناروا سوگند بسیار می خورد و از هر «فرومایه ای» که در رأی و اندیشه و تمیز حقیر است؛

هَمَّازِ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ (11)

«عیبجوست روانه در پی سخن چینی» هم‌آز: کسی است که مردم را در پیش رویشان به بدی یاد می‌کند ولی ل‌ماز: کسی است که مردم را در پشت سرشان به بدی یاد می‌کند، یعنی به غیبت آنان مبتلاست. مشاء بنمیم: کسی است که در میان مردم در پی سخن چینی می‌رود تا میان آنان را به هم زند؛

مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (12)

«باز دارنده از خیر» است. یعنی بر مال بخیل است و مردم را از ایمان و انفاق و عمل صالح باز می‌دارد «متجاوز گناه پیشه» است یعنی: ستمگری است که از حق به‌سوی باطل تجاوز کرده و بسیار مرتکب می‌شود؛

عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ (13)

«درشتخوی» است و گستاخ. عتل: کسی است که عبوس، ترش‌روی، بدهیکل، بد خلق و بد رفتار است. زجاج می‌گوید: «عتل درشتخوی جفاکار است». «بعد از این همه، زنا زاده است» یعنی: این کس بعد از همه این معایبی که برایش بر شمرده شد، زنا زاده و ناپاک‌زاد نیز هست. زنی‌م: کسی است که خود را به‌نسب قومی می‌چسباند، در حالی که او در حقیقت از آنان نیست و در اصل و نسب، حرام‌زاد است. آری ای پیامبر صل! از این کسی که دارای همه این اوصاف زشت است اطاعت نکن.

روایت مشهور در بیان سبب نزول این است: این آیات درباره ولید بن مغیره نازل شد که در نسب خود متهم بود و با آن که به قریش نسبت داده می‌شد ولی در اصل از آنان نبود و پدرش بعد از گذشت هجده سال از عمرش ادعا کرد که او

فرزند وی است پس خداوند متعال این ده خصلت زشت را برایش برشمرد. قرطبی گفته است: «ما سراغ نداریم که خداوند Ψ عیوب کسی مانند او را به این تفصیل برشمرده باشد و عاری را به او ملحق گردانیده باشد که در دنیا و آخرت از او جدایی ندارد چرا که در دنیا و آخرت بر بینی او داغی گذاشته می‌شود چنان که بیان آن بعداً می‌آید».

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (14)

«به خاطر آن که مالدار است و صاحب پسران» یعنی: ای پیامبر ص! از او به خاطر مال و پسرانش اطاعت نکن. به قولی: مراد سرزنش و کوبیدن وی است از آنجا که شکر نعمت‌های مال و فرزندان را که خداوند متعال به او داده بود این قرار داد که به او و پیامبرش ص کفر ورزید:

إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (15)

«چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: با مغرور شدن به داشتن مال و فرزندان بسیار، آیات قرآن را خرافات و بر ساخته گذشتگان می‌پندارد و به جای شکر نعمت، این گونه کفر و ناسپاسی پیشه می‌کند.

سَنَسِيْمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ (16)

«زودا که بر بینی او داغ نهیم» یعنی: به زودی بر بینی او داغ سیاهی خواهیم نهاد، بدین سان که قبل از وارد ساختنش به دوزخ، چهره‌اش را با آتش سیاه خواهیم کرد و بر بینی‌اش داغ و علامتی خواهیم گذاشت و به او در دنیا نیز عار

و ننگی را ملحق خواهیم کرد که هرگز از او جدایی نداشته و به آن داغ ننگین شناخته شود و همین‌طور هم شد زیرا در بدر بینی‌اش را با شمشیر مجروح و نشاندار کردند که اثر آن مادام‌العمر بر رویش باقی ماند. وسم: نهادن علامتی است بر چیزی تا به‌وسیله آن از دیگران متمایز گردد. ابن‌العربی به این مناسبت می‌گوید: «نشانه گذاشتن بر چهره گنه‌کاران شیوه قدیمی مرسوم در میان مردم است تا بدانجا که روایت شده است: چون یهود سنگسار کردن زناکار را فرو گذاشتند، در عوض زدن و سیاه کردن رویش را جایگزین کردند، که این تحریف و وضع باطلی است».

علما برآنند که: باید روی گواه دروغین را سیاه کرد تا نشانه‌ای بر زشتی گناه وی و تشهیر و تشدید برای وی جهت عبرت گرفتن دیگران باشد چراکه بزرگترین اهانت، اهانت در چهره است همان‌طوری که مقابلتا حقیر ساختن چهره در طاعت خدای عزوجل با نهادن آن بر زمین، سبب آبرو و عزت ابدی است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خداوند Ψ بر آتش حرام کرده است که جای اثر سجده بنی‌آدم را بخورد». یعنی آتش دوزخ بر محل سجده مؤمن کارگر نیست.

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (17)

«هرآینه ما آنان را» یعنی: کفار مکه را «آزمودیم» زیرا خداوند Ψ آنان را بر اثر دعای رسول اکرم ص به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد «چنان‌که صاحبان بوستان را آزموده بودیم» و داستان‌شان در میان قریش معروف و مشهور بود. بدین شرح که در سرزمین یمن در دو فرسنگی صنعاء باغی بود از آن مردی که حق

خداوند Ψ را از آن می‌پرداخت پس او مرد و باغ به فرزندانش رسید ولی فرزندانش خیر آن را از مردم باز داشتند و به حق خداوند Ψ در آن بخالت کرده و گفتند: مال اندک است و عیال و نانخوار بسیار پس ما را نگنجد که مانند پدر بذل و بخشش کنیم! لذا عزم کردند که مساکین را از آن محروم گردانند پس فرجام کارشان چنان شد که خدای عزوجل در کتابش حکایت نموده است. «آن گاه که سوگند خوردند که صبحگاهان» پنهان از چشم مساکین برخیزند و «میوه آن را حتما باز چینند».

وَلَا يَسْتَتِنُونَ (18)

«و استتینا نکردند» یعنی: ان شاء الله نگفتند. به قولی معنی این است: از جمله آن میوه‌ها و حاصلات مقداری را که پدرشان به مساکین می‌داد، استتینا نکرده و سهم مساکین را جدا نکردند.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (19)

«پس درحالی که آنان غنوده بودند، بلایی شبانه از جانب پروردگارت بر آن باغ به گردش درآمد» یعنی: آتشی از جانب پروردگار سبحان بر آن باغ زد که آن را سوختاند تا بدانجا که سیاه و بی‌بر شد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إياكم والمعاصي، إن العبد ليدنب فيحرم به رزقا قد كان هيئ له، ثم تلا رسول الله ص: رُتُّ ثُّتُّ... رُتُّ قد حرموا خیر جنتهم بذنبهم: هان! از گناهان پرهیزید زیرا بنده گناهی را مرتکب می‌شود و به سبب آن گناه از رزقی که برایش مهیا شده بود، محروم می‌گردد.

سپس رسول اکرم ص این آیه را تلاوت کردند و آن‌گاه فرمودند: به سبب گناه خود از خیر باغ خویش محروم شدند».

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (20)

«پس مانند کشت بریده شده گردید» یعنی: آن باغ مانند زمین بایری گردید که میوه‌های آن قطع شده است. یا آن باغ بعد از آن‌که سوخت، در سیاهی خود مانند شب گردید.

فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (21)

«پس صبحگاهان همدیگر را فراخواندند» یعنی باغداران چون صبح کردند، همدیگر را فراخوانده و بعضی به بعضی دیگر گفتند:

أَنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (22)

«که اگر میوه چین هستید» یعنی: اگر قصد درو کردن محصول و چیدن میوه را دارید «بامدادان به سراغ کشتزارتان روید» یعنی: صبح زود در اول وقت برای چیدن میوه‌ها و کشتزارتان عازم باغ شوید.

فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ (23) أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (24)

«سپس رهسپار شدند درحالی که آهسته به همدیگر سخن می‌گفتند» تا کسی از مساکین سخانشان را نشنود: «که امروز نباید در باغ هیچ فقیری بر شما درآید» یعنی پنهانی با همدیگر می‌گفتند: امروز نباید هیچ مسکینی بر شما در باغ وارد شود تا آنچه را که پدر می‌داد، از شما طلب کند.

وَعَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ (25)

«و صبحگاهان بر نیت بخل رسیدند» یعنی: صبحگاهان تنها و بی‌خبر از قومشان رهسپار باغ شدند و کسی دیگر را با خود همراه نساخته و شتابان راه پیمودند. حرد: بازداشتن فقراء است. به‌قولی: شتاب و سرعت است «توانا» یعنی: درحالی رفتند که خود را بر چیدن میوه و منع بینوایان توانا می‌دیدند.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ (26)

«پس چون آن را دیدند، گفتند: قطعاً ما گم گشته‌ایم» یعنی به همدیگر گفتند: ما راه باغ خویش را گم کرده‌ایم و این باغ ما نیست، سپس چون خوب تأمل کردند و دانستند که باغ آنها همان است و خدای سبحان آنها را با از بین بردن آنچه که در آن از میوه و محصول بوده، مجازات کرده است، گفتند:

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (27)

«نه بلکه ما محروم شدگانیم» یعنی: خداوند Ψ به سبب بخلی که از ما سر زد، ما را از میوه و محصول باغ ما بی‌بهره و محروم گردانید.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ (28)

«گفت بهترین آنان» اوسطهم: یعنی: خردمندترین، نیکوترین و بهترین آنان «مگر به شما نگفتم که چرا خدا را به پاکی نمی‌ستایید؟» یعنی: مگر به شما نگفته بودم که این کار شما، یعنی بازداشتن مساکین از حقشان ظلم و ستمی است؟ پس چرا هم اکنون تسبیح نمی‌گویید، بعد از آن‌که به این امر یقین حاصل کردید

که حق تعالی در کمین ستمگران است؟ چرا از خداوند Ψ بر این کار خود
 آمرزش نمی‌خواهید و به‌سوی او از نیتی که بر آن عزم کرده‌اید توبه نمی‌کنید؟
 اما مجاهد و غیر آن می‌گویند: «استثنای آنان گفتن تسبیح بود». آری! تسبیح
 گفتن در موضع (ان شاءالله) قرار دارد زیرا معنای تنزیه خدای عزوجل این است
 که هیچ چیز جز به مشیت وی روی نمی‌دهد». خلاصه این‌که معنای (لَوْلَا
 تُسَبِّحُونَ) در رأی اکثر مفسران این است که: چرا استثنا نکردید و ان شاءالله
 نگفتید.

قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (29)

«گفتند: پروردگار خود را به پاکی یاد می‌کنیم، ما واقعا ستمگر بودیم» یعنی:
 حق تعالی پاک است از این‌که در آنچه با باغ ما کرده است ستمگر باشد زیرا این
 رخداد به سبب گناهی است که ما مرتکب آن شدیم؛ آن‌گاه که مساکین را از حق
 ایشان در این باغ باز داشتیم.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (30) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (31)

«سپس به سرزنش همدیگر روی آوردند» و همدیگر را بر این قصد
 نامیمونشان در پای فشاری بر بازداشتن مساکین سرزنش کردند و آن‌گاه همگی
 یکجا به گناه خویش اعتراف نموده و «گفتند: ای وای بر ما، ما سرکش
 بوده‌ایم» و از حدود الهی تجاوز کرده‌ایم.

عَسَى رَبَّنَا أَنْ يُدِئَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبَّنَا رَاغِبُونَ (32)

«امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد زیرا ما به سوی پروردگارمان راغب هستیم» یعنی: ما از او طالب خیر هستیم و به آستان عفویش باز می‌گردیم. لذا با هم عهد و پیمان بستند که اگر خداوند Ψ به برکت توبه و اعترافشان به گناه، بهتر از آن را به آنان عوض داد، چنان کنند که پدرشان می‌کرد پس به بارگاه‌خداى عزوجل دعا و تضرع کردند و او در همان شب به آنان بهتر از آن را عوض داد. برخی از علما گفته‌اند: «بر کسی که کشته‌ای را درو می‌کند یا میوه‌ای را می‌چیند، لازم است تا با حاضران مواسات و کمک کرده و بهره‌ای از آن به آنان بدهد و این است معنای فرموده حق تعالی: **(وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ)**: «و حق آن را در روز درو بدهید» (انعام/14). البته این حق غیر از زکات است و به همین جهت از درو کردن کشت در شب نهی شده است، نه به سبب ترس از مار و گژدم و حشرات زمین.

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (33)

«این چنین است عذاب» یعنی: به مانند عذابی که صاحبان آن باغ را به آن مبتلا کردیم، همین گونه اهالی مکه را به عذاب دنیا مبتلا می‌گردانیم «و هرآینه عذاب آخرت بزرگتر است» از عذاب دنیا «اگر می‌دانستند» مشرکان که چنین است ولی آنان نمی‌دانند. ابن عباس τ می‌گوید: «این داستان مثلی است برای اهل مکه آن گاه که به سوی بدر رفتند و سوگند خوردند که محمد ν و یارانش را می‌کشند و سپس پیروزمندانه به مکه بر می‌گردند تا به کعبه طواف کنند، شراب بنوشند و زنان آوازخوان برایشان سرود و آواز بخوانند. پس خدای عزوجل گمانشان را پریشان ساخت و بر عکس این پندار خود به قتل و اسارت روبرو

گردیده و با هزیمت وارد مکه شدند چنانکه صاحبان آن باغ با خواری وارد باغ خود شدند».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (34)

آن‌گاه که خدای متعال حال عاصیان نافرمان را ذکر کرد، اینک به بیان حال مطیعان می‌پردازد: «برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پرنواز و نعمت است» یعنی: برایشان باغهایی است که در آنها جز نعمت خالص وجود ندارد برخلاف حال باغهای دنیا.

أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (35)

«آیا مسلمانان را همانند مجرمان قرار خواهیم داد» و هر دو گروه را در جزا یکسان خواهیم کرد؟

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (36)

«شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟» به چنین حکم و داوری بی‌سروته و بی‌بنیادی، گویی کار جزا و پاداش به شما واگذار شده است؟! در بیان سبب نزول روایت شده است که سردمداران کفار قریش گفتند: اگر محمد می‌پندارد که آخرت و بهشت و ناز و نعمتی در کار است پس بداند که حال ما و حال مسلمانان در آن همچنان خواهد بود که هم اکنون در دنیا هست و ما نیز در آخرت همانند ایشان از نعمت‌های بهشت برخوردار خواهیم بود. پس خداوند متعال خبر داد که برابری میان کسانی که پایبند طاعت‌اند و میان کسانی که بدکار

و مجرم‌اند و از ارتکاب گناه پروایی ندارند، عادلانه نیست و این امر با عدل الهی بیگانه است.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (37) إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (38)

«یا مگر کتابی از آسمان دارید که در آن فرامی‌گیرید» یعنی: آن را می‌خوانید و مطالعه می‌کنید «به این مضمون که هر چه را بر می‌گزینید، برای شما در آن خواهد بود؟» یعنی: آیا در آن کتاب این مطلب نوشته شده است که برای شما در آخرت هر چه برگزینید و هر آرزویی که بکنید فراهم است و در آن فرمانبر را مانند عصیانگر می‌یابید؟ هرگز چنین نیست. این آیه نافی داشتن دلیل نقلی از سوی آنان است.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (39)

«یا این که شما را پیمان‌هایی است محکم بر ذمه ما که حکم آن تا قیامت باقی است به این مضمون که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟» یعنی: یا مگر شما نزد خداوند Ψ عهد و پیمانی دارید که در آن از وی سوگندهای رسایی گرفته‌اید که شما را به بهشت داخل کند و این پیمان محکم تا روز قیامت برای شما ثابت و برقرار است و از ذمه خداوند Ψ ساقط نمی‌شود در نتیجه، او در آن روز حکم شما را نافذ می‌گرداند؟ این استفهام انکاری مفید نفی وعده الهی و بی‌اساس بودن توقعات و پندارهای پوچ آنان است.

سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ (40)

«از آنان بپرس: کدامشان ضامن این ادعایند؟» یعنی: ای محمدص! توییخ کنان و سرکوفت زنان از آنان بپرس: کدامیک از شما ضامن و متعهد این امر است که کفار در آخرت همان چیزی را دارند که مسلمین در آن دارند؟

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (41)

«یا مگر آنان شریکانی دارند» که به زعمشان بر این امر که آنان را در آخرت همانند مسلمین گردانند، توانایند؟ «پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را بیاورند» و این مفید نفی و مذمت تقلید و ابطال جوهر عقیده مشرکان است.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (42)

آری! بیاورند شریکان خود را در «روزی که جامه از ساق برداشته شود» یعنی: در آن روز که خدای عزوجل ساق خود را آشکار کند کار، زار و اوضاع به غایت دشوار می‌شود. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی سعید آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «پروردگار ما ساق خود را برهنه می‌کند پس هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای برای او سجده می‌کنند و کسانی که از روی ریا و سمعه در دنیا سجده می‌کردند، باقی می‌مانند پس تا می‌روند که سجده کنند، پشت آنان (مانند تخته الواری راست می‌ایستد) و قادر به سجده کردن نمی‌شوند». لذا مراد از فرموده حق تعالی: (يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ) سخت شدن کار و بالا گرفتن هنگامه در روز قیامت است چنان‌که وقتی جنگ یا کار دیگری شدت گیرد، اعراب می‌گویند: «کشف الامر عن ساقه: کار ساق خود را برهنه کرد». این تأویل از آن رو مورد نظر است که خداوند Ψ از

جسمیت و از همه صفات حوادث منزّه می‌باشد پس مراد از ساق، اندام مخصوص نیست بلکه تأویل آن چنان است که ذکر شد.

«و به سجده فراخوانده شوند پس نتوانند» یعنی: همه خلق برای خدای عزوجل به سجده می‌افتند و یک سجده می‌کنند، اما کفار و منافقان باقی می‌مانند و تا می‌خواهند که سجده کنند، در خود توانایی نمی‌یابند زیرا کمرهایشان خشک می‌ایستد و برای سجده کردن نرم و انعطاف‌پذیر نمی‌شود از آن رو که نه در دنیا به خداوند Ψ ایمان آورده بودند و نه برای او سجده کرده بودند. خلاصه این‌که: کفار و منافقان در آخرت برای تعبد و تکلیف به سجده فراخوانده نمی‌شوند بلکه برای توبیخ و سرزنش بر ترک سجده کردن در دنیا به آن فراخوانده می‌شوند و از آنجا که در دنیا با وجود صحت و سلامت، از سجده کردن تکبر ورزیده‌اند در آخرت بر ضد حالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند مورد مجازات قرار می‌گیرند، بدین‌سان که وقتی پروردگار عزوجل تجلی کند و مؤمنان برای او به سجده افتند، احدی از کفار و منافقان نمی‌توانند به سجده روند بلکه پشت آنان مانند تخته‌راست می‌ماند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ
(43)

«دیدگان‌شان خاشع باشد» خشوع: خضوع، ذلت و فروافتادگی است «خواری آنان را فروگیرد» یعنی: غبار خفت و خواری و حسرت و ندامت سختی بر رخسارشان بنشیند «در حالی که پیش از این به سجده خوانده می‌شدند» در دنیا «و تندرست بودند» یعنی: از علت‌ها و آفات جسمی سالم و بر انجام دادن

سجده قادر بودند اما سجده نکردند. ابراهیم تیمی در معنی آن می‌گوید: «در دنیا به وسیله اذان و اقامه به سجده فراخوانده می‌شدند اما سرباز می‌زدند».

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (44)

«پس مرا با کسی که این سخن را تکذیب می‌کند واگذار» یعنی: ای محمدص! من و این کفار را واگذار و کارشان را به من بسپار و خاطرت را به آنان مشغول نکن زیرا من کار آنان را بسنده‌ام و یقین داشته باش که: «به زودی آنان را پایه به پایه از آن راه که درنیابند فروخواهیم گرفت» یعنی: به زودی آنان را به عذاب غافلگیر خواهیم کرد و آهسته آهسته و پله به پله به سوی عذاب خواهیمشان راند تا بدانجا که آنان را از جایی که نمی‌دانند در عذاب خواهیم افگند زیرا آنان این کار ما را انعام می‌پندارند و در عاقبت آنچه که در نهایت با آن روبرو خواهند شد، نمی‌اندیشند و این «استدراج» است.

وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مُتَيْنٌ (45)

«و مهلت‌شان می‌دهم» تا بر گناه خویش بیفزایند «هرآینه تدبیر من سخت استوار» و قوی و محکم «است» پس چیزی از نزد من فوت نمی‌شود و کسی از عذاب من گریخته نمی‌تواند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (46)

«آیا از آنان مزدی درخواست می‌کنی» یعنی: آیا از کفار در قبال دعوتشان به سوی حق و حقیقت پاداشی طلب می‌کنی؟ «پس آنان از تاوان گرانبارند؟» مغرم: کسی است که زیر بار تاوان است. یعنی: آیا از آنان مزدی درخواست

کرده‌ای پس به سبب آن از اجابت گفتنت روی گردانند؟ نه ای محمد ص! حقیقت این است که تو آنان را بدون پاداش و مزد به‌سوی ما فرامی‌خوانی و پاداش دعوت خویش را نزد ما امید می‌داری اما با وجود این آنها از روی جهل و کفر و عناد، تو را تکذیب می‌کنند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (47)

«یا مگر علم غیب نزد آنان است پس آنان می‌نویسند» یعنی: یا مگر نزد آنان علم غیب است پس آنچه را از حجت‌های پنداریشان که می‌خواهند از روی آن می‌نویسند و به وسیله آنچه که از این علم غیب می‌نویسند، با تو مجادله کرده و در حق خویش آنچه را که بخواهند حکم می‌کنند لذا با این تکیه‌گاهی که دارند از اجابت گفتن و اطاعت تو بی‌نیازند؟ که هرگز چنین نیست. مراد این است که آنان در اعراض از قبول دعوت اسلام هیچ حجت منقولی ندارند که بر آن تکیه کنند.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ (48)

«پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی ورز و همانند صاحب ماهی نباش» یعنی: همانند یونس U نباش در غضب و دلتنگی‌اش «آن‌گاه که اندوه‌زده ندا درداد» خدای عزوجل پیامبرش ص را دلجویی می‌کند و او را به صبر و شکیبایی‌دستور می‌دهد تا چنان‌که صاحب ماهی عجله کرد، در دعوت قومش صبر نکرد و از نحوه برخورد آنان دلتنگ شد و از میانشان بیرون رفت، عجله نکند. شایان ذکر است که بیان داستان صاحب ماهی (یونس U) در سوره‌های انبیاء، یونس و صافات گذشت. شایان ذکر است که ندای یونس U با این دعایش

بود: **(لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ). (وَهُوَ مَكْذُومٌ)** بدین معنی است که: یونس U غمگین و محزون و خشم فروخورده بود. یا احتمال دارد که معنی این باشد: او در شکم ماهی محبوس و در تنگنا بود.

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ (49)

«اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی کرد» و در نمی یافت که آن لطف و نعمت، توفیق دادن یونس U برای توبه بود. آری! اگر آن لطف و نعمت الهی نمی بود؛ «البته به کرانه بی آب و علف افکنده شده بود» یعنی: اگر نعمت پروردگارش در توفیق دادن او به توبه نبود، بی گمان او از شکم ماهی بر زمین بی گیاهی افکنده می شد «و» در آن صورت «او ملامت شده بود» یعنی: به سبب گناهی که مرتکب شده بود، مورد مذمت و ملامت قرار می گرفت و از رحمت پروردگار خویش طرد می شد.

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (50)

«پس پروردگارش او را برگزید» یعنی: او را خالص گردانید و به نبوت خویش انتخاب کرد «و او را از جمله صالحان» یعنی: کاملان در صلاح و شایستگی «گردانید» به قولی معنی این است: نبوت را به سوی او برگردانید و او را در حق خود و قومش شفیع گردانید و او را به سوی صد هزار کس یا بیشتر از آن فرستاد پس همگی آنها ایمان آوردند چنان که داستانشان در سوره «یونس» گذشت.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (51)

«و چیزی نمانده بود که کافران چون قرآن را شنیدند تو را چشم بزنند» یعنی: آنها در وقت شنیدن قرآن به سوی تو تند و تیز نگاه می‌کنند به طوری که نزدیک است این نگاهشان تو را بیهوش نموده و از جا ساقط گرداند زیرا آنان از شنیدن قرآن سخت نفرت و کراهت دارند. مفسران در تفسیر: **(وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ...)** چند وجه ذکر کرده‌اند؛ بعضی برآنند که معنی این است: «نزدیک است کافران تو را چشم زخم برسانند».

روایت شده است که طایفه بنی اسد چشم‌زنان زبردستی داشتند و چنان بود که وقتی مردی از آنان سه روز غذایی برای خوردن نمی‌یافت و حیوانی از برابرش می‌گذشت، می‌گفت: امروز همانند آن ندیده‌ام! به این ترتیب، حیوان را چشم می‌زد و آن حیوان از پا در می‌آمد و صاحبش ناگزیر آن را سر بریده و گوشتش را در میان مردم توزیع می‌کرد. از این روی، برخی از چشم‌زنان خواستند که رسول اکرم ص را نیز چشم زده و ایشان را به این وسیله از پا در آورند لذا همان سخن را گفتند اما خدای عزوجل پیامبرش ص را در پناه خویش حفظ نمود. پس بنابراین روایت؛ این آیه دلیل بر آن است که چشم زدن و تأثیر آن حق است و این تأثیر به امر خدای عزوجل می‌باشد چنان‌که در این باره احادیثی نیز روایت شده است و از آن جمله این حدیث شریف است: «... والعین حق: چشم زدن حق است» یعنی: به اراده خداوند Ψ می‌باشد و نیز این حدیث شریف: «قد تدخل الرجل العين في القبر، وتدخل الجمل القدر: گاهی چشم زدن مرد را در قبر داخل می‌کند و شتر رادر دیگ». حسن بصری می‌گوید: «دوای چشم زخم، خواندن این آیه است».

اما ابن قتیبه در معنی مراد آیه می‌گوید: «مراد آیه این نیست که آنان تو را چشم می‌زنند آن گونه که چشم‌زن چیزی را که از روی شگفتی بدان بنگرد، به چشم می‌زند بلکه مراد این است که چون تو قرآن می‌خوانی، به‌سویت نگاهی تند و آلوده به دشمنی و نفرت می‌افکنند که نزدیک است نگاهشان تو را فروافکنند». و از نظر ابن‌کثیر معنی این است: «کفار به سبب بغض و دشمنی‌ای که علیه تو دارند، بر تو حسد می‌وزند چنانچه خدای عزوجل تو را نگه ندارد و از آنان حمایت نکند». «و می‌گویند» کفار از سر حسادت و دشمنی «هرآینه این پیامبر دیوانه است» به سبب این قرآنی که آورده است.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (52)

«و حال آن‌که قرآن جز پندی برای جهانیان» اعم از جن و انس «نیست» لذا نه فقط به سبب آن جنون دست نمی‌دهد بلکه قرآن سبب تکامل عقل و فهم انسان مؤمن نیز می‌گردد. بیضاوی می‌گوید: «چون کافران به خاطر قرآن رسول خدا ص را دیوانه خواندند. پس حق تعالی روشن کرد که قرآن موعظه و پندی است عام که آن را جز کسی که عقل تام و کامل و اندیشه محکم و متینی داشته باشد، درک و دریافت نمی‌کند لذا کسانی که این سخن را درباره قرآن می‌گویند، خود جاهل و نابخردند».

﴿سوره الحاقه﴾

مکی است و دارای (52) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با پرسش از قیامت که الحاقه اسمی از اسمای آن است، «الحاقه» نامیده شد.

سوره «الحاقه» سوره‌ای است سخت تکان دهنده و عظیم که این احساس را به قوت و صلابت تمام در انسان ایجاد می‌کند که کار دین جدی است و هیچ مجالی برای بی‌پروایی در برابر آن وجود ندارد.

الْحَاقَّةُ (1)

«حاقه» یعنی: قیامتی که آمدن آن حق و ثابت است و هیچ شک و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد، کار حساب و جزا در آن تحقق می‌پذیرد و حقایق در آن آشکار می‌شود.

مَا الْحَاقَّةُ (2)

«آن حاقه چیست؟» یعنی: قیامت در حال یا اوصاف خود چه چیزی است؟ اسم ظاهر به جای ضمیر نهاده شد، برای تفخیم و بزرگ نمودن شأن قیامت و انعکاس هول و هراس آن.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ (3)

«و چه چیز تو را آگاه کرد که حاقه چیست؟» این تعبیر بیانگر آن است که قیامت از دایره علم و آگاهی مخلوقات خارج است. یعنی: ای پیامبر! تو کنه و

حقیقت قیامت را نمی‌دانی زیرا قیامت بزرگتر از آن است که کسی از مخلوقات حقیقت آن را بداند. پس جمله **(وَمَا أَدْرَاكَ)** برای افزودن بر عظمت شأن قیامت است. یحیی بن سلام می‌گوید: «به من خبر رسیده که خداوند Ψ پیامبرش ص را از مضمون همه عباراتی که در قرآن به لفظ: **(وَمَا أَدْرَاكَ)** آمده است، آگاه کرده است اما عباراتی که به لفظ: **(وَمَا يُدْرِيكَ)** آمده است، از جمله اموری است که پیامبر ص نسبت به آنها علمی ندارد».

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ (4)

«ثمود و عاد قارعه را دروغ شمردند» قارعه: به معنی در هم کوبنده؛ همان قیامت است زیرا قیامت مردم را با هول و هراسهایش و مواد و موجودات را با انفجار خود درهم می‌کوبد.

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (5)

«اما ثمود، پس با طاغیه هلاک ساخته شدند» ثمود قوم صالح \cup بودند. طاغیه: فریادی است تند و مرگبار که سخت قوی و نابود کننده است.

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ (6)

«و اما عاد، پس با تندباد سخت سرد و بنیان کنی به نابودی کشیده شدند» عاد: قوم هود \cup اند. باد صرصر: بادی است سخت سرد. عاتیه: بسیار سرکش و سخت نیرومند به سبب شدت وزش، طول زمان و شدت سردی خود.

**سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ
أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (7)**

«خداوند آن را هفت شب و هشت روز بر آنان برگماشت» یعنی: آن باد صرصر را در طول آن مدت به طور مستمر و پیوسته بر آنان فرستاد به گونه‌ای که نه قطع می‌شد و نه آرام می‌گرفت. محلی می‌گوید: «آغاز آن صبحگاه روز چهارشنبه بیست و دوم ماه شوال در پایان زمستان بود». «حسوم بود» یعنی: آن باد صرصر نابودکننده و از بیخ برکننده، نحس و بنیان‌کن، یا پی‌درپی بود «پس می‌دید» ای بیننده! اگر در آنجا حاضر می‌بودی «آن قوم را در آن» یعنی: در آن روزها و شب‌ها، یا در دیارشان؛ «از پا در افتاده» بر زمین، بی‌جان و مرده «گویی آنان خرمابنانی هستند ریشه‌کن شده» یعنی: گویی آنان تنه‌های فروافتاده درختان خرما هستند، یا درختان خرمایی هستند که از کهنه‌گی و فرسودگی فروافتاده و بر هم شده‌اند.

فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ (8)

«پس آیا از آنان هیچ بازمانده‌ای می‌بینی؟» یعنی: گروهی یا شخصی را از آنان می‌بینی که باقی مانده باشد؟ هرگز! زیرا هیچ کس از آنان باقی نماند.

وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ (9)

«و فرعون و کسانی که پیش از او بودند» از امت‌های کافر. به قرائتی دیگر: (وَمَنْ قَبْلَهُ) آمده است، یعنی فرعون و پیروان و لشکریانش «و مؤتفکات» یعنی: مردم شهرهای نگونسار که قریه‌ها و آبادیهای قوم لوط بود «مرتکب خاطئه شدند» یعنی: اعمال گناه‌آلود طغیان باری را که عبارت از شرک و معاصی بود، مرتکب شدند.

فَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً (10)

«پس فرستاده پروردگار خود را نافرمانی کردند» یعنی: هر امتی فرستاده پروردگار خود را عصیان و نافرمانی کرد؛ «آن گاه خداوند آنان را به مؤاخذه‌ای سخت فروگرفت» یعنی: آنان را به گرفتنی سخت‌تر و بیشتر از فروگرفتن امتهای گذشته فروگرفت.

إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ (11)

«ما آن گاه که آب طغیان کرد» یعنی: در ارتفاع و بلندی خود از حد گذشت که این توفان در زمان نوح U بود آن گاه که قومش بر کفر پافشاری کرده و او را تکذیب نمودند؛ «شما را بر کشتی روان سوار کردیم» یعنی: ای بشر! ما شما را در آن وقت بر صلب پدرانتان سوار کشتی نوح U کردیم. کشتی نوح «جاریه» نامیده شد زیرا در آب روان بود.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُنُوفٌ وَأَعْيُنٌ (12)

«تا آن را» یعنی: تا آن نجات دادن مؤمنان و غرق کردن کافران را «برای شما» ای امت محمد ص «تذکره‌ای بگردانیم» یعنی: عبرت و پندی که به وسیله آن بر قدرت عظیم، صنع بدیع و شدت انتقام ما راه برید و استدلال کنید «و گوشهای فراگیرنده آن را فرامی‌گیرد» یعنی: گوشهای نیوشان این تذکر به نعمت را بعد از شنیدن آن فرا می‌گیرد و فهم می‌کند زیرا از شأن چنین انسانهایی این است که آنچه را فراگیری‌اش واجب است، برای یادگیری، اشاعه، تفکر و عمل به موجب آنها فراگیرند. تنکیر «اذن: گوشها» برای دلالت بر قلت است، یعنی: چنین

گوشه‌های نیوشانی کم‌اند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «از پروردگارم خواستم که گوش علی را چنین گوشی قرار دهد». مکحول می‌گوید: «علی رضی الله عنه می‌گفت: هرگز هیچ چیزی را از رسول خدا ص نشنیدم مگر این که آن را فرا گرفتم و هرگز آن را فراموش نکردم».

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ (13)

«پس چون دمیده شود در صور یک‌بار دمیدن» یعنی: دمیدن اول که با آن مردم همه می‌میرند و عالم ویران می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: «حق تعالی بر یکبار دمیدن تأکید کرد، برای تفهیم این حقیقت که فرمان وی به تکرار و پیگیری نیازی ندارد و بی‌هیچ مانع و مخالفتی اجرا می‌شود».

وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً (14)

«و زمین و کوهها برداشته شود» از جای های خود و برکنده شود از مقرهای خود به قدرت الهی «و یکباره درهم کوبیده شود» یعنی: درهم شکسته شود به یکبار کوفتن نه بیشتر از آن. به‌قولی معنی این است: زمین و کوهها به یکباره گسترده ساخته شود و به زمین همواری که هیچ کجی‌ای در آن نیست و به کتله واحدی تبدیل شود. «دک» و «دق» در معنی به‌هم نزدیک‌اند ولی «دک» در معنی بلیغ‌تر است.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (15)

«پس آن روز واقعه روی دهد» یعنی: قیامت برپا شود.

وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (16)

«و آسمان بشکافد پس آن در آن روز سست پیوند است» یعنی: آسمان می‌شکافد و فرشتگان از آن فرود می‌آیند پس در آن روز آسمان ضعیف و سست و شکننده است و مانند همیشه در میان اجزای آن تماسک و پیوند محکمی وجود ندارد.

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (17)

«و فرشتگان بر کناره‌های آسمان باشند» بعد از آن که آسمان خود جایگاه ایشان بود پس فرشتگان منتظر آنند که پروردگار ایشان را فرمان دهد و به سوی زمین فرود آیند و بر زمین و کسانی که در آن هستند، احاطه کنند. نفسی می‌گوید: «آسمان مسکن فرشتگان است و چون از هم بشکافد ناگزیر ایشان به کناره‌های آن پناه می‌برند.» «و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می‌کنند» یعنی: هشت فرشته آن را بر فراز سرشان حمل می‌کنند. به قولی: هشت صف از فرشتگان که شمار ایشان را جز خدای عزوجل کسی دیگر نمی‌داند، آن را حمل می‌کنند. شایان ذکر است که عرش بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «هم اکنون حاملان عرش چهار فرشته‌اند و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند متعال ایشان را به چهار تن دیگر مؤید می‌سازد پس هشت تن می‌شوند.»

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (18)

«آن روز» یعنی: روز قیامت «عرضه می‌شوید» شما ای بندگان بر خدای سبحان برای حساب و بازپرسی «از شما هیچ سری پنهان نمی‌ماند» یعنی: از وجود

شما یا از سخنان و افعال شما، هیچ راز پنهانی‌ای - هر چه باشد - بر خدای سبحان پنهان نمی‌ماند. یا هیچ رازی از خودتان پنهان نمی‌ماند، حال آن‌که بسیاری از رازها در دنیا از شما پنهان بود. در حدیث شریف به روایت ابوموسی‌اشعری τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «مردم سه بار بر خدای سبحان عرضه می‌شوند؛ در دو بار از این عرضه‌شدنها، جدال و پیشکش نمودن معاذیر است و در عرضه سوم؛ نامه‌های اعمال به دستها پراکنده می‌شود پس گیرنده‌ای است به دست راست خود و گیرنده‌ای است به دست چپ خود».

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهٗ (19)

تفصیل صورت عرضه‌شدن بر پروردگار سبحان این است: «اما آن کس که نامه اعمال او» که فرشتگان نگهبان آن را نوشته‌اند «به دست راستش داده شود پس» شادمانه «می‌گوید: هاؤم» یعنی: بگیریید «نامه اعمال مرا بخوانید» او از سر شادمانی و ابتهاج این سخن را به جمع همراه خویش می‌گوید. ثعلبی از ابن عباس ك روایت کرده است که فرمود: «اولین کسی از این امت که نامه اعمالش به دست راستش داده می‌شود، عمر بن الخطاب ت است و عمر ت در آن روز شعاعی چون شعاع خورشید دارد. به ابن عباس ت گفته شد: پس ابوبکر ت در آن هنگام کجاست؟ فرمود: هیهات، هیهات! فرشتگان او را سبک و شتابان به سوی بهشت برده‌اند».

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ (20)

آن‌گاه کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده می‌گوید: «هرآینه من به یقین می‌دانستم که با حساب و کتاب خود مواجه خواهم شد» یعنی: در دنیا می‌دانستم و به این امر یقین داشتم که در آخرت مورد محاسبه قرار خواهم گرفت. یا معنی این است: من می‌پنداشتم که خدای سبحان مرا به گناهانم مؤاخذه خواهد کرد ولی او به عفو خویش بر من فضل کرد و مرا مورد مؤاخذه قرار نداد. به تأیید این معنی در حدیث شریف آمده است: «خداوند Ψ در روز قیامت بنده را به خود نزدیک می‌کند و او را به تمام گناهانش مقرر و معترف می‌گرداند تا بدانجا که چون بنده دید که هلاک شده است، به او می‌گوید: من این گناهان را در دنیا بر تو پوشانیده‌ام و امروز هم آنها را بر تو می‌آمزم. سپس نامه حسنات وی به دست راستش داده می‌شود. اما کافر و منافق؛ پس گواهان درباره آنان می‌گویند: این گروه کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خداوند بر ظالمان باد» «هود/18». ضحاک در تفسیر: ژ ژ ژ می‌گوید: «هر ظن و گمانی در قرآن کریم از سوی مؤمن به معنی یقین است و از سوی کافر، به معنی شک». مجاهد می‌گوید: «ظن آخرت یقین است و ظن دنیا، شک».

فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ (21)

«پس او» یعنی: کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده «در زندگانی پسندیده‌ای است» که بسیار دلخواه است، نه ناخوش آیند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بهشتیان همیشه زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند، همیشه سالم‌اند و

هرگز بیمار نمی‌شوند، همیشه در ناز و نعمت‌اند و هرگز رنج و زحمتی نمی‌بینند و همیشه جوانند پس هرگز پیر نمی‌شوند».

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (22)

و آن کس که نامه اعمالش به دست راستش داده شده «در بهشتی برین» است. یعنی: در بهشتی است که از نظر مکانی بلند و مرتفع است زیرا بهشت در آسمان می‌باشد، یا منازل آن مرتفع، بلندقدر و باشکوه است.

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (23)

«که میوه‌هایش قریب‌الحصول است» یعنی: میوه‌های بهشت نزدیک و در دسترس تناول کننده است که آن را چه ایستاده باشد، چه نشسته و چه خوابیده، به آسانی دریافت می‌کند. در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا يدخل أحد الجنة إلا بجواز: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب من الله لفلان بن فلان، ادخلوه الجنة عالية، قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ: هیچ کس به بهشت وارد نمی‌شود مگر با جوازی بدین مضمون: بسم الله الرحمن الرحيم؛ این نامه‌ای است از جانب خداوند برای فلان فرزند فلان، او را به بهشتی برین داخل کنید که میوه‌های آن در دسترس است». به روایتی دیگر: این جواز عبور، بر سر پل «صراط» به وی داده می‌شود.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (24)

«بخورید و بیاشامید» یعنی: به بهشتیان گفته می‌شود: در بهشت بخورید و بیاشامید؛ «گوارا» زیرا نه در نعمت‌های بهشت دردی و تیرگی‌ای است و نه این

نعمتها از شما بازداشته می‌شود و عیشتان منغص می‌گردد «به سبب آنچه در روزهای گذشته پیش فرستاده بودید» از اعمال شایسته در دنیا.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ (25)

«و اما آن کس که کارنامه‌اش به دست چپش داده شده است» که آنان کافران و اهل شقاوت‌اند «پس می‌گویند» از سر اندوه و رنج و بیچارگی، از آن‌رو که در آن کارنامه بدیها و گناهانش را دیده است؛ «ای کاش کارنامه‌ام به من داده نمی‌شد!» و این خود دلیل بر وجود عذاب روحی دوزخیان قبل از عذاب جسمی آنهاست.

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ (26)

«و ای کاش نمی‌دانستم که حساب و کتابم چیست» زیرا این حساب و کتاب همه به زیان من است، نه به سود من.

يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ (27)

«ای کاش مرگ، آخرکننده کار بود» یعنی: ای کاش مرگی که در دنیا به سراغم آمد کارم را یکسره می‌کرد و بعد از آن دیگر هرگز زنده نمی‌شدم. بدین سان کافر و شقی آرزوی دوام مرگ و عدم زنده شدن مجدد را می‌کند، بدین سبب که کارنامه بد خویش و پیامد محتوم آن را که عذاب است، مشاهده می‌نماید. قتاده می‌گوید: «آرزوی مرگ را می‌کند درحالی‌که چیزی در دنیا نزد وی ناخوش‌آیندتر از آن نبود». و نظیر این آیه کریمه است: (يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا): «ای کاش خاک بودم» «نبا/40» .

مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهُ (28)

آن‌گاه می‌افزاید: «مال و منال من هیچ به کارم نیامد» یعنی: مال و منالی که در دنیا اندوخته بودم، هیچ چیز از عذاب خدا Ψ را از من دفع نکرد.

هَلَّاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ (29)

«سلطه من از دستم برفت» یعنی: حجت‌م باطل گردید و از نزدم گم شد. به‌قولی مراد از سلطان: جاه، منصب، پادشاهی و فرمانروایی است. ولی ابوحیان می‌گوید: «قول ابن عباس π و موافقان وی در این مورد که مراد از سلطان در اینجا حجتی است که کافر به آن در دنیا حجت‌نمایی می‌کرد، راجح است زیرا کسانی که نامه‌های اعمالشان به‌دست چپشان داده می‌شود، فقط پادشاهان و فرمانروایان نیستند بلکه این امر عام است در تمام اهل شقاوت». و هنگامی که کافر این مرثیه را بر خویشان می‌خواند، خدای عزوجل به نگهبانان دوزخ می‌گوید:

خُدُوهُ فَغُلُّوهُ (30)

«بگیریدش پس طوق به گردن کنیدش» یعنی: دستهای او را با زنجیرها بر گردنش ببندید.

ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ (31)

«سپس به دوزخش درآورید» تا به گرمای سوزان آن غوطه‌ور شود.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (32)

«سپس در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است، بندش کنید» یعنی: بعد از افگندنش در دوزخ آن زنجیر را بر وی ببندید تا از جا جنبیده نتواند. سلسله: حلقه‌هایی است به‌هم پیوسته که ذرع آن، طول آن است. سفیان می‌گوید: «به ما خبر رسیده‌است که آن زنجیر در مقعدش فرو برده شده و از دهانش بیرون آورده می‌شود».

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (33)

آن‌گاه در بیان سبب پیوستنش به این فرجام بد می‌فرماید: «هرآینه او به خداوند عظیم ایمان نداشت» ذکر صفت «عظیم» بر این امر اشعار دارد که فقط خدای عزوجل مستحق عظمت و بزرگی است پس ایمان آوردن به وی واجب است.

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (34)

«و بر طعام دادن بینوایان ترغیب نمی‌کرد» یعنی: دیگران را بر اطعامشان ترغیب نمی‌کرد، چه رسد به این‌که خودش برای ایشان از مال خود بذل و بخشش کند. ابن‌کثیر در تفسیر این دو آیه می‌گوید: «یعنی او نه حق خدا Ψ را می‌پرداخت و نه به خلق وی سودی می‌رساند و حق آنان را می‌پرداخت». روایت شده است که ابودرداء τ زنش را تشویق می‌کرد تا برای مساکین بسیار آب‌گوشت بپزد و می‌گفت: با ایمان نصف زنجیر را از خود دور افگندیم پس آیا نصف باقی‌مانده آن را با انفاق از خود دور نیفکنیم؟» که این سخن ابودرداء τ به این دو آیه کریمه اشاره دارد.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (35)

«حال امروز در اینجا برای او دلسوزی نیست» یعنی: کافر را در روز آخرت هیچ نزدیک و خویشاوندی نیست که به او سودی برساند یا برایش شفاعت کند زیرا آنروز روزی است که خویشاوند از خویشاوندش و دوست و رفیق از دوست و رفیقش می‌گریزد.

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ (36)

«و او را هیچ خوراکی بجز از زردآب» که از بدنهای دوزخیان سرازیر می‌شود «نیست» قتاده می‌گوید: «این بدترین غذای اهل دوزخ است». طعام: به معنی اطعام است، یعنی او را هیچ غذا دادنی جز از زردآب و چرکاب نیست.

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ (37)

«که آن را جز خطاکاران نخورند» مراد از خطاکاران، گناه‌کارانند؛ از خطی‌ء الرجل: آن‌گاه که شخص به عمد مرتکب گناه شود پس مراد خطایی نیست که ضد صواب است.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ (38) وَمَا لَا تُبْصِرُونَ (39)

«پس به آنچه می‌بینید و به آنچه نمی‌بینید سوگند می‌خورم» یعنی: سوگند می‌خورم به همه اشیاء، اعم از دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها. این سوگند خود آفریننده متعال و تمام مخلوقات وی را شامل می‌شود و در این صورت «لا» در (لا اقسام) زاید است. یا معنی این است: نیازی به سوگند خوردن نیست زیرا کار چنان آشکار است که از ثابت ساختن به سوگند، بی‌نیاز می‌باشد.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (40)

و در صورتی که (لا اقسام) در آیه قبل به معنی سوگند باشد، مقسم علیه این است: «که هرآینه قرآن برخوانده فرستاده گرامی است» یعنی: قرآن تلاوت فرستاده‌ای است که بر خداوند Ψ گرامی است و او محمد ص است. یا معنی این است: قرآن گفتاری است که آن را جبرئیل \cup فرستاده گرامی ما ابلاغ می‌کند. ولی اکثر مفسران برآنند که مراد از رسول در اینجا حضرت محمد ص اند زیرا در آیه بعد آمده است که: قرآن قول شاعر و کاهن نیست حال آن که مشرکان جبرئیل \cup را به شاعر و کاهن وصف نمی‌کردند بلکه محمد ص را به این اوصاف متهم می‌ساختند. اما به قول اکثر مفسران، مراد از رسول در سوره «تکویر» جبرئیل \cup است زیرا اوصافی که بعد از آن می‌آید، به حال او تناسب دارد چنان که خواهد آمد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ (41)

«و قرآن گفتار شاعری نیست» چنان که شما مشرکان می‌پندارید زیرا قرآن از گونه‌های شعر نیست و خود پیامبر ص نیز شاعر نمی‌باشد «چه اندک ایمان می‌آورید» یعنی: به ایمانی اندک ایمان می‌آورید و به تصدیقی اندک باور می‌دارید! البته در اینجا مراد نفی ایمان از آنان است نه تأیید ایمان اندکشان. یا اندک بودن ایمانشان بنابر ظاهر قضیه است و آن عبارت از این اقرارشان است که چون از آنان پرسیده می‌شد: چه کسی شما را آفریده است؟ می‌گفتند: الله. همچنین احتمال دارد که وصف قلت مربوط به ایمان لغوی باشد زیرا مشرکان چیزهای اندکی را که هیچ سودی به حالشان نداشت تصدیق می‌کردند مثلاً

تصدیق می‌کردند به این‌که خیر، صله رحم، پاکدامنی و مانند آن از ارشادات نیک رسول خدا ص حق و صواب است. دلیل این‌که خداوند متعال در هنگام نفی شعر از رسول خویش: **(قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ)** و در هنگام نفی کفایت از ایشان: **(قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ)** گفت - چنان‌که در آیه بعد می‌آید - این است که: نفی شعریت از قرآن امری است آشکار و محسوس زیرا این نفی از حیث لفظ روشن است چرا که شعر سخنی است موزون و مقفی و الفاظ قرآن چنین نیست مگر نادری از آن که بدون قصد شعرگفتن، موزون است و اما نفی شعریت از قرآن از جهت تخیل هم به این دلیل است که قرآن مشتمل بر اصولی است که برآورنده معارف، حقایق، براهین و دلایل افاده‌کننده تصدیق و باور می‌باشد - چنانچه مخاطب از معاندان نباشد - پس تخیل شاعرانه را در آن راهی نیست. ولی نفی کفایت از رسول اکرم ص نیاز به اندیشه و تأمل دارد زیرا کلام کاهنان سجع‌هایی است بدون معنی و افاداتی است که از طبایع ناشی می‌شود و قرآن چنین نیست. همچنین اگر آنها تأمل کنند درمی‌یابند که قرآن شیاطین و راه و روش آنان را مورد هجوم و نکوهش قرار داده است و کاهنان نیز برادران شیطانند پس چگونه به افشای زشتی‌های خود راضی می‌شوند تا قرآن از کلام کاهنان باشد؟!.

وَلَا يَقُولِ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (42)

«و» قرآن «گفتار هیچ کاهنی نیست» چنان‌که شما معاندان می‌پندارید زیرا کفایت مقوله دیگری است که با قرآن هیچ وجه مشترکی ندارد «چه اندک پند می‌گیرید» و از این جهت کار بر شما پوشیده می‌ماند زیرا به الفاظ قرآن دقیقاً

نمی‌اندیشید و به این امر توجه ندارید که قرآن مشتمل بر دشنام دادن شیاطین است در حالی که کاهنان دوستان و برادران شیاطین‌اند پس اگر قرآن گفتار کاهنان باشد، این بدان معنی است که آنها دوستان و سرورانشان را دشنام داده‌اند!!

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (43)

«فرودآورده شده از جانب پروردگار عالمان است» یعنی: قرآن تلاوت شده از سوی رسول اکرم ص و فرودآورده شده از جانب رب العالمین است و این است حقیقت قضیه که شما از آن طفره می‌روید.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (44) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (45)

«و اگر بر ما بعضی سخنان را می‌بست» یعنی: اگر فرض را جدلاً بر آن بگیریم که این پیام رسان - محمد ص یا جبرئیل U بنا بر دو وجه تفسیری که گذشت - بر ما چیزی از سخنان را می‌بست و به نام ما ولی از ساخته‌های خود چیزهایی را عنوان می‌کرد و آن را به ما نسبت می‌داد: «بی‌گمان دست راستش را می‌گرفتیم» یعنی: باقوت و قدرت او را می‌گرفتیم. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «عادت سیاف آن است که دست راست اسیر را به دست چپ خود بگیرد و شمشیر به گردن او حواله کند لذا بر این اسلوب بیان شد».

ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (46)

«سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم» وتین: رگی است که از پشت سر امتداد یافته و به قلب انسان می‌پیوندد و چون قطع شود، شخص می‌میرد. البته این

تصویری از نابود کردن به سخت‌ترین شیوه است چنان که پادشاهان بر کسانی که خشم می‌گیرند، همین شیوه را اعمال می‌کنند. پس همین که پیامبر اکرم ص در کمال عافیت به سر می‌برد، این خود دلیل صداقت وی است.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (47)

«پس هیچ کس از شما از او بازدارنده نیست» یعنی: هیچ کس از شما بازدارنده آن پیام رسان از مجازات ما یا نجات‌دهنده او از ما نیست، در صورتی که بر ما دروغ بربندد پس با آن که چنین مجازاتی برای او مسلم است چگونه به خاطر شما از روی تکلف بر ما دروغ می‌بندد؟.

وَإِنَّهُ لَتَذَكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (48)

«و آن پندی برای متقیان است» یعنی: بی‌گمان قرآن پندی برای اهل تقوی است زیرا این متقیانند که از آن بهره می‌گیرند.

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ (49)

«و ما به یقین می‌دانیم که بعضی از شما» ای مردم «تکذیب‌کننده‌اید» قرآن را؛ با وجود این بیان روشن و مسلما ما شما تکذیب‌کنندگان را در برابر این تکذیب‌تان مجازات می‌کنیم.

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (50)

«و هرآینه آن» یعنی: قرآن، یا تکذیب به قرآن «حسرتی است» و ندامتی «بر کافران» در روز قیامت؛ آن‌گاه که پاداش مؤمنان و عذاب تکذیب‌کنندگان را می‌بینند.

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (51)

«و هرآینه قرآن حق‌الیقین است» یعنی: قرآن محض یقین است زیرا از نزد خدای عزوجل می‌باشد پس هیچ شکی در آن وجود ندارد و هیچ شبهه‌ای را به‌سوی آن راهی نیست.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (52)

«پس به‌نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی» یعنی: او را از آنچه که سزاوار وی نیست، با گفتن تسبیح به پاکی یاد کن و او را به پاکی یاد کن از این‌که به دروغ بستن بر وی راضی باشی. همچنین او را به شکرانه آنچه که بر تو وحی نموده است، تسبیح بگوی. یادآور می‌شویم که رسول خدا ص گفتن «سبحان‌الله العظیم» در رکوع را برای ما مشروع کردند پس این همان تسبیح رکوع است.

﴿سوره معارج﴾

مکی است و دارای (44) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «معارج» نامیده شد که این فرموده خداوند Ψ : (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...) در آغازین آیات آن آمده است.

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (1)

«طلب کننده‌ای عذاب رخ دادنی‌ای را» که خواه ناخواه واقع شدنی است «طلب کرد» سأل سائل: سؤال متضمن معنای دعا و درخواست نیز هست، از این جهت به «باء» (بعذاب) متعدی گردید. این طلب‌کننده عذاب - چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است - نضربن حارث بود که از روی عناد و استهزا خطاب به پروردگار گفت: (إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً): (اگر این پیام واقعا از جانب توست پس بر ما سنگ بباران) «انفال/32».

لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (2)

«برای کافران» یعنی: عذابی که برای کافران مقرر و آماده شده است «آن را هیچ بازدارنده‌ای نیست» هیچ کس این عذاب واقع شدنی را دفع نتواند کرد آن‌گاه که خداوند Ψ وقوع آن را اراده کند.

مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (3)

«از جانب خداوند» یعنی: آن عذاب از جانب خدای سبحانی است که «صاحب معارج» است یعنی: صاحب نردبانهایی است که فرشتگان در آنها بالا می‌روند. یا صاحب درجاتی است که سخنان پاک و عمل شایسته در آنها بالا می‌رود. به‌قولی مراد از معارج: عظمت است یعنی خداوندی که صاحب عظمت است.

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (4)

«فرشتگان و روح به‌سوی او» یعنی: به‌سوی خداوند Ψ «بالا می‌روند» در نردبانها و درجاتی که برایشان قرار داده است. مراد از روح جبرئیل (J)، یا فرشته بزرگ دیگری غیر از اوست «در روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال است» یعنی: فرشتگان و جبرئیل: در بخش اندکی از روزی که به پنجاه‌هزار سال از سال‌های دنیا برآورد می‌شود، در آن نردبان به‌سوی خدای عزوجل بالا می‌روند. مرجع ضمیر «إليه: به‌سوی او» عرش یا حکم الهی است، یا جایی است که اوامر حق تعالی در آن فرود می‌آید، یا جایگاه‌های عزت و کرامت است. شایان ذکر است که مراد از «یوم» در آیه کریمه - به‌قولی که قوی‌تر به نظر می‌رسد - روز قیامت است و این پنجاه‌هزار سال مدتی است که بندگان در آن برای حساب و کتاب در پیشگاه پروردگار عزوجل می‌ایستند، سپس بعد از این مدت، اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ استقرار می‌یابند. به‌قولی دیگر: مقدار روز قیامت بر کافران پنجاه‌هزار سال است ولی بر مؤمنان زمانی اندک به اندازه زمان مابین ظهر و عصر بیش نیست. خاطرنشان می‌شود که در آیه (5) سوره «سجده» آمده است: **(... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ):** «در روزی که مقدار آن هزار سال است». پس طریق جمع نمودن میان این آیه و آیه

(5) سوره «سجده» این است که: قیامت دارای مواقف و مواطن پنجاه‌گانه‌ای است و زمان هر موقف از مواقف آن هزار سال می‌باشد. آری! مقدار قیامت در حق کافران چنین طولانی است اما در حق مؤمن چنین نیست زیرا خداوند متعال فرموده است: **(أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا)**: (آن روز جایگاه بهشتیان بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است) «فرقان/24» و علما اتفاق نظر دارند بر این که این استراحتگاه بهشت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری r آمده است که فرمود: به رسول خدا ص گفتند: یا رسول‌الله! چه قدر آن روز طولانی است؟! آن حضرت ص فرمودند: «والذی نفسی بیده إنه لیخفف عن المؤمن حتی یکون أخف علیه من صلاة مكتوبة یصلیها فی الدنیا: سوگند به ذاتی که جانم در دست بلا کیف اوست، آن زمان بر مؤمن چنان سبک گردانیده می‌شود که از وقت یک نماز فرضی که آن را در دنیا ادا می‌کند، نیز بر وی سبک‌تر است».

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (5)

«پس صبر کن صبری جمیل» یعنی: ای محمد ص ! بر تکذیب و کفرشان صبر کن به صبری نیکو که در آن بی‌قراری، شکایت و گلایه‌ای به آستان غیر ما نباشد و این است معنی صبر جمیل. حاصل معنی این است که: وقت آمدن عذاب بر آنان نزدیک است پس صبر کن که موعد انتقام دیر نیست.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (6)

«آنها آن را دور می‌بینند» یعنی: کافران روز قیامت را که مقدار آن پنجاه هزار سال است، دور و محال می‌بینند. (بعید) در اینجا به معنی محال است.

وَنَرَاهُ قَرِيبًا (7)

«اما ما نزدیک می‌بینیمش» یعنی: ما روز قیامت را در زمان نزدیکی رخ‌دادنی می‌بینیم زیرا هرآنچه آمدنی است، نزدیک است.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (8)

«روزی که آسمان چون فلز گداخته شود» مهل: آنچه که گداخته می‌شود از سرب، مس و نقره. به‌قولی مهل: دردی روغن است هنگامی که به آتش گداخته شود.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (9)

«و» روزی که «کوهها همچون پشم رنگین گردد» پس وقتی کوهها درهم کوبیده شوند و در هوا منفجر و پراکنده گردند، شبیه پشم زده می‌شوند زیرا کوهها در رنگهای مختلفی‌اند پس چون به هوا پراکنده شوند به پشم زده شباهت دارند.

وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (10)

«و» روزی که «هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگری نپرسد» یعنی: در روز قیامت هیچ نزدیکی از حال نزدیکانش نمی‌پرسد، به سبب هول و هراس سختی که بر آنان فرود می‌آید و به سبب گرفتار بودن هر کس به حال خودش.

يُبَصِّرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ (11)

«به همدیگر نشان داده شوند» یعنی: هر نزدیک و خویشاوندی به نزدیک و خویشاوند خویش نشان داده می‌شود و کسی از آنان بر دیگری پنهان نیست اما در عین حال هرگز از همدیگر حال‌پرسی نمی‌کنند و با همدیگر سخن نمی‌گویند «مجرم» یعنی: هر گنه‌کاری که مرتکب گناهی گردیده که به خاطر آن مستحق دوزخ است؛ «آرزو می‌کند که از عذاب آن روز» یعنی: از عذاب روز قیامت «فرزندان خود را عوض دهد» یعنی: فرزندان خود را فدا کرده و عذاب را بازخرد.

وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ (12)

«و نیز» مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد «زن خود را و برادر خود را» هر چند که اینان عزیزترین مردم و گرامی‌ترینشان نزد وی هستند اما با این وجود اگر از مجرم فدیة پذیرفته شود، یقیناً او آنها را فدیة خویش گردانیده و خود را از آن عذاب رهایی می‌بخشد.

وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (13)

«و نیز» مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد در آن روز «قبیله‌ای را که او را جای می‌دهد» یعنی: خاندان و قبیله نزدیک خود را که در نسب به آنان وابسته است و در هنگام سختی‌ها به او یاری و پناه می‌دهند و نزدشان جای می‌گیرد و سروسامان می‌یابد.

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (14)

«و نیز» مجرم آرزو می‌کند که در آن روز عوض دهد «هر که را در زمین است همه یکجا» یعنی: مجرم دوست دارد که کاش تمام کسانی را که در روی زمین از جن و انس و غیرشان از خلائق هستند، همگی را فدای خود کند «سپس این عوض دادن او را برهاند» از عذاب جهنم.

كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى (15)

«کلا» این کلمه مفید هشدار و بازداشتن است یعنی: حاشا که دستیابی به این آرزوی خام، ممتنع و امکان‌ناپذیر برای مجرم میسر باشد، هرگز میسر نیست «آن آتشی زبانه‌زن است» لظی: نامی از نامهای جهنم است. «تلظی فی النار» یعنی در آتش شعله و زبانه کشید.

نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى (16)

«پوست سر را برکننده» یعنی: آن آتش گوشت و پوست را از استخوان برمی‌کند تا بدانجا که در آن چیزی را بر جای نمی‌گذارد سپس به همان حال اول برمی‌گردد. «شواه» پوست سر، یا پوست اعضای انسان است. قتاده در جمع میان هر دو قول می‌گوید: «آن آتش پوست سر، چهره و اعضای دوزخی را برمی‌کند».

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى (17)

«هر که را اعراض کرد و رویگردان شد می‌خواند» یعنی: جهنم هر کس را که در دنیا به حق پشت کرده و از آن رویگردان شده، به سوی خود فرامی‌خواند.

وَجَمَعَ فَأَوْعَى (18)

«و» می‌خواند هر کس را که «مال اندوخت و جابجا کرد» یعنی: هر کس که مال را جمع کرده و آن را در ظرفی جابجا نموده است و چیزی از آن را در راه خیر انفاق نکرده و حق خدای عزوجل را در آن ادا نکرده است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (19)

«بی‌گمان انسان ناشکیب آفریده شده است» هلع: سخت‌ترین حرص و آز و بدترین و زشت‌ترین اضطراب و بی‌قراری است. زمخشری می‌گوید: «هلع: سرعت بی‌قراری در هنگام رسیدن امری ناخوش‌آیند به انسان و سرعت بازداشتن خیر در هنگام رسیدن خیر به اوست». در حدیث شریف آمده است: «شر ما فی رجل: شح هالع و جبن خالع: بدترین خصلتی که در مردی هست: بخلی است سرکش و شدید و جبنی است تهی‌کننده» یعنی: تهی‌کننده درون شخص از روحیه، اراده، معنویت و مقاومت.

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (20) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (21)

«چون شر به او برسد، بی‌تاب است و چون خیر به او برسد، بازدارنده است» یعنی: چون فقر و نیازمندی، یا بیماری، یا مانند این از مصیبت‌ها به چنین انسانی برسد، او بسیار بی‌قرار و مضطرب است و چون خیری مانند توانگری و رفاه و گشایش و امثال اینها به او برسد، او بسیار بازدارنده و بخیل و بی‌خیر است. جزع: اندوهی است که انسان را از کاروبارش باز می‌دارد. آری! اوصاف سه‌گانه «هلع، جزع و منع» از جمله طبایعی است که انسان بر آن سرشته شده است.

إِلَّا الْمُصَلِّينَ (22)

«مگر نمازگزاران» یعنی: مگر برپادارندگان ثابت قدم نماز که ایشان بر صفات بی‌تابی، ناشکیبی، بی‌قراری و بازدارندگی از خیر قرار ندارند بلکه ایشان به اوصاف پسندیده و خصلت‌های مرضیه استوار می‌باشند زیرا ایمان و دین حق ایشان را از موصوف شدن به صفات ناپسند بازداشته و مقابلتا به آراسته شدن به صفات خیر و می‌دارد.

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (23)

«همان کسانی که بر نماز خویش همیشه پیگیرند» و هیچ شغل و گرفتاری‌ای ایشان را از نماز به خود مشغول نمی‌گرداند پس نماز فرض را در وقت آن ادا می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «أحب الأعمال إلى الله أدومها وإن قل: دوست‌داشته‌ترین اعمال نزد خداوند دوام‌دارترین آنهاست، هرچند اندک باشد». عائشه رضی الله عنها که راوی این حدیث است می‌گوید: «رسول خدا ص چون عملی را انجام می‌دادند بر آن استمرار و مداومت می‌ورزیدند». پس مراد آیه کسانی‌اند که بر نمازها مداومت می‌ورزند و در اوقات آن پیگیر‌اند اما عنایت به شأن نماز کار دیگری است که با رعایت اموری قبل از نماز؛ مانند وضو، پوشاندن عورت، روی آوردن به قبله و غیره تحقق می‌یابد و نیز با رعایت اموری که به دنبال نماز باید بر آن عنایت ورزید، چون پرهیز از بیهوده‌کاری و بیهوده‌گویی و اعمالی که منافی با طاعت است زیرا نماز حقیقی و راستین انسان را از ارتکاب فحشا و منکر بازمی‌دارد. بنابراین، ارتکاب گناه بعد از ادای نماز، دلیل عدم قبول آن نماز است.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (24)

«و کسانی که در اموالشان حق معینی است» مراد زکات فرض و هر چیزی است که انسان بر ذمه خود لازم می‌گیرد؛ از نذر، یا صدقه‌ای همیشگی، یا کمکی مستمر.

این آیه دلیل بر وجوب عبادت مالی‌ای است که تحقق بخش اهداف اجتماعی است، بعد از وجوب عبادات بدنی‌ای که دارای اهداف اخلاقی - تربیتی و اهداف برتر دینی می‌باشند.

لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (25)

آن حق معین «برای سائل و محروم است» سائل: فقیری است که خواهنده است و طلب می‌کند. محروم: فقیری است که از روی مناعت و وارسته‌گی از طلب کردن ابا می‌ورزد لذا چنین گمان می‌رود که توانگر است، از این جهت محروم و بی‌بهره ساخته می‌شود. تفسیر سائل و محروم در سوره «ذاریات» نیز گذشت.

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (26)

«و کسانی که روز جزا را باور می‌دارند» و آن روز قیامت است، یعنی نه در آن شک می‌کنند و نه آن را انکار می‌نمایند.

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (27)

«و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند» یعنی: از آن در خوف و نگرانی به‌سر می‌برند، با وجود آن‌که طاعات ایشان نیز کم نیست بدان جهت که

اعمال خود را حقیر و ناچیز می‌پندارند و به حقوق خدای سبحان بر ذمه خود اعتراف دارند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (28)

«بی‌گمان عذاب پروردگارشان چنان است که از آن ایمن نتوان شد» یعنی: شایسته نیست که کسی از عذاب پروردگار ایمن شود و قطعا سزاوار هر کس است که هرچند در طاعت پشتناز است ولی از آن بیمناک باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (29) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (30) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (31)

«و کسانی که اندام نهانی خود را حفظ می‌کنند مگر بر زنان خود یا کنیزانی که دستهایشان مالک آنها شده است پس این گروه ملامت شده نیستند پس هر کس فراتر از این بجوید، آنانند که تجاوزکارند» تفسیر این آیات در آغاز سوره «مؤمنون» به تفصیل گذشت. نسفی می‌گوید: «این آیات بر حرام بودن نکاح متعه، هم جنس‌بازی، مقاربت با امردان و حیوانات و استمنا با دست (جلق) دلالت می‌کند».

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (32)

«و کسانی که امانتها و عهدهای خود را رعایت می‌کنند» یعنی: به چیزی از امانتهایی که بر آنها امین قرار داده شده‌اند، خللی وارد نکرده و چیزی از عهدها و پیمانهای را که در برابر آن تعهد داده‌اند و آن را بر خویشان الزام کرده‌اند، نمی‌شکنند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (33)

«و کسانی که به گواهی‌های خود ایستاده‌اند» یعنی: گواهی‌ها را بر وجه صحیح آن برای آن کسی که بر ذمه‌شان گواهی‌ای دارد، نزد حکام ادا می‌کنند، چه آن‌کس به آنها نزدیک باشد و چه دور، چه رفیع و عالی‌شان باشد و چه وضع و از نظر افتاده پس نه گواهی را کتمان می‌کنند و نه آن را تغییر می‌دهند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (34)

«و کسانی که بر نماز خود محافظت می‌کنند» یعنی: بر رعایت اذکار، ارکان و شرایط نماز پایبندند، به چیزی از اینها خلل وارد نکرده و از آنها به مشغولیت‌های دیگر سرگرم نمی‌شوند و بر آن مواظب‌اند و نیز نگهبان نمازند از این‌که بعد از ادای آن کاری بکنند که آن را هدر ساخته و ثوابش را از بین ببرد. شایان ذکر است که تکرار یادآوری از نماز و موصوف کردن این گروه به آن در اول و آخر، دلیل بر فضل و اهمیت نماز است.

أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (35)

«این گروه در باغ‌هایی، گرمی داشته شده‌اند» یعنی: در آن باغها مستقرند و با انواع تکریم‌ها و تجلیل‌ها مورد گرمی داشت قرار می‌گیرند.

فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ (36) عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ (37)

«پس چه شده است کافران را که به‌سوی تو شتابانند» یعنی: آنها را چه شده است که در گریز از نزد تو شتابانند. یا «مهطعین» به این معنی است: کافران را چه شده است که گردن‌هایشان را بلند نموده و پیوسته به‌سویت می‌نگرند؛ «از

جانب راست و از جانب چپ، گروه در گروه» یعنی: کافران در گروههای متفرق و پراکنده از جانب راست و چپ رسول خدا ص از ایشان فرار می‌کنند و از برابر دعوت می‌گریزند، یا به سوی ایشان می‌نگرند.

أَيُّطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (38)

«آیا هر یک از آنان طمع می‌برد که به بهشت پرناز و نعمت درآورده شود» با آن‌که از برابر هدایت می‌گریزد؟

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: مشرکان پیرامون رسول خدا ص گرد آمده و به سخن ایشان گوش فرا می‌دادند اما از آن بهره‌ای نمی‌بردند بلکه تکذیب و استهزا ورزیده و می‌گفتند: اگر همینان وارد بهشت شوند، بی‌گمان ما قبل از آنان به بهشت وارد می‌شویم و قطعا بیش از آنان در بهشت از ناز و نعمت برخورداریم! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ (39)

«کلا» کلا کلمه‌ای است بازدارنده برای قطع طمع آنان در بهشت. یعنی: نه! هرگز نه؛ «ما آنان را از آنچه می‌دانند، آفریده‌ایم» یعنی: آنان را از آب منی پلیدی آفریده‌ایم که خودشان می‌دانند پس این تکبر برایشان سزاوار نیست. در حدیث شریف به روایت احمد، ابن‌ماجه و ابن‌سعد آمده‌است که رسول خدا ص آیه: (فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكَ مَهْطِعِينَ ... كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ) را خواندند آن‌گاه بر کف دست خویش آب دهان انداخته و انگشت خود را بر آن نهادند و فرمودند: «خدای عزوجل می‌گوید: ای فرزند آدم! چگونه می‌توانی مرا عاجز گردانی درحالی‌که تو را از مانند این آفریدم ولی چون آفرینشت را استوار،

به سامان و به اعتدال کردم، میان دو جامه گرانبه قیمت خرامان راه رفتی در حالی که زمین را از راه رفتنت بانگ و آوازی است پس جمع کردی و بازداشتی تا آن گاه که چون نفس به گلوگاهت رسید، آن وقت هنگام صدقه دادن (تو) فرا رسید». روایت شده است که مطرف بن عبدالله شخیر، مهلب بن ابی صفره را دید که خرامان خرامان در ردای نگارین ابریشمین چهارگوش و عبایی ابریشمین راه می‌رود پس به او گفت: ای بنده خدا! چیست این گونه راه رفتنی که خدای عزوجل از آن نفرت دارد؟ مهلب گفت: مگر نمی‌شناسی که من چه کسی هستم؟ گفت: چرا؛ تو را نیک می‌شناسم. تو کسی هستی که آغازت نطفه پلیدی بود و آخرت نیز لاشه مردار گندیده‌ای است و در میان این آغاز و انجام نیز حامل نجاست هستی! پس مهلب سر خود گرفت و گذشت و دیگر آن گونه خرامان و متکبرانه راه نمی‌رفت.

**فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (40) عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ
وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (41)**

«پس به پروردگار مشرقها و مغربها» یعنی: به پروردگار طلوع‌گاه هر روز از ایام سال و غروب‌گاه آن «قسم می‌خورم که هرآینه ما تواناییم بر آن که بهتر از آنان را جانشین آنان گردانیم» یعنی: تواناییم بر این که بهتر، شایسته‌تر و فرمان‌پذیرتر از کسانی را بیافرینیم که ما را نافرمانی کرده‌اند، سپس این گروه نافرمان را نابود کنیم «و ما درمانده نیستیم» اگر این کار را اراده کنیم بلکه آنچه را بخواهیم انجام می‌دهیم، نه چیزی از ما فوت می‌شود و نه کاری ما را عاجز می‌گرداند. «لا» در (لااقسم) زاید و مفید تأکید است.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (42)

«پس بگذارشان» ای محمد ص «که به بیهودگی درآیند» در باطل خویش «و بازیگوشی کنند» در دنیای کوچک و حقیر خویش؛ پس تو به مأموریت خود مشغول شو و مبادا که باطل، ژاژ خایی و گردنکشی آنان بر تو بزرگ و سنگین تمام شود زیرا وظیفه تو فقط بلاغ است و بس پس آنان را به حالشان واگذار «تا به دیدار آن روزشان که وعده‌اش را به آنان داده‌اند، برسند» و آن روز، روز قیامت است پس مطمئن باش که آنان در آن روز سزایشان را خواهند چشید. آن‌گاه در تفسیر آن روز می‌فرماید:

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُوفِضُونَ (43)

«روزی که از گورها شتابان» و دوان‌دوان به سوی فراخواننده «بیرون آیند گویی آنان به سوی نشانه‌هایی می‌شتابند» یعنی: چنان به سرعت می‌دوند و از همدیگر سبقت می‌گیرند که گویی به سوی نشانه‌هایی می‌شتابند. نصب: پرچمها یا بیرق‌هایی است که نصب می‌شود. یعنی: چنان‌که در دنیا به سوی پرچم یا نشانه باطل که بتانشان بود می‌دویدند و از یک‌دیگر در پرستش آنها سبقت می‌گرفتند، در قیامت نیز به سوی دعوتگر می‌شتابند. مراد از نصب در اینجا: هر چیزی است که نصب کرده شده و بجز خدای سبحان مورد پرستش قرار می‌گیرد، مانند بتان.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (44)

«دیدگان‌شان فروافتاده باشد» به خواری؛ به طوری که به بالا نمی‌نگرند، به سبب عذابی که توقع آن را دارند «غبار خفت و خواری بر آنان نشسته است» یعنی: سخت در خواری و ذلت و دشواری فرورفته‌اند «این» روز قیامت «همان روزی است که به آنان وعده داده می‌شد» در دنیا که در این روز با عذاب آن روبرو می‌شوند اما آنها تکذیب کننده آن بودند اما وعده خداوند Ψ خواه‌ناخواه آمدنی است.

﴿سوره نوح﴾

مکی است و دارای (28) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام «نوح» پیامبر خدا نامگذاری شده است زیرا تمام آن بیانگر داستان نوح با قومش از ابتدای دعوت وی تا وقوع طوفان و در توصیف این تجربه از تجارب دعوت در روی زمین است؛ چنان که در مطلع سوره آمده است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (1)

«هرآینه ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بیم ده» یعنی: بعد از برانگیختن نوح با وی فرمان دادیم که قومت را بیم و هشدار ده؛ «پیش از آن که عذابی دردناک بر سرشان بیاید» که عذاب دوزخ، یا عذاب طوفان است. ولی از تفسیر ابن کثیر چنین برمی آید که مراد از آن، عذاب دنیا است. یادآور می شویم؛ بیان این مطلب که نوح اولین پیامبر الهی به سوی بشر است و بیان مدت درنگش در میان قومش، در سوره «عنکبوت» گذشت.

قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (2)

«گفت: ای قوم من! هرآینه من برای شما بیم دهنده ای هستم» از عذاب الهی؛ پس شما را از آن می ترسانم و هشدار می دهم «آشکارگر» هستم و آنچه را که مایه نجات شماست و رهایی تان از عذاب در آن نهفته است، برایتان آشکار می سازم.

أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا (3)

مضمون دعوت من این است «که خداوند را پرستید» پس حق وی - از فروتنی، نیایش، دوستی و محبت - را به وی ادا کنید و فرمانهای وی را به جا آورید و با او دیگری را شریک نگردانید «و از او پروا دارید» یعنی: از آنچه که شما را در عذاب وی می‌افکند، بپرهیزید و حرامهایش را ترک کنید «و از من فرمان برید» در او امرم زیرا من فرستاده‌ای از نزد خداوند Ψ به سوی شما هستم. بنابراین، دعوت الی الله بر سه پایه استوار است: عبادت، تقوی و اطاعت. پس دعوتگران راه خدا Ψ باید این معنی را به خاطر داشته باشند.

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (4)

آری! چنین کنید «تا برای شما از گناهان شما بیامرزد» یعنی: تا بعضی از گناهان شما را بر شما بیامرزد؛ و آن عبارت از گناهی است که قبل از اطاعت پیامبر و اجابت دعوت وی از آنان سرزده است «و شما را تا وقتی مقرر واپس بدارد» یعنی: تا مرگ شما را تا آخرین مهلتی که خدای عزوجل برای شما مقرر کرده است به تأخیر افکند در غیر آن نزول فوری عذاب مجال زنده بودن برای شما تا آن مهلت را نمی‌دهد. مراد این است که: میعاد حیات شما و عملیه بهره‌گیری از زمین و برخورداری از مواهب آن را تا آن‌گاه بر شما طولانی گرداند که بر طاعت حق پایدار و استوار باشید.

علما با این آیه بر این حقیقت استدلال کرده‌اند که انجام دادن طاعت و نیکی و پیوستن صله رحم حقیقتاً بر عمر انسان می‌افزاید چنان‌که در حدیث شریف به

روایت انس ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «صلة الرحم تزيد في العمر: صله رحم در عمر می افزاید». زمخشری می گوید: «مثلا خدای عزوجل حکم نمود که اگر قوم نوح ایمان آورند، آنان را هزار سال عمر دهد ولی اگر بر کفر خویش باقی بمانند، آنان را بر سر نه صد سال هلاک گرداند. از این روی به آنان گفته شد: ایمان آورید تا خداوند Ψ به وسیله آن اجل مقرر شما را تا زمانی که به عنوان میعاد نهایی حیات شما تعیین و مقرر کرده است به تأخیر اندازد که این مدت، همان میعاد به سر رسیدن یک هزار سال است». «زیرا چون وقت مقرر الله بیاید، هرگز موقوف داشته نمی شود» یعنی: اگر مرگی که خدای عزوجل بر شما مقدر نموده است بیاید و در آن حال شما بر کفرتان باقی باشید، آن مرگ هرگز به تأخیر انداخته نمی شود بلکه خواه ناخواه واقع می شود پس بشتابید به سوی ایمان و اطاعت «اگر می دانستید» که برای شما در وقت به سر رسیدن اجل هایتان چه ندامتی روی می دهد، یقیناً به این حقیقت نیز پی می بردید که چون میعاد خداوند Ψ فرا رسد، به تأخیر افکنده نمی شود و بنابراین، ایمان می آوردید.

این آیه دلالت بر آن دارد که قوم نوح و از بس در دوستی زندگانی دنیا فرورفته بودند، گویی در مرگ هم شک داشتند. همچنین این آیه درس دیگری برای دعوتگران به سوی الله Ψ است که نباید مردم را در وعده های دنیوی مستغرق کنند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا (5)

«گفت» نوح U «ای پروردگار من! من قومم را شب و روز دعوت کردم» یعنی: آنان را پیوسته و به‌طور شبانه‌روزی به‌سوی ایمان که مرا بدان فرمان دادی، دعوت کردم بی آن‌که در دعوتشان هیچ کوتاهی‌ای کرده باشم. این پنجمین درس برای دعوت‌گران است که باید هیچ وقت و هیچ فرصتی را در راه دعوت از دست ندهند.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (6)

«ولی دعوت من جز بر گریزشان» و بر دوریشان از آنچه که آنان را به‌سوی آن فرامی‌خواندم «نیفزود» .

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (7)

«و همانا من هر وقت آنان را دعوت کردم تا برایشان بیامرزی» یعنی: هرگاه که آنان را به‌سوی سبب مغفرت که عبارت از ایمان آوردن به تو و اطاعت از توست، دعوت کردم؛ «انگشتان خود را در گوشهای خویش درآوردند» تا صدای من را نشنوند «و جامه‌های خویش را درپوشانیدند» یعنی: چهره‌های خود را با جامه‌های خود پوشانیدند تا مرا نبینند و سخنم را نشنوند «و بر کفر پای فشردند» یعنی: بر کفر و انکار استمرار ورزیدند «و گردنکشی کردند گردنکشی‌ای تمام» و کامل در برابر پذیرش حق.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا (8)

«سپس باز آنان را به صدای بلند دعوت کردم» یعنی: درحالی آنان را دعوت کردم که به ندای بلند اعلان‌کننده دعوت خود بودم.

ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (9)

«باز آشکارا به آنان اعلان کردم» یعنی: مجددا دعوت خود را به طور علنی و روشن به آنان تکرار کردم «و پنهان گفتم آنان را» در این دعوت «به پنهان گفتم» پس این یکی را پنهانی و آن یکی را به طور خصوصی دعوت کردم و خلاصه این‌که به روشهای مختلف و شیوه‌های متفاوت آنان را دعوت کردم. به قولی: معنای «اسررت: پنهان گفتم» این است که: به منازلشان رفتم و آنان را در منازلشان دعوت کردم.

مراد آیات این است که دعوت نوح ۵ دارای سه مرتبه بود:

- 1 - در آغاز به طور پنهانی و مخصوص در شب و روز آنان را دعوت کرد اما از وی گریختند.
 - 2 - سپس در مرتبه دوم آنان را به طور آشکار دعوت کرد زیرا دعوت و نصیحت در ملا مردم کوبنده و قاطع است. اما این شیوه دعوت نیز بر آنان تأثیری نکرد.
 - 3 - سپس با سخت‌کوشی و اهتمام زیاد و دلسوزی و وظیفه‌شناسی کامل، هر دو شیوه - یعنی شیوه پنهانی و شیوه علنی - را با هم جمع کرد؛ و این شبیه مراحل دعوتی است که رسول خاتم‌صل در مکه و جزیره العرب بدان پرداختند.
- و این آیه درس جدیدی برای دعوت‌گران است که باید با همه وسایل علنی و سری در جهت رساندن دعوت خویش همت گمارند.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (10)

«پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید» یعنی: با اخلاص نیت از او نسبت به گناهان گذشته خود آمرزش بخواهید «هرآینه او بسیار آمرزگار است» برای گنهکاران و مجرمان.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (11)

آری! از پروردگار خود آمرزش بخواهید؛ «تا بر شما باران را ریزان بفرستد» مدارار: بسیار ریزان، روان و پیگیر. این آیه دلیل بر آن است که استغفار از بزرگترین اسباب نزول باران و حصول انواع رزق و روزی است به همین جهت استغفار در دعای استسقا (طلب باران) مشروع گردیده است. شعبی می گوید: «عمر^۱ به طلب باران بیرون آمد ولی بر استغفار و آمرزش خواهی چیز دیگری نیفزود پس باران فرود آمد. اصحاب Ψ به عمر^۲ گفتند: ما ندیدیم که شما طلب باران کنید؟! شما جز استغفار کار دیگری نکردید اما باران فرود آمد! عمر^۲ فرمود: من کلیدهای آن را که به وسیله آنها فرود می آید، طلب کردم! سپس این آیه را خواند: (اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (10) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (11))». روایت شده است که خداوند متعال به مدت چهل سال باران را از قوم نوح^۳ بازداشت و رحم‌های زنانشان را عقیم گردانید پس نوح^۳ به آنان وعده داد که استغفار تنها راه نجات از این مصیبت و تنها دریچه حصول گشایش در ارزاق و اولاد است.

¹ لفظ سخن عمر^۲ این است: (طلبت بمجادیح السماء) مجادیح جمع مجدح، ستاره‌ای از ستاره‌هاست که در نزد اعراب نشانه‌ای بر نزول باران بود. به این ترتیب، عمر^۲ استغفار را به ستارگان باران تشبیه کرد تا خطابش برای اعراب مفهوم باشد، نه این که او به آن ستارگان عقیده‌ای داشته باشد.

وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (12)

«و» استغفار کنید تا «به شما اموال و فرزندان را پی‌درپی دهد و برای شما باغها و جویبارها پدید آورد» یعنی: اگر استغفار کنید، حق تعالی اموال و فرزندان را بسیار می‌گرداند زیرا ایمانتان به خداوند Ψ علاوه بر بهره وافر آخرت، فراوانی و توانگری دنیا را نیز برایتان ارمغان می‌آورد. روایت شده است که مردی نزد حسن بصری: از قحطی و تنگسالی شکایت کرد، حسن بصری به او گفت: از خدای عزوجل آمرزش بخواه! فرد دیگری نزد وی از فقر شکایت کرد، فرد دیگری از قلت نسل و فرد دیگری از قلت محصول زمین خویش پس او همه آنان را به استغفار امر کرد. در این میان یکی از حاضران به وی گفت: مردانی چند نزد تو آمدند که هر یک نوعی از نیاز را مطرح کرده و از آن شکوه کردند ولی تو همه آنان را به استغفار دستور دادی! حسن بصری: این آیه را بر وی تلاوت کرد: **(فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ...)**: پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید... تا بر شما باران را ریزان بفرستد و به شما اموال و فرزندان را پی‌درپی دهد و برای شما بوستانها و جویبارها پدید آورد).

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (13)

نوح \cup خطاب به قومش افزود: «شما را چه شده است که از عظمت الله نمی‌ترسید؟» یعنی: شما را چه شده است که از عذاب خدای عزوجل نمی‌ترسید تا او را به یگانگی بخوانید و از او اطاعت کنید؟ وقار: عظمت و بزرگی و حرمت است. یا معنی این است: شما را چه شده است که به توقیر و

تعظیم پروردگار نمی‌پردازید؟ و این معنی برگزیده زمخشری است که رازی نیز آن را ترجیح داده است.

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (14)

«و حال آن‌که شما را بر طورهای مختلف آفریده‌است» ابتدا به هیأت نطفه، سپس به هیأت پاره گوشت، سپس به هیأت خون بسته تا تمام شدن و به تکامل پیوستن خلقتتان - چنان‌که بیان این امر در سوره «مؤمنین» گذشت - سپس از مرحله جنینی به دوران کودکی قدم می‌گذارید، باز به دوره جوانی و آن‌گاه به دوره پیری. پس چرا در تعظیم و توقیر کسی که شما را بر این اطوار بدیع آفریده است، کوتاهی می‌کنید درحالی‌که تأمل در این امور موجب گرایش به ایمان است؟.

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (15)

«آیا ندیده‌اید که خداوند چگونه هفت آسمان را تو بر تو» یعنی: بعضی را بر فراز بعضی دیگر، طبقه در طبقه «آفریده است؟».

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (16)

«و در آنها» یعنی: در آسمانها «ماه را قرار داده است» یادآور می‌شویم که ماه در آسمان دنیاست «فروزنده» یعنی: در حالی که ماه روشنی‌بخش روی زمین با نوری است که در آن گرمایی نیست «و خورشید را چراغی قرار داده است» پرتوافشان برای اهل زمین تا به‌وسیله نور و گرمای آن به تصرف در امور

معیشتی مورد نیاز خویش دسترسی یابند، خورشیدی که هم در آن روشنی، هم گرما و هم انرژی وجود دارد؟.

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (17)

«و خداوند شما را از زمین رویانید به نوعی از رویانیدن» یعنی: خدای عزوجل بشر را از قشر زمین آفرید، سپس زمینه را برای رشد و رویش او در آن مساعد کرد؛ با بزرگ شدن وی بعد از کوچکی و با دراز شدن قد و قامت وی بعد از کوتاهی. البته رشد و نمو آدمیان مانند رشد و نمو گیاهان به وسیله چیزهایی است که در فرایند تحول خود به رستنی‌ها یا حیوانات جاندار، از اجزای زمین تغذیه می‌کنند.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا (18)

«سپس» خداوند Ψ «شما را در آن» یعنی: در زمین «بازمی‌گرداند» آن‌گاه که می‌میرید پس اجزای وجودتان در آن به تحلیل می‌رود تا سرانجام بار دیگر به خاک تبدیل گردیده و با زمین آمیخته می‌شود «و دوباره شما را بیرون می‌آورد به طوری بیرون آوردن» یعنی: باز شما را از زمین بیرون می‌آورد؛ با رستاخیز روز قیامت به بیرون آوردن در یک دفعه واحد، نه با رویانیدن تدریجی‌تان همچون بار اول.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا (19)

«و خداوند زمین را برای شما فرشی ساخت» یعنی: آن را برای شما هموار گردانید که بر آن سکنی می‌گزینید، راه می‌روید و استراحت می‌کنید، همچون راه رفتن و استراحت بر روی فرش در خانه‌هایتان.

لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (20)

«تا در راههای فراخ آن بروید» یعنی: تا به شاهراههای فراخ و گشاده زمین بروید. فج: راه میان دو کوه است. خلاصه این‌که: خداوند متعال به زبان نوح U چهار دلیل را بر توحید خویش بیان کرد؛ دلیل اول: آفرینش انسان بر اطوار مختلف، دلیل دوم: آفرینش آسمانها و خورشید و ماه، دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین و دلیل چهارم: گسترده کردن زمین با راههای گشاده و فراخ است.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا (21)

«نوح گفت: پروردگارا! هرآینه اینان از من نافرمانی کردند» یعنی: بر نافرمانی من اصرار و استمرار ورزیدند و دعوتم به سوی عبادت و تقوی و اطاعت را اجابت نگفتند «و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حق وی نیفزوده است» یعنی: اشخاص فقیر و نیز اراذل و اوباش از رؤسای گمراه و ثروتمند خود پیروی کردند، از همان کسانی که بسیاری مال و فرزند جز بر گمراهی‌شان در دنیا و عذابشان در آخرت نیفزوده است. به این ترتیب، نوح U از آنان به سوی خدای عزوجل درد دل کرد در حالی که می‌دانست او خود به حالشان داناتر است؛ و افزود:

وَمَكْرُوا مَكْرًا كُبْرًا (22)

«و نیرنگی بزرگ در کار آوردند» یعنی: رؤسا نیرنگ بس بزرگی سگالیدند؛ که عبارت از تهییج و برانگیختن سفله‌گان و اراذلشان بر آزار دادن و کشتن نوح U بود.

وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ إِلَهَتَكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وِدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا
(23)

نوح U افزود: «و گفتند» رؤسا به پیروان خود برای برانگیختنشان بر نافرمانی نوح U: «هرگز خدایان خود را ترک نکنید» یعنی: هرگز پرستش خدایان خود را فرو نگذارید؛ و آن خدایان عبارت از بتان و تصاویر و تمثالهایی بود که آنها برای خود ساخته بودند و سپس اعراب نیز آنها را پرستش کردند «و» همچنین رؤسا به پیروان خود گفتند: «هرگز ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید» یعنی: پرستش آنها را فرونگذارید. محمدبن کعب می‌گوید: «ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر، نام اشخاص صالحی بود که در فاصله زمانی میان آدم و نوح علیهما السلام می‌زیستند و نحوه پرستششان این‌گونه بود که بعد از درگذشت آنان، گروهی به‌میان آمدند که در عبادت حق تعالی به آنان اقتدا کردند پس ابلیس به آنان گفت: اگر تمثال آنها را به‌تصویر بکشید، عبادت به شیوه ایشان برای شما نشاط آورتر و شوق‌انگیزتر است. پس آنها چنین کردند. سپس بعد از آنان گروهی دیگر آمدند و ابلیس به آنان گفت: کسانی که قبل از شما بودند، این تصاویر را می‌پرستیدند لذا شما نیز چنین کنید. لذا پرستش بتان از همان وقت آغاز شد و اعراب نیز بعدا آن بتان را به پرستش گرفتند چنان‌که «ود» بت قبیله کلب بود، «سواع» بت قبیله هذیل، «یغوث» بت قبیله قطیف یا

مذحج، «یعوق» بت قبیله همدان و «نسر» بت قبیله حمیر. البته اعراب بتان دیگری نیز داشتند که مهمترین آنها عبارت بود از لات: بت قبیله ثقیف در طائف، عزی: بت قبیله‌های سلیم و غطفان و چشم، منات: بت قبیله خزاعه، اساف و نائله و هبل: بت مردم مکه. و چون هبل در نزد آنان بزرگترین بتان بود پس آن را بر فراز کعبه نهادند.

وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (24)

نوح U افزود: «و هرآینه بسیاری را گمراه کردند» یعنی: رؤسا و بزرگانشان، یا این بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند «و» پروردگارا! «بر ستمکاران جز گمراهی نیفزای» یعنی: جز زیان، یا جز گمراهی در نیرنگشان.

مِمَّا خَطَبُوا فَاذْخُلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (25)

«به سبب گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند» یعنی: قوم نوح U بر اثر گناهانشان با طوفان غرق شدند «سپس» به دنبال این غرق «به آتشی درآورده شدند» که آتش دوزخ در آخرت است. به قولی: مراد از آتش، عذاب قبر است و معنی چنین می‌شود: پس مستحق ورود به آتش گردیدند. اما تعبیر به «ادخلوا: درآورده شدند»، تعبیر از مستقبل به لفظ ماضی است تا حتمی بودن ورودشان به آتش و صحت وجود آن را افاده نماید؛ و امام رازی و قشیری بر این معنی متفق‌القول‌اند و قشیری این آیه را دلیل اثبات عذاب قبر می‌داند. «پس برای خود در برابر خداوند هیچ یآوری نیافتند» یعنی: کسی را نیافتند که آنان را از عذاب خداوند Ψ بازدارد و آن را از آنان دفع کند.

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (26)

«و نوح گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین از کافران هیچ دیاری باقی مگذار» دیار: یعنی کسی که ساکن دیار است. آری! چون نوح U از ایمانشان مأیوس گردید، علیه آنان دعا کرد. البته این دعای وی بعد از آن بود که خدای عزوجل به او وحی فرستاد که: «هرگز از قوم تو (بعد از این) جز کسانی که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، ایمان نمی‌آورند» «هود/26». پس خداوند Ψ دعای نوح U را اجابت کرد و آنان را غرق نمود. شایان ذکر است که این دعای نوح U مانند دعای رسول اکرم ص علیه قوم مشرک‌شان است: «اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب وهازم الأحزاب، اهزمهم وزلزلهم: بار خدایا! ای فرود آورنده کتاب، ای سریع الحساب و ای شکننده احزاب! آنان را بشکن و متزلزل گردان». ابن‌العربی می‌گوید: «فرق دعای نوح U و رسول اکرم ص این بود که نوح علیه همه کفار دعا کرد اما رسول اکرم ص علیه کسانی که بر ضد مسلمانان دست به گروه‌بندی و تحریک زده بودند؛ و اصل در دعا علیه کفار همین روش پیامبر ص است».

إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (27)

آن گاه نوح U در دعای خود افزود: «همانا اگر تو آنان را بگذاری» و نابودشان نکنی «بندگان را گمراه می‌سازند» از راه حق «و جز بدکار کفران‌پیشه‌ای را نزاینند» یعنی: به دنیا نیاورند جز بدکاری را؛ با ترک طاعتت و جز بسیار ناسپاسی را؛ برای نعمتت. ابن‌کثیر می‌گوید: «نوح U این سخن را بدان جهت گفت که در میانشان نهصد و پنجاه سال زندگی کرده بود و از آنان شناخت درستی داشت».

اما نسفی می‌گوید: «نوح U این سخن را بدان جهت گفت که خداوند Ψ به وی خبر داده بود که دیگر کسی از قومش به وی ایمان نمی‌آورد. چنان‌که در آیه (36) سوره هود آمده است».

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (28)

«ای پروردگار من! مرا و پدر و مادرم را بیامرز» شایان ذکر است که پدر و مادر نوح U هر دو مؤمن بودند «و هر کس را که به خانه من درآید» در حالی که «ایمان آورده» باشد نیز بیامرزد. یعنی: هر کس را که به منزلی در آید که من ساکن آن هستم، یا در کشتی، یا مسجدم درآید. پس کسانی که به این وصف متصف نبودند، مانند زن نوح U و فرزند وی که گفت: «در کوهی که مرا از آب پناه دهد، جای می‌گیرم»، از تحت این دعا خارج‌اند. «و نیز بیامرزد تمام مؤمنین و مؤمنات را» یعنی: بر همه مردان و زنانی که به وصف ایمان موصوف‌اند تا روز قیامت بیامرزد. پس با اقتدا به نوح U دعا کردن در حق تمام مؤمنین و مؤمنات مستحب است. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا تصحب إلا مؤمنا ولا يأكل طعامك إلا تقي: همراه ومصاحب نشو؛ جز با مؤمنی و غذای تو را نخورد؛ جز پرهیزگاری». «و ستمکاران را جز تباهی نیفزای» یعنی: بر کافران ستمگر، جز نابودی و زیان و خرابی نیفزای. این دعای نوح U نیز هر ستمگری را تا روز قیامت شامل گردیده است.

﴿سوره جن﴾

مکی است و دارای (28) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که به احوال جنیان و بیم‌دهی آنان پرداخته است، «جن» نامیده شد.

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (1)

«بگو» ای محمد ص به امت «به سوی من» از جانب خداوند Ψ بر زبان جبرئیل \cup «وحی فرستاده شد که گروهی از جن گوش نهادند» به قرائت من آن‌گاه که قرآن می‌خواندم. نفر: از سه تا ده کس است «پس گفتند: هرآینه ما قرآنی شگرف را شنیدیم» یعنی: چون آن گروه از جن به سوی قوم خود بازگشتند، به آنان گفتند: ما سخنی قرائت شده را شنیدیم که در فصاحت و بلاغت، یا در موعظه‌ها و اندرزها، یا در برکت خود عجیب بود. یادآور می‌شویم؛ سوره‌ای که رسول خدا ص در هنگام گوش سپردن جن می‌خواندند، سوره: **(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ)** بود. شایان ذکر است که خداوند Ψ فرستادگانی را

از میان خود جن به سوی آنان نفرستاد بلکه رسولان تماما از فرزندان آدم \cup اند. علما گفته اند: جنیان اجسامی عاقل و پنهان از دیدگان هستند که از آتش آفریده شده‌اند و تنها عالم غیبی‌ای هستند که مختار و مکلف گردانیده شده‌اند زیرا خدای عزوجل انسان را از عالم مشاهده شده و جن را از عالم غیبی مکلف مختار گردانید. اصل جن - چنان‌که حسن بصری: گفته است - نسل و تبار ابلیس‌اند چنان‌که انس فرزندان آدم هستند و از هر دو گروه هم مؤمن وجود

دارد، هم کافر و هر دو گروه در ثواب و عقاب شریک‌اند پس هر کس از این یا آن گروه مؤمن بود، او ولی خدا Ψ است و هر کس از این یا آن گروه کافر بود، او شیطان است. مراد از جن در اینجا: جنیان نصیبین‌اند و در سوره «احقاف» نیز از همین گروه سخن رفته است: **(وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ...)** «احقاف/ 29». در روایات آمده است که گوش سپردن جنیان به قرآن در نماز صبح و در محل «بطن نخله» که جایی در میان مکه و طائف است، بود.

بخاری، مسلم، ترمذی و غیر ایشان در بیان سبب نزول آیه کریمه از عبدالله بن عباس τ روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا ص نه بر جن قرآن خواندند و نه آنها را دیدند بلکه در زمان آن حضرت ص میان شیاطین و دریافت اخبار آسمان مانع ایجاد گردید و بر آنان شهابها فرستاده می‌شد پس جنیان گفتند: این پدیده جز به سبب اتفاقی که رخ داده، به وجود نیامده است لذا به مشارق و مغارب زمین رفتند تا عامل این تحول را بیابند و بنگرند که چه رخدادی اتفاق افتاده است. در این میان گروهی از جنیان که به همین منظور به سوی سرزمین تهامه رهسپار شده بودند بر رسول خدا ص درحالی گذر کردند که آن حضرت ص در نخله با اصحاب خویش نماز بامداد را می‌گزاردند پس چون قرآن را شنیدند، به آن گوش فرادادند و بعد از آن با خود گفتند: سوگند به خدا که عامل ایجاد حایل میان ما و شنیدن اخبار آسمان همین است. سپس نزد قوم خویش بازگشته و گفتند: ای قوم ما! ما قرآن عجیبی را شنیدیم... همان بود که خدای عزوجل بر رسول خویش نازل فرمود: **(قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ...)**!

¹ روایت در اینجا با تلخیص نقل شد.

البته ظاهر قرآن نیز می‌رساند که رسول خدا ص جن را ندیده‌اند. ولی ابن مسعود^۳ بر آن است که رسول خدا ص مأمور گردیده بودند تا به منظور قرائت قرآن بر جنیان و دعوتشان به سوی اسلام نزد جنیان بروند. پس ایشان جن را دیده‌اند. قرطبی می‌گوید: «این رأی محکمتر است؛ زیرا عامر شعبی می‌گوید: از علقمه پرسیدم که آیا ابن مسعود^۳ در شب جن با رسول خدا ص حاضر بود؟ گفت: من در این باره از ابن مسعود^۳ سؤال کردم و گفتم: آیا یکی از شما اصحاب در شب جن همراه رسول خدا ص حاضر بوده‌اید؟ او گفت: خیر! ولی ما شبی همراه رسول خدا ص بودیم، بناگاه ایشان را گم کردیم پس در طلب ایشان وادیه‌ها را جست‌وجو کردیم اما ایشان را نیافتیم در این اثنا با خود گفتیم: یا رسول خدا ص سردرگم شده و ما را گم کرده‌اند، یا - خدا نخواسته - ترور گردیده‌اند. پس آن شب بدترین شبی بود که بر ما گذشت. و چون صبح شد، بناگاه دیدیم که رسول خدا ص از سمت کوه حرا می‌آیند. گفتیم: یا رسول‌الله! ما شما را گم کردیم و هر چه شما را جست‌وجو کردیم نیافتیم لذا بدترین شبی را سپری کردیم که گروهی شب را بر آن می‌گذرند! رسول مبارک ص فرمودند: «دعوتگر جن به نزد من آمده بود پس همراه وی رفتم و بر آنان قرآن خواندم». آن‌گاه ما را با خود بردند و آثار جن و آتش‌هایی را که برپا کرده بودند، برای ما نشان دادند. و آن گروه که از جنیان جزیره‌العرب بودند از رسول خدا ص خواهان زاد و توشه گردیدند. رسول خدا ص به آنان فرمودند: «هر استخوانی که نام خدا بر آن برده شده است، از آن شماس است و به‌گونه‌ای که گوشتی هر چه وافرتر دارد در دست شما می‌افتد و هر پشکلی علف چهارپایان شماس است». و آن حضرت ص به ما فرمودند: «با این دو چیز استنجا نزنید زیرا این دو چیز غذای

برادران جنی شماسست». ابن‌العربی می‌گوید: «ابن‌مسعود τ در این مورد از ابن‌عباس τ آگاهتر است زیرا او شاهد رویداد بوده است در حالی که ابن‌عباس τ آن را شنیده است و شنیدن کی بود مانند دیدن».

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَأَمَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا أَحَدًا (2)

آن گروه از جن به قوم خود گفتند: ما قرآن شگرفی را شنیدیم «که به‌سوی رشد» یعنی: به‌سوی حق و راستی و شناخت خداوند Ψ «راه می‌نماید پس به آن ایمان آوردیم» یعنی: آن را تصدیق کردیم و باورمان شد که از جانب خداوند Ψ است «و هرگز برای پروردگاران کسی را» از خلقش «شریک نمی‌آوریم» و با او خدای دیگری را به پرستش نمی‌خوانیم. بدین‌سان بود که جنیان با یک بار گوش فرا دادن به قرآن به آن ایمان آوردند و به‌وسیله عقل‌هایشان دریافتند که قرآن کلام خدای تبارک‌وتعالی است اما کفار قریش - به‌خصوص رؤسایشان - بارها و بارها همین قرآن را شنیدند اما از آن هیچ بهره‌ای نبردند، با وجود آن‌که هم پیامبر از خودشان بود و هم قرآن را به زبان خودشان بر آنان می‌خواند پس دور از انتظار نبود که خداوند متعال آنان را مجازات کند و به قتل و ذلتشان بکشاند.

آیه کریمه دال بر این است که بزرگترین پیام دعوت محمد ص، توحید خداوند Ψ و بریدن از شرک و اهل آن می‌باشد.

وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (3)

آن جنیان افزودند: «و حقا که بلند است بزرگی» و شأن و جلال «پروردگار ما» از آنچه که به او از زن و فرزند نسبت می‌دهند. به قولی معنی این است: قدرت پروردگار ما بزرگ است زیرا «جد» قدرت وی است. قرائت دیگر: «جد» به کسر جیم است. یعنی ربوبیت پروردگار ما راست و حق است. گویی جنیان از قرآن حقایقی را دریافتند که آنها را بر خطای عقیده شرکی‌شان آگاه و بیدار ساخت. همچنین احتمال دارد که مراد از «جد» ملک و فرمانروایی یا توانگری باشد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لا ینفع ذا الجد منک الجد» که ابو عبیده رضی الله عنه در معنای آن گفته است: «هیچ توانگری را توانگری و ثروتش در برابر تو سود نمی‌رساند». آن جنیان افزودند: «همسر و فرزندی برنگرفته است» یعنی: برتر است شأن و جلال و عظمت پروردگار ما از این‌که زن یا فرزندی بگیرد، آن‌گونه که گروهی از کفار این نسبت ناروا را به وی می‌دهند. چنین بود که جنیان به مجرد شنیدن قرآن بالبداهه دریافتند که خدای عزوجل از برگرفتن زن و فرزند پاک و منزّه است.

وَأَنَّهُ كَانَ يَاقُولُ سَفِيهًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (4)

آن جنیان افزودند: «و این که جاهل ما بر خداوند دروغ را افترا می‌بست» به این ترتیب، جنیان سخن مشرکان و جاهلان‌شان را در بر بستن دروغ بر خدای سبحان در رابطه با گرفتن زن و فرزند و غیر این از مزخرفات، رد و انکار نموده و آنان را به سفاهت و کودنی محکوم نمودند. سفیه: سبک مغز و کودنی است که این سبک مغزی وی ناشی از حماقت و جهالتش می‌باشد. شطط: غلو و افراط در کفر، دوری از حق و راستی و گذشتن از حد است.

وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (5)

آن جنیان افزودند: «و این که ما چنین پنداشتیم که انس و جن هرگز بر خداوند دروغ نمی‌بندند» آن‌گاه که گفتند: خداوند دارای شریک و زن و فرزند است پس از این روی آنها را در سخنانشان تصدیق کردیم و هرگز این امر به فکر ما خطور نمی‌کرد که کسی جرأت کند تا بر خدای عزوجل دروغ بربندد لذا بر اساس این باور بود که سخن دعوتگران به سوی شرک و متولیان خدایان دروغین را باور کردیم و چون سرانجام قرآن را شنیدیم، سر انجام به بطلان سخن این مدعیان پریشان‌گوی پی بردیم. و چنان‌که رازی گفته‌است: این اقراری است از سوی جنیان بر این امر که آنها فقط به سبب تقلید در این جهالتها درافتاده بودند.

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (6)

آن جنیان افزودند: «و این که مردانی از انس به مردانی از جن پناه می‌بردند» زیرا در جاهلیت چنان بود که چون شخصی از اعراب در وادی‌ای فرود می‌آمد، می‌گفت: «به سرور این وادی از شر نادانان قومش پناه می‌برم». پس به پندار خود در جوار و پناه آن سرور با احساس ایمنی می‌خوابید تا که صبح می‌کرد «پس بر سرکشی آنان افزودند» یعنی: مردانی از انس که به جنیان پناه می‌بردند، با این کار خود بر سرکشی و طغیان جنیان افزودند. یا جنیان بر بلا و ضعف و هراس انسانها افزودند زیرا پناه بردن انسانها به آنان بر جرأت و جسارت و ستمشان افزود تا بدانجا که سردمداران جنیان گفتند: اینک سروری و آقایی ما بر جن و انس مسلم گردید. رهق: نادانی و طغیان است.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (7)

آن جنیان به قوم خود افزودند: «و این که آنان نیز پنداشتند، همچنان که شما پنداشته بودید که هرگز خداوند کسی را بر نمی‌انگیزد» یعنی: انسانها نیز همانند شما جنیان پنداشتند که بعد از مرگ، رستاخیز و جزایی در کار نیست. یا معنی این است: انسانها نیز مانند شما جنیان پنداشتند که خداوند Ψ فرستاده‌ای را به سوی خلق بر نمی‌انگیزد تا به وسیله وی حجت را برپا دارد. همچنین احتمال دارد که این از سخن خداوند متعال برای انسانها باشد، که در آن صورت معنی این است: جنیان نیز همچون شما کفار قریش پنداشته بودند که خداوند Ψ فرستاده‌ای را به سوی خلق بر نمی‌انگیزد. به هر تقدیر؛ آیه کریمه دال بر این امر است که همان طوری که در میان جنیان مشرک و یهودی و نصرانی وجود داشته است، منکر بعث و رسالت نیز در میانشان وجود داشته است.

وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَةً فَخَرْنَا شَدِيدًا وَشُهَبًا (8)

آن جنیان افزودند: «و این که ما آسمان را لمس کردیم» یعنی: ما جویای اخبار آن شدیم چنان که عادت ما بوده است؛ «پس آن را یافتیم که از نگهبانان پر شده است» یعنی: از فرشتگانی که آن را از استراق سمع پاسبانی و نگهبانی می‌کنند، نگهبانانی که «نیرومند» و قوی بودند «و از شهابهایی» پر شده است که بر ما حمله‌ور می‌شوند. البته این تحول بعد از بعثت رسول اکرم ص در آسمان روی داد. شهاب: همان تیر آتش ستارگان است چنان که بیان آن در تفسیر آیه: (وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ) در سوره «ملک» گذشت.

وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا (9)

آن جنیان افزودند: «و این که ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستگاههایی می نشستیم» یعنی: برای آن که اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفکنیم؛ «اما اکنون هر کس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می یابد» یعنی: خدای سبحان با بعثت پیامبر خویش آسمان را از دستبرد اخبار توسط جنیان با شهابهای سوزانی نگهبانی کرد پس هر کس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازش دارد. احمد، ترمذی و نسائی از ابن عباس ؓ روایت کرده اند که فرمود: «قبل از بعثت، شیاطین نشستگاههایی در آسمان داشتند که در آنها به شنیدن وحی می پرداختند و چون یک کلمه را می شنیدند، نه کلمه دیگر هم بر آن افزوده (و آن را به کاهنان منتقل می کردند) اما فقط آن یک کلمه حق بود و آنچه بر آن افزوده شده بود، باطل و ناروا بود ولی چون رسول خدا ص به رسالت برانگیخته شدند، شیاطین از این نشستگاههای خود بازداشته شدند، سپس آنها این رویداد را با ابلیس در میان گذاشتند، ابلیس به آنها گفت: عامل این امر چیزی جز وقوع یک پدیده جدید در روی زمین نیست. آن گاه او لشکریانش را به اطراف و اکناف زمین فرستاد پس گروهی از آنان رسول خدا ص را در میان دو کوه مکه مکره ایستاده یافتند و نزد ابلیس آمده این خبر را به وی دادند. ابلیس گفت: این همان رویداد و حادثه ای است که در زمین رخ داده است.

خلاصه این که: شیاطین بعد از بعثت رسول خدا ص از استراق سمع بازداشته شدند تا نتوانند چیزی از قرآن را دزدیده و آن را به زبان کاهنان بیفکنند و بر اثر

آن کار وحی آشفته و درهم شود زیرا در آن صورت دانسته نمی‌شود که راستگو کیست.

وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (10)

آن جنیان افزودند: «و ما نمی‌دانیم که در حق کسانی که در زمینند شری اراده شده است» به سبب این حراست و نگهبانی از آسمان؟ «یا پروردگارشان در حق آنان رشد را اراده کرده است؟» یعنی: ما نمی‌دانیم که خداوند Ψ با بازداشتن ما از استراق سمع، قصد آن داشته تا بر اهل زمین عذابی فرود آورد، یا این که به سوی زمینیان پیامبری بفرستد. ابن کثیر می‌گوید: «این از ادب جنیان در بیان سخن‌شان بود که فاعل شر را ذکر نکرده ولی خیر را به خدای عزوجل نسبت دادند».

وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا (11)

آن جنیان افزودند: «و این که از میان ما جمعی صالحانند» یعنی: قبل از استماع قرآن، از میان ما بعضی موصوف به صفت صلاح بودند «و جمعی از مادون اینند» یعنی: گروهی از ما ناصالح یا در صلاح و شایستگی ناکامل‌اند. به قولی: مراد از صالحان: مؤمنان جن‌اند و مراد از کسانی که دون اینند؛ کافران‌شانند «ما روندگان راههای گوناگونیم» یعنی: ما جنیان گروههایی هستیم متفرق و پراکنده و دسته‌هایی هستیم مختلف، دارای خواسته‌هایی متضاد و متباین و راه و روشهایی دور از هم. سعیدبن مسیب τ می‌گوید: «جنیان متشکل بودند از مسلمانان، یهود، نصاری و مجوس».

وَأَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (12)

آن جنیان افزودند: «و این که ما دانستیم که هرگز الله را عاجز نتوانیم کرد در زمین» یعنی: ما دانستیم که اگر حق تعالی در باره ما چیزی را اراده کند، هرگز از او گریزی نداریم و او را درمانده نمی توانیم کرد «و عاجز نتوانیم کرد او را از جهت گریختن» یعنی: نمی توانیم از نزد وی بگریزیم بلکه حتما او ما را فرو می گیرد.

وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (13)

آن جنیان افزودند: «و این که ما چون هدایت» یعنی: قرآن «را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم» یعنی: به این امر که قرآن از نزد خداوند Ψ است تصدیق و باور نموده و آن را تکذیب نکردیم چنان که کفار انس آن را تکذیب کردند. پس جنیان به این امر افتخار کردند و حقا هم که این افتخار و شرف بزرگی برای ایشان است «پس هر کس به پروردگارش ایمان آورد، او نه از نقصانی بیم دارد و نه از ستمی» بخس: نقصان است و رهق: تجاوز و طغیان و ستم.

وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَ الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (14)

آن جنیان افزودند: «و این که جمعی از میان ما مسلمانند و جمعی قاسط» یعنی: جورپیشه گان ستمگر و منحرفی که از راه حق به بیراهه رفته اند «پس هر کس مسلمان شده، آنانند که رشد را قصد کرده اند» یعنی: آنانند که قصد راه حق و خیر و نجات را کرده اند و در جست و جوی آن به کوشش و تلاش پی گیر و سختی برخاسته اند تا سرانجام به آن توفیق یافته اند.

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (15)

«و اما قاسطان، همانا هیزم جهنم‌اند» یعنی: آنان آتش‌افروز جهنم‌اند که دوزخ به وسیله آنان برافروخته می‌شود چنان‌که آتش به وسیله هیزم، همین گونه کفار انس نیز هیزم جهنم‌اند. قاسط: از «قسط» است به معنی کجرو از راه حق. مقسط: از «اقسط» به معنی برپادارنده عدل است. این آیه دلیل بر آن است که جنی کافر در دوزخ عذاب می‌شود.

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (16)

«و» بگو ای محمد ص! به سوی من وحی فرستاده شده است «که اگر بر راه راست استقامت می‌کردند» یعنی: اگر جن، یا انس، یا هر دوی آنها بر راه و روش اسلام پایداری می‌کردند «البته به آنان آب فراوان می‌نوشانیدیم» یعنی: قطعاً رزق و روزیشان را گشایش داده و به آنان خیر و رفاه و امکانات بسیار گسترده‌ای ارزانی می‌داشتیم. مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره کفار قریش نازل گردید آن‌گاه که باران به مدت هفت سال از آنان بازداشته شد.

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا (17)

«تا آنان را در آن بیازماییم» و به علم ظهور بدانیم که شکرگزاریشان در برابر این نعمت فراوان چگونه است «و هر کس از ذکر پروردگارش اعراض کند، درآردش به عذابی سخت» یعنی: هر کس از قرآن، یا توحید، یا عبادت، یا از

موعظه و اندرزروی بگرداند خداوند متعال او را به عذابی سخت و سهمگین گرفتار می‌کند.

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (18)

«و» بگو ای محمد ص! به‌سوی من وحی فرستاده شده‌است «این که مسجدها خاص خداوند است» سعیدبن جبیر در بیان سبب نزول روایت کرده است که: جنیان به رسول خدا ص گفتند: آیا می‌توانیم به مسجد بیاییم و دورتر از شما اما همراه شما در نماز حاضر باشیم؟ پس این آیه نازل شد. به‌قولی: مساجد شامل همه اماکن پاکیزه است زیرا زمین همه‌اش سجده‌گاه می‌باشد و این قول حسن بصری: است چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است: «جعلت لی الأرض مسجدا و طهورا: زمین برایم سجده‌گاه، پاک و پاک‌کننده گردانیده شد». گویی خداوند Ψ فرمود: همه زمین مخلوق ماست پس بر آن برای غیرآفریننده‌اش سجده نکنید «پس هیچ‌کس را با الله نخوانید» یعنی: در مساجد از غیرالله Ψ یاری نخواهید زیرا مساجد مخصوص خداوند Ψ و عبادت اوست. البته امر به توحید و یکتاپرستی در مساجد به معنی آن نیست که یگانه پرستی در غیر مساجد مطلوب نباشد بلکه این دستور برای روشن کردن این حقیقت است که پایبندی به توحید و یگانه پرستی در مساجد مؤکدتر است لذا این آیه درس بزرگی است برای کسانی که با حق تعالی دیگران را نیز در مساجد می‌خوانند، که مع‌الأسف امروزه مساجد مسلمانان دچار این آفت گردیده است.

در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس τ آمده‌است که رسول خدا ص چون به مسجد وارد می‌شدند، پای راست خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «و إن

المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحدا، اللهم أنا عبدك و زائرک و علی کل مزور حق و أنت خیر مزور، فأسألك برحمتك أن تفك رقبتی من النار: مسجدها مخصوص خداوند است پس هیچ کس را با الله در آنها به عبادت نخوانید. بار لها! من بنده تو و زائر تو هستم و بر هر زائری حقی است و تو بهترین زیارت شدگان هستی پس از تو به رحمت می خواهم که گردنم را از آتش دوزخ آزاد سازی». و چون از مسجد بیرون می شدند، پای چپ خود را پیش نهاده و می فرمودند: «اللهم صب علی الخیر صبا، ولا تنزع عنی صالح ما أعطیتنی أبدا، و لا تجعل معیشتی کدا، واجعل لی فی الأرض جدا: بارخدایا! خیر را بر من به ریختنی فراوان بریزان و هرگز چیزهای شایسته‌ای را که به من داده‌ای، از من بیرون نکش و معیشت و گذران زندگی‌ام (یعنی هزینه و ارزاقم) را با رنج و زحمت همراه نگردان و برایم در زمین توانگری قرار ده». حسن بصری: می گوید: «از سنت است که چون انسان وارد مسجد می شود (لا اله الا الله) بگوید زیرا فرموده حق تعالی: **(فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)** امری ضمنی به ذکر و خواندنش نیز هست».

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (19)

«و این که چون ایستاد بنده الله» یعنی: پیامبر اکرم ص «که الله را عبادت کند» و او را به نیایش بخواند «نزدیک بودند که بر سر او بریزند» یعنی: نزدیک بود که جنیان ازدحام کنان خود را بر آن حضرت ص بفرسند، از بس که مشتاقانه برای شنیدن قرآن پیرامون آن حضرت ص تجمع کرده بودند. یادآور می شویم که این اجتماع و نیایش رسول خدا ص - چنان که گذشت - در بطن نخله بود.

به قولی: مراد تجمع منکران انس و جن بر سر این کار است که نور الهی را خاموش کنند اما خدای عزوجل نپذیرفت جز این که بنده‌اش را نصرت داده و نورش را به‌تمام برساند. این معنی انتخاب ابن جریر طبری است که از نظر ابن‌کثیر نیز به سیاق نزدیکتر است زیرا خداوند Ψ بعد از آن می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (20)

«بگو» ای پیامبر ص «جز این نیست که من فقط پروردگارم را می‌خوانم» و او را پرستش می‌کنم «و برای او هیچ کس را» از خلق وی «شریک مقرر نمی‌کنم» پس هیچ عاملی برای انکار و شگفت‌زدگی شما از دعوت‌م و تجمع و تبانی‌تان برای بی‌اثر ساختن آن، وجود ندارد.

سبب نزول آیه کریمه این بود که کفار قریش به رسول‌اکرم ص گفتند: بی‌گمان تو کاری بزرگ (و بدعتی عجیب) به میان آورده‌ای، تو با همه مردم اعلام دشمنی کرده‌ای پس از این راه برگرد تا به تو پناه بدهیم «و تو را از گزند سایرین نگهداریم». همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (21)

«بگو» ای پیامبر ص «من نه صاحب‌اختیار زیانی برای شما هستم و نه صاحب‌اختیار خیری» یعنی: نه می‌توانم از شما زیانی را دفع کنم و نه به شما نفعی را در دنیا یا دینتان جلب نمایم زیرا زیان‌رسان و نفع‌رسان فقط خداوند Ψ است.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (22)

«بگو» ای پیامبر ص «هرآینه مرا هیچ کس از خداوند پناه نمی‌دهد» یعنی: هیچ کس عذابش را از من دفع نمی‌کند چنانچه او عذاب خود را بر من فرود آورد «وهرگز بجز او پناهی نیابم» یعنی: هرگز پناه‌گاه و جای امنی از قهر او نمی‌یابم.

إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا (23)

«مگر بلاغی از جانب خداوند و پیامهای او» یعنی: چنانچه حق تعالی عذاب خود را بر من فرود آورد، مرا از عذاب وی هیچ پناهی نیست جز یک چیز و آن این است که پیامهای او را ابلاغ کرده و به دستورات و فرمانهای او عمل کنم و خود نیز به چیزهایی که دیگران را به آن دستور می‌دهم، پایبند باشم که اگر چنین کردم، نجات یافته‌ام و در غیر آن نابودی‌ام حتمی است. همچنین صحیح است که استثناء: (إِلَّا بَلَاغًا...) از این فرموده حق تعالی باشد: (قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا...) یعنی: من مالک و صاحب‌اختیار هیچ چیز دیگری برای شما نیستم، جز این که پیامهای الهی را به شما ابلاغ نمایم «و هر کس خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند» با نپذیرفتن و انکار آنچه که حق تعالی به پیامبرش ص نازل کرده است؛ «پس بی‌گمان او راست آتش دوزخ، در آنجا همیشه جاویدان است» یعنی: من پیامهای الهی را به شما ابلاغ می‌کنم پس هر کس بعد از آن عصیان کند، جزای او همین است که بیان شد.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْئَلُونَ مَنْ أَضَعُ ناصِرًا وَقُلَّ عَدَدًا (24)

«تا آن گاه که چون آنچه را که به آنان وعده داده شده است» از عذاب دنیا - مانند شکست بدر، یا عذاب دوزخ در آخرت «ببینند پس خواهند دانست» در هنگام مشاهده آن عذاب که «چه کسی به اعتبار یاری دهنده» ای که به وسیله او یاری داده می شود «ناتوان تر است و چه کسی از روی شمار کمتر است» آنانند یا مؤمنان؟ یعنی: این مشرکانند که هیچ یآوری ندارند و شمارشان نیز از لشکریان بی شمار خدای عزوجل کمتر است.

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (25)

«بگو» ای پیامبر ص به کفار. این چهارمین دستور برای آن حضرت ص در سیاق این آیات است: «نمی دانم آیا آنچه وعده داده می شوید نزدیک است» یعنی: من نمی دانم که آیا عذاب خداوند متعال که شما را از آن هشدار داده است، نزدیک است «یا پروردگار من برای آن میعاد» دور «قرار می دهد» بنابراین، جز خدای سبحان هیچ کس نمی داند که عذاب شما در دم واقع می شود یا در آینده. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «به مردم بگو: من از وقت فرارسیدن قیامت آگاهی ندارم و نمی دانم که میعاد آن نزدیک است یا دور». امد: زمانی است دور.

مقاتل در بیان سبب نزول می گوید: چون مشرکان آیه (حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ...) را شنیدند، نضربن حارث به پیامبر ص گفت: پس این روزی که وعده آن را به ما می دهی، کی خواهد بود؟ همان بود که خداوند Ψ این آیه را نازل فرمود.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (26)

«دانای غیب است پس هیچ کس» از خلقش «را بر علم غیبش آگاه نمی سازد»
علم غیب: هر چیزی است که از بندگان پنهان ساخته شده است.

إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (27)

«مگر کسی که پسندد او را از پیامبری» که در آن صورت، او را از برخی امور غیبی خویش آگاه می کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه‌ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوت ایشان قرار داد. پس قطعا منجمان و امثالشان از کسانی که ریگ می اندازند، کف می بینند، پرنده می پرانند و... از کسانی نیستند که مورد پسند پروردگار باشند لذا آنان با غیب گویی هایشان به خداوند Ψ کافرند و با حدس و تخمین و دروغبافی هایشان بر او افترا می بندند، هرچند ممکن است خبر دادن منجمان و امثالشان از بعضی وقایع آینده، گاهی با واقعیت مصادف شود، که این با توسلشان به بعضی از نشانه‌ها و قرائن و حسابهاست اما این امر نمی تواند قاعده عام و کلی و خطاناپذیری تلقی شود زیرا علم غیب مخصوص به خداوند متعال، همانا علمی است که در همه احوال و همه اوقات فراگیر و راست است چنان که خداوند متعال گاهی با الهام بعضی از کرامات را به دست برخی از دوستان مخلصش آشکار می گرداند و آنها با بهره گیری از الهام از بعضی وقایع مربوط به زمان آینده خبر می دهند «پس همانا الله پیشاپیش وی و از پشت سر وی نگهبانانی را روان می کند» یعنی:

خدای سبحان از پیش رو و از پشت سر پیامبرش نگهبانانی از فرشتگان را برمی‌گمارد که او را از تعرض شیاطین بر غیبیاتی که برای وی آشکار ساخته است، نگه‌دارند و او را از این‌که شیاطین از او استراق سمع کرده و سپس شنوده‌های دزدی‌شده را به‌سوی کاهنان القا نمایند، در حصار خویش بگیرند.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا
(28)

«تا بداند که محققا پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند» یعنی: تا خداوند Ψ این حقیقت را که پیامبرانش پیامهای وی را ابلاغ کرده‌اند، به مشاهده بداند چنان‌که در غیب و نهان دانسته‌است. ابن‌کثیر می‌گوید: مراد از آنچه که خداوند Ψ برای دانستن خود در قرآن به صیغه تعلیل (لیعلم: تا بداند) ذکر نموده، فقط علم ظهور است نه علم ابتدائی زیرا حق تعالی از ازل به اشیاء عالم بوده و می‌باشد پس او می‌خواهد تا علم خویش را به بندگانش آشکار گرداند به همین جهت با این فرموده خود بر این معنی تأکید می‌گذارد: «و خدا به آنچه نزد آنان است، از هر جهت احاطه دارد» یعنی: به آنچه که در هنگام نگهبانی نزد فرشتگان است، یا به آنچه که نزد پیامبران مبلغ پیامهایش قرار دارد و نیز به همه احوالشان احاطه مطلق دارد «و هرچیز را از روی شمار احصا و شمارش کرده است» یعنی: حق تعالی هر چیز را به عدد و شمار آن ضبط و ثبت کرده است، بدون مشارکت احدی از فرشتگانش، یا دیگر ابزارهای علم و فراگیری. یا معنای: (لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا) این است: تا محمد ص که به‌سوی وحی می‌شود، بداند که جبرئیل و فرشتگان همراه وی وحی الهی را بی‌هیچ تحریف و تبدیلی

به وی رسانده‌اند. پس مرجع (أبلغوا) به معنی اول پیامبران و به معنی دوم فرشتگانند. یا معنی این است: تا مکلف بدانند که پیامبران ﷺ پیامهای پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند.

در پایان این سوره باید گفت: خبر دادن حق تعالی از داستان «جن» دارای فواید بسیاری است که از مهمترین آن روشن شدن این امور است:

- جنیان نیز همچون انسیان به تکالیف شرعی مکلف می‌باشند.
- مؤمنان جن کافران خود را به سوی ایمان دعوت می‌کنند.
- رسول اکرم ص به سوی هر دو عالم انس و جن فرستاده شده‌اند.
- جنیان سخنان ما را می‌شنوند و زبان ما را می‌فهمند.

(سوره مزمل)

مکی است و دارای (20) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «مزمل» نامیده شد که از رسول خدا ص در آغازین مرحله نزول وحی الهی به سوی ایشان که خود را در جامه می پیچیدند، سخن می گوید. مزمل: یعنی جامه بر خود پیچیده. این سوره مبارکه صفحه‌ای از تاریخ دعوت اسلامی و تابلویی از تابلوهای مرحله آماده‌سازی و آمادگی برای برداشت آن را ارائه می‌کند.

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ (1)

«ای مرد جامه بر خود پیچیده» خطاب متوجه رسول اکرم ص است که در آغاز امر وحی که جبرئیل U پیام الهی را به ایشان آورد، از هیبت وحی و جبرئیل U خود را در جامه می پیچیدند زیرا نخستین بار که ایشان صدای فرشته را شنیدند و به سوی وی نگاه کردند، ایشان را لرزه گرفت و از هیبت وی نزد خانواده خود آمدند و گفتند: مرا به جامه درپيچید، مرا در زیر جامه بپوشانید. سپس به رسالت مخاطب ساخته شدند و با جبرئیل U انس گرفتند. ولی ابن کثیر بر اساس روایت جابر T در مقدمه تفسیر این سوره به نقل از حافظ ابوبکر بزار می گوید: «قریش در دارالندوه اجتماع کردند و گفتند: برای این مرد نامی بگذارید تا مردم از وی پراکنده شوند. پس در این باره با یکدیگر به رای زنی پرداختند و گفتند: او راکهن بخوانیم. اما خودشان کهنات را از آن حضرت ص نفی کردند. باز گفتند: او را دیوانه بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند. باز گفتند: او را

ساحر بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند... سپس با توافق بر سر این اسم از همدیگر متفرق شدند. پس چون خبر به رسول خدا ص رسید، ایشان از این توطئه چنان در فشار قرار گرفتند که خود را در جامه پیچیدند.

قُم اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (2)

«قیام لیل کن جز اندکی» یعنی: جامه را به دورافکن و در شب برای ادای نماز بپاخیز و تمام شب را نماز بگذار، جز اندکی از آن را. شایان ذکر است که قیام شب فقط بر رسول خدا ص فرض بود. جابر بن عبدالله ؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که رسول خدا ص فرمودند: «مجاور حراء گردیدم (بنا بر عادت ایشان) و چون مدت مجاورتم را در آن به سر رساندم، از کوه فرود آمدم بناگاه ندایی را شنیدم که مرا می خواند پس به جانب راست خویش نگریستم ولی چیزی را ندیدم و به جانب چپ خویش نگریستم، باز هم چیزی را ندیدم و به پشت سرم نگریستم، باز هم چیزی را ندیدم پس سرم را به سوی آسمان بلند کردم بناگاه دیدم همان کسی که در حراء نزد آمده بود، در میان آسمان و زمین بر تختی نشسته است پس از هیبتش ترسیدم و بی درنگ به خانه بازگشتم و گفتم: مرا در جامه درپیچید، مرا در جامه درپیچید». به دنبال آن خداوند Ψ (یا اَيُّهَا الْمُرْمَلُ) را نازل کرد.

نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (3) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (4)

آن گاه حق تعالی مقدار این قیام شب پیامبر ص را بیان کرده و می فرماید: «نیمه اش را» بپاخیز «یا اندکی از نیمه کم نما» تا حد یک سوم آن «یا اندکی بر نیم شب بیفزای» تا حد دو سوم آن. گویی حق تعالی فرمود: دو سوم شب یا

نصف یا ثلث آن را بپاخیز لذا در میان برخاستن یک ثلث شب یا نصف یا دو ثلث آن مخیری. شب: از غروب خورشید آغاز و با طلوع بامداد به پایان می‌رسد. امام احمد و مسلم از سعدبن هشام τ روایت کرده‌اند که فرمود: «به عائشه رضی الله عنها گفتم: مرا از قیام شب رسول خدا ص آگاه کن. فرمود: آیا سوره مزمل را نمی‌خوانی؟ گفتم: چرا می‌خوانم. فرمود: خداوند متعال در آغاز این سوره قیام شب را فرض گردانید و این حکم را دوازده ماه در آسمان نگه داشت پس رسول خدا ص و اصحابشان شبها را به مدت یک سال به قیام گذرانیدند تا بدانجا که پاهای ایشان از بسیاری ایستادن ورم کرد سپس در آخر این سوره تخفیف را نازل فرمود و قیام شب بعد از فرضیت - در حق امت - به نافله تبدیل گردید». یادآور می‌شویم که این فرضیت در مورد رسول اکرم ص به حال خود باقی ماند.

«و قرآن را به ترتیل و شیوایی بخوان» یعنی: آن را با تأنی ای همراه با تدبیر، شمرده شمرده و حرف به حرف بخوان. ترتیل آن است که تمام حروف به شیوایی بیان گردیده و حق اشباع به آن داده شود بی آن که در نطق آن تکلف و زحمتی روی دهد. شایان ذکر است که رسول خدا ص نمازها را بدین صورت می‌خواندند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «رسول خدا ص چون سوره‌ای از قرآن را می‌خواندند، آن را چنان به ترتیل و شمرده شمرده تلاوت می‌کردند که از آنچه بود هم طولانی‌تر می‌نمود». در صحیح بخاری روایت شده است که از انس τ راجع به قرائت رسول خدا ص پرسیدند، گفت: قرائت ایشان مد بود، سپس خواند: (بسم الله الرحمن الرحیم) به طوری که در الله، رحمن و رحیم هر سه مد کشید. یادآور می‌شویم؛ احادیث بسیاری روایت شده است که بر

استحباب ترتیل و خوش ساختن صوت در قرائت دلالت می‌کند و از آن جمله این حدیث شریف است: «زینوا القرآن بأصواتکم: قرآن را با صداهای خویش مزین گردانید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لیس منا من لم یتغن بالقرآن: کسی که قرآن را به آواز نخواند، از ما نیست». بغوی از ابن مسعود روایت کرده است که فرمود: «قرآن را پراکنده - مانند سنگریزه - نخوانید و آن را به شتاب - مانند به شتاب خواندن شعر - نیز نخوانید بلکه در برابر شگفتیهای آن بایستید و دلها را به وسیله آن به طرب در آورید پس تمام هم و غم شما رسیدن به آخر سوره نباشد».

قابل ذکر است که در وجوب ترتیل قرآن خلافی نیست بلکه خلافی که هست در تلحین و تغنی به آن است که گروهی - از آن جمله امام مالک و امام احمد - به کراهت آن نظر داده‌اند و گروهی دیگر - از آن جمله امام ابوحنیفه و امام شافعی - به جایز بودن آن نظر دارند و هر دو گروه هم احادیثی را بر تأیید نظرشان آورده‌اند. ولی حق این است که باید در این باره روش میانه‌ای را برگزید پس اگر چنان بود که لحن و خوش صدایی، الفاظ قرآن را تغییر می‌داد و به شیوه‌های ادای کلمات خلل وارد می‌کرد، یا تکلف و تصنعی پدید می‌آورد که به آهنگهای موسیقی شباهت داشت، چنین تلحین و خوش صدایی‌ای در خواندن قرآن حرام است و ممنوع اما چنانچه تلحین و خوش صدایی برای ایجاد رقت و تعمیق اندیشه در قرآن و بر سر حزن آوردن خواننده بود و به اندرز گرفتن و متأثر شدن وی از معانی قرآن می‌انجامید، در این صورت دلیلی بر منع آن وجود ندارد بلکه ادله مفید جایز بودن آن است.

مخصوص بودن خطاب در این آیه برای رسول خدا ص در مورد دستور دادنشان به قیام شب، ظاهراً این معنی را می‌رساند که تهجد مخصوصاً برایشان فرض بوده است. که رأی اکثر علما نیز همین است. پس معنی نافله در آیه: **(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ)** «اسراء/79» نیز، نفل بودن تهجد بر آن حضرت ص نیست بلکه معنی آیه این است که تهجد در حق ایشان امری است افزون بر فرایض دیگری که امتشان نیز در آنها مشارکت دارند و قول راجح هم این است که فرضیت تهجد فقط در مورد امت منسوخ گردیده و این فرضیت برای رسول اکرم ص به حال خود باقی بوده است.

إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (5)

«هرآینه ما سخنی سنگین را بر تو نازل خواهیم کرد» یعنی: ما به زودی قرآن را بر تو وحی خواهیم کرد و بدان که قرآن کلامی است که فرایض و حدود و حلال و حرام آن سنگین است و آن را جز قلب مؤید به توفیق و نفس مزین به توحید، کسی دیگر تحمل نتواند کرد. گاهی مراد از «قول ثقیل» این است که وحی قرآن سنگین است چنان که در احادیث شریف آمده است. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «من می‌دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ص نازل می‌شد و درحالی از ایشان قطع می‌گردید که از پیشانی مبارک عرق سرازیر بود».

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْناً وَأَقْوَمُ قِيلاً (6)

«بی‌گمان ناشئه شب» برای قیام شب چنانچه بعد از خواب باشد، «ناشئه» گفته می‌شود زیرا خوابیدن در اول شب و آن‌گاه برخاستن برای نماز و نیاز، کاری

است که تجدید و انشاء می‌شود و در واقع نوعی نشأه است. آری! این گونه شب‌خیزی «سخت‌تر است در فشار» و سنگین‌تر است بر نمازگزار نسبت به ادای نماز روز زیرا شب برای خواب است. یا معنی این است: شب‌خیزی موافقت دل و زبان را با همدیگر بیشتر در بر دارد و به فهم قرآن و حضور دل بیشتر کمک می‌کند «و از لحاظ تلفظ استوارتر است» یعنی: خواندن قرآن در شب استوارتر و تلفظ آن درست‌تر است از آن جهت که حضور قلب در آن فراهم، سروصداها در آن خاموش و دنیا در آن آرام و ساکت می‌باشد.

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (7)

«هرآینه تو را در روز شغلی است بسیار» یعنی: ای پیامبر ص! تو روز بسیار پرمشغله‌ای داری زیرا سخت به کار دعوت مشغول هستی و در کنار آن به حوایج و ضروریات شخصی خود نیز می‌پردازی پس در روز بسیار گشت‌وگذار و تحرک داری، از این جهت تهجد را به شب موکول کن چرا که مناجات با ما ایجاب فراغت را می‌کند و در اثنای روز تماماً برای انجام عبادت و تلاوت فارغ نمی‌شوی.

وَإِذْكَ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (8)

«و نام پروردگار خود را یاد کن» در شب و روز به بسیاری «و از همه چیز بگسل و به او پیوسته شو» یعنی: با گسستی محکم از همه چیز بگسل و به سوی خداوند Ψ متوجه شو؛ با مشغول شدن به عبادت وی و درخواست راحت و رحمت و فضل عظیمی که نزد وی است. البته مراد گسستن از مشاغل زندگی و

دست برداشتن از کسب معاش از راههای شرافتمندانه نیست زیرا رسول خدا ص از انقطاع و گسستن از جامعه و مردم نهی کرده‌اند پس معنی آیه: گسستن به سوی خدای عزوجل با اخلاص در عبادت است لذا پیمودن راه نصاری در فرو گذاشتن ازدواج و گوشه‌نشینی در صومعه‌ها و دیرها، انقطاعی است که در شریعت ما از آن نهی به عمل آمده است.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (9)

«پروردگار مشرق و مغرب است، خدایی جز او نیست پس او را کارساز خود گیر» یعنی: چون شناختی که فقط او مختص پروردگاری است پس فقط او را کارساز خود گیر و در تمام امور خود فقط به او تکیه کن و بدان که او ضامن وعده خویش به پیروزی توست. وکیل: کارساز و پردازنده امور است.

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (10)

«و بر آنچه می‌گویند» کفار از سخنان آزاردهنده و دشنامها و تمسخرها «صبر کن» و از این امور، ناشکیب و بی‌قرار نشو «و آنان را به ترک‌کردنی نیکو ترک کن» یعنی: متعرض کافران نشو و خود را به عمل متقابل علیه آنان مشغول نکن. به‌قولی دیگر: هجر جمیل؛ دوری گزیدن و ترک‌کردنی است که سرزندی در آن نباشد. شایان ذکر است که این حکم به قبل از صدور فرمان قتال مربوط بود و آیه قتال آن را منسوخ کرد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «اما به نظر من این روش همیشگی و سیاست ثابت دعوت اسلامی است که دعوتگران راه خدا Ψ

همیشه و در هر عصری به آن نیاز دارند». چنان که ابوالدرداء τ می گوید: «ما بر روی گروههایی از مردم می خندیم در حالی که دلهای ما آنان را لعنت می کند».

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا (11)

«و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار» یعنی: مرا با منکران متنعم و صاحبان ثروت و رفاه و لذت دنیوی واگذار همانان که بر انجام طاعت از دیگران تواناترند و وجایب و حقوقی بر ذمه آنان است که بر ذمه دیگران نیست پس هم و غم خویش را صرف آنان نکن زیرا من از جای تو کار آنان را بسنده ام و برای تو از آنان انتقام می گیرم «و به آنان اندکی مهلت ده» یعنی: تا به سر رسیدن اجلهایشان، یا تا فرود آمدن عذاب دنیا بر آنان. نعمت: به فتح نون عبارت از تنعم و رفاه و به کسر نون: انعام دادن یا نام چیزی است که انسان به وسیله آن از نعمت برخوردار می گردد.

سبب نزول: این آیه درباره سران قریش و رؤسای مکه - یعنی کسانی که علیه دعوت کمر بسته بودند - نازل گردید.

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا (12)

«بی گمان نزد ما بندهای گرانی است» انکال: بندها و زنجیرهای گران و سنگین یا انواع عذاب سهمگین برای کافران در آخرت است «و» نزد ما «جحیمی است» یعنی: آتش شعله ور افروخته بسیار سوزانی است.

وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا (13)

«و» نزد ما «طعام گلوگیری است» که در گلو گیر می کند پس نه فرو می رود و نه بیرون می آید؛ مانند خار تازه، خون، و چرک و زردآب و غیره «و» نزد ما «عذاب دردناکی است» یعنی: نوع دیگری از عذاب است؛ غیر از آنچه که ذکر شد.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا (14)

«روزی که زمین و کوهها بلرزد» و همه کسانی را که در آن قرار دارد، به اضطراب آورد. رجفه: زلزله شدید است «و کوهها چون تل ریگ از هم پاشیده‌ای گردند» کثیب: توده ریگ گردآورده است. مهیل: ریگ روانی است که زیر پا گیر نکند. یعنی: کوهها بعد از آن که صخره سنگهایی سخت بوده‌اند، به ریگهایی تبدیل می‌شوند که از شدت تکان و زلزله، پاشان و روان گردیده‌اند به طوری که انسان و حیوان در آن می‌لغزد.

بعد از آن که خدای عزوجل مردم مکه و امثالشان را از هول و هراسهای روز قیامت بیم داد، اینک آنان را از هول و هراسهای دنیا که امتهای دروغ‌انگار گذشته با آن روبرو شده‌اند، بیم می‌دهد:

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (15)

«همانا ما به سوی شما پیامبری فرستاده‌ایم که بر شما گواه است» و در روز قیامت بر شما در مورد اعمالتان و این که او را نافرمانی کرده‌اید، گواهی می‌دهد «چنان که به سوی فرعون پیامبری را فرستاده بودیم» که موسی U بود.

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيًّا (16)

«پس فرعون آن پیامبر را نافرمانی» و تکذیب «کرد» و به آنچه که موسی U آورده بود، ایمان نیاورد «پس او را به سختی فروگرفتیم» و بیل: یعنی سخت و سنگین. و از آن جمله است طعام و بیل: یعنی غذایی که به خاطر سنگینی خود هضم نشود. و ابل: باران سنگین است. یعنی: فرعون را به مجازات سنگین و خشنی مجازات کردیم؛ با غرق کردن وی.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (17)

«پس اگر کفر ورزید» یعنی: اگر بر کفرتان باقی بمانید؛ «چگونه از روزی» یعنی: از عذاب و وحشت روزی «می پرهیزید» یعنی: خویشتن را نگه می دارید و امان می یابید؛ «که کودکان را پیر می گرداند» و اطفال خردسال به سبب شدت هول و هراسها و زلزله های آن در آن موی سفید می شوند. این کنایه از شدت ترس و هراس آن روز است زیرا غم و پریشانی نیروی انسان را ضعیف و او را به طور زود هنگام پیر و فرتوت می کند.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (18)

«آسمان در آن روز شکافته گردد» به سبب هول و هراس سخت و عظیم آن. و شکافته شدنش برای فرود آمدن فرشتگان است «البتة وعده الله انجام گرفتنی است» یعنی: خواه ناخواه وعده او بر آوردن این روز، شدنی است.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (19)

«بی گمان این» آیات بیم دهنده در این سوره «تذکره ای است» یعنی: پند و موعظه ای است «تا هر که خواهد به سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد»

به وسیله طاعت که مهمترین پایه آن عقیده توحید است. پس این راه، راهی است که او را به خشنودی خداوند Ψ در بهشت نایل می گرداند.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصِيَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (20)

«بی گمان پروردگارت می داند که تو نزدیک به دوسوم شب و نصف آن و یک سوم آن را برمی خیزی» یعنی: گاهی این و گاهی آن مقدار را برای ادای نماز و نیایش برمی خیزی «و نیز گروهی از کسانی که همراه تواند برمی خیزند» یعنی: فقط جمعی از اصحابت نیز این، یا آن مقدار را همراهت برمی خیزند ولی همه به مواظبت بر قیام شب توانایی ندارند «و خداست که شب و روز را اندازه گیری می کند» یعنی: اندازه های شب و روز را بنا بر حقیقت آنها می سنجد و برنامه ریزی می کند، گاهی اندازه آنها را با هم برابر و گاهی متفاوت می گرداند و از این کاسته و بر آن می افزاید «خداوند دانست» به علم ظهور «که شما هرگز آن را احاطه نمی توانید کرد» یعنی: خداوند Ψ دانست که شما هرگز قیام شب را بر آن مقادیر تاب نمی آورید مگر به سختی و مشقت و در این امر حرج است «پس به رحمت بازگشت بر شما» و برای شما در ترک قیام شب رخصت داد زیرا از پرداختن به آن عاجز شدید بنابراین، این تکلیف سنگین را از شما برداشت و فریضه قیام شب را از ذمه شما ساقط و آسان گیری و تخفیف

را جانشین سختی گردانید. مقاتل می‌گوید: «چون آیه (قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا) نازل گردید، این تکلیف بر مؤمنان دشوار آمد و چنان بود که گاهی شخص نمی‌توانست نصف شب را از ثلث آن تمییز دهد لذا وقتی به نماز شب برمی‌خاست تا بامداد به آن ادامه می‌داد از بیم آن‌که مبدا کمتر از حد معین را به قیام بگذراند پس از اثر این امر دشوار، چنان شد که پاهای مؤمنان ورم کرد و رنگهایشان زرد شد، همان بود که خدای عزوجل بر ایشان رحمت آورد و فرضیت نماز شب را از ذمه ایشان ساقط گردانید. اما چنان‌که گفتیم، این فرضیت در مورد رسول اکرم ص به حال خود باقی ماند. بنابراین، آیه کریمه ناسخ فرضیت نماز شب (تهجد) در حق امت است و احادیث صحیح بر این امر صراحت دارند که نمازهای فرض در حق امت فقط نمازهای پنج‌گانه می‌باشد. در حدیث شریف آمده است که سؤال‌کننده‌ای از رسول اکرم ص پرسید: آیا غیر از نمازهای پنج‌گانه دیگر نمازی هم بر عهده من هست؟ فرمودند: «نه مگر این‌که داوطلبانه انجام دهی».

«اینک هر چه میسر می‌شود از قرآن بخوانید» یعنی: هر چه بر شما از نماز شب میسر می‌شود بخوانید، بدون تعیین وقت مشخصی. پس مراد از قرائت، نماز است از باب اطلاق جزء و اراده کل. یا آنچه را که بر شما از قرآن آسان و مقدور باشد، در نماز شب و در غیر آن بخوانید، بی‌آن‌که رسیدن وقت خاصی را انتظار بکشید. سدی می‌گوید: «مراد از مقدار میسر؛ یکصد آیه است». حسن می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، قرآن با او محاجه نمی‌کند». کعب می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، در زمره قانتان نوشته می‌شود». چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین،

و من قام بمائة آیه کتب من القانتین، ومن قام بألف آیه کتب من المقنطرین: هر کس به تلاوت ده آیه از قرآن بپردازد، از غافلان نوشته نمی‌شود و هر کس صد آیه از قرآن را تلاوت کند، از قانتان نوشته می‌شود و هر کس هزار آیه از قرآن را تلاوت کند، از مقنطران است». یعنی به اندازه قنطاری پاداش داده می‌شود. قنطار: مقدار هنگفت و بسیاری است.

«خداوند معلوم داشت که بعضی از شما بیمار خواهند بود» لذا تاب‌وت‌توان قیام شب را نخواهند داشت «و دیگرانی که در زمین سفر می‌کنند و از فضل خداوند طلب روزی می‌نمایند» یعنی: در زمین برای تجارت و کسب منافع و به طلب روزی الهی که در امر معیشت و گذران زندگی‌شان به آن نیاز دارند، سفر می‌کنند از این روی تاب‌وت‌توان شب‌زنده‌داری را ندارند «و دیگرانی که در راه خدا کارزار می‌کنند» پس تاب‌وت‌توان این را ندارند که قیام شب و تکالیف دشوار جهاد را هر دو با هم انجام دهند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در این آیه درجه مجاهدان و مال‌جویانی را که در طلب کسب نفقه حلال برای خود و خانواده خویش هستند، با هم برابر گردانیده است پس این خود دلیل بر آن است که کسب مال برای تأمین روزی حلال به منزله جهاد است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ فروشنده‌ای نیست که طعامی را از شهری به شهر دیگری می‌برد و آن را به نرخ روز می‌فروشد مگر این‌که منزلت وی در نزد خدای عزوجل منزلت شهداء است» سپس آن حضرت ص این آیه را تلاوت کردند.

«پس هر چه میسر شد از قرآن بخوانید» یعنی: هر چه میسر شد از نماز شب و از قرآن بخوانید. تکرار امر برای تأکید و تثبیت رخصت است و بر این حقیقت

اشعار دارد که هرچند فرضیت نماز شب ساقط شده است ولی استحباب آن به حال خود باقی است «و نماز را برپا دارید» یعنی: نماز فرض را «و زکات را بدهید» یعنی: زکاتی را که در اموال شما فرض شده است. زکات بنا بر قول راجح در سال پنجم هجرت فرض گردید. اما ابن کثیر می‌گوید: «این آیه که مکی است دلیل بر قول کسانی می‌باشد که می‌گویند: زکات در مکه فرض شد ولی مقادیر و نصابهای آن در مدینه بیان گردید». «و به خدا وام نیکو بدهید» یعنی: از اموال خود در راه خیر به انفاقی نیکو انفاق کنید؛ با خرج کردن بر خانواده خویش، در جهاد فی سبیل‌الله و پرداختن زکات فرض و صدقات نافله «و آنچه برای خود از عمل خیر پیش می‌فرستید» هر عمل خیری که باشد، اعم از آنچه که ذکر شد و آنچه که ذکر نشد «آن را نزد خداوند به اعتبار پاداش بهتر و بزرگتر خواهید یافت» نسبت به اعمال خیری که آن را تا آستانه مرگ به تأخیر می‌اندازید، یا به اجرای آن بعد از مرگ خویش وصیت می‌کنید تا بعد از مرگتان از مالتان بیرون آورده شود. در حدیث شریف آمده است: «... مال یکی از شما فقط آن چیزی است که (قبل از مرگ خود) پیش فرستاده است و آنچه که انفاقش را به تأخیر انداخته، مال وارث وی است». «و از خداوند آمرزش بخواهید» برای گناهانتان زیرا از ارتکاب گناه و کوتاهی در انجام حسنات عاری نیستید «بی‌گمان خداوند غفور رحیم است» یعنی: بسیار آمرزگار است برای کسی که از وی آمرزش بخواهد، بسیار مهربان است برای کسی که از وی طلب رحم کند.

﴿سوره مدثر﴾

مکی است و دارای (56) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با صفت «مدثر: جامه بر خود پیچیدن» که رسول خدا ص به آن موصوف شده‌اند، «مدثر» نامیده شد. اصل مدثر متدثر است؛ و او کسی است که خود را به جامه خویش درمی‌پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند.

مفسران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند که: چون ارسال وحی بر رسول خدا ص آغاز شد، جبرئیل U نزد ایشان آمد و ایشان او را همچون نور درخشانی بر تختی در میان آسمان و زمین نشسته دیدند. پس، از مشاهده آن منظره عظیم تکان خورده و بیهوش بر زمین افتادند و چون به‌هوش آمدند، به منزل خود نزد خدیجه بازگشته و آبی خواستند و بر خود ریختند سپس فرمودند: مرا در جامه بیچانید! مرا در جامه بیچانید! پس قطیفه‌ای بر ایشان پوشانیدند. آن‌گاه این سوره نازل شد. بخاری از جابر r روایت کرده است که فرمود: «اولین چیزی که از قرآن نازل گردید، (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) بود». اما جمهور مفسران قایل به آنند که اولین آیات نازل شده: (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) «علق/1» بود. وجه جمع میان دو رأی یاد شده این است که: اولین آیات نازل شده بعد از دوران فترت وحی (یعنی انقطاع موقت آن در آغاز بعثت)، این سوره بود.

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (1)

«ای مرد جامه بر خود پیچیده» که ردا بر سر کشیده و خود را در زیر آن پنهان کرده‌ای. مفسران اجماعاً برآنند که مراد از مدثر رسول خدایند. دثار: رواندازی است که بر بالای لباس داخلی‌ای که به تن چسبیده‌است، پوشیده می‌شود و لباس داخلی «شعار» نامیده می‌شود.

قُمْ فَأَنْذِرْ (2)

آری! ای مرد جامه بر خود پیچیده «برخیز و بیم ده» یعنی: بپاخیز و اهل مکه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار؛ چنانچه ایمان نیاورند.

وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ (3)

«و پروردگارت را تکبیر گوی» یعنی: سرور، فرمانروا و سامان‌دهنده امور خود را به تکبیرگفتن اختصاص ده و او را به بزرگی و عظمت وصف کن و نباید غیر او در چشمت بزرگ جلوه کند. این می‌رساند که بدون بزرگداشت خداوند Ψ ، مأموریت بیم‌دهی (انذار) نیز به سر نمی‌رسد.

وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ (4)

«و جامه‌های خود را پاک دار» پس باید ظاهریت نیز پاک و آراسته باشد زیرا اگر مردم دعوتگر را با ظاهری ناموزون بینند، این را به حساب دعوتش می‌گذارند و چه بسا که بدین سبب از پذیرش دعوتش سرباز زنند. پس مراد، پاک کردن لباس از پلیدی‌هاست. اما قتاده در معنی آن می‌گوید: «نفس را از گناه پاکیزه مدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی‌کرد، پلید جامه می‌نامیدند و کسی

را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می‌بود، پاک‌جامه می‌نامیدند. و هر دو معنی صحیح است زیرا طهارت حسی عادتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می‌باشد چنان‌که عکس قضیه نیز صحیح است چرا که وجود پلیدیها گاهی با بسیاری گناهان همراه می‌باشد.

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ (5)

«و از پلیدی دوری کن» یعنی: بتان و مظاهر شرک را فروگذار و آنها را پرستش نکن زیرا پرستش آنها سبب عذاب است. رجز: به ضم راء و کسر آن، عذابی است که به عنوان اثر معصیت به دنبال می‌آید. شایان ذکر است که نهی پیامبر ص از این امور، به معنی آلوده بودن ایشان به چیزی از اینها نیست بلکه نهی به این دلیل از رسول خدا ص آغاز می‌شود که ایشان قدوه و الگو هستند و نیز مراد آیات، توصیه ایشان به مداومت و مواظبت بر رعایت این امور است پس این خطابها مانند این فرموده حق تعالی است: **(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ)**: «ای پیامبر! از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت نکن» «احزاب / 1»، که مراد از این خطاب و امثال آن در مورد پیامبر ص، سفارش ایشان به مداومت و استمرار در پرهیز نمودن از چنین اموری است.

وَلَا تَمَنَّوْا تَسْتَكْتَرُوا (6)

«و منت مگذار فزونی طلب‌کنان» در توضیح معنی این آیه چهار قول آمده است که ابن‌کثیر آنها را به این نحو نقل کرده است:

1- در برابر دشواریها و سنگینی‌های نبوت که آن را تحمل می‌کنی، بر پروردگارت منت مگذار.

2 - چون به کسی چیزی بخشیدی، آن را برای رضای خدا Ψ ببخش و بر بخششی که می‌کنی، منت نگذار و به جهت آن نبخش که بیشتر از آن بگیری بلکه بخششهای تو باید فقط به خاطر خدای عزوجل باشد، نه به خاطر طلب دنیا؛ و این از اخلاق اهل جود و کرم است.

3 - در برابر امر نبوت و تبلیغی که می‌کنی، از مردم پاداشی افزون نخواه و عوضی از دنیا برنگیر.

4 - از این که اعمال خیر را بسیار انجام دهی، سست و ضعیف نشو. ابن کثیر معنی دوم را ترجیح داده است.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (7)

«و برای پروردگارت شکیبایی کن» یعنی: متحمل کار عظیمی گردیده‌ای که به زودی عرب و عجم بر سر آن با تو خواهند جنگید پس در دعوت شکیبایی کن و باید شکیبایی‌ات بر آزارهایی که می‌بینی، برای رضای خدای عزوجل باشد. خلاصه این که: خداوند Ψ بعد از کمال عقل و کمال اخلاق آن حضرت ص، دو پایه محکم دیگر برای موفقیت دعوت ایشان بنیان گذاشت، آن دو پایه عبارت از: جود و صبر است.

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ (8)

«پس چون در ناقور دمیده شود» مراد از ناقور در اینجا، دمیدن دوم در صور است، گویی حق تعالی فرمود: بر آزارشان شکیبا باش زیرا پیش روی آنان روزی است بسیار هولناک که سرانجام کار، در آن افکنده می‌شوند. در حدیث شریف آمده است: «کیف أنعم وصاحب القرن قد التقم القرن وحنی جبهته ينتظر متی یؤمر

فینفخ؟ فقال أصحاب رسول الله ص: فما تأمرنا يا رسول الله؟ قال: قولوا حسبنا الله ونعم الوكيل، على الله توكلنا: چگونه شادمان باشم درحالی که صاحب بوق، بوقش را در دهانش گرفته و پیشانی خویش را نیز فرود آورده و منتظر است که چه وقت به وی دستور دمیدن داده می شود تا بدمد؟ اصحاب گفتند: پس به چه چیز ما را دستور می دهید یا رسول الله؟ رسول مبارک فرمودند: بگویید؛ حسبنا الله ونعم الوكيل، على الله توكلنا: خدا ما را بس است و او نیکو کارسازى است، بر خدای عزوجل توکل کردیم».

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (9) عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (10)

«پس چنین روزی، روز دشواری است؛ بر کافران آسان نیست» برخلاف مؤمنان که دائماً از آسانی ای به آسانی بیشتر از آن راهنمایی می شوند تا سرانجام وارد بهشت گردند چنان که ابن عباس ر از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده است که آن روز بر مؤمنان آسان است. این مستمسکی است برای کسانی که «دلیل خطاب» را حجت می دانند.

ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا (11)

«مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار» نسفی برای این آیه سه معنی ذکر کرده است:

- 1- مرا واگذار با کسی که او را درحالی آفریدم که در شکم مادرش تنها بوده است، نه مالی داشته است و نه فرزندی.
- 2- مرا تنها با او واگذار زیرا من در انتقام گرفتن از او، تو را بسنده ام.

3- مرا واگذار با کسی که خودم به تنهایی او را آفریده‌ام و در آفرینش وی کسی با من مشارکت نداشته است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: ولید بن مغیره نزد رسول خدا ص آمد و ایشان بر وی قرآن خواندند پس گویی بر وی از استماع قرآن رقت و انعطافی پدید آمد. چون این خبر به ابوجهل رسید، نزد ولید آمد و به وی گفت: عموجان، قومت می‌خواهند تا مالی را گرد آورده و تقدیمت نمایند زیرا خبر شده‌اند که تو نزد محمد رفته‌ای تا از آنچه نزد وی است، برخوردار گردی. ولید گفت: چنین نیست زیرا تو می‌دانی که من از ثروتمندترین افراد قریش هستم. ابوجهل گفت: پس درباره محمد سخنی بگو تا این خبر به قومت برسد که تو منکر وی هستی و از او نفرت داری. ولید گفت: درباره وی چه بگویم؟ سوگند به خدا که در میان شما نه مردی داناتر به شعر مانند من وجود دارد و نه داناتر به رجز و قصیده آن، به خدا سوگند که سخن او به چیزی از اینها شباهتی ندارد و به خدا سوگند که سخن او را حلاوتی است و بر سخنش رنگ و رونق و صفایی است، فراز آن لذت‌بخش و مثمر مانند درخت میوه‌دار و فرود آن سیراب‌کننده و پربرکت مانند چشمه آب حیات است بی‌گمان سخن وی برتر است و هیچ سخنی بر آن فراز نتوان شد و بی‌گمان سخنش هر سخنی را که فروتر از آن است، ورشکسته و ویران می‌سازد. ابوجهل گفت: اما قومت از تو راضی نمی‌شوند تا درباره وی سخنی نگویی. ولید گفت: پس به من اجازه بده تا درباره او بیندیشم آن‌گاه گفت: «هذا سحر یؤثر: این سخن جادویی نقل شده است» که محمد آن را از غیر خود نقل می‌کند! پس این آیه نازل شد.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا (12)

«و مالی فراوان به او بخشیدم» زیرا ولیدبن مغیره ثروتمند مشهوری بود.

وَبَنِينَ شُهُودًا (13)

«و فرزندان حاضر شده» یعنی: فرزندان به او بخشیدم که همراهش در مکه حاضرند، نه مسافرت می‌کنند و نه نیازی به پراکنده شدن در سرزمینها برای جست‌وجوی رزق و روزی دارند، از آن جهت که مال پدرشان فراوان بود پس غلامان و خادمانشان عهده‌دار این مسافرتها بودند و ولید همیشه از نعمت و لذت وجود و حضور پسرانش برخوردار بود. نقل است که: او جمعا سیزده فرزند داشت که همه پسر بودند و سه تن از آنان به نامهای خالد، عمار و هاشم ایمان آوردند.

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا (14)

«و برایش وسعت دادم وسعت‌دادنی» یعنی: به او در زندگی مادی، طول عمر، ریاست در قریش و نفوذ و اعتبار، عیشی خوش و امکان و میدانی بسیار عطا کردم؛ تا بدانجا که او را ریحانه و دردانه (وحید) قریش لقب داده بودند. یعنی: او در استحقاق ریاست و رهبری و پیشوایی آنان، یک‌ویکدانه است.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (15)

«باز هم طمع دارد که بیفزایم» بر مال و جاه و امکانات او در حالی که شکر این نعمت‌ها را که همانا پذیرش اسلام و انجام دادن تکالیف آن است، به‌جا نیاورده است.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا (16)

«حاشا و کلا» یعنی: هرگز این نعمت‌ها را بر او نمی‌افزایم «زیرا او به آیات ما ستیزنده است» یعنی: او دشمن آیات ما است و به این آیات که بر پیامبر خویش ص فرود آورده‌ایم، کافر می‌باشد.

سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا (17)

«زودا که مشقتی سنگین بر او تکلیف دهم» یعنی: به‌زودی او را درگیر عذاب سخت و سنگینی می‌کنم که هیچ راحتی در آن نباشد. ارهاق: آن است که برانسان چیز سنگینی تحمیل شود که برداشت آن در توان وی نباشد. به‌قولی: «صعود» کوهی در دوزخ است چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است: «صعود کوهی از آتش در دوزخ است که او به بالا رفتن بر آن مکلف ساخته می‌شود پس چون دست خود را بر آن می‌گذارد، دستش ذوب می‌شود و چون دست خود را برمی‌دارد، دستش به حال خود برمی‌گردد و چون پایش را بر آن می‌گذارد، پایش ذوب می‌شود اما وقتی آن را برمی‌دارد، به حال خود بازمی‌گردد».

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (18)

«هرآینه او تأمل کرد و بررسی نمود» یعنی: ولیدبن‌مغیره درباره قرآن و محمد ص اندیشید و نزد خود بررسی و سنجش کرد تا سرانجام سخنش درباره آن حضرت ص را آماده کرد که چه بگوید. پس خدای سبحان او را نکوهید و مذمت کرد و فرمود:

فُقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (19)

«پس کشته باد» یعنی: لعنت و عذاب بر وی باد «چگونه سگالید» یعنی: چگونه و به کدامین حال سخنش را بررسی و سنجش کرد و چگونه به سوی باطلی که قریش از وی می خواستند، راه برد.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (20)

«باز مرگ بر او باد، چگونه سگالید» تکرار برای مبالغه است. «ثم» بر این امر دلالت می کند که نفرین بر وی در بار دوم بیشتر و مؤکدتر است. این تعبیر همه برای بزرگ نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

ثُمَّ نَظَرَ (21)

«باز درنگریست» که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه در حقانیت آن طعن بزند، یا در چهره های قومش درنگریست.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (22)

«و آن گاه رو ترش کرد» چرا که چیزی نیافت تا قرآن را با آن طعن بزند «و چهره درهم کشید» یعنی: چهره اش درهم کشیده و دگرگون شد. «بسر»: سخت تر از ترش رویی است.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (23)

«باز پشت گردانید» از حق و ایمان «و تکبر کرد» از گردن نهادن به حقانیت قرآن.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (24)

«پس گفت: این جز جادویی فراگرفته نیست» یعنی: این قرآن جز جادویی نیست که محمد آن را از دیگران نقل کرده است. البته عکس‌العمل وی بدین شیوه، خود دلیل آن است که او در ابراز نظر پیرامون قرآن درگیر تناقض درونی بود چرا که در دل خویش رسول خدا ص را تصدیق می‌کرد و به حقانیت ایشان قناعت اندرونی داشت ولی از روی عناد، صداقت ایشان را انکار می‌کرد تا زعامت و ریاست وی در میان قریش محفوظ بماند، از این جهت گفت:

إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (25)

«این جز گفتار آدمی نیست» یعنی: قرآن سخن بشر است نه کلام خداوند Ψ . بیان این امر گذشت که ولیدبن مغیره این سخن را فقط برای ارضای قومش گفت، بعد از آن که به این حقیقت که قرآن شیرینی و شکوه و رونق مخصوص و بی‌مانندی دارد، اعتراف کرد.

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (26)

«زودا که به سقرش درآوریم» سقر: از نامهای دوزخ است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ (27) لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ (28) لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (29)

«و تو چه دانی که سقر چیست» این آیه برای بزرگ نمودن شأن دوزخ است «نه باقی می‌گذارد، نه رها می‌کند» دوزخ نه کسی را که در آن افکنده شود، باقی می‌گذارد زیرا گوشت و پوست و عروقهش را می‌سوزاند و نه او را رها

می‌کند تا هلاکش کند بلکه آن گوشت و پوست دوباره به تن وی برمی‌گردد تا مجدداً عذاب را از نو بچشد «آشکارشونده است برای بشر» یعنی: دوزخ از مسافتهای دورودرازی در معرض دیدگان آنهاست به طوری که از بس بزرگ و هولناک است، آن را آشکارا می‌بینند. شایان ذکر است که این معنی، برگزیده بیشتر مفسران است. به قولی دیگر: (لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ) بدین معنی است که دوزخ تغییر دهنده رنگ پوستها به سیاهی است چرا که پوستهای دوزخیان را می‌سوزاند و سیاه می‌گرداند.

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (30)

«بر آن نوزده نگهبان است» یعنی: بر دوزخ نوزده کس از فرشتگان گمارده‌اند که نگهبانان آن می‌باشند. ثعلبی می‌گوید: «این امر محل انکار نیست زیرا وقتی یک فرشته ارواح تمام خلایق را قبض کند پس هیچ استبعادی ندارد که نوزده فرشته بر عذاب بعضی از خلایق موکل باشند». به قولی: مراد نوزده صنف از اصناف فرشتگان است. قرطبی می‌گوید: «ان شاء الله صحیح این است که این نوزده کس رؤسا و سرگروههای فرشتگان برگمارده بر امر عذاب‌اند اما شمار تمام آنها را هیچ عبارت و لفظ بشری‌ای به تصویر کشیده نمی‌تواند چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ): «لشکریان پروردگارت را جز خود او کسی دیگر نمی‌داند» در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «يُؤْتَىٰ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زَمَامًا مَعَ كُلِّ زَمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ يَجْرُونَهَا: در آن روز جهنم آورده می‌شود

در حالی که برای آن هفتاد هزار مهار است، به همراه هر مهاری هفتاد هزار فرشته‌اند که آن را می‌کشند».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: گروهی از یهود از مردی از اصحاب رسول خدا ص درباره نگهبانان جهنم سؤال کردند پس او نزد رسول خدا ص آمد و این سؤال را با ایشان در میان گذاشت. هم در آن ساعت این آیه نازل شد.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ (31)

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: چون آیه (عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ) نازل شد، ابوجهل گفت: آیا محمد بیش از نوزده تن یاور ندارد؟ پس آیا هر صد مرد از شما عاجز از آنند که یکی از آنها را بگیرند سپس از دوزخ خارج شوند؟ پس این آیه نازل گردید. در روایت دیگری آمده است: مردی از قریش به نام ابوالأشد بن کلدی جمع‌ی که بسیار نیرومند و پهلوان بود^۱ گفت: ای گروه قریش! نوزده تن فرشته شما را به هراس نیفکنند زیرا من از جای شما با شانه راستم ده تن از آنان و با شانه چپم نه تن از آنان را دفع می‌کنم. پس نازل گردید:

^۱ او به پندار آنان چنان نیرومند بود که بر روی پوست گاو می‌ایستاد و ده تن آن را می‌کشیدند تا از زیر پایش خارج سازند اما پوست پاره‌پاره می‌شد و از زیر پایش بیرون آورده نمی‌شد. سهیلی می‌گوید: «هم‌او بود که رسول خدا ص را به کشتی گرفتن با خود فراخواند و گفت: اگر در کشتی مغلوب تو گشتم، به تو ایمان می‌آورم و رسول خدا ص بارها او را در کشتی مغلوب ساختند ولی ایمان نیاورد. نقل است که رسول خدا ص با «رکانه» نیز کشتی گرفتند.

«و ما نگهبانان دوزخ را جز از فرشتگان نگماشته‌ایم» پس چه کسی تاب و توان رویارویی با فرشتگان را دارد و چه کسی می‌تواند ایشان را مغلوب خویش گرداند در حالی که ایشان برپادارنده‌ترین خلق خدای عزوجل برای حق او، خشمگین‌ترین آنها برای او و نیرومندترین و قوی‌ترین خلق در قوت و هجوم هستند؟ «و ما شمار ایشان را جز فتنه‌ای برای کافران نگردانیده‌ایم» یعنی: شمار نوزده را آزمایش و امتحانی برای کافران گردانیده‌ایم و آنها گفتند آنچه را که گفتند تا عذابشان دوچندان شود و خشم خداوند Ψ بر آنان افزون گردد و «تا اهل کتاب یقین کنند» یعنی: تا یهود و نصاری به حقانیت قرآن یقین حاصل کنند بدان جهت که بیان قرآن در مورد شمار نگهبانان دوزخ، با کتب منزله آنان موافقت کامل دارد «و» تا «اهل ایمان در ایمان خود بیفزایند» آن‌گاه که موافقت اهل کتاب با خود را می‌بینند «و تا اهل کتاب و مسلمانان شک نکنند» در حقانیت قرآن زیرا می‌بینند که هر چه در قرآن هست، حق است. یا شک نکنند در این امر که شمار نگهبانان دوزخ نوزده تن است «و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری» نفاق «است بگویند» مراد از بیماری، وجود شک و شبهه و نفاق در دل‌های آنهاست «و» تا بگویند «کافران» از مردم مکه و غیرآنان که: «خدا از این مثل آوردن چه چیزی را اراده کرده‌است؟» یعنی: خداوند از بیان این شمار تعجب‌انگیز که در دوری و غرابت خود همچون مثل است، چه چیزی را اراده داشته‌است؟ چرا آن فرشتگان را نوزده تن گردانید نه مثلاً بیست تن؟ حق تعالی در رد شبهاتشان فرمود:

«بدین سان خداوند هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد هدایت می‌کند» یعنی: به مانند آنچه که از گمراه‌سازی منکران این شمار و هدایت نمودن باورمندان آن ذکر شد؛ خدای عزوجل کافران را گمراه و مؤمنان را هدایت می‌کند. البته معنی گمراه‌سازی و هدایت نمودن حق تعالی این نیست که او این دوگروه را بر گمراهی و هدایت مجبور می‌سازد زیرا این امر منافی با عدل حق تعالی است. همچنین حکمت در مشروعیت احکام که ایجاب آورنده تکلیف است، اجبار را اقتضا نمی‌کند بنابراین، اراده و اختیار مکلف در انجام تکلیف و در استحقاق عقاب و ثواب، نقش اساسی دارد و از سوی خداوند Ψ اجباری در کار نیست. پس این امر که همه چیز بر اساس اراده او واقع می‌شود لزوماً به معنی رضای او نیست لذا اگر بنده امر پروردگارش را مخالفت کرد، از آنچه مورد رضای اوست بیرون گردیده، نه از دایره مشیت وی.

فرموده خدای عزوجل: **(وَيُزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا)** دلیل بر آن است که ایمان کم و زیاد می‌شود، یعنی زیاد می‌شود با طاعت و کم می‌شود با معصیت و این رأی اکثر علماء است و کسانی از علما - مانند امام ابوحنیفه: - که می‌گویند: حقیقت ایمان قبول زیادت و نقصان را نمی‌کند، آیه کریمه را بر ثمرات و آثار و لوازم ایمان حمل می‌کنند «و شماره لشکریان پروردگارت را جز خود او نمی‌داند» از بس که بسیارند پس افزودن بر تعداد نورده‌تن بر وی دشوار نیست ولی او در تعیین این تعداد حکمت ویژه‌ای دارد که شما آن را نمی‌دانید پس هرچند نگهبانان دوزخ نوزده تنند اما ایشان همکاران و لشکریان عظیمی در اختیار دارند که شمارشان را جز خدای سبحان کس دیگری نمی‌داند. در حدیث شریف آمده است: «أطت السماء وحق لها أن تئط، ما فيها موضع أربع أصابع إلا

وملك واضح جبهته لله ساجدا: آسمان به ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای چهار انگشت در آن نیست مگر این که فرشته‌ای پیشانی خود را برای خدای عزوجل در آن به سجده نهاده است». «و این جز پندی برای بشر نیست» یعنی: دوزخ و آنچه که از شمار نگهبانان آن ذکر شد، جز پند و موعظه‌ای برای بشر نیست تا کمال قدرت حق تعالی را بدانند لذا او هرگز به همکار و مددکار محتاج نیست.

كَلَّا وَالْقَمَرَ (32)

آن‌گاه خداوند متعال بر وجود دوزخ (سقر) سوگند خورده و می‌فرماید: «چنین نیست» که منکران می‌گویند «سوگند به ماه» که دارای آن همه منافع عظیم است؛

وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (33)

«و سوگند به شب، چون پشت برگرداند» و برود و روز به دنبال آن آید؛

وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ (34)

«و سوگند به صبح چون روشن شود» و از افق پدیدار گردد؛

إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى (35)

«هرآینه آن یکی از سترگه‌است» یعنی: سقر یکی از بلاهای بسیار بزرگ و سخت است. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که حق تعالی خلاق را به بلایی بزرگتر از دوزخ بیم نداده است». به قولی «إنها» یعنی: تکذیب

آنان محمد ص را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم‌دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (36)

«بیم‌دهنده است بشر را» مراد از بیم‌دهنده، دوزخ است. به قولی: قرآن بیم‌دهنده بشر و هشداردهنده آن است؛ از آن رو که متضمن وعده و وعید می‌باشد.

لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (37)

آری! قرآن بیم‌دهنده و هشداردهنده است؛ «هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید» به سوی حق و خیر یا به سوی بهشت «یا باز ایستد» به سبب کفر از راه حق و خیر و از جاده بهشت.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (38)

«هر کس در گرو کردار خویش است» یعنی: هر کس از عمل و کردار خویش مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار گرفته و نزد خدای عزوجل در گرو کار و کردار خویش است، که یا خویشتن را نجات می‌دهد و یا در هلاکت می‌افکند.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (39)

«مگر اصحاب یمین» یعنی: مگر مؤمنان که ایشان در گروه گناهان خود نیستند بلکه به وسیله اعمال نیکی که انجام داده‌اند، از گرو و بازداشت رها می‌شوند و نجات می‌یابند.

فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (40)

«در بوستانهایی هستند» یعنی: مؤمنان در بوستانهایی هستند «همپرسی می کنند»
یعنی: از همدیگر حال و احوال پرسسی می کنند، یا می پرسند:

عَنِ الْمُجْرِمِينَ (41)

«از مجرمان» یعنی: مؤمنان از یکدیگر راجع به احوال گنهکاران می پرسند، یا از خود گنه کاران می پرسند در حالی که خطاب به آنان می گویند:

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (42) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (43) وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ
(44) وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (45)

«چه چیز شما را در دوزخ درآورد؟ می گویند: از نمازگزاران نبودیم و
بینوایان را هم اطعام نمی کردیم و با هرزه درایان هرزه درایی می کردیم» یعنی:
با اهل باطل در باطلشان در می آمیختیم و هرگاه گمراهی به گمراهی کشیده
می شد، ما هم با او گمراه می شدیم. ابن زید در معنی آن می گوید: «در کار محمد
صل با فروروندگان و هرزه درایان فرومی رفتیم و می گفتیم: محمد دروغگوست،
دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (46)

«و روز جزا را» یعنی: روز حساب و جزا را که روز قیامت است «دروغ
می شمردیم» پس این چهار عامل بود که در زندگی دنیا گریبانگیر ما گردید و ما
را به دوزخ کشانید.

حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ (47)

«تا آن که یقین به سراغمان آمد» مراد از یقین: مرگ است.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (48)

«پس» حالا «آنان را شفاعت شفاعت‌گران سود ندهد» یعنی: چنان‌که شفاعت فرشتگان و پیامبران و نیکان به صالحان و شایستگان سود می‌دهد، به آنان سود نمی‌دهد زیرا این شفاعت برای مؤمنان است نه کافران. این آیه دلیل ثبوت شفاعت برای مؤمنان می‌باشد.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ (49)

«پس چه شده است آنان را که از اندرز رویگردانند» یعنی: کافران را چه شده است که از قرآن مشتمل بر پند بزرگ و موعظه عظیم روی گردانند؟ این آیه نشان دهنده آن است که در آیه: (وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ) و آیه: (إِنَّهَا لِإِحْدَى الْكُبَرِ (35) نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (36)) نیز مراد از «ذکر» و «نذیر» ترجیحا قرآن است.

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (50)

«گویی آنان خرنای رم‌کرده‌اند» یعنی: مانند خرنای هستند سخت رمان و گریزان؛

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (51)

«که از تیراندازان» که آنها را به تیر بسته‌اند «گریخته باشند» به قولی: قسوره شیر است. ابن عباس ت می‌گوید: «چون خرن وحشی شیر را ببیند، می‌گریزند

همچنین‌اند این گروه مشرک که چون حضرت محمد ص را ببینند، از ایشان می‌گریزند». پس این تشبیه آنان را به سختی تقبیح و تحقیر نموده و اعلام می‌دارد که آنان قومی سخت ابله‌اند.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنشَرَّةً (52)

«بلکه هر کدام از آنان می‌خواهد که به او نامه‌ای سرگشاده داده شود» و بر او کتاب و صحیفه‌ای نازل شود چنان‌که بر محمد ص نازل شد. مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: کفار قریش به حضرت محمد ص گفتند: باید صبح که از خواب برمی‌خیزیم، بالای سر هر یک از ما نامه گشاده‌ای از جانب خدا Ψ قرار داشته باشد بر این مضمون که تو رسول وی هستی.

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ (53)

«کلا و حاشا» نه! سنت خداوند Ψ هرگز چنین نیست بلکه «حق این است که آنان از آخرت نمی‌ترسند» زیرا اگر آنان از دوزخ می‌ترسیدند، چنین معجزاتی را پیشنهاد نمی‌کردند.

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ (54)

«کلا و حاشا» چنان نیست که آنان می‌پندارند بلکه «حق این است که قرآن پندی است» کامل و روشن.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (55)

«پس هر که خواهد، آن را بخواند» و از آن پند گیرد، این پند را از آن می‌گیرد و هر که آن را نصب العین خویش گرداند، منافع این کار به خودش برمی‌گردد.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (56)

«و پند نگیرند جز آن که خدا بخواهد» برایشان هدایت را؛ پس کار موکول به مشیت حق تعالی است «اوست اهل تقوی» یعنی: حق تعالی سزاوار آن است که متقیان از او بپرهیزند؛ با ترک معاصی و عمل به طاعاتش «و اوست اهل مغفرت» یعنی: اوست سزاوار آن که برای مؤمنان با تقوی گناهانشان را بیامرزد و نیز سزاوار آن است که توبه توبه‌کاران را بپذیرد و گناهانشان را بیامرزد. شایان ذکر است که رسول خدا ص در حدیث شریف ذیل که مالک بن انس ر آن را روایت کرده است، این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند: «يقول لكم ربكم جلت قدرته وعظمته ؛ أنا أهل أن أتقى فلا يجعل معي إله غيري، ومن اتقى أن يجعل معي إله غيري فأنا أغفر له: پروردگار شما که قدرت و عظمت وی بس سترگ و باشکوه است، می‌فرماید: من سزاوار آن هستم که از من پروا شود و لذا خدایی غیر از من با من معبود قرار داده نشود. پس هر کس از این امر که با من خدایی غیر از من قرار دهد، پرهیز کرد من قطعاً بر او می‌آمرزم».

﴿سوره قیامت﴾

مکی است و دارای (40) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «قیامت» نامیده شده که با سوگند الهی به قیامت آغاز گردیده است تا شأن آن را بزرگ نموده و بر وقوع حتمی و رد بر منکران آن تأکید گذاشته باشد.

لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ (1)

«سوگند می خورم به روز قیامت» «لا» در (لَا أُقْسِمُ) هم در این آیه و هم در آیه بعد زاید است و اعراب کلمه «لا» را برای تأکید قسم اضافه می کنند زیرا اگر مقسم علیه منتفی باشد، آوردن کلمه «لا» قبل از قسم برای تأکید نفی جایز است پس معنی این است: «به تأکید سوگند می خورم». جواب قسم محذوف است که مابعد آن بر آن دلالت می کند، یعنی: «یقیناً برانگیخته می شوید». البته قسم خوردن خداوند Ψ به روز قیامت برای تعظیم و تفخیم شأن آن می باشد و قطعاً او صاحب اختیار است که به هر چیز از مخلوقاتش که می خواهد، سوگند بخورد.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوَّامَةِ (2)

«و سوگند می خورم به نفس لوامه» یعنی: به نفسی که صاحب خود را بر کوتاهی و تقصیرش ملامت می کند و این نفس لوامه، نفس مؤمن است که وی را بر اعمال خیری که از وی فوت شده نادم می گرداند لذا مؤمن خود را بر ارتکاب شر ملامت می کند چنان که بر انجام خیر نیز خود را ملامت می کند که

چرا از آن بیشتر انجام نداده است. حسن بصری می‌گوید: «سوگند به خدای عزوجل که من مؤمن را جز ملامتگر نفس خویش نمی‌یابم؛ او بر خود نهیب می‌زند و می‌گوید: من - مثلا - چرا آن سخن را گفتم و نیتم از آن چه بود؟ قصدم از غذا خوردن با فلان کس چه بود؟ از این حدیث نفسی که با خویشتن خویش داشتم، چه هدفی داشتم؟... اما فاجر جلو می‌رود و جلو می‌رود... و هیچ‌گاه نفسش را سرزنش نمی‌کند». هم او گفته است: «هیچ کس از اهل آسمانها و زمین نیست مگر این‌که در روز قیامت نفس خود را ملامت می‌کند».

خلاصه: از ظاهر آیه - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است - چنین برمی‌آید که: نفس لوامه نفسی است که صاحب خود را بر خیر و شر هر دو ملامت می‌کند، به معنایی که گذشت. اما مقاتل می‌گوید: «نفس لوامه نفس کافر است که در آخرت خود را بر کوتاهی در ایفای حق خدای عزوجل ملامت می‌کند و بر آن حسرت می‌خورد».

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (3)

«آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را گرد نمی‌آوریم» بعد از آن‌که پوسید و پراکنده گردید؟ و آیا می‌پندارد که او را دیگر بار به آفرینشی جدید نمی‌آفرینیم؟ قطعاً این پنداری است باطل زیرا ما استخوانهای پوسیده او را گرد می‌آوریم. بدین‌سان خداوند Ψ به روز قیامت و نفس لوامه هر دو سوگند می‌خورد که استخوانهای درهم‌پاشیده انسان را گرد خواهد آورد آن‌گاه هر انسانی را زنده خواهد کرد تا او را مورد محاسبه قرار داده و سپس به او جزای مناسبی بدهد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: عدی بن ربیعہ به رسول خدا ص گفت: ای محمد! به من از روز قیامت بگو که چه وقت روی می‌دهد؟ رسول خدا ص حقیقت امر قیامت را به وی باز گفتند. سپس او گفت: حتی اگر این روز را به چشم سر هم ببینم، تو را تصدیق نمی‌کنم و به آن ایمان نمی‌آورم، عجب! آیا خداوند Ψ این استخوانها را پس از پوسیدن آنها گرد می‌آورد؟! پس آیه کریمه نازل گردید.

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (4)

«آری» یعنی: نه چنان است که بر این امر توانا نباشیم بلکه با توانایی تمام استخوانهای پوسیده انسان را گرد می‌آوریم و حتی از این هم فراتر: «تواناییم بر این که سرانگشتهای او را» مانند سم شتر «هموار کنیم» تا قادر به گرفتن و باز دادن چیزی نباشد اما ما با بخشیدن این انگشتان کوچک و نرم و لطیف که مشتمل بر مفاصل، ناخنها، عروق ظریف و نرم و استخوانهای باریک هستند، بر او منت نهادیم. یا معنی این است: تواناییم بر این که انگشتانش را بی هیچ نقصان و تفاوتی همان طور که در دنیا بوده است استوار کنیم و باز آفرینیم. پس این تنبیهی است از سوی حق تعالی بر این امر که خطوط سرانگشتان هر انسانی با خطوط سر انگشتان غیر او از انسانهای دیگر اختلاف دارد.

این آیه از معجزات قرآن کریم است زیرا بر نقش شگفت آسای اثر انگشت انسان توجه می‌دهد. این آیه سبب ایمان آوردن بسیاری از منکران گردیده است زیرا امروزه در عصر علم این حقیقت روشن گشته است که هویت و شخصیت مشخص و مستقل انسان به وسیله خطوط سرانگشتان وی از دیگران باز شناخته

می‌شود پس ممکن است گاهی قد انسان، لحن صدا و شکل و شمایل وی با دیگران کاملاً شبیه باشد ولی آنچه که اصلاً به هیچ انسان دیگری شباهت ندارد، خطوط سر انگشتان او یا مهر خاص و منحصر به فرد وی است از همین رو، امروزه اهمیت اثر انگشت در بررسی قضایای جنایی و حقوقی به عنوان دلیلی قاطع شناخته و به کار گرفته می‌شود.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (5)

«بلکه انسان می‌خواهد در زمانی که پیش روی وی است، فسق و فجور کند» یعنی: می‌خواهد تا فسق و فجور و بدکاری را در زمانی که پیش رو دارد جلو انداخته، گناه را مقدم نماید و توبه را به تأخیر اندازد و او می‌خواهد که هر چه عمر وی به درازا کشید، به فسق و فجور ادامه دهد لذا هرگز مرگ و آخرت را به یاد نمی‌آورد. پس انکار رستاخیز از دو شبهه پدید می‌آید:

1 - بعید پنداشتن اجتماع و به هم آمدن اعضا و اجزاء بعد از پراکنده شدن و متلاشی شدن آنها.

2 - گرایش به بی‌ضابطه‌گی و بی‌قیدی و این که هیچ عامل و مانعی هوی‌ها و هوسهای وی را مهار نکند از این جهت از روی افسارگسیختگی و تمایل به فسق و فجور، تسلیم هوی و هوس شده و منکر معاد می‌گردد زیرا ایمان به آخرت او را به ضوابط و قیودی پایبند می‌گرداند.

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ (6)

«می‌پرسد» از روی استبعاد، استهزا و استکبار: «روز قیامت چه وقت است؟»؛

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ (7)

«پس آن‌گاه که چشم خیره شود» از شدت بهت‌زده‌گی و تحیر در سكرات مرگ، یا در وحشت رستاخیز؛

وَخَسَفَ الْقَمَرُ (8)

«و ماه تیره گردد» یعنی: نور و روشنی آن تماماً از بین رفته و مجدداً به آن برنگردد چنان‌که در ماه‌گرفتگی دنیا به آن برمی‌گشت؛

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (9)

«و خورشید و ماه فرایک‌دیگر آورده‌شوند» یعنی: خورشید و ماه هر دو یکجا با هم در پیچانده شده و به یک کتله واحدی تبدیل گردند، و آن‌گه دیگر شب و روزی در کار نباشد؛

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ (10)

«آن روز انسان بگوید که کجاست گریزگاه؟» یعنی: چون فرزند آدم صحنه‌های هولناک روز قیامت را مشاهده کند، در آن هنگام می‌گوید: کجاست گریزگاه از نزد خدای سبحان و از حساب و عذاب وی.

كَلَّا لَا وَزَرَ (11)

«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! «هیچ پناهی نیست» یعنی: در آن روز هیچ کوه و قلعه و پناهگاهی نیست که شما را از حساب و عذاب خدای عزوجل پناه دهد.

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (12)

«آن روز، مستقر» یعنی: بازگشت و سرانجام کار «به سوی پروردگار توست».

يُنْبَأُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (13)

«در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده یا بازپس داشته‌است خبر داده می‌شود» یعنی: فرزند آدم - اعم از نیکوکار و بدکار - در هنگام وزن اعمال از عمل نیک یا بدی که پیش فرستاده، یا از سنت بد یا نیکی که از خود به‌جای گذاشته و بعد از مرگش بدان عمل می‌شود، آگاه ساخته می‌شود. یا او از اول و آخر عمل خود خبر داده می‌شود، یا خبر داده می‌شود از آنچه که پیش فرستاده از معصیت و باز پس داشته است از طاعت. در حدیث شریف آمده است: «إِنْ مِمَّا يَلْحَقُ الْمُؤْمِنُ مِنْ عَمَلِهِ وَحَسَنَاتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ: عِلْمًا عِلْمَهُ وَنَشْرَهُ وَوَلَدًا صَالِحًا تَرَكَهُ أَوْ مَصْحَفًا وَرَثَةً أَوْ مَسْجِدًا بَنَاهُ أَوْ بَيْتًا لِابْنِ السَّبِيلِ بَنَاهُ أَوْ نَهْرًا أَجْرَاهُ أَوْ صَدَقَةً أَخْرَجَهَا مِنْ مَالِهِ فِي صِحْتِهِ وَحَيَاتِهِ تَلْحَقُهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ: بِيْ غَمَانٍ مِنْ عَمَلٍ وَنِيْكَى هَائِيْ كِه بَعْدَ مِنْ مَرْغِ مُؤْمِنٍ بِهْ وَى مِيْ پِيُونْدِدْ، عِبَارْتِ اسْتِ اَز: عِلْمِيْ كِه اَنْ رَا تَعْلِيْمِ دَادِهْ وَ نَشْرِ نَمُوْدِهْ اسْتِ وَ فَرْزَنْدِ صَالِحِيْ كِه اَز خُودِ بِهْ جَا كُذَاشْتِهْ اسْتِ، يَا مَصْحَفِيْ كِه بَهَارْتِ نِهَادِهْ اسْتِ، يَا مَسْجِدِيْ كِه بِنَا كُردِهْ اسْتِ، يَا خَانِهْايْ كِه بَرَايْ رَهْگُذْرَانِ دَر رَاهْ مَانْدِهْ سَاخْتِهْ اسْتِ، يَا جُويِيْ كِه اَنْ رَا حَفْرِ كُردِهْ وَ رُوانِ سَاخْتِهْ اسْتِ، يَا صَدَقَهْايْ كِه اَنْ رَا اَز مَالِ خُودِ دَر سَلَامْتِيْ وَ حَيَاتِشِ بِيْرُونِ آوَرْدِهْ اسْتِ پَس اَيْنِهَاسْتِ كِه بَعْدَ اَز مَرْغِشِ بِهْ وَى مِيْ پِيُونْدِدْ». هَمْچِنِيْنِ دَر حَدِيْثِ شَرِيْفِ بِهْ رُويْتِ صَحِيْحِ مَسْلَمِ آْمُدِهْ اسْتِ: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سَنَةً حَسَنَةً كَانَتْ لَهَا أَجْرٌ وَأَجْرٌ مِنْ عَمَلٍ بِهَا بَعْدَهُ، مَنْ غَيْرَ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سَنَةً سَيِّئَةً كَانَتْ عَلَيْهِ وَزْرٌ مِنْ عَمَلٍ بِهَا بَعْدَهُ، مَنْ غَيْرَ أَنْ

ينقص من أوزارهم شيئاً: هر کس در اسلام سنت نیکی را بنیان گذارد، برای وی مزد آن عمل و مزد کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی آن‌که از مزدهای ایشان چیزی کم ساخته شود و هر کس در اسلام سنت بدی را بنیان گذارد، بر او گناه آن و گناه کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی آن که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود».

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (14)

«بلکه انسان بر نفس خود بصیر است» و حقیقت ایمان یا کفر، طاعت یا معصیت و استقامت یا انحرافی که او بر آن بوده است را می‌داند. به‌قولی معنی این است: بلکه اعضا و اندامهای انسان علیه او گواهند.

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ (15)

«هرچند عذرهای خود را در میان آورد» یعنی: هر چند عذرهای پیشکش کرده و از خود حجت بنماید و دفاع کند، آن عذرآوریها به حالش هیچ سودی نمی‌کند زیرا علیه او شواهدی اقامه می‌شود که عذرهای دروغینش را برملا می‌سازد. یا معنی این است: هرچند انسان برای دفاع از خود عذرهایی بتراشد اما او بر خویشتن خویش بیناست و خودش را خوب می‌شناسد. مجاهد می‌گوید: «عذرهای انسان، عبارت از حجتهای وی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد و اصحاب وی است».

لَا تَحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (16)

«زبان‌ت را به بازخوانی وحی نجنبان که در کار آن شتاب کنی» مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: رسول خدا ص در هنگام نزول وحی پیش از آن‌که جبرئیل U از خواندن آن فارغ شود، به خاطر حرص و اشتیاقی که بر حفظ و نگهداری قرآن داشتند، لبها و زبان خود را برای تکرار آن می‌جنبانیدند، همان بود که این آیه نازل شد. یعنی: زبان خویش را در هنگام القای وحی به تکرار کردن قرآن نجنبان تا آن را از بیم آن‌که مبادا از خاطرت برود، به شتاب فراگیری.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرَّانَهُ (17)

«زیرا گردآوری آن» در سینه‌ات «بر عهده ماست» پس بدان که چیزی از آن از خاطرت نمی‌رود «و بازخوانی آن» یعنی: پایدار ساختن تکرار و خواندن آن بر زبان‌ت به وجهی درست و استوار نیز بر عهده ماست.

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (18)

«پس چون آن را بخوانیم» یعنی: چون خواندن قرآن را بر تو به زبان جبرئیل U تمام گردانیم؛ «از خواندن آن پیروی کن» یعنی: به خواندن جبرئیل U گوش فراده و سر تا پا به او توجه کن.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (19)

«سپس بیان آن بر عهده ماست» یعنی: تفسیر حلال و حرام و بیان مسائل مشکله آن بر عهده ما است و ما این معانی را - آنچنان که اراده کرده و مشروع گردانیده‌ایم - به تو الهام می‌کنیم. لذا رسول خدا ص پس از نزول این آیات در هنگام فرود آمدن جبرئیل U برای رساندن وحی، به او گوش می‌سپردند و چون

از نزد ایشان می‌رفت، بی‌دغدغه آیات وحی را - چنان‌که خداوند متعال به ایشان وعده داده بود - می‌خواندند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «معنی آیه نزد بنده این است که: هرآینه جمع کردن قرآن در مصاحف و حفظ و قرائت آن عصر بعد عصر بر ما وعده لازم است و الله تعالی توضیح و تفسیر معانی آن را بر دست شیخین «بخاری و مسلم» رضی‌الله عنهما جمع کرده و در هر زمانی قاریان را توفیق داد که حافظ شوند و قرآن را به تجوید بخوانند و در هر زمانی مفسران را توفیق داد که در تفسیر آن سعی نمایند - و الله اعلم»^۱. کلمه «ثم» دلیل بر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب است. آن‌گاه سیاق قرآنی بیان حال سابق انسان منکر رستاخیز را این‌چنین دنبال می‌کند:

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (20)

«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! «حق این است که بهره زودباب دنیوی را دوست می‌دارید» و همین عامل است که شما را به تکذیب روز قیامت و مخالفت با وحی و قرآن و پیامبر ص و او می‌دارد. کلا: مفید ردع یعنی زجر و توبیخ و بازداشتن از انکار آخرت است. پس این آیه هشدار است به انسان که نباید به دنیای زودگذر فریفته شود و ترغیبی است بر شکیبایی، تأمل، تحمل و حوصله‌مندی.

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (21)

^۱ عباراتی را که از شاه ولی‌الله دهلوی: در این تفسیر شریف نقل کرده‌ام، همراه با ویراستاری است.

«و» حق این است که «آخرت را» با نعمت‌های آن «فرو می‌گذارید» و برای آن کار نمی‌کنید. پس آنچه که شما را از کارکردن برای آخرت باز می‌دارد، همانا اهتمام و اشتیاق شما به نعمت‌های زودگذر دنیا است.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (22)

«در آن روز چهره‌هایی تازه و خرم» زیبا، باصفا، شاداب و روشن «است».

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (23)

«نظرکننده‌اند به سوی پروردگار خود» یعنی: به سوی آفریننده و مالک امر خود می‌نگرند و او را آشکارا به چشم سر می‌بینند. احادیث صحیح نیز متواترا بر این امر تأکید گذاشته‌اند که بندگان در روز قیامت بی هیچ‌گونه حجابی به سوی پروردگارشان می‌نگرند آن گونه که به سوی ماه شب چهارده می‌نگرند و این احادیث از صحت و تواتر بدان پایه قرار دارند که دفع و منع آنها ممکن نیست چنان‌که ابن‌کثیر به نقل آن احادیث پرداخته و به دنبال آن می‌افزاید: «این مسأله به‌حمدالله در میان صحابه و تابعین و سلف این امت Ψ مسئله اجماعی است چنان‌که در میان ائمه اسلام نیز مورد اتفاق می‌باشد». در حدیث شریف آمده است: «...وأكرمهم على الله من ينظر إلى وجهه غدوة وعشية: گرامی‌ترین اهل بهشت در نزد خداوند Ψ کسانی هستند که صبح و شام به سوی چهره پروردگار متعال می‌نگرند».

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (24)

«و در آن روز چهره‌هایی دژم باشند» یعنی: درهم کشیده، عبوس، افسرده و زشت باشند؛ که این چهره‌ها، چهره‌های کفار است.

تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (25)

«توقع کنند که به آنان بلایی بزرگ در رسد» فاقره: بلایی است کمرشکن و بزرگ، گویی از بس بزرگ است، فقرات پشت را می‌شکند.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (26)

«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! ای فرزند آدم! تو نمی‌توانی در روز قیامت کارنامه‌ات را انکار کنی «چون جان به گلوگاهها رسد» یعنی: چون نفس، یا روح به گلوگاه رسد. ترقوه: استخوان میان سینه و گردن، یعنی چنبره گردن است و رسیدن نفس به گلوگاه، کنایه از قرار گرفتن در آستانه مرگ می‌باشد.

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ (27)

«و گفته شود: کیست افسونگر؟» یعنی: کسی که پیرامون فرد محتضر حاضر است، می‌گوید: چه کسی بر او دم و دعا می‌کند تا شاید شفا یابد؟ مراد این است که آیا کسی هست تا او را در چنین حالتی درمان کند، بگردید و اطبا و دعاخوانان را خبر کنید. اما آنان نمی‌توانند هیچ چیز از قضای خداوند متعال را از وی دفع کنند. یا «راق» از «رقی» است که در این صورت این سخن از فرشتگان است. یعنی فرشتگان به همدیگر می‌گویند: چه کسی از شما روح او را به جایگاهش می‌برد، فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب؟.

وَزَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (28)

«و یقین داند که این وقت جدایی است» یعنی: کسی که روح وی به گلوگاهش رسیده است، یقین می‌کند که آن ساعت، ساعت جدا شدن از دنیا و خانواده و مال و فرزندان است. حق تعالی با آوردن کلمه «ظن» از یقین به گمان تعبیر نمود، از آن رو که تا وقتی روح در بدن شخص باشد، او به زندگی طمع داشته و به مرگ خویش یقین کامل حاصل نمی‌کند بلکه در عین حال که گمان غالب وی مرگ است اما با این وجود، کورسویی از امید به زندگانی در نهاد او وجود دارد.

آیه کریمه دلیل بر آن است که روح جوهری است قائم بالذات که بعد از مرگ بدن باقی می‌ماند زیرا حق تعالی مرگ را فراق نامیده است و خود این، دلیل بر آن است که روح باقی است؛ چرا که فراق و وصال صفت است و صفت مستدعی وجود موصوف می‌باشد.

وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (29)

«و یک ساق محتضر به ساق دیگر آن پیچد» در هنگام فرود آمدن مرگ بر وی پس هر دو پایش می‌میرند و ساقهای پایش خشک می‌شوند و او قادر به حرکت دادن آنها نیست. آن‌گاه ساقهای او را در کفن می‌پیچانند درحالی که روزی بر آنها جولان می‌کرد و می‌تاخت. ضحاک در معنی آن می‌گوید: «دو کار بزرگ بر میت گرد می‌آید: مردم پیکرش را برای کفن و دفن آماده می‌کنند و فرشتگان روحش را به جایگاه و مقر آن می‌برند».

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (30)

«آن روز روان کردن به سوی پروردگار توسست» یعنی: در آن روز، ارواح پس از باز گرفته شدن از اجساد، به سوی آفریننده متعال رانده می‌شوند.

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى (31)

«پس نه باور داشت» حقایق را این انسان منکر به پیامبر و قرآن و روز آخرت «و نه نماز گزارد» برای پروردگار خویش پس نه به قلبش ایمان آورد و نه هم به بدنش عمل کرد.

وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى (32)

«ولی دروغ انگاشت و رویگردان شد» یعنی: دروغ انگاشت پیامبر ص و فرشتگان و روز آخرت را و از طاعت و ایمان روی گردانید.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى (33)

«سپس تبخترکنان» یعنی: سرمست و خرامان در راه و رفتارش، افتخارکنان و عشوه‌کنان به سر و وضعش «به سوی خانواده‌اش رفت» یا «یتمطی» به این معنی است: او از روی خودبینی و گردنکشی از اجابت دعوتگر حق، سنگینی و کاهلی کرد.

أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ (34) ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ (35)

«اولی است بر تو پس اولی است، باز هم اولی است بر تو و اولی است» این خطاب در دنیا یا در آخرت متوجه کافر مغرور و متبخر است. پس اگر خطاب به وی در دنیا باشد، معنی این است: ای کافر! برایت سزاوارتر است که راهی

غیر از این راهی را که در پیش گرفته‌ای، اختیار کنی. باز هم تکرار می‌کنم که سزاوارتر برای تو غیر این راه است؛ سزاوارتر برای تو این است که ایمان آوری و از کتاب خدا Ψ پیروی کنی. و اگر خطاب در آخرت باشد، معنی این است: ای کافر! برای تو سزاوارتر بود که با غیر این کارنامه سراسر کفرآلود خود ما را ملاقات می‌کردی. باز هم تکرار می‌کنم که این کار برای تو سزاوارتر بود. پس این آیه متضمن دعوت انسان به سوی این حقیقت است که باید او از مؤمنان راه‌یافته باشد. به قولی معنی این است: ای کافر! بدان که خدای سبحان آنچه را که ناخوش داری به تو می‌پیونداند و این امر بر تو باربار تکرار می‌شود.

ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون آیه (عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ): (بر دوزخ نوزده فرشته برگمارده است) «مدثر/30» نازل شد، ابوجهل به قریش گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینند، فرزند ابی‌کبشه به شما خبر می‌دهد که نگهبانان جهنم نوزده تن‌اند و درحالی‌که شما در شمار بسیار و در شجاعت سرآمد روزگار هستید، آیا هر ده تن از شما عاجز از آن هستند که بر یک تن از نگهبانان جهنم هجوم برده و او را فراچنگ گیرند؟ پس خداوند Ψ به پیامبرش وحی کرد که به ابوجهل بگوید: (أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ). مقاتل می‌گوید: رسول خدا ص نزد ابوجهل رفتند و به او گفتند: «وای بر تو، باز هم وای بر تو» و او را به عذاب تهدید کردند. پس ابوجهل گفت: مرا به چه چیز تهدید می‌کنی؟ نه تو می‌توانی علیه من کاری بکنی و نه پروردگارت و من عزیزترین و نیرومندترین اهل این وادی هستم! سپس راه خود کشید و رفت پس این آیه نازل گردید.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (36)

«آیا انسان می‌پندارد که به امان خود رها خواهد شد؟» یعنی: مهمل و عبث فروگذاشته خواهد شد؟ پس نه مورد امر و نهی قرار خواهد گرفت و نه مورد محاسبه و مجازات و مؤاخذه؟ هرگز چنین نیست. پس این آیه دلیل تحقق حتمی رستاخیز است زیرا جزا دادن بر اعمال، امری است اجتناب ناپذیر؛ تا فرمانبر و نافرمان با هم برابر نباشند.

أَلَمْ يَكْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنَى (37)

«آیا نطفه‌ای از منی نبود که در رحم ریخته می‌شد» یعنی: آیا این انسان، قطره‌ای از منی‌ای که در رحم ریخته می‌شود، نبود؟.

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى (38)

«سپس خون بسته‌ای بود» یعنی: او بعد از نطفه، خون بسته‌ای بود زیرا منی در نخستین مرحله از مراحل تطور جنینی خود، به خون بسته تبدیل می‌شود «پس خداوند او را آفرید» یعنی: خداوند متعال بنا بر حساب و کتاب دقیقی او را به گوشت‌پاره‌ای آفریده شده متطور ساخت «پس او را موزون ساخت» یعنی: آن‌گاه اندامهای او را درست و برابر کرد و آفرینش او را کامل گردانید و در او روح دمید.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى (39)

«پس» بعد از قرار دادن منی در کوران تطور جنینی در رحم «از آن» یعنی: از منی «دو قسم را» یعنی: دو صنف از نوع انسان را «پدید آورد؛ نرینه و مادینه را» یعنی: مرد و زن را.

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (40)

«آیا چنین کسی» که این آفرینش بدیع را انشا کرد و بر آفرینش انسان توانا گردید «قادر نیست که مردگان را زنده کند» یعنی: اجسام را با رستاخیز به همان حالی که در دنیا بوده‌اند، برگرداند؟ قطعاً بر این کار تواناست زیرا اعاده و بازگردانیدن آفرینش از ایجاد نخستین آن آسانتر است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هر کس از شما سوره (لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) را می‌خواند و به فرموده حق تعالی: (أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ) می‌رسد، باید بگوید: بلی! نه چنان است که پروردگار ما بر زنده کردن مردگان توانا نباشد بلکه او بر آن تواناست». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون آن حضرت ص این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «سبحانک و بلی: پاک و منزّه هستی پروردگار! نه چنان است که توانا نباشی بلکه تو توانا هستی». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس از شما سوره (وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ) را می‌خواند و به آخر آن، یعنی: (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ) می‌رسد، باید بگوید: نه چنان است که پروردگار ما احکم الحاکمین نباشد بلکه من بر این امر از گواهانم: (بلی و أنا علی ذلکم من الشاهدین)... و هر کس سوره (مرسلات) را می‌خواند و به آیه: (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ) می‌رسد، باید بگوید: (آمنّا بالله) به خداوند Ψ ایمان آوردیم».

(سوره انسان)

مکی است و دارای (31) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با بیان آفرینش انسان و ایجاد وی بعد از عدم، سپس خلیفه کردن وی در زمین و بیان آفرینش تمام خیرات و برکات و معادن و گنج‌هایی که در زمین برای بهره‌برداری وی قرار داده شده است، «انسان» نامیده شد. در صحیح مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده است که رسول خدا ص در نماز بامداد روز جمعه، سوره‌های «الم. تنزیل» سجده و (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ) را می‌خواندند.

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (1)

«به تحقیق که آمده‌است بر انسان» هل: حرف استفهام تقریر و تقریب و در اینجا به معنی «قد» است که مفید تحقیق می‌باشد. یعنی: محققا آمده است بر انسان «مدتی از روزگار که چیز قابل ذکری نبود» به قولی: مراد از انسان، آدم علیه السلام است و مدتی که او در آن چیز قابل ذکری نبود، مدت چهل سال بود قبل از آن که روح در وی دمیده شود زیرا در آغاز ساختارش از گل آفریده شد آن‌گاه از لجنی بوی‌ناک و سپس از گل خشک بازمانده از آن. به قولی دیگر: مراد از انسان همه فرزندان آدم‌اند و قول راجح نیز همین است، به دلیل آیه بعدی که مفسر آن می‌باشد و تطور انسان از نطفه به موجودی متکامل را بیان می‌کند. «حین» مدت حمل انسان در دوران جنینی و «دهر» زمان ممتدی است که محدودیتی ندارد. آری! انسان در این مدت به سبب ضعف و حقارت خود چیز قابل ذکری

نبود. فراء و ثعلب می‌گویند: «معنی این است که آدم در طول آن مدت چهل سال، پیکر صورت‌نگاری شده‌ای از خاک و گل بود که نه از آن یادی می‌شد، نه شناخته شده بود و نه دانسته می‌شد که اسم او یا هدف از خلقتش چیست، سپس در او روح دمیده شد و پس از آن نامش مطرح گردید و بلندآوازه شد». به‌قولی دیگر معنی این است: روزگاری گذشت و آدم در آن روزگاران دراز نه چیز قابل‌ذکری بود، نه آفریده شده بود و نه اسم وی برای یکی از مخلوقات شناخته شده بود بلکه او در کتم عدم فراموش شده و غیر قابل‌ذکر بود و این حقیقتی است که احدی منکر آن نیست و دانشمندان طبقات الارض نیز بر آن تأکید گذاشته و گفته‌اند: انسان روزگاران درازی بعد از آفرینش خود زمین بر روی آن پدید آمده است.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (2)

آن‌گاه حق تعالی در تفسیر آیه قبل - بنا بر معنی راجح آن که ذکر شد - می‌فرماید: «هر آینه ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم» مراد از انسان در اینجا: جنس انسان یعنی همه فرزندان آدم است و مراد از نطفه در هم آمیخته و مختلط: آب منی و نطفه مرد و زن بعد از اختلاط و آمیزش آن دو است. به‌قولی: «امشاج» آمیخته‌هایی از چند چیز است زیرا نطفه مخلوطی به هم آمیخته از انواع چیزهای مختلف و انواع طبایع مختلفه‌ای است که انسان از آنها و بر آنها آفریده می‌شود. «تا به آزمونش بکشانیم» یعنی: انسان را در حالی آفریدیم که از آفرینش او قصد آزمونش را داشته‌ایم تا او را به خیر و شر و به امر و نهی بیازماییم «پس او را» بدین سبب «شنوا و بینا ساختیم» یعنی: در او حواس را

ایجاد کردیم تا ادراکش کامل گشته و آزمودنش ممکن گردد. احتمال دارد که مراد از آیه اول، آفرینش آدم قبل از دمیدن روح در وی و مراد از آیه دوم، آفرینش نسل وی باشد. به هر حال دو آیه فوق انسان را به یاد اصل پیدایش انسان که یادآور ناتوانی وی اند می‌اندازد و او را به اعتراف بر نعمت و شکر منعم و برآوردن حکمت آفرینش خود که همانا پیروزی در این آزمایش است، برمی‌انگیزد.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (3)

«هرآینه ما راه را به او نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس» یعنی: ما راه هدایت و گمراهی و خیر و شر را به انسان نمایانده، او را به آن آشنا ساخته و منافع و مضار آنها را به او شناسانده‌ایم به طوری که او خود به فطرت و عقل خویش بدان راه می‌یابد و نیز ما پیامبران ﷺ را فرستاده، آیات خویش را نازل کرده و ادله را برپا کرده‌ایم، خواه او شکرگزار بوده و راه ایمان و عبادت و تقوی را بپوید، یا ناسپاس باشد و کفر بورزد.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا (4)

بعد از آن که حق تعالی دو گروه شکرگزار و ناسپاس را ذکر کرد، اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که چه چیزی را برای آنها آماده کرده است: «ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده کرده‌ایم» تا آنان را به وسیله این چیزها عذاب کنیم. غل: چیزی است که دستها با آن بر گردنها بسته می‌شود. سعیر: آتش بسیار افروخته است.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (5)

«بی گمان ابرار از جامی می نوشند» ابرار: اهل طاعت و اخلاص، یعنی کسانی اند که حق خدای عزوجل را ادا می کنند. در حدیث شریف آمده است: «والبر ما اطمانت إليه النفس: بر چیزی است که روان بدان آرام گیرد». کأس: پیاله شراب است «که آمیزه آن کافور است» یعنی: کافور با آن آمیخته می شود تا بوی و طعم شراب کامل و لذت بخش تر گردد.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (6)

«چشمه ای که بندگان» درستکار و مقرب «خداوند از آن می نوشند» یعنی: آن آب کافور عبارت است از چشمه شرابی است که بندگان درستکار و مقرب از آن می نوشند. یا درحالی شراب خویش را می نوشند که آن شراب به آب چشمه کافور آمیخته است «و هرگونه که بخواهند جاریش می کنند» یعنی: بهشتیان آن چشمه را به هرجایی از بهشت که بخواهند، روان می کنند و از آن هر گونه که بخواهند، بهره می گیرند پس از آنجا به اینجا و از اینجا به آنجا جدول می کشند و جویها روان می کنند چنان که نهر جدول کشی گردیده و به اینجا و آنجا برده می شود. مراد این است که آن چشمه، تحت امر و تصرف ایشان است. در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چهار چشمه وجود دارد؛ دو چشمه از آنها از زیر عرش روانند که خداوند Ψ از یکی از آنها چنین یاد کرده است: (يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا) و آن دیگر چشمه زنجبیل است. دو چشمه دیگر از فراز عرش فواره زنند که یکی از آنها را خداوند Ψ چنین یاد کرده است: چشمه ای است در آن که سلسبیل نامیده می شود و دیگری چشمه تسنیم است». حسن بصری می گوید:

«چشمه تسنیم مخصوص مقربان و به عنوان آب شرب ایشان است که از آن برای ابرار آمیزه‌ای است چنان‌که از چشمه‌های زنجبیل و سلسبیل نیز برای ابرار آمیزه‌ای است». امام رازی می‌گوید: «از این آیات که در ذکر عذاب شیوه اختصار و در شرح ثواب شیوه تفصیل به‌کار برده شده، این دلالت بر می‌آید که جانب رحمت غالب‌تر و قوی‌تر است».

يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (7)

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند Ψ که ذکر شد: «به نذر وفا می‌کنند» یعنی: آنها چون برای خدای سبحان نذر کنند، به نذر خود وفا می‌کنند. نذر در اصطلاح شریعت: چیزی است که شخص مکلف برای نیل به رضای خداوند متعال بر خویشتن واجب می‌گرداند؛ از نماز، یا روزه، یا قربانی، یا غیر این از اموری که شرعا بر ذمه وی واجب نبوده است «و از روزی که شر آن دامنگستر است می‌ترسند» مراد این است که آنها از روز قیامت می‌ترسند؛ روزی که شر آن فاش، دراز دامن و چنان گسترده است که همه آسمانها و زمین را در بر می‌گیرد زیرا آسمان در آن روز شگافته شده و ستارگان پراکنده و پاشان می‌گردند و زمین به‌سختی تکانده شده و کوهها درهم کوفته و ویران می‌گردند.

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (8)

«و» آن بندگان درستکار و مقرب خداوند Ψ «طعام را با وجود دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند» یعنی: با آن‌که خوراکی کم دارند و خودشان آن را دوست داشته و به آن تمایل دارند اما با این حال آن خوراکی را

به منظور کسب رضای خداوند Ψ بر این سه گروه اطعام می‌کنند. یا معنی این است: طعام را به انگیزه حب الهی به آنان اطعام می‌کنند. مسکین: نیازمند فقیر و یتیم: کسی است که پدر ندارد. اسیر: کسی از کفار است که در جنگی اسلامی اسیر می‌گردد. البته کلمه اسیر شامل مؤمن و برده و زندانی نیز می‌شود. شایان ذکر است که رسول اکرم ص در حق اسیر به نیکی سفارش کرده‌اند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «به اسیران خیراندیش باشید». بنابراین، اطعام اسیر مشرک عمل قربتی به سوی خداوند Ψ است و اطعام اسیران اولاً بر امام (دولت) واجب است و اگر دولت به آن نپرداخت، بر مسلمانان واجب می‌گردد. خاطر نشان می‌شود که عامه علما نیکی به کفار موجود در بلاد اسلامی را اجازه داده‌اند و این از نوافل است نه از واجبات. امام رازی می‌گوید: «بدان که مجامع طاعات در دو امر محصور است: تعظیم امرا که **(يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ)** بدان اشاره دارد و شفقت بر خلق الله که **(وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ)** ناظر بر آن است». ابن جریر در تفسیر «اسیرا» می‌گوید: «رسول خدا ص اهل اسلام را به اسارت نمی‌گرفتند¹ و این آیه درباره اسیران اهل شرک نازل گردید و رسول اکرم ص مسلمانان را به رفتار نیک با آنها دستور می‌دادند».

اهل تفسیر در بیان سبب نزول می‌گویند: آیه کریمه درباره علی و فاطمه رضی الله عنهما و کنیزکی از آنها به نام فضه نازل گردید - هرچند این داستان از نظر سند به صحت نرسیده است. قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این آیه درباره همه نیکان (ابرار) نازل شده است».

¹ اما امروزه اهل اسلام یک‌دیگر را به اسارت می‌گیرند. نمونه آن جنگ خانگی فعلی در افغانستان است. عجب این که گاهی به اسیر مسلمانان نمی‌دهند و او را درمان نمی‌کنند تا به خواری و زاری بمیرد.

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (9)

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند Ψ در دل با خود می‌گویند: «جز این نیست که ما فقط برای خشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم» پس، از شما انتظار پاداش و عمل متقابل را نداشته و با این عمل ثنا و ستایش مردم را نمی‌طلبیم. البته خداوند Ψ این امر را از دل‌های ایشان دانست و از این روی ایشان را بدان ستود «از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی» بلکه این عمل ما خالصا لوجه الله بوده و طلب رضای خداوند Ψ نخستین هدف ما است و هدف دوم ما هم ترس از روز قیامت و هول و هراسهای آن می‌باشد.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (10)

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند Ψ می‌گویند: «ما از پروردگاران روز عبوسی را هراسناکیم» که از هول و سختی آن چهره‌ها ترش و درهم کشیده می‌شود، روز «نهایت دشواری را» قمطیریر: یعنی سخت دشوار و تاریک و وحشتناک.

فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا (11)

«پس خداوند ایشان را از شر آن روز نگهداشت» یعنی: از ایشان شر آن روز را دفع کرد به سبب این که ایشان از خشم وی می‌ترسیدند و به بندگان نیازمند وی غذا می‌دادند «و به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت» حق تعالی به جای ترشروی‌ای که در کفار است، به ایشان تازگی و صفای چهره و خرمی و

شادمانی دل ارزانی داشت. نضره: سپیدی و صفا و پاکی و خرمی چهره از اثر نعمت است.

وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا (12)

«و ایشان را در برابر صبرشان» بر ادای واجبات، پرهیزشان از محرمات و بخشیدن اموال به نیازمندان؛ «بوستانی پاداش داد» که از آن برخوردار می‌شوند «و جامه ابریشمین» پاداش داد که آن را می‌پوشند. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ص از صبر مورد سؤال قرار گرفتند پس در پاسخ فرمودند: «الصبر أربعة: أولها الصبر عند الصدمة الأولى، والصبر على أداء الفرائض، والصبر على اجتناب محارم الله، والصبر على المصائب: صبر بر چهار نوع است: اول آن صبر در هنگام برخورد اول با صدمه است، دوم صبر بر ادای فرایض است، سوم صبر بر اجتناب از محرمات الهی است و چهارم صبر بر مصائب است». امام رازی می‌گوید: «بدان که این آیه یکی از دلایل این امر است که سختی‌های آخرت جز به اهل عذاب نمی‌رسد».

مُتَكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا (13)

«در آنجا» یعنی: در بهشت «بر تخت‌ها تکیه زنند» بهشتیان بر اورنگها و تختهای مکلل به حجله‌ها و سراپرده‌ها تکیه زنند «در آنجا نه گرمای خورشیدی را بینند و نه سرمای سختی» بلکه هوای بهشت معتدل و بس فرحبخش است. زمهریر: سردی شدید است. در حدیث شریف آمده است:

«هواء الجنة سجاج لا حر ولا قر: هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد». سجاج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع بامداد تا طلوع خورشید.

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا (14)

«و سایه‌های آن به ایشان نزدیک باشد» یعنی: سایه‌های درختان بهشت به بهشتیان نزدیک است و بر ایشان سایبانی می‌کند تا بر طرب و نعمت ایشان بیفزاید، هرچند که در بهشت نه خورشیدی است و نه مهتابی، همان طوری که شانه موی بهشتیان از طلا و نقره است، هرچند که در بهشت نه پلیدی‌ای است و نه گرد و غباری. «و میوه‌های آن در کمال دسترس پذیری است» یعنی: میوه‌های بهشت چنان برای تناول‌کنندگان رام ساخته شده است که شخص بهشتی در حالات ایستاده، نشسته و به پهلو آرمیده یکسان به آن دسترسی دارد پس نه آن درختان دور است که دستهای بهشتیان از آنها برگردد و نه درختان بهشت خار و خاشاکی دارد.

وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا (15)

«و ظروف سیمین و کوزه‌های بلورین پیرامون آنها گردانده می‌شود» یعنی: در هر وقت و هر زمانی که بهشتیان بخواهند، خدمتکاران بر ایشان شراب را با ظروف و کوزه‌هایی که از نقره است، می‌گردانند. ابن عباس ت می‌گوید: «هیچ چیز در بهشت نیست مگر این که شما در دنیا مشابه آن را داده شده‌اید، بجز کوزه‌هایی که از نقره است». فرق در میان «آئیه» و «اکواب» این است که: اکواب؛ جامه‌هایی است بدون دسته اما آئیه؛ ظروفی است دارای دسته، مانند قلدح و کوزه.

قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا (16)

«آبگینه‌هایی از سیم» یعنی: آبگینه‌ها و ظروف بلورین اهل بهشت از نقره است پس سپیدی نقره و صفا و درخشش شیشه هر دو در آنها جمع شده است در حالی که آبگینه‌ها و شیشه‌های دنیا از ریگ و ماسه است. بدین‌سان خدای عزوجل برتری آبگینه‌های بهشتی را که اصل آنها از نقره است اما درخشش و شفافیت آنها تا بدانجاست که آنچه در اندرون آنهاست، از بیرون آنها دیده می‌شود، گوشزد می‌نماید «که آنها را به اندازه پیموده باشند» یعنی: ساقیان بهشتی در جامهای بلورین نقره‌ای همان مقدار شراب می‌ریزند که بهشتیان می‌خواهند؛ نه بیش و نه و کم. حتی آن ظروف در شکل و محتوای خود چنان برابر و به‌هنجار ساخته شده‌اند که صاحب خود را سیراب سازند، نه بیش و نه کم.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْاجِبًا زَنْجَبِيلًا (17)

«و در آنجا به آنان از جامی که آمیزه آن زنجبیل است می‌نوشانند» اعراب شراب را با آمیزه زنجبیل، لذیذ و دلپذیرتر می‌ساختند. زنجبیل گیاهی است معروف که در بلاد شام و هند و چین می‌روید. پس گاهی شراب بهشتیان به کافور آمیخته می‌شود - چنان‌که گذشت - و کافور در طبیعت خود سرد است و گاهی به زنجبیل آمیخته می‌شود که در طبیعت خود گرم است تا اعتدال لازم پدید آید. اما مقربان از هرکدام آنها که بخواهند، شرابی خالص می‌نوشند. ابن عباس ر می‌گوید: «هرچه که خدای عزوجل در قرآن از بهشت یاد کرده، در دنیا جز نام چیز دیگری از آنها وجود ندارد».

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (18)

«از چشمه‌ای در آن» می‌نوشتند «که سلسبیل نامیده می‌شود» یعنی: زنجبیل در بهشت چشمه‌ای دارد که سلسبیل نامیده می‌شود. سلسبیل در لغت نام آبی است که در نهایت روانی و گوارایی بوده و بسیار زود و راحت در حلقوم فرو رود.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا (19)

«و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می‌گردند» پسرانی که همیشه بر جوانی و طراوت و تازگی و خرمی خویش باقیند، نه پیر می‌شوند، نه شادابی آنها دگرگون می‌شود و نه می‌میرند «چون ایشان را بینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از رشته افشاندۀ شده هستند» از بس که باصفا، زیبا، شاداب و دلربایند. خداوند متعال آن پسران را به مروارید افشاندۀ تشبیه کرد زیرا ایشان در خدمتگزاری سریع‌اند، برخلاف حورعین که ایشان را به مروارید نهفته تشبیه نمود زیرا ایشان زیر بار خدمت قرار داده نمی‌شوند و برای عشق ورزیدن فارغ‌بالند. ابن‌کثیر می‌گوید: «نه نیکوتر از این، تشبیهی وجود دارد و نه از مروارید افشاندۀ در مکانی زیبا و باصفا، منظره‌ای دلرباتر و زیباتر وجود دارد».

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا (20)

«و چون آنجا را بنگری» یعنی: چون نگاهت را آنجا در بهشت بیفگنی «نعمتی فراوان» و وصف‌ناپذیر «و ملکی بی‌کران می‌بینی» که هرگز قدر و اندازه آن را در حد و حصر نتوان آورد.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: عمر بن خطاب ؓ نزد رسول خدا ص آمد در حالی که آن حضرت ص بر حصیری از برگ درختان خرما که درشتی آن بر پهلوی مبارکشان اثر کرده بود خوابیده بودند. پس عمر ؓ گریست. رسول خدا ص فرمودند: چه چیز تو را به گریه وا داشته‌است؟ عمر ؓ گفت: کسری، هرمز و پادشاه حبشه و فرمانروایی‌شان را به یاد آوردم و در حالی که شما فرستاده خداوند Ψ هستید، بر حصیری از خرما قرار دارید! «پس، از این حال شما بر من رقت دست داد و بی‌اختیار گریستم». رسول خدا ص فرمودند: آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟ پس این آیه نازل گردید: (وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا).

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (21)

«بهشتیان را جامه‌هایی از ابریشم نازک سبز و ابریشم ستبر در بر است» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر است «و به دستبندهای سیمین آراسته شوند» و در سوره «فاطر: 33» آمده‌است: (يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ): «در آنجا به دستبندهای زرین آراسته شوند». این تنوع دلیل بر آن است که بهشتیان از هر دو نوع دستبند پوشانده می‌شوند و هر کس هر چه را که دلش بخواهد، می‌پوشد «و پروردگارشان به آنان شرابی پاکیزه می‌نوشاند» ابوقلابه و ابراهیم نخعی می‌گویند: «ابتدا به ایشان غذا آورده می‌شود و چون غذا به آخر رسید آن‌گاه شرابی پاکیزه به ایشان تقدیم می‌شود پس می‌نوشند و بر اثر آن شکم‌هایشان خرد و متناسب می‌شود و عرقی چون بوی مشک از بدن‌هایشان

سرازیر می‌گردد». از علیؓ روایت شده‌است که فرمود: «چون اهل بهشت به دروازه بهشت برسند، خداوند متعال به ایشان شراب پاکیزه‌ای - غیر از آن شرابهایی که در آیات قبل ذکر شد - می‌نوشاند. پس در آنجا دو چشمه را می‌یابند... آن‌گاه از یکی از آنها می‌نوشند که این شراب اندرونشان را از کینه و حسد و غل‌وغش و اخلاق پست پاک می‌گرداند و سپس از دیگری غسل می‌کنند که بر اثر آن، شادابی و خرمی نعمت‌های بهشت بر ایشان نمایان می‌شود».

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا (22)

«این جزایی برای شماست» یعنی به بهشتیان گفته می‌شود: این انواع نعمتها، جزایی برای شماست در برابر اعمالتان. یعنی: اینها پاداش اعمال شماست «و سعی شما مشکور است» یعنی: سعی شما در نزد ما ستوده، پذیرفته و مورد پسند است. شایان ذکر است که: شکر خدای سبحان در برابر عمل بنده، قبول اوست طاعت وی را.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (23)

«هرآینه ما قرآن را بر تو چنان‌که باید و شاید فرود آوردیم» یعنی: آن را به تدریج و بخش‌بخش بر تو فرود آوردیم نه به یکباره و تو بر عکس آنچه که مشرکان ادعا می‌کنند، آن را از نزد خود نیاورده‌ای. بدین‌سان خدای عزوجل با تأکیدات گوناگون و از جمله ذکر ضمیر «نحن» بعد از ذکر ضمیر «إنا» فرود آوردن قرآن بر بنده خود را مؤکد می‌گرداند تا بسیاری مؤکدات هرگونه شک و شبهه‌ای را از دلها بزدايد.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا (24)

«پس بر حکم پروردگار خود شکیبایی کن» که از جمله حکم و قضای وی، به تأخیر انداختن پیروزیات تا میعادى است که حکمت حق تعالى آن را اقتضا می کند «و از آنان از هیچ گناهکار یا ناسپاسی اطاعت نکن» یعنی: احدی از کسانی را که مرتکب گناهی گردیده یا در کفر فرو رفته اند، فرمان مبر. آثم: بدکاری است که آشکارا مرتکب گناه می شود. کفور: کسی است که بر کفر خود تعصب داشته و در آن افراط می نماید به طوری که آشکارا کفر خود را اعلان می کند. مفسران می گویند: مراد از این دو تن در هنگام نزول آیه، عتبه بن ربیع و ولید بن مغیره بودند زیرا عتبه به رسول خدا ص گفت: از سر این کار برگرد تا دخترم را به توتزویج کنم چراکه دخترانم از زیباترینهای قریش اند. و ولید بن مغیره به ایشان گفت: از این راه برگرد تا آن قدر به تو مال بدهم که راضی شوی زیرا من از ثروتمندترینهای قریش هستم. پس رسول خدا ص از اول سوره «حم. السجده» تا آیه «13»: (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ) را بر آنان تلاوت کردند. در این هنگام آن دو تن از رسول خدا ص دست برداشتند و یکی از آنها گفت: وقتی محمد این آیات را خواند، پنداشتم که همینک کعبه فرو خواهد افتاد.

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن این است: چرا با آن که رسول خدا ص از هیچ کس از کفار و فجار فرمان نمی بردند، از فرمان بردن از آنان نهی شدند؟ پاسخ این است که پیامبر ص قدوه و الگوی امت می باشند و نهی ایشان، نهی امت است چنان که این نهی به این واقعیت اشاره دارد که مردم همیشه به توجیه

و ارشاد نیاز دارند، از آن رو که گرایش به شر و فساد در اندرون بشر نهفته است و اگر کسی از توفیق و ارشاد الهی بی‌نیاز می‌بود، بی‌شک آن کس پیامبر معصوم ص بود بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که به سوی خداوند Ψ به زاری و نیاز متوجه گردد تا حق تعالی وی را از خواهشهای پلید و شهوات گمراه‌کن مصون و محفوظ بدارد.

وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (25) وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (26)

«و یاد کن پروردگار خود را در هر صبح و شام» یعنی: بر یاد پروردگار خود مداومت کن و برای او در اول و آخر روز نماز بگزار. پس مراد از اول روز: نماز بامداد و مراد از آخر آن: نماز ظهر و عصر است. بنابراین، این دستور نمازهای بامداد و ظهر و عصر را در بر می‌گیرد «و در بخشی از شب برای او سجده کن» یعنی: در برخی از ساعات شب برای حق تعالی نماز بگزار. مراد نمازهای مغرب و عشاء است «و او را در بخش بلندی از شب به پاکی یاد کن» یعنی: برای او در وقت درازی از شب - که دو سوم، یا نصف، یا ثلث آن است - نماز تهجد بگزار.

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (27)

«بی‌گمان اینان بهره زودیاب را دوست دارند» یعنی: کفار مکه و موافقانشان، بهره زودیاب را که همانا بهره دنیای زودگذر است، دوست دارند و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند «و روزی گرانبار را» که روز قیامت است «پشت سر

خود می‌افکنند» روز قیامت از آن رو گرانبار نامیده شد که پر از سختی و هول و هراس است. پس آنان برای روز آخرت آمادگی نمی‌گیرند و به آن اهمیتی نمی‌دهند.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا (28)

«ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آنها را استوار کرده‌ایم» یعنی: ما بندها و اعضای وجود آنان را به وسیله رگ و پی و رشته‌های عصبی به یک‌دیگر محکم پیوند داده‌ایم «و چون بخواهیم، آنان را به نظایرشان تبدیل می‌کنیم» یعنی: اگر بخواهیم، آنان را نابود کرده و کسان دیگری را جانشینشان می‌گردانیم که برای ما فرمان‌پذیر باشند.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (29)

«بی‌گمان این» سوره «پندی است» و موعظه‌ای «تا هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار خود در پیش گیرد» با ایمان و فرمان بردن از او و پیامبرش.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (30)

«و نمی‌خواهید مگر آن که خدا بخواهد» یعنی: نمی‌توانید به سوی پروردگار خویش راهی در پیش گیرید مگر این‌که حق تعالی خود چنین چیزی را بخواهد پس کار به او سبحانه و تعالی مفوض است نه به شما و خیر و شر به دست بلاکیف اوست، نه به دست شما لذا صرف خواست و اراده بنده نه خیری را برای او به ارمغان می‌آورد و نه شری را از او دفع می‌کند مگر این‌که خداوند Ψ به این کار اذن دهد «همانا خداوند علیم و حکیم است» پس او به کسی که

شایستگی هدایت را دارد، داناست لذا راه هدایت را به‌رویش هموار گردانیده و اسباب آن را برایش آماده می‌گرداند و نیز او به آن کس که مستحق گمراهی است داناست پس او را از راه هدایت برمی‌گرداند. و در هر حال حکمت بالغه از آن اوست لذا هر چیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (31)

«هر که را خواهد به رحمت خویش» یعنی: به بهشت خویش «در می‌آورد» زیرا بهشت با رحمت خداوند Ψ قابل دسترسی است «و برای ظالمان» کافر «عذابی دردناک آماده کرده است» که همانا عذاب جهنم است. بدین‌سان خدای عزوجل بر این حقیقت تأکید می‌گذارد که هدایت و گمراهی هر دو به خواست و مشیت اوست ولی او به فضل خویش هدایت و به عدل خویش گمراه می‌کند. البته عام بودن مشیت حق تعالی در خیر و شر، منافی با اختیار انسان نیست زیرا اختیار انسان نیز در محدوده خود نافذ می‌باشد.

(سوره مرسلات)

مکی است و دارای (50) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام مطلع خود: (وَالْمُرْسَلَاتِ...) که خداوند Ψ بدان سوگند خورده است، «مرسلات» نامیده شد.

فضیلت آن: ابن عباس τ از مادرش روایت کرده است که رسول خدا ص در نماز مغرب سوره «مرسلات» را می خواندند. نقل است که ابن عباس τ سوره «مرسلات» را می خواند، در این اثنا ام الفضل به وی گفت: فرزندم! با خواندن این سوره به خاطرم آوردی؛ این سوره آخرین چیزی است که شنیدم رسول خدا ص آن را در نماز مغرب می خوانند.

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (1)

«قسم به فرستادگان پیایی» ابن کثیر می گوید: «قول قوی تر این است که مراد از فرستادگان پیایی، بادهایی است که چون موی گردن اسب که پشت سر هم بر آن رویده است، پیایی می آیند». قرطبی نیز می گوید: «جمهور مفسران برآنند که مراد از مرسلات، بادهاست». به قولی دیگر: مراد از «مرسلات» فرشتگان فرستاده ای هستند که وحی و امر و نهی پروردگار را بر وجهی نیکو، یا به طور پیایی می آورند.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (2)

«پس قسم به تندبادهای سخت» که به قصد انجام مأموریت خود - یعنی آوردن نعمت یا عذاب - فرستاده می‌شوند. به قولی: «عاصفات» فرشتگانی‌اند که بر بادهای گمارده می‌شوند و آنها را تند می‌رانند. به قولی دیگر: آنها فرشتگانی هستند که ارواح کافران را به تندی می‌رانند.

وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا (3)

«و قسم به افشانندگان افشانگر» که ابرهای بادآور باران‌زا را آن‌گونه که پروردگار عزوجل بخواهد، می‌پراکنند. یا مراد از «ناشرات» فرشتگانی‌اند که برابرها گماشته‌اند و آنها را می‌پراکنند. یا مراد فرشتگانی‌اند که در هنگام فرودآوردن وحی، بالهای خود را در فضا می‌گشایند و می‌افشانند.

فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا (4)

«پس قسم به جداکنندگان به جداکردنی» مراد فرشتگانی هستند که با پیامهای الهی‌ای که فرود می‌آورند، حق و باطل و حلال و حرام را از هم جدا می‌کنند.

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (5)

«پس قسم به فرشتگان فرودآورنده وحی» که وحی را بر انبیاءؑ القا می‌کنند. صاحب تفسیر «الأساس» می‌گوید: «قول راجح این است که از پنج سوگند یاد شده در اینجا، فقط سوگند دوم یعنی (فالعاصفات) به بادهای تعلق دارد و سوگندهای دیگر مربوط به فرشتگان است». به قولی دیگر: سه سوگند اول به بادهای و سوگند چهارم و پنجم به فرشتگان تعلق دارد. شایان ذکر است که وجه مناسبت میان بادهای و فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت آنهاست.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا (6)

«خواه عذری باشد یا هشدار» یعنی: فرشتگان وحی را به‌عنوان عذر نمایاندن و اتمام حجت خدای عزوجل بر خلقش، یا به‌عنوان هشدار عذابش، بر پیامبران ﷺ فرود می‌آورند. یا فرشتگان وحی را به‌عنوان عذر و حجتی برای حق‌پرستان و هشدار برای باطل‌پرستان، فرود می‌آورند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ (7)

آری! سوگند به آنچه ذکر شد «که آنچه وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد» این آیه جواب قسم‌هاست؛ یعنی آنچه که به شما در مورد وقوع قیامت، دمیدن در صور و برانگیختن اجساد وعده داده شده، خواه‌ناخواه رخ می‌دهد. سپس خدای سبحان نشانه‌های این رخداد حتمی‌الوقوع را این گونه روشن می‌سازد:

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (8)

«پس آن‌گاه که ستارگان تیره شوند» یعنی: نور و روشنی آنها محو گردد.

وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ (9)

«و آن‌گاه که آسمان شکافته شود» و پاره‌پاره گردد.

وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (10)

«و آن‌گاه که کوهها از جا کنده شوند» و در فضا بر باد روند و هیچ اثری از آنها باقی نماند و جایگاههای آنها با سطح زمین برابر گردد.

وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتِ (11)

«و آن گاه که برای پیامبران میقاتی تعیین کنند» به منظور داوری و فیصله نهایی میان ایشان و امت‌هایشان. یعنی: در آن هنگام آنچه که وقوع آن حتمی است، روی می‌دهد.

لَأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (12)

«برای چه روزی تعیین وقت شده است» تا پیامبران ﷺ گواهی‌شان در مورد امت‌هایشان را برپا دارند؟.

لِيَوْمِ الْفَصْلِ (13)

«برای روز فصل» که در آن میان مردم بر مبنای اعمالشان داوری و فیصله نهایی صادر می‌شود سپس به سوی بهشت یا دوزخ پراکنده می‌شوند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ (14)

آن گاه حق تعالی برای افگندن تعجب در مورد هولناک بودن روز قیامت این سؤال را مطرح می‌کند: «و تو چه دانی که روز فصل چیست؟» یعنی: آن روز، روز وقوع رخداد هولناک و عظیمی است که وصف و مقدار هول و هراس آن در تصور بشر نمی‌گنجد لذا پاسخ این سؤال در درون آن نهفته است.

وَيْلٌ لِّيَوْمٍ ذُو الْعُنُقِ (15)

«وای در آن روز» هولناک «بر تکذیب کنندگان» ویل: تهدید به نابودی و هلاکت است. ابن‌کثیر می‌گوید: این روایت که «ویل» وادی‌ای در جهنم است

صحیح نیست. شایان ذکر است که تهدید و تهویل با جمله: **(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِّلْمُكَذِّبِينَ)** در نه جای دیگر از این سوره نیز برای تأکید و تبیین بیشتر تکرار شده
است چنان که در سوره «رحمان» نیز نظیر آن، یعنی: **(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)**
تکرار شده است.

أَلَمْ نُهْلِكِ الْأُولِينَ (16)

«مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟» یعنی: آیا کفار امتهای گذشته چون اقوام
نوح، عاد، ثمود و دیگران را از زمان آدم تا کفار ستیزه جوی زمان محمد ص با
عذاب دنیا هلاک نکردیم؛ آن گاه که پیامبرانشان را تکذیب کردند؟.

ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ (17)

«سپس پسینیان را» یعنی: کفار مکه، موافقانشان و نیز امثالشان از کفار قرنهای
دیگر را که به تکذیب محمد ص می پردازند «در پی آنان می آوریم» و این
سنت ما در مورد آنهاست.

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (18)

«با مجرمان چنین می کنیم» یعنی: هر مشرکی را این چنین نابود می کنیم؛ یا در
دنیا یا در آخرت.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (19)

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» یعنی: وای در روز هلاک بر تکذیب‌کنندگان کتابها و پیامبران خداوند Ψ . تکرار این آیه - چنان‌که گفتیم - برای تأکید است.

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (20)

«مگر شما را از آبی بی‌مقدار» یعنی: از آبی ضعیف و حقیر که همانا آب نطفه (منی) است «نیافریدیم؟» .

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (21)

«پس آن را در جایگاهی استوار قرار دادیم» یعنی: در جایگاهی محفوظ و محکم که همانا رحم است. و هر کس از چگونگی محیط امن و حمایت شده‌ای که برای جنین قرار داده شده است آگاه شود، دقت اعجاز این آیه را درمی‌یابد.

إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ (22)

«تا مدتی معین» که همانا مدت بارداری است.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (23)

«پس به‌اندازه سامان دادیم و چه نیک توانائیم» یعنی: اعضا و اوصاف جنین و همه احوال و اطوار آن را بر همان وصفی قرار دادیم که خواسته‌ایم پس ما نیکو سامان دهنده و آفریننده‌ای هستیم.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (24)

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» قدرت ما بر این ساماندهی، یا بر تکذیب‌کنندگان تجدید آفرینش.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (25)

«مگر زمین را جمع‌کننده نگردانیده‌ایم؟» به طوری که همگان را فرا می‌گیرد و در خود جمع می‌کند؟ کفات: فرا گرفتن و جمع کردن است.

أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا (26)

«چه برای زندگان و چه برای مردگان؟» یعنی: زمین در سطح خود فراگیر زندگان است و زندگان بر روی آن در منازل و جایگاههای خویش به سر می‌برند. همچنین زمین فراگیرنده و جمع‌کننده مردگان است در بطن خود. خلیل می‌گوید: «کفت، برگردانیدن یک چیز از پشت به رو یا از رو به پشت است پس معنی کفات این است که آدمیان از خاک زمین به وجود می‌آیند، سپس به‌عنوان زندگان بر روی آن حیات می‌گذرانند آن‌گاه مجدداً به‌صورت مردگان در آن برمی‌گردند».

وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (27)

«و در آن کوههای پایدار و بلند پدید آوردیم و به شما آبی شیرین» و گوارا «نوشانیدیم» پس این همه، شگرف‌تر و شگفت‌انگیزتر از رستاخیز و احیای مردگان است.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (28)

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» نعمتهای ما، که نعمتهای یادشده نیز از جمله آنهاست.

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ (29)

«بروید» ای دروغ‌انگاران «به‌سوی همان چیزی که آن را دروغ می‌شمردید» این سخن را نگهبانان جهنم از سر تحکم و کوبیدن تکذیب کنندگان و منکران به آنان می‌گویند. یعنی: بروید به‌سوی عذاب دوزخ که آن را در دنیا دروغ می‌شمردید.

انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ (30)

«بروید به‌سوی سایه‌ای دارای سه شاخه» یعنی: به‌سوی سایه‌ای از دود جهنم که با شعله‌های کوه‌پیکر خود چنان بلند گردیده که به سه شاخه جداگانه تقسیم شده است؛ در زیر آن سایه‌ها بروید تا کار حساب به پایان آید.

لَا ظِلِّيلٌ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (31)

«که نه سایه سرد است و نه از گرمی آتش بازمی‌دارد» یعنی: آن دود نه مانند سایه‌های دنیا سرد است و نه گرمای سوزان جهنم را از شما بازمی‌دارد.

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ (32)

«هرآینه دوزخ شراره‌هایی مانند قصر می‌افکند» یعنی: هر شراره‌ای از شراره‌های دوزخ که آن را می‌افکند، در بزرگی خود مانند کاخی از کاخهاست.

شرر: شعله‌ای است که از آتش پراکنده می‌شود. قصر: بنایی عظیم و برجی است آسمان خراش.

كَأَنَّهُ جَمَالَةٌ صُفْرٌ (33)

«گویی آن شررها شتران زردرنگ سیه تاب‌اند» فراء می‌گوید: «صفر؛ شتران سیه‌تاب‌اند و هیچ شتر سیه‌تابی نیست مگر این‌که دل به زردی می‌زند، از این جهت اعراب شتران سیه‌تاب را صفر نامیده‌اند». دانشمندان گفته‌اند: چون شرر به‌هوا پراکنده شده فروافتد و در آن باقی‌مانده‌ای از رنگ آتش باشد، شبیه‌ترین چیز به شتر سیه‌تاب است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (34)

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» پیامبران خدا Ψ و روز آخرت.

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ (35)

«این روزی است که سخن نگویند» کافران از هول و هراس آنچه که در محشر روی داده است.

وَلَا يُؤَدِّنُ لَهُمْ فِيعْتَرُونَ (36)

«و نه به آنان اجازه داده می‌شود که عذرخواهی کنند» یعنی: خدای عزوجل به آنان این اجازه را نیز نمی‌دهد که عذری را پیشکش کنند بلکه حجت بر آنها تمام گردیده و دیگری عذری برایشان باقی نمانده است. شایان ذکر است که

عرصات قیامت حالات گونه‌گونی دارد و این دو آیه ناظر بر یکی از این حالات می‌باشد زیرا کفار در حالت و موقف دیگری سخن می‌گویند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (37)

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» روز جزا.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ (38)

«این همان روز فصل» و داوری «است، شما را با پیشینیان گردآوریم» یعنی: به کفار گفته می‌شود: این همان روز داوری و فیصله نهایی است که در آن میان خلائق فیصله می‌شود و در آن حق از باطل جدا می‌شود پس ای کفار قریش و ای تکذیب کنندگان این امت! ما شما را در این روز با کفار امتهای گذشته گردآوریم.

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونَ (39)

«پس اگر نیرنگی دارید» یعنی: اگر هم‌اکنون در دفع کردن عذاب از خود بر نیرنگی توانایی؛ «پس در حق من بسگالید» یعنی: آن نیرنگ را علیه من به اجرا درآورید. این آیه مفید نهایت تحقیر، تخجیل، تعجیز و توبیخ کفار است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (40)

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» عذاب روز قیامت زیرا در آن روز هیچ حيله و تدبیری در نجات از عذاب ندارند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ (41)

«هرآینه متقیان در سایه ساران و کنار چشمه سارانند» یعنی: مؤمنان پرهیزکار از شرک - بر خلاف تکذیب کنندگان مشرک - در سایه ساران درختها و قصرها قرار دارند، نه همچون سایه ای که برای کفار از دود گرمازا و خفقان آور جهنم پدیدآورده شده است - چنان که گذشت.

وَفَوَاقِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ (42)

«و» همچنین متقیان «در میوه هایی» هستند «که دلخواهشان است» و بدان رغبت دارند. این آیه دلالت می کند بر این که نعمتهای بهشت بر طبق رغبت و میل بهشتیان در دسترس است، برخلاف نعمتهای دنیا که وجود آنها به امکانات دست داشته بستگی دارد.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (43)

به ایشان گفته می شود: «به پاداش آنچه می کردید» در دنیا از اعمال شایسته «بخورید و بنوشید، خورد و نوشی خوش و گوارا» .

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (44)

«ما نیکوکاران را بدین گونه جزا می دهیم» یعنی: ما نیکوکاران را در برابر اعمالشان به مانند این پاداش بزرگ جزا می دهیم پس ای انسانها! عمل خود را نیکو سازید تا چنین پاداشی را دریافت دارید.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (45)

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» بهشت چرا که آنان در آن روز در بدبختی بزرگی قرار دارند در حالی که مؤمنان در نعمتی پایدار و سعادت‌ی خوشگوار به سر می‌برند.

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (46)

«بخورید و بهره‌مند باشید» شما ای منکران در دنیا «اندکی» یعنی: به مدت اندک و کوتاهی زیرا بهره دنیا اندک است «چراکه شما مجرمید» زیرا مشرکان مجرم‌اند و بنابراین، شایستگی انعام و تکریم دائمی را ندارند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (47)

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» به خدا، پیامبرانش و روز آخرت که خود را در برابر بهره‌ای اندک در معرض عذاب همیشگی قرار داده‌اند. تکرار این آیه - چنان که گفتیم - برای افزودن بر سرزنش و کوبیدن آنهاست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ (48)

«و چون به آنان» یعنی: به آن گروه نادان کافر «گفته شود: نماز بگزارید، نماز نمی‌گزارند» مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه درباره قبیله ثقیف که از نمازگزاردن امتناع کردند، نازل گردید. مقاتل می‌گوید: «رسول خدا ص به آنان فرمودند: مسلمان شوید و آنان را به ادای نماز دستور دادند اما آنها گفتند: خم نمی‌شویم زیرا خم شدن بر ما ننگ و رسوایی است. پس رسول خدا ص فرمودند: لاخیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود: در دینی که رکوع و سجده نداشته باشد، خیری نیست».

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (49)

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» اوامر خدای سبحان و نواهی وی. پس این در مجموع ده نوع از انواع بیم‌دهی و تهدید در این سوره است که خداوند متعال کفار را بدانها هشدار داده است.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (50)

«پس به کدامین سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟» یعنی: اگر کفار به قرآن باور ندارند، به کدامین سخن غیر از قرآن باور می‌دارند؟ زیرا قرآن خود معجزه و مشتمل بر حجت‌های روشن و معانی و مضامین بزرگ و برتر است پس اگر به این معجزه درخشان ایمان نیاورند، قطعاً بعد از آن دیگر کتب الهی را به هیچ حال تصدیق نمی‌کنند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هر کس سوره (وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا) را می‌خواند و به آیه (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ) می‌رسد، باید بگوید: آمنت بالله وبما أنزل: به خدای عزوجل و به آنچه که نازل کرده است، ایمان آوردم».

﴿سوره نبأ﴾

مکی است و دارای (40) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره، «عم» و «نبأ» نامیده می‌شود زیرا با این فرموده خدای تبارک و تعالی: **(عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (1) عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ (2))** که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است.

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (1)

«درباره چه از یک‌دیگر می‌پرسند» کافران؟ مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: چون رسول خدا ص به رسالت مبعوث شدند و به مردم مکه از یگانگی خداوند Ψ و از زنده شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت کردند، کفار شروع کردند به سؤال کردن از یک‌دیگر و می‌گفتند: برای محمد چه اتفاقی افتاده است؟ او چه چیزی به همراه آورده است؟ پس خداوند Ψ این آیه را نازل فرمود. سپس سؤالشان را با این فرموده خویش پاسخ داد:

عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ (2)

«از آن خبر بزرگ سؤال می‌کنند» آن خبر بزرگ، همانا خبر نزول قرآن عظیم‌الشان می‌باشد زیرا قرآن از توحید و تصدیق پیامبر و وقوع رستاخیز خبر می‌دهد. به‌قولی دیگر: مراد از آن خبر بزرگ، خبر زنده شدن پس از مرگ است. ابن‌کثیر می‌گوید: «قول قوی‌تر نیز همین قول است».

الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (3)

«که درباره آن با هم اختلاف دارند» یعنی: خبر بزرگی که در آن اختلاف دارند، در مورد قرآن است؛ زیرا بعضی از آنان آن را سحر می‌پندارند، بعضی شعر، بعضی تکهن و غیب‌گویی و بعضی هم می‌گویند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است. یا در مورد قیامت اختلاف دارند زیرا کسانی به آن ایمان دارند و کسانی آن را انکار می‌کنند، کسانی در آن شک دارند و کسانی یقین.

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (4)

«نه چنان است» که مشرکان می‌پندارند «به‌زودی خواهند دانست» حقیقت امر را. این هشدار و زجر و توبیخ سختی برای کفار است که مجدداً برای مبالغه و تشدید در هشداردهی و وعید با این هشدار تکان‌دهنده دنبال می‌شود:

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (5)

«باز هم نه چنان است، به‌زودی خواهند دانست» یعنی: هرگز سزاوار نیست که درباره قرآن، یا قیامت اختلاف کنند زیرا قرآن و باورهای این دین حق است لذا کسانی که بدان کفر می‌ورزند، به‌زودی فرجام تکذیبشان را خواهند دانست. آن‌گاه خداوند متعال به ذکر برخی از مظاهر قدرت عظیم خود بر آفرینش اشیای عجیب و پدیده‌های شگرف که خود دلیل قدرت وی بر امر معاد و غیر آن است، پرداخته و نه پدیده از آنها را این‌گونه برمی‌شمارد:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (6)

«آیا زمین را مهدی نگردانیدیم؟» مهداد: زیرانداز و فرش است، همچون گهواره که برای کودک گسترده می‌شود تا بر آن خوابانده شود.

وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا (7)

«و» آیا «کوهها را چون میخ‌هایی نگردانیدیم؟» یعنی: کوهها را مانند میخ‌هایی برای زمین گردانیدیم تا آرام گیرد و نجند، همچنان‌که خیمه با میخ محکم ساخته می‌شود.

این آیه بازتابگر معجزه علمی‌ای از معجزات قرآن است زیرا دانشمندان علم جیولوجی در عصر ما به این نتیجه رسیده‌اند که هر کوهی ریشه میخ‌مانندی در عمق زمین دارد که حجم آن در زیر زمین برابر با ارتفاع آن بر روی زمین می‌باشد.

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (8)

«و شما را جفتها آفریدیم» یعنی: جفت‌های نرینه و مادینه که هر یک از دیگری بهره می‌گیرید و در اثر این بهره‌گیری جنسی شما، توالد و تناسل پدید می‌آید.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (9)

«و خواب شما را مایه آرامش» و آسایش ابدانتان «گردانیدیم» زیرا قوای انسان با خواب تجدید گردیده و عقل و جسم وی هر دو نشاط خود را بازمی‌یابند. سبات: این است که انسان درحالی‌که روح در بدنش ساری و جاری است، از حرکت بازماند و این بازماندن از حرکت و تسلیم شدن اختیاری یا جبری به برهه‌ای از آرامش، ضرورتی از ضرورت‌های هر موجوده زنده، رازی از رازهای قدرت آفریننده و نعمتی از نعمت‌های عظیم اوست که هیچ نیرویی جز ذات ذوالجلال قادر به بخشیدن آن نمی‌باشد.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (10)

«و شب را لباسی قرار دادیم» که تاریکی آن شما را می پوشاند و این پوشش برای انجام منافع شما و پنهان کردن چیزهایی است که دوست ندارید دیگران در آن ناظر احوال شما باشند و تحقق بخش فوایدی است که برآوردن آنها در روز میسر نیست چنان که لباس انسان را پوشانده و او را از گرما و سرما حفظ می کند و عورتش را از انظار پنهان می دارد.

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (11)

«و روز را وقت تلاش معاش قرار دادیم» تا در روشنی آن به طلب آنچه که سبب برپایی معیشتان می شود، تلاش کنید و ارزاقی را که خدای عزوجل قسمتتان نموده است، به دست آورید.

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (12)

«و بر فرازتان هفت آسمان استوار» که در خلقت و آفرینش خود محکم و نیرومند است «بنا کردیم».

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (13)

«و چراغی درخشان آفریدیم» مراد از آن: خورشید جهانتاب است که خدای عزوجل در آن هم نور، هم گرما و انرژی آفریده است و کلمه «وهج»، جامع هر دو معنی، یعنی نور و گرما می باشد.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (14)

«و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم» معصرات: ابرهایی است که به آب در هم فشرده می‌شود اما هنوز نباریده است. ثجاج: فروریزنده به کثرت است. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «أفضل الحج العج والثج: بهترین حج بالا نمودن صدا به لبیک گفتن و ریختن خون حیوان هدیه است».

لُنْخِرَجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (15)

«تا به سبب آن دانه و گیاه را برویانیم» یعنی: تا به سبب آن آب ریزان از ابرها، دانه‌هایی را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذای شماسست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفه چهارپایان و سایر گیاهان خوردنی است.

وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (16)

«و» نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان «باغهای درهم پیچیده و انبوه را» یعنی: باغهایی را که بعضی به بعضی دیگر درهم پیچیده‌اند، از آن رو که شاخه‌های آنها به هر سو دویده است و بسیار پرشاخ و برگ گردیده‌اند. شایان ذکر است که دو آیه: (وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (16) إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (17))

شامل هر سه نوع رستنی‌ای می‌شود که از زمین می‌روید که عبارت‌اند از:

- 1 - رستنی‌ای که دارای غلاف و پوشش است، مانند دانه‌های غذایی.
- 2 - رستنی‌ای که غلاف و پوشش ندارد، مانند گیاهان و علفها که این دو نوع دارای ساق نیستند.
- 3 - رستنی دارای ساق و تنه که عبارت از درختانند و چون بسیار انبوه شوند، بوستان (جنت) نامیده می‌شوند، از آن رو که یک محل را می‌پوشانند.

پس این پدیده‌های نه‌گانه‌ای که برشمرده شد، نظر به حدوث و امکان و تجدد خود، بر وجود آفریننده مختار دلالت می‌کنند چنان‌که استواری و محکمی آنها برکمال علم و حکمت ذاتی حق تعالی دلالت می‌نماید و چون کمال حق تعالی در این اوصاف ثابت گردید، به‌طور قطع امکان حشر نیز ثابت می‌شود. از اینها گذشته در بیرون آوردن گیاهان بعد از خشک شدن آنها، بر امکان بیرون آوردن مردگان از گورها و برانگیختنشان بعد از مرگ دلیل ظاهری حسی‌ای وجود دارد که نزدیک به اذهان است و افزون بر همه اینها، هر یک از چیزهای نه‌گانه یاد شده نعمتی است عظیم که می‌باید با شکر و سپاس استقبال شود و شکر آن با انجام دادن طاعات است پس نباید با ارتکاب معصیت که ناسپاسی است، بدرقه گردند.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (17)

«بی‌گمان روز فصل» یعنی: روز داوری میان اهل کفر و ایمان، میان نیکوکار و بدکار و میان اهل حق و اهل باطل؛ «هنگامی معین است» یعنی: آن روز، مجمع و میعادگاهی معین برای پیشینیان و پسینیان است که در آن به ثواب و عقابی که وعده داده شده‌اند، می‌رسند. این روز «فصل» نامیده شد زیرا خداوند Ψ در آن میان خلقش فیصله و داوری می‌کند.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (18)

«روزی که در صور دمیده شود» صور: بوقی است که اسرافیل \cup در آن می‌دمد و از آن صدای مهیبی بیرون می‌آید «پس فوج فوج بیاید» یعنی: شما گروه

گروه و توده توده، هر امتی همراه با پیامبرش از قبرهایتان به سوی موقف محشر و عرصه گاه حساب می آید.

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (19)

«و آسمان شگافته شود» برای فرود آمدن فرشتگان «پس شود دروازه، دروازه» یعنی: آسمان دارای درهای بسیاری می گردد تا فرشتگان از آن دروازه ها فرود آیند.

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (20)

«و کوهها روان ساخته شوند و چون سرابی گردند» یعنی: کوهها از جاهای خود در هوا روان ساخته شده و از مقر خود برکنده شوند و چون گردی به هوا پراکنده شوند به طوری که بیننده می پندارد که آن کوهی است زیرا بر صورت کوه است درحالی که حقیقتا در آنجا کوهی نیست بلکه محضاً غباری است و بس.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (21)

«بی گمان جهنم کمینگاهی است» یعنی: جهنم در حکم و قضای الهی کمینگاهی است که نگهبانان آن در کمین کفار نشسته اند تا آنها را در آن عذاب کنند. یا دوزخ خود کمین کننده است و در انتظار کفاری است که به سوی آن می آید چنان که کمین کننده در انتظار شکار خویش می باشد تا به سوی آن آید.

لِلطَّاغِينَ مَأْبًا (22)

«که برای سرکشان بازگشتگاهی است» و کسانی که با مخالفت اوامر پروردگار، طغیان و سرکشی اختیار کرده‌اند، به‌سوی آن رجوع کرده و در آن فرود می‌آیند.

لَا يَثِينَنَّ فِيهَا أَحْقَابًا (23)

«که روزگاری دراز در آن درنگ می‌کنند» یعنی: سرکشان تا آن‌گاه که روزگاران باقی است در دوزخ درنگ می‌کنند. حقب: برهه‌ای دراز و دیرپا از زمان است که چون بگذرد، برهه‌ای دیگر به دنبال آن می‌آید، سپس برهه‌ای دیگر و همین‌گونه قطعات به‌هم پیوسته زمان تا ابد به هم می‌پیوندند. شایان ذکر است که «حقب» و «حقبه» در سخن به کار گرفته نمی‌شود مگر این‌که گوینده پیاپی آمدن زمانها را مد نظر داشته باشد.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (24)

«در آنجا نه خنکی‌ای می‌چشند و نه شربتی» یعنی: سرکشان در جهنم، یا در آن روزگاران دراز هیچ خنکی‌ای را که با آن از گرمای سوزان جهنم لختی بیاسایند نمی‌چشند و نه نوشیدنی‌ای را که به آنان در رفع تشنگی‌شان نفعی برساند. برد: بر خواب نیز اطلاق می‌شود.

إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (25)

«جز آب جوشان» حمیم: آب جوش است «و چرکابه‌ای» که زردآب و چرک و خونابه دوزخیان می‌باشد.

جَزَاءً وَفَاءً (26)

«جزایی است مناسب» یعنی: این عذابشان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان می‌باشد؛ پس گناهی بزرگتر از شرک و عذابی بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان‌که اعمالشان بد است، خداوند Ψ به آنان جزایی موافق با آن می‌چشاند.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (27)

«آنان بودند که حساب و کتابی را توقع نمی‌داشتند» یعنی: نه آنان به ثوابی طمع داشتند و نه از حسابی بیمناک بودند زیرا به رستاخیز ایمان نداشتند.

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (28)

«و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند» یعنی: آنها آیات قرآنی و حجت‌ها و دلایلی را که خداوند متعال به وسیله پیامبران ﷺ بر خلقش فرود آورده بود، سخت تکذیب می‌کردند.

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (29)

«و هر چیزی را به صورت کتابی ضبط کرده‌ایم» یعنی: هر چیز را در لوح محفوظ نوشته و به‌شمار آورده‌ایم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است که فرشتگان نگهبان آنها را نوشته‌اند.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (30)

«پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی‌افزاییم» یعنی: این سخن به اهل دوزخ گفته می‌شود؛ به سبب کفر و تکذیبشان به آیات الهی و افعال زشت و

ناصوابشان پس آنان به‌طور همیشه در روند روزافزونی از عذاب الهی قرار دارند. عبدالله بن عمروك می‌گوید: «بر اهل دوزخ آیه‌ای سخت‌تر از این آیه نازل نشده است».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (31)

«مسلمانا پرهیزگاران را رستگاری‌ای است» مفاز: رستگاری و دستیافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، یا تفرجگاهی است. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح داده است زیرا خداوند Ψ بعد از آن می‌فرماید:

حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (32)

«بوستانهایی است» مثمر و مشجر «و درختان انگوری است» عطف انگور بر بوستانها از قبیل عطف خاص بر عام است، امری که خود بر بزرگی شأن آن درختان دلالت می‌کند.

وَكَوَاعِبَ أُنْرَابًا (33)

«و دوشیزگان نارپستان» یعنی: برای بهشتیان دوشیزگانی است که پستانهایشان برجسته و برآمده است و فروافتاده نیست، که این دوشیزگان «همسال» یعنی: در سن و سال خود برابرند.

وَكَأْسًا دِهَاقًا (34)

«و» برای پرهیزگاران «جامهای سرشار» پر از شراب است.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا (35)

«در آنجا نه لغوی می‌شنوند و نه دروغی» یعنی: پرهیزگاران نه در بهشت سخن لغوی را می‌شنوند و نه هم به یک‌دیگر دروغ می‌گویند، برخلاف آنچه که در مجالس شراب‌نوشی دنیا روی می‌دهد زیرا بهشت سرای سلامتی است پس هرآنچه که در آن وجود دارد، از نقص و عیب مبراست. لغو: سخنان باطل و بیهوده است.

جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا (36)

«پاداشی است از سوی پروردگارت» یعنی: پروردگار متعال بهشتیان را بدانچه ذکر شد، در برابر ایمان و اعمال شایسته ایشان پاداش می‌دهد «بخششی» است به ایشان «حساب کرده شده» یعنی: به اندازه‌ای است که در حکم و وعده پروردگار سبحان مستحق و سزاوار آن هستند زیرا حق تعالی برای هر نیکی از ده تا هفتصد ثواب وعده داده است و نیز برای گروهی پاداشی مقرر کرده است که نهایت و اندازه‌ای ندارد. یا «حسابا» به این معنی است که این پاداش ایشان را بسنده و کافی است چنان‌که اعراب می‌گویند: «اعطانی فأحسبني»: به من آن قدر زیاد بخشید که گفتم دیگر بس است». و از آن است: «حسبی الله: خداوند Ψ مرا بس است».

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (37)

آری! آنچه ذکر شد، پاداشی است از سوی پروردگارت؛ همان که «پروردگار آسمانها و زمین» است «و آنچه که ما بین آنهاست، الله رحمان که از جانب او اجازه سخن گفتن ندارند» یعنی: توان آن را ندارند که از وی سؤال کنند مگر

در امری که برایشان اجازه داده است و اختیار شفاعت کردن را نیز ندارند، جز به اجازه و دستور وی.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (38)

«روزی که روح و فرشتگان به صف ایستند» مراد از روح در اینجا فرشته‌ای از فرشتگان است. ابن عباس ر می‌گوید: «روح فرشته‌ای است عظیم که در آفرینش خود از بزرگترین فرشتگان می‌باشد». ابن مسعود ر می‌گوید: «روح فرشته‌ای است بزرگتر از آسمانها و زمین». نسفی می‌گوید: «قول جمهور این است که روح: جبرئیل ص است». به قولی: «روح لشکری از لشکریان خدای عزوجل است که فرشته نیستند». به قولی دیگر: «آنان ارواح بنی‌آدم‌اند که در صفی می‌ایستند و فرشتگان در صفی دیگر و این امر در میان دو دمیدن اسرافیل ص - قبل از آن‌که ارواح به اجسام برگردانده شوند - روی می‌دهد». «سخن نگویند» حاضران محشر «مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد» در امر شفاعت. یا سخنی نگویند مگر در مورد کسی که خدای رحمان برای او اجازه سخن‌گفتن داده است «و» آن شخص از جمله کسانی باشد که «گفته باشد» در دنیا «سخن صواب» یعنی: به توحید گواهی داده باشد. یا اجازه سخن‌گفتن داده نمی‌شود مگر برای کسی که در امر شفاعت سخنی صواب و درست بگوید. بیضاوی می‌گوید: «هرگاه این گروه که از بهترین خلائق و نزدیکترین آنها به‌خدای سبحان هستند، اجازه سخن‌گفتن را نداشته باشند پس غیر ایشان چگونه اجازه آن را خواهند داشت؟».

ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأ (39)

«این» روز ایستادنشان بر وصفی که ذکر شد، همانا «روز حق است» یعنی: روزی رخدانی و متحقق است که حتما واقع می‌شود «پس هر که خواهد راه بازگشتی به سوی پروردگار خود بگیرد» با انجام اعمال شایسته و در پیش گرفتن برنامه‌ای که او را به سر منزل قرب و رضای حق تعالی می‌رساند.

إِنَّا أَنْدَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (40)

«هرآینه ما شما را از عذاب نزدیکی هشدار دادیم، روزی که آدمی آنچه را دو دست وی پیش فرستاده بود» از خیر یا شر «بنگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم» از آن رو که کافر انواع عذابی را که خدای سبحان برایش آماده کرده است، مشاهده می‌کند. ابن‌کثیر نقل می‌کند که: خداوند Ψ چهارپایان را برای انتقام گرفتن از همدیگر گرد می‌آورد و بعد از آن که از یک‌دیگر انتقام‌کشی می‌کنند به خاک تبدیل می‌شوند، در آن وقت است که کافر حالی همانند حال آنها را آرزو می‌کند.

(سوره نازعات)

مکی است و دارای (46) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند الهی به «نازعات» که عبارت از فرشتگان قبض کننده ارواح بنی آدم اند، «نازعات» نامیده شد. نام دیگر این سوره «ساهره» یعنی «زمین محشر» است که بیان آن در آیه (14) آمده است.

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (1)

«سوگند به کسانی که ارواح را به سختی بیرون می کشند» یعنی: سوگند به فرشتگانی که ارواح بندگان را از اجسادشان با کشیدنی سخت بیرون می کشند چنان که کشنده کمان دو سوی آن را به سختی می کشد چراکه آن فرشتگان ارواح را از انتهای بدن بیرون می کشند.

وَالنَّاسِطَاتِ نَسْطًا (2)

«و سوگند به فرشتگانی که بیرون می آورند بیرون آوردنی» یعنی: ارواح را از اجساد به سرعت و سهولت بیرون می آورند. نشط: گرفتن به سرعت است. به قولی: ناشطات؛ بیرون آورندگان ارواح مؤمنانند به نرمی و راحتی و نازعات: بیرون کشندگان ارواح کافرانند به سختی و درد.

وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا (3)

«و سوگند به فرشتگانی که شناکنان شناورند» یعنی: فرشتگانی که برای رساندن فرمان خداوند Ψ شناکنان و شتابان از آسمان فرود می آیند.

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (4)

«پس سوگند به فرشتگانی که سبقت می‌گیرند به سبقت‌کردنی» ایشان فرشتگانی‌اند که ارواح مؤمنان را سبقت‌کنان به سوی بهشت می‌برند.

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (5)

«پس سوگند به فرشتگانی که امر را تدبیر می‌کنند» تدبیر فرشتگان برای امر: عبارت از فرود آوردن حلال و حرام با تفصیل آنها و کارپردازی برای اهل زمین در بادها و بارانها و غیر آن است. نقل است که: تدبیر و ساماندهی امر دنیا به چهار تن از فرشتگان سپرده شده است؛ جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل ﷺ. پس جبرئیل؛ برگمارده بادها و لشکرهاست، میکائیل: برگمارده بارانها و رستنی‌هاست، عزرائیل: برگمارده گرفتن ارواح است و اسرافیل: برگمارده فرود آوردن فرمان بر ایشان می‌باشد. جواب قسم محذوف است، یعنی سوگند به آنچه ذکر شد که شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (6)

«آن روز که لرزنده بلرزد» این واقعه در هنگام دمیدن اسرافیل U در صور اول روی می‌دهد که به سبب آن همه خلایق می‌میرند و زمین و کوهها همه در آن به جنبش و اضطراب درمی‌آیند؛

تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ (7)

«و از پی آن از پی آینده درآید» رادفه: نفخه دوم است که با آن رستاخیز برپا می‌شود. پس نفخه اول خلق را می‌میراند و نفخه دوم آنان را زنده می‌گرداند.

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (8)

«در آن روز دل‌هایی ترسان و لرزانند» واجفه: دل‌های مضطرب، نگران و لرزانی هستند که بر اثر مشاهده هول و هراسهای روز قیامت سخت هراسان می‌شوند.

أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (9)

«دیدگان آنها فروافتاده» یعنی: چون کسانی که بر غیر اسلام مرده‌اند، هول و هراسهای روز قیامت را مشاهده کنند بر چشمانشان خواری و خضوع و فروافتادگی چیره می‌شود.

يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (10)

«می‌گویند» کافران؛ همانان که در دنیا منکر رستاخیز بوده‌اند: «آیا ما به حالت نخستین بازگردانیده می‌شویم؟» این سخن را هنگامی از روی استبعاد می‌گویند که به آنان گفته شود: شما بعد از مرگ برانگیخته شده و از نو زنده می‌شوید. یعنی: آیا بعد از آن‌که در گودال قبرهایمان قرار بگیریم، مجدداً به حال اول برگردانده شده و بعد از مرگ زنده می‌شویم؟! حافره: زندگی نخستین است. اعراب می‌گویند: «فلان رجع فی حافرته: فلان به راهی که از آن آمده بود، برگشت».

أَنذًا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (11)

آن‌گاه بر استبعاد خویش افزوده و می‌گویند: «آیا وقتی ما استخوان ریزه‌هایی پوسیده شدیم» بار دیگر برانگیخته شده و زندگی را از سر می‌گیریم؟ در حالی که این دورترین حالت از زندگی است؟.

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (12)

«گفتند: در این صورت این برگشتی زیان آور است» یعنی: اگر مجدداً بعد از مرگ به زندگی برگردانده شویم، قطعاً زیانکار خواهیم بود زیرا در آن صورت تهدیدهای محمد ص در مورد ما جامه عمل می‌پوشد و سخنان او در حق ما راست می‌شود. این سخن را نیز از روی استهزا گفتند.

محمد بن کعب در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: چون آیه (أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ) نازل شد، کفار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ خویش دوباره زنده شویم، در این صورت زیانکار خواهیم بود! پس این آیه نازل شد.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (13)

سپس خداوند متعال در رد سخنانشان می‌فرماید: «جز این نیست که آن یک بانگ تند است» یعنی: ای منکران! قیامت را دور از تصور نپندارید و فکر نکنید که پدید آوردن آن بر خدای عزوجل دشوار می‌باشد زیرا قیامت به یک فریاد سخت وابسته است و این همان نفخه دوم است که با دمیدن آن قیامت برپا می‌شود.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (14)

«پس بناگاه آنان در هامون رستاخیز باشند» ساهره: زمین سپیدی است که خدای سبحان آن را پدید می‌آورد و خلایق را بر روی آن محاسبه می‌کند.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (15)

«آیا داستان موسی» یعنی: اخبار وی «به تو رسیده است؟» این خطابی است برای رسول اکرم ص به قصد تسلیت و دلجویی ایشان در برابر تکذیب قومشان. یعنی: ای پیامبر! بدان که داستان موسی با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین‌گونه بود زیرا او نیز در دعوت فرعون با تکذیب روبه‌رو شد و متحمل سختی‌های فراوانی گردید. چنان‌که این آیه تهدیدی است برای کفار که اگر به تکذیب خود ادامه دهند، سرانجامی مانند سرانجام فرعون و کسان وی - که از آنان بسیار نیرومندتر و با شوکت‌تر بوده‌اند - در انتظارشان خواهد بود و خدای سبحان چنان‌که فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید، آنان را نیز به سرنوشتی همانند روبرو خواهد کرد.

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (16)

«آن‌گاه که پروردگارش او را» یعنی: موسی با «ندا در داد در وادی مقدس» یعنی: مبارک و مطهر، که نام آن وادی مقدس «طوی» است و در کوه سینا واقع است.

اِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (17)

آری! ندا در داد که ای موسی: «به سوی فرعون برو که او سر به طغیان برداشته است» یعنی: در عصیان و تکبر و کفر از حد گذشته است.

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ (18)

«پس بگو» به وی «آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایم؟» یعنی: بعد از آن که پیش فرعون رسیدی، به او بگو: آیا بر آن هستی که با طاعت و ایمان از شرک و عصیان پاکیزه شوی؟ بدین سان موسی \cup مأمور گردید تا در گام نخست با فرعون از در نرمش و ملایمت درآید.

وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ (19)

«و» آیا سر آن داری که «تو را به سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری؟» یعنی: تو را به سوی شناخت، یگانگی و پرستش خداوند Ψ ارشاد کنم، در نتیجه از عذاب وی بترسی؟ شایان ذکر است که خشیت و ترس جز از کسی که راهیافته و رشید باشد، پدید نمی آید.

فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ (20)

«پس معجزه بزرگ را بدو نمود» یعنی: موسی \cup نزد فرعون رفت و دعوت حق را به وی رساند آن گاه معجزه بزرگ و نشانه سترگی را که دلیل راستگویی وی در ادعای نبوت بود، به او نمایاند و آن معجزه، تبدیل شدن عصای وی به اژدها یا عصا و ید بیضا هر دو بود زیرا هر دو در حکم یک معجزه بودند.

فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ (21)

«ولی تکذیب کرد» فرعون موسی \cup را با آنچه که آورده بود «و عصیان کرد» خدای عزوجل را لذا از وی فرمان نبرد.

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى (22)

«سپس روی برتافت» فرعون و پشت کرد از ایمان، یا از موسی \cup «تدبیرکنان» یعنی: در حالی که به فساد در روی زمین می‌کوشید و در معارضه و مقابله با آنچه که موسی \cup آورده بود، به تکاپو افتاده بود.

فَحَشَرَ فَنَادَى (23)

«پس گرد آورد» یعنی: فرعون لشکریان خود را برای جنگ و نبرد گرد آورد، یا جادوگران را برای مقابله با موسی \cup گرد آورد، یا مردم را برای حضور در صحنه گرد آورد تا آنچه را که روی می‌دهد، مشاهده کنند «پس» خودش یا به‌وسیله منادی‌ای «ندا در داد» در آن جمع؛

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (24)

«و گفت: پروردگار برتر شما منم» مراد فرعون ملعون این بود که پروردگاری برتر از وی وجود ندارد.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى (25)

«و خدا هم او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد» یعنی: خداوند Ψ او را فروگرفت؛ پس او را مجازات کرد به مجازات آخرت که همانا عذاب دوزخ است و به مجازات نخستین که همانا عذاب دنیا با غرق کردن وی در دریای سرخ بود تا هر کس خبرش را می‌شنود، از او پند و عبرت بگیرد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (26)

«بی‌گمان در این ماجرا برای هر کس که بترسد، عبرتی است» یعنی: در داستان فرعون و آنچه که با او انجام شد، برای کسی که شأن و حال وی چنین است که از خدا Ψ می‌ترسد و از او پروا می‌دارد، عبرتی است بزرگ. بعد از بیان داستان موسی و فرعون، بار دیگر خطاب حق تعالی متوجه منکران رستاخیز می‌شود، با ارائه این حجت که بازآفرینی خلق از آفرینش ابتدایی آن بر وی آسانتر است پس می‌فرماید:

أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا (27)

«آیا شما در آفرینش استوارترید یا آسمان» یعنی: آیا آفرینش شما بعد از مرگ و برانگیختن مجددتان سخت‌تر و دشوارتر است یا آفرینش آسمان؟ «الله آن را بناکرد» پس هر کس بر آفرینش آسمانی که دارای همچو جرم و جسامت بزرگی است قادر باشد، آسمانی با این عجایب صنعت و شگفتی‌های قدرت که فقط زوایای محدودی از آن برای بینندگان هویدا است؛ همچو کسی چگونه از بازآفرینی اجسامی که بعد از آفرینش نخستین آنها را میرانده است، ناتوان می‌باشد؟.

رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (28)

آری! خداوند Ψ آسمان را بنا کرد و «سقفش را بلند برکشید» یعنی: آن را همچون بنای مرتفعی بر فراز زمین قرار داد و سقف آن را برافراشت «پس آن را استوار کرد» یعنی: آسمان را در خلقت استوار و به اندازه و در شکل و هیئت درست و با اعتدال گردانید که نه در آن خللی است، نه کجی و انحرافی و نه

سستی و شگافی. آری! هر کس از ابعاد هول انگیز کهکشانشا اندک شناختی داشته باشد، یقیناً عظمت آسمان را درک می‌کند و در می‌یابد که بازآفرینی انسان - حتی در مقیاس تصورات عقلی بشر - از آفرینش آسمان بسیار ساده‌تر است.

وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (29)

«و شبش را تاریک و روزش را آشکار گردانید» یعنی: روزش را با روشنگری خورشید بارز و نمایان گردانید. یا معنی این است: خداوند Ψ پدیده شب را از آسمانها برداشت به این مفهوم که آسمانها شب ندارند بلکه همه روشن می‌باشند زیرا شب پدیده‌ای محلی در بعضی از اجرام فلکی است نه در همه آنها.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (30)

«و زمین را بعد از این» یعنی: بعد از آفرینش آسمان «هموار کرد» یعنی: گستراند و آن را برای زیست انسان آماده کرد و آن را در شکل، بیضوی گردانید که - برعکس آنچه معروف است - تماماً کروی نیست زیرا زمین از یک کرانه خود پهن می‌باشد. شایان ذکر است که هر چند گستراندن و هموار کردن زمین به شکل بیضوی بعد از آفرینش آسمان بود اما زمین به صورت اولیه خود قبل از آفرینش آسمان آفریده شده بود چنانکه در آیات «11 - 9» سوره «سجده» گذشت. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «از آیات قرآن و انکشافات علم هر دو چنین بر می‌آید که خلقت آسمان به عنوان یک کل که شامل کهکشانهای این کائنات و توابع آنهاست بر خلقت زمین مقدم بوده است اما خلقت آسمانهای هفت‌گانه که خود پدیده‌های غیبی‌ای هستند و علم و ادراک بشر هرگز به آنها راه نیافته است، بعد از خلقت زمین بوده است».

شاه ولی الله دهلوی می گوید: هموارکردن زمین این است که می فرماید؛

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (31)

«از زمین آب و چراگاه آن را بیرون آورد» یعنی: از زمین جویباران، دریاها و چشمه‌ها را منفجر گردانید و از آن چراگاهش - یعنی گیاهانی را که برای چرای حیوانات آماده باشد - بیرون آورد و این معنی شامل ارزاق و میوه‌هایی که انسانها از آن بهره می‌گیرند، نیز می‌شود.

وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (32)

«و کوهها را استوار کرد» و آنها را مانند میخهایی برای زمین گردانید تا زمین ساکنان خود را مضطرب و ناآرام نگرداند.

مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (33)

آری! حق تعالی همه این کارها را کرد؛ «برای بهره‌مندی شما و چهارپایانتان» تا در زمین به‌راحتی زندگی کنید و از نعمتهای فراوان آن برخوردار شوید. پس بدانید که هر کس بر آفرینش این‌همه پدیده‌های عظیم توانا باشد، بدون شک بر بازآفرینی آنها نیز تواناست بلکه بر بازآفرینی آنها تواناتر است.

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (34)

«پس چون آن هنگامه بزرگ در رسد» یعنی: آن گاه که بلا و مصیبت سخت و بزرگی که از همه بلاها و مصایب دیگر بزرگتر است، در رسد. و آن عبارت از نفخه دوم است که اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ می‌سپارد؛

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (35)

«آن روز است که انسان آنچه را که عمل کرده بود» از خیر یا شر «به یاد می آورد» زیرا او اعمال خود را به طور مدون در کارنامه خویش مشاهده می کند درحالی که از فرط غفلت یا طول مدت، آنها را فراموش کرده بود.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (36)

«و جهنم برای هر که درنگرد آشکار شود» یعنی: جهنم به گونه ای آشکار می شود که بر کسی پنهان نمی ماند. مقاتل می گوید: «پرده و حجاب از جهنم برداشته می شود و خلق به سوی آن می نگرند». در آن هنگام است که مؤمن با دیدن آن، قدر این نعمت خداوند Ψ را بر خود که از آن به سلامت مانده است می داند و اما کافر؛ پس دیدن آن، غمی بر غم و حسرتی بر حسرتش می افزاید.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى (37)

«و اما کسی که از حد گذشته باشد» در کفر و گناهان.

وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (38)

«و زندگانی این جهانی را برگزیده باشد» بر آخرت؛ با پیروی از شهوات پس نه برای آن آمادگی گرفته باشد و نه به عمل اهل بهشت عمل کرده باشد. ابن کثیر می گوید: «یعنی دنیا را بر دین و آخرت خویش مقدم ساخته باشد»؛

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (39)

«پس بی شک دوزخ همان جایگاه اوست» به زودی در آن جای خواهد گرفت و جز دوزخ جایگاه دیگری برای او نیست.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ (40)

«و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد» در موقف حساب و حشر در روز قیامت «و نفس خود را از هوی و هوس بازداشته باشد» یعنی: بر نفس خود نهیب زده و آن را از گرایش به گناهان و محرمانی که به آنها اشتها می‌ورزد، مهار کرده باشد؛

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (41)

«پس بی گمان بهشت جایگاه اوست» که در آن فرود می‌آید و جای می‌گیرد، نه در غیر آن. سهل می‌گوید: «ترک هوی کلید بهشت است، به دلیل این دو آیه کریمه».

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این دو آیه در شأن مصعب بن عمیر و برادرش عامر بن عمیر رضی الله عنهما نازل گردید اما مفاد آن عام است درباره هر مؤمنی که از خداوند Ψ ترسیده و از هوای نفس خویش پیروی نکند.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (42)

«از تو درباره قیامت می‌پرسند که فرارسیدنش چه وقت است؟» مرساه: یعنی استقرار آن، چون استقرار و لنگر انداختن کشتی در یکجا.

ابن عباس ر در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: «مشرکان مکه از سر استهزا و ریشخند می پرسیدند: قیامت چه وقت برپا می شود؟ پس این آیه تا آخر سوره نازل شد».

فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (43)

«تو از علم آن در چه مقامی هستی؟» یعنی: تو در مقامی نیستی که بدان علم داشته باشی بلکه علم آن فقط نزد خدای سبحان است پس تو را چه به گفت وگو درباره آن.

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا (44)

«منتهای علم آن با پروردگار توست» و علم آن در نزد حق تعالی نیست پس چرا از تو درباره آن سؤال می کنند و بیان وقت برپایی آن را از تو می طلبند؟.

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا (45)

«جز این نیست که تو بیم دهنده کسی هستی که از آن می ترسد» یعنی: تو برای آن مبعوث نشده ای تا آنها را از وقت برپایی قیامت آگاه کنی بلکه برای آن مبعوث شده ای تا کسی را که از برپایی قیامت می ترسد، از هول و هراسها و سختی های آن بیم و هشدار دهی.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (46)

«روزی که آن را می‌بینند» و هول و هراسهای آن را مشاهده می‌کنند، مدت درنگشان در دنیا در تصورشان چنان اندک می‌نماید که «گویی جز شبانگاهی یا بامداد آن به سر نبرده‌اند» یعنی: گویی جز مقدار آخر یا اول روز یا در حد یک چاشتگاه که نزدیک به این شبانگاه است، در دنیا درنگ نکرده‌اند. یا معنی این است: گویی در قبرهای خود جز شبانگاهی یا وقت بامدادی را که پیش از آن است، به سر نبرده‌اند زیرا بعد از مشاهده سختی‌های روز قیامت، مدت درنگ خود در قبرهای خویش را کم می‌شمارند.

(سوره عبس)

مکی است و دارای (42) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با ذکر «عبوست» که از اوصاف عادت‌ی و جبلی بشر است و بر انسان در هنگام اشتغال آن به کاری مهم چیره می‌شود، «عبس» نامیده شد. مفسران در بیان سبب نزول این سوره کریمه گفته‌اند: این سوره در شأن عبدالله بن ام‌مکتوم ؓ پسر دایی (خالو) خدیجه رضی الله عنها نازل شد. جریان این‌گونه بود که عبدالله بن ام‌مکتوم ؓ نابینا در حالی نزد رسول خدا ص آمد که جمعی از سران قریش - عتبه و شیبیه دو فرزند ربیعہ، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه بن خلف و ولید بن مغیره - نزد ایشان بودند و آن حضرت ص به سوی اسلام دعوتشان می‌کردند، بدان امید که با مسلمان شدنشان دیگران نیز مسلمان شوند. در این اثنا عبدالله بن ام‌مکتوم ؓ گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار می‌کرد که نمی‌دانست رسول خدا ص به دعوت سران قریش مشغول‌اند. پس آن حضرت ص این امر را که او سخنشان را قطع می‌کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند. همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول خدا ص ابن ام‌مکتوم را گرمی می‌داشتند و چون او را می‌دیدند، می‌گفتند: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی: خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به خاطر وی عتاب کرد». آن‌گاه به او می‌گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو پردازم. و آن

حضرت ص دو بار او را به‌عنوان والی (استاندار) مدینه جانشین خویش ساختند، هنگامی که به غزوات می‌رفتند.

روایت شده است که رسول خدا ص بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند.

عَبَسَ وَتَوَلَّى (1)

«چهره درهم کشید و روی برتافت» یعنی: رسول خدا ص خشمگینانه چهره درهم کشید و روی برگردانید؛

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (2)

«از این که آن مرد نابینا» که عبدالله بن‌ام‌مکتوم ت بود «پیش او آمد» به این ترتیب، خدای عزوجل پیامبرش را بر ترشرویی ایشان در برابر ابن‌ام‌مکتوم سرزنش کرد تا این حقیقت را روشن گرداند که مؤمن فقیر بهتر از توانگر کافر است و این که نگریستن به‌سوی مؤمن فقیر، از نگریستن به‌سوی توانگر کافر - به سبب طمع بستن در ایمانش - اولی و اصلح می‌باشد هرچند که در این امر نیز نوعی از مصلحت نهفته است.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ (3)

«و تو چه دانی» ای محمد ص «چه‌بسا او به پاکی گراید» یعنی: شاید آن مرد نابینا به سبب آنچه که از تو می‌آموزد و در نتیجه، با انجام دادن عمل صالح از

گناهان پاک گردد. این آیه به این حقیقت اشاره دارد که روگردانیدن پیامبر ص از آن مرد نابینا، به خاطر تزکیه و پاکسازی غیر وی بود.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (4)

«یا پند می شنید» و از اندرزهایی که آموخته بود، پند می گرفت «و آن پند او را سود می بخشید» شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم ص به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیاؑ زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه‌ای سرزد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن ام‌مکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول خدا ص به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى (5)

«اما کسی که بی‌نیازی نشان می دهد» از ایمان و از آنچه که نزد توست از علم، یا کسی که دارای ثروت و توانگری مادی است؛

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (6)

«پس تو بدو می پردازی» یعنی: به او روی می آوری و با او سخن می گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی‌نیازی می کند و از آنچه که آورده‌ای، روی برمی گرداند.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (7)

«با آن که اگر پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست» یعنی: بر تو در این امر که آن توانگر، مسلمان نشود و به راه نیاید، هیچ ایراد و سرزنشی نیست زیرا مأموریت تو فقط ابلاغ پیام الهی است و بس پس دیگر به کار کسانی از کفار که در چنان حال و وضعی قرار دارند، چندان اهمیت نده.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (8)

«و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد» به طلب این که او را به راه خیر ارشاد و به اندرزهای الهی موعظه کنی؛

وَهُوَ يَخْشَى (9)

«درحالی که او می ترسد» از خداوند متعال و ایستادن به پیشگاه وی در روز حساب؛

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (10)

«پس تو از او به دیگران می پردازی» و روی برمی گردانی. ابن کثیر می گوید: «از اینجاست که خداوند Ψ به پیامبرش دستور داد تا کسی را به امر ابلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و وضعی، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (11)

«زنهار» بعد از آن رویداد، دیگر مانند آن را تکرار نکن که از ارشاد فقیری که به قصد تزکیه و پاکی و پندپذیری نزد تو آمده است، روی برتابی و به توانگری مشغول شوی در حالی که آن توانگر از کسانی هم نیست که پاکدلی پیشه می‌کند «هرآینه اینها پندی است» یعنی: این آیات، یا این سوره پندی است که حق این است تا تو از آن پند گرفته و به‌موجب آن عمل کنی و امت نیز باید به‌موجب آن عمل کنند.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (12)

«تا هر که خواهد، از آن پند گیرد» یعنی: هر کس به آیات قرآن و اندرزهای این سوره رغبت داشته باشد، از آنها پند می‌گیرد، آنها را حفظ می‌کند و به موجب آنها عمل می‌نماید.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (13)

«در میان صحیفه‌هایی ارجمند» یعنی: آیات قرآن پندی است که در میان صحیفه‌هایی قرار دارد که نزد خداوند متعال گرامی است به سبب علم و حکمتی که در آنهاست، یا به این دلیل که این آیات از لوح محفوظ فرود آورده شده است؛

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (14)

«والا است و بلند قدر» قرآن در نزد خدای عزوجل «پاک شده» و منزه است از پلیدی و تحریف، که آن را جز پاکان مساس نمی‌کنند و از دستبرد شیاطین و کفار محفوظ و نگاه داشته شده است به‌گونه‌ای که هرگز به آن دسترسی ندارند؛

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (15)

این قرآن «به دستهای نویسندگان» است. سفره: فرشتگانی‌اند که به‌کار انتقال وحی در میان خدای عزوجل و پیامبرانش می‌پردازند، از ماده سفارت که رفت و آمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است؛

كِرَامِ بَرَّةٍ (16)

«که گرامی‌اند» آن سفیران وحی نزد پروردگارشان، پاکیزه‌اند از گناهان و «نیکوکار» اند، یعنی پرهیزگارانی هستند که مطیع پروردگارشان می‌باشند و در ایمان خویش صادق و راستگویند. ابن جریر می‌گوید: «صحيح آن است که سَفَرَه فرشتگانی‌اند که سفیران میان خداوند Ψ و خلقش می‌باشند و از این ماده است سفیر، یعنی کسی که در میان مردم به صلح و خیر می‌کوشد».

در حدیث شریف آمده است: «الذی یقرأ القرآن وهو ماهر به مع السفرة الكرام البررة والذی یقرؤه وهو علیه شاق له أجران: کسی که قرآن می‌خواند و ماهر به قرآن است، با سفیران گرامی نیکوکردار همراه می‌باشد و کسی که آن را می‌خواند و خواندنش بر وی دشوار است، برایش دو پاداش است».

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (17)

آن‌گاه حق تعالی از طبیعت کفار سخن گفته و به‌طور ضمنی پیامبرش را از عدم ایمان آوردن آنها دلجویی می‌کند و انسانها را به اندرز گرفتن و شکر نعمت برمی‌انگیزد: «کشته باد انسان، چه ناسپاس است!» یعنی: لعنت بر انسان کافر باد، چه قدر در کفر خویش سخت‌سر است! این نفرینی سخت علیه انسان کافر

به سبب افراطش در کفر و به تعجب واداشتن از ناسپاسی نعمتهاست. یا استفهام توییخی است، یعنی چه چیز او را بر کفر واداشته است با آن که کفر هیچ مبنی و تکیه‌گاهی از حق ندارد؟

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه درباره عتبه بن ابی لهب نازل شد هنگامی که گفت: من به پروردگار ستارگان کافرَم.

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (18)

«او را از چه چیز آفریده‌است؟» یعنی: خداوند Ψ این انسان کافر ناسپاس را از چه چیز آفریده است؟.

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (19)

«از نطفه‌ای خلقش کرد» یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید پس برای کسی که دوبار از مخرج بول بیرون آمده است، چگونه شایسته است که تکبر ورزد؟ «پس اندازه مقررش بخشید» یعنی: خدای عزوجل بعد از آفرینش انسان از نطفه، او را خلقی استوار و به‌اندازه گردانید و او را آماده کرد تا به مصالح و منافعش پردازد و برای او دو دست و دو پا و دو چشم و سایر آلات و حواس را آفرید؛

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (20)

«سپس راه را بر او آسان گردانید» یعنی: سپس راه به‌دست آوردن خیر یا شر را برای او هموار و آسان گردانید.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (21)

«سپس او را میراند و در گورش نهاد» یعنی: سپس خداوند متعال انسان را دارای قبری گردانید که به‌عنوان گرامیداشتش در آن مستور و پوشانیده می‌شود لذا او را از کسانی نگردانید که اجسادشان بر روی زمین افکنده می‌شود تا درندگان و پرندگان لاشه‌شان را بخورند.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (22)

«سپس چون بخواهد، او را برانگیزد» یعنی: سپس هنگامی که خدای سبحان حشرونشش را اراده کند، او را بعد از مرگش زنده می‌گرداند. گفنی است که همه این انتقالات؛ یعنی انتقال اولی انسان از آبی بی‌مقدار به جنین، سپس انتقال دومی او به موجودی ممیز میان خیر و شر و سرانجام انتقال نهایی او با میراندن و در قبر کردن، دلایلی روشن بر این امرند که حق تعالی هر وقت بخواهد، این انسان را از قبرش نیز برمی‌انگیزد و حشر و نشر می‌کند.

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (23)

«ولی نه!» قضیه چنان نیست که آن انسان کافر می‌گوید «او هرگز آنچه را به او دستور داده شده بود، به جای نیاورد» بلکه برخی انسانها با کفر و برخی با عصیان، در اوامر خداوند Ψ خلل انداختند و آنچه را که او بدان فرمان داده بود، جز اندکی از آنان به‌عمل نیاوردند. و این هشدار و تنبیهی است به انسان که باید از وضع و حال نادرستی که دارد بیرون آید.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (24)

«پس انسان باید به خوراک خود بنگرد» یعنی: باید انسان به دیده تأمل بنگرد که چگونه خداوند متعال خوراک وی را که سبب حیاتش گردانیده است، آفرید؟.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (25)

بیان کیفیت پدید آوردن خوراک انسان این است که: «ما آب را به فراوانی ریختیم» از ابر.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (26)

«آن‌گاه زمین را با شکافتنی شکافتیم» یعنی: زمین را با رستنی‌هایی که از آن به سبب فرود آمدن باران برآمده است؛ به شکافتنی نیک و شگرف و به گونه‌ای شکافتیم که با حالات مختلفه آن رستنی سازگار و متناسب باشد؛ از کوچکی تا بزرگی آن و نیز در شکل و هیأت، رنگ و طعم و اغراض متنوع دیگری مانند کاربرد آن به عنوان غذا، دوا و چراگاه که از آن مورد لحاظ می‌باشد. به همین جهت خداوند Ψ بعد از آن، هشت نوع از انواع رستنی‌ها را به شرح آتی ذکر نمود:

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (27)

«پس در آن دانه‌ها را» که به وسیله آنها تغذی حاصل می‌شود «رویاندیم» یعنی: رستنی‌ها پیوسته رشد می‌کنند و بر نمو خود می‌افزایند تا سرانجام به دانه تبدیل می‌شوند.

وَعِنْبًا وَقَضْبًا (28)

«و نیز» در آن «انگور و سبزیجات را» رویانیدیم. قضب: علفهای تازه‌ای است که چهارپایان با آن تغذیه می‌شوند مانند سبدر، اسپست و یونجه. آن را «قضب» نامیدند زیرا پشت سر هم رشد می‌کند و باربار درو می‌شود.

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (29)

«و» نیز رویانیدیم «درخت زیتون و خرما را» که غذا و میوه آنها معروف است.

وَحَدَائِقَ غُلْبًا (30)

«و باغهای انبوه را» نخل غلب: درختان خرما اصیل، تنومند و ضخیمی است که به‌طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (31)

«و میوه و علف را» فاکهه: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود. آب: تمام رستنی‌هایی است که نه مردم آن را می‌خورند و نه کشت می‌کنند، مانند علف‌های هرز و چراگاه‌های حیوانات.

مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (32)

«تا متاعی برای شما و چهارپایانتان باشد» یعنی: آنها را رویانیدیم تا شما و چهارپایانتان از آنها بهره بگیرید زیرا بعضی از انواع ذکر شده خوراک خود شماست و بعضی هم خوراک چهارپایانتان.

خلاصه این که مراد از ذکر این اشیاء سه چیز است:

- 1 - بیان شواهدی که دال بر توحید حق تعالی می باشد.
- 2 - بیان دلایل بر قدرت حق تعالی در امر معاد و رستاخیز.
- 3 - ترغیب به ایمان و طاعت زیرا برای شخص عاقل سزاوار نیست که از طاعت خداوندی که با این انواع گونه‌گون از نعمتهای بسیار بر بندگانش احسان کرده است، تمرد و سرکشی کند.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (33)

«پس چون بانگ سخت» یعنی: بانگ گوش خراش روز قیامت که گوشها را کر می‌سازد «در رسد». صخ: زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز گوش خراشی پدید آید.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (34) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (35) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (36)

«روزی که آدمی از برادرش و از مادرش و از پدرش و از زنش و فرزندانش می‌گریزد» در حالی که این گروه مخصوص‌ترین نزدیکان او و سزاوارترین آنها به مهر و رأفت و عنایتش هستند و عامل فرارشان چیزی جز هول و هراس بزرگ و هنگامه وحشتناک قیامت نیست. چنان که حدیث شریف ذیل بازتابگر گوشه‌ای از این وحشت بزرگ می‌باشد: «تحشرون حفاة عراة مشاة غرلا، قال: فقالت زوجته: يا رسول الله، نظر أو يري بعضنا عورة بعض؟ قال: لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه: پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس همسر آن حضرت ص از ایشان پرسید: یا رسول

الله! آیا بعضی از ما عورت بعضی دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هر کس از آنان را شغلی است که او را کفایت می‌کند» (آیه بعد). یعنی هر کس چنان به هول و هراس و پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (37)

«در آن روز هر کس از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد» و از نزدیکانش بازداشته و برمی‌گرداند چنان که او از بیم آن‌که مبادا نزدیکانش چیزی از او مطالبه نمایند و برای این که سختی و حیرانی او را نبینند، از آنان می‌گریزد.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (38) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (39)

«در آن روز چهره‌هایی روشنند» و تابناک و درخشانند «خندان و شادمانند» که این چهره‌ها، چهره‌های مؤمنان است زیرا ایشان در هنگامه محشر به این امر پی می‌برند که نعمتها و اکرامهای عظیمی در انتظارشان است.

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ (40)

«و در آن روز چهره‌هایی است که بر آنها غبار نشسته» زیرا می‌بینند که خدای عزوجل عذاب سختی را برایشان آماده نموده است.

تَرَاهُهَا قَتْرَةً (41)

«بر آنها تیرگی غالب آمده است» یعنی: آن چهره‌های غبارآلود را سیاهی، گرفتگی، ذلت، سختی و خاکساری فرو گرفته است. نسفی می‌گوید: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هر دو در یک چهره جمع شود».

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (42)

«آنان همان کافران بدکارند» یعنی: صاحبان چهره‌های درهم‌تکیده بی‌رمق غبارآلود سیاه زشت ذلیل، همان نافرمانان دروغگوی کافرکیش‌اند. شایان ذکر است که بیان حال این دو گروه در این آیه کریمه و مانند آن از آیات، نفی وجود گروه سومی را اقتضا نمی‌کند و گروه سوم - چنان‌که امام رازی گفته است - مؤمنان گنهکار یا فاسق‌اند.

(سوره تکویر)

مکی است و دارای (29) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با این فرموده حق تعالی: **(إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)** «تکویر» نامیده شد. تکویر: در هم پیچیدن خورشید و سپس افکندن و محو کردن روشنی آن است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هر کس دوست دارد که به سوی روز قیامت بنگرد چنان که گویی آن را به چشم سر می بیند پس باید سوره های: **(إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)**، **(إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ)** و **(إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ)** را بخواند».

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (1)

«آن گاه که خورشید» مانند شکل کره «درهم پیچیده شود» و مانند پیچیدن دستار و جمع کردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامی بر ویرانی جهان، پرتاب گردد.

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (2)

«و آن گاه که ستارگان تیره شوند» و نور آنها از میان برود. یا «انکدار» آنها به معنی فروافتادن، پراکنده شدن و به پایان رسیدن عمر آنهاست.

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (3)

«و آن گاه که کوهها به رفتار آیند» یعنی: از زمین برکنده شده و در هوا بر باد داده شوند لذا به گردی پراکنده تبدیل شوند.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (4)

«و آن گاه که ماده شتران باردار و نهاده شوند» عشار: شتران رام و مهار کرده‌ای هستند که فرزندان آنها در شکم آنهاست. این گونه شتران به این دلیل به یادآوری مخصوص شدند زیرا نفیس‌ترین و گرامی‌ترین اموال در نزد اعراب می‌باشند. عطلت: یعنی همین‌گونه رها گردند و بدون شتربان و نهاده شوند؛ به سبب هول و هراس عظیمی که مردم در روز قیامت مشاهده می‌کنند. این آیه دلیل بر آن است که شتران نیز مانند حیوانات دیگر برانگیخته می‌شوند.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (5)

«و آن گاه که جانوران گرد آورده‌شوند» یعنی: جانوران وحشی و درندگان و جانوران بیابانی در روز قیامت حشر می‌شوند تا از برخی از آنها برای برخی دیگر قصاص گرفته‌شود، سپس به خاک تبدیل می‌گردند. به قولی: حشر آنها، مرگ آنهاست.

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (6)

«و آن گاه که دریاها افروخته گردند» و به آتشی شعله‌ور و زبانه‌کش تبدیل شوند. البته بعید نیست که مراد انفجار مواد مذاب آتشفشانی اندرون زمین بر اثر انفجار و زلزله‌های عظیم آن باشد چنان‌که بعضی از مفسران همچون الوسی بر این نظرند. ابی بن کعب رضی الله عنه می‌گوید: «در اثباتی که مردم در بازارهای خویش به سر

می‌برند، بناگاه نور خورشید محو می‌شود و در اثنا بی که آنان در این حالت‌اند، بناگاه کوهها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌افتند پس، از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می‌آید در این هنگام جنیان وحشت‌زده به‌سوی انسیان روی می‌آورند و انسیان به‌سوی جنیان و چهارپایان و مرغان و درندگان همه درهم می‌آمیزند».

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (7)

«و آن‌گاه که جانها قرین همدیگر شوند» یعنی: جانهای مؤمنان با حور عین جفت گردانیده می‌شوند و جانهای کافران با شیاطین. یا ارواح با اجساد جمع می‌شوند. حسن در معنای آن می‌گوید: «هر کس به گروه خویش ملحق می‌شود؛ یهود با یهود، نصاری با نصاری، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همین‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هر کس با هم‌کیش و هم‌آیین خود پیوند داده می‌شود».

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ (8) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (9)

«و آن‌گاه که از دختر زنده‌به‌گور پرسیده شود که به کدامین گناه کشته شده است؟» برخی از اعراب از بیم عار، یا از بیم فقر و نیازمندی دختران خود را بعد از تولدشان زنده به گور می‌کردند چرا که آنان را سربار و مایه ننگ و عار خود می‌دانستند. پس خداوند متعال هشدار داد که قاتلان دختران را که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند، به محاکمه می‌کشاند و از آن دختران زنده به گور می‌پرسد که به کدامین گناه کشته شده‌اند؟ پاسخ آن دختران این است: بی‌هیچ گناهی زنده به

گور شده‌ایم! و در اینجاست که روی حساب با قاتلان است. در حدیث شریف آمده است: «... الموءودة فی الجنة: دختر زنده به گور شده در بهشت است».

این آیه دلیل بر آن است که اطفال مشرکان عذاب نمی‌شوند زیرا عذاب در برابر گناه است.

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (10)

«و آن‌گاه که کارنامه‌ها گشوده شود» یعنی: آن‌گاه که نامه‌های اعمال برای حساب گشوده و منتشر ساخته شوند زیرا این نامه‌ها در وقت مرگ در هم پیچیده شده و در هنگام حساب گشوده می‌شوند.

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (11)

«و آن‌گاه که آسمان پوست برکنده شود» یعنی: پاره‌پاره گردیده و از جا برکنده شود چنان‌که سقف از خانه و پوست از تن گوسفند برکنده می‌شود.

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (12)

«و آن‌گاه که دوزخ را برافروزند» برای دشمنان خدا Ψ به فروزشی سخت. قتاده می‌گوید: «دوزخ را خشم خداوند Ψ و گناهان بنی‌آدم برافروخته می‌گرداند».

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ (13)

«و آن‌گاه که بهشت نزدیک آورده شود» به‌سوی متقیان. علما گفته‌اند: از فرموده حق تعالی: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) تا فرموده‌اش: (وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ)

دوازده پدیده ذکر شده است که شش عدد از آنها در دنیا است؛ یعنی از اول سوره تا **(وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ)** و شش از آن در آخرت است؛ یعنی از **(وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ)** تا این آیه. و جواب همه اینها این فرموده حق تعالی است:

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ (14)

«هر نفس بداند که چه آماده کرده است» یعنی: چون آن امور یاد شده واقع شود، در آن هنگام هر کس با گشودن نامه‌های اعمال خود می‌داند که از خیر یا شرچه آماده کرده است. در حدیث شریف به روایت عدی بن حاتم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ما منکم من أحد إلا وسیکلمه الله، ما بینه و بینه ترجمان، فینظر ایمن منه فلا یری إلا ما قدمه و ینظر أشأم منه، فلا یری إلا ما قدم بین یدیه فتستقبله النار، فمن استطاع منکم أن یتقی النار ولو بشق تمره فلیفعل: هیچ کس از شما نیست مگر این که خداوند متعال به زودی با او سخن می‌گوید به طوری که میان او و میان خداوند Ψ ترجمانی نیست پس به جانب راست خویش می‌نگرد و جز آنچه را که (از اعمال) پیش فرستاده است، نمی‌بیند و به جانب چپ خویش می‌نگرد پس جز آنچه را که پیش از خود (از اعمال) فرستاده است، نمی‌بیند آن‌گاه آتش به او روی می‌آورد. پس هر کس از شما که می‌تواند از آتش بپرهیزد - ولو با دادن پاره‌ای از خرمایی - باید چنین کند».

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (15)

«پس سوگند می‌خورم» «لا» برای نفی نیست بلکه برای تأکید خبر است. آری! سوگند می‌خورم «به ستاره‌های گردان» که روزها در زیر نور خورشید پنهان

شده و به چشم غیر مسلح دیده نمی‌شوند. مراد از این ستارگان در نزد جمهور: ستارگان سیارند مانند زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد و خنوس آنها بازگشت آنها به اول برج است. در کتب حدیث آمده است: همه ستارگان «خنس» اند زیرا در روز از دیده پنهان می‌شوند.

الْجَوَارِ الْكُنُسِ (16)

ستارگان «سیار» که در مدارهای خود سیر می‌کنند «کز دیده نهان شوند» یعنی: در وقت غروب خود در پشت سر افق پنهان می‌شوند. کنس: برگرفته از کناس یعنی خوابگاهی است که آهوان و درندگان در بیشه از شاخکهای درختان برای خود می‌سازند و در آن پنهان می‌شوند. قول راجح این است که تمام ستارگان «خنس» و «کنس» اند زیرا همگی آنها در روز از دیده نهان و در شب آشکار می‌شوند، سپس به پنهانگاه خود در زیر افق که همان آشیانه یا برجهای آنهاست، غایب می‌شوند چنان‌که آهو در آشیانه خود پنهان می‌شود.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (17)

«و سوگند به شب چون روی آورد» چون شب روی آورد، اعراب می‌گویند: «عسعس اللیل» و چون شب پشت کند و برود، نیز می‌گویند: «عسعس اللیل». پس این کلمه از الفاظ اضداد است. ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای روی آوردن در اینجا مناسبتر می‌نماید».

وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (18)

«و سوگند به صبح چون دمیدن گیرد» تنفس صبح؛ روی آوردن و روشنگری آن است زیرا صبح با روح و نسیم جان‌نوازی روی می‌آورد.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (19)

و مقسم‌علیه این است: «که آن برخوانده پیام‌آور گرامی‌ای است» یعنی: سوگند به همه آنچه ذکر شد که قرآن برخوانده فرستاده گرامی، یعنی جبرئیل U است زیرا او قرآن را از جانب خدای سبحان بر پیامبرش ص فرود آورده است.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (20)

«نیرومندی است» جبرئیل U که آفرینش عظیم و استوار و قدرت بسیاری دارد «نزد صاحب عرش، صاحب مقام است» یعنی: جبرئیل U نزد خدای سبحان دارای مقام بلند و جایگاه و پایگاه رفیع و والایی است. شایان ذکر است که این عنایت، نه عنایت مکانی است و نه عنایت سمت و جهت بلکه عنایت اکرام و تشریف و بزرگداشت است چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند المنكسرة قلوبهم: من در نزد دلشکستگان».

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (21)

«در آنجا هم مطاع و هم امین است» یعنی: جبرئیل U در میان فرشتگان آسمان هم مطاع است که فرشتگان به او رجوع می‌کنند و از او فرمان می‌برند و هم متصف به صفت امانت است در امر وحی و غیر آن.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (22)

«و هم صحبت شما دیوانه نیست» یعنی: ای مردم مکه! محمد ص همنشین شما دیوانه نیست. دلیل این که حق تعالی از آن حضرت ص به وصف همسخنی با آنان یادآوری فرمود، اشعار بر این امر است که آنها به حقیقت امر ایشان دانایند و می دانند که آن حضرت ص خردمندترین و کاملترین مردم هستند.

وَلَقَدْ رَأَهُ بِالأُفُقِ المُبِينِ (23)

«و به راستی او را در افق آشکار دیده است» یعنی: هم صحبت شما محمد ص جبرئیل U را در وقت طلوع خورشید بر کرانه آشکار سمت مشرق آسمان به همان شکل و صورت حقیقی وی که دارای ششصد بال بود، دیده است به نحوی که برای محمد ص علم بدیهی حاصل شده است که جبرئیل U فرشته ای است مقرب که به فرود آوردن وحی از سوی وی می توان کاملاً مطمئن بود و او شیطان مطرود نیست. شایان ذکر است که این دومین رؤیت جبرئیل U توسط آن حضرت ص بعد از دیدن اول ایشان در هنگام آغاز وحی در غار حرا بود. مجاهد می گوید: «آن حضرت ص در رؤیت دوم جبرئیل را در ناحیه وادی اجیاد که در شرق مکه است، دیدند».

وَمَا هُوَ عَلَى الغَيْبِ بِضَنِينِ (24)

«و او» یعنی: یار و هم صحبت شما محمد ص «در امر غیب» یعنی: در امر وحی و اخبار آسمان «بخیل نیست» پس در رساندن وحی غیبی بخل نمی ورزد و در تبلیغ آن کوتاهی نمی کند بلکه کلام و احکام خدای عزوجل را با همه سخاوت و بخشندگی به خلق تعلیم می دهد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (25)

«و قرآن سخن شیطانی مطرود نیست» یعنی: قرآن سخن و گفتار شیطانی از شیاطین استراق‌کننده شنود که با شهابهای آسمانی طرد می‌شوند، نیست زیرا برخلاف آنچه که قریش می‌گویند، قرآن نه شعر است و نه کهانت.

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (26)

«پس به کجا می‌روید» یعنی: بعد از انکار قرآن و برنتابیدن آن به کدامین راه می‌روید در حالی که حجت بر شما تمام شده است؟ عقل‌هایتان در تکذیب این قرآن با وجود روشنی و حقانیت آن به کجا می‌رود؟ به کدام راه می‌روید که از این راهی که برای شما بیان کرده‌ام، روشن‌تر باشد؟.

إِنْ هُوَ إِلَّا نِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (27)

«قرآن جز پندی برای عالمیان نیست» که آنان را پند و اندرز داده و به بیان حقیقت برایشان می‌پردازد؛

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (28)

«برای هر یک از شما که بخواهد راست و مستقیم باشد» بر راه حق و ایمان و طاعت. آری! قرآن فقط برای آنان پندی است و آنانند که از آن بهره‌مند می‌گردند.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (29)

«و تا الله پروردگار عالمیان نخواهد شما نیز نخواهید خواست»

یعنی: شما راستی و درستی و استقامت را نمی‌خواهید و بر این خواست قادر هم نمی‌باشید مگر به مشیت و توفیق خداوند متعال. استقامت: رفتن به راه راست، یعنی راه خداوند فرمانروای آسمانها و زمین است.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: چون آیه **(لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ)** نازل شد، ابوجهل گفت: این امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهیم، با استقامت می‌شویم و اگر نخواهیم، نمی‌شویم! پس خداوند Ψ نازل کرد: «شما نمی‌خواهید مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد». پس، از تعمق در سبب نزول این آیه به یک نکته مهم می‌رسیم و آن موقوف بودن مشیت بشری به مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف‌کننده است نه اجبار آور. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً زید در زندگی خود چه کارهایی می‌کند آن‌گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصه واقع نمایان ساخته است.

(سوره انفطار)

مکی است و دارای (19) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: **(إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ)** که تفسیر آن خواهد آمد افتتاح شده است.

سوره انفطار، اولاً از انقلاب کونی‌ای سخن می‌گوید که در روز قیامت پدید خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار می‌گیرد و در نهایت هم علت انکار منکران بیان می‌شود.

فضیلت آن: نسائی از جابر ر روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش‌نماز مردم بود و نماز را طولانی کرد. در این اثنا یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بود، نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت، به تنهایی نماز گزارد و از مسجد بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان، شخصی است منافق. پس قضیه را به رسول خدا ص بردند. حضرت ص از آن شخص سؤال کردند که چرا نمازش در پشت سر معاذ را رها کرده است؟ او گفت: یا رسول‌الله! من آمدم که پشت سر وی نماز بگذارم اما وی نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشته در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا ص به معاذ فرمودند: «أفتان أنت يا معاذ؟ أين كنت عن (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) و (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا) و (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ): ای معاذ! آیا تو فتنه‌گری؟ کجا بودی از خواندن سوره‌های: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) و (وَالضُّحَى) و (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ) و (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى) « یعنی: چرا از این

سوره‌های متوسط بر آنان نمی‌خوانی که در کار دین به ملال نیفتند و از نماز دلتنگ نشوند زیرا اگر چنین شود، از دین دلتنگ گشته و به فتنه درافتاده‌اند.

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (1)

«آن‌گاه که» در هنگامه برپائی قیامت «آسمان منفطر شود» انفطار آسمان؛ شکافته شدن و از هم گسستن آن برای فرود آمدن فرشتگان از آن است؛

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ (2)

«و آن‌گاه که ستارگان پراکنده شوند» یعنی: فروریزند و متفرق شوند؛

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (3)

«و آن‌گاه که دریاها از جا برکنده شوند» یعنی: بعضی در بعضی‌دیگر روان گردند و همه به هم راه یابند به‌طوری‌که به دریای واحدی تبدیل شوند و دریاهای شیرین با دریاهای شور در هم آمیزد؛

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (4)

«و آن‌گاه که گورها زیر و زبر شود» یعنی: خاک گورها زیر و زبر شود و مردگانی که در آنها هستند، بیرون آیند؛

عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ (5)

«هر نفسی، آنچه را پیش فرستاده بود و آنچه را بازپس گذاشته بود بداند» یعنی: در آن هنگام نامه‌های اعمال منتشر می‌شود و هر کس آنچه را از خیر یا شر پیش فرستاده بود و آنچه را که پس از خود از روش نیک یا بد در دنیا باقی

گذاشته بود، می‌داند. و چنان‌که در سوره قبل گذشت، پدیده‌های یاد شده، در آستانه قیام قیامت روی می‌دهد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (6)

«های ای انسان» کافر «چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور کرد؟» یعنی: چه چیز تو را فریفت و غره کرد که به پروردگار کریم و بخشنده‌ات کافر شدی، به پروردگاری که بر تو در دنیا با کامل کردن آفرینش و حواست فضل و بخشش نمود، تو را عاقل و فهمیده گردانید، به تو روزی داد و بر تو با نعمتهایی که بر انکار هیچ چیز از آنها قادر نیستی، انعام گذاشت. برخی گفته‌اند: انسان را عفو خداوند Ψ مغرور کرد زیرا او انسان را در اولین گام گناه و نافرمانی‌اش به شتاب مؤاخذه و مجازات نکرد. نقل است که به فضل بن عیاض گفتند: اگر خداوند Ψ در روز قیامت تو را در پیشگاه خود ایستاده کند و به تو بگوید: «چه چیز تو را به پروردگار کریمت غره کرد؟» در پاسخش چه می‌گویی؟ گفت: «می‌گویم: مرا پرده‌های فروانداخته‌ات مغرور ساخت زیرا ذات کریمت ستار عیب‌پوش است». در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ص آیه: **(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ)** را می‌خواندند، می‌فرمودند: «انسان را جهلش مغرور و فریفته ساخت».

برخی از مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره ابی بن خلف یا درباره ابی‌اشدبن‌کلده جمحی نازل شد. ولی ابن عباس رضی‌الله عنهما می‌گوید: «مراد از انسان در اینجا، ولیدبن مغیره است».

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (7)

آری! ای انسان کافر و ناسپاس، چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور ساخت؟ «همان کس که تو را آفرید» از نطفه درحالی که چیزی نبودی «پس استوار کرد» تو را به اندامهای درست، به صورت و هیأت کسی که می‌شنوی، می‌بینی و درک می‌کنی «و آن‌گاه تو را سامان بخشید» به بخشیدن قامت نیکو، حسن صورت و تعادل اعضا به طوری که هیچ تفاوتی در آنها نیست و مثلاً چنین نیست که یک دست یا یک پایت از دست یا پای دیگر بلندتر باشد.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ (8)

«و به هر صورتی که خواست» از صورتهای مختلف در زیبایی یا زشتی «تو را ترکیب کرد» و این تو نبودی که صورت خویش را ترکیب و انتخاب کنی. یا تو را در صورت و ساختاری ترکیب کرد که از آراسته‌ترین و معتدل‌ترین ترکیبهاست.

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ (9)

آن‌گاه خداوند Ψ بعد از بیان نشانه‌های قیامت و بعد از برشمردن نعمتهای خود بر انسان و انکار و ناسپاسی آنها از سوی وی، علت این انکار را که تکذیب رستاخیز است ذکر می‌کند: «نه، چنین نیست بلکه دین را دروغ می‌شمردید» مراد از دین: دریافت جزای اعمال در روز قیامت، یا دین اسلام است. کلا: کلمه‌ای است برای تنبیه و هشدار دادن به آن انسان کافر در این مورد که

پندارهایش نادرست است و او نباید به کرم خداوند Ψ مغرور شده و نعمت و فضلش را وسیله‌ای به سوی کفر بگرداند.

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (10) كِرَامًا كَاتِبِينَ (11)

«و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند» از فرشتگان که اعمال و سخنانتان را ثبت و ضبط می‌کنند «که» آن فرشتگان نگهبان «نویسندگان گرامی قدرند» پس شما نیز باید قدر و حرمت ایشان را نگاه دارید و با ارتکاب اعمال زشت و گفتن سخنان ناپسند، به آنها بی‌حرمتی نکنید.

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (12)

«آنچه را می‌کنید، می‌دانند» یعنی: شما روز جزا را دروغ می‌شمارید در حالی که فرشتگان خداوند Ψ بر شما گماشته شده‌اند و اعمال شما را می‌نویسند تا روز قیامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گیرید و آن فرشتگان هر چه را که می‌کنند می‌دانند و می‌نویسند پس چیزی از اعمال شما بر ایشان پنهان نمی‌ماند. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُم عَنِ التَّعْرَى، فَاسْتَحْيُوا مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَكُمْ، الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ، الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَكُمْ إِلَّا عِنْدَ ثَلَاثِ حَالَاتٍ: الْغَائِطِ، وَالْجَنَابَةِ، وَالْغَسْلِ، فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ بِالْعَرَاءِ فَلْيَسْتَتِرْ بِثَوْبِهِ أَوْ بِجَرْمِ حَائِطٍ، أَوْ بِبَعِيرَةٍ: خَدَاوَنَدُ Ψ شما را از برهنه شدن نهی می‌کند پس از فرشتگان خداوند Ψ که همراه شما هستند حیا کنید؛ از آن نویسندگان گرامی قدری که از شما جدا نمی‌شوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضای حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون یکی از

شما در فضایی باز غسل می‌کنند، باید خود را با جامه خویش، یا به پناه دیواری، یا به شتری استتار کند».

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (13) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (14)

«بی‌گمان ابرار» یعنی: مؤمنان راستینی که کار نیک انجام می‌دهند و در تمام کارهای خویش تقوی را مد نظر داشته و از خدای عزوجل پروا می‌کنند؛ «در نعمت‌اند» یعنی: در ناز و نعمت بهشتی قرار دارند «و بی‌گمان فجار» جمع فاجر است. یعنی کفاری که شریعت الهی را ترک کرده‌اند «در دوزخند» بنابراین، مراد از «فجار» کفارند و این خطاب، مرتکبان گناه کبیره را شامل نمی‌شود.

يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ (15)

«در روز جزا وارد آن می‌شوند» یعنی: این کفار فجار در روز جزایی که منکر آن بودند، وارد دوزخ می‌شوند و در کام شعله‌های سرکش آن، سختی‌ها می‌چشند و عذابها می‌بینند. امام رازی نقل کرده‌است که: «سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی عازم مکه بود و در راه مکه از مدینه می‌گذشت پس در دیداری که با ابوحازم داشت، به وی گفت: فردای قیامت قرار گرفتن در پیشگاه خداوند Ψ چگونه است؟ ابوحازم گفت: اما نیکوکار؛ او همانند شخص سفر کرده‌ای است که از سفر نزد خانواده‌اش برمی‌گردد و اما بدکار پس او همچون برده گریزپایی است که نزد مولای خویش آورده می‌شود. راوی می‌گوید: سلیمان گریست و سپس گفت: ای کاش می‌دانستم که خدای سبحان با ما چه می‌کند؟! ابوحازم گفت: این کار ساده‌ای است؛ عملت را بر کتاب خداوند Ψ عرضه بدار، آن وقت

می‌دانی که او با تو چه خواهد کرد. سلیمان گفت: این توصیه تو در کجای کتاب خدا Ψ آمده است؟ ابوحازم گفت: (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (13) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (14)). سلیمان گفت: در این صورت، رحمت خداوند Ψ در کجاست؟ ابوحازم پاسخ داد: (إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ): بی‌گمان رحمت خداوند Ψ به نیکوکاران نزدیک است» «اعراف/56».

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (16)

«و از آن غایب نیستند» یعنی: دوزخیان فاجر کافر، هرگز برای ساعتی هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمی‌شوند و عذاب آن بر آنان سبک نمی‌شود بلکه برای ابد در آن به سر می‌برند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (17) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (18)

«و تو چه دانی که روز جزا چیست؟ باز چه دانی که روز جزا چیست؟» تکرار سؤال برای بزرگ نمودن، تفخیم شأن و هولناک نمایاندن قیامت است.

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (19)

«روزی است که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد؛ و در آن روز، فرمان از آن خداوند است» یعنی: هیچ کس - هر که باشد - اختیار رساندن چیزی از منفعت را در روز قیامت برای کس دیگری ندارد و در آنجا جز خداوند Ψ پروردگار عالمیان، هیچ کس نیست که حکمی صادر کند یا کاری انجام دهد. و هر چند کار در دنیا نیز چنین است ولی مراد این است که در آخرت کسی در امر فرمانروایی با حق تعالی کشمکش نمی‌کند و او در این روز هیچ کس را

مالک چیزی از امور نمی‌گرداند چنان که در دنیا مالک آن گردانید. در حدیث شریف آمده است: «ای بنی‌هاشم! خویشان را از دوزخ برهانید زیرا من از جانب خدا Ψ برای شما صاحب‌اختیار چیزی نیستم». یعنی نمی‌توانم به شما نفعی برسانم.

(سوره مطفین)

مکی است و دارای (36) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: **(وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ)**، مطفین نامیده شد. مطفین کسانی‌اند که در پیمانہ و وزن، به طرف زیان وارد می‌کنند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: وقتی رسول خدا ص به مدینه هجرت کردند، مردم مدینه از پلیدترین کسان در امر وزن و پیمانہ بودند پس خدای عزوجل سوره: **(وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ)** را نازل کرد و بعد از آن، آنان در وزن و پیمانہ به راستی و انصاف و استقامت گراییدند.

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ (1)

«وای بر مطفین» یعنی: زیان و نابودی بر کسانی باد که از حقوق مردم در وزن و پیمانہ می‌کاهند. تطفیف: از تطفیف یعنی «اندک» و از طف، یعنی «کناره یک چیز» برگرفته شده است. پس تطفیف، کاستن چیز اندکی از پیمانہ یا وزن است و مطفف کسی است که از حق طرف معامله خویش با کم کردن از اجناس پیمودنی (کیلی) یا کشیدنی (وزنی) می‌کاهد. بعید نیست که برخی از این کم‌فروشان دوترازو، یا دو پیمانہ داشته‌اند که با یکی از آنها برای مردم وزن، یا پیمانہ می‌کرده‌اند و با دیگری برای خود. یعنی: چون می‌ستاندند، افزونتر می‌سنجیدند و چون می‌دادند، کم می‌سنجیدند چنان که می‌فرماید:

الَّذِينَ إِذَا اِكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (2)

«کسانی که چون از مردمان پیمانه می ستانند، تمام می ستانند» یعنی: کسانی که چون برای خود بپیمایند، با سخت گیری در پیمانه و وزن، تمام می گیرند؛

وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (3)

«و چون برای آنان پیمانه دهند یا وزن کنند، به آنان زیان می رسانند» یعنی: چون برای دیگران پیمانه دهند یا وزن کنند، وزن و پیمانه را کم می دهند. شیخ ابوالقاسم قشیری: می گوید: «لفظ مطفف شامل کم کردن در وزن و پیمانه، آشکار کردن عیب کالا یا پنهان کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف دادن برای دیگران، همه می شود پس هر کس که آنچه را برای خود می پسندد، برای برادر مسلمان خویش نپسندد، او منصف و دادگر نیست و هر کس که عیب مردم را می بیند اما عیب خود را نمی بیند، او نیز مطفف است و هر کس که حق خود را از مردم می طلبد اما حقوق آنان را نمی دهد، او نیز از این جمله است. پس جوانمرد کسی است که حقوق مردم را می پردازد و برای خود از کسی حقی نمی طلبد». شایان ذکر است که خداوند Ψ قوم شعیب \cup را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پیمانه زیان می رسانیدند بعد از آن که شعیب \cup مکررا آنان را نصیحت کرد: **(وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...)** «هود / 85» که تفسیر و بیان آن گذشت.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص این سوره را بر مردم مدینه تلاوت کردند و سپس فرمودند: «خمس بخمس، ما نقض قوم العهد إلا سلط عليهم عدوهم وما حكموا بغير ما أنزل الله إلا فشا فيهم الفقر ولا ظهرت فيهم الفاحشه إلا

فشا فيهم الموت ولا طففوا المكيال إلا منعوا النبات وأخذوا بالسنين ولا منعوا الزكاه

إلا حبس عنهم المطر: پنج چیز در برابر پنج چیز قرار دارد:

1 - هیچ قومی عهد خویش را نشکستند مگر این که دشمنشان بر آنان مسلط گردانیده شد.

2 - هیچ قومی به غیر آنچه که خدای عزوجل نازل نموده حکم نکردند مگر این که فقر در میانشان شیوع و گسترش یافت.

3 - فحشا در میان هیچ قومی شیوع نیافت مگر این که مرگ و میر در میانشان گسترش پیدا کرد.

4 - هیچ قومی در پیمانہ کم ندادند مگر این که از رویش نباتات و رستنی‌ها باز داشته شدند و قحطی بر آنان مسلط گردانیده شد.

5 - هیچ قومی زکات را باز نداشتند مگر این که باران از آنان باز داشته شد».

أَلَا يَظُنُّ أَوْلِيكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (4)

«مگر آنان نمی‌دانند که برانگیخته خواهند شد؟» یعنی: آیا کسانی که مرتکب چنین کارهایی می‌شوند، این اندیشه در خاطرشان خطور نمی‌کند که برانگیختنی هستند و آن‌گاه از آنچه می‌کنند، مورد پرسش قرار خواهند گرفت؟ چرا در این امر تدبیر و اندیشه نکردند تا سرانجام با رسیدن به یقین در این امر، آنچه را که باید از عاقبت آن بیمناک بود، فروگذارند؟ پس (أَلَا يَظُنُّ) سؤالی است از سر تویخ و انکار و به تعجب افگندن از حال آنان. از یقین به «ظن» تعبیر شد تا اشاره‌ای باشد به این امر که اگر کسی حتی به گمان برپایی قیامت باشد، بر

ارتکاب همچو کارهای زشتی جسارت نمی‌کند، چه رسد به کسی که به آن یقین دارد.

لِیَوْمٍ عَظِيمٍ (5)

آری! آیا یقین نداشته‌اند که برانگیخته خواهند شد؛ «در روزی بزرگ» که روز قیامت است. پس روز قیامت بدان جهت بزرگ است که امور و رخدادهای بزرگی در آن به وقوع می‌پیوندد؛ از رستاخیز گرفته تا حساب و عقاب و ورود بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ.

یَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (6)

«روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان به پای ایستند» به انتظار فرمان او یا به انتظار جزا یا حسابش. این تعبیر خود بر بزرگی و فزونی گناه کم‌فروشان و درشتی مجازات آنان دلالت می‌کند زیرا این کار، خیانت در امانت و خوردن حق دیگران است. پس ملاحظه کنیم که خدای سبحان انواعی از تهدید را در این آیات با هم جمع کرده است.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ (7)

«نه چنین است» کلا: برای ردع و تنبیه آنان از کم‌فروشی و نیز تنبیه و زجر بر تکذیب روز جزا نسبت به کافر، یا غفلت از رستاخیز و حساب نسبت به مؤمن است «بی‌گمان نامه فجار در سجین است» یعنی: فجار نافرمان بدکار و من جمله کاهندگان حقوق مردم در پیمان و وزن، در پرونده (سجل) اهل دوزخ ثبت شده‌اند. یا در زندان و تنگنای سختی قرار دارند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ (8) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (9)

«و تو چه دانی که سجین چیست» این سؤال برای بزرگ‌نمایاندن و هولناک نشان دادن جهنم است و به ما بعد خود یعنی به این فرموده حق تعالی ارتباطی ندارد: «کتابی است نوشته شده» یعنی: کتابی که نامهای فجار دوزخی در آن ثبت شده است، کتابی است نگاشته شده. به قولی: سجین کتابی است که جمع‌کننده اعمال شر صادر شده از شیاطین و کافران و فاسقان می‌باشد. پس سجین دیوان شر است که خداوند Ψ اعمال اشرار را در آن تدوین کرده است و از سجن به معنی زندان است زیرا آن کتاب، سبب زندانی شدن و تنگ شدن کار بر اشرار در جهنم می‌شود. به قولی دیگر: سجین در اصل سجیل و مشتق از سجل است که کتاب اعمال می‌باشد. به قولی دیگر: سجین مکانی است در اسفل السافلین و بنابراین تفسیر، (کتاب مرقوم) تفسیر سجین نیست بلکه تقدیر سخن چنین می‌شود: «نه چنین است بلکه کتاب نافرمانان در سجین است».

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (10)

«وای بر تکذیب‌کنندگان در آن روز» یعنی: وای در روز قیامت بر کسانی که زنده شدن پس از مرگ را دروغ شمرده و پیام‌آوران الهی را به‌انکار گرفته‌اند؛

الَّذِينَ يُكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (11)

«همان کسانی که روز جزا را تکذیب می‌کنند» و منکر آندند.

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (12)

«و جز هر تجاوز پیشه گناهکاری آن را به دروغ نمی‌گیرد» یعنی: جز هر بدکار ستمگری که در گناه از حد گذشته و در به کارگیری اسباب آن فرورفته است، روز جزا را تکذیب نمی‌کند.

إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (13)

«همان که چون آیات ما» که بر محمد ص نازل کرده‌ایم؛ «بر او خوانده شود، گوید: اینها افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: داستانهای واهی و بی‌اساسشان است که آنها را بر ساخته و آرایش و پیرایش داده‌اند.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (14)

«نه چنین است» کلا: تنبیه، هشدار و تکذیبی است بر این تجاوزگران گناه‌کار از گفتن چنین سخنان باطلی «بلکه آنچه مرتکب می‌شدند بر دل‌هایشان زنگار بسته است» یعنی: گناهان و نافرمانی‌هایشان بسیار گشته و دل‌هایشان را فرا گرفته است پس این گناهان زنگاری است که دل‌هایشان را در خود پوشانده است، از این رو حق را انکار می‌کنند. حسن می‌گوید: «رین: زنگار» گناه بر بالای گناه است تا بدانجا که بسیاری گناهان دل را نابینا و آن را سیاه می‌گرداند اما «طبع» این است که بر دل‌هایشان مهر گذاشته شود که این سخت‌تر از زنگار است. در حدیث شریف به روایت احمد، ترمذی و نسائی از ابوهریره r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا نَكَتَتْ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءَ، فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صَقَلَ قَلْبَهُ وَإِنْ عَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِفَ قَلْبَهُ، فَذَلِكَ الرَّانُ الَّذِي

ذکره الله سبحانه فی القرآن: چون بنده مرتکب گناهی شود، در قلب وی نقطه سیاهی کوبیده می‌شود پس اگر توبه کرد و دست کشید و آمرزش خواست، قلب وی صیقل زده می‌شود و اگر به گناه بازگشت، آن نقطه سیاه افزوده می‌شود تا آن‌که قلبش را در غلافی فرو می‌برد. پس این همان رین (زنگاری) است که خدای سبحان از آن در قرآن یاد کرده است».

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (15)

«نه چنین است» زهی پندار باطل که آنان به هم می‌بافند؛ «در حقیقت آنان در آن روز از دیدار پروردگارشان سخت محجوبند» یعنی: کفار از دیدار پروردگارشان در روز قیامت محجوب و در پرده‌اند و از این دیدار باز داشته می‌شوند لذا مانند مؤمنان به سوی حق تعالی نمی‌نگرند پس چنان‌که در دنیا از توحید و یگانه‌پرستی در حجابند، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالی در حجاب می‌باشند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «آنها از کرامت و بخشایش حق تعالی بازداشته شده و محجوبند».

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (16)

«سپس آنان یقیناً در دوزخ درآیند» و هم‌آغوش آن گردند و هرگز از آن بیرون شدنی نیستند. بنابراین، آنها با وجود حرمان از دیدار خدای رحمان، اهل آتش جاویدان نیز هستند و قطعاً ورود به دوزخ، سخت‌تر از خوار کردن و محروم نمودنشان از آن کرامت است.

ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (17)

«سپس به آنان گفته می‌شود: این همان است که آن را به دروغ می‌گرفتید»
یعنی: نگهبانان جهنم از سر توییخ و سرکوفت‌زدن به آنان می‌گویند: این همان
چیزی است که شما در دنیا آن را به دروغ می‌گرفتید پس اینک آن را بنگرید و
بچشید.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيِّنَ (18)

آن‌گاه خداوند Ψ از آنچه که برای نیکان آماده کرده‌است چنین سخن می‌گوید:
«در حقیقت کتاب ابرار در علین است» یعنی: ایشان در زمره اهل علین نوشته
شده‌اند. ابرار: فرمانبرداران نیکوکارند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّنَ (19)

«و تو چه دانی که علین چیست» یعنی: ای محمد ص! چه چیز تو را آگاه
ساخت که علین چیست؟ این تعبیر برای تفخیم و بزرگ نمایاندن شأن علین
است؛

كِتَابٌ مَرْقُومٌ (20)

«کتابی است نوشته شده» یعنی: علین کتابی است که نامهای بهشتیان در آن
نوشته شده است. یا کتابی است نشانه‌دار. همچنین علین نام خود بهشت یا
بلندیهای آن نیز هست.

يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (21)

«که مقربان شاهد آیند» یعنی: فرشتگان، نزدیک آن کتاب نوشته شده حاضر می‌شوند و آن را می‌بینند. یا معنی این است: فرشتگان در روز قیامت بر آنچه که در آن کتاب است، گواهی می‌دهند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (22)

«بی‌گمان نیکان در نعمت باشند» یعنی: اهل طاعت در سرای آخرت در ناز و نعمت بزرگی قرار خواهند داشت که نتوان قدر و اندازه آن را فراگرفت و سنجش کرد.

عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (23)

آری! نیکان غرق در نعمت «بر تختها نشسته‌اند» ارائک: تختها و اورنگهای سراپرده‌های بهشتی است. اریکه بر تخت اطلاق نمی‌شود مگر آن‌گاه که تخت در حجله یعنی در زیر قبه‌ای قرار داشته باشد که به پرده‌ها و آرایش‌ها آراسته باشد «می‌نگرند» به سوی آنچه که خدای عزوجل برایشان از ناز و نعمتها و اکرام و اعزازها آماده کرده است. یا معنی این است: می‌نگرند به سوی ذات ذوالجلال.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (24)

«در چهره‌هایشان تازگی ناز و نعمت را می‌شناسی» یعنی: چون ایشان را بینی، می‌دانی که از اهل ناز و نعمت‌اند، به سبب نور، زیبایی، سپیدی، بهجت و تروتازگی‌ای که در چهره‌هایشان می‌بینی زیرا خداوند Ψ در سیما و شکل و شمایل و زیبایی آنان چنان رونق و صفا و طراوتی بخشیده است که هیچ توصیف‌کننده‌ای آن را وصف نتواند کرد.

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (25)

«از رحيق مختوم نوشانیده شوند» رحيق: شرابی است که نه هیچ غش و ناخالصی‌ای در آن است و نه چیزی که آن را گندیده و فاسد کند. مختوم: آن است که بر آن مهری نهاده شده است لذا از این که دستی به آن برسد، محفوظ و بازداشته شده است تا آن که نیکان خود مهر آن را بر می‌دارند.

خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (26)

«مهر آن از مشک است» یعنی: آخرین طعم آن باده بهشتی، بوی مشک است و چون شخص نوشنده دهانش را از آخرین جرعه آن بردارد، بوی آن را همچون بوی مشک می‌یابد. یا معنی این است: ظرفهای بهشت، اعم از جامها و کوزه‌های آن با مشک مهر زده شده است «و مشتاقان باید در این امر بر یکدیگر پیشی گیرند» تنافس: مشاجره و کشمکش بر سر تصاحب یک چیزی است که هر کس آن را برای خودش می‌خواهد لذا بر سر آن با دیگران رقابت می‌کند، بر آن بخل می‌ورزد و آن را در حوزه اختصاص خودش درمی‌آورد. در حدیث شریف آمده است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعه آبی بنوشاند، خداوند Ψ در روز قیامت او را از رحيق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام کند، خداوند Ψ او را از میوه‌های بهشت اطعام می‌کند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند Ψ او را از لباسهای سبز بهشتی می‌پوشاند».

وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (27)

«و آمیزه آن از تسنیم است» یعنی: آمیزه آن شراب سر به مهر، از تسنیم است. تسنیم شرابی است که از بالا بر بهشتیان فرو ریختانده می شود و بهترین شرابهای بهشت است.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (28)

«چشمه‌ای که مقربان از آن می نوشند» یعنی: رحیق، یا تسنیم چشمه‌ای است که بهشتیان جامهای خویش را با آن می آمیزند در حالی که مقربان از آن به طور خالص می نوشند. پس رحیق دارای چهار صفت است:

1 - شرابی است سر به مهر.

2 - مهر آن از مشک است.

3 - در محل رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.

4 - آمیزه آن از تسنیم است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: «تسنیم چشمه‌ای است در بهشت که صرفاً مقربان از آن می نوشند و اصحاب یمین نیز جامهایشان را با آمیزه‌ای از آن خشبو و معطر می کنند».

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (29)

«بی گمان کسانی که جرم می کردند، به مؤمنان می خندیدند» یعنی: مؤمنان را در دنیا مسخره می کردند و به ریشخند می گرفتند. مراد از آنان: کفار قریش و دیگر کفارند.

علما در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت ذکر کرده‌اند: بنا بر روایت اول، مراد از «مجرمان» بزرگان مشرکین مانند ابوجهل، ولید بن مغیره و عاصی بن

وائل سهمی هستند که عمار، صهیب، بلال و غیر ایشان از فقرای مسلمین را مورد استهزا قرار می‌دادند. در روایت دوم آمده است: علی بن ابی طالب τ با جمعی از مسلمانان از راه می‌گذشت پس منافقان به ایشان خندیده و با چشم و ابرو ایشان را مورد تمسخر قرار دادند آن‌گاه نزد یاران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد کله طاس را دیدیم! و همه آنان از این سخن خندیدند. و قبل از آن‌که علی τ نزد رسول خدا ص برسد، این آیه نازل شد.

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (30)

«و چون از کنارشان می‌گذشتند، با هم اشاره چشم و ابرو رد و بدل می‌کردند» به منظور تحقیر، تمسخر و عیب‌جویی ایشان از این‌که مسلمان گردیده‌اند. غمز: فروافگندن و حرکت دادن چشم و ابرو از سر تمسخر یا به منظور خیر یا شر دیگری است ولی اکثرا این کار به منظور شر و بدی انجام می‌گیرد.

وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (31)

«و هنگامی که» کفار «نزد خانواده خود بازمی‌گشتند» از مجالس و محافل خود؛ «بازمی‌گشتند شادمان» از حال و وضعی که دارند و از این‌که مؤمنان را مورد ریشخند و تمسخر قرار داده‌اند. یا چون به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند، هر ناز و نعمتی را که می‌خواستند در آنها می‌یافتند. البته دادن این ناز و نعمت برایشان «استدراج» بود.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (32)

«و چون» کافران «مؤمنان را می دیدند، می گفتند: همانا اینان گمراهند» در پیروی خود از محمد ص و تمسک به آنچه که او آورده است و فرو گذاشتن نعمتها و لذتهای نقد و آماده دنیا.

وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (33)

«و حال آن که بر آنان نگهبان فرستاده نشده بودند» یعنی: آنان از جانب خدای سبحان بر مسلمانان بازرس گمارده نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمالشان باشند بلکه مکلف شده بودند تا در خویشتن خویش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول شدن به عیبجویی دیگران برایشان سزاوارتر بود.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (34)

«حال امروز» یعنی: در روز آخرت «مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند» آن گاه که آنان را در عذاب الهی خوار و ورشکسته و بی مقدار می بینند.

عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (35)

«بر تختها نشسته نظاره می کنند» یعنی: درحالی که مؤمنان در ناز و نعمت و با فرو شکوهی چشم نواز بر تختهای مکلل و اورنگهای مجلل تکیه داده اند، به سوی دشمنان خدای عزوجل می نگرند که در دوزخ عذاب می شوند. کعب می گوید: «در میان بهشت و دوزخ روزنه هایی است پس چون مؤمن بخواهد که به سوی دشمنی که در دنیا داشته است بنگرد، از برخی از این روزنه ها سر می کشد». یا

معنی این است: مؤمنان بر تخت‌ها نشسته به سوی پروردگار عزوجل خویش می‌نگرند.

هَلْ تُؤَبُّ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (36)

«آیا کافران در برابر آنچه کرده بودند جزا داده شدند؟» استفهام تقریری است. یعنی آری! به کفار در برابر تمسخر و استهزایشان در دنیا نسبت به مؤمنان، جزا نازل گردید. ثواب: آنچه که بر بنده در برابر عملش داده می‌شود و در خیر و شر هر دو به کار می‌رود. گویی خداوند Ψ به مؤمنان می‌گوید: آیا کفار را در برابر اعمالشان و از آن جمله تمسخر و خندیدن به شما مؤمنان جزا دادیم یا خیر؟ پس این سخن بر شادمانی مؤمنان می‌افزاید زیرا نمایانگر حرمت نهادن بیشتر به آنان و سبک انگاشتن و بی‌مقدار نشان دادن دشمنانشان است.

(سوره انشاق)

مکی است و دارای (25) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انشاق» نامیده شد که خداوند Ψ آن را با این فرموده‌اش: **(إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ)** که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده است؛ پدیده‌ای که خود نشانه ویرانی جهان و برپایی هول و هراس عظیم قیامت می‌باشد.

فضیلت آن: از ابوهریره τ روایت شده است که فرمود: با رسول خدا ν در هنگام تلاوت: **(إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ)** و **(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ)** سجده کردیم.

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (1)

«آن‌گاه که آسمان از هم بشکافتد» و این شکافتن از نشانه‌های قیامت است.

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (2)

«و گوش بسپارد به فرمان پروردگار خود» یعنی: آسمان پروردگار خود را در شکافته شدن فرمان برد. «اذن» گوش سپردن به یک چیز و سخن‌پذیری از آن است «و خود چنین سزد» یعنی: سزاوار آسمان است که برای پروردگار خود مطیع و فروتن باشد و سخن بشنود.

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (3)

«و آن‌گاه که زمین کشیده شود» یعنی: زمین هموار و مسطح ساخته شده و کوه‌های آن درهم کوبیده شود تا بدانجا که همچون دشت همواری گردد.

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (4)

«و آنچه را که در آن است، بیرون افگند» یعنی: زمین آنچه را که در دل آن از مردگان، گنجها و دفینه‌هاست، بیرون افگند «و تهی شود» از مردگان و از اعمالشان بیزاری جوید تا حق تعالی فرمان خویش را در آنان نافذ گرداند. البته زمین در این تخلیه کردن و تهی شدن جهد تمام می‌کند تا بدانجا که در درون آن هیچ چیزی باقی نمی‌ماند.

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (5)

«و زمین «به امر پروردگارش گوش بسپارد» و از او فرمان برد «و خود چنین سزد» یعنی: سزاوار زمین نیز این است که از آنچه در درون آن است، تهی شود و به امر پروردگار عزوجل گوش بسپارد و فرمان برد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (6)

«هان ای انسان» مراد جنس انسان است. پس این خطاب مؤمن و کافر هر دو را شامل می‌شود «حقا که تو در راه پروردگارت سخت کوشیده‌ای» یعنی: تو در عملت، به‌سوی پروردگارت یا به‌سوی ملاقات پروردگارت به کوششی تمام و رنجی فراوان کوشیده‌ای «پس او را ملاقات خواهی کرد» یعنی: به‌زودی با عملت به لقای پروردگارت خواهی رسید، که این ملاقات همانا مرگ انسان است. یا تو در روز قیامت با عملت ملاقات خواهی کرد، چه خیر باشد و چه

شر. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «قال جبریل: یا محمد، عش ما شئت فاینک میت وأحب ما شئت فاینک مفارقه واعمل ما شئت فاینک ملاقیه: جبرئیل گفت: ای محمد! هر چه می‌خواهی زندگی کن زیرا سرانجام می‌میری و هر چه را می‌خواهی دوست بدار زیرا سرانجام از آن جدا می‌شوی و هر چه می‌خواهی عمل کن زیرا تو با عمل خویش ملاقات خواهی کرد».

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (7)

«اما هر کس که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود» و آنان مؤمنانند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود.

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (8)

«پس زودا که با او حساب کنند حسابی بس آسان» یعنی: مؤمن در برابر نیکی‌های خود پاداش داده می‌شود و گناهان و بدیهایش نیز بر او ارائه می‌شود اما خداوند Ψ بی‌آن‌که در آنها با او حسابرسی شود، آنها را می‌آمرزد و این است همان حساب آسان. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «من نوقش الحساب عذب: هر کس که در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود». عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «به رسول خدا ص گفتم؛ مگر خداوند Ψ خود نمی‌فرماید: فسوف يحاسب حسابا يسيرا: زودا که با او حساب کنند به حسابی آسان؟ رسول خدا ص در پاسخ فرمودند: ليس ذلك بالحساب، ولكن ذلك

العرض، من نوقش الحساب يوم القيامة عذب: این که تو می گویی حساب نیست بلکه این ارائه کارنامه بد انسان به اوست پس بدان که هر کس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می شود».

وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (9)

«و به سوی خانواده اش بازگردد» یعنی: مؤمن بعد از حساب آسان به سوی آن عده از اعضای خانواده خود - از زنان و فرزندان - که در بهشت به سر می برند، بازمی گردد. یا به سوی کسانی از حور عین بازمی گردد که خدای عزوجل برای او در بهشت آماده کرده است در حالی که «شادمان» و خوشحال و خرم است از خیر و نعمت و کرامتی که به او داده شده است. پس بار خدایا! ما را از زمره ایشان بگردان.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (10)

«و اما هر کس که کارنامه اش از پشت سرش به او داده شود» بدان جهت که دست راستش در غل و زنجیر به گردنش آویخته و دست چپش هم به پشت سرش آویخته است؛

فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (11)

«زودا که هلاک خویش خواهد» یعنی: چون نامه اعمالش به دست چپش داده شود و آن را بخواند، می گوید: ای وای بر من! ای خاک بر سرم! ای مرگ به دادم برس! ثبور: نابودی و هلاکت است.

وَيَصْلَى سَعِيرًا (12)

«و در آتش افروخته درآید» و سختی‌ها و گرمای سوزان آن را بچشد.

إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (13)

«هرآینه او در میان خانواده خود شادمان بود» یعنی: او در دنیا با پیروی از هوسها و سوار شدن بر مرکب شهوتهای خویش؛ سرمست، مغرور، متکبر، حریص، آزمند و گردنکش بود بدان جهت که فکر آخرت هرگز به خاطرش خطور نمی‌کرد.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (14)

«او می‌پنداشت که هرگز برنخواهد گشت» یعنی: سبب این شادمانی وی در میان خانواده‌اش این گمان و پندار وی بود که هرگز به‌سوی خداوند Ψ باز نمی‌گردد و برای حساب و عقاب برانگیخته نمی‌شود.

بَلَىٰ إِنْ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (15)

«نه چنان است» که او پنداشته بود بلکه او به‌سوی پروردگارش بازگشت و بعد از مرگ برانگیخته شد «بی‌گمان پروردگارش به او» و اعمالش «بینا بود» و دانا زیرا هیچ چیز از احوال وی در دنیا بر او پنهان نماند و اینک وی را در برابر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایش مجازات می‌کند.

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِّقِ (16)

«پس سوگند می خورم به شفق» شفق: سرخی‌ای است که بعد از غروب خورشید تا وقت نماز عشاء در افق نمایان می‌شود. امام ابوحنیفه: می‌گوید: «شفق سپیدی‌ای است که سرخی با آن پیوسته است». آن را به سبب رقت و نازکی آن شفق نامیدند پس شفق از شفقت برگرفته شده است.

وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (17)

«و سوگند به شب و آنچه شب گرد آورده است» یعنی: آنچه که شب به خود چسبانده و در خود فرا آورده و در پیچانده است زیرا شب پراکندگان روز را که در پی کار و کسب و تلاش و تحرک خویش به همه‌جا پراکنده می‌شوند، گرد می‌آورد و چون شب روی آورد، همه‌چیز به مأوی و مسکن خویش جای می‌گیرد.

وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (18)

«و سوگند به ماه چون تمام شود» اتساق ماه: پر شدن و تمام شدن آن است که این حالت را بدر می‌نامند و در نیمه ماه قمری رخ می‌دهد.

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (19)

آری! سوگند به آنچه ذکر شد «که قطعا از حالی به حالی دیگر درآید» چون حالات توانگری و فقر، مرگ و زندگی، حشر و حساب و ورود به بهشت یا دوزخ. یا مراد، گذر کفار بعد از مرگ از حالی به حالی سخت‌تر از آن است زیرا آنان از سؤال نکیر و منکر گرفته تا افتادن در دوزخ، طبقه در طبقه و فرودی پس از فرود دیگر در سختی‌هایی سخت قرار دارند.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (20)

«پس آنان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند» به محمد ص و به آنچه که از وحی و قرآن بر وی نازل شده است؟ با آن که موجبات ایمان به وی نیز فراهم است؟.

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (21)

«و چون بر آنان قرآن خوانده می‌شود، سجده نمی‌کنند؟» یعنی: کدام مانع بر سر راه سجده کردن و خضوع آنان در هنگام قرائت قرآن وجود دارد؟ یا مراد از این سجده، سجده معروف به سجده تلاوت است چنان که امام ابوحنیفه: با این آیه کریمه بر وجوب سجده تلاوت در اینجا استدلال کرده است زیرا آیه کریمه کسانی را که آن را می‌شنوند و سجده نمی‌کنند، نکوهش کرده است و رأی جمهور علما نیز بر وجوب سجده تلاوت در اینجا است.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ (22)

سپس حق تعالی سبب عدم ایمانشان را بیان کرده و می‌فرماید: «بلکه آنان که کفر ورزیده‌اند، تکذیب می‌کنند» کتاب الهی را که مشتمل بر اثبات توحید، معاد و ثواب و عقاب است.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (23)

«و خداوند به آنچه در دل می‌دارند» از تکذیب و انکار و به آنچه که جمع می‌کنند از اعمال شایسته و بد «داناتر است» لذا کارشان بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (24)

«پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده» تعبیر مژده دادن به عذاب، از باب تهکم و تحقیر و استهزایشان است.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (25)

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند» به دل‌های خویش «و کارهای شایسته کرده‌اند» به اعضای خویش «که آنان را پاداشی است بی‌منت» که بدان بر آنها منت گذاشته نمی‌شود. یا (غَيْرُ مَمْنُونٍ) به معنی ناکاسته، بی‌نقص و قطع‌نشدنی است.

(سوره بروج)

مکی است و دارای (22) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند Ψ به آسمان دارای برجها، «بروج» نامیده شد.

فضیلت آن: از ابوهریره r روایت شده است که فرمود: رسول خدا ص در نماز عشاء سوره «بروج» و **(وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ)** را می خواندند. شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول اکرم ص و یاران و پیروانشان در برابر ایداء کفار است؛ با بیان این حقیقت که کافران امتهای پیشین نیز مانند مردم مکه در برابر دعوتهای الهی ستیزه گر و در تکذیب حق با هم یکسان بوده اند، مانند اصحاب اخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ اما خدای عزوجل از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضه قدرت وی قرار داشتند پس همین گونه از منکران عنود و ستیزه گر با دین اسلام نیز انتقام می گیرد چرا که آنان نیز در قبضه قدرت وی قرار دارند.

سبب نزول این سوره که بر محور اصحاب اخدود دور می زند، به طور موجز این بود: به یکی از شاهان کفار یهودی به نام زرعه بن تبان اسعد حمیری معروف به ذونواس خبر رسید که بعضی از رعایایش به دین نصرانیت ایمان آورده اند پس با لشکریانی از قبیله حمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان این که یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیرشان نمود اما آن مؤمنان آتش را برگزیدند. سپس گودالهایی برکند و در آنها آتش افروخت آن گاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها می کنیم و

هر کس که برنگردد، او را در این آتش می‌افکنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افگندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره‌گر این صحنه‌ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتاد هزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذونواس آخرین پادشاه حمیری و به قول ابن‌کثیر مشرک بود.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (1)

«سوگند به آسمان دارای برجها» مراد از برجها، ستارگان عظیم است. به‌قولی: مراد منازل سیارگان دوازده‌گانه است که دارای دوازده برج‌اند و خورشید هر یک از آنها را در یک ماه می‌پیماید زیرا شش برج از برجهای خورشید در شمال خط استوا و شش برج در جنوب آن قرار دارد، برجهایی که در شمال آن قرار دارد، عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد و سنبله. و برجهایی که در جنوب آن قرار دارد، عبارت است از: میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که خورشید سه برج اول شمالی را در سه ماه طی می‌کند که همانا فصل بهار است، سه برج دیگر را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل تابستان است. همچنین سه برج اول جنوبی را در سه ماه که فصل خزان است طی می‌کند و سه برج دوم جنوبی را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل زمستان است. ولی ماه هر یک از آنها را در دو یا سه روز می‌پیماید پس ماه دارای بیست‌وهشت منزل است و دو شب را هم پنهان می‌ماند.

اما اگر مراد از «بروج» ستارگان بزرگ باشد، باید گفت که این ستارگان از تحت حصر و شمار بشر بیرونند. این ستارگان نسبت به زمین در ابعاد و مسافتهای

هولناکی قرار دارند به طوری که نور برخی از آنها بعد از یک و نیم میلیون سال نوری به زمین می‌رسد با علم به این که سرعت حرکت نور، سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (2)

«و سوگند به روز موعود» یعنی: روزی که تحقق آن وعده داده شده است؛ و آن روز قیامت می‌باشد.

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (3)

«و سوگند به شاهد و مشهود» مراد از شاهد کسانی از خلائق‌اند که در راه خدا Ψ کشته شده‌اند و در روز قیامت گواهی می‌دهند و مراد از مشهود، جرایم و جنایات زشت و هولناکی است که مجرمان علیه گواهان مرتکب شده‌اند و گواهان علیه مجرمان بدانها گواهی می‌دهند؛ چنان‌که در داستان اصحاب اخدود آمده است. به قولی: شاهد روز جمعه است که بر هر عمل‌کننده‌ای به آنچه که در آن عمل کرده است، گواهی می‌دهد و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج‌اند و فرشتگان در آن حاضر می‌شوند. یا مراد از مشهود: عجایب و شگفتی‌هایی است که مردم در روز قیامت می‌بینند. و جواب قسم محذوف است که آیه بعد بر آن دلالت می‌کند:

قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (4)

«هلاک شدند اصحاب اخدود» یعنی: آنها مورد لعنت قرار گرفتند. گویی فرمود: سوگند به این چیزها که آنان ملعونند. اصحاب اخدود، صاحبان گودال پراآتشی

بودند که گروهی از مؤمنان نجران یمن را در آن افکندند چنان که گذشت. اخدود: گودال و خندق مستطیلی است که در زمین کنده شده است و جمع آن اخادید است.

النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (5)

«همان آتش دارای هیزم بسیار» وقود: هیزمی است که بدان آتش برافروخته می‌شود.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (6)

«آن‌گاه که آنان بالای آن گودال نشسته بودند» یعنی: مورد لعنت قرار گرفتند آن‌گاه که گرداگرد آن گودال بر صندلی‌ها نشسته و نظاره‌گر سوختن مؤمنان بودند.

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (7)

«و آنان» یعنی: آن پادشاه کافر و یارانش که گودال را کنده و آن را از آتش پر کردند؛ «به آنچه با مؤمنان می‌کردند» از افکندنشان در آتش «گواهی می‌دهند» در روز قیامت. پس زبانها، دستها و پاهایشان علیه آنان گواهی می‌دهد. یا آنها شاهد و ناظر این عمل خود با مؤمنان بودند و تماشای این صحنه فجیع، نشان‌دهنده تمایلشان به دیدن عذاب مؤمنان بود.

وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (8)

«و بر آنان عیب نگرفتند، جز این که به خداوند غالب ستوده ایمان آورده بودند» پس در واقع، گناه یا عیب یا جرمی در میان نبود و عیب ایشان به پندار آنها همین ایمان آوردنشان به حق بود.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (9)

«همان خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست» پس هر کس دارای چنین شأن و شوکتی باشد، قطعا او شایسته آن است که بندگان به وی ایمان آورده و او را به یگانگی مورد پرستش قرار دهند «و خداوند بر همه چیز گواه است» و از جمله به عملکرد آنان با مؤمنان؛ پس چیزی از اعمالشان بر او پنهان نمی ماند. البته این وعیدی سخت برای گودال افروزان و وعده‌ای نیک برای مؤمنانی است که به خاطر دین خود مورد عذاب قرار گرفتند.

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (10)

«همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را عذاب کردند» یعنی: ایشان را در آتش سوزانده و در دینشان مورد آزار قرار دادند تا از آن برگردند؛ و هیچ انتخاب دیگری جز این که به خدای سبحان کفر ورزند در برابر ایشان قرار ندادند «سپس توبه نکردند» از این عملکرد زشت و بازنگشتند از کفر و آزار و رفتار ناپسند خویش؛ «پس برای آنان است عذاب جهنم» در آخرت به سبب کفرشان «و برای آنان است عذاب سوزان» یعنی: برای آنان عذابی دیگر افزون بر عذاب کفرشان است که این عذاب، عذاب سوزان می باشد؛ به سبب حریق سوزانی که برای مؤمنان برپا کردند. حسن بصری: می گوید: «بنگرید به سوی

بحز بی کران جود و کرم پروردگار متعال؛ در حالی که آنها دوستانش را کشتند اما او بازهم آنان را به سوی توبه و مغفرت فرامی خواند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (11)

«بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند» که از جمله آنان کسانی اند که بر آتش افروخته آن گودالها صبر و شکیبایی کرده و بر دین خود پایدار ماندند و به شرک و کفر بازنگشتند؛ «ایشان را بوستانهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است» به سبب ایمان و کردار شایسته شان «این» چیزی که ذکر شد؛ «رستگاری بزرگ است» که هیچ فوز و فلاحی با آن برابر نیست و هیچ رستگاری و نعمتی با آن قابل مقایسه نمی باشد.

این آیه دلالت می کند بر این که: به کسی که بر کفر مجبور ساخته می شود، سزاوارتر این است که در برابر هرگونه تهدیدی پایداری نماید و شکیبایی ورزد، هر چند برای وی گفتن کلمه کفر نیز رخصت است. روایت شده است که مسیلمه کذاب دو تن از اصحاب رسول خدا ص را دستگیر کرد و به یکی از آنها گفت: آیا گواهی می دهی که من رسول خدا هستم؟ آن صحابی گفت: آری! پس مسیلمه او را رها کرد. سپس به صحابی دیگر نیز چنین گفت ولی آن صحابی در پاسخش فرمود: نه، من چنین گواهی ای در مورد تو نمی دهم بلکه تو دروغگویی بیش نیستی! پس مسیلمه آن صحابی را کشت. چون خبر این واقعه به رسول خدا ص رسید، فرمودند: «آن کس که مسیلمه رهایش کرد، به رخصت

عمل نمود و بنابراین، هیچ پیامدی بر وی نیست ولی آن کس که کشته شد، به فضیلت عمل کرد بنابراین، (این فضیلت) بر او گوارا و مبارک باد».

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (12)

«بی گمان عذاب پروردگارت سخت سنگین است» یعنی: عذاب الهی بر کسانی که نافرمانی‌اش می‌کند مضاعف و سهمگین است، مانند این ستمگران و مستبدانی که داستان‌شان گذشت. بطش: گرفتن همراه با خشونت و شدت است و چون خود آن‌که مفید معنای شدت است، باز به شدت وصف شود، بیانگر آن است که در نهایت سختی و سهمگینی است.

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ (13)

«همانا او آفرینش را آغاز می‌کند و باز می‌گرداند» یعنی: از قوت و قدرت تامه حق تعالی این است که خلق را اولاً در دنیا می‌آفریند و باز آنان را بعد از مرگشان دوباره زنده می‌کند.

وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (14)

«و اوست آن آمرزنده دوستدار» یعنی: حق تعالی از گناهان بندگان مؤمنش در گذشته و آن را می‌پوشاند و ایشان را بدان گناهان رسوا نمی‌سازد و او بسیار دوستدار فرمانبرداران و اولیائش می‌باشد. یا او خود دوست داشتنی است.

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (15)

«اوست صاحب عرش، گرامی قدر است» یعنی: حق تعالی پروردگار عرش بزرگ و صاحب مجد و بزرگی است. مجد: نهایت کرم و فضل است و مجد حق تعالی، علو و عظمت اوست.

فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (16)

«فعال مایرید است» یعنی: حق تعالی هر چه را بخواهد انجام می دهد و هیچ چیز او را عاجز نمی گرداند، حکم او را هیچ پی جویی نیست و از آنچه انجام دهد، مورد پرسش قرار نمی گیرد.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (17)

«آیا داستان لشکرها به تو رسیده است؟» یعنی: ای محمد ص! آیا خبر و داستان گروههای کافری که تکذیب کننده پیامبران بوده اند، به تو رسیده است همان پیامبرانی که گروههای کافر برای مبارزه و نبرد علیه آنان لشکرها گرد می آوردند؟ هدف از طرح این موضوع، دلجویی از رسول خدا ص است و این که می باید در برابر تکذیب قوم خود صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان که پیامبران پیشین ﷺ صبر کردند.

فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ (18)

خبر «فرعون و ثمود» مراد از خبر آنان، کفر و عنادی است که از آنان روی داد و عذابی است که بر آنان فرود آمد. مراد از فرعون؛ خود او و لشکریانش هستند. یعنی: لشکریایی که در آیه قبل ذکر کردیم، همین ها بودند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (19)

«بلکه کافران در انکارند» یعنی: بلکه این گروه مشرکان عرب در مورد رسالت و دعوت حقی که آورده‌ای، در انکار و تکذیب سختی قرار دارند پس اینان از کفار پیشین عبرت نگرفتند چرا که بی‌پروا راهشان را دنبال می‌کنند. مراد این است که: حال کفار قریش از حال امتهای کافر پیشین تعجب برانگیزتر است زیرا کفار قریش هم داستانهای امتهای پیشین را شنیده‌اند و هم آثار و نشانه‌های بر بادی و هلاکت آنان را دیده‌اند اما با این وجود، تکذیبی سخت‌تر از تکذیب و انکار آنان را در پیش گرفتند.

وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (20)

«و خداوند از گرداگرد آنان محیط است» یعنی: او تواناست بر این‌که به آنان همانند عذابی را که بر گروههای کافر پیشین فرود آورد، فرود آورد.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (21)

«بلکه این قرآنی» که کافران تکذیبش کردند، قرآنی «مجید است» و در نهایت شرف، کرامت و برکت می‌باشد پس چنان‌که آنان می‌گویند؛ قرآن شعر و کهانت و سحر نیست.

فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (22)

«در لوحی محفوظ است» یعنی: قرآن در لوح محفوظ که کتاب مادر (ام‌الکتاب) است نوشته شده، لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می‌باشد. پس

هرگاه قرآن دارای چنین شأن و جایگاهی است، دیگر چگونه کافران آن را انکار
و شکاکان در آن شک می‌ورزند.

(سوره طارق)

مکی است و دارای (17) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: (وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ) که تفسیر آن می آید، «طارق» نامیده شد.

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (1)

«سوگند به آسمان و سوگند به طارق» طارق: ستاره است و به آن طارق می گویند؛ زیرا در شب پدیدار گشته و در روز پنهان می شود. پس هرآنچه که در شب پدیدار شود، طارق است. این معنی را حدیث شریف رسول خدا ص تأیید می کند که در دعای خویش فرمودند: «أعوذ بك من شر طوارق الليل والنهار، إلا طارقا يطرق بخير يا رحمن: پروردگارا! به تو از شر پیش آمدهای ناگوار شب و روز پناه می برم مگر پیش آمدی که به خیر می آید، ای رحمان». اعراب می گویند «طرق الباب: در را کوبید». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ص نهی کردند از این که مرد مسافر شب هنگام به طور ناگهانی در منزلش را کوبیده و بر خانواده اش فرود آید.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (2)

«و تو چه دانی که طارق چیست» یعنی: چه دانی که آن اختر شبگرد چیست؟ مراد تهویل و تفخیم شأن آن اختر است، گویی بشر حقیقت آن ستاره درخشان در دوردستهای آسمانها را درک نمی کند. سفیان بن عیینه گفته است: «هر چیزی که

در قرآن به صیغه (ما ادراک) آمده است، از جمله اموری است که خداوند Ψ پیامبرش را از آن آگاه کرده است و هر چیزی که در قرآن به صیغه (ما یدریک) آمده، مربوط به اموری است که خداوند Ψ پیامبرش را از آن آگاه نکرده است». سپس خداوند Ψ «طارق» را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند:

النَّجْمُ الثَّاقِبُ (3)

«ستاره درخشان است» ثاقب: درخششی است بسیار شدید که تاریکی شب را به شدت درهم دریده و پرتو خویش را به افق می‌فرستد. احتمال دارد که مراد از طروق آن، برخورد نور آن با جو زمین باشد زیرا واضح است که رسیدن نور برخی از ستاره‌ها به جو زمین، زمان طولانی‌ای را در بر می‌گیرد که گاهی به هزاران سال نوری می‌رسد.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (4)

«هیچ کس نیست مگر این که نگاهبانی بر او گماشته شده است» این آیه جواب هر دو سوگند قبلی است. فرشتگان نگاهبان؛ فرشتگانی هستند که عمل، گفتار و کردار انسان و هر چه را که از خیر یا شر انجام می‌دهد، ثبت و ضبط کرده و از آفت‌ها نگاهبانی‌اش می‌کنند. یا آنها عمل، روزی و اجل وی را حفظ و نگهداری می‌کنند هر چند نگاهبان در حقیقت خدای عزوجل است اما حفظ فرشتگان اثر حفظ و نگاهبانی او می‌باشد زیرا نگاهبانی آنان از انسان، به فرمان اوست.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (5)

«پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟» یعنی: بر انسان لازم است که در امر آغاز آفرینش خود تفکر و اندیشه کند تا قدرت خداوند Ψ را بر آنچه که فروتر از آن است - مانند قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ - را بداند.

و جواب سؤال این است:

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (6)

«از آب جهنده‌ای» که در رحم ریخته می‌شود «آفریده شده است» و آن عبارت از آب منی مرد و آب نطفه زن است زیرا انسان از این دو آب آفریده شده است. هر دو آب را در یک لفظ ذکر کرد، از آن رو که هر دو آب به هم آمیخته می‌شوند.

عکرمه در بیان سبب نزول آیه کریمه: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ) می‌گوید: آیه کریمه درباره ابی‌الاشد بن کلدی جمع‌ی نازل شد که از بس نیرومند و پهلوان بود، بر روی پوست گاوی می‌ایستاد و می‌گفت: ای گروه قریش! هر کس مرا از روی آن برکند، این مقدار جایزه دارد! و می‌گفت: محمد گمان می‌کند که نگهبانان جهنم نوزده تن‌اند پس حساب ده تن از آنان با من؛ و شما همه نه تن دیگر را دفع کنید.

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (7)

«که» آن آب جهنده «از صلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می‌آید» به این ترتیب، فرزند از هر دو آب به وجود می‌آید. ترائب: استخوانهای سینه زن است. به قولی معنی آیه این است: آن آب جهنده از تمام اجزای بدن بیرون

می‌آید. در این صورت، مراد آیه از آب خارج شده از سینه زن، آبی است که از خون موجود در عروق و بافت‌هایی که به سینه‌ها فرود می‌آید، تشکیل شده است و از آنجا که پشت مرد و سینه زن نزدیکترین بافت‌های آب منی هستند، از این جهت به یادآوری مخصوص گردیده‌اند اما در حقیقت همه اجزای بدن در تکوین و ساختن آب منی سهم دارند. شایان ذکر است که خصیه مرد و تخمدان زن که محل استقرار نطفه هستند، هر دو در جوار کلیه‌ها قرار گرفته‌اند و موقعیت آنها تقریباً در پشت و سینه و نیمه ستون فقرات می‌باشد.

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (8)

«بی‌گمان او بر بازگرداندن وی به خوبی تواناست» یعنی: قطعاً خدای سبحان بردگربار آفریدن انسان با زنده کردن وی پس از مرگ تواناست. مقاتل در معنی آیه می‌گوید: «مراد این است که اگر بخواهیم او را از بزرگسالی به جوانی، از جوانی به کودکی و از کودکی به حال نطفه برمی‌گردانیم». اگر نیک تأمل کنیم به خوبی درمی‌یابیم که مبدأ خود دلیل معاد است زیرا پیدایش انسان به سبب اجتماع و بهم آمدن اجزایی است که در بدن والدین متفرق و پراکنده بوده‌اند پس هرگاه خدای آفریننده بر گردآوردن این اجزای پراکنده قادر است تا بدانجا که از این اجزا انسانی تمام را می‌آفریند، بی‌گمان او بعد از مرگ انسان و پراکنده شدن اجزای بدن وی نیز بر گرد آوردن این اجزا و تجدید ساماندهی آنها توانا می‌باشد.

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (9)

«آن روز که رازها همه فاش شود» یعنی: خداوند Ψ انسان را در روزی از نو می‌آفریند که رازها از پرده برون افتد و در محک سنجش و در معرض داوری قرار داده شود. سرائر: آنچه که در دلها از عقاید، نیات و غیره پنهان داشته می‌شود. پس در این هنگام است که نیک و بد این رازها از هم متمایز گشته و همه چیز به صورت شفاف و روشن شناخته می‌شود.

فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (10)

«پس آن‌گاه او را نه نیرویی باشد و نه یاور» یعنی: در آن روز، نه انسان قوت و نیرویی ذاتی دارد که خود را به وسیله آن از عذاب الهی برهاند و نه هم برایش یآوری است که نصرتش داده و او را از عذابی که بر وی فرود آمده است، نجات دهد.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (11)

«و سوگند به آسمان بارش انگیز» رجع: برگردانیدن یک چیز به حالت اولیه آن است که مراد از آن در اینجا: باران می‌باشد زیرا باران از آسمان به سوی زمین برمی‌گردد و مجدداً از طریق تبدیل شدن به بخار به آسمان می‌رود و باز دوباره به زمین برمی‌گردد و همین‌طور رفت و برگشت آن تکرار می‌شود. پس اعجاز این آیه که به حقیقت علمی بزرگی اشاره می‌کند، روشن است.

وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدَعِ (12)

«و سوگند به زمین شکافدار» که برای بیرون آوردن گیاهان، اشجار، آتشفشانها و... شکافته می‌شود و این پدیده‌ها از آن بیرون می‌آیند.

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ (13)

جواب قسم این است: «در حقیقت قرآن سخنی قاطع است» که در میان حق و باطل فیصله می‌کند و جدایی می‌افکند.

وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (14)

«و آن هزل نیست» یعنی: قرآن به بازی و شوخی نازل نشده است و لذا همه آن جدی است نه شوخی. در حدیث شریف به روایت علی τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بی‌گمان فتنه‌ای در پیش است». علی می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! پس راه بیرون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمودند: «کتاب الله تبارک و تعالی: راه بیرون رفت از آن فتنه، کتاب خدای تبارک و تعالی است؛ فیه نبأ من قبلکم، وخبر ما بعدکم، وحکم ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل، من ترکه من جبار قصمه الله ومن ابتغى الهدى فی غیره أضله الله وهو حبل الله المتین، ونوره المبین، وهو الذكر الحکیم، وهو الصراط المستقیم، وهو الذی لا تزیغ به الأهواء ولا تلتبس به الألسنة ولا تتشعب معه الآراء ولا یشبع منه العلماء ولا یملءه الأتقیاء ولا یخلق علی کثیره الرد ولا تنقضی عجائبه، هو الذی لم تنته الجن لما سمعته أن قالوا: (إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (1) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ) من علم علمه سبق ومن قال به صدق، ومن حکم به عدل ومن عمل به أجر، ومن دعا إليه هدی إلى صراط مستقیم: در قرآن خبر پیشینیان شما، خبر پسینیان شما و داوری در میان شماست، قرآن سخنی است قاطع و فیصله‌کن که شوخی و بازیچه نیست. هر کس آن را از سر گردنکشی و استکبار فرو گذارد، خداوند Ψ او را کمرشکن می‌کند و هر کس

هدایت را در غیر آن طلب کند، خداوند Ψ او را گمراه می‌کند. قرآن ریسمان مستحکم خداوند Ψ و نور مبین او و ذکر حکیم و صراط مستقیم است. قرآن است که هواها با آن به کجی و انحراف نمی‌گرایند، زبانها بدان التباس و ابهام پیدا نمی‌کنند، آرا بدان شاخه‌شاخه نمی‌شود، علما از آن سیر نمی‌شوند، پرهیزکاران از آن ملول و دلتنگ نمی‌گردند و با وجود بسیاری تکرار کهنه نمی‌شود و عجایب و شگفتی‌های آن به پایان نمی‌آید و قرآن است که چون جنیان آن را شنیدند، بی‌درنگ گفتند: (ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به سوی رشد راه می‌نماید) «جن/2 - 1». هر کس به علم قرآن مجهز گشت، پیش تاخت و هر کس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به سوی قرآن دعوت کرد، به سوی راه راست هدایت شد».

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (15)

«آنان نیرنگی می‌سگالند» یعنی: کافران با هدف بی‌اثر کردن دین حقی که رسول خدا ص آورده‌است، مکر و نیرنگی سازمان می‌دهند؛

وَأَكِيدُ كَيْدًا (16)

«و من نیز تدبیری می‌کنم» یعنی: من نیز آنان را از آنجا که نمی‌دانند، به استدراج می‌کشانم و آنان را در برابر نیرنگشان جزا می‌دهم.

فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا (17)

«پس کافران را مهلت ده» یعنی: نابودی عاجل آنان را از خدای سبحان نخواه و به آنچه که حق تعالی در کارشان تدبیر می‌کند، راضی باش «واگذار آنان را»

امهال: وا گذاشتن و به تأخیر افگندن است «اندک زمانی» یعنی: مهلتشان ده به مهلتی نزدیک، یا مهلتی اندک و به زودی خواهی دید که چه عذاب خفت‌باری بر آنان فرود خواهد آمد. تکرار فعل و تغییر بنیه ساختاری آن از «مهل» به «امهل»، برای مبالغه در تهدید کافران است و چون این مهلت به‌سر آمد، خداوند Ψ آنان را در بدر گرفتار کرد و در فتح مکه جزیره‌العرب را از پلیدی شرک و بت‌پرستی پاک گردانید.

(سوره اعلیٰ)

مکی است و دارای (19) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با این فرموده خداوند ﷻ: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) سوره «اعلی» نام گرفت و «سبح» نیز نامیده می شود.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر آمده است که: «رسول خدا ص در نمازهای عید و روز جمعه، سوره های: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) و (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ) را می خواندند و چه بسا که عید و جمعه در یک روز جمع می شد اما همین دو سوره را می خواندند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ص در نماز وتر، سوره های: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى)، (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را می خواندند». علی ؑ روایت کرده است که: «رسول خدا ص سوره اعلی را دوست داشتند».

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (1)

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای» یعنی: او را از هر چه که سزاوار وی نیست، با گفتن جمله: «سبحان ربی الاعلی» به پاکی یاد کن. به قولی معنی این است: نام پروردگار خود را با تعظیم و خشوع یاد کن و با احترام تمام از او نام ببر. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ص فرمودند: «آن را در سجده خویش قرار دهید». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون آیه: (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) نازل شد، رسول خدا ص فرمودند: «آن را در رکوع خویش قرار دهید». مراد از «اعلی» این است که:

خداوند Ψ برتر، والاتر و بزرگتر از هر چیزی است که وصف‌کنندگان آن را وصف می‌کنند. علما گفته‌اند: برای خواننده این آیه مستحب است که چون آن را می‌خواند ؛ «سبحان ربی الاعلی» بگوید چنان که رسول خدا ص و جمع دیگری از صحابه و تابعین رضی الله عنهم این گونه می‌کردند.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (2)

آری! به پاکی یاد کن «همان» ذاتی را «که آفرید» همه خلق و همه اشیا را «پس سامان بخشید» آنها را در بهترین ساختار آنها؛ چنان‌که انسان را به اعتدال و استواری تمام آفرید، قامتش را نیکو و معتدل و فهمش را سامان بخشید و او را برای بر عهده گرفتن تکلیف آماده کرد.

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (3)

«و همان که اندازه‌گیری کرد و راه نمود» یعنی: خداوند Ψ جنس تمام پدیده‌ها و انواع، اوصاف، افعال، اقوال و آجال آنها را به اندازه آفرید پس هر یک از آنها را به‌سوی آنچه که از وی صدور می‌یابد و برایش سزاوار است راه نمود، زندگی موجودات را بر مبنای هدفی که برای آن آفریده شده‌اند میسر گردانید، به انسان امور دین و دنیایش را الهام و او را به‌سوی راه و روشهای زندگی راهنمایی کرد، ارزاق و مواد مورد نیاز خلق را برایشان مقدر نمود، حیوانات وحشی را به‌سوی چراگاههایشان رهنمون گردید و در اشیا منافع را آفرید و انسان را به راههای استخراج آن منافع راهنمایی کرد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خداوند Ψ پنجاه‌هزار سال قبل

از آفرینش آسمانها و زمین، مقادیر خلق را مقدر کرد و عرش وی در آن هنگام بر روی آب بود».

خلاصه این که؛ تقدیر عبارت است از: تصرف در اجزا و عناصر اجسام و ترکیب آنها بر وجهی مخصوص که استعداد پذیرش نیروها را داشته باشند. هدایت؛ عبارت است از: آفرینش آن نیروها در این اعضا، به گونه‌ای که هر نیرویی مصدر فعل معینی باشد و از مجموع آنها یک مصلحت به انجام و اتمام رسد.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (4)

«و همان کسی که چراگاهها را رویانید» یعنی: انواع چمنزارها و گیاهان سبز و خرم را که چهارپایان از آن می‌چرند، رویانید.

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (5)

«و پس از چندی آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید» یعنی: آن گیاهان را بعد از سبزی و خرمی آنها، خاشاکی خشک گردانید که بعد از سبزی به سیاهی گراییده‌اند زیرا گیاه چون خشک شود، سیاه می‌شود.

سَنُقْرَأُكَ فَلَا تَنْسَى (6)

«زودا که تو را به خواندن آوریم» یعنی: به زودی تو را خوانای قرآن و آیات خویش می‌گردانیم، به این ترتیب که خواندن را بر تو الهام می‌کنیم «تا فراموش نکنی» آنچه را که می‌خوانی.

سبب نزول: چون جبرئیل ع بر رسول خدا ص وحی را فرود می‌آورد، هنوز او از القای آخر آیه فارغ نمی‌شد که رسول خدا ص آغاز آیه را تکرار می‌کردند تا

مبادا آن را فراموش کنند. پس این آیه نازل شد و خداوند متعال خواندن قرآن را بر پیامبرش الهام نموده و ایشان را از فراموش کردن آن محفوظ داشت.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (7)

«جز آنچه که خدا خواسته است» تا تو آن را فراموش کنی، یا جز آنچه که خواسته است تا تلاوت آن را منسوخ گرداند که در آن صورت، آیه منسوخ شده از یادت می‌رود «هر آینه خدا می‌داند آشکارا را» یعنی: هر چیزی را که انسان آشکارا آن را انجام می‌دهد، یا آشکارا می‌گوید «و پنهان را» یعنی: هر چیزی را که انسان در نزد خود پنهان نگاه می‌دارد که جز خداوند Ψ کسی دیگر بر آن آگاه نیست.

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (8)

«و در کار تو آسانی پدید می‌آوریم» یعنی: بر تو عمل بهشت را آسان می‌گردانیم و بر تو وحی را آسان می‌گردانیم به طوری که آن را به سادگی حفظ کنی و به آن عمل نمایی. یا تو را در دین و دنیایت به آسانترین روش توفیق می‌دهیم؛ در همه امور دینی و دنیوی ای که به تو رو می‌نماید.

فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى (9)

«پس اندرز ده اگر اندرز سود بخشد» یعنی: ای محمد صل! به وسیله آنچه که بر تو وحی فرستاده‌ایم، مردم را پند و اندرز ده و آنان را به سوی راه خیر و احکام و قوانین دین ارشاد و راهنمایی کن و این پند و اندرزت باید در جایی باشد که پند و اندرز سود می‌بخشد اما کسانی که پند داده شده‌اند و راه حق برایشان به

روشنی تبیین گردیده است ولی از هوی و هوس خویش پیروی کرده و بر عصیان و سرکشی پای فشرده‌اند پس به پنددادنشان نیازی نیست. شایان ذکر است که دست برداشتن از پند دهی، در امر تکرار دعوت است اما در دعوت اولیه همه مردم باید به‌طور عام و یکسان به‌سوی دین خدای عزوجل فراخوانده شوند، چه کسانی که دعوت حق را می‌پذیرند و چه کسانی که آن را برنمی‌تابند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ادب نشر علم از همینجا برگرفته می‌شود لذا علم را نباید در نزد غیر اهل آن گذاشت». در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «حدثوا الناس بما يعرفون، أتریدون أن یکذب الله ورسوله: با مردم در حد معرفتشان سخن بگویید، آیا می‌خواهید که خدا و رسولش مورد تکذیب قرار گیرند؟». در اینجا وجه دیگری نیز در تفسیر آیه ذکر شده است و آن این است که: پند دادن مطلوب است هرچند سودی نبخشد بنابراین وجه، در **(إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى)**: «اگر اندرز سود دهد» تعلیق به شرط مراد نیست بلکه این قید برای بیان واقعیت قضیه است. لذا اندرز دادن همه گروه‌های مردم؛ اعم از پندپذیر و پندگریزشان تکلیفی است عام و استثنا ناپذیر.

سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى (10)

«آن کس که می‌ترسد، به زودی پند خواهد گرفت» یعنی: هر کس از خدای عزوجل بترسد، زودا که از اندرزهای پند بگیرد و پنددهی‌ات بر ترس و صلاح وی بیفزاید.

وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى (11)

«و شقاوت پیشه‌ترین از آن دوری کند» یعنی: کافران، یا شقاوت‌پیشه‌ترین آنان از پند و اندرزت دوری می‌کنند، از آن‌رو که بر کفر به خدای سبحان و فروروی در گناهان و نافرمانی‌های خویش پای می‌فشرند.

الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى (12)

«همان کس که در آتش کبری درآید» یعنی: در آتش وحشتناک و بسیار دردناک که آتش جهنم است. و آتش دنیا آتش صغری است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا (13)

«آن‌گاه نه در آن می‌میرد» تا از عذابی که در آن به‌سر می‌برد، راحت گردد «ونه زندگانی می‌یابد» به زندگی‌ای که بهره‌مندی‌ای به همراه داشته باشد.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (14)

«همانا رستگار شد هر که پاک شد» از شرک؛ پس به خداوند متعال ایمان آورد، او را به یگانگی خواند و به احکام و شرایع وی عمل کرد. به قولی: مراد آیه پرداخت زکات اموال، یا پاک شدن برای ادای نماز، یا پاک شدن از اخلاق پست است.

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (15)

«و» رستگار شد هر که «نام پروردگارش را یاد کرد» به زبان خود. یعنی در نماز تکبیر افتتاح را گفت «و نماز گزارد» یعنی: نمازهای پنج‌گانه را برپا داشت. یا معنی این است: هر کس قرار گرفتن در پیشگاه پروردگار خود در روز معاد را

به یاد آورد و لذا او را نیایش و پرستش کرد، رستگار شد. به قولی مراد از «تزکی» در آیه قبل، پرداخت زکات فطر و مراد از «صلی» در این آیه، ادای نماز عید است.

بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (16)

«لیکن شما زندگی دنیا را برمی‌گزینید» یعنی: واقعیت این است که شما به یادآوری نام پروردگار خود نمی‌پردازید بلکه لذتهای فانی دنیوی را بر امر آخرت مقدم داشته و آن را برمی‌گزینید.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (17)

«با آن که آخرت نیکوتر و پاینده‌تر است» نسبت به دنیا. در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «من أحب دنياه أضربَّ بآخرته ومن أحب آخرته أضربَّ بدنياه فأثروا ما يبقي على ما يفنى: هر کس دنیایش را دوست بدارد، به آخرتش زیان رسانده است و هر کس آخرتش را دوست بدارد، به دنیایش زیان رسانده است لذا آنچه را باقی است بر آنچه که فانی است برگزینید و ترجیح دهید». مالک بن دینار می‌گوید: «اگر دنیا از طلای فناپذیری بود و آخرت از خزف ماندگار و پاینده‌ای، قطعاً می‌بایست خزف پاینده و باقی بر طلای فناپذیر ترجیح داده می‌شد پس اگر ما به این حقیقت که آخرت از طلای ماندگار و باقی است و دنیا خزفی فانی و از بین رفتنی است، عنایت داشته باشیم در آن صورت، حال چگونه خواهد بود!».

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (18)

«بی‌گمان این» حقایقی که در مورد رستگاری پاک‌دلان پاک‌دین پاک‌اندیش و حقایق ما بعد آن ذکر شد؛ «در صحیفه‌های نخستین نیز هست» یعنی: خداوند Ψ آنها را برای پیامبران پیشین[†] نیز وحی نموده و در صحیفه‌های نخستین نیز ثبت کرده است زیرا روان بشری در همه عصرها و نسلها همان یک روان است و راه روشن نیز یک راه می‌باشد و این نسخه قید زمان و مکان نمی‌شناسد.

صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (19)

«صحیفه‌های ابراهیم و موسی» یعنی: پیامهای رستگاری و از جمله این پیام که آخرت بهتر و پاینده‌تر از دنیا است، در کتب خدای عزوجل پی‌درپی بیان شده است از جمله در صحیفه‌های دهگانه ابراهیم U و در صحیفه‌های دهگانه موسی U که بجز تورات بر وی نازل شده بود. در حدیث شریف آمده است که ابوذر r از رسول خدا ص پرسید: خدای عزوجل چند کتاب نازل کرده است؟ فرمودند: «یکصد صحیفه و چهار کتاب که ده صحیفه از آنها بر آدم نازل شد، پنجاه صحیفه بر شیت، سی صحیفه بر ادریس، ده صحیفه بر ابراهیم، ده صحیفه بر موسی قبل از نزول تورات و خداوند Ψ تورات، انجیل، زبور و فرقان را نیز نازل فرمود». روایت شده است که صحیفه‌های ابراهیم U همه دربرگیرنده امثال و حکم بود؛ از جمله در صحیفه‌های ابراهیم U آمده است: «شایسته عاقل آن است که نگهدار زبان، شناسای زمان و روی‌آورنده بر کار و شأن خویش باشد... زندگی عاقل باید به سه قسمت تقسیم شود: ساعتی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبه نفسش که در آن باید در صنع خدای عزوجل

بیندیشد و ساعتی که در آن به برآوردن نیاز خویش از غذا و نوشیدنی می‌پردازد». همچنین در حدیث شریف آمده است که ابوذر ر از رسول خدا ص پرسید: آیا چیزی از صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام هم اکنون در پیامهای نازل شده بر شما وجود دارد؟ فرمودند: آری! ای ابوذر؛ بخوان: **(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى...)** تا **(صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى)** را.

(سوره غاشیه)

مکی است و دارای (26) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرموده خداوند متعال: **(هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ)** افتتاح شده است. غاشیه از نامهای روز قیامت است. خاطرنشان می‌شود که حدیث وارده در باب فضیلت آن را در مقدمه سوره قبل نقل کردیم.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (1)

«آیا خبر غاشیه به تو رسیده است؟» یعنی: ای محمد ص! بی‌گمان خبر قیامت به تو رسیده است. قیامت «غاشیه» نام گرفت زیرا مردم را با هول و هراسهای خود فرامی‌گیرد و درمی‌پوشاند.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (2)

«در آن روز چهره‌هایی خوارند» یعنی: مردم در روز قیامت به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول چهره‌های خوار و زبونی دارند، از آن رو که در عذاب قرار دارند و سر ضمائرشان در چهره‌هایشان هویدا است. به قولی: مراد آیه مخصوصا چهره‌های یهود و نصاری است. و از گروه دوم در آیه (8) یاد می‌شود.

عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (3)

«سختی دیده و محنت کشیده‌اند» یعنی: آن چهره‌های زبون، در دنیا عبادت و نیایش کرده در این راه محنتها می‌کشیدند و خود را رنجور و خسته می‌کردند

درحالی که هیچ پاداشی به آنان در قبال آن اعمال و عبادات تعلق نمی‌گرفت، از آن روی که بر کفر و گمراهی قرار داشتند. لذا شرط قبول اعمال، ایمان به خداوند Ψ و پیامبر خاتمش می‌باشد.

آیه کریمه ناظر بر حال و وضع کشیشان، پرستشگران بتان و هر انسان دیگری است که در راه عقیده فاسد کفری و انحرافی خود سخت‌کوش است پس تلاش می‌کند و رنج بیهوده می‌برد. روایت شده است که عمر بن خطاب τ از برابر دیر راهبی می‌گذشت در این اثنا ندا کرد: ای راهب! بیا اینجا! راهب از دیر خویش بیرون آمد. عمر τ همین‌گونه به‌سویش می‌نگریست و می‌گریست. در این اثنا به عمر τ گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه چیز شما را از نگریستن به‌سوی این راهب به‌گریه واداشته است؟ عمر τ گفت: این فرموده خدای عزوجل را در کتابش به‌یاد آوردم: **(عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (3) تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (4))**. پس عاملی که مرا به گریه واداشته، همین است و من بر حال زار وی می‌گیرم.

تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (4)

«که» آن سخت‌کوشان رنجور شده در پی اعمال و عقاید نادرست «در آتشی بس سوزان درآیند».

تُسْقَى مِنْ عَيْنِ اَنْبِيَاءِ (5)

«از چشمه‌ای بی‌نهایت گرم نوشانیده شوند» آب «آنی»، آبی در نهایت داغی است.

لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ (6)

«خوراکی جز ضریع ندارند» ضریع: نوعی از خار زهردار است که قریش به تازه آن «شبرق» و به خشک آن «ضریع» می‌گفتند. مفسران می‌گویند: چون این آیه نازل شد، مشرکان بر سبیل عناد و تمسخر گفتند؛ هیچ اشکالی ندارد، شتران ما با خوردن ضریع چاق و چله می‌شوند! پس نازل گردید:

لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (7)

«که نه فربه کند و نه گرسنگی را بازدارد» یعنی: خورنده آن خار خشک زهردار، نه فربه می‌شود و نه گرسنگی‌اش از بین می‌رود.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (8)

«در آن روز چهره‌هایی شادابند» این چهره‌ها، عبارت از چهره‌های گروه دوم است که نیکوکاران نیکبخت‌اند زیرا هنگامی که آنها سرانجام کار خود را مشاهده می‌کنند؛ غرق سرور، انبساط و ابتهاج گردیده و تر و تازه و شاداب می‌شوند.

لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ (9)

«از کوشش خود خشنودند» یعنی: آنها از عملی که در دنیا کرده‌اند، راضی هستند زیرا در برابر آن پاداش رضایت‌بخشی دریافت کرده‌اند.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (10)

«در بهشت برین‌اند» که بلند مکان و بلند مرتبه است زیرا بهشت دارای درجاتی است چنان‌که دوزخ دارای درکات و طبقاتی می‌باشد.

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَأَغِيَةً (11)

«در آنجا هیچ لغوی نمی شنوی» یعنی: ای مخاطب! در سخنان اهل بهشت هیچ کلمه لغو و بیهوده‌ای را نمی شنوی زیرا ایشان جز به حکمت و ستایش خداوند ﷻ در برابر نعمتهای همیشگی‌ای که به ایشان ارزانی کرده است، سخن نمی گویند.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (12)

«در آنجا چشمه‌ای روان باشد» که انواع نوشابه‌های لذت‌بخش از آن چشمه‌ها برمی جوشد و فوران می کند. مراد از «عین» یک چشمه نیست بلکه این کلمه جنس است و چشمه‌های بسیاری را شامل می شود.

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ (13)

«در آنجا تختهایی است بالابلند» هم از نظر قدر و مرتبت و هم از نظر مکان و موقعیت.

وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (14)

«و در آنجا کوزه‌هایی است پیش‌نهاده» اکواب: کوزه‌های پر از شرابی است که در پیش روی بهشتیان نهاده است و از آنها می نوشند.

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (15)

«و در آنجا بالشهایی است ردیف‌شده» و پهلوی هم چیده که بر آنها تکیه می زنند.

وَزَرَابِيٌّ مَبْثُوثَةٌ (16)

«و در آنجا فرشهایی است نفیس گسترده» زرابی: قالی‌های زربفت نفیسی است که مخمل نرم، نازک و ظریفی دارد و در مجالس بهشتیان به فراوانی گسترده است.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (17)

«آیا نمی‌نگرند» کافران، یا تمام مردم «به‌سوی شتر» که غالب چهارپایان اعراب و بزرگترین حیوانی است که آن را مشاهده می‌کنند؛ «که چگونه آفریده شده» به آفرینشی بدیع؛ چون بزرگی جثه، نیروی وافر و اوصافی شگرف؟ آیا نمی‌نگرند به این حیوانی که گوشتش خوردنی و شیرش نوشیدنی است و در عین حال هم برای باربری آمادگی دارد و هم برای سواری، حیوانی که مسافتهایی دور را با تحمل گرسنگی و تشنگی می‌پیماید و صحراهای بی‌آب و علف را با باری سنگین صبورانه زیر پا می‌گذارد؟ این حیوان بزرگ و نیرومندی که خدای عزوجل آن را برای کودکی خردسال رام ساخته است به طوری که او را به هر جایی که بخواهد می‌راند، او را می‌خواباند و آن‌گاه به او فرمان می‌دهد که با این بار گران برخیزد پس بی‌درنگ برمی‌خیزد؟ از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده است که: چون خدای عزوجل اوصاف بهشت را برشمرد، گمراهان از اوصاف آن در شگفت ماندند پس نازل فرمود: «آیا به‌سوی شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟».

وَالِی السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (18)

«و نیز» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی آسمان» بی‌ستون «که چگونه برافراشته شده است» بر فراز زمین؟ به‌گونه‌ای که نه فهم به آن دسترسی دارد و نه عقل آن را درک می‌کند؟.

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (19)

«و» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی کوهها که چگونه برپا داشته شده» بر بالای زمین؛ به‌گونه پایدار، مستحکم و راسخ که نه می‌جنبند، نه کج می‌شود و نه از جای خود می‌رود.

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (20)

«و» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی زمین که چگونه گسترده شده است» به نحوی که مانند فرشی برای اقامت ساکنان خود همواره و گسترده گردیده است؟.

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (21)

«پس تذکر ده که همانا تو اندرزگویی» یعنی: ای محمد ص! مردم را پند و اندرز و بیم و هشدار ده زیرا تو جز اندرزگویی و هشدار دادن، دیگر مأموریتی نداری.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (22)

«بر آنان مسلط نیستی» تا آنان را به اجبار و اکراه وادار به ایمان کنی.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (23) فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (24)

«ولی هر که روی برتابد» از پند و اندرز و هشدار «و کفر پیشه کند؛ خداوند او را به عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند» که همانا عذاب همیشگی جهنم است. این معنی بر اساس آن است که استثنا در (إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكُفَرَ) استثنای منقطع باشد، یعنی تو آنان را پند و هشدار ده اما اگر روی برتافتند، تو دیگر بر آنان مسلط نیستی که به زور بر ایمان و ادارشان کنی ولی خداوند Ψ آنان را در آخرت به عذابی بزرگتر معذب می‌کند زیرا عذاب پایین‌تر از آن را با گرسنگی و قحطی و قتل و اسارت در دنیا دیده‌اند. به قولی: استثنا در (إِلَّا مَنْ تَوَلَّى) استثنای متصل می‌باشد، که در این صورت معنی چنین است: تو مسلط نیستی جز بر کسانی که روی برتافته و کفر پیشه کرده‌اند زیرا به وسیله جهاد بر اینان مسلط هستی و بعد از آن خداوند Ψ نیز آنان را در آخرت با عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند.

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (25)

«بی‌گمان بازگشت آنان به سوی ما است» بعد از مرگشان.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (26)

«آن‌گاه حساب آنان» یعنی: محاسبه اعمالشان و جزا دادنشان در برابر آن اعمال «بر عهده ما است» پس چون با رستاخیز به سوی ما بازگردند، اگر اعمالشان خیر بود، جزای خیر و اگر شر بود، جزای شر دریافت می‌کنند. علما گفته‌اند: حساب هرچند حق خداوند Ψ است و استیفا و بازگرفتن حق بر مالک واجب نیست مگر خداوند Ψ محاسبه خلق را - یا به حکم وعده خویش که آن را خلاقی

نیست و یا به مقتضای حکمت و عدل خویش - بر خود واجب گردانیده است
زیرا اگر حق تعالی برای مظلوم از ظالم انتقام نگیرد، این شبهه پدید می آید که -
العیاذ بالله او به این ظلم راضی است در حالی که او از این عیب و نقص و هر
نقص و عیب دیگری منزّه و والا می باشد پس از این رو محاسبه آخرت حتمی
است.

(سوره فجر)

مکی است و دارای (30) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «فجر» نامیده شد که با این فرموده خداوند ﷻ: **(وَالْفَجْرِ (1) وَلَيَالٍ عَشْرٍ (2))** افتتاح شده است. و این سوگندی بزرگ به سپیده صبح است که دل ظلمت را می شکافد.

فضیلت آن: نسائی از جابر^ر روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود. در این اثنا مردی آمد و به او اقتدا کرد اما معاذ نماز را طولانی کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت و به تنهایی نماز گزارد و بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا ص بردند، رسول خدا ص از آن شخص سؤال کردند که چرا نماز را در پشت سر معاذ رها کرده است؟ او گفت: یارسول الله! آمدم که به دنبال وی نماز بگذارم اما او نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشتم و در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا ص به معاذ فرمودند: «ای معاذ! آیا تو فتنه گر هستی؟ چرا سوره هایی مانند: **(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) ، (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا) ، (وَالْفَجْرِ) و (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى)** را بر مردم نمی خوانی؟». یادآور می شویم که نظیر این حدیث شریف در آغاز سوره «انفطار» نیز نقل شد.

وَالْفَجْرِ (1)

«سوگند به صبح» خدای سبحان به سپیده دم (صبح) سوگند می خورد زیرا این وقت، وقت درهم دریدن ظلمت و شکفتن سپیده روز است. مجاهد می گوید: «مراد حق تعالی از این سوگند، سپیده دم روز عید قربان است».

وَلَيَالٍ عَشْرٍ (2)

«و سوگند به شبهای دهگانه» یعنی: شبهای دهگانه اول ماه ذی الحججه.

وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ (3)

«و سوگند به جفت و تاق» از همه اشیا. به قولی: مراد از زوج، روز اول و دوم تشریق است که خروج از منی در آنها برای حاجی ای که شتاب دارد، رواست و مراد از وتر، روز سوم تشریق است. در تفسیر آن اقوال دیگری نیز آمده است. گفتنی است که سوگند خوردن به شبهای دهگانه ذی الحججه، به خاطر فضیلت آنهاست. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: «هیچ روزی نیست که عمل صالح به سوی خداوند Ψ در آنها از این روزها - یعنی از ده روز ذی الحججه - دوست داشته تر باشد. اصحاب گفتند: حتی جهاد در راه خدا؟ رسول خدا فرمودند: حتی جهاد در راه خدا مگر شخصی که خود با مالش به میدان جهاد برود و سپس چیزی از آنها را برنگرداند».

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرٌ (4)

«و سوگند به شب، وقتی سپری شود» یعنی: روی آورد آن گاه باز رود.

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ (5)

«آیا در این برای خردمند سوگندی معتبر است؟» حجر: عقل است. یعنی کسی که از عقل و خرد برخوردار باشد، می‌داند که آنچه خداوند Ψ در این آیات بدان سوگند خورده است، سزاوار آن است که بدان سوگند یاد شود زیرا اینها دلایل روشن یگانگی و قدرت حق تعالی‌اند. مقسم علیه محذوف است و آیه بعدی بر آن دلالت می‌کند، یعنی منکران قطعاً عذاب می‌شوند.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (6)

«آیا ندیدی» یعنی: ای محمد ص! مگر ندانسته‌ای «که پروردگارت با عاد چه کرد؟» مراد، قوم عاد اولند که از اعراب منقرض شده می‌باشند و به قوم عادی که بعد از آنان آمد، عاد اخری (عاد دوم) می‌گویند. یادآور می‌شویم که پیامبر عاد اول هود بود که او را تکذیب کردند پس بانگ مرگبار بر آنان فرود آمد و نابود شدند.

إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (7)

«ارم که صاحب ستونها بود» ارم: نام دیگر عاد اول است. به قولی: ارم نام جد قوم عاد اول است. به قولی دیگر: ارم اسم جای آنهاست که عبارت از شهر دمشق یا شهر دیگری در احقاف میان عمان و حضرموت است که در جنوب جزیره‌العرب واقع شده است. مجاهد در توضیح معنی (ذات‌العماد) می‌گوید: «قوم عاد خیمه‌ها و ستونهایی داشتند که آن خیمه‌ها محکم بر ستونها بر پا می‌شد. آنها در فصل بهار در صحرا خیمه برپا می‌کردند و چون سبزیها و گیاهان خشک و زرد می‌شد، به خانه‌های خود برمی‌گشتند». به قولی دیگر: شهر آنان بسیار محکم و استوار و دارای ستونهای بلندی بود که از سنگ تراشیده شده بود.

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ (8)

«همان که مانند آن در شهرها ساخته نشده بود» یعنی: مانند آن قبیله در تنومندی قدوقامت و نیرومندی و استواری آفریده نشده بود و همانانند که گفتند: چه کسی از ما در قوت و نیرو استوارتر است؟ و این قول ابن‌کثیر می‌باشد. یا معنی این است: شهری به محکمی و استواری آن شهر آفریده نشده بود.

وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (9)

«و» ای محمد ص! مگر ندانسته‌ای که خداوند Ψ «با قوم تمود» چه کرد؟ قوم تمود، قبیله‌ای از اعراب نابود شده از نسل کاتربن‌ارم‌بن‌سام اند که در سرزمین حجر - میان شام و حجاز - سکونت داشتند و صالح U در میانشان به رسالت مبعوث شد «که در وادی تخته سنگهای بزرگ را بریده بودند» یعنی: آنها پیکره کوهها را تراشیده و در آنها نقب می‌زدند و آن نقبها را خانه‌های مسکونی خویش می‌گردانیدند و وادی آنان «حجر» یا «وادی‌القری» بر سر راه شام از جانب مدینه منوره قرار داشت و هنوز هم آثارشان در منطقه (علا) در شمال مدینه منوره موجود و معروف است.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (10)

«و» ای محمد ص! مگر ندانسته‌ای که خداوند Ψ با «فرعون صاحب اوتاد» چه کرد؟ اوتاد: اهرامهایی است که فراغنه بنا کردند تا گورهایشان در درون آنها قرار داده شود و آنها برای اعمار آن بناهای عظیم، توده‌های مردم را به کار اجباری وا

می داشتند. یا معنی این است: فرعون سپاهیان و لشکریانی داشت که دارای خیمه و خرگاههای بسیاری بودند و آن خیمه‌ها را با میخها استوار می کردند و این، قول ابن عباس رضی الله عنهما است.

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ (11)

«همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند» این وصفی برای عاد و ثمود و فرعون است. یعنی: هر طایفه از آنان در سرزمین خویش سر به طغیان برداشته و از حکم الهی تمرد و سرکشی پیشه کردند.

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (12)

«و در آن شهرها فتنه و فساد بسیاری کردند» با کفر، نافرمانی خدای عزوجل و جور و ستم بر بندگانش.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (13)

«پس پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فروریخت» این تعبیر اشاره به آن دارد که عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت - مثلا - همچون تازیانه نسبت به قتل است. گفته می شود: بارانی از شلاق را بر سر مجرم فروریختم، یعنی او را با تازیانه محکم زدم.

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (14)

«بی گمان پروردگارت در کمینگاه است» یعنی: او عمل هر انسانی را زیر نظر دارد تا به او در برابر عمل خیر، جزای خیر و در برابر عمل شر، جزای شر

بدهد. حسن می‌گوید: «حق تعالی راه بندگان را زیر نظر دارد پس کسی را از وی گریزی نیست». گفتنی است که خداوند Ψ داستان این سه گروه را برای آن بیان کرد تا مردم از آنان عبرت گیرند و نیز تا از پیامبرش صل دلجویی کرده باشد که او تنها پیامبری نیست که با تکذیب رو برو شده است. هدف اصلی از تکرار داستانهایی از این دست در جاهای مختلف قرآن کریم نیز، پند و عبرت گرفتن از آنهاست تا مردم بدانند که آنچه بر سر شخص یا قومی آمد، بر همانندانشان نیز قابل اجرا می‌باشد.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (15)

«اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید» با دادن نعمتها «پس گرامی داردش و نعمت دهدش» با دادن مال و گسترده کردن روزی و نعمت بر وی؛ «می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است» لذا با این پندار که بهره‌های دنیا گرامیداشت الهی از وی است، بدانها شاد و مغرور می‌شود، بی‌آن‌که در برابر آن نعمتها شکر گزارد و یا این اندیشه در خاطرش خطور کند که این امتحانی برای او از جانب پروردگارش می‌باشد. بیضاوی می‌گوید: «گویی حق تعالی می‌فرماید: ای انسان! بدان که من در کمین تو هستم و از تو می‌خواهم که برای آخرت تلاش کنی اما انسان جز در غم و دنیا و لذتهای آن نیست».

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (16)

«و اما چون او را بیازماید» به بلا و محنت «و روزی او را بر او تنگ گرداند» و بر او در آن گشایش و فراوانی ارزانی ندارد؛ «می‌گوید: پروردگارم مرا خوار

کرده است» یعنی: مرا به خواری و حقارت درافکنده است. البته این صفت منکرانی است که به رستاخیز ایمان ندارند پس در نزد چنین کسانی، کرامت و عزتی جز دنیا و بهره‌مندیهایی گسترده آن و نیز خواری و حقارتی جز با از دست دادن دنیا و عدم دسترسی به آرایش‌های آن، وجود ندارد. اما کرامت و عزت در نزد مؤمن این است که خداوند Ψ او را با بخشیدن توفیق طاعت و فرمانبرداری خویش، گرمی داشته و او را برای عمل آخرت توفیق دهد پس مؤمن نه گشایش در کار دنیا را کرامت محض تلقی می‌کند و نه تنگی آن را اهانت؛ بلکه گشایش و توانگری را آزمایشی برای خود می‌داند که آیا در قبال آن شکر و سپاس می‌گزارد یا خیر؟ و فقر را نیز آزمایشی برای خود می‌داند که آیا بر آن شکیبایی می‌ورزد و صبر می‌کند یا خیر؟ چنان‌که این معنی در مضمون حدیث قدسی نیز آمده است.

كَلَّا بَلْ لَا تُكْرُمُونَ الْيَتِيمَ (17)

«نه، چنین نیست» این تنبیه و هشدار است به انسانی که در دو حالت مختلفه یاد شده در دو آیه قبل، چنان سخنانی می‌گوید. یعنی: ای انسان فروخفته در لاک باورهای پست ناصواب خویش! بدان که نه توانگری و ثروت، عزت و گرامیداشت است و نه فقر و تنگدستی، تحقیر و اهانت بلکه گرامیداشت انسان و عدم آن وابسته به طاعت و معصیت است. البته کفار از این حقیقت به دورند، از آن رو که به وجایب خود عمل نمی‌کنند و مکلفیت‌های خود را نمی‌شناسند چنان که باوری‌ها و داوری‌هایشان نیز سراسر غلط و بی‌پایه است «بلکه گرمی نمی‌دارید یتیم را» به وسیله ثروت و توانگری‌ای که خداوند متعال به شما داده

است و اگر شما یتیم را گرامی می‌داشتید، این در حقیقت گرامیداشتی برای خود شما در نزد حق تعالی بود. در حدیث شریف آمده است: «خیر بیت فی المسلمین بیت فیہ یتیم یحسن إلیه وشر بیت فی المسلمین بیت فیہ یتیم یساء إلیه ثم قال بأصبعیه: أنا وکافل الیتیم فی الجنة هكذا: بهترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی خوشرفتاری می‌شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی بدرفتاری می‌شود آن‌گاه دو انگشت خویش را بالا نموده و فرمودند: من و متکفل یتیم در بهشت این گونه در جوار همدیگر قرار داریم».

وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (18)

«و بر اطعام مسکین بر نمی‌انگیزید» یعنی: خودتان را یا همدیگر را بر آن رغبت نمی‌دهید و بر نمی‌انگیزید در نتیجه، فقیر و بینوا در میان شما مغلوب و مقهور گردیده و هیچ دست یاری‌ای به سوی وی دراز نمی‌شود.

وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (19)

«و مال میراث را می‌خورید» یعنی: اموال ارث یتیمان و زنان و ناتوانان را «به خوردنی بسیار» بی‌آن‌که حلال و حرام را از هم فرق کنید. یادآور می‌شویم که مشرکان به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند و سهم آنان را می‌خوردند.

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (20)

«و مال را دوست دارید، به دوست‌داشتنی بسیار» همراه با حرص و آز و بازداشتن دیگران از حقوق مسلمشان. خلاصه این‌که: شما دنیا را بر آخرت

ترجیح می‌دهید در حالی که خداوند Ψ تلاش برای آخرت را بیشتر از تلاش برای دنیا دوست دارد و به این راضی نیست که دوستی دنیا و لذتهای آن بر انسان غلبه‌کند و به حد افراط برسد.

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (21)

«نه چنان است» یعنی: سزاوار نیست که عمل شما آن‌گونه باشد «آن‌گاه که زمین، سخت درهم کوبیده شود» دک: درهم شکستن، فروکوبیدن و هم سطح کردن یک چیز مرتفع است. یعنی: زمین پشت سر هم چنان درهم کوبیده شود که هر بنا و ساختمانی بر روی آن ویران گردد تا بدانجا که کوهها و پشته‌ها به دشت و هامون همواری تبدیل گردد. دکان نیز از ماده «دک» است زیرا محلی است هم سطح و هموار.

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (22)

«و بیاید پروردگارت» سبحانه و تعالی برای فیصله‌کردن و داوری قاطع در میان بندگان «و بیایند فرشتگان صف در صف» یعنی: فرشتگان همه آسمانها فرود می‌آیند و همه صف می‌کشند.

وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (23)

«و جهنم را در آن روز حاضر آورند» درحالی‌که دارای مهارهایی است و فرشتگان مهارهای آن را می‌کشند. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است: «جهنم در روز قیامت حاضر آورده می‌شود درحالی‌که دارای هفتاد هزار مهار است و با هر مهاری هفتاد هزار فرشته است که آن را می‌کشند». «آن‌روز

است که انسان پند گیرد» و از کفر و معاصی‌ای که در دنیا انجام داده بود، پشیمان شود «ولی کجا او را جای پندگرفتن باشد؟» یعنی: پند گرفتن فقط در صورتی برای او سودمند بود که قبل از در رسیدن مرگ حق را به یاد می‌آورد لذا توبه و ندامت در آخرت هیچ سودی برایش در بر ندارد.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (24)

«می‌گوید: کاش برای این زندگی خویش چیزی پیش فرستاده بودم» در دنیا تا اکنون این قدر بیچاره نمی‌بودم. در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده‌ای از هنگام تولد تا دم مرگ در طاعت خدای عزوجل بر روی خود افتاده باشد، بی‌گمان روز قیامت عمل خویش را ناچیز و حقیر می‌شمارد و قطعاً دوست دارد که به سوی دنیا برگردانیده شود تا بر مزد و پاداش خویش بیفزاید».

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (25)

«پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او عذاب نکند» یعنی: عذاب خداوند Ψ در روز قیامت بر نافرمانان به‌گونه‌ای سخت و سهمگین است که جز او هیچ کس بر چنان عذابی قادر نیست زیرا سلطه مطلق در حساب و جزا از آن خداوند Ψ است و هیچ کس از قبضه قدرت و سلطه وی بیرون آمده نمی‌تواند.

وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (26)

«و هیچ کس چون در بند کشیدن او، در بند نکشد» یعنی: هیچ کس چون او مجرمان را به بند و زنجیر نکشد. آری! این عذاب مجرمان است اما مؤمن برخوردار از روان پاکیزه و مطمئن، حال و وضع دیگری دارد:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (27) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (28)

«ای نفس مطمئننه» یعنی: ای روح آرام به یقین رسیده که در ایمان به خداوند Ψ و باور به یگانگی او به چنان یقینی رسیده‌ای که هیچ شکی با آن آمیخته نیست و هیچ ریب و ریایی در آن سراغ نمی‌شود. ای روحی که به قضای الهی راضی گشته‌ای و دانسته‌ای که همه چیز مطابق مقدرات اوست و آنچه به انسان باید برسد، رسیدنی است و از او دوری ندارد و آنچه که به وی رسیدنی نیست، از او کاملاً به دور است، ای روح خشنود و آرام! «بازگرد به سوی پروردگار خویش خشنود» از او؛ با پاداشی که به تو بخشیده است «و او نیز از تو خشنود است» یعنی: خدای عزوجل نیز از تو خشنود است و تو روز قیامت آرام و آسوده در عرصات می‌آیی زیرا در هنگام مرگ و در هنگام رستاخیز به بهشت مزده داده می‌شوی.

در بیان سبب نزول این آیات دو روایت نقل شده است؛ بنا بر روایت اول: این آیات درباره حضرت حمزه τ نازل شد آن‌گاه که در احد به شهادت رسید. بنا بر روایت دوم: این آیات درباره حضرت عثمان τ نازل شد بعد از آن‌که چاه رومه را خرید و آن را برای آب آشامیدنی مردم وقف کرد.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (29)

«پس در زمره بندگان» خاص و صالح «من در آی» و از جمله آنان باش.

وَادْخُلِي جَنَّتِي (30)

«و در بهشت من داخل شو» همراه با صالحان و خاصان. یعنی این گرامیداشتی است که فوق آن هیچ گرامیداشتی وجود ندارد. چنان‌که مفسران بیان کرده‌اند، این خطاب و ندا هم در هنگام احتضار و هم در روز قیامت به این انسان وارسته گفته می‌شود.

(سوره بلد)

مکی است و دارای (20) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «بلد» نام گرفت که خداوند Ψ در آغاز آن به بلد حرام (مکه مکرمه) سوگند یاد کرده است.

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (1)

«سوگند به این شهر» یعنی: به شهر حرام که مکه مکرمه است. این سوگند برای آن است تا حق تعالی به بزرگی و شرف ام‌القری در نزد خود توجه دهد از آن روی که بیت‌الحرام وی در این شهر واقع شده است و همچنین این شهر، شهر اسماعیل و محمد علیهما الصلاه والسلام است چنان‌که مناسک حج نیز در آن انجام می‌شود.

وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (2)

«و تو در این شهر حلال خواهی شد» یعنی: ای محمد! مشرکان مکه آزار دادند را در این شهر حرام، حلال می‌شمرند. یا معنی این است: سوگند به این شهری که تو در آن اقامت گزیده‌ای. یعنی ای محمد! قدر و شرف و منزلت تا بدانجاست که این شهر با اقامت در آن شرف عظیمی کسب کرده است چرا که یک مکان، شرف خود را از ساکنانش می‌گیرد.

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (3)

«و سوگند به پدر و به هر چه زاده است» خداوند Ψ به پدر و فرزندانش - مانند آدم و نسل وی - و نیز به هر پدر و فرزندی از تمام جانداران سوگند می‌خورد. سوگند الهی بر این امر، تنبیهی است بر بزرگی آیت کونی تناسل و توالد و دلالت این نشانه بزرگ بر قدرت حق تعالی و علم و حکمت وی.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (4)

«به‌راستی که انسان را در رنج و محنت آفریدیم» این آیه مقسم علیه است. یعنی: سوگند به چیزهای یاد شده، که انسان پیوسته در رنج و تعب دنیا و تحمل سختی‌های آن است، از آغازین نقطه پیدایش خود که تاریکستان و تنگنای رحم می‌باشد تا مرحله پایانی حیاتش در دنیا که مرگ است و باز چون بمیرد، فصل جدید دیگری از رنج و مشقت او - مانند سختی‌ها و هول و هراسهای قبر و برزخ - آغاز می‌شود و باز در مرحله دیگری، سختی‌های آخرت را پیش رو دارد.

این آیه تسلی‌بخش پیامبراکرم ص در قبال سختی‌هایی است که از سوی قریش می‌بینند و انگیزشی برای ایشان بر تحمل این سختی‌هاست.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (5)

«آیا می‌پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟» یعنی: آیا فرزند آدم می‌پندارد که هرگز کسی - حتی خدای عزوجل - را بر وی دستی نیست و هر اندازه که از بدیها، جرایم و گناهان مرتکب شود، کسی از وی انتقام نمی‌گیرد؟ زهی پندار باطل!

در بیان سبب نزول نقل شده است که: این آیه کریمه درباره ابی الاشد بن کلدہ جمحی نازل شد که سخت به نیرومندی بدنی خویش مغرور بود.

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (6)

«می گوید: مال فراوانی بر باد دادم» یعنی: مال بسیار و فراوانی را که از بسیاری و انباشته گی آن بیم شدنش نمی رود، در راه مبارزه با پیامبر ص، یا به خاطر شهرت طلبی و فخرفروشی خرج کرده ام.

مقاتل در بیان سبب نزول می گوید: آیه کریمه درباره حارث بن عامر بن نوفل نازل شد که مرتکب گناهی گردید و از رسول خدا ص استفتا کرد. رسول خدا ص به وی دستور دادند که کفاره پردازد. گفت: آخر از آن هنگام که در دین محمد درآمدم، مالم همه در کفاره ها و خیراتها رفت! و این سخنش نوعی طغیان، یا ابراز تأسفی بر از دست دادن مالش بود که در هر صورت، بازتاب پشیمانی او از انفاق مال است.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (7)

«آیا می پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟» یعنی: آیا این انسان مغرور و مستکبر می پندارد که خدای سبحان او را ندیده است و از او راجع به مالش نمی پرسد که آن را از کجا به دست آورده و در کجا انفاق کرده است؟.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (8)

«آیا برای او دو چشم نداده ایم» که به وسیله آنها می بیند؟.

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (9)

«و زبانی» که به وسیله آن نطق می‌کند و منویات ضمیرش را با آن ترجمانی می‌نماید «و دو لب» که به وسیله آنها دهانش را می‌پوشاند و از آنها بر سخن گفتن، خوردن، نوشیدن و غیر آن یاری می‌گیرد و نیز لب‌ها زیبایی‌ای برای وی است.

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (10)

«و او را بر هر دو راه دلالت کردیم» یعنی: آیا راه خیر و راه شر را به طور روشن و آشکار بسان روشنی دو راهی که بر بلندایی قرار داشته باشند، به او شناسانده‌ایم؟.

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (11)

«پس درنیامد عقبه را» یعنی: پس چرا موانعی را که در میان او و میان طاعت خداوند Ψ حایل می‌شوند، درهم نریخت و از میان برنداشت؟ موانعی چون خواهش‌ها و وسوسه‌های نفس و پیروی شیطان را؟ قتاده می‌گوید: «قطعا این مانعی است سخت و دشوار پس آن را با طاعت خداوند Ψ پشت سر گذاشته و از پیش روی خود بردارید». عقبه: راه کوهستانی سخت و دشواری است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (12)

«و تو چه دانی که عقبه چیست؟» یعنی: تو چه دانی که درهم ریختن آن مانع سخت و گردنه دشوار چه گونه‌است؟ این آیه برای بزرگ نمودن شأن عقبه است، یعنی تو دشواری این گردنه و پاداش از میان برداشتن آن را نمی‌دانی.

سپس حق تعالی خود برداشتن این مانع و عبور از این گردنه سخت را با سه امر ذیل تفسیر می‌کند:

فَأُكْرِمَهُ رَقَبَةً (13)

«برده‌ای را آزاد کردن» یعنی: پشت سر گذاشتن و از میان برداشتن آن مانع، همانا با آزاد کردن برده‌ای از اسارت است؛

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (14)

«یا در روز گرسنگی طعام دادن» یعنی: اطعام فقرا در ایام قحطی و گرسنگی است که غذا در آن کمیاب و بسیار با ارزش می‌باشد. صاوی شارح تفسیر «جلالین» می‌گوید: «از این جهت طعام دادن را به روز گرسنگی مقید ساخت که انفاق مال در آن بر انسان سخت‌تر است.»

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (15)

آری! طعام دادن است: «به یتیمی صاحب قرابت» یعنی: به طفلی که نه پدر دارد و نه مادر، در عین حال از نزدیکان این کسی است که می‌خواهد از مانع بگذرد. در حدیث شریف آمده است: «الصدقة على المسكين صدقة، وعلى ذي الرحم اثنتان: صدقة وصله: صدقة بر مسکین یک صدقه است و بر خویشاوند و نزدیک دو چیز: هم صدقه و هم صله رحم.»

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (16)

«یا» طعام دادن است «به مسکین خاک‌نشین» یعنی: به بینوایی که هیچ چیز ندارد، گویی از نهایت فقر و نداری به خاک چسبیده است. مجاهد می‌گوید: «او بینوایی است که لباس یا چیز دیگری ندارد که از خاک محافظتش کند پس خاک‌نشین و خاکسار است». بنابراین، کسی که در روزهای قحطی و گرسنگی یعنی در ایامی که انسان از همه چیز، جز خود و خانواده‌اش غافل می‌شود - بر یکی از این دو صنف اطعام کند، بی‌گمان این عملش ناشی از اشتیاقش به طاعت خداوند Ψ و نفع رساندن به بندگان وی است لذا چنین کسی بی‌گمان سزاوار آن است که از اصحاب یمین یعنی از کسانی باشد که در آیه (18) از آنها سخن می‌رود.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (17)

«به علاوه از زمره کسانی باشد که ایمان آورده‌اند» یعنی: انفاق مال و آزاد کردن برده فقط در صورتی سودمند است که همراه با ایمان و به قصد کسب رضای حق تعالی باشد. پس ایمان شرط قبول تمام کارهای خیر است «و» نیز از کسانی باشد که «همدیگر را به صبر» بر طاعت خداوند متعال، صبر از نافرمانی‌های وی و صبر بر بلاها و مصایبی که به آنان رسیده است «سفارش کرده‌اند و همدیگر را به مرحمت» یعنی: به شفقت و مهربانی بر بندگان خداوند Ψ «سفارش کرده‌اند» زیرا اگر آنان متخلق به این گونه اخلاق و متصف به چنین اوصافی باشند، یقیناً به یتیم و مسکین رحم کرده، کارهای خیر را بسیار انجام می‌دهند و فراوان صدقه می‌دهند چرا که شفقت بر بندگان خدا Ψ دل را نرم می‌گرداند و هر کس نرم‌دل باشد، بی‌شک به یتیم و مسکین عنایت و توجه

می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «الراحمون یرحمهم الرحمن، ارحموا من فی الأرض یرحمکم من فی السماء: پروردگار رحمان بر رحم‌کنندگان رحم می‌کند پس بر کسانی که در زمینند رحم کنید تا کسانی که در آسمانند، بر شما رحم کنند».

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (18)

«این گروه، ایشانند اصحاب میمنه» میمنه: بهشت است. شایان ذکر است که خداوند Ψ در آیات (40 - 26) سوره «واقعہ» به ذکر حال اصحاب یمین و ناز و نعمت‌هایی که برایشان آماده کرده است، پرداخته و این موضوع را به تمام و کمال در آن سوره شرح داده است پس به تفسیر آن در آنجا مراجعه کنید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (19)

«و کسانی که به آیات» تنزیلی و آیات تکوینی «ما کافر شده‌اند آنانند اصحاب مشأمه» یعنی: اصحاب شمال که عبارت از دوزخ شوم و نامیمون است. همچنین تفصیل آنچه که حق تعالی برای اصحاب شمال وعده داده، در آیات (41 - 56) سوره «واقعہ» بیان شده است پس به آنجا مراجعه کنید.

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (20)

«بر آنان آتشی چندلایه احاطه دارد» یعنی: آتشی که از هر جهت و از همه سو بر آنان گرد آمده و احاطه کرده است و آنها در حصار آن آتش همه‌سویه و چند لایه قرار دارند.

(سوره شمس)

مکی است و دارای (15) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شمس» نامیده شد که با سوگند الهی به خورشید جهان افروز (شمس) افتتاح شده است.

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (1)

«سوگند به خورشید و ضحای آن» ضحی: وقت بالا آمدن خورشید بعد از طلوع آن است آن گاه که تابش و روشنی آن به کمال می‌رسد. یا معنی این است: خورشید همیشه در حال روشنی و درخشش قرار دارد. که این معنی، حامل معجزه‌ای از معجزات این قرآن عظیم است.

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا (2)

«و سوگند به ماه، چون از پی آفتاب آید» یعنی: آن گاه که ماه بی‌درنگ از آفتاب پیروی کند. پیروی ماه از خورشید، در شبهای بیض؛ یعنی شب‌های چهارده، پانزده و شانزده ماه است که ماه در آن بلافاصله بعد از غروب خورشید با حجمی تمام طلوع می‌کند.

وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (3)

«و سوگند به روز، چون خورشید را نمایان کند» زیرا در هنگام گسترده شدن روز، خورشید با تمام وسعت درخشش خود بر بینندگان نمایان می‌شود.

در این آیه معجزه کونی دیگری نهفته است زیرا ظاهراً چنین پنداشته می‌شود که خورشید روز را نمایان و آشکار می‌گرداند در حالی که این پنداشت زمانی درست است که زمین ثابت باشد اما اکنون که ثابت شده است زمین بر مدار خود می‌چرخد پس این روز است که خورشید را آشکار و نمایان می‌کند نه عکس آن، که آیه مبارکه این معنی را در کمال اعجاز درخشش بخشیده است.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (4)

«و سوگند به شب، چون خورشید را بپوشاند» و نور آن را از نظرها غایب گرداند به طوری که تاریکی آن همه آفاق را فروپوشاند. این آیه نیز دربرگیرنده همان معنی و همان معجزه است.

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (5)

«و سوگند به آسمان و بناکردن الله آن را» یا سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرد و هر ستاره‌ای از آن را به منزله خشتی از بنای یک سقف قرار داد.

وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (6)

«و سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد» از هر جانبی. یا سوگند به زمین و گستردن خداوند Ψ آن را.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (7)

«و سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد» یعنی: آن را پدید آورد، اعضا و اندامهایش را برابر ساخت، روح را سوار تنش کرد و در او نیروهای

روانی و معنوی عظیم و ادراکات عجیبی قرار داد و او را بر مبنای فطرت استوار گردانید. چنان که در حدیث شریف آمده است: «کل مولود یولد علی الفطرة، فأبواه یهودانه أو ینصرانه: هر نوزادی بر فطرت متولد می شود، سپس پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی می گردانند». حرف «ما» در هر سه آیه فوق، یا مصدری می باشد و یا موصوله به معنی «الذی»، که معنی آن بنا بر هر دو صورت بیان شد.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (8)

«سپس فجور و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد» یعنی: حق تعالی حال تقوی و بی تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند و به او فهماند که فجور زشت و تقوی زیباست. و این خود دلیل بر اصل مختار بودن انسان است. فجور: فسق، شر و هر چیزی است که به زیان و هلاکت می انجامد. تقوی: پایبندی به جاده استقامت و انجام دادن اموری است که انسان را از بدفرجامی حفظ می کند.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (9)

جواب سوگندهای یادشده این است: «هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد» یعنی: هر کس نفس خود را پاک گردانید و آن را به وسیله تقوی رشد و ارتقا و اعتلا داد، یقیناً به هر مطلوبی دست یافت و به هر امر محبوبی نایل گردید. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: شبی رسول خدا ص را در خوابگاهشان نیافتم پس در تاریکی شروع به

پاییدن ایشان با دست خود کردم، بناگاه به ایشان درحالی برخوردارم که به سجده رفته بودند و می گفتند: «رب أعط نفسي تقواها وزكها أنت خير من زكاها أنت وليها ومولاها: پروردگارا! به نفسم تقوای آن را بده و آن را پاک گردان زیرا تو بهترین پاک کننده آن هستی، تو کارساز و مولای آن هستی». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ص در دعای خویش می گفتند: «اللهم إني أعوذ بك من قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن علم لا ينفع ومن دعوة لا يستجاب لها: بارخدایا! من به تو پناه می برم از قلبی بی خشوع و از نفسی سیری ناپذیر و از علمی بی سود و از دعایی که اجابت نشود».

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (10)

«و هر کس آن را آلوده داشت، قطعاً زیانکار شد» یعنی: هر کس نفس خود را گمراه و پست و فرومایه داشت و آن را به طاعت و عمل صالح عادت نداد و به شهرت نرسانید، قطعاً زیانکار شد و درباخت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (11)

بعد از سوگندهای یاد شده الهی بر رستگاری کسی که نفسش را تزکیه و تهذیب می کند و بر خسران کسی که آن را به آلودگی می کشاند، اینک خداوند Ψ اعراب را به داستان ثمود که به دیارشان نزدیک بودند، اندرز می دهد تا از این اندرز عبرت بگیرند و دست از ستیز با پیامبرش ص بردارند. پس می فرماید: «قوم ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند» و انکار پیشه کردند زیرا این

طغیان بود که آنان را به تکذیب و داشت. طغیان: گذشتن از حد در ارتکاب گناهان است.

إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا (12)

«آن‌گاه که شقی‌ترینشان برپا خاست» یا معنی این است: شقاوت‌پیشه‌ترین خلق که شخصی از قوم ثمود به نام قداربن‌سالف بود، برپا خاست و شتر صالح U را پی کرد. انبعث: یعنی او داوطلب این کار شد و برای اجرای آن به‌پا خاست.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (13)

«پس پیامبر خدا» یعنی: صالح U «به آنان گفت: زنهار؛ شتر خداوند» یعنی: زنهار؛ شتر خداوند Ψ را فرو گذارید. به این ترتیب، آنان را از متعرض شدن به شتر هشدار داد «و» فروگذارید «بهره آبش را» یعنی: متعرض بهره آب آن از چشمه در روز نوبتش نیز نشوید.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (14)

«ولی دروغزش خواندند» در این هشدارش «و آن را پی کردند» یعنی: همان شقی‌ترین کس، شتر را پی کرد و تمام قوم به کار وی راضی و در این امر مشوقش بودند «پس پروردگارشان به سبب گناهشان بر سرشان عقوبت فرود آورد» یعنی: نابودشان ساخت و بر همه آنان عذاب را نازل کرد «پس عقوبت را بر سر آنان هموار کرد» یعنی: عذاب را بر سرشان یکسان فرود آورد و آن را فراگیر همه آنان گردانید به طوری که کوچک و بزرگشان از آن جان‌به‌سلامت

نبردند. یا معنی این است: زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید.

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (15)

«و از عاقبت آن نمی ترسد» یعنی: خداوند Ψ این عذاب را بر آنان نازل کرد، بی آن که از عاقبت کار خویش یا از پیامدی بترسد زیرا او در حکم خویش عادل است. ابن کثیر این قول را اولی می داند. ولی به قولی دیگر: ضمیر «ها» به پی کننده شتر بر می گردد. یعنی: پی کننده شتر از فرجام عمل خود نترسید. زمخشری به تأیید معنی اول می گوید: «خداوند Ψ از فرجام کار خود نمی ترسد چنان که شاهان چون مجازات می کنند، از بیم پیامدهای آن تدابیری می اندیشند، یا به جهت ترس از پیامدهای آن، آن گونه که در نظر دارند، مجازات را اجرا نمی کنند».

(سوره لیل)

مکی است و دارای (21) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «لیل» نامیده شد که با سوگند الهی به شب - که با تاریکی خود پوشاننده جهان است - افتتاح شده است.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (1)

«سوگند به شب چون فروپوشاند» با تاریکی خود آنچه را که با روز روشن بود.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (2)

«و سوگند به روز چون جلوه‌گری کند» و از پرده شب بیرون آید زیرا با از بین رفتن تاریکی شب، روز آشکار می‌شود.

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (3)

«و سوگند به آن که نر و ماده» یعنی: دو جنس مذکر و مؤنث از بنی آدم و غیر آنان «را آفرید».

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (4)

ابن کثیر می‌گوید: چون قسم به اشیای متضاده بود پس مقسم‌علیه یعنی جواب قسم نیز متضاد است، از این جهت فرمود: «که همانا کوشش شما پراکنده است» یعنی: عمل شما نیز مختلف و متضاد است؛ برخی از آن خیر و برخی از

آن شر است، برخی از آن برای بهشت و برخی از آن برای دوزخ است، کسی در نجات نفس خود سعی و تلاش دارد و کسی هم در نابودی آن.

فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى (5)

«اما هر کس عطا کرد» مالش را در راههای خیر «و پرهیزکاری نمود» از محرماتی که خداوند Ψ از آنها نهی نموده است؛

وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى (6)

«و باور داشت وعده نیک الهی را» در مورد این که برایش در عوض آنچه که انفاق کرده است، پاداش نیک می دهد. یا باور داشت آیین پسندیده اسلام را. یا باور داشت پاداش نیکوتر را که بهشت است. یا باور داشت کلمه نیکوتر را که (لا اله الا الله) است؛

فَسُنِّيْهِرُهُ لِّلْیُسْرِی (7)

«پس زودا که راهش را به سوی خیر و آسانی هموار کنیم» یعنی: به زودی او را به انفاق در راه خیر و عمل به طاعت خویش توفیق می دهیم و اسباب آن را برایش آماده و راهش را به رویش هموار می کنیم. مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیات در باره ابوبکر صدیق τ نازل شد زیرا او شش نفر از مؤمنانی را که در دست مشرکان مکه اسیر بودند و در راه خدا Ψ عذاب و شکنجه می دیدند، خرید و آزادشان کرد.

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (8)

«و اما هر کس بخل ورزید» به مال خویش و آن را در راه خیر بذل و بخشش نکرد «و خود را بی نیاز شمرد» از مزد و ثواب و با وابستگی به شهوات دنیا از نعمتهای آخرت بی نیازی جست، یا خود را از پروردگارش بی نیاز شمرد و از او پروا نکرد؛

وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (9)

«و وعده نیک را دروغ انگاشت» یعنی: این وعده را که خداوند Ψ در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نیکوتری می بخشد، یا اسلام، یا بهشت را دروغ انگاشت؛

فَسْتَيْسِرُهَا لِلْعُسْرَى (10)

«به زودی راهش را به سوی شر و دشواری هموار کنیم» یعنی: او را برای خصلت دشواری آماده کرده و راه آن را بر رویش هموار می کنیم، به این ترتیب که اسباب خیر و صلاح بر او دشوار شده و از انجام دادن آنها سست و ناتوان می گردد و خود این امر، او را به دوزخ که سرای دشواری است، می کشاند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب τ آمده است که گفت: بارسول خدا صل در تشییع جنازه ای حضور داشتیم پس فرمودند: «هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعاً جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ نوشته شده است. اصحاب گفتند: یا رسول الله! «حالا که همه چیز نوشته شده است» آیا ما بر آن تکیه نکنیم (و از عمل دست نکشیم)؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هرکس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده است پس هر کس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته

می‌شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: **(فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى (5) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (6))** تا **(فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى)**.

ابن عباس در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (11)

«و آن‌گاه که نگونسار افتد» یعنی: هلاک گردد و در جهنم فروافتد «دیگر مال او» که بدان بخل ورزیده است «به کارش نمی‌آید» زیرا او در مالی که پشت سر خود به‌جا می‌گذارد، هیچ مزد و بهره‌ای ندارد مگر این‌که آن مال را برای فرزندان نیازمند خود باقی گذاشته باشد. پس آنچه که در روز قیامت به او نفع می‌رساند، همان مالی است که با انفاقش در راه خیر، آن را برای خود پیش فرستاده است.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (12)

«بی‌گمان هدایت» و نمایان ساختن راه آن «بر ماست» فراء می‌گوید: «هرکس به راه هدایت روان شد، راهنمایی او بر خداست پس هر کس خدا Ψ را بجوید، او بر راه است و هر کس او را بخواند، به‌سویش راه می‌یابد». آری! مثلی است معروف که جوینده، یابنده بود.

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَى (13)

«و بی‌گمان آخرت و دنیا از آن ما است» یعنی: هر چه در آخرت و هر چه در دنیاست از آن ما است پس هر گونه که بخواهیم، با آن تصرف می‌کنیم.

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (14)

«پس شما را از آتشی که زبانه می کشد» یعنی: از آتش دوزخ «هشدار دادم».

لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (15)

«جز شقاوت پیشه‌ترین مردم در آن» به طور جاودان «درنیاید» و او کافر است که جاودان در شعله‌های سرکش آن می‌سوزد، مانند ابوجهل و امیه بن خلف. ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «در دوزخ جز کسی که شقاوت پیشه‌ترین است به‌درآمدنی که از تمام جوانب بر وی احاطه کند، در نیاید». در حدیث شریف به روایت احمد از ابوهریره r آمده است که رسول خدا v فرمودند: «لا يدخل النار إلا شقى، قيل: و من الشقى؟ قال: الذى لا يعمل بطاعة ولا يترك لله معصية: در دوزخ وارد نمی‌شود جز شقی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی‌گذارد». گفتنی است که هر یک از «اتقی» و «اشقی» دو قسم را شامل می‌شود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاکرفتاری می‌شود که از همه زشتی‌ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گاه و بی‌گاه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هر دوی آنها بهشت است. اشقی نیز: هم شامل کافری می‌شود که منکر خدای عزوجل و پیامبران و کتابهای وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به خدا Ψ و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آنها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول خدا v : «زناکار در هنگام زنا، مرتکب

زنا نمی‌شود درحالی که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند درحالی که مؤمن باشد». باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ‌اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را برحسب مشیت الهی در دوزخ می‌مانند اما سرانجام به بهشت برده می‌شوند.

سپس حق تعالی شقاوت پیشه‌ترین مردم را چنین معرفی می‌کند:

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (16)

«همان که تکذیب کرد» حقی را که پیامبران ﷺ آوردند «و رخ برتافت» از ایمان و طاعت.

وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقَى (17)

«و پرهیزکارترین از آن دور داشته خواهد شد» یعنی: کسی که از کفر به پرهیزگاری ای تمام پرهیز کرده است، از آتش دوزخ دور داشته خواهد شد.

واحدی در بیان سبب نزول می‌گوید: «اتقی به قول تمام مفسران، ابوبکر صدیق ؓ است». یعنی: این آیه تا آخر سوره در شأن ابوبکر صدیق ؓ نازل شده است - والله اعلم. ولی حکم آیه عام است.

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (18)

«همان که مال خود را می‌دهد» برای فقرا و آن را در راههای خیر صرف می‌کند «برای آن که پاک شود» یعنی: او با انفاق مال خود در پی این مقصد است که نزد خدا Ψ پاک گردد. پس هدفش از انفاق مال، ریا و شهرت‌طلبی نیست.

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (19)

«و هیچ کس را نزد او نعمتی نیست که باید پاداش داده شود» یعنی: این کسی که مالش را می‌بخشد، از کسانی نیست که اموالشان را می‌بخشند و صدقه می‌کنند تا منتی را که از نعمت کسی بر ذمه دارند، پاداش و عوض دهند بلکه اینان با صدقه خود فقط طالب رضای خدا Ψ هستند.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (20)

«ولی می‌دهد به طلب» یعنی: به طمع «خشنودی پروردگارش که بسی برتر است» نه به منظور پاداش دادن به کسی در برابر نعمتهایی که در زمانی به وی داده است و به خاطر منت داری وی از نعمتی که به وی بخشیده است.

وَلَسَوْفَ يَرْضَى (21)

«و قطعاً به زودی خشنود می‌شود» یعنی: سوگند به ذات ذوالجلال که این شخص با آنچه که به وی از کرامت و پاداش عظیم می‌دهم، به زودی خشنود خواهد شد.

(سوره ضحی)

مکی است و دارای (11) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه بدان جهت «ضحی» نامیده شد که کلمه آغازین آن (وَالضُّحَى) است و خداوند Ψ در آن به «ضحی» که آغاز روز است، سوگند خورده است تا به اهمیت این وقت مهم نورانی توجه داده باشد و نیز بدان جهت که این سوره در شأن رسول اکرم ص که نور محض بودند، نازل شده است. از امام شافعی: نقل شده است که فرمود: گفتن (الله اکبر) یا (الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر) در آخر سوره «ضحی» و پایان تمام سوره‌های بعد از آن سنت است. مفسران در بیان وجه مناسبت این تکبیر گفتن نقل کرده‌اند: ارسال وحی مدتی بر رسول خدا ص به تأخیر افتاد سپس فرشته آمد و سوره «ضحی» را تماماً بر ایشان القا کرد و ایشان از سر شادی و فرحت تکبیر گفتند. اما ابن کثیر می‌گوید: «این روایت متکی بر اسنادی نیست که بتوان بر آن به صحت یا ضعف حکم کرد».

مفسران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند: برای رسول خدا ص ناراحتی‌ای عارض شد و ایشان بر اثر آن دو یا سه شب برای تهجد به پا خاسته نتوانستند، در این اثنا زنی نزدشان آمد و گفت: ای محمد! به نظر من شیطان تو ترک کرده و دو یا سه شب است که به تو نزدیک نشده است. پس خداوند Ψ این سوره را نازل فرمود. به روایتی دیگر: جبرئیل U چند روزی بر رسول خدا ص وحی نیاورد در این اثنا مشرکان گفتند: محمد مورد بی‌مهری قرار گرفته و فرو گذاشته شده است. همان بود که این سوره نازل شد.

وَالضُّحَىٰ (1)

«سوگند به ضحی» ضحی نام وقت بالا آمدن خورشید در آغاز روز است. یعنی: سوگند به روشنایی روز.

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ (2)

«و سوگند به شب چون پوشد» اصمعی می گوید: «سجو شب، پوشیدن آن روز راست، ماندی که شخص جامه را بر خویشان می پوشاند». دلیل این که حق تعالی در سوره قبل شب را بر روز مقدم و در این سوره مؤخر ذکر کرد، توجه دادن به فضیلت هر یک از شب و روز می باشد زیرا شب فضیلت سبقت را دارد و روز فضیلت نور را، دلیل این که فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجه دادن به اهمیت و ارزش وقت و زمان است که گذر روز و شب بر آن دلالت می کند و دلیل این که مخصوصا از وقت چاشت یادآوری کرد این است که این وقت، وقت گردهم آمدن مردم و انس گرفتن آنها با یکدیگر بعد از تنهایی شب است.

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ (3)

جواب قسم این است: «پروردگارت تو را وانگذاشته» بسان وا گذاشتن کسی که با کسی وداع می کند پس او وحی را از تو قطع نکرده است «و بی مهر نشده است» بر تو و با تو بغض و نفرت نورزیده است. قلی: نفرت ورزیدن به سختی است.

وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (4)

«و قطعاً آخرت برای تو بهتر از دنیاست» یعنی: آنچه که خداوند Ψ از مقام محمود، حوض مورود و خیر موعود در بهشت محبوب برایت وعده داده است، بهتر و نیکوتر از دنیاست. این به علاوه شرفی مانند شرف نبوت است که به آن حضرت ص داده شده است، شرفی که هرگونه فضل و شرفی در برابر آن کوچک و هر کرامتی در دنیا نسبت به آن ناچیز است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود ؓ آمده است که فرمود: رسول خدا ص بر روی حصیری خوابیده بودند و درشتی حصیر بر پهلوئی مبارک اثر گذاشته بود پس چون بیدار شدند، من شروع به دست کشیدن بر پهلویشان کردم و گفتم: یا رسول الله! آیا به ما اجازه نمی‌دهید که چیزی را بر روی حصیر برای شما هموار کنیم؟ فرمودند: «ما لی وللدنیا، إنما مثلی ومثل الدنیا کراکب ظل تحت شجرة ثم راح وترکها: مرا چه کار است با دنیا، جز این نیست که مثل من و مثل دنیا، همچون مثل شخص سواری است که لختی در زیر درختی درنگ کرده است، سپس رفته و آن را ترک نموده است».

در بیان سبب نزول روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: فتوحاتی که بعد از من بر امتم ارزانی می‌شود، بر من عرضه شد و این امر مرا خوشحال و شادمان گردانید. آن‌گاه خداوند Ψ این آیه را نازل فرمود.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (5)

«و البته پروردگارت به زودی به تو می‌بخشد» گشایش در کار دین، پاداش عظیم، اعلیٰ علین بهشت، حوض کوثر و نعمت شفاعت برای امت را در

آخرت «پس خشنود می شوی» به این بخشش‌ها و پاداشها. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ص فرمودند: «إِذْنُ لَا أَرْضَى وَ وَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ: پس حالا که چنین است؛ من راضی نمی‌شوم تا یکی از امت من در دوزخ باشد».

سبب نزول این آیه نیز مانند سبب نزول آیه قبل است. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: سرزمین‌هایی که بر امت آن حضرت ص فتح می‌شود - شهر به شهر - بر رسول خدا ص عرضه شد و ایشان بدان مسرور گردیدند آن‌گاه نازل گردید: (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى).

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (6)

«مگر تو را یتیم نیافت پس جای داد؟» یعنی: پرودگارت تو را یتیم بدون پدر یافت آن‌گاه برایت مأوایی قرار داد که به آن جای گیری و سروسامان یابی، آن مأوی خانه جدت عبدالمطلب و عمویت ابوطالب بود زیرا رسول خدا ص هنگامی که در شکم مادرشان بودند یا بعد از تولد، پدر خود را از دست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نیز در شش‌سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت‌سالگی تحت سرپرستی جد خود عبدالمطلب قرار داشتند و بعد از آن که او درگذشت، ابوطالب عمویشان سرپرستی ایشان را بر عهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثتشان به پیامبری که ابوطالب درگذشت، او پیوسته حامی و پشتیبانشان بود.

حکمت در این‌که خداوند Ψ آن حضرت ص را یتیم برگزید این بود تا ایشان قدر یتیمان را بشناسند و به حق آنان و سروسامان دادن به اوضاعشان پردازند

چنان‌که وقتی رسول خدا ص با وصف یتیمی به نبوت و رسالت برانگیخته شدند، این خود نشانه عظیمی از نشانه‌های صدق و صحت رسالت ایشان گردید. در حدیث شریف آمده‌است که چون مردی نزد رسول خدا ص از قسوت قلبش شکایت کرد، آن حضرت ص به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی دلت نرم شود، بر سر یتیم دست عطوفت بکش و مسکین را غذا ده». همچنین در حدیث شریف آمده‌است: «من و سرپرست یتیم (در بهشت) مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستیم» و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (7)

«و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را از چگونگی ایمان غافل یافت به طوری که نمی‌دانستی ایمان چیست و تو را از آنچه که برایت از کار نبوت اراده کرده بود، غافل یافت و تو نمی‌دانستی که قرآن چیست و نه از شرایع و احکام الهی آگاه بودی پس تو را بدین‌ها راه نمود. گفتنی است که در اینجا نمی‌توان «ضلال» را بر آنچه که در مقابل «هدی» است، حمل کرد زیرا انبیاؑ از گمراهی معصوم و مصونند بلکه «ضلال» در اینجا به معنی ندانستن احکام شرعی و عدم آگاهی از امر نبوت است - چنان‌که بیان شد.

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (8)

«و تو را تنگدست یافت پس توانگر گردانید» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را فقیر و عایله‌مند و بی‌مال و منال یافت پس بی‌نیازت کرد؛ با رزق و روزی‌ای که به تو از طریق فتوحات سرزمین‌ها و اماکن کفار بخشید. یا معنی این است: تو را

قبل از رسالت نخست با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اولین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر τ آن‌گاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ با قانع ساختنت به روزی اندک چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لیس الغنی عن کثرة العرض ولكن الغنی غنی النفس: توانگری از بسیاری مال و ثروت نیست بلکه توانگری، توانگری و بی‌نیازی نفس است».

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (9)

«و اما یتیم را میازار» یعنی: ای پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به سبب ضعف و ناتوانی یتیم بر مال و حقش مسلط نشو بلکه حقش را به او بده و یتیمی خودت را به یاد آور. شایان ذکر است که رسول خدا ص با یتیمان به نیکی و شفقتی بسیار رفتار کرده و در حق آنان به نیکی سفارش می‌کردند چنان که در حدیث شریف گذشت. پس مراد از دستور به ایشان، دستور به امتشان است.

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (10)

«و اما بر سائل بانگ نزن» یعنی: چون کسی از تو چیزی به رسم کمک درخواست کرد، بر او بانگ نزن و او را از خود مران زیرا تو خود نیز فقیر بوده‌ای پس یا به او غذا و خوراکی بده و یا هم او را به نرمی و ملایمت برگردان. در حدیث شریف آمده است: «ردوا السائل ببذل یسیر، أو رد جمیل، فانه یأتیکم من لیس من الإنس ولا من الجن، ینظر کیف صنیعکم فیما خولکم الله: سائل

را با بخششی هرچند اندک، یا با برخوردی نرم و نیکو برگردانید زیرا نزد شما کسی (در هیأت سائل) می‌آید که نه از انس است و نه از جن پس می‌نگرد که عملتان در آنچه که خدای عزوجل به شما از نعمتها بخشیده است، چگونه است».

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (11)

«و از نعمت پروردگار خویش» با مردم «سخن بگوی» و نعمتهایی را که به تو ارزانی کرده است، برای مردم اظهار کن و در میانشان مشهور گردان. بنابراین، سخن گفتن از نعمت خداوند Ψ خود نوعی شکر است. به قولی: مراد از نعمت در اینجا، نبوت و قرآن است لذا خداوند Ψ به پیامبرش دستور می‌دهد تا قرآن بخواند و به آن سخن بگوید. علمای محقق گفته‌اند: سخن گفتن با مردم از نعمتهای خداوند Ψ مطلقا جایز است و حتی اگر هدف انسان از برشمردن نعمتها بر خود این بود که دیگران هم به وی اقتدا کنند، یا هدفش این بود که شکر پروردگارش را به زبان آشکار گرداند، این کار مستحب نیز هست اما چنانچه بر خود از فتنه، عجب و خودنگری ایمن نبود، در این صورت بازگو نکردن نعمت به دیگران بهتر است.

(سوره شرح یا انشراح)

مکی است و دارای (8) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شرح» یا «انشراح» نامیده شد که از شرح صدر نبی اکرم ص یعنی روشن کردن و گشاده داشتن آن با نور هدایت و حکمت و ایمان، خبر می دهد.

این سوره بعد از سوره «ضحی» نازل گردید و گویی تکمله ای برای آن می باشد زیرا سایه سار روحبخشی از لطف و عنایت پروردگار را بر حبیبش حضرت محمد ص می گستراند.

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (1)

«آیا برای تو سینهات را نگشادیم؟» یعنی: ای محمد ص! ما سینهات را برای تو گشادیم و آن را وسیع و نورانی گردانیدیم تا امر نبوت را پذیرا گردیده و دعوت الهی را برپا داری و بر برداشت دشواریهای نبوت و حفظ وحی قادر گردی. ابوحیان می گوید: «شرح صدر؛ تنویر آن است با حکمت و وسیع کردن آن است برای دریافت وحی الهی». این قول جمهور مفسران است اما رأی اولی این است که معنی شرح صدر عام است و شامل امور فوق و نیز وسیع کردن صدر برای تحمل غیر آن از دشواریها، مانند دشواریهای دعوت و تحمل آزار کفار و سختیها و ناهمواریهای دیگر نیز می شود. اکثریت علما برآنند که شرح صدر امری معنوی است اما درباره «شق الصدر» یعنی شکافتن سینه آن حضرت ص به وسیله فرشتگان، نیز احادیثی آمده است. خلاصه این احادیث این است

که: جبرئیل U در دوران کودکی آن حضرت ص سینه ایشان را شکافت و قلب ایشان را بیرون آورد و آن را از ناخالصی‌ها شست و پاک ساخت سپس آن را از علم و ایمان پر گردانید و مجددا در سینه ایشان نهاد. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «شق الصدر از ارهاصات نبوت، یعنی از مقدمات و بشارت‌های آن است».

وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ (2)

«و آیا بار گرانت را از تو برنداشتیم؟» یعنی: لغزشهایی را که در دوران جاهلیت از تو سر زده است دور ساختیم و لغزشهای بعد از آن را نیز از تو دور ساختیم.

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (3)

«آن باری که پشت تو را گران کرده بود» یعنی: آن بار چنان سنگین بود که اگر به شکل محسوس حمل شدنی می‌بود، قطعا صدای شکستن مهره پشت از بر دوش کشیدن آن شنیده می‌شد. مراد از «وزرک» گناه و معصیت نیست زیرا پیامبران ﷺ از ارتکاب گناه معصوم‌اند بلکه مراد اعمالی است که رسول خدا ص اجتهادا برخلاف اولی انجام داده‌اند، مانند اجازه دادن برای منافقان در تخلف از غزوه تبوک، گرفتن فدیة از اسیران بدر، ترشروی در برابر آن نابینا که داستان آن در سوره «عبس» گذشت و مانند اینها. به قولی: مراد از برداشتن بار گران، آسان کردن دشواریها و تکالیف نبوت بر آن حضرت ص است به طوری که این کار سنگین بر ایشان آسان گردید.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (4)

«و نامت را برای تو بلند گردانیدیم» یعنی: نام و آوازه تو را در دنیا و آخرت بلند گردانیدیم، با اموری مانند مکلف کردن مؤمنان به بردن نامت در کلمه شهادت، در اذان، خطبه‌ها، تشهد و در چندین جا از قرآن و از آن جمله است دستور دادن مؤمنان به درود و سلام گفتن بر آن حضرت ص و فرمان بردن از ایشان. قتاده می‌گوید: «خداوند Ψ نام آن حضرت ص را در دنیا و آخرت بلند گردانید پس هیچ خطیب و نمازخوان و تشهدخوانی نیست مگر این که می‌گوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: پروردگرم و پروردگارت می‌پرسد: چگونه نامت را بلند ساختم؟ رسول خدا ص فرمودند: خداوند Ψ خود دانایتر است. جبرئیل گفت: حق تعالی می‌فرماید: من نامت را بدین سان بلند ساختم که چون نام من ذکر شود، نام تو نیز با نام من ذکر می‌شود».

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (5)

«پس بی‌گمان با دشواری آسانی است» یعنی: قطعاً با سختی، ضعف، فقر و مانند آن از تنگناها، آسانی و گشایش پیوسته است. تنکیر «یسرا» برای تعظیم و بزرگ نمایاندن این آسانی است، گویی فرمود: در جنب دشواری آسانی‌ای است بزرگ.

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (6)

«آری، با دشواری آسانی است» یعنی: بی‌گمان در جنب دشواری‌ای که ذکر شد، آسانی دیگری است. و از آنجا که «العسر» معرفه است پس مفرد است، یعنی «العسر» در هر دو آیه به معنی یک دشواری است ولی چون «یسرا» در هر

دو آیه نکره است پس معنای تعدد را می‌رساند؛ یعنی به‌همراه هر سختی دو آسانی است لذا «عسر» اول عین «عسر» دوم است اما «یسر» در هر آیه، امری است جدید یعنی: آسانی در آیه اول غیر از آسانی در آیه دوم است پس این دو آسانی می‌تواند شامل آسانی دنیا و آخرت و آسانی عاجل و آجل باشد. در حدیث شریف مرفوع به روایت ابن مسعود آمه آمده است: «لو كان العسر في حجر لتبعه اليسر حتى يدخل فيه فيخرجه و لن يغلب عسر يسرين، إن الله يقول: (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (5) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (6))»: اگر دشواری در سوراخی باشد، قطعاً آسانی او را دنبال می‌کند تا این‌که در آن سوراخ داخل شود و آن را از سوراخ بیرون آورد و هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود زیرا خداوند Ψ می‌فرماید: بی‌گمان به‌همراه دشواری آسانی است. آری، در جنب دشواری دو آسانی است».

سبب نزول: روایت شده است که چون مشرکان مسلمانان را به فقر و نداری طعنه زدند، این آیه نازل شد. ابن جریر طبری از حسن بصری: روایت کرده‌است که گفت: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صل فرمودند: «مژده‌تان باد که بر شما آسانی آمد، هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود».

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (7)

«پس چون فراغت یافتی، به طاعت در کوش» یعنی: چون از نماز خود فارغ شدی، یا چون از تبلیغ و دعوت فارغ شدی، یا چون از از جهاد فارغ شدی پس در دعا بکوش و از خدای عزوجل حاجت خویش را بنخواه. یا در عبادت سخت بکوش.

وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (8)

«و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور» یعنی: مخصوصا به سوی خداوند Ψ رغبت و گرایش داشته باش و درحالی که از دوزخ بیمناک و به بهشت راغب هستی، به سوی وی زرای و تضرع کن.

(سوره تین)

مکی است و دارای (8) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تین» نامیده شد که خداوند Ψ در مطلع آن به «تین: انجیر» و «زیتون» سوگند خورده است چرا که در انجیر و زیتون خیرات و برکات بسیاری است.

در حدیث شریف به روایت براء بن عازب τ آمده است که رسول خدا ص در یکی از دو رکعت سفر: **(والتین والزیتون)** را می خواندند و من کسی را خوش صداتر یا نیکوتر در قرائت مانند ایشان ندیده‌ام.

وَالزَّيْتُونِ وَالزَّيْتُونِ (1)

«سوگند به تین» یعنی: همان انجیری که مردم آن را می‌خورند «و» سوگند به «زیتون» همان زیتونی که مردم از آن روغن می‌گیرند. سوگند حق تعالی به این دو، کنایه از سوگند وی به شهرهای مقدسی است که به رویاندن انجیر و زیتون مشهورند و این شهرها عبارت از شام و بیت‌المقدس می‌باشد. اما ابوحیان در تفسیر «بحرالمحیط» می‌گوید: «ظاهراً مراد حق تعالی سوگند به خود انجیر و زیتون است». آری! حق تعالی به انجیر سوگند خورد زیرا انجیر میوه‌ای است که از تیرگی‌ها و آرایش‌هایی که لذت را می‌کاهد، خالص شده است به سبب آن‌که تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده می‌شود همچنین انجیر هم غذاست، هم میوه و هم دوا؛ غذایی است نرم و زودهضم که در معده بسیار نمی‌ماند، دوائی است ملین طبع، کاهش دهنده بلغم، پاک‌کننده کلیه‌ها و مثانه، فربه کننده بدن، بازکننده مسامات کبد و طحال و میوه‌ای است از بهترین و ستوده‌ترین میوه‌ها. در حدیث شریف آمده است: «انجیر بواسیر را از بین می‌برد و در مرض نقرس نافع واقع می‌شود». بسیاری از پزشکان نیز برآنند که انجیر مفیدترین میوه‌ها و مغذی‌ترین آنها برای بدن است. اما زیتون نیز هم میوه است، هم نان خورش و هم دوا و از آن روغنی گرفته می‌شود که نان خورش غالب و روغن مصرفی برخی از سرزمین‌هاست و زیتون در ترکیب بسیاری از داروها نیز به کار برده می‌شود.

وَطُورِ سَيْنِينَ (2)

«و سوگند به طور سینا» طور سینا: کوهی است که خداوند Ψ با موسی \cup بر آن سخن گفت و «سینین» و «سینا» نام دو جای است که در آن کوه قرار دارد.

وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (3)

«و سوگند به این شهر امین» که مراد از آن: مکه مکرمه است و حق تعالی آن را امین نامید زیرا شهری است امن. علما گفته اند: خداوند Ψ از آن روی به این سه جا، یعنی: شام، بیت المقدس و مکه سوگند خورد که این سه جا، فرودگاههای وحی الهی بر پیامبران اولی العزم وی اند و از این سه جا است که مشعلهای هدایت برای بشر روشن گردانیده شده است.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (4)

جواب سوگندهای قبل این است: «به راستی که انسان را در نیکوترین تقویم آفریدیم» یعنی: به آنچه ذکر شد، سوگند که ما انسان را در بهترین و معتدلترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریده ایم و از جمله مزیت های انسان این است که: خداوند Ψ هر ذی روحی را فروافتاده بر روی آن آفریده است، بجز انسان که آن را راست قامت آفریده به طوری که خوردنی خویش را با دست خویش می گیرد. و از جمله مزیت های انسان این است که خداوند Ψ تمام خواص کائنات را در او جمع کرده، او را دانا، سخنگو، مدبر و حکیم آفریده و بدین سان به او این امکان را داده است که خلیفه وی در زمین به همان نحوی باشد که این خلافت را برایش اراده کرده است.

قرطبی داستانی را نقل کرده است که روشنگر ممتاز بودن ساختار انسان می باشد، او می گوید: عیسی بن موسای هاشمی زنش را سخت دوست داشت، روزی از

باب ملاطفه به زنش گفت: اگر تو زیباتر از ماه نباشی، سه طلاق هستی! زنش بی‌درنگ برخاست و از وی در حجاب قرار گرفت و از پشت پرده به وی گفت: تو طلاقم داده‌ای! آن شب بر عیسی بن موسی شب بسیار سختی گذشت. بامداد به سرای منصور خلیفه رفت و او را از ماجرا آگاه کرد و در پیش وی سخت بی‌قراری نمود. منصور فقها را جمع کرد و از آنان در این باره فتوا خواست. پس تمام کسانی که آمده بودند، گفتند که: زن وی طلاق شده است؛ مگر مردی از یاران ابوحنیفه که ساکت بود. منصور رو به او کرد و گفت: چرا تو سخنی نمی‌گویی؟ آن مرد لب به سخن گشود و گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم

(وَالتَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ (1) وَطُورِ سَيْنِينَ (2) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (3) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (4))

ای امیرالمؤمنین! انسان زیباترین و نیکوترین اشیاء است و هیچ چیز از او زیباتر نیست. پس منصور به عیسی بن موسی گفت: قضیه چنان است که این مرد گفت: لذا به زنت پیوند. و فردی را نیز نزد زنش فرستاد و به او پیغام داد که: از همسرت اطاعت کن و نافرمانی‌اش نکن زیرا او تو را طلاق نکرده است. سپس قرطبی در تعلیقی بر این داستان می‌گوید: «آری! انسان نیکوترین و زیباترین خلق خدا Ψ در ظاهر و در باطن است، زیبایی و شگرفی شکل و هیأت وی در این است که سرش و آنچه که در آن از عجایب آفرینش آفریده شده، در بالا قرار دارد و سپس سینه وی با اعجوبه‌های خلقتی که در اندرون آن است - مانند قلب، شش‌ها و کبد - بعد از سر در مرتبه دوم قرار گرفته، بعد از آن دستها و ترکیب ساختاری شگفت‌آسای آنها، باز شکم و محتوای آن، سپس آلت تناسلی

و دستگاه‌های مربوط به آن و سرانجام پاها و وظایف آن. از این جهت فلاسفه گفته‌اند: انسان عالم اصغر است زیرا هر چه در دیگر مخلوقات وجود دارد، به‌تنهایی در او جمع گردیده است».

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (5)

«سپس او را به پست‌ترین مراتب پستی بازگردانیدیم» یعنی: ما انسان را در بهترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریدیم و سپس او را به پست‌ترین عمر که ضعف و پیری و خرفتی و انحطاط قوای انسانی او بعد از جوانی و نیرومندی اوست، باز گردانیدیم تا بدانجا که چون کودک بی‌تمیزی می‌گردد و عقل وی کم می‌شود. «سافلین» ناتوانان و فروماندگان، بیماران زمین‌گیر، کودکان و ضعیف‌تر و فرومانده‌تر از همه آنها پیرمردان کهنسال‌اند. در حدیث شریف آمده است: «چون بنده بیمار شود یا به سفر برود، خداوند Ψ برای او همان مزدی را می‌نویسد که در حال صحت و اقامت خود عمل می‌کرد». همچنین در حدیث شریف قدسی آمده است که خداوند Ψ فرمود: «چون بنده مؤمنی از بندگانم را مبتلا کردم و او مرا در برابر آنچه که بدان مبتلایش کرده بودم سپاس گفت، قطعاً او از بستر بیماری‌اش همانند روزی برمی‌خیزد که مادرش او را زاییده است؛ پاک از گناهان. پروردگار عزوجل (به فرشتگان موکل) می‌گوید: من بودم که این بنده خویش را مقید گردانیده و او را به این بیماری مبتلا کردم پس برای او (از عمل) همان چیزی را جاری گردانید که قبل از این جاری می‌کردید».

به قولی معنی این است: انسانی که خداوند Ψ او را در نیکوترین حال و بهترین شکل و صورت آفریده است، به بدتر و فروتر از حال هرگونه حیوانی بازگردانیده می‌شود زیرا او به فرودین فرود دوزخ می‌پیوندد. در این صورت مراد از انسان، بعضی از افراد آن است که کفارند. ابن‌کثیر این قول دوم را برگزیده و معنی اول را که اختیار ابن‌جریر است، رد کرده و می‌گوید: «اگر مراد معنای اول بود، در این صورت استثنای مؤمنان از آن (در آیه بعد) نیکو نبود زیرا بعضی از مؤمنان نیز پیر و خرفت می‌شوند».

در بیان سبب نزول آیه آمده است: چند تن در زمان رسول خدا ص بسیار پیر و فرتوت و فروتر از همه فروماندگان گردیده بودند تا بدانجا که عقلهایشان کاهش یافته بود پس اصحاب از آن حضرت ص سؤال کردند که از نظر شرع شریف حکم آنان چیست؟ همان بود که خداوند Ψ عذر آنان را نازل فرمود. یعنی: حکم این است که برای ایشان مزد همان اعمالی که قبل از بین رفتن عقلهایشان بدان عمل می‌کرده‌اند، تعلق می‌گیرد.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (6)

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند» پس اینان به «اسفل‌السافلین» یعنی دوزخ بازگردانیده نمی‌شوند بلکه به بهشت برین خداوند Ψ در «اعلی‌علیین» بازگردانیده می‌شوند «پس برای آنان پاداشی است بی منت» و گسست‌ناپذیر به‌عنوان پاداش طاعت‌هایشان. ابن‌عباس رضی‌الله عنهما می‌گوید: «هرکس قرآن بخواند، به حالتی از خرفتی که عقلش از بین برود،

بازگردانیده نمی‌شود». بنابراین، مؤمن پرهیزکار در دنیا نیز به چنین حالی باز نمی‌گردد.

این آیه مؤید سخن ابن‌کثیر است که مراد از بازگردانیدن انسان به «اسفل‌السافلین»، بازگشت کفار به دوزخ در آخرت است.

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ (7)

«پس بعد از این چه چیز تو را به تکذیب روز جزا وامی‌دارد؟» یعنی: ای انسان منکر! اکنون که دانستی خداوند Ψ تو را در نیکوترین ساختار آفریده است و هم‌اوست که تو را به فرودین فرود برمی‌گرداند پس چه چیز تو را وامی‌دارد که رستاخیز و جزا را منکر گردی؟ به قولی: خطاب برای رسول اکرم ص است. یعنی ای محمد ص! بعد از ظهور این دلایل قاطع و گویا، باز کدامین انسان تو را تکذیب می‌کند؟.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (8)

«آیا خداوند حکم‌کننده‌ترین حاکمان نیست» هم در قضا و هم در عدل خویش؟ بی‌شک که هست؛ از آن رو که او انسان را به نیکویی و زیبایی و با بهترین ساختار آفرید، سپس کافران و منکران خویش را در فرودین فرود دوزخ افکند و مؤمنان را به درجاتی بلند برتری بخشید؛ پس از عدل اوست که قیامت را برپا می‌دارد تا مظلومان داد خویش را از ظالمان بستانند. در حدیث شریف آمده‌است: «چون یکی از شما (وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ) را می‌خواند و به آخر آن: (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ) می‌رسد، باید بگویند: «بلی و أنا علی ذلک من

الشاهدین: نه چنان است که حق تعالی احکم الحاکمین نباشد بلکه هست و من
بر این امر از گواهانم».

(سوره علق)

مکی است و دارای (19) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «علق»، «اقرأ» یا «قلم» نامیده شد زیرا خدای سبحان آن را با فرموده‌اش: **(اقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (1) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (2) اقرأ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (3) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (4)...**) آغاز نموده است. شایان ذکر است که صدر این سوره، اولین آیات نازل شده قرآن کریم می‌باشد اما بقیه این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت ص در میان قریش و بروز تحریکاتشان علیه دعوت، نازل شد.

در خصوص چگونگی آغاز نزول وحی بر رسول خدا ص، از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «نخستین چیز از مقدمات وحی و رسالت که بر رسول خدا ص آشکار شد، رؤیای صادق بود و ایشان هیچ رؤیایی نمی‌دیدند مگر این که مانند سپیده صبح روشن بود و به تحقق می‌پیوست، سپس اشتیاق به خلوت‌گزینی در ایشان پدیدار شد پس به غار حرا می‌رفتند و شبهای متعددی در آن عبادت می‌کردند و برای آن شبها توشه برمی‌گرفتند. و چون آن مدت سپری می‌شد، نزد خدیجه باز می‌گشتند و مجدداً توشه برمی‌گرفتند. تا این که نزول وحی در غار حرا ایشان را غافلگیر کرد زیرا فرشته در غار نزد ایشان آمد و گفت: اقرأ: بخوان». رسول خدا ص خود حکایت می‌کند که: «در پاسخ فرشته گفتم: من خواننده نیستم. پس فرشته مرا در بر گرفت و به خودش چسباند و آنچنان فشارم داد که به زحمت افتادم آن‌گاه رهایم کرد و گفت: اقرأ: بخوان!

گفتم: من خواننده نیستم. سپس بار دوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهايم کرد و گفت: اقرأ: بخوان! و گفتم: خواننده نیستم! سپس بار سوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهايم کرد و گفت: (اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (1) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (2) اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (3) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (4))». عائشه رضی الله عنها می افزاید: «در حالی که رسول خدا ص از این واقعه سخت مضطرب گردیده بودند و بر خود می لرزیدند نزد خدیجه آمدند و گفتند: مرا در جامه درپیچانید، مرا در جامه درپیچانید! پس بر ایشان لحافی پوشانیدند تا اضطرابشان فرو نشست آن گاه فرمودند: ای خدیجه! مرا چه شده است؟ و ماجرای غار را به وی حکایت کردند و افزودند: حقیقتاً بر خویشتن بیمناک گردیدم. خدیجه به ایشان گفت: نه! هرگز بیمناک نباشید بلکه باید خوشحال باشید زیرا به خدا Ψ سوگند که او هرگز شما را خوار نمی کند، شما کسی هستید که صله رحم را به جا می آورید، به راستی و درستی سخن می گوید، بار مشکل ناتوانان و ضعیفان را برمی دارید، میهمان را به نیکویی پذیرایی می کنید و بر حواج و قضایای حق یار و مددکارید. سپس خدیجه رضی الله عنها ایشان را نزد ورقه بن نوفل پسر عمویش برد که در جاهلیت نصرانی شده بود و خط عربی و عبری را می نوشت و از انجیل چیزهایی را که خدا Ψ خواسته بود، نوشته بود. و او در آن وقت پیرمرد کهنسالی بود که نابینا شده بود. خدیجه رضی الله عنها به وی گفت: ای پسر عمویم! از برادرزاده ات بشنو که چه می گوید؟ ورقه خطاب به رسول خدا ص گفت: پسر برادرم! چه دیده ای؟ رسول خدا ص آنچه را در غار دیده بودند، به وی بازگفتند. ورقه گفت: این همان ناموسی است که بر موسی Ψ نازل شد. ای کاش من در عهد

رسالت جوانی چابک‌اندام می‌بودم (تا به یاری دعوتت بپا می‌خاستم) ای کاش هنگامی که قومت تو را اخراج می‌کنند، من زنده باشم. رسول خدا ص فرمودند: آیا آنان اخراج کننده من هستند؟ ورقه گفت: آری! هیچ مردی مانند آنچه را که تو (از وحی و رسالت) آورده‌ای، نیاورد مگر این که مورد تعدی و دشمنی قرار گرفت و اگر من آن روز زنده باشم، تو را به قوت تمام یاری خواهم داد. پس دیری نپایید که ورقه درگذشت. از آن سوی دیگر وحی نیز سست شد و رسول خدا ص از انقطاع وحی سخت اندوهگین شده و چنان در فشار قرار گرفتند که چندین بار به قله کوهها رفتند تا خود را از آن به پایین افکنند. اما هرگاه که به قله کوهی می‌رفتند تا خود را از آن به پایین پرتاب کنند، جبرئیل U در معرض دید ایشان آشکار می‌شد و می‌گفت: ای محمد! به راستی که تو فرستاده خداوند هستی. ایشان با این سخن جبرئیل آرام می‌گرفتند و به خانه بازمی‌گشتند. ولی باز وحی بر ایشان دیر می‌کرد و بار دیگر به کوه می‌رفتند تا خود را از کوه به پایین پرتاب کنند. اما چون به قله کوه می‌رسیدند، جبرئیل U بر ایشان نمایان می‌شد و سخنی مانند آن را به ایشان می‌گفت.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (1)

«بخوان به نام پروردگارت» یعنی: بخوان درحالی که به نام پروردگارت آغاز می‌کنی. یا معنی این است: بخوان درحالی که از نام پروردگارت یاری می‌جویی. دلیل این که حق تعالی (بِاسْمِ رَبِّكَ) گفت و مانند (بسم الله الرحمن الرحيم)، (باسم الله) نگفت، این است که: «رب» مفید معنی پرورش و تربیت است و بنده را به حقیقت ربوبیت باری تعالی متوجه می‌کند. یعنی: بخوان به نام آن که تو را

پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت می‌کند و هم بر طاعت برانگیزاننده‌تر است. آری! بخوان به‌نام آن «که آفرید» پس خداوند Ψ خود را با این صفت برای ما وصف می‌کند تا نعمت آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اولین نعمتها و بزرگترین آنهاست. یعنی: ای پیامبر! بخوان به‌نام خداوندی که تو را آفریده است، هر چند که قبلاً نه‌خواننده بوده‌ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید. اما سؤال این است که پیامبر ص چه بخوانند؟ چه‌بسا مراد این باشد که: آیات کونی پروردگار را بخوان. زیرا این سوره از آیات کونی بحث می‌کند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (2)

«انسان را از علق آفرید» علق: خون بسته است و اگر خون روان باشد، آن خون «مسفوح» است. گفتنی است که خون بسته طوری از اطوار آفرینش جنین می‌باشد زیرا آفرینش جنین ابتدا از نطفه است، سپس خداوند Ψ آن نطفه را به علقه (خون بسته) که گویی قطعه‌ای از خون جامد است، متحول می‌کند آن‌گاه علقه به مضغه (گوشت پاره) تطور می‌کند چنان که گویی قطعه‌ای از گوشت است و سپس بر آن خلعت آفرینش انسانی پوشانده شده و از نظر شکل و هیأت، ساختار انسانی به خود می‌گیرد.

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (3)

«بخوان و پروردگار تو کریمترین کریمان است» یعنی: آنچه را که به تو از خواندن دستور داده‌ایم، عملی کن و بدان که پروردگاری که تو را به خواندن

دستور داده، گرامی‌ترین است زیرا او کریمی است که هیچ بزرگواری با کرم او همسری نمی‌تواند کرد و از کرم اوست که به تو امکان می‌دهد تا بخوانی در حالی که تو امی (ناخوان) هستی.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (4)

«همان کس که به وسیله قلم علم آموخت» یعنی: به وسیله قلم به انسان نویسندگی و دانش آموخت. پس قلم نعمت بس بزرگی از جانب خدای عزوجل برای انسان است. اگر این قلم نبود، نه دینی پایدار می‌گردید و نه زندگی‌ای سروسامان می‌یافت لذا خداوند Ψ مردم را به وسیله قلم از تاریکی جهل به سوی نور علم رهنمون گردیده است و علوم تدوین نگردیده، احکام مرتب نشده و اخبار و سخنان پیشینیان و کتب نازل شده الهی به ضبط و ثبت نرسیده مگر به وسیله نوشتن و قلم و اگر بتوانیم جهانی را تخیل و تصور کنیم که در آن نه قلمی باشد، نه نوشتن و نه کتابی، بی‌شک آن جهان، جهانی خواهد بود که جهل در آن در همه جا و همه سو طناب افکنده و سایه سیاه شوم خود را گسترانده است به طوری که در آن جهان بسته، معرفت عقیم است و دانشهای پیشینیان و تجارب و آداب و افکارشان منجمد، که نه به دیگران منتقل می‌شود و نه از جایی به جایی می‌رود مگر به قلت و همراه با نقص و تحریف و آن اندک داشته‌های علمی نیز بر اثر انجماد فکری و انسداد معرفتی در گذار زمان به پایان رسیده و دیگر برای آن در عرصه هستی وجودی باقی نمی‌ماند.

اما با وجود نویسندگی و قلم، بدون شک علوم و آداب باقی مانده و ماندگار می‌شوند و کاخ علوم و آداب پیوسته بر زیربنای آنها فرازهای نوینی را می‌پیماید

و الی ما شاء الله بر آن افزوده می‌شود؛ در چنین بستر و زمینه‌ای است که تمدنها سر برآورده و رشد می‌کنند، افکار اعتلا و ارتقا یافته و ادیان حفظ می‌شوند و هدایت انتشار پیدا می‌کند، از این رو تعجب‌برانگیز نیست که خداوند Ψ دعوت اسلام را با دعوت به سوی خواندن و نوشتن و بیان این حقیقت که خواندن و نوشتن دو نشانه بزرگ از نشانه‌ها و آیات وی در خلقتش می‌باشند و از خوان رحمت او فرود آورده شده‌اند، آغاز نموده‌است و محمد پیامبرش ص درحالی که عربی امی است که نه خواندن را می‌داند و نه نوشتن را، درحالی که رسالت برانگیخته شده که معجزه او قرآن است؛ قرآنی که خوانده می‌شود و کتابی که نوشته می‌شود و او با این کتاب به زودی امت خویش را از امتی امی و ناخوان به امتی دانشمند و دانا متحول خواهد کرد، امتی که به تمام فضایل علم و دانش آراسته است. چنان‌که خداوند Ψ در همان حال که با این نعمت خویش بر این امت منت می‌گذارد، چنین می‌فرماید: **(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ):** «اوست آن کس که در میان قوم بی‌کتاب پیامبری از خودشان را برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکیزه‌شان می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و حقا که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند» «جمعه/2». در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند Ψ آفرید قلم بود سپس به او گفت: بنویس! و قلم هر چه را که تا روز قیامت روی می‌دهد، نوشت پس قلم نزد الله Ψ در ذکر، فوق عرش است».

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ (5)

«آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت» یعنی: خداوند Ψ به وسیله قلم اموری را به انسان آموخت که انسان از آنها هیچ چیز نمی‌دانست.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى (6) أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى (7)

«حقا که آدمی همین که خود را بی‌نیاز ببیند طغیان می‌ورزد» یعنی: انسان اگر خود را به مال و نیروی خویش توانگر ببیند، از حد می‌گذرد و بر پروردگارش استکبار و طغیان می‌ورزد.

در بیان سبب نزول روایت شده‌است که ابوجهل به مشرکان گفت: آیا محمد در میان شما چهره‌اش را بر خاک می‌گذارد؟ گفتند: آری! گفت: سوگند به لات و عزی که اگر بینم او چنین می‌کند، گردنش را در زیر لگدهای خود کرده و چهره‌اش را در خاک می‌لولانم! پس خداوند Ψ این آیات را نازل فرمود: (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى...). یعنی: به جای این‌که آن انسان طغیانگر، این مال و نیرومندی را به خدای سبحان نسبت داده و او را در قبال آنها شکر بگزارد، کفران نعمت کرده و سر به طغیان بر می‌دارد.

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (8)

«در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست» نه به سوی غیر وی. پس ای انسان طغیانگر! بدان که پروردگار متعال، تو را بر این امر که آن مال را از کجا گرد آورده و در چه راهی خرج کرده‌ای، محاسبه می‌کند؟ سپس حق تعالی بعد از بیان طبیعت انسان کافر، نمونه‌ای از طغیان او را ذکر می‌کند:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (9) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (10)

«آیا دیدی» یعنی: ای محمد ص! به من خبر بده. شایان ذکر است که «أرأيت» در این آیه و دو آیه دیگر هر سه برای به تعجب واداشتن است و مراد از آن، تقبیح و سرزنش مرتکب عملی است که کارش تعجببرانگیز و سرزنش‌بار می‌باشد. آری! به من خبر بده «از آن کس که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟» این اولین نمونه از مظاهر طغیان است. چنان‌که در بیان سبب نزول ذکر شد، مراد از کسی که باز می‌داشت، ابوجهل است و مراد از بنده، محمد ص‌اند. روایت شده است که رسول خدا ص به بارگاه الهی چنین دعا کردند: «خدایا! اسلام را به عمر، یا به ابوجهل بن هشام عزت بخش». پس گویی خداوند Ψ به پیامبرش می‌فرماید: ای محمد! تو می‌پنداشتی که اسلام با ایمان آوردن ابوجهل عزیز می‌شود در حالی که او از نماز که اولین رکن از ارکان اسلام است، باز می‌دارد. نقل است که: لقب ابوجهل، ابوالحکم بود پس گفته شد: چگونه این لقب سزاوار اوست در حالی که بندگان را از خدمت پروردگارشان بازداشته و آنان را به پرستش جمادی فرامی‌خواند؟ در روایات آمده است که علی ؑ در مصلی کسانی را دید که قبل از نماز عید، نماز نفل می‌خوانند. فرمود: من ندیدم که رسول خدا ص قبل از نماز عید نماز نفل بخوانند. به او گفته شد: چرا آنان را از نماز گزاردن باز نمی‌داری؟ فرمود: می‌ترسم که در تحت این خطاب حق تعالی داخل شوم: (أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى...): «آیا دیدی کسی را که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟». علما می‌گویند: این آیه هر چند در مورد ابوجهل نازل شده است ولی هر کس که مردم را از طاعت خداوند Ψ بازدارد، در این خطاب نازل شده در شأن ابوجهل، شریک است.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (11) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى (12)

«آیا دیدی» یعنی: ای محمد ص! همچنین به من از حال این طاغوت منع کننده نماز خبر بده. به قولی: خطاب برای کافر است، که در این صورت معنی چنین می شود: ای کافر! به من خبر بده «که اگر» محمد ص که او را از نماز خواندن بازمی داری «بر طریق هدایت باشد، یا به پرهیزگاری امر کند» یعنی: به اخلاص، توحید و عمل شایسته ای امر کند که به وسیله آن می توان از آتش دوزخ پرهیز کرد، آیا باز هم او را از این کار بازمی داری؟ و اگر خطاب برای رسول خدا ص باشد - چنان که اکثر مفسران بر آنند - معنی چنین است: به من از حال این طاغوت بازدارنده از نماز خبر بده که اگر او در راه هدایت و صواب می بود، یا به تقوی امر می کرد، آیا این کار برایش بهتر از آن نبود که از راه خدا Ψ باز دارد، یا به پرستش بتان فرمان دهد؟ قطعاً برایش بهتر بود.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (13) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (14)

«آیا دیدی» ای محمد ص «که اگر» ابوجهل «انکار پیشه کند و روی برتابد» از ایمان و آنچه که تو به همراه آورده ای. و اگر خطاب متوجه ابوجهل باشد معنی این است: به من خبر بده که اگر محمد ص دروغگو یا از حق رویگردان باشد؛ «مگر ندانسته که خدا می بیند؟» یعنی: خداوند Ψ به احوال وی آگاه است پس او را به سبب آن مجازات می کند؟ لذا چه نیازی است که تو او را از نمازش بازداری؟! بنا بر وجه دیگر که خطاب متوجه محمد ص است، معنی چنین می شود: آیا این کافر به وسیله عقل و اندیشه خود نمی بیند و نمی داند که

خداوند ﷻ بر این اعمال زشتش ناظر است و به زودی او را در برابر جرایم و جنایاتش محاسبه و مجازات می‌کند؟ پس اگر می‌داند، چگونه جرأت کرده است که همچو اعمال ننگینی را مرتکب شود؟.

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (15) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (16)

«نه، چنان نیست» که این طاغوت بازدارنده می‌پندارد، او باید بداند که «اگر باز نایستد» یعنی: سوگند به الوهیت که اگر او از این اعمال و اندیشه‌های ناصواب خود دست برندارد و به هوش نیاید؛ «البته موی پیشانی او را سخت بگیریم» و او را به دوزخ درافکنیم؛ «موی پیشانی دروغزن گناه‌پیشه را» یعنی: صاحب این پیشانی را که دروغزن، خطاکار، بی‌پروا، بی‌اندیشه و نکوهیده است، این کسی که از ارتکاب گناه هیچ پروا و اندیشه نمی‌کند و هیچ ننگ و عاری ندارد. ناصیه: موی جلوی سر است.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (17)

«پس باید اهل نادى خود را فراخواند» نادى: محلى است که قوم در آن مى‌نشینند و خانواده و قبیله در آن گرد هم می‌آیند. یعنی: باید آن طاغوت، قوم و قبیله و کسانش را به کمک و پشتیبانی خویش فراخوانده و بر آنان بانگ دردهد که هلا! به یاری من بشتابید تا او را کمک و یاری کنند!!
در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل شده است که ابوجهل به رسول خدا ص گفت: آیا مرا تهدید می‌کنی در حالی که من بیشترین کسان این وادی (مکه) از نظر اهل مجلس و یاران و پشتیبانان هستم؟! پس این آیه نازل شد.

سَدْعُ الزَّبَانِيَّةِ (18)

آری، ای پیامبر! بگو که قوم و قبیله خود را فراخواند؛ «ما نیز به زودی زبانیه را فرامی خوانیم» زبانیه: فرشتگان سختگیر درشتخوی خشن‌اند که آتشبان جهنم می‌باشند. یعنی: او قبیله و یارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشتخوی قوی‌پنجه را تا او را بگیرند و در آتش سوزان بیفگنند. ابن‌عباس رضی‌الله عنهما می‌گوید: «اگر ابوجهل گروه هم‌مجلسش را فرامی‌خواند، قطعا فرشتگان قوی‌پنجه موصوف، آشکارا او را می‌گرفتند».

كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (19)

«زنهار» هر گز این دروغزن بی‌پروای بی‌اندیشه تهدیدش را عملی نتواند کرد و حاشا که او یارای رسانیدن گزند را به تو داشته باشد؛ پس «از او پیروی نکن» در آنچه که تو را به آن فرامی‌خواند و بر نافرمانی او پایدار باش «و سجده کن» یعنی: به نمازت برای خدای عزوجل ادامه بده، بی‌آن‌که به او کمترین اهمیتی بدهی، یا در بازداشتن او از نماز، به‌سویش گرایش یابی «و تقرب بجوی» به‌سوی خدای سبحان با طاعت و عبادت. دلیل این‌که حق تعالی از نماز به «سجده» تعبیر کرد، در حدیث شریف ذیل آمده است: «نزدیکترین و دوست‌داشته‌ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی‌اش در آن برای حق تعالی سجده‌کنان بر زمین نهاده است». آری! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیت و ذلت در پیشگاه پروردگار سبحان است و از آنجا که خداوند Ψ دارای چنان عزتی است که برای آن مقداری متصور نمی‌باشد پس هرچند که از این صفت وی دور گردی، به بهشتش نزدیکتر می‌شوی. همچنین در حدیث شریف

آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اما رکوع؛ پس پروردگارتان را در آن
تعظیم کنید و اما سجده؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است
که دعایتان در آن مستجاب شود».

(سوره قدر)

مکی است و دارای (5) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده است، «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شد چنان که خدای سبحان در مطلع آن می فرماید: **(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ).**

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (1)

«همانا ما آن را در شب قدر نازل کردیم» یعنی: ما قرآن را در شبی بزرگ و دارای قدر و منزلتی عظیم نازل کرده ایم. پس آن را به سبب شرف و منزلت عظیم آن «قدر» نامیدند. دلیل دیگر نامگذاری آن به قدر این است که خدای سبحان همه چیزهایی را که مشیت وی تا سال آینده بر آن رفته است، در آن شب مقدر و برنامه ریزی می کند. نزول قرآن در شب قدر که از شب های مبارک رمضان می باشد، بدین معنی است که قرآن تماما در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد ولی نزول آن از آسمان دنیا نزولی تدریجی بود که بر حسب نیاز در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا ص نازل گردید. در حدیث شریف به روایت ابوهریره ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «قد جاءكم شهر رمضان، شهر مبارک افترض الله عليكم صيامه، تفتح فيه أبواب الجنة وتغلق فيه أبواب الجحيم، وتغل فيه الشياطين، في ليلة خير من ألف شهر، من حرم خيرها فقد حرم: اینک ماه رمضان بر شما آمد، ماهی مبارک که خداوند متعال در آن روزه اش را بر شما فرض گردانیده، در آن درهای بهشت باز و درهای دوزخ

بسته می‌شود و در آن شیاطین در قید و زنجیر قرار داده می‌شوند، در شبی که بهتر از هزار شب است، هر کس از خیر آن محروم شد، بی‌گمان (از هر خیری) محروم گردانیده شده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا، غفر له ما تقدم من ذنبه: هر کس از روی ایمان و به قصد قربت شب قدر را (برای نماز و نیاز) به پا خاست، آنچه که از گناهانش گذشته است بر وی آمرزیده می‌شود».

شایان ذکر است که احادیث وارده در تعیین شب قدر، مختلف می‌باشد اما آنچه که اکثر علما برآوردند، این است که شب قدر، شب بیست و هفتم رمضان هر سال می‌باشد؛ و از علامات آن این است که خورشید در بامداد آن سپید طلوع می‌کند و شعاعی ندارد. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله τ آمده است که رسول خدا ص درباره شب قدر فرمودند: «من شب قدر را دیدم اما آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهای دهه اخیر رمضان است و شبی است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپید، گویی که در آن ماهی تمام می‌تابد. آن شب شیطان بیرون نمی‌آید تا آنکه صبحش روشن گردد». در روایت دیگری آمده است: «خورشید در صبحگاه شب قدر، ضعیف و سرخ رنگ ظاهر می‌شود». روایت شده است که رسول خدا ص از خانه بیرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در این اثنا دو مرد را که باهم در کشمکش بودند در برابر خود یافتند پس آن خبر را فراموش کردند. حکمت در پنهان داشتن شب قدر مانند حکمت در پنهان داشتن وقت وفات و روز قیامت است تا مکلف به طاعات رغبت کرده و بر سخت‌کوشی و جد و جهد خود در این راه بیفزاید، غفلت و سستی نکند و بر شب مخصوصی تکیه ننماید.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (2) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (3)

«و تو چه دانی که شب قدر چیست؟» استفهام برای تفخیم و بزرگداشت شأن شب قدر است، یعنی: تو مرتبه و پایه نهایی فضل و شرف شب قدر را درک نکرده‌ای زیرا «شب قدر بهتر از هزار ماه است» یعنی: عمل نیک در آن، بهتر از عمل نیک در هزار ماهی است که شب قدری در آنها نباشد. مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: در میان بنی‌اسرائیل مردی بود که شب تا صبح را احیا می‌کرد و به پا می‌خاست سپس روز نیز تا شب با دشمن جهاد می‌کرد و او هزار ماه بر این نمط عمل کرد. پس خداوند Ψ فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماهی است که آن مرد در آنها عمل صالح انجام داد.

تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (4)

سبب برتری شب قدر بر هزار ماه این است که: «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود می‌آیند» از آسمانها به سوی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود می‌آیند برای پرداختن و سامان دادن به هر امری که خداوند Ψ آن را تا سال آینده مقدر و به آن حکم کرده‌است. روح: جبرئیل \cup است و هرچند کلمه «فرشتگان» شامل او نیز می‌شود ولی از او به سبب فزونی شرفش مخصوصاً نیز یادآوری شد پس این از باب عطف خاص بر عام است. از فواید فرود آمدن فرشتگان این است که ایشان در زمین انواع طاعاتی را می‌بینند که در میان اهالی آسمانها ندیده بودند همچنین آنها در زمین فریاد ناله و زاری گنه‌کارانی را می‌شنوند که ناله و زاری آنها نزد خداوند Ψ دوست‌داشته‌تر از زمزمه تسبیح

مَسْبِحَانِ اسْتِ پَسْ دَرِ اَیْنِ حَالِ بَهْ یَکْ دِیْگَرِ مِیْ گَوِیَنْدِ: بَیْاَیِدِ صَدَائِیْ رَا بَشْنَوِیْمِ
کِهْ نَزْدِ پَرُورْدِگَارِ مَا دُوسْتِ دَاشْتَهْ تَرِ اَزْ تَسْبِیْحِ مَا مِیْ بَاشَدِ.

سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (5)

«آن شب تا دم طلوع فجر محض سلامتی است» یعنی: تمام آن شب سلامتی و خیر است و هیچ شری در آن نیست و تا هنگام دمیدن سپیده دم، فرود آمدن فرشتگان در آن قطع نمی شود به طوری که آنها گروه گروه و پیایی تا طلوع سپیده دم از آسمان فرود می آیند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه می گوید: «آن شب، شب سالمی است که شیطان نمی تواند در آن گزند و آزاری برساند». شعبی می گوید: «مراد از سلام، سلام گفتن فرشتگان بر اهل مساجد در شب قدر است از هنگامی که خورشید پنهان می شود تا آن گاه که بامداد طلوع می کند».

(سوره بینه)

مدنی است و دارای (8) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «بینه» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: **(لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ)** افتتاح شده است. در حدیث شریف به روایت انس بن مالک τ آمده است که رسول خدا ص به ابی بن کعب τ فرمودند: «خداوند Ψ به من دستور داده است که سوره **(لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ)** را بر تو بخوانم. ابی گفت: خداوند Ψ از من نام برده است؟ فرمودند: آری! پس (از شوق) گریست».

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ
(1)

«کافران از اهل کتاب» یعنی: از یهود و نصاری «و مشرکان» یعنی: مشرکان عرب پرستشگر بتان و غیر آنها از مشرکان «جدا شونده» و دست بردار از کفر خویش «نبودند تا وقتی که بر آنان بینه بیاید» بینه: هر چیزی است که حق را روشن و هویدا گرداند و مراد از آن در اینجا قرآن، یا محمد ص است. یعنی: کفار از هر رنگ و قماش که باشند، هرگز از کفر و شرک و اختلاف خود در دین دست بردار نیستند تا آن که به سویشان حجتی بفرستیم که در امر عقاید و ادیانشان حق را از باطل متمایز گرداند و گمراهی شان را برایشان روشن و مبرهن سازد همان گمراهی ای که به سبب وجود فاصله زیاد زمانی آنان با عهد انبیا $\ddot{\text{a}}$ و به سبب تحریف کتب آسمانی ای که در اختیارشان است، به آن

درافتاده‌اند. این بینه و حجت آشکار همانا حضرت محمد ص و نیز کتابی است که او به‌عنوان معجزه روشن با خود آورده است، کتابی که گمراهی و نادانی‌شان را برآنان آشکار گردانیده و به‌سوی ایمان فرایشان خوانده است. خلاصه این‌که: حال اهل کتاب و مشرکان، مقتضی فرستادن پیامبر و فرود آوردن کتاب بود، از این جهت ما پیامبر خاتم ص را فرستادیم و قرآن را فرود آوردیم.

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً (2)

آن‌گاه در تفسیر بینه می‌فرماید: «فرستاده‌ای است از جانب خداوند که صحیفه‌های پاک را تلاوت می‌کند» یعنی: محمد ص به‌عنوان فرستاده خداوند Ψ ، آنچه را که در صحیفه‌های قرآن است، از حافظه ذهنی و قلبی خود و نه از روی کتاب برآنان می‌خواند و این صحیفه‌ها از دروغ و شبهه و کفر پاک بوده و دربرگیرنده حق صریحی است که هر چه را از امور دین بر اهل کتاب و مشرکان مشتبه می‌شود، برایشان روشن می‌کند پس نه در این صحیفه‌ها تحریفی است و نه ابهام، غموض و التباسی بلکه این صحیفه‌ها حقا کلام خداوند Ψ است.

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (3)

«در آنها نوشته‌های استوار است» یعنی: در آن صحیفه‌ها آیات و احکامی است که به حق و عدل گویاست. قیمة: یعنی درست، راست، محکم و استوار که در آنها هیچ کجی و انحرافی از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آنها هست، صواب و رهنمونی و هدایت و حکمت است چنان که خداوند Ψ فرموده است: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (1) قَيِّمًا لِيُنذِرَ

...): (ستایش‌خدایی را که این کتاب را بر بنده خود فروفرستاد و هیچ گونه کجی در آن قرار نداد، کتابی است راست و درست تا گناهکاران را از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد...) «کَهف / 2 - 1». لذا هر کس از قرآن پیروی کند، قطعاً بر صراط مستقیم خداوند Ψ قرار دارد.

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (4)

«و اهل کتاب متفرق نشدند مگر پس از آن‌که برهان آشکار برایشان آمد»
یعنی: انگیزه تفرقه و اختلاف اهل کتاب، پوشیده ماندن و ابهام حقیقت بر آنان نبود بلکه آنها پس از روشن شدن حق و آشکار شدن راه صواب - یعنی بعد از بعثت رسول اکرم ص - در کار دین حق تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخی به آن حضرت ص ایمان آورده و برخی هم به ایشان کفر ورزیدند در حالی که تکلیف آنها این بود که در پیروی از دین خدا Ψ و پیروی از پیامبرش - که تصدیق کننده کتابهایشان نیز هست - بر راه و روش واحدی قرار داشته باشند.
این آیه در عین حال، تسلیت و دلجویی از رسول خدا ص نیز هست، یعنی ای پیامبر ص! تفرقه آنان تو را غمگین نکند زیرا منشأ این تفرقه کمبود و قصور حجت و برهان نیست بلکه منشأ آن عناد است که عادت‌ریشه‌دار در میان اهل کتاب می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «یهودیان به هفتادویک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و به زودی امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد که همه آنها در دوزخ‌اند مگر یک فرقه. اصحاب گفتند: این یک فرقه چه کسانی‌اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: «همانان که بر (راه و روشی قرار دارند) که من و اصحابم بر آن قرار داریم».

سپس خداوند ﷻ اهل کتاب را به سبب انحرافشان از هدف اساسی دین که همانا خالص ساختن عبادت برای اوست، سرزنش نموده و می‌فرماید:

**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا
الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (5)**

«و فرمان نیافته بودند» با این دین و این قرآن «جز این که خدا را پرستند در حالی که دین را برای او خالص گردانیده و حنفاء باشند» یعنی: قرآن را بدین منظور نازل کردیم تا آنان به عبادت و پرستش ما گردن نهند، عبادتشان برای ما از هر شرک و شائبه‌ای خالص باشد، با ما چیزی را شریک نیاورده و خویشان را در دین و عبادت برای ما خالص گردانند و از همه ادیان بریده و فقط به دین اسلام مایل باشند. و این است معنی حنیف.

این آیه دلالت می‌کند بر مذهب اهل سنت که گفته‌اند: عبادت برای آن واجب نگردیده که به بهشت، یا دوری از عذاب دوزخ می‌انجامد بلکه عبادت برای این واجب گردیده که ما بنده هستیم و او پروردگار پس اگر حتی ثواب و عقابی نیز در کار نباشد و حق تعالی ما را بی هیچ پاداشی به عبادت خود فرمان دهد، عبادت وی به محض عبودیت بر ما واجب است. چنان‌که این آیه به این حقیقت نیز اشاره دارد که هر کس خدای عزوجل را برای ثواب و عقاب پرستش کند، معبود وی درحقیقت همان ثواب و عقاب است و حق در این میان واسطه‌ای بیش نیست. اخلاص: آن است که عمل خالصانه و فقط به انگیزه رضای حق تعالی انجام شود و هیچ انگیزه دیگری جز رضای پروردگار، در انجام دادن آن عمل وجود نداشته باشد. مخلص: کسی است که کار نیک را به‌خاطر نیک بودن

آن خالصانه برای پروردگار متعال انجام می‌دهد و در کار وی نه ریایی است، نه شهرت‌طلبی و نه غرض دیگری.

این آیه دلیل بر این امر نیز هست که ایمان عبارت از مجموعه قول، اعتقاد و عمل می‌باشد، همان‌طوری که از تتمه آیه برمی‌آید: «و» فرمان نیافته بودند با این دین و قرآن «جز این که نماز برپا دارند و زکات پردازند» یعنی: فرمان یافته بودند که نمازها را بر وجهی اقامه کنند که خداوند Ψ از آنها خواسته است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها و نیز فرمان یافته بودند که زکات را در موقع آن پردازند. حاصل معنی این‌که: آراسته شدن به اخلاص در عبادت، مقتضی وحدت و اتفاق در دین است، نه شقاق و افتراق در آن زیرا محمد ص نیز دین حقی را آورده است که پیامبران پیشین به آن مأمور بوده‌اند پس چرا اهل کتاب راه شقاق و اختلاف در پیش گرفته‌اند؟ «و این است دین قیم» یعنی: این دین که پیام‌آور اخلاص در عبادت برای خداوند Ψ ، ترک همه معبودات باطل غیر از وی، ادای نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات برای بندگان نیازمند خدا Ψ است، تنها دین استوار و پایدار الهی می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (6)

«بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب» بعد از بعثت حضرت محمد ص «و نیز مشرکان، در آتش جهنم‌اند» و سرانجام به آن می‌پیوندند «در آن جاودان می‌مانند» نه از آن بیرون آمده می‌توانند و نه در آن می‌میرند «اینانند که

بدترین خلقاند» یعنی: اینان بدترین آفریدگان خداوند Ψ هستند زیرا از روی حسد و سرکشی حق را فروگذاشته‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (7)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آن گروه ایشانند که بهترین آفریدگانند» در حال و آینده، در امروز دنیا و فردای آخرت.

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسْبِيَ رَبَّهُ (8)

«پاداششان نزد پروردگارشان» در مقابل آن ایمان و عمل صالح؛ «بهشت‌های عدن است که جویباران از فرودست آنها» یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آنها «جاری است در آن همیشه جاویدانند» نه از بهشت بیرون می‌آیند، نه از آن کوچانده می‌شوند و نه در آن می‌میرند بلکه همیشه در ناز و نعمت بی‌پایان آن قرار دارند و به‌طور مستمر تا بی‌انتهای غرق لذتهای آن هستند «خدا از ایشان خشنود شد و ایشان نیز از او خشنودند» خشنودی حق تعالی از مؤمنان شایسته‌کار بدان جهت است که ایشان فرمان او را اطاعت کرده و شرایع و احکامش را پذیرفته‌اند و خشنودی آنان از حق تعالی بدان جهت است که به جایگاهی از نعمتهای دلخواه خود رسیده‌اند که نظیر آنها را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوش‌شنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است «این پاداش از آن کسی است که از پروردگارش بترسد» یعنی: این پاداش و خشنودی از آن کسانی است که در دنیا خداترس بوده و به‌سبب این ترس و خشیت، در برابر نافرمانی‌های او بازایستاده و از آنها دست برداشته‌اند. گفتنی است؛ جمله

اخیر بر این حقیقت دلالت دارد که ترس از خدا Ψ قله دینداری است و در میان آن و در میان ایمان و عمل صالح، پیوند محکم و گسست ناپذیری وجود دارد و این دو امر با هم متلازم اند.

(سوره زلزله)

مدنی است و دارای (8) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن از رخداد زلزله سخت پیشاپیش روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد. و این سوره مدنی است. اما ابن کثیر گفته است که این سوره مکی است.

سبب نزول سوره «زلزال» این بود که کفار از روز قیامت و حساب بسیار سؤال می کردند و می گفتند: **(أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ)**: «روز قیامت چه وقت است؟» «القیامه/6» و مانند این از سؤالات دیگر در این مورد... پس خداوند Ψ در این سوره از نشانه های قیامت برایشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند که علم قیامت فقط نزد اوست و هیچ راهی به سوی تعیین وقت آن برای آنان وجود ندارد.

فضیلت آن: در باره فضیلت این سوره احادیثی آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس بن مالک τ است که رسول خدا ص به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده ای؟ گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم!! فرمودند: آیا **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ثلث (یک سوم) قرآن است. فرمودند: آیا **(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ)** همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا **(قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)** همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا **(إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ)** همراه تو نیست؟

گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک‌چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج کن».

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (1)

«آن‌گاه که زمین به لرزش شدید خود» که سخت‌تر از آن زلزله‌ای نیست «لرزانیده شود» پس چنان بلرزد و به‌تکان آید که همه‌چیز بر روی آن درهم شکسته و خرد شود. اشاره این آیه کریمه به زلزله زمین در پایان کار جهان و به هم خوردن نظم کیهانی در هنگامه قیام قیامت است. چنان که حق تعالی در جای دیگری می‌فرماید: **(..زُلْزَلَةُ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ)**: «زلزله قیامت بس سهمگین است» «حج / 1».

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (2)

«و زمین بارهای سنگین خود را» یعنی: آنچه را که در شکم آن از مردگان، گنجها، دفینه‌ها و اعمالی است که بر روی آن انجام شده است «برون افگند» در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی از ابوهریره r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «تلقى الأرض أفلاذ كبدها أمثال الاسطوان من الذهب والفضة فيجىء القاتل فيقول: فى هذا قتلت، و يجىء القاطع فيقول: فى هذا قطعت رحمى ويجىء السارق فيقول: فى هذا قطعت يدى، ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً: زمین پاره‌های جگر خود را بسان ستونهایی از طلا و نقره برون می‌افگند پس قاتل می‌آید و می‌گوید: در راه این (طلا و نقره) آدم کشتم. از هم گسلنده رحم می‌آید و می‌گوید: به‌خاطر این، پیوند رحم خود را قطع کردم. دزد می‌آید و می‌گوید:

دست من در راه این، قطع شده است سپس همه آنها آن طلا و نقره را فرو می‌گذارند و چیزی از آن نمی‌گیرند». شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخه دوم برون می‌افکند.

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (3)

«و انسان گوید: زمین را چه شده است؟» یعنی: چون این هنگامه بزرگ و این دهشت سهمگین انسانها را در چنبره خویش فرومی‌گیرد و غافلگیرشان می‌کند، در آن هنگام هر فردی از افراد انسان می‌گوید: «برای چه زمین به جنبش درآمد و بارهای گران خود را به بیرون افکند؟». به قولی: مراد از انسان، انسان کافر به روز رستاخیز است زیرا مؤمن می‌داند که بر سر زمین چه می‌آید.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (4)

«آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید» یعنی: زمین خبرهای اعمالی را که بر روی آن از خیر و شر انجام شده است باز می‌گوید زیرا خدای سبحان در آن روز زمین را به‌نطق می‌آورد تا بر بندگان گواهی دهد. و این نظر جمهور مفسران است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است: «رسول خدا ص این آیه را خواندند و آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که اخبار زمین چیست؟ اصحاب گفتند: خدا Ψ و رسولش داناترند. فرمودند: اخبار آن این است که بر هر بنده و بر هر کنیزی (یعنی بر هر مرد و زنی) گواهی می‌دهد از آنچه که بر پشت آن عمل کرده است، بدین نحو که می‌گوید: او فلان و فلان روز بر روی من چنین و چنان کرد. پس این است اخبار آن». اما طبری می‌گوید: «سخن گفتن

زمین از باب تمثیل است و مراد این است که زمین به زبان حال سخن می‌گوید، نه به زبان قال».

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (5)

«به سبب آن که پروردگارت به او وحی کرده است» یعنی: زمین اخبار خود را به وحی خداوند Ψ باز می‌گوید زیرا خداوند Ψ به او فرمان می‌دهد که سخن بگو و گواهی بده. وحی: الهام به شیوه پنهانی است چنان که گفته می‌شود: «أوحى له وإليه و وحى له و إليه: یعنی با او پنهانی سخن گفت و به سوی الهام کرد».

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (6)

«آن روز مردم بر احوال پراکنده برآیند» یعنی: مردم در روز قیامت بر احوال مختلف و پراکنده‌ای از گورهای خود به سوی موقف حساب بیرون می‌آیند؛ برخی از آنان ایمن و مطمئنند و برخی ترسناک، برخی به رنگ اهل بهشت‌اند که رنگ سپید است و برخی به رنگ اهل دوزخ که رنگ سیاه است، برخی به سمت راست باز می‌گردند و برخی به سمت چپ چنان که در ادیان و اعمال خویش نیز متفرق‌اند. اما ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «مردم از موقف حساب گروه‌گروه بازمی‌گردند». یعنی: در حالی که به انواع و اصناف مختلفی تقسیم شده‌اند، از شقی گرفته تا سعید و از بهشتی تا دوزخی. آری! بازمی‌گردند: «تا اعمالشان به آنان نشان داده شود» یعنی: تا خداوند Ψ اعمالشان را به آنان ارائه نماید و بگوید: اینک این شما و این هم اعمالتان. یا معنی این است: تا خداوند Ψ جزا و نتیجه اعمالشان را به آنان نشان دهد.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7)

«پس هر کس» در دنیا «همسنگ ذره‌ای از عمل خیر عمل کرده باشد، آن را» در روز قیامت در نامه اعمال خویش «می‌بیند» و بدان شادمان و مسرور می‌شود. یا آن عمل را بعینه می‌بیند که بر وی عرضه شده‌است.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8)

«و» همچنین «هر کس» در دنیا «همسنگ ذره‌ای از عمل شر عمل کرده باشد، آن را می‌بیند» در روز قیامت. پس این دیدن، او را ناخوش، ناراحت و بی‌قرار می‌گرداند اما گاهی هم خداوند Ψ بر او می‌آمزد. ذره: عبارت از گرد و غباری است که در شعاع خورشید دیده می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس نیست مگر این که خود را در روز قیامت ملامت می‌کند زیرا اگر نیکوکار باشد، با خود می‌گوید: چرا بر نیکوکاری خود نیفزودم؟ و اگر غیر از این باشد هم می‌گوید: چرا از گناهان دست نکشیدم؟» و این امر در هنگام مشاهده ثواب و عقاب است. ابن مسعود τ می‌گوید: «آیه (فَمَنْ يَعْمَلْ...) محکمترین آیه در قرآن کریم است».

شایان ذکر است که علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار می‌گوید: «خداوند Ψ بر محمد ص دو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه‌هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8)).

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم آمده است که ابوبکر صدیق τ به رسول خدا ص گفت: یا رسول الله! آیا من در روز قیامت

همسنگ ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول خدا ص فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفاره مثقالهای ذره شر است اما خداوند Ψ مثقالهای ذره خیر را برایت ذخیره می‌کند تا این‌که در روز قیامت آنها را بازمی‌یابی».

سعیدبن جبیر τ در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه **(وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ...)** نازل شد، مسلمانان بر این پندار بودند که در برابر چیزهایی اندکی که به‌نیازمندان می‌دهند، پاداشی ندارند و عده دیگری نیز براین باور بودند که در برابر گناه اندک مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، مانند یک دروغ، یک نگاه حرام، یک غیبت و امثال اینها؛ و می‌گفتند: جز این نیست که خدای عزوجل فقط در برابر ارتکاب گناهان کبیره ما را به دوزخ هشدار داده است، نه در برابر گناهان صغیره! همان بود که خداوند Ψ این آیه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ص درباره زکات الاغ مورد سؤال قرار گرفتند، فرمودند: «خدای عزوجل درباره آن جز این آیه بی‌نظیر و جامع را بر من نازل نکرده است: **(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8))**».

بنابراین، این آیه را آیه: «فاذ جامع» یعنی یکتا، بی‌نظیر و فراگیر نامیدند.

(سوره عادیات)

مکی است و دارای (11) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح آن با سوگند حق تعالی به عادیات که عبارت از اسبان تیزتک مجاهدان است، «عادیات» نامیده شد.

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (1)

«سوگند به اسبان تیزتک که نفس نفس می‌زنند» ضیح: نوعی از رفتار و دویدن است و وقتی اسب به شدت بدود، گفته می‌شود: ضیح الفرس. فراء می‌گوید: «ضیح، صدای نفس نفس زدن اسب در هنگام دویدن آن است». مراد اسبانی‌اند که یورشگرانه و با خیز و تاخت مجاهدان در راه خدا Ψ را به سوی دشمن کافر ستیزه‌گر می‌برند. به قولی: مراد شترانی‌اند که حجاج را از عرفه به سوی مزدلفه برده و در آنجا ایشان را گرد می‌آورند. اما قول اول راجح است. از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: رسول خدا ص مجاهدانی را سوار بر اسبان به جهاد فرستادند و یک ماه درنگ کردند اما از آنان خبری نرسید آن‌گاه این آیه نازل شد.

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (2)

«و سوگند به اخگرانگیزان» مراد اسبانی‌اند که از برخورد سم و نعل خود به زمینهای سخت و سنگ و سنگریزه، جرقه‌هایی مانند بیرون آوردن آتش از آتش‌زنه برمی‌انگیزند.

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (3)

«و سوگند به اسبان تکاور در صبحگاهان» یعنی: اسبانی که بامدادان بر دشمن حمله می‌برند.

فَأَثَرُنَ بِهِ نَقْعًا (4)

«و با آن یورش غباری برانگیزند» نقع: گردوغباری است که اسبان در هنگام حمله بر دشمن برمی‌انگیزند.

فَوْسَطْنِ بِهِ جَمْعًا (5)

«پس در آن هجوم در میانه جمعی درآیند» یعنی: آن اسبان با حمله و یورش تکاورانه خود به میان دشمن درآیند و به این وسیله، قلب دشمن را بشکافند. دلیل این که خداوند Ψ به اسب سوگند خورد این است که اسب در دویدن خصوصیتی دارد که سایر چهارپایان فاقد آنند و نیز از آن روی که در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر نوشته شده است چنان که در حدیث شریف آمده است: «الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیامة». پس هدف بالا بردن شأن و اهمیت اسب در نزد مؤمنان است تا به پرورش آن همت و عنایت گمارند و به قصد جهاد در راه خدا Ψ بر سواری آن تمرین و ممارست نمایند.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (6)

جواب سوگندهای یاد شده این است: «هرآینه انسان در برابر پروردگارش سخت ناسپاس است» کنود: کسی است که بسیار انکارگر و کفران‌کننده نعمت باشد. ظاهراً مراد از انسان در این آیه، جنس انسان است اما اکثر علما برآنند که

مراد از آن، انسان کافر می‌باشد زیرا خداوند Ψ بعد از آن می‌فرماید: (أَفَلَا يَعْلَمُ...): (مگر نمی‌داند که وقتی آنچه در گورهاست زیر و زبر شود؟) در حالی که انسان مؤمن از این حقایق با خبر است. ولی این گروه از علما احتمال این امر را که مراد از آیه جنس انسان باشد، نیز رد نکرده‌اند با این توضیح که جنس و طبیعت انسان بر ناسپاسگزاری سرشته شده است مگر کسی که خداوند Ψ او را به لطف و توفیق خود از این آفات حفظ کند.

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (7)

«و هرآینه او بر این امر نیک گواه است» یعنی: انسان بر ناسپاسی خود گواه است و به زبان حال یا قال این گواهی را علیه خود می‌دهد، از آن رو که اثر این ناسپاسی بر وی آشکار و هویداست. اما قتاده و سفیان ثوری می‌گویند: «معنی این است که: خدای عزوجل بر این ناسپاسی گواه می‌باشد».

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (8)

«و همانا انسان سخت شیفته مال است» مفسران در معنی این آیه دو رأی ذکر کرده‌اند: اول این که انسان بسیار مال دوست است، دوم این که او به سبب مال دوستی حریص و بخیل می‌باشد. ابن کثیر می‌گوید: «هر دو معنی صحیح است». بنابراین، معنای جمع کننده هر دو وجه این است: انسان در مال دوستی زیاده‌رو و در طلب آن به گونه‌ای سخت‌کوش و در تک و دو می‌باشد که در پی اندوختن آن دست از پا نمی‌شناسد.

**أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (9) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (10) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ
يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (11)**

«مگر نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، زیروزبر شود» یعنی: آیا نمی‌داند که وقتی مردگانی که در گورهایند، برانگیخته شوند و خاک از رویشان برافکنده شود و آنان بیرون آورده شوند؛ «و آنچه در سینه‌هاست فاش شود» یعنی: وقتی که خیر و شر دلها از همدیگر متمایز و آشکار شود؛ «بی‌گمان آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه است؟» یعنی: قطعا پروردگار برانگیخته‌شدگان در آن روز و در غیر آن از اوقات به احوالشان آگاه است و هیچ چیز از احوالشان در هیچ وقت بر او پنهان نمی‌ماند ولی جزای تام و کاملشان را در آن روز می‌دهد. پس دلیل این که حق تعالی فرمود: «آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه است»؛ همانا تأکید بر فراگیری و احاطه علم وی به گذشته، حال و آینده می‌باشد و نیز از آن روی که جزا منوط به اعمال سابق است لذا مخصوصا یادآوری از روز قیامت، دال بر عدم فراموشی احوال آنان و به یاد داشتن آن از سوی حق تعالی است. بنابراین، علم الهی در وقت جزادهی اعمال و اقوال و احوال بندگان، با علم ازلی‌اش هیچ اختلافی ندارد. پس وقتی بندگان این حقیقت را دانستند، برایشان سزاوار نیست که حب مال آنان را از شکر و عبادت پروردگار و عمل برای روز حشر، به خود مشغول گردانند.

(سوره قارعه)

مکی است و دارای (11) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با کلمه «قارعه» که ایجادگر هول و هراس است، «قارعه» نام گرفت. شایان ذکر است که قارعه یکی از نامهای روز قیامت است، مانند «الحاقه»، «الصفاه»، «الغاشیه» و مانند اینها.

الْقَارِعَةُ (1)

«قارعه» یعنی: درهم کوب دلها با هول و هراس و بی قراری خویش، یا کوبنده دشمنان خدا Ψ با عذاب روز قیامت.

مَا الْقَارِعَةُ (2)

«چیست قارعه؟» این سؤال برای بزرگداشت و تفخیم شأن آن است، یعنی: این درهم کوب واویلا برانگیز سخت و سهمگین چیست؟

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (3)

«و تو چه دانی که درهم کوب چیست؟» این تکرار نیز تأکیدی بر شدت هول و هراس و فزونی وحشت و دهشت روز قیامت است. یعنی: تو چه دانی که آن درهم کوب چه قدر عظیم و سهمگین است؟ سپس خود در تفسیر آن می فرماید:

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (4)

«روزی که مردم چون پروانه‌های پراکنده گردند» فراش: همان حشره پرنده احمق معروفی است که خود را بر قلب آتش می‌زند. به‌قولی: تمام حشرات پرنده در معنی آن داخل‌اند، مانند پشه و ملخ. مبثوث: یعنی متفرق و پراکنده. این تشبیهی برای حال مردم در هنگام بیرون آمدنشان از قبرهاست که از شدت هول و هراس و دهشت، دست و پای خود را گم کرده و حیران و پریشان به هر سویی می‌دوند تا آن‌که همه آنها در موقف حساب گردآورده می‌شوند.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (5)

«و روزی که کوهها مانند پشم زده شده رنگین شود» یعنی: مانند پشمی که به رنگهای مختلف رنگ‌آمیزی شده و به‌وسیله حلاجی، زده و مخلوج گردیده است بدان جهت که کوهها خرد و درهم‌تکیده و پاشان گشته و ذرات آنها به هوا پراکنده می‌شود چنان که در این فرموده حق تعالی آمده است: (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ) «تکویر/3» و نیز در این فرموده وی: (وَكَاَنَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيلًا) «مزل/14» که ترجمه و تفسیر آنها گذشت.

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (6)

سپس حق تعالی احوال مردم و متفرق‌شدنشان به دو گروه را به اجمال بیان نموده و می‌فرماید: «اما هر کس پله‌های او سنگین شود» یعنی: پله نیکی‌های او آنچنان سنگین شود که بر گناهایش بچربد.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (7)

«پس او در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود» یعنی: او در زندگی‌ای قرار خواهد داشت که برایش سخت دل‌پسند و گواراست. عیشه: کلمه‌ای است که جامع تمام نعمتهای بهشتی می‌باشد. ابوبکر صدیق ؓ می‌گوید: «جز این نیست که سنگین شدن پله نیکیهای ایشان به وسیله پیروی‌شان از حق در دنیا و سنگینی و عزت حق در نگاه و باورش‌شان است و به راستی شایسته ترازویی که جز حق در آن نهاده نمی‌شود، این است که سنگین باشد و شایسته ترازویی که باطل در آن نهاده می‌شود، این است که سبک باشد». مقاتل نیز می‌گوید: «حق سنگین است و باطل سبک».

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (8)

«و اما هر کس پله‌های او سبک برآید» یعنی: گناهان و بدیهایش بر حسناتش ترجیح پیدا کند، یا حسنات قابل توجهی نداشته باشد.

فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (9)

«پس مسکن او هاویه» یعنی: جهنم «باشد» جایگاهش در دوزخ «ام» نامیده شد زیرا او به‌سوی آن چنان جای می‌گیرد که طفل به‌سوی مادرش؛ و جهنم هاویه نامیده شد زیرا شخص دوزخی با درنظرداشت گودی و عمق بسیار آن در آن فروافکنده می‌شود.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ (10)

«و تو چه دانی که هاویه چیست؟» این استفهام برای برانگیختن هراس و افگندن هول و وحشت با ایجاد این تصور است که دوزخ از حد معهود و متعارف خارج می‌باشد به گونه‌ای که بشر کنه و حقیقت آن را در نمی‌یابد. سپس حق تعالی خود در تفسیر آن می‌فرماید:

نَارٌ حَامِيَةٌ (11)

«آتشی است بس سوزان» در نهایت سوزندگی و داغی که گرما و سوزشی فراتر از آن حد قابل تصور نیست. در حدیث شریف آمده است: «نار بنی آدم التی توقدون جزء من سبعین جزءا من نار جهنم...: آتش فرزندان آدم که آن را برمی‌افروزید، جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنم است...». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهون أهل النار عذابا: من له نعلان، يغلى منها دماغه: بی‌گمان آسانترین اهل دوزخ از نظر عذاب، کسی است که دارای دو کفش از آتش است، «و سوزش آن به حدی است» که دماغش بر اثر آن می‌جوشد».

(سوره تکاثر)

مکی است و دارای (8) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تکاثر» نامیده شد که خداوند Ψ در آغاز آن می‌فرماید: **(أَلْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ)** یعنی: فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد و یاران و خدمتکاران، شما را غافل داشت.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره درباره دو قبیله از قبایل انصار، یعنی قبایل بنی حارثه و بنی الحارث نازل گردید که به بسیاری کسان خود بر یکدیگر فخرفروشی کردند... پس در آغاز زندگان را برشمردند سپس گفتند: بیایید به سوی گورستان برویم تا ببینیم که چه کسی از ما دو گروه در شمار بیشتر است؟ لذا به گورستان رفته و به شمردن قبرهای یکدیگر پرداختند. همان بود که خداوند Ψ این سوره را نازل فرمود.

در حدیث شریف به روایت مسلم، ترمذی و نسائی از عبدالله بن شخیر τ آمده است که فرمود: «نزد رسول خدا ص رفتم در حالی که ایشان سوره **(أَلْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ)** را می‌خواندند - و به روایتی: سوره **(أَلْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ)** بر ایشان نازل شده بود - پس فرمودند: فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برایت از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و نابودش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و آن را مصرف کرده‌ای؟». در روایت دیگری اضافه شده است: «بدان که ماسوای این هر چه که داری، بر باد رفته است و آن را برای مردم باقی گذاشته‌ای». همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک τ آمده

است که رسول خدا ص فرمودند: «یتبع المیت ثلاثة: فیرجع اثنان ویبقى معه واحد: یتبعه أهله وماله وعمله، فیرجع أهله وماله ویبقى عمله: سه چیز مرده را دنبال می‌کند پس دو چیز برمی‌گردد و یک چیز همراه او باقی می‌ماند: دنبال می‌کنند او را خانواده، مال و عملش پس خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش باقی می‌ماند».

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ (1)

«تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون‌طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم‌وهم‌چشمی با یک‌دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد.

حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (2)

«تا کارت‌ان به گورستان رسید» یعنی: به فزون‌طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ در رسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. یا تا بدانجا به فزون‌طلبی ادامه دادید که برای نشان دادن کثرت خود به گورستان رفتید و به شمردن قبرها پرداختید. در حدیث شریف آمده است: «یهرم ابن آدم، و یبقى معه اثنان: الحرص والأمل: فرزند آدم پیر می‌شود اما دو چیز همراه وی باقی می‌ماند: حرص و آرزوهای دورودراز». باید دانست که زیارت قبور از بهترین داروهای شفابخش برای سنگدلان می‌باشد زیرا این کار به یادآورنده مرگ و آخرت است از این رو علما بر جواز زیارت قبور برای مردان اتفاق نظر دارند

امادر جواز آن برای زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسن مباح می‌باشد و اگر زنان جدا از مردان به زیارت قبور بروند، این کار برای همه آنها جایز است اما در صورتی که از آمیزش مردان و زنان فتنه‌ای روی می‌داد، زیارت آن برای زنان جواز ندارد.

البته باید در زیارت گورستان آداب شرعی رعایت شود؛ آداب زیارت این است که زایر بالای سر صاحب قبر رفته و بر وی سلام کند، سپس رو به سوی قبله نموده و برای او، برای خودش و برای تمام مسلمانان رحمت و مغفرت طلب نماید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «من قبلًا (نظر به مصلحتی) شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم اما اینک به شما اعلام می‌کنم که قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت قبرها قلب را نرم و چشم را اشک‌بار گردانیده و آخرت را به‌یاد می‌آورد و در هنگام زیارت قبور سخنان پرت و پلا نگویند». این حدیث شریف دلیل بر آن است که چنانچه زیارت قبور با ارتکاب منکراتی - چون آمیزش زن و مرد، سر دادن نوحه و واویلا و امثال آن - همراه باشد، ممنوع است.

علما گفته‌اند؛ سه چیز درمانگر قلب است:

1 - طاعت خداوند ﷻ.

2 - بسیار یاد کردن مرگ که برهم‌زننده لذتهاست.

3 - زیارت قبور مردگان مسلمانان.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (3)

«نه چنین است، به زودی خواهید دانست» این تنبیه و هشدار برای انسانها در مورد فزون‌طلبی آنهاست. یعنی: نباید گرد آوردن مال دنیا و فزون‌طلبی در آن را تمام هم‌وغم خود گردانند و باید به هوش باشند که به زودی فرجام فزون‌طلبی خود را در روز قیامت خواهند دانست.

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (4)

«باز هم نه چنین است، زودا که بدانید» این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدی بعد از تهدید دیگر است.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (5)

«هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم‌الیقین» یعنی: اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سرنوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه می‌روید، بی‌گمان این امر شما را از فزون‌طلبی و فخرفروشی بازمی‌دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمی‌گرداند. علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم ص، بر آن دلالت کند.

لَتَرُونَ الْجَحِيمَ (6)

«به یقین دوزخ را خواهید دید» در آخرت. این جواب سوگندی است که حذف شده است.

ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (7)

«سپس آن را قطعاً به عین‌الیقین خواهید دید» یعنی: سپس دوزخ را به رؤیتی که عیناً خود یقین است با چشمانتان می‌بینید. به‌قولی دیگر: این خبری است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. یعنی: این رؤیت‌شان رؤیتی پیوسته، همیشگی و بی‌انقطاع است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیه قبل، یعنی: (ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ...) است».

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (8)

«باز البته در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد» یعنی: در موقف حساب از نعمت‌های دنیایی‌ای که شما را از کار کردن برای آخرت غافل گردانید، مورد پرسش قرار خواهید گرفت که آیا آن نعمت‌ها را با شکر دنبال کرده‌اید یا خیر. به‌قولی دیگر: از آنان در مورد امنیت، سلامتی، فراغت، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های لذت‌بخش، آب و نوشابه سرد، سایه سارهای منازل و غیر آن از نعمت‌های دنیا سؤال خواهد شد. گفتنی است که احادیث وارده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. یعنی همه انسانها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار می‌گیرند ولی سؤال کردن از کفار بر سبیل توبیخ است زیرا آنان شکر نعمت‌ها را فروگذاشته‌اند و سؤال کردن از مؤمن از باب تشریف است؛ زیرا او نعمت‌ها را شکرگزارده است. در حدیث شریف آمده است که عمرؓ در مدینه از پیامبر ص سؤال کرد و گفت: یا رسول‌الله! ما از چه نعمتی مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالی‌که از خانه‌ها و اموالمان بیرون رانده شده‌ایم؟ رسول خدا ص فرمودند: «از سایه‌سارهای منازل و درختان و دیگر سایه‌بانهایی که شما را از گرما و سرما

حفظ می‌کنند و از آب خنک در روز گرم». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن‌ابی‌شیبیه و احمد از محمود بن لیبید آمده است که فرمود: «چون سوره (الْهَاقُمُ التَّكْوِيْنُ) نازل شد، رسول خدا ص آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آیه: (تُمْ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ) رسیدند، اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیریم در حالی که همینک ما جز آب و خرما چیز دیگری در اختیار نداریم و در عین حال شمشیرهایمان بر گردنهایمان آویخته است و دشمن هم حاضر می‌باشد؟ آخر چه نعمتی داریم که از آن مورد پرسش قرار بگیریم؟ رسول خدا ص فرمودند: اما این پرسش یک حقیقت است و به واقعیت خواهد پیوست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن زیانکارند؛ سلامتی و فراغت». یعنی: بسیاری از مردم در شکر این دو نعمت مقصرند زیرا به تکلیف خود در قبال آنها عمل نمی‌کنند پس هر کس حقی را که بر ذمه وی واجب است ادا نکند، در حقیقت زیانکار می‌باشد. همچنین در حدیث شریف به روایت ابی‌برزه آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا تزول قدما العبد یوم القیامه حتی یسأل عن أربع: عن عمره فیم أفناه، وعن شبابه فیم أبلاه، وعن ماله من این اکتسبه و فیم أنفقه، وعن علمه ماذا عمل به: قدمهای بنده در روز قیامت دور نمی‌شود تا از چهار چیز مورد پرسش قرار نگیرد: از عمر خویش که در چه راهی آن را فنا کرده است، از جوانی خویش که در چه چیزی آن را فرسوده است، از مال و ثروت خویش که از کجا آن را به دست آورده و در کجا آن را خرج کرده است و از علم خویش که با آن چه عمل کرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم و اصحاب

سنن از ابوهریره r آمده است که فرمود: «رسول خدا ص از خانه خود بیرون شدند و در این حال با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روبرو گردیدند پس فرمودند: چه چیزی در این ساعت شما را از خانه‌هایتان بیرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگی یا رسول الله! رسول مبارک ص فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همان چیزی بیرون آورده که شما را بیرون آورده است. پس آن دو با رسول خدا ص به راه افتاده و به در خانه مردی از انصار رفتند. از قضا که آن مرد در خانه‌اش نبود و چون زنش رسول خدا ص را دید، گفت: خوش آمدید! رسول خدا ص از وی پرسیدند: فلان (شوهرت) کجاست؟ زن گفت: رفته است که برای ما آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری از راه رسید و به رسول خدا ص و دو یارشان نگاهی افکند و گفت: سپاس و ثنا خدای عزوجل را، امروز هیچ کس میهمانانی گرمی‌تر از من ندارد. آن‌گاه رسول خدا ص و یارانشان را به گرمی پذیرفت و خود رفت و خوشه‌ای خرما از نخلستان آورد که در آن خرمای غوره و رسیده هر دو موجود بود و ایشان را به خوردن از آن دعوت کرد. سپس کارد را گرفت. رسول خدا ص به وی فرمودند: مبادا حیوان شیردهی را ذبح کنی! پس گوسفندی را برایشان ذبح کرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شیرین هم نوشیدند و چون سیر و سیراب شدند، رسول خدا ص خطاب به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یقیناً در روز قیامت از این نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیرید».

خواجه عبدالله انصاری: در «کشف‌الاسرار» پیرامون تفسیر آیات: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ... لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ) می‌گوید: «یقین را سه رکن است؛

علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین، علم‌الیقین به سینه فرود آید، عین‌الیقین به سر فرود آید و حق‌الیقین به جان فرود آید». جرجانی می‌نویسد: «علم هر عاقلی به مرگ عبارت از علم‌الیقین است و چون فرشتگان را ببیند، آن عین‌الیقین است و چون طعم مرگ را بچشد، آن حق‌الیقین است».

(سوره عصر)

مکی است و دارای (3) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عصر» نامیده شد که خداوند Ψ در مطلع آن به عصر یعنی روزگار سوگند خورده است به سبب آن که روزگار دربرگیرنده اعجوبه‌هایی است؛ مانند شادی و غم، سلامتی و بیماری، غنا و فقر، عزت و ذلت... و نیز به سبب آن که عصر به اجزایی چون سال، ماه، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه منقسم می‌شود.

فضیلت آن: راویان در بیان فضیلت این سوره مبارکه نقل کرده‌اند: عمرو بن عاص قبل از آن که مسلمان شود، به نمایندگی از مشرکان قریش نزد مسلیمه کذاب رفت. مسلیمه از وی پرسید: در این مدت دیگر بر رفیق شما چه چیزی نازل شده است؟! عمرو بن عاص τ گفت: بر او سوره‌ای کوتاه اما بسیار بلیغ نازل شده است. مسلیمه گفت: آن سوره چیست؟ عمرو خواند: **(وَالْعَصْرِ (1) إِنَّ** **الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (2) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصُوا بِالْحَقِّ** **وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ (3)).** مسلیمه سخت در فکر فرورفت آن گاه سر برداشت و گفت: بر من نیز مانند آن نازل شده است. عمرو به وی گفت: ممکن است آن را برایم بخوانی؟ مسلیمه شروع به خواندن کرد و گفت: «یا وبر، یا وبر، و انما انت اذنان و صدر و سائرک حفر نقر - ای وبر، ای وبر! تو جز دو گوش و یک سینه چیزی دیگر نیستی زیرا سایر اندامهای تو گودی و فرورفتگی است». سپس رو به عمرو کرد و پرسید: ای عمرو! این سوره نازل شده بر من را چگونه می‌بینی؟ عمرو گفت: سوگند به خدا تو خوب می‌دانی که من خوب می‌دانم که تو

دروغگو هستی. ابن کثیر می‌گوید: «مسئله کذاب خواست تا به وسیله این هذیان با قرآن معارضه کند اما حتی پرستشگر بتی را نیز متقاعد و قانع ساخته نتوانست». از عبیدالله بن حفص τ روایت شده است که فرمود: «هرگاه دو تن از اصحاب رسول خدا ص با هم دیدار می‌کردند، از یک‌دیگر جدا نمی‌شدند تا آن‌که یکی از آنها بر دیگری سوره عصر را تا آخر نمی‌خواند، سپس بر یک‌دیگر سلام می‌گفتند و از همدیگر جدا می‌شدند». امام شافعی: می‌گوید: «اگر همه مردم در این سوره تدبر کنند، این سوره همه آنان را می‌گنجد». هم او می‌گوید: «اگر جز این سوره هیچ سوره دیگری نازل نمی‌شد، یقیناً برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیر تمام علوم قرآنی است».

وَالْعَصْرِ (1)

«سوگند به عصر» خدای سبحان از آن روی به روزگار سوگند می‌خورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی‌ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می‌پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، سوگند خوردن خدای عزوجل به روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است». اما به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده‌اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی

مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بی‌زیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (2)

جواب سوگند آیه قبل این است: «که بی‌گمان انسان در خسر است» خسر و خسران: زیانکاری، نقصان و از بین رفتن سرمایه است. یعنی: هر انسانی که به تجارت و کار و تلاش مادی و صرف عمر در کارهای دنیا مشغول است، در زیان و گمراهی از حق و در معرض نابودی قرار دارد و از این قاعده هیچ کس مستثنی نیست، بجز کسانی که در آیه ذیل مورد استثنا قرار گرفته‌اند:

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (3)

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: مردان و زنان مؤمنی که در میان ایمان به خدا و عمل صالح جمع کرده‌اند، در سودند نه در زیان زیرا کارهای دنیا آنان را به خود مشغول نساخته و برای آخرت خویش عمل کرده‌اند «و» مگر کسانی که «همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند» همان حقی که بپا داشتن برای آن، شایسته و بایسته است و آن عبارت از: ایمان به‌خدای عزوجل و یگانگی وی و انجام دادن همه چیزهایی است که حق تعالی مشروع کرده است و اجتناب از همه چیزهایی که او از آنها نهی کرده است «و» مگر کسانی که «همدیگر را سفارش کرده‌اند به صبر» و شکیبایی در خود داری

از ارتکاب نافرمانی‌های خدای عزوجل، شکیبایی بر انجام فرایض وی و شکیبایی بر مقدرات دردآور وی. پس صبر از خصلت‌های حقی است که مؤمنان صالح باید یک‌دیگر را به آن سفارش کنند و از آنجا که صبر نسبت به دیگر خصلت‌های نیک شرف بیشتری دارد و درجه آن از آنها بالاتر است و نیز از آنجا که بسیاری از پیاخاستگان برای حق، مورد دشمنی و تعدی قرار می‌گیرند پس نیاز به صبر و شکیبایی، نیاز ملموس و ارستگان مؤمن می‌باشد. بنابراین، آنها باید یک‌دیگر را به صبر و شکیبایی نیز توصیه و سفارش نمایند. امام رازی: می‌گوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که حق امری است سنگین که رنجها و محنت‌ها با آن ملازم و همراهند. از این جهت، خداوند Ψ آن را به سفارش یک‌دیگر به صبر پیوسته گردانید».

این چنین است که سوره مبارکه «عصر»، راه رستگاری و نجات را در چهار چیز خلاصه می‌کند؛ ایمان، عمل صالح، توصیه به حق و توصیه به صبر. اما اسفا که در عصر ما بسیاری از مسلمین دو خصلت اخیر را ترک نموده و در دو خصلت اول نیز کوتاهی می‌ورزند.

(سوره همزه)

مکی است و دارای (9) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «همزه» نام گرفت که با فرموده حق تعالی: **(وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ)** افتتاح گردیده است. همزه: کسی است که غیبت و عیجوی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه می‌زند. عطاء، کلبی و سدی در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره درباره اخنس بن شریق نازل شد که به عیجوی و غیبت مردم و بویژه رسول اکرم ص می‌پرداخت. ابوحیان می‌گوید: «این سوره بنابر اقوالی درباره اخنس بن شریق، یا عاص بن وائل، یا جمیل بن معمر، یا ولید بن مغیره، یا امیه بن خلف نازل گردید. و ممکن است درباره همه آنها نازل شده باشد ولی حکم آن درباره همه کسانی که به این اوصاف متصف می‌باشند، عام است زیرا در نزد اهل تحقیق و اصولیان این یک قاعده عام و کلی است که: مخصوص بودن سبب، با عام بودن لفظ منافی نیست.

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (1)

«وای بر هر بدگوی عیجوی» یعنی: خواری، عذاب و نابودی بر هر عیجوی باد. همزه: کسی است که رو در روی کسی به وی طعنه می‌زند اما لمزه کسی است که در پشت سر غیبت وی را می‌کند. به قولی دیگر: همزه کسی است که همشینیان خود را با بدزبانی آزار می‌دهد و لمزه کسی است که مردم را به اشاره چشم و ابرو، یا به اشاره دست و سر طعنه می‌زند. در حدیث شریف آمده است:

«شرار عباد الله تعالى المشاؤون بالنميمة، المفسدون بين الأحبة: بدترین بندگان خدا، سخن‌چینان برهم زننده رابطه دوستی در میان دوستان و عیبجویان اشخاص پاک و بی‌گناه‌اند».

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (2)

«همان که مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد» یعنی: سبب عیبجویی و طعنه زدن آن بدگوی طعنه‌زن این است که به مال گرد آورده خود دلخوش، سرمست و مغرور است و می‌پندارد که به وسیله این مال بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می‌پندارد.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (3)

«می‌پندارد که مالش او را جاوید کرده» به طوری که هرگز نمی‌میرد! پس از بس که به مال خویش دلخوش و به آن سرمست است، نه فکر مرگ به خاطرش خطور می‌کند و نه به بعد از مرگ می‌اندیشد. به قولی: این آیه تعریض و کنایه از عمل صالح است. یعنی فقط عمل صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان می‌کند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاودان می‌کند چنان که علی ع می‌فرماید: «مات خزان المال وهم أحياء، والعلماء باقون ما بقي الدهر: گنج سازان مال مردند در حالی که هنوز در قطار زندگان به سر می‌برند اما علما تا آن‌گاه که روزگار باقی است، باقی هستند».

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (4)

«ولی نه» یعنی: کار چنان نیست که آن انسان غافل طعنه‌زن از خود راضی مغرور می‌پندارد بلکه «قطعا در حطمه افکنده می‌شود» یعنی: او و مالش بی‌شبهه در آتشی افکنده می‌شود که همه چیز را در هم می‌شکند و خرد و خوار می‌کند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ (5)

«و تو چه دانی که حطمه چیست؟» استفهام برای تفخیم، به تعجب‌افگندن و هولناک معرفی کردن آتش جهنم است، گویی آتش خردکننده جهنم از مقولاتی است که عقل آن را درک نمی‌کند. سپس خود در تفسیر حطمه می‌فرماید:

نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (6)

«آتش افروخته الهی است» یعنی: حطمه آتش فروزان الهی است که به فرمان خدای سبحان برافروخته شده است.

الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ (7)

«آتشی که بر دلها غالب شود» یعنی: حطمه آتشی است که گرمای سوزان آن به دلها راه می‌یابد و بر دلها غالب شده و آن را می‌پوشاند. دلها را به یادآوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می‌پوشاند، از آن رو که دل لطیف‌ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می‌شود، یا از آن روی که دل محل و جایگاه مقاصد انحرافی، نیات پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (8)

«همانا آن آتش بر آنان تنگاتنگ محیط است» یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماما بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمی‌توانند.

فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ (9)

«در ستونهایی بالا بلند» یعنی: آنان در احاطه ستونهایی بلند و محکم قرار گرفته‌اند و راه گریزی ندارند. مقاتل می‌گوید: «درها بر رویشان بسته شده، سپس به میخ‌های ستون آسایی از آهن محکم گردانیده شده. بنابراین، نه دری بر آنان باز می‌شود و نه نسیمی از آسایش بر آنان می‌وزد». یا مراد ستونهای بالا بلندی از آتش است.

(سوره فیل)

مکی است و دارای (5) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فیل» نامیده شد که با یادآوری از داستان اصحاب فیل افتتاح شده است. داستان اصحاب فیل به اختصار این است که: در یمن حکمفرمایی بود به نام ابرهه بن صباح اشرم که از سوی نجاشی پادشاه حبشه منصوب شده بود. آن حکمران کلیسای زیبا و بزرگی به نام «قلیس» در یمن بنا کرد با این هدف که مردم را از حج کعبه به سوی آن کلیسا برگرداند. پس مرد اعرابی ای از قبیله کنانه شبانگاه در آن کلیسا مدفوع کرد و آن را ملوث ساخت. این کار، سبب خشم ابرهه گردید و سوگند خورد که کعبه را ویران می‌کند. اما در واقع او با این بهانه می‌خواست مکه را فتح نموده و یمن را با شام متصل گرداند و ساحه قلمرو نصرانیت را توسعه دهد.

پس لشکری گران با فیل‌های مهیبی آماده کرد و رو به مکه نهاد تا به موضعی به نام «مغمس» در نزدیکی مکه رسید. لشکر ابرهه که به مکه نزدیک شد، او به چپاول اموال اعراب فرمان داد و در میان آن اموال دویست شتر از عبدالمطلب بن هاشم جد رسول اکرم صل وجود داشت. سپس پیکی را نزد بزرگترین و شریف‌ترین فرد قریش فرستاد. مردم، عبدالمطلب را به او معرفی کردند و او پیغام ابرهه به مردم مکه را به عبدالمطلب رسانید. ابرهه در آن پیغام اعلام کرده بود که برای جنگ با آنان نیامده است بلکه آمده است تا کعبه را ویران کند. عبدالمطلب در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند که نه ما با ابرهه سر جنگ داریم و نه ما را بدین کار نیرو و توانی است، این بیت الحرام الهی و خانه خلیل وی

ابراهیم Ψ است پس اگر خداوند Ψ آن را از هجوم شما باز دارد، این خانه و حرم اوست و اگر هم راه را بر شما باز کند تا آن را ویران کنید، او می‌داند و خانه‌اش زیرا سوگند به ذات او که ما توان دفاع از خانه‌اش را نداریم. نماینده ابرهه گفت: پس بیا با من نزد ابرهه برویم. از آن سوی دیگر مکیان کار را بزرگ پنداشته از این خبر سخت تکان خوردند و قصد نبرد با ابرهه را کردند اما دیدند که تاب رویارویی با لشکر عظیم وی را ندارند لذا ناگزیر به کوه‌ها پناه بردند و ناظر صحنه بودند که چه روی خواهد داد.

عبدالمطلب نزد ابرهه رفت و او تحت تأثیر هیبت و شخصیت وی که مردی تنومند و نیکومنظر بود، قرار گرفت و از وی خواست که نیاز خویش را بگوید. عبدالمطلب گفت: نیاز من این است که پادشاه دویست شتری را که از من گرفته است، باز پس دهد. ابرهه تعجب کرد و گفت: چگونه است که درباره شتران خود با من سخن می‌گویی اما درباره خانه‌ای که دین تو و دین پدران توست و من برای ویران کردن آن آمده‌ام، هیچ سخنی نمی‌گویی؟ عبدالمطلب در پاسخ وی گفت: من صاحب این شتران هستم اما خانه کعبه نیز از خود صاحبی دارد که یقیناً تو را از آن باز خواهد داشت. ابرهه گفت: چنین نیست، من کعبه را ویران می‌کنم. عبدالمطلب گفت: بسیار خوب؛ این تو و این هم کعبه. سپس از نزد وی بازگشت و آن‌گاه با شماری از افراد قریش به در خانه کعبه آمد و حلقه در را گرفت و به زاری به بارگاه خداوند Ψ دعا کرد که این غائله را از کعبه دفع نماید.

لشکر ابرهه به سوی مکه پیشروی کرد و وارد مکه شد، همراه وی فیل بزرگی به نام «محمود» بود که هرگاه او را به سوی حرم می‌رانند زانو بر زمین می‌افکند

و جلو نمی‌رفت اما چون روی او را به سوی یمن، یا سایر جهات می‌چرخاندند، به تاخت می‌دوید.

روز بعد درحالی‌که عبدالمطلب مشغول دعا بود، مشاهده کرد که پرنده‌گانی از جانب دریا و از سمت یمن ظاهر شده‌اند و با هر پرنده‌ای سنگریزه‌هایی بود که آنها را با منقارها و چنگالهای خویش حمل می‌کرد. عبدالمطلب گفت: به خدا سوگند که این‌ها پرنده‌گانی‌اند عجیب که نه از سرزمین نجد اند و نه از سرزمین تهامه! پس آن پرنده‌گان سنگریزه‌ها را بر سر لشکر ابرهه فروریختند به طوری‌که هیچ سنگی به احدی اصابت نمی‌کرد مگر این‌که او را نابود می‌ساخت. لشکر ابرهه فرارکنان به سوی یمن گریختند، آنها در راه می‌افتادند و هلاک می‌شدند. ابرهه خود نیز مورد اصابت یکی از آن سنگها قرار گرفت پس سر انگشتانش یکی یکی افتاد و گوشت تنش فروریخت تا این‌که او را به صنعا بردند و در آنجا به بدترین مرگ هلاک شد.

این شکست در تاریخ و در میان اعراب اثر بس بزرگی داشت به طوری که پس از آن، مردم قریش را بزرگ پنداشتند و گفتند: ایشان اهل الله هستند زیرا خداوند Ψ از جایشان جنگید و دشمن را از ایشان باز داشت. بدین‌سان بود که این جریان بر بزرگداشت خانه کعبه و ایمان مردم به جایگاه آن در نزد خداوند Ψ افزود. آری! خداوند Ψ خواست تا با این رویداد، عظمت خانه‌اش را به جهانیان نشان داده و امت عرب را برای حمل رسالت اسلام به سوی همه عالم آماده گرداند.

شایان ذکر است که این رویداد مهم تاریخی در سال تولد رسول اکرم ص (570 م) واقع شد. یعنی فاصله میان بعثت رسول اکرم ص و آن سال که به سال

فیل معروف گردید، چهل سال بود به طوری که در هنگام بعثت ایشان نیز هنوز جمعی در مکه زنده بودند که واقعه فیل را به چشم سر مشاهده کرده بودند. پس این واقعه در حقیقت از مقدمات نبوت آن حضرت ص بود.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (1)

«آیا ندیدی؟» استفهام به معنای اثبات است زیرا همزه استفهام چون بر سر «لم» درآید، به ایجاب تبدیل می شود چرا که «لم» حرف نفی است و از آنجا که استفهام نیز استفهام انکاری می باشد پس نفی بر سر نفی آمده است و چون نفی بر سر نفی بیاید، آن را به ایجاب تبدیل می کند. لذا معنی این است: ای محمد ص! تو دانسته ای. و هرچند آن حضرت ص شاهد واقعه فیل نبودند ولی آثار آن را مشاهده کرده و اخبار آن را نیز به تواتر شنیده بودند پس گویی آن را دیده اند. آری! آیا ندیدی و ندانسته ای «که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟» یعنی: با پیلدارانی که قصد تخریب کعبه را داشتند. حاصل معنی این است: ای محمد ص! تو و نیز مردم هم عصرت داستان اصحاب فیل را دیده یا دانسته اید و از این حقیقت که خداوند Ψ با آنان چه کرد، باخبرید پس دیگر چرا قومت ایمان نمی آورند؟

آری! فرستادن پرندگان ابابیل، آیتی اعجازی از آیات الهی و دلیل آشکاری بر قدرت، علم و حکمت آفریدگار و بر شرف و برتری محمد ص بود. شایان ذکر است که پیش فرستادن معجزات قبل از بعثت پیامبر به عنوان اعلام تأسیس نبوت وی، جایز است از این جهت نقل است که قبل از بعثت، ابری نیز همه جا رسول خدا ص را سایه بانی می کرد.

به این ترتیب، خدای عزوجل به عنوان اعلامی بر نبوت آن حضرت ص ، دشمنان خود را با ضعیف‌ترین لشکریان خویش که پرندگان کوچک‌اند و عادتاً کشته نمی‌باشند، نابود گردانید.

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (2)

«آیا نیرنگشان را بی‌اثر نساخت؟» یعنی: آیا حق تعالی مکر و نیرنگ اصحاب فیل در تخریب کعبه و روا شمردن تجاوز به حریم اهل آن را تباه و بی‌اثر نگردانید؟ به طوری که نه به خانه رسیدند و نه به هدفی که نیرنگشان را برای آن سازمان داده بودند بلکه خداوند Ψ هلاک‌شان گردانید؟ پس ای پیامبر! وقتی قومت این امر را دانستند، دیگر چرا از فرود آمدن مجازات الهی بر خود بیمناک نیستند درحالی‌که به رسالت و کتاب ما کفر می‌ورزند و مردم را از ایمان باز می‌دارند؟.

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (3)

«و بر سر آنان دسته دسته پرندگانی ابابیل فرستاد» که پی‌درپی، از اینجا و آنجا در گروه‌هایی بر سر آنان بمباران می‌کردند. نقل است که آنها پرندگان سیاه رنگی بودند که از جانب دریا آمدند و با هر پرنده‌ای سه سنگ بود؛ دو سنگ در چنگال آن و سنگی در منقار آن پس آن سنگها بر هیچ چیزی نمی‌خورد مگر این‌که آن را در هم می‌شکست و خرد و نابود می‌گردانید.

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (4)

«بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ گل فرو می‌انداختند» مفسران گفته‌اند: آن پرندگان حامل سنگریزه‌هایی از گل بودند که کوچکتر از نخود و بزرگتر از عدس بود و با آتش جهنم پخته شده و در آنها نامهای لشکریان ابرهه نوشته شده بود پس چون سنگریزه‌ای از آنها بر یکی از آنان اصابت می‌کرد، از تن وی آبله‌ای کشنده بیرون می‌شد.

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (5)

«پس سر انجام آنان را مانند کاه نیمه جویده گردانید» یعنی: مانند برگ کاهی که چهارپایان آن را می‌خورند و بعد از خوردنشان نیمه پرزه‌هایی از آن به زیر آخور می‌افتد. به قولی معنی این است: همچون برگی گردیدند که چهارپایان آن را خورده‌اند و فقط کاه آن باقی مانده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ص در روز فتح مکه فرمودند: «خداوند ﷻ فیل را از مکه باز داشت و پیامبر خود و مؤمنان را بر آن مسلط گردانید اما بدانید که امروز حرمت آن بدان بازگشته است همچون حرمت آن در دیروز، هان! آن کس که حاضر است به غایب ابلاغ کند».

(سوره قریش)

مکی است و دارای (4) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «قریش» نامیده شد که خداوند Ψ در آن از نعمت‌های خود بر قریش یادآوری کرده است. و سوره «ایلاف» نیز نامیده می‌شود.

لِإِیْلَافِ قُرَیْشٍ (1)

«برای الفت دادن قریش» الفت دادن قریش قبیله پیامبر ص این بود که چون در دوران جاهلیت به سفرهای تجارتي می‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبایل دیگر قرار نمی‌گرفتند زیرا اعراب می‌گفتند: قریش اهل خانه خدای عزوجل هستند و باید حرمت آنها را نگاه داشت. لذا خدای عزوجل به قریش دستور داد تا به سبب الفت و ایمنی‌ای که در دو سفر تجارتي زمستانی و تابستانی خود از آن برخوردارند، خداوند Ψ را شکر بگزارند زیرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برایشان آسان گردانید.

قریش، نام مجموعه قبایلی از نسل نضر بن کنانه است که از صیغه تصغیر «قرش» برگرفته شده زیرا قرش حیوان بزرگ جثه‌ای از آبیان است که به کشتی‌ها حمله‌ور می‌شود. قبیله قریش را از آن روی به حیوان قرش تشبیه کردند که آن حیوان، جانداران آبی دیگر را می‌خورد در حالی که خود از دریده شدن مصون و بردیگران چیره است و کسی بر آن غالب شده نمی‌تواند. ولی ابوحیان می‌گوید: «وجه نامگذاری قریش به این نام این است که تقریش به معنای تجمع

است و قریش بعد از آن که پراکنده بودند، جمع شدند و قصی بن کلاب آنان را در حرم جمع کرد».

إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (2)

«الفتشان هنگام سفر زمستان و تابستان» سفر زمستانی قریش به سوی یمن بود زیرا سرزمین یمن گرمسیر است و سفر تابستانی آنان به سوی شام؛ زیرا شام سرزمینی است سردسیر. شایان ذکر است که قریش در مکه به وسیله تجارت زندگی می گذراندند پس اگر این دو کوچ تجارتي نمی بود، امکان اقامت در مکه برایشان وجود نداشت و اگر مجاورشان در کنار خانه کعبه وسیله تأمین امنیت شان نمی شد، آنان قادر به انجام هیچ گونه کار و فعالیتی نبودند.

محمد بن اسحاق تصریح می کند که این سوره به ماقبل خود متعلق است زیرا معنی در نزد وی این است: ما برای الفت دادن قریش و حفظ اجتماع ایمن و مطمئنشان در شهر مکه و الفتشان در سفرهایشان، فیل را از مکه بازداشته و اصحاب فیل را نابود کردیم.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (3)

«پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» یعنی: اگر قریش حق تعالی را به خاطر سایر نعمتهایش به یگانگی پرستش نکردند، باید او را به خاطر این نعمت مخصوص که ذکر شد، پرستش کنند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانه کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می کردند لذا حق تعالی آنان را متوجه این حقیقت گردانید که به وسیله این خانه که پروردگار آن لاشریک است، بر

سایر اعراب شرف و برتری پیدا کرده‌اند پس باید از کفران نعمت بپرهیزند و شرک نیاورند. امام‌رازی: می‌گوید: «بدان‌که نعمت دادن بر دو قسم است؛ یکی: با دفع نمودن ضرر و دیگری با جلب نمودن منفعت؛ و از آنجا که دفع ضرر از جلب منفعت مهم‌تر و مقدم‌تر است، بدین جهت خداوند Ψ نعمت دفع ضرر را در سوره فیل و نعمت جلب منفعت به‌سویشان را در این سوره ذکر کرد و با توجه دادنشان به این دو نعمت عظیم، آنان را به عبادت خویش فرمان داد تا این عبودیت، شکری در برابر این نعمت‌ها باشد.

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ (4)

«همان که در گرسنگی غذایشان داد» یعنی: حق تعالی قریش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگی شدیدی که در آن به‌سر می‌بردند، رهانید «و از بیم و ترس ایمنشان گردانید» زیرا در آن زمان اعراب یک‌دیگر را غارت کرده و به‌اسارت می‌گرفتند اما قریش به سبب مجاورت خانه خدا Ψ از این حملات و غارتگریها ایمن بودند چنان که حق تعالی آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشکر فیل نیز ایمن گردانید پس باید به شکر این همه نعمت، فقط او را به عبادت یگانه گردانند و بجز او، بتان را شریک و هم‌تا قرار نداده و به پرستش نگیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «بدین جهت است که هر کس به این فرمان الهی لبیک گفت، ایمنی دنیا و آخرت هر دو برایش جمع شد و هر کس این فرمان حق تعالی را عصیان کرد، هر دو امنیت از وی سلب گردید چنان که آیات (112 - 113) از سوره نحل بر این معنی ناظر است». در حدیث شریف به روایت اسماء بنت‌یزید بن‌سکن انصاری رضی‌الله عنها آمده است که رسول خدا ص سوره:

(لَايْلَافِ قُرَيْشٍ...) را تلاوت نموده سپس فرمودند: «ای گروه قریش! وای بر شما! پروردگار این خانه‌ای را عبادت کنید که شما را از گرسنگی اطعام و از ترس و هراس ایمن گردانید».

(سوره ماعون)

مکی است و دارای (7) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ماعون» نامیده شد که خدای عزوجل در آخر آن کسانی را که اسباب و آلات منزل را از دیگران بازداشته و آن را به عاریت نمی‌دهند، نکوهش نموده است. این سوره «دین» نیز نامیده می‌شود به سبب نکوهش کسانی که دین؛ یعنی جزای اخروی را منکرند. به قول جمهور، این سوره مکی است اما به قول ابن عباس و قتاده مدنی می‌باشد. «هبه الله» مفسر نابینا در بیان سبب نزول آن گفته است: نصف این سوره در مکه درباره عاصی بن وائل و نصف آن در مدینه در باره عبدالله بن ابی منافق نازل شده است.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (1)

«آیا کسی را که جزا را دروغ می‌خواند، دیدی؟» یعنی: آیا کسی را که حساب و کتاب آخرت را انکار می‌کند، شناختی؟ این استفهام برای برانگیختن تعجب و درعین حال جهت تشویق شنونده به شناخت امری است که بعد از آن بیان می‌شود.

در بیان سبب نزول اقوال چندی آمده است؛ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیه درباره عاصی بن وائل سهمی نازل گردید». اما سدی می‌گوید: «این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد». به قولی: این آیه درباره ابوجهل نازل شد که وصی یتیمی بود پس آن یتیم با تنی برهنه نزدش آمد و از وی مال خود را طلب

کرد اما او یتیم را از خود راند. ابن جریر می‌گوید: «این آیه درباره ابوسفیان نازل گردید که در هر هفته شتری می‌کشت در این حال یتیمی از وی چیزی خواست اما او آن یتیم را با چوبدست خود راند».

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (2)

«این همان کس است که یتیم را به سختی می‌راند» یعنی: اگر جویای این شخص منکر روز جزا بشوی، یا در اوصاف و خصوصیاتش تأمل کنی، او همان کسی است که یتیم را به شدت می‌راند و حقش را به وی نمی‌دهد. گفتنی است که اعراب جاهلیت به‌طور کل، به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند.

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (3)

«و به طعام دادن مسکین ترغیب نمی‌کند» یعنی: این شخص منکر روز جزا، همان کس است که نه خود به سبب بخل و آزی که دارد، مساکین را اطعام می‌کند و نه خانواده خود یا دیگران را بر این کار برمی‌انگیزد.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (4) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (5)

«پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند» و به آن اهمیتی نمی‌دهند به‌طوری‌که اگر نماز بگذارند، از نماز خود امید ثوابی را نمی‌برند و در برابر ترک آن نیز از مجازاتی بیم ندارند همچنین آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ریا نماز می‌خوانند اما اگر با مؤمنان نبودند، نماز نمی‌خوانند. حق تعالی فرمود: **(هُم عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ)**: (از نماز خویش غافلند) و نفرمود: «فی صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ: در نماز خویش غافلند» زیرا سهو و

غفلت در اثنای نماز، آمرزیده و بخشوده است چراکه این سهو غیر اختیاری می‌باشد. پس عبارت: **(هُمُ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ)** به این معنی است که آنان با به تأخیر انداختن وقت نماز، یا با خواندن آن به بی‌مبالاتی، از نماز خویش غافلند. یا مراد بی‌نمازانی‌اند که از نماز خویش غافلند. اما چنان که گفتیم؛ سهو در نماز در تحت تکلیف داخل نمی‌شود چرا که امری غیر اختیاری است و ثابت شده است که رسول خدا ص خود در نماز سهو نمودند و برای کسی که در نماز سهو می‌کند، سجده سهو را مشروع کردند. همچنین صحابه در نماز سهو می‌کردند. ابن‌کثیر نقل می‌کند که رسول خدا ص در پاسخ سعد بن ابی وقاص ؓ که از ایشان پرسید: **(هُمُ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ)** چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «کسانی که نماز را از وقت آن به تأخیر می‌اندازند».

ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «این آیه درباره منافقانی نازل شد که وقتی مؤمنان حاضر می‌بودند، از روی ریا و خودنمایی نماز می‌خواندند اما وقتی مؤمنان غایب می‌بودند، نماز را ترک می‌کردند همچنین آنان از عاریت دادن اشیا و وسایل ضروری منزل به مؤمنان خودداری می‌کردند.

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ (6)

«آنان که ریا می‌کنند» یعنی: به علاوه آن‌که آنان از نماز خود غافلند، در همان نمازهایی نیز که می‌خوانند، ریاکاری می‌کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می‌دهند، ریاکاری می‌کنند تا مردم آنان را بستایند. گفتنی است که حقیقت ریا، طلب منافع دنیا به وسیله عبادت و طلب منزلت در دلهای مردم است. البته پرهیز از ریا دشوار است مگر برای کسی که به نفس خود ریاضت و

سختی بچشانند و آن را به اخلاص و ادا دارد به همین جهت رسول خدا ص در حدیث شریف فرموده‌اند: «الریاء أخفی من دیب النملة السوداء فی اللیلة المظلمة علی المسح الاسود: ریا پوشیده‌تر از خزیدن موری سیاه در شبی تاریک بر پلاس سیاهی است».

ریا انواعی دارد که از آن جمله است:

1 - نیکو جلوه دادن شخصیت و هیأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستایش مردم.

2 - پوشیدن جامه کوتاه، یا خشن تا به این وسیله در دنیا و در نظر مردم به هیأت وهیبت زهد درآید.

3 - ریا کردن با گفتار به وسیله اظهار خشم بر اهل دنیا و اظهار تأسف بر آنچه که از خیر و طاعت از او فوت می‌شود.

4 - نشان دادن نماز و صدقه خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم.

فرق در میان منافق و ریاکار این است که: منافق آشکار کننده ایمان و پنهان کننده کفر است در حالی که ریاکار: آشکار کننده خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می‌بیند، او را متدین و خدا ترس بپندارد و در حقش ارادتی به هم رساند. علما گفته‌اند: نشان دادن عمل نیک به دیگران اگر با هدف برانگیختنشان به پیروی از خود، یا به انگیزه نفی تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (7)

«و آنان که ماعون را باز می‌دارند» ماعون: نام چیزهایی است که مردم به یک‌دیگر عاریت می‌دهند، از قبیل بیل، کلنگ، دلو، دیگ، آب، نمک و آتش که عادتاً از کسی بازداشته نمی‌شود و غنی و فقیر هر دو - در غالب حالات آنها را می‌طلبند و بر درخواست کننده آنها نیز هیچ سرزنشی متوجه نمی‌شود بلکه بازدارنده آن مورد ملامت و سرزنش است چنان که در حدیث شریف آمده است: «سه چیز بازداشته نمی‌شوند: آب، آتش و نمک». از همین باب است این‌که همسایه‌ات از تنورت نانی طلب کند، یا روز و نصف روزی کالای خود را نزدت بگذارد.

(سوره کوثر)

مکی است و دارای (3) آیه است.

این سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسران، مکی است. اما حسن، عکرمه و قتاده گفته‌اند که سوره کوثر مدنی است و رأی ابن کثیر نیز همین است. وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کوثر» نام گرفت که با آیه: **(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ)** افتتاح شده است. تفسیر «کوثر» در حدیث شریف ذیل به روایت انس بن مالک τ چنین بیان شده است: «رسول خدا ص به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسم‌کنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می‌دانید که دلیل تبسم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره‌ای نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسیدند: آیا می‌دانید که کوثر چیست؟ اصحاب گفتند: خدا Ψ و رسولش دانانترند. فرمودند: کوثر نهری است که خدای عزوجل در بهشت به من عطا کرده است و بر آن خیری است بسیار، امتم در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و ظروف آن به شماره ستارگان است پس بنده‌ای از آن ربوده می‌شود و من می‌گویم: پروردگارا! آخر او از امت من است. اما به من می‌گویند: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند؟».

ابن ابی حاتم از سدی در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌است که گفت: قریش به کسی که پسرانش می‌مرد، می‌گفتند: فلان بی‌سرانجام و بلاعقب است! پس چون قاسم، یا ابراهیم فرزند رسول خدا ص درگذشت، عاصی بن وائل

گفت: «بتر محمد: محمد بلاعقب گردید». سپس این سوره در رد سخنشان نازل گردید. و در بیان سبب نزول آن روایات دیگری نیز نقل شده است اما مفاد همه آنها این است که مشرکان رسول اکرم ص و پیروانشان را ضعیف و حقیر می‌شمردند و به مرگ اولاد ذکورشان - قاسم در مکه و ابراهیم در مدینه - خوشحال بوده و ازدرگیر شدن مؤمنان با حوادث سخت یا محنت‌بار شادمانی می‌کردند پس این سوره نازل شد تا اعلام کند که رسول خدا ص نیرومند و پیروز و پیروانشان غالب اند و مرگ فرزندان به هیچ وجه از شأن ایشان کم نمی‌کند و این دشمنان پیامبر ص اند که در نهایت بلا عقب می‌باشند زیرا از آنان هیچ نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند.

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (1)

«همانا ما به تو کوثر عطا کردیم» کوثر - چنان‌که بیان شد - نهری در بهشت است که خدای عزوجل آن را به مثابه کرامت و گرامیداشتی برای پیامبر خویش ص و امتشان قرار داده است. کوثر در لغت: خیری است که در منتهای بسیاری و فراوانی قرار داشته باشد بنابراین، این کلمه شامل هر خیری می‌شود که به رسول اکرم ص عنایت گردیده است، اعم از حوض کوثر و دیگر خیرها و برکت‌ها. به قولی: کوثر قرآن است. به قولی دیگر: کوثر، کثرت اصحاب و امت آن حضرت ص است. در حدیث شریف آمده است: «کوثر نهری در بهشت است که هر دو لبه آن از طلا و بستر آن در و یا قوت است، خاک آن پاکیزه‌تر و خشبوتر از مشک و آب آن شیرین‌تر از عسل و سپیدتر از برف است». یا کوثر حوض رسول اکرم ص در موقف محشر است چنان‌که در حدیث متقدم به

روایت انس τ گذشت. شایان ذکر است که این دو قول، صحیح‌ترین اقوال در این رابطه می‌باشد بنابراین، کوثر هم نه‌ری است در بهشت، هم حوضی است که امت آن حضرت ص در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و هم خیری است که به آن حضرت ص عنایت شده است که این معنی، همه اقوال فوق را در بر می‌گیرد.

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (2)

«پس برای پروردگارت نماز بگزار» یعنی: ای پیامبر ص! چنان‌که به تو در دنیا و آخرت خیر بسیار داده‌ایم پس به شکرانه این نعمت‌ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن «و قربانی کن» برای رضای ما و به‌نام ما، نه مانند بت‌پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند. و کسانی از مشرکان بودند که برای غیر خداوند Ψ نماز گزارده و برای غیر وی قربانی می‌کردند لذا خداوند Ψ به پیامبرش فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. قتاده، عطاء و عکرمه می‌گویند: مراد از (وَانْحَرْ) ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است.

إِنَّ شَاتِنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (3)

«بی‌گمان دشمنت خود ابتر است» یعنی: بدون شک، این دشمن توست که از هر دو خیر دنیا و آخرت بریده، بلاعقب و بی‌سرانجام است. یا این دشمن توست که از وی بعد از مرگش نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند. چنان‌که گفتیم؛

در جاهلیت به کسی از مردان که فرزند مذکری نداشت، ابتر می‌گفتند. حسن بصری: می‌گوید: «مراد مشرکان از ابتر بودن پیامبر ص این بود که ایشان قبل از آن‌که به هدف نهایی خود برسند، در نیمه راه دعوت ناکام می‌مانند اما خداوند Ψ در اینجا روشن ساخت که این دشمنان پیامبر ص اند که ناکام و بی‌نام و نشان می‌مانند». امام رازی: می‌گوید: «این سوره مانند تته‌ای برای سوره‌های ماقبلش و همچون اصل و پایه‌ای برای سوره‌های ما بعدش می‌باشد».

(سوره کافرون)

مکی است و دارای (6) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کافرون» نام گرفت که خداوند Ψ در آن به پیامبرش حضرت محمد ص دستور داده است تا کافران را به پیامی که متضمن توحید و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادی مسلمین است، مخاطب گرداند. در احادیث شریف آمده است که آن حضرت ص این سوره و سوره **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** را در دو رکعت بعد از طواف، در دو رکعت بامداد، در دو رکعت بعد از مغرب و در نماز وتر خوانده‌اند و آن را «ربع» قرآن نامیده‌اند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هنگامی که در بستر خوابت جای گرفتی، سوره: **(قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)** را تا آخر آن بخوان زیرا این سوره برائتی از شرک است».

واحدی نیشابوری در بیان سبب نزول روایت کرده‌است: این سوره درباره گروهی از قریش نازل شد که نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: ای محمد! به تو پیشنهادی داریم؛ بیا تو از دین ما پیروی کن و ما از دین تو پیروی می‌کنیم، به این ترتیب که تو مدت یکسال خدایان ما را پرستش کن و ما مدت یکسال خدای تو را می‌پرستیم پس اگر چنان باشد که آنچه تو به همراه آورده‌ای، از آیین و رسم و راه ما بهتر باشد، به این ترتیب ما در آن با تو مشارکت یافته و بهره‌مان را از آن برگرفته‌ایم اما اگر چنان باشد که رسم و راه ما از آیین تو بهتر باشد، تو در کار ما شریک گردیده و بهره‌ات را از آن برگرفته‌ای! رسول خدا ص فرمودند: پناه بر خدای سبحان که من دیگری را با وی شریک گردانم. همان بود

که خداوند Ψ این سوره را نازل کرد. پس رسول خدا ص صبحگاه آن به مسجدالحرام رفتند و در حالی که اشراف قریش در آنجا بودند، این سوره را تا آخر بر آنان خواندند. بعد از آن، دیگر قریش از رسول خدا ص مأیوس گردیدند.

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (1) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (2)

«بگو» ای محمد ص «ای کافران؛ آنچه شما می‌پرستید من نمی‌پرستم» یعنی: آنچه را که شما در مورد پرستش بتان از من می‌خواهید، انجام نمی‌دهم و من هم‌اکنون در حال حاضر پرستنده خدایان شما نیستم.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (3)

«و نه شما می‌پرستید آنچه من می‌پرستم» یعنی: شما نیز تا آن‌گاه که بر شرک و کفرتان قرار داشته باشید، پرستنده خدایی که من می‌پرستم نیستید.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (4)

«و نه آنچه را شما می‌پرستید من پرستش خواهم کرد» یعنی: من هرگز در آینده عمر خود نیز خدایانی را که شما می‌پرستید، نمی‌پرستم.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5)

«و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را من می‌پرستم» یعنی: همچنین شما در بقیه عمر خود هرگز خدا Ψ را پرستش نخواهید کرد تا آن‌گاه که بر کفر و انکار

و پرستش بتان قرار داشته باشید زیرا پرستش خداوند Ψ همراه با شریک آوردن به وی، مردود و غیر قابل اعتبار می‌باشد.

یک وجه دیگر در تفسیر آیه کریمه که از نظر بعضی دقیق‌تر می‌باشد، این است که گفته شود: آیات (3 - 2) بر اختلاف در معبودی که مورد پرستش قرار می‌گیرد، دلالت می‌کند زیرا معبود رسول خدا ص خدا یگانه است و معبود مشرکان بتان و خدایان باطل اما دو آیه (5 - 4) بر اختلاف در خود عبادت و پرستش دلالت می‌کند زیرا عبادت رسول خدا ص عبادتی است خالص برای خداوند Ψ که هیچ شائبه شرکی در آن وجود ندارد و هیچ غفلتی از معبود در آن سراغ نمی‌شود درحالی‌که عبادت مشرکان همه به شرک آلوده است پس این دو نوع عبادت هرگز با هم جمع نمی‌شود. به‌قولی دیگر: در این آیات تکرار است، مراد از تکرار تأکید می‌باشد و فایده تأکید این است که طمع کفار از این امر که رسول خدا ص خواسته‌شان را در عبادت خدایانشان بپذیرند، به کلی قطع گردد.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (6)

«دین شما برای خودتان و دین من برای خودم» یعنی: اگر شما به دین خویش راضی هستید، بدانید که من نیز به دین خویش راضی هستم پس قطعاً بدانید که دین شرک آلود شما از آن خود شماست و از شما به من تجاوز نمی‌کند و دین توحیدی من نیز محدود به خودم می‌باشد و شما را با این باورهای شرک‌آلودتان بدان راهی نیست. بیضاوی می‌گوید: «بنابراین، در آیه کریمه معنی اجازه دادن کفر، یا منع از جهاد وجود ندارد تا این آیه به آیه قتال منسوخ باشد». زمخشری می‌گوید: «حاصل معنی آیه این است: من پیامبری هستم که به سوی شما

فرستاده شده‌ام تا شما را به سوی حق و راه نجات فراخوانم پس اکنون که این دعوت را از من نپذیرفتید و مرا در آن پیروی نکردید، حد اقل مرا به حال خودم واگذاشته و مرا به سوی شرک فرانخوانید».

امام شافعی: و برخی دیگر از علما با این آیه کریمه بر یکی بودن ملت کفر استدلال کرده و گفته‌اند: کفار همه یک ملت‌اند بنابراین، اگر در میان آنها پیوند نسبی یا سببی‌ای وجود داشت، از همدیگر میراث می‌برند، مثلاً یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث می‌برد. اما امام احمد بن حنبل: و موافقان وی بر آنند که یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث نمی‌برد زیرا در حدیث شریف آمده است: «لایتوارث اهل ملتین شتی: اهل دو آیین مختلف از همدیگر میراث نمی‌برند». امام رازی: می‌گوید: «عادت مردم بر این جریان یافته که در هنگام متارکه، به این آیه کریمه تمثیل می‌کنند و اگر بر یک اصل توافق نکنند، یکی به دیگری می‌گوید: لکم دینکم ولی دین. درحالی‌که این تمثیل جایز نیست؛ زیرا خداوند Ψ قرآن را برای آن نازل نکرده تا به آن مثل زده شود بلکه قرآن برای تدبیر و سپس برای عمل به موجب این تدبیر نازل شده است».

(سوره نصر)

مدنی است و دارای (3) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «نصر» نام گرفت که با این فرموده خدای تبارک و تعالی: **(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ)** افتتاح شده است و مراد از آن، فتح مکه مکرمه یعنی همان فتح اکبری است که فتح الفتوح نام گرفت. چنان که این سوره به نام «تودیعی» نیز نامیده می‌شود از آن روی که رسول خدا ص بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربیع‌الاول سال دهم هجری به رحمت حق پیوستند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آخرین سوره قرآن کریم از نظر نزول است». ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «این سوره در میانه ایام تشریق بر رسول خدا ص نازل شد پس دانستند که این پیام وداع است آن‌گاه سوار بر ناقه قصوی خطبه مشهور خویش را که خطبه حجه الوداع است، ایراد نمودند». و راجع به فضیلت آن در حدیث شریف آمده است: **(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ)** معادل ربع قرآن است».

اما بنا به قولی دیگر: این سوره قبل از فتح مکه نازل شد و از فتح مکه قبل از وقوع آن خبر می‌دهد که این خود معجزه‌ای از معجزات نبوت می‌باشد. امام رازی: این قول را صحیح‌تر می‌داند. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: چون سوره «نصر» نازل شد، رسول خدا ص فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده است». اصحاب Ψ نیز بر این معنی متفق‌القول‌اند و ایشان این معنی را از آن روی دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده

است و این خود اقتضا می‌کند که پیام آور حق ص از این دنیا رخت سفر بر بندد. روایت شده است که چون این سوره نازل شد، رسول خدا ص خطابه‌ای ایراد کرده و در آن فرمودند: «إن عبدا خيره الله بين الدنيا وبين لِقائه والآخرة، فاختر لقاء الله: همانا خداوند بنده‌ای را در میان دنیا و میان آخرت و لقای خویش مخیر گردانید پس او لقای خدا را انتخاب کرد».

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (1)

«چون نصرت الهی و فتح فرارسد» یعنی: ای محمد ص! آن‌گاه که پیروزی الهی برایت علیه دشمنانت قریش به ظهور آید و مکه بر تو گشوده شود. نصر: عبارت از تأییدی است که دشمنان با آن مغلوب گردیده و مسلمانان بر آنان برتری پیدا کنند. فتح: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه‌هایشان و نیز گشایش دلهایشان برای پذیرش حق است. پس فرق در میان «نصر» و «فتح» این است که: نصر همچون سببی برای فتح می‌باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (2)

«و ببینی که مردم فوج فوج در دین الله درآیند» یعنی: ای پیامبر ص! در هنگام رسیدن نصرت و فتح، مردم - اعم از اعراب و غیر آنان - را می‌بینی که گروه گروه و دسته دسته به دینی در می‌آیند که خداوند ﷻ تو را بر آن مبعوث کرده است، بعد از آن که آنها یکی یکی یا دوتا دوتا به دین حق داخل می‌شدند. نقل است که وقتی رسول خدا ص مکه را فتح کردند، اعراب گفتند: اما اکنون که

محمد ص بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالی که خداوند Ψ ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشنی است بر این که محمد ص بر حق است و شما علیه او قدرتی ندارید. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه‌های بزرگی، گروه گروه و دسته دسته یکی بعد از دیگری به اسلام وارد می‌شدند و موج رویکرد به سوی اسلام چنان بود که یک قبیله تماما به یکبار در اسلام داخل می‌شد.

جمهور فقها و بسیاری از علمای کلام برآنند که: ایمان مقلد صحیح است زیرا حق تعالی بر صحت ایمان این افواج مردم که ایمانی تقلیدی بود، حکم کرد و آن را از بزرگترین احسانهای خود بر پیامبرش حضرت محمد ص برشمرد و اگر ایمانشان صحیح نمی‌بود، در این مناسبت از آن یادی نمی‌کرد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (3)

«پس به حمد پروردگار خود تسبیح بگویی» این آیه، امر به تسبیح گفتن برای پروردگار متعال و ستایش برای وی را با هم جمع کرده است. تسبیح گفتن برای پروردگار متعال از خوشحالی آن حضرت ص نسبت به رخدادهای عظیم پیروزی‌ای خبر می‌دهد که حتی به فکر ایشان و به فکر احدی از مردم خطور نمی‌کرد؛ و حمد و ستایش حق تعالی، در برابر صنع زیبا و رفتار روح افزایش با پیامبرش ص و منت عظیم وی بر ایشان در نصر و فتح ام القری می‌باشد «و از او آمرزش بخواه» برای لغزشهایت؛ به عنوان نوعی تواضع و فروتنی برای حق تعالی و کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خویش و نیز برای آموختن این امر به امت «هرآینه الله همواره توبه‌پذیر است» یعنی: از شأن وی این است که

برآمزش خواهان توبه بپذیرد و بر آنان به رحمت بازگردد. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «بعد از آن که سوره (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) بر رسول خدا ص نازل شد، آن حضرت ص هیچ نمازی را نمی خواندند مگر این که در آن می گفتند: سبحانک ربنا و بحمدک، اللهم اغفر لی: پروردگارا! پاکی تو راست همراه با ستایشت. بارالها! بر من بیامرز». همچنین عائشه رضی الله عنها می گوید: «رسول خدا ص در رکوع و سجده خویش بسیار می گفتند: سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی». در حقیقت، این شیوه رسول اکرم ص تفسیر عملی این آیه از قرآن کریم است.

بخاری و دیگران از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده اند که فرمود: عمرؓ مرا با بزرگان بدر به مجلس خویش فرا می خواند اما گویی که برخی از آنان از این امر در اندرون خویش دغدغه ای می یافتند (یعنی ناراحت بودند). روزی عمرؓ بزرگان بدر را به مجلس خویش فراخواند و مرا نیز با آنان به آن مجلس وارد کرد. من از این فراخوانی وی دریافتم که عمرؓ امروز دیگر مرا با ایشان فرانخوانده است مگر به این هدف که (فضل) مرا به آنان نشان دهد. پس رو به آنان نمود و گفت: در تفسیر این فرموده خدای عزوجل: (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) چه می گوید؟ برخی از ایشان گفتند: خدای عزوجل در این سوره به ما دستور داده است تا بعد از آن که ما را پیروز کرد و فتح را نصیبمان گردانید، او را ستایش گفته و از او آمرزش بخواهیم. برخی هم سکوت نموده و چیزی نگفتند. آن گاه عمرؓ رو به من کرد و فرمود: ای ابن عباس! آیا تو نیز چنین می گویی؟ گفتم: خیر! بلکه نظر من این است که این آیه به فرارسیدن اجل رسول خدا ص اشاره دارد. یعنی خداوند

با نزول (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) ایشان را از نزدیک شدن وقت رحلتشان آگاه کرد و فرمود: آمدن نصرت و فتح، علامت فرارسیدن اجل توست؛ (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ...): آن‌گاه تسبیح بگوی همراه با ستایش پروردگار خویش و از او آمرزش بخواه زیرا او بسی توبه‌پذیر است). عمرؓ فرمود: من نیز بجز آنچه که تو گفتی، وجه دیگری برای نزول آن نمی‌دانم».

(سوره مسد)

مکی است و دارای (5) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «مسد» نام گرفت که خداوند Ψ در آخر آن می‌فرماید: **(فِي جِدِّهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ)** که تفسیر آن خواهد آمد. همچنین این سوره «تبت» نیز نامیده می‌شود زیرا خداوند Ψ در مطلع آن می‌فرماید: **(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ)** چنان که به همین مناسبت، این سوره (ابولهب) یا سوره (لهب) نیز نامیده شده است.

محدثان در بیان سبب نزول این سوره از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود؛ چون این آیه نازل شد: **(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)**: (ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده) «شعراء/214»؛ رسول خدا ص از خانه خود خارج شده و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صباحاه! چون قریش این ندا را شنیدند، از یکدیگر پرسیدند که این فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون آن حضرت ص گرد آمدند. آن‌گاه رسول اکرم ص خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی عبدمناف! هان ای بنی عبدالمطلب! (و به این ترتیب، تیره‌های قبیله قریش را یکی یکی نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد ص چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می‌تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم (بلکه تو را به راستگویی

می‌شناسیم). فرمودند: پس اینک من پیشاپیش عذابی سخت شما را از افتادن در آن هشدار می‌دهم. در این اثنا ابولهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! سپس راه خود کشید و رفت. همان بود که این سوره نازل شد.

طارق محاربی می‌گوید: «در بازار ذوالمجاز بودم که بناگاه با جوانی تازه سال روبرو شدم که می‌گفت: های ای مردم! لا اله الا الله بگوئید تا رستگار شوید. در این اثنا دیدم که مردی از پشت سرش او را به سنگ می‌زند به طوری که هر دو ساق و هر دو پاشنه پایش را خون‌آلود کرده است و می‌گوید: های مردم! او دروغگوست پس او را باور نکنید. پرسیدم: این شخص دعوتگر کیست؟ گفتند: محمد است؛ می‌پندارد که پیامبر می‌باشد و این دیگر هم عمویش ابولهب است که می‌پندارد او در این ادعا دروغگوست».

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (1)

«هلاک باد دو دست ابولهب» علمای بلاغت می‌گویند: در (يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ) مجاز مرسل به‌کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده اما از آن کل مورد نظر می‌باشد لذا معنی این است: هلاک باد خود ابولهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی. ابولهب یکی از عموهای پیامبرص، نامش عبدالعزی بن عبدالمطلب و کنیه‌اش ابوعتیبه بود و او را ابولهب می‌گفتند زیرا چهره سرخ فام و برافروخته‌ای داشت. چنان‌که بیان شد، او با رسول خدا ص بسیار دشمنی می‌ورزید و ایشان را سخت می‌آزرد.

«و هلاک شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مفید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (2)

«هیچ دفع نکرد از او مال او و آنچه اندوخت» یعنی: مالی را که ابولهب گردآورده بود و منفعت و جاه و موقعیتی که به دست آورده بود، فرمان خداوند Ψ بر نزول هلاکت و نابودی و عذاب بر وی را به هیچ وجه دفع نکرد و آن اندوخته‌ها هیچ به کارش نیامد. فرق در میان «مال» و «کسب» این است که اولی سرمایه است و دومی سود.

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (3)

«به زودی در آتشی پر زبانه درآید» یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله‌ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنم است.

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (4)

«و زنش» نیز به آن آتش در می‌آید، همان که «هیزم‌کش است» زن ابولهب، ام‌جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود که خارها و سرگین‌ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول خدا صل می‌افگند. یا مراد این است که زن ابولهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول خدا صل و واداشتن

شوهرش بر آزار ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن‌چینی اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ (5)

«بر گردنش طنابی از لیف خرماست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان تافته می‌شود. نقل است که زن ابولهب گردنبند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزی که آن را در دشمنی محمد ص صرف می‌کنم! لذا آن گردنبندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است. نقل است که بعد از نزول این سوره ام‌جمیل زن ابولهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکر صدیق τ در مسجد الحرام رفت و در آن حال ابوبکر τ در معیت رسول خدا ص بود. پس به ابوبکر τ گفت: به من خبر رسیده است که رفیقت مرا هجو نموده است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! اما خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول خدا ص کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید. ابوبکر τ از وی پرسید: آیا کسی را همراه من می‌بینی؟ ام‌جمیل گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ من جز تو هیچ کس دیگر را همراهت نمی‌بینم!

علما گفته‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت آن حضرت ص است زیرا خداوند Ψ با نزول: (سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ...) قاطعانه خبر داد

که ابولهب و زنش ایمان نمی‌آوردند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت باشقاوت
گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از آن دو نه در ظاهر و نه در
باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

(سوره اخلاص)

مکی است و دارای (4) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نامهای بسیاری مانند تفرید، تجرید، توحید، نجات، ولایت، معرفت، اساس و اخلاص نامیده شده است که مشهورترین آنها «اخلاص» می باشد زیرا این سوره از یکسو درباره توحید خالص خدای عزوجل سخن می گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنم خلاص می سازد.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره کریمه، احادیث بسیاری وارد شده است از آن جمله مضمون این حدیث شریف است که سوره «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (یک سوم) قرآن کریم می باشد زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود واحکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده است. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری آمده است که فرمود: مردی از مرد دیگری شنید که شبانگاه سوره «اخلاص» را می خواند و آن را تکرار می کند پس بامداد نزد رسول خدا ص آمد و این حکایت را به گونه ای به ایشان باز گفت که گویی خواندن **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** را کم و ناچیز می شمرد. رسول خدا ص فرمودند: «والذی نفسی بیده، إنها لتعدل ثلث القرآن» سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، این سوره معادل ثلث قرآن است. در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ص به یاران خود فرمودند: آیا

کسی از شما عاجز از آن است که ثلث قرآن را در یک شب بخواند؟ اصحابان به گمان این که مراد ایشان سه قسمت کل قرآن است، از این امر احساس مشقت کرده و گفتند: یا رسول الله کدام یک از ما تاب و توان این کار را دارد؟ رسول خدا ص فرمودند: بدانید که الله الواحد الصمد ثلث قرآن است. در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ص خطاب به یاران خود فرمودند: گردهم آید زیرا من می‌خواهم ثلث قرآن را بر شما بخوانم پس جمعی گرد آمدند آن‌گاه رسول خدا ص نزد ایشان رفتند و خواندند: **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** سپس به خانه خود بازگشتند. در این اثنا یکی از اصحاب به دیگری گفت: مگر رسول خدا ص نگفتند که بر شما ثلث قرآن را می‌خوانم؟ قطعاً این برگشت‌شان به‌خانه به منظور خبری است که از آسمان به ایشان نازل شده است. سپس آن حضرت ص از خانه خود بیرون آمده و خطاب به اصحاب فرمودند: من گفتم که ثلث قرآن را بر شما می‌خوانم، بدانید که **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** معادل ثلث قرآن است.

مفسران در بیان سبب نزول این سوره از ابی بن کعب π روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان به رسول خدا ص گفتند: ای محمد نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. همان بود که خداوند متعال این سوره را نازل فرمود. همچنین قتاده، ضحاک و مقاتل گفته‌اند: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: ای محمد پروردگارت را برای ما توصیف کن زیرا او وصف خود را در تورات نازل نموده است و ما می‌خواهیم بدانیم که پروردگارت از چه چیز و از کدامین جنس است؟ آیا از طلاست، یا از مس، یا از نقره؟ آیا می‌خورد و می‌آشامد؟ او

دنیا را از چه کسی به ارث برده و آن را به چه کسی به ارث می‌گذارد؟ همان بود که خداوند Ψ این سوره را نازل فرمود.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (1)

«بگو» ای محمد ص به آنان «اوست خدای یگانه» یعنی: اگر از بیان نسب خداوند متعال سؤال می‌کنید، بدانید که او خدایی است یگانه؛ در ذات، صفات و افعال خود و او هیچ همتا، وزیر، شبیه و شریکی ندارد.

اللَّهُ الصَّمَدُ (2)

و اوست «الله صمد» صمد: کسی است که مردم در برآوردن نیازهای خود به او روی می‌آورند زیرا او بر برآوردن آنها قادر و تواناست. ابن‌عباس رضی الله عنهما می‌گوید: صمد، سرور و مولایی است که در سیادت و آقایی خود به کمال رسیده است، شریفی است که در شرف خود به کمال رسیده است، عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده است، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده است، غنیی است که در غنای خود به کمال رسیده است، جباری است که در جبروت خود به کمال رسیده است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده است، حکیمی است که در حکمت خود به کمال رسیده است و او الله سبحانه و تعالی است. صمد صفتی است که بجز او برای احدی سزاوار نیست و هیچ کس همتای او نمی‌باشد. زجاج می‌گوید: صمد، سرور و آقایی است که سیادت و آقایی به او انجامیده و بالاتر از او هیچ سرور و سالاری وجود ندارد.

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (3)

«کسی را نزاده و زاده نشده است» یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده است زیرا چیزی با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسری برگرفته باشد و - العیاذ بالله - از آن دو، فرزندی متولد شده باشد. همچنین توالد نشانه فناء است زیرا توالد و تناسل برای آن انجام می‌گیرد که جنس یک چیز بعد از فنای پدر و مادر خود باقی بماند در حالی که نسبت دادن عدم به سوی حق تعالی در گذشته و آینده مستحیل است لذا حق تعالی پدری ندارد تا به وی نسبت داده شود و فرزندی نیز ندارد تا به او نسبت داده شوند. قتاده می‌گوید: مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست پس خداوند Ψ همه آنان را تکذیب کرد و فرمود: (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ) نه او کسی را زاده است و نه هم خودش از کسی زاده شده است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (4)

«و هیچ کس او را همتا نیست» یعنی: هیچ کس با او هم طراز، مساوی، همانند و همتا نیست و هیچ کس با او در چیزی مشارکت ندارد. بنابراین، در این سوره کریمه:

قید (احد) عقیده ثنویت و دوگانه پرستی را ابطال می‌کند.

(اللَّهُ الصَّمَدُ) عقیده کسانی را ابطال می‌کند که بجز خداوند یکتا به وجود آفریدگار دیگری قایلند چه اگر آفریدگار دیگری وجود می‌داشت، در آن صورت حق تعالی در نیازها و حاجات، یگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

(لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ) پندارهای یهود، نصاری و مشرکان را در این مورد که برای حق تعالی فرزند قائلند، ابطال می‌کند.

(وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) پندار مشرکان را در این مورد که بتان را هم‌تایان و شرکای حق تعالی تصور می‌کردند، ابطال می‌کند.

امام رازی: می‌گوید: این سوره در حق خداوند متعال، مانند سوره کوثر در حق پیامبر ص است زیرا طعن مشرکان بر پیامبر ص این بود که گفتند: محمد ابتر است و بعد از خود فرزند مذکری ندارد و نداشتن فرزند به پندار آنان عیب بود اما از آنجا که داشتن فرزند، در حق خداوند متعال عیب و نقصی برای اوست لذا طعن به پیامبرش ص را در سوره کوثر رد کرد و طعن در حق خود را در این سوره، از این رو در اینجا فرمود: (قل: بگو) تا این طعنه را از خودش دفع کند در حالی که در سوره کوثر نگفت: (قل: بگو) بلکه خودش مستقیماً این طعن و عیب را از پیامبرش دفع کرد. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا أحد أصبر على أذى سمعه، من الله؛ إنهم يجعلون له ولداً، وهو يرزقهم ويعافيه»؛ هیچ کس بر آزاری که شنیده است، شکیباتر از خداوند Ψ نیست زیرا در همان حال که مشرکان برای او فرزندی قرار می‌دهند، او آنان را روزی می‌دهد و عافیتشان می‌بخشد».

(سوره فلق)

مکی است و دارای (5) آیه است.

به قول حسن، عطاء، عکرمه و جابر، این سوره و سوره «ناس» مکی است و رأی اکثر علما نیز همین است. اما در روایتی از ابن عباس، قتاده و جمعی دیگر نقل شده است که: این سوره مدنی است. ابن کثیر نیز بر همین نظر است و برخی گفته اند: صحیح نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فلق» نام گرفت که با این فرموده حق تعالی: **(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)** آغاز شده است.

فضیلت معوذتین: در حدیث شریف به روایت ترمذی و بیهقی از ابی سعید خدری τ آمده است که فرمود: «رسول خدا ص از زخم چشم جن و انس به خداوند Ψ پناه می بردند اما بعد از آن که معوذتین نازل شد، فقط این دو سوره را می خواندند و دعاهای دیگر در این مورد را ترک کردند». مالک در مؤطا از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «چون رسول خدا ص از بیماری ای ناراحت می بودند، معوذتین را می خواندند و بر خود می دمیدند و این کار را سه بار تکرار می کردند و چون درد ایشان شدت می گرفت، من بر ایشان معوذتین را می خواندم و رسول خدا ص به امید دریافت برکت این دو سوره، دست خود را بر تن خویش می کشیدند». یعنی: آن را بر خود می دمیدند. همچنین در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر τ آمده است که فرمود: «رسول خدا ص به من دستور دادند تا معوذات را به دنبال هر نمازی بخوانم». همچنین در روایت دیگری از وی آمده است که گفت: «... رسول خدا ص به من

فرمودند: هرگاه که می‌خوابیدی و هرگاه که از خواب برمی‌خاستی، معوذتین را بخوان». ابن‌کثیر در این معنی احادیث بسیاری را نقل نموده و آن‌گاه می‌گوید: «در روایت این حدیث از عقبه، طرق بسیاری وجود دارد که در حد تواتر است بنابراین، این حدیث در نزد بسیاری از محققان مفید قطعیت می‌باشد». نیز در حدیث شریف وارده از طریق صدی بن عجلان آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «آیا به تو سه سوره را تعلیم ندهم که در تورات، انجیل، زبور و فرقان مانند آنها نازل نشده است، این سه سوره: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) ، (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) و (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) است».

سبب نزول معوذتین: در بخاری و مسلم از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که فرمود: لیبیدبن‌اعصم رسول خدا ص را جادو کرد بدین نحو که غلاف شکوفه خرمایی را گرفته و موهایی را که در هنگام شانه زدن از سر آن حضرت ص فروریخته بود و دندانهای شانه ایشان و نخعی را که در آن یازده گره زده شده بود و گره‌ها با سوزن محکم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرار داد و در آن دمید. در این زمان بود که معوذتین بر رسول خدا ص نازل شد پس ایشان به خواندن آنها آغاز نمودند و چنان بود که هر آیه‌ای را می‌خواندند، یک گره از آن گره‌ها باز می‌شد و در عین حال، ایشان در خود سبکی‌ای می‌یافتند تا این‌که گره آخر باز شد. آن‌گاه رسول خدا ص چنان از جا برخاستند که گویی از بند رها شده‌اند. جبرئیل ؑ نیز در این برهه بر آن حضرت ص دم و دعا می‌خواند و می‌گفت: «باسم الله ارقیک، من کل شیء یؤذیک، من شر حاسد و عین و الله یشفیک: به‌نام خدا تو را دم و دعا می‌کنم از هر چیزی که آزارت می‌دهد، از شر هر حاسدی و از شر زخم چشم و الله تو را شفا می‌دهد». چنان‌که از روایات بر

می‌آید، اثر سحر بر رسول خدا ص فقط سر درد خفیفی بود و این است همان معنی تخیل که در یکی از احادیث آمده است. گفتنی است که گاهی در بیداری نیز مانند خواب تخیل روی می‌دهد بنابراین، مسلم است که سحر بر ملکات و توانمندیهای عقلی آن حضرت ص مطلقاً هیچ تأثیری نگذاشت همان طوری که سحر لبیدبن‌اعصم در اموری که به وحی و رسالت مربوط می‌شد، نیز هیچ تأثیری نداشت زیرا حق تعالی آن حضرت ص را از هرگونه نقصی از این گونه، یا از هر گونه آشفته‌گی فکری، یا اضطراب عصبی‌ای معصوم و محفوظ داشته است چنان که می‌فرماید: **(وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)**: (خدا از آسیب مردم تو را در پناه خود محفوظ می‌دارد) «مائده / 67».

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (1)

«بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق» فلق: صبح است زیرا شب از آن منفلق و شکافته می‌شود. به قولی: فلق، هر چیز از آفرینش خداوند Ψ است که شکافته می‌شود؛ اعم از حیوانات، صبح، دانه بذر، هسته، نباتات و غیر آن. علما گفته‌اند: خداوند Ψ در این آیه به این حقیقت اشاره می‌کند که ذات متعال وی که بر دور کردن تاریکی‌های انبوه از تمام جهان تواناست، قطعاً بر این امر نیز تواناست که از پناه برنده به خود، هر ترس و هراسی را دفع کند و او را از آسیب هر آسیب‌رسانی نگاه دارد.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (2)

بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر آنچه آفریده است» یعنی: از شر تمام مخلوقات وی.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (3)

«و» به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم «از شر تاریکی چون فراگیرد» یعنی: همچنین به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم از شر شب چون روی آورد و تاریکی آن به افق‌ها منتشر شود. علما گفته‌اند: پناه بردن به خداوند Ψ از شر شب از آن روی است که در شب درندگان از بیشه‌های خود و حشرات از سوراخهای خود بیرون می‌آیند، اهل شر به فساد و تبه‌کاری بر می‌خیزند و نیز در شب مخاطر دیگری است که پنهان نمی‌باشد.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (4)

«و» به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم «از شر زنان افسونگر» یعنی: جادوگر «دمنده در گره‌ها» و در آن زمان زنان جادوگر مردم را با دمیدن در گره‌های نخ جادو می‌کردند. نفث: دمیدن همراه با آب دهان، یا دمیدن به تنهایی است. ابوعبیده می‌گوید: مراد از آنان: زنان لبیدبن‌اعصم یهودی بودند که رسول خدا ص را سحر کردند.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (5)

«و» به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم «از شر حسود آن‌گاه که حسد ورزد» یعنی: آن‌گاه که حسود، حسدش را آشکار کرده و به مقتضای آن عمل کند زیرا کسی که حسد خود را آشکار نمی‌کند، از او هیچ زیانی به فرد محسود نمی‌پیوندد بلکه او با این کار به خودش زیان می‌رساند چه او از خیری که به دیگران می‌رسد متأسف می‌شود و رنج می‌برد و از شادی دیگران همیشه غمگین

است. حسد: تمنای زوال نعمتی است که خداوند متعال با آن بر کسی منت گذاشته است. علما گفته‌اند: خداوند Ψ حاسد را از آن روی مخصوصا یاد کرد که حسد سبب زیان رساندن به انسان، حیوان و غیر آنان می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «المؤمن یغبط، و المنافق یحسد: مؤمن غبطه می‌خورد ولی منافق حسد می‌ورزد».

شایان ذکر است که حسد نخستین گناهی است که خداوند Ψ با آن در آسمان و زمین مورد عصیان قرار گرفت؛ زیرا در آسمان ابلیس بر آدم \cup حسد ورزید و در زمین قابیل بر هابیل. پس حاسد منفور و مطرود است. همچنین علما گفته‌اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند اینها تأثیر ذاتی ندارند بلکه به سبب فعل خداوند Ψ و تأثیرگذاری او مؤثر واقع می‌شوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به این چیزها نسبت داده می‌شود اما در حقیقت، این خداوند Ψ است که تأثیر را ایجاد می‌کند چنان که درباره سحر هاروت و ماروت می‌فرماید: **(وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ)**: (هاروت و ماروت با سحر خود به کسی زیان رسان نبودند مگر به فرمان خداوند) «بقره/102». اما باید دانست که به رغم عدم تأثیرگذاری ذاتی این اشیا و عدم تأثیرگذاری ذاتی امراض ساری‌ای مانند طاعون و سل، شرعا پرهیز و احتیاط از آنها به قدر امکان مطلوب است چنان‌که رسول خدا ص به پرهیز نمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نیز عمر و صحابه Ψ در طاعون عمواس چنین کردند.

گفتنی است که اکثر علما توسل به دم و دعا را جایز شمرده‌اند زیرا هنگامی که رسول خدا ص احساس ناراحتی کردند، جبرئیل \cup برایشان دعا خواند و دم نمود چنان‌که گذشت. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما

آمده است که فرمود: رسول خدا ص برای شفایابی ما از همه دردها و از تب این دعا را به ما تعلیم دادند: «بسم الله الکریم، أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عِرْقٍ نَعَارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ: به نام خدای بخشنده و کریم؛ پناه می‌برم به خداوند بزرگ از شر هر رگی که ضربان شدیدی دارد و از شر گرمای آتش». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس بر بیماری که اجلش فرانسیده است در آید و بر او هفت مرتبه بخواند: أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَظِيمَ، رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أَنْ يَشْفِيكَ: از خداوند بزرگ، پروردگار عرش عظیم می‌خواهم که تو را شفا دهد؛ آن بیمار شفا می‌یابد». همچنین در حدیث شریف به روایت علی τ آمده است که فرمود: چون رسول خدا ص بر بیماری وارد می‌شدند، می‌گفتند: «أَذْهَبَ الْبَأْسُ رَبَّ النَّاسِ، أَشْفَى أَنْتَ الشَّافِي، لَا شَافِيَ إِلَّا أَنْتَ: ای پروردگار مردم! درد و ناراحتی را از بین ببر، شفا بده که تو شفابخش هستی، جز تو شفادهنده‌ای نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «رسول خدا ص حسن و حسین رضی الله عنهما را تعویذ می‌کردند (یعنی برایشان از خدا پناه می‌خواستند) و می‌فرمودند: أَعِيذُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ: شما دو تن را در پناه کلمات تامه خداوند Ψ قرار می‌دهم از شر هر شیطانی و از هر جانور زهرداری و از هر چشم سرزنش باری». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان بن ابی العاص ثقفی τ آمده است که فرمود: در حالی که از دردی بر خود می‌پیچیدم که نزدیک بود مرا از پای در آورد، نزد رسول خدا ص آمدم، ایشان فرمودند: «دست راست را بر بالای درد بگذار و هفت بار بگو: بسم الله، أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ: به نام خدا! به عزت

الله و قدرت وی پناه می‌برم از شر آنچه که در خود می‌یابم. پس من چنان کردم
و خداوند متعال مرا شفا بخشید».

اما آنچه که در مورد نهی از دم و دعا وارد گردیده، مربوط به دم و دعاهای
مجهول و ناشناخته‌ای است که معنای آنها دانسته نمی‌شود، یا مربوط به
بدعت‌هایی است که حرافان و بدعتیان در این رابطه پدید آورده‌اند.

(سوره ناس)

مکی است و دارای (6) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ناس» نام گرفت که هم با فرموده حق تعالی: **(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ)** آغاز شده و هم کلمه «ناس» در آن پنج بار تکرار گردیده است. این سوره که با سوره ما قبل خود با هم نازل شده است، در نزد اکثر علما مکی و به قولی: مدنی است - چنانکه گذشت. و این آخرین سوره قرآن کریم از نظر ترتیب در مصحف شریف است و ترتیب قرآن با سوره «فاتحه» که شامل سپاس و ثنای حق تعالی و یاری جستن از اوست آغاز و با معوذتین که موضوع آنها نیز یاری جستن و پناه بردن به حق تعالی است، ختم می شود.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (1)

«بگو: پناه می برم به پروردگار مردم» یعنی: به آفریدگار و سامان دهنده امور و به صلاح آورنده احوال آنان. بیضاوی می گوید: «از آن جا که در سوره قبل پناه بردن به خداوند Ψ از مضار بدنی بود و این مضرات در انسان و غیر او عام است لذا در این سوره، پناه بردن به او از مضاری است که بر نفوس بشری عارض می شود و به بشر مخصوص می باشد.

مَلِكِ النَّاسِ (2)

و پناه می‌برم به «ملک مردم» یعنی: به ذاتی که دارای ملک کامل، فرمانروایی‌ای تام و سلطه‌ای بی‌رقیب و لایتناهی است.

إِلَهُ النَّاسِ (3)

و پناه می‌برم به «اله مردم» یعنی: به معبود مردم و از آنجا که ملک (فرمانروا) گاهی معبود است و گاهی هم نیست بنابراین، حق تعالی در این آیه روشن کرد که الوهیت و عبودیت مخصوص وی است و احدی با وی در آن مشارکت ندارد.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (4)

پناه می‌برم به آنچه ذکر شد؛ «از شر وسوسه‌گر» که شیطان «خناس» است. خناس: یعنی بسیار بازپس‌رونده زیرا هنگامی که خداوند Ψ به یاد آورده شود، شیطان بازپس می‌رود و خود را در هم کشیده و پنهان می‌شود اما چون ذکر خداوند Ψ در میان نبود، شیطان بر دل انسان هجوم آورده و وسوسه خود را می‌گستراند.

الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (5)

«آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌افکند» وسوسه شیطان، فراخواندن انسان به فرمانبردن از خود با القای سخنی است پنهانی که به قلب انسان می‌رسد بی‌آن‌که از آن صدایی شنیده شود. سپس خدای سبحان به بیان این امر می‌پردازد که وسوسه‌افگان بر دو نوع‌اند؛ جنی و انسی پس می‌فرماید:

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (6)

«چه از جن و چه از انس» شیطان جن - چنان که گذشت - در سینه‌ها و دل‌های مردم وسوسه می‌افکند اما وسوسه افگنی شیطان انسی در دل‌های مردم بدین گونه است که خود را برای انسان در چهره و لباس نصیحت‌گر مشفق نشان می‌دهد پس، از سخنان وی که در هیأت خیرخواهی و نصیحت بیان می‌شود، در دل انسان همان چیزی می‌افتد که شیطان جنی با وسوسه خود در دل وی می‌افکند. به قولی: ابلیس چنان که در دل‌های انسیان وسوسه می‌افکند، در دل‌های جنیان نیز وسوسه می‌افکند.

علما در بیان علت گماردن شیطان بر مردم گفته‌اند: گماردن شیطان بر مردم از سوی خداوند Ψ برای آن است که مردم با وی مجاهده کنند و در این میدان آزمایش و امتحان شوند. اما کسانی که حق تعالی ایشان را در پناه عصمت خود قرار داده است، از گزند شیاطین در امانند. در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست مگر این که همنشین و همراه او (از شیاطین) بر او گمارده شده است. اصحاب گفتند: حتی شما نیز یا رسول الله؟ فرمودند: آری! حتی من؛ مگر حقیقت این است که خداوند متعال مرا بر شیطان همراه چیره گردانیده است پس او به من تسلیم شده (یا مسلمان گردیده) و لذا مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت انس τ آمده است که: رسول خدا ص در مسجد معتکف بودند پس شبانگاه صفیه به دیدار ایشان آمد و رسول خدا ص با وی از مسجد بیرون آمدند تا او را به منزلش برسانند. در این اثنا دو مرد از انصار با ایشان روبرو گردیدند و چون رسول خدا ص را دیدند،

گامهای خود را تند تند برداشتند که سریع تر بگذرند. رسول خدا ص خطاب به آنان فرمودند: «درنگ کنید؛ این زن که با من است صفیه دختر حبی همسر من می باشد». آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول الله! (مگر ما در حق شما گمان بدی داشته ایم؟) رسول خدا ص فرمودند: «إن الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم و إنی خشیت أن یقذف فی قلوبکما شیئا - أو قال - شرا: بی گمان شیطان در مجرای خون فرزند آدم جاری می شود و من ترسیدم که در دلهای شما چیزی بیفگند - یا فرمودند - شری بیفگند».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «همانا شیطان مهارش را بر قلب فرزند آدم قرار می دهد پس اگر او خدا را یاد کرد، واپس می رود و اگر یاد خدا را فراموش کرد، قلبش را فرو می بلعد پس این است همان وسواس خناس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی تمیمه τ آمده است که فرمود: «الاع رسول خدا ص لغزید و من گفتم: نگونسار باد شیطان! رسول خدا ص فرمودند: نگو که شیطان نگونسار باد! زیرا وقتی تو چنین بگویی، او خود را بزرگ می بیند و می گوید: آن را به نیرویم فروافگندم! اما اگر بگویی: باسم الله: به نام خدا! در این صورت، شیطان احساس کوچکی می کند و چنان خرد و خوار می شود که مانند مگسی می گردد». ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «هیچ نوزادی تولد نمی شود مگر این که در قلبش وسواس است پس چون خدا یاد شود، شیطان بازپس می رود و چون از ذکر خدا غفلت شد، او وسوسه می افگند». پناه می بریم به خداوند منان از نیرنگ و وسوسه شیطان.

تمه

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات، سبحانك اللهم لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك، أدعو بدعاء عبادك الصالحين؛ اللهم يا لطيفاً فوق كل لطيف، الطف بي في أموري كلها كما أحب، واغفر لي ولوالدي وللمسلمين والمسلمات، واجعلني كما سميت نفسي مخلصاً؛ مخلصاً لدينك، جاداً في سبيلك، راغباً إليك دوماً ما دمت حياً، وارضني في دنياي و آخرتي، فاللهم لك الحمد والشكر. إلهي ومولاي! اجعل كل حرف من كتابك وترجمة تفسيره وجميع ما كتبت خالصاً لوجهك الكريم، وحقق به النفع والخير لي ولأولادي وللمسلمين، واعتق به من نارك في الآخرة كل جزء من جسمي وروحي، وشعري وبشري، وعظمي ولحمي، وسمعي وبصري، ومخي ودمي، وأدخلني الجنة بستر وسلام، وارزقني شفاعته خير الأنام، واغفر اللهم لكل من جهد في سبيل نشر كتابك وتفسيره العظيم ولكل مؤمن أو مؤمنة ينتفع به بإخلاص يا رب العالمين.